ترجمہ

مشارق انوار الیقین

فی حقائق أسرار أمیر المومنین علیہ السلام

تألیف

الحافظ رجب بن محمد بن رجب البرسی الحلی

(المتوفی حدود ۸۱۳ ھ)

تحقیق و تصحیح

ترجمہ

لطیف راشدی ـ سعید راشدی

ترجمه مشارق أنوار اليقين في حقائق أسرار أمير المؤمنين عليه السلام



قم - خیابان معلم همراه : ۰۹۱۲۲۵۱۸۲۵۱

مراکز پخش:

قم - خیابان ارم - پاساژ قدس - پلاک ۵۹ - انتشارات ذوی القربی - تلفن : ۷۷۴۴۶۶۳ - ۰۲۵۱

تهران - خیابان ۱۵ خرداد - بازار سلطانی - پلاک ۹۹ - دار الکتب الاسلامیه - تلفن : ۵۵۶۲۷۴۴۹ - ۰۲۱

اصفهان - خیابان حکیم - کتابسرای حکیم - ۲۲۲۳۶۵۳ - ۰۳۱۱

مشهد - چهار راه شهدا - پاساژ مرکزی - کتابفروشی وحی - تلفن : ۲۲۵۰۲۰۱ - ۰۵۱۱

شیراز - خیابان زند - روبروی خیام - دار الکتب شهید مطهری - تلفن : ۲۳۵۹۰۲۳ - ۰۷۱۱

اهواز - خیابان کاوه - کتابفروشی حوزه - تلفن : ۲۹۲۰۹۸۹ - ۰۶۱۱

ترجمه

مشارق انوار الیقین

در حقایق اسرار امیر المؤمنین علیه‌السلام

تألیف:

الحافظ رجب البرسی

ترجمه:

لطیف راشدی - سعید راشدی

حافظ برسی ، رجب بن محمد.

مشارق انوارالیقین فی حقائق کشف اسرار امیر المومنین.فارسی

ترجمه مشارق انوارالیقین در حقایق اسرار امیر المومنین علیه السلام / تالیف الحافظ رجب البرسی.

ترجمه: لطیف راشدی ،سعید راشدی. قم ، ذوی‌القربی ، ۱۳۹۰

۷۲۸ صفحه   شابک : ۲ ـ ۴۱۲ ـ ۵۱۸ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۸

فهرست نویسی بر اساس فیپا

علی بن ابی طالب (ع) ، امام اول ، ۲۳ قبل از هجرت ـ ۴۰ ق.

علی بن ابی طالب (ع) ، امام اول ، ۲۳ قبل از هجرت ـ ۴۰ ق، خطبه ها ـ امامت ـ ولایت

مترجم: راشدی ، لطیف ، ۱۳۳۲ ـ راشدی ، سعید ، ۱۳۶۰

BP ۳۷ / ۳۴ / ح ۲ م ۵۰۴۱ ۱۳۸۹



نشر ذوی القربی

قم - خیابان ارم - پاساژ قدس - پلاک ۵۹

تلفن : ۰۲۵۱ ۷۷۴۴۶۶۳

نمابر : ۰۲۵۱ ۷۷۴۱۲۰۰

ترجمه مشارق انوار الیقین فی اسرار امیر المومنین

حافظ رجب برسی

ترجمه : لطیف راشدی - سعید راشدی

*چاپ: سلیمانزاده * لیتوگرافی: صبا * شمارگان: ۲۰۰۰ جلد *نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۰

شابک : ۲ - ۴۱۲ - ۵۱۸ - ۹۶۴ - ۹۷۸   ISBN: 978 - 964 - 518 - 412 - 2

قیمت : ۹۰۰۰۰ ریال

فهرست

زندگی‌نامه‌ی مؤلف

کتاب «مشارق انوار یقین» تألیف حافظ رجب برسی، از جمله کتاب‌هایی است که گردآورنده‌ی فضایل و اسرار آل محمد (صلوات، درود فرستندگان بر آن‌ها باد تا زمانی که ستاره‌ای طلوع می‌کند) است و بلکه می‌توانیم بگوییم این کتاب در نقل برخی از فضایل و اسرار، منحصر به فرد است که همین مسأله، کار ما را در گردآوری اسناد و منابع آن با دشواری روبه رو ساخت.

مؤلف این کتاب از حافظان معروف به علم و تقوا و عرفان و ولایت مداری شدید به آل محمد علیهم‌السلام و اظهار مطالبی است که آنان از برخی شیعیان خود مخفی نموده بودند، تا آن جا که عده‌ای که تحقیقی درباره‌ی او نداشتند و از عظمت روایات اهل بیت علیهم‌السلام اطلاع نداشتند او را متهم به غلوگویی کردند.

شما می‌توانید واقعیت موضوع را در کلام علامه‌امینی که کارشناس است، ملاحظه کنید:

علامه امینی می‌گوید:[۱]

«شیخ رضی الدین رجب بن محمد بن رجب برسی حلی، معروف به حافظ؛ از عارفان علمای امامیه و فقهای سهیم در علوم است. علاوه بر برتری واضح او در هنر حدیث و پیشگام بودن او در ادبیات و شعرگوئی و تبحر در علم حروف و اسرار و کشف فوائد آن؛ می‌بینید که همه‌ی کتاب‌های او سرشار از تحقیق و دقت نظر است، و در عرفان و علم حروف، مسلک خاصی داشته، همان طور که در ولایت مداری

---

۱. الغدیر؛ ج۷، ص۳۳- ۶۸.

ائمه‌ی دین علیهم‌السلام نظرات و اندیشه‌هائی داشته است که جمعی از مردم آن را نمی‌پسندیدند، و به همین خاطر او را به غلوگویی و بالا بردن بیجای اهل بیت علیهم‌السلام متهم کردند؛ اما واقعیت این است که همه‌ی آنچه مؤلف در امور مختلف برای اهل بیت علیهم‌السلام اثبات کرده، پایین‌تر از درجه‌ی غلوگویی و چیزی غیر از مقام نبوت است.

از مولای ما امیر المؤمنین علیه‌السلام وارد شده که: «ایاکم والغلوّ فینا، قولوا إنّا عبید مربوبون و قولوا فی فضلنا ما شئتم؛ مبادا درباره‌ی ما غلوگویی کنید بگویید، ما بندگانی که پرورش یافته‌ایم آن وقت هر چه خواستید در فضایل ما بیان کنید.»[۱]

امام صادق علیه‌السلام نیز فرموده است: «اجعلوا لنا ربا نؤوب الیه و قولو فینا ما شئتم؛ برای ما پروردگاری که به سوی او رجوع می‌کنیم و هر چه می‌خواهید درباره‌ی ما بگویید».

و نیز فرمود: **«اجعلونا مخلوقین و قولوا فینا ما شئتم فلن تبلغوا؛ ما را مخلوق بدانید آن وقت هر چه می‌خواهید درباره‌ی ما بگوئید هر چند هرگز نمی‌توانید به حقیقت شخصیت ما دست پیدا کنید.»**[۲]

ما چطور می‌توانیم به نهایت برتریی که خداوند سبحان به آن‌ها بخشیده برسیم و ما چگونه می‌توانیم بر نهایت شرافتی که خداوند از خصلت‌های برتر، و اخلاق باارزش، و روحیه‌ی قدسی، و کرامت‌ها و ستودنی‌های دیگر که به آن‌ها عطا کرده است آگاه شویم؟ چه کسی به نهایت معرفت امام می‌رسد؟ و یا می‌تواند چنین چیزی را بخواهد؟ هرگز هرگز، از توصیف یکی از مقام‌های پیامبران، و برتری ایشان

---

۱. به نقل از خصال شیخ صدوق که منابع آن به زودی خواهد آمد.

۲. بصائر الدرجات صفار.

انسان متحیر می‌شود، رؤیاها راه به جائی نمی‌برد، چشم‌ها متعجب می‌مانند، عالمان عاجز می‌شوند، و دانشمندان بهت زده می‌شوند، و انسان‌های صبور قدرت درک آن را ندارند، و خطیبان درمانده می‌شوند، و عاقلان نادان باقی می‌مانند، و شاعران دیگر شعری نمی‌سرایند و بلیغان نیز عاجز می‌مانند به ناتوانی خود اعتراف می‌کنند، چه برسد به توصیف تمام شؤون آن ها. و چه برسد به درک حقیقت آن‌ها و فهمیدن یکی از حالات ایشان و آیا این که کسی مثل آن‌ها پیدا می‌شود؟ چطور ممکن است؟ آن‌ها مانند ستاره دست نیافتنی هستند که توصیف نمی‌شوند، پس چگونه می‌شود این کار را کرد؟ و کدام عقل؟ و کجا؟[1]

برای همین بیشتر محققین در شناخت اسرار، همه‌ی این شؤون را و دیگر مواردی که دیگران نمی‌توانند آن را درک کنند، برای ائمه علیهم‌السلام ثابت می‌دانند.

در بین علمای قم عده‌ای بودند که اگر کسی بعضی از این اسرار را نقل می‌کرد، او را به غلو گوئی متهم می‌کردند. تا آنجا که برخی گفتند: «اولین پلّه‌ی غلوگوئی، آن است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را از کار سهو پاک بدانیم.» تا این که بعد از آن‌ها محققین حقیقت را شناختند و برای این حرف‌های ضعیف ارزشی قائل نشدند، و اهل تحقیق و عرفان و این دو دسته از افراد در دو طرف این مسأله قرار دارند و گاهی بین آن‌ها به بدترین شکل بحث به آن متهم می‌شوند. ولی صلح بهتر است.

و این به خاطر آن است که نفس انسان‌ها بر اساس استعداد حقیقت را متفاوت از یکدیگر درک می‌کنند، بعضی از نفس‌ها مغلوب شناخت و اسرار می‌شوند و بعضی به خاطر داشتن ظرفیت چیزهایی به دست می‌آورند.

---

۱. از جمله‌ی (چه کسی می‌تواند) تا این جا را از حدیثی که شیخ ما کلینی در اصول کافی ج۱، ص۹۹ از امام رضا علیه‌السلام نقل کرده است اقتباس کردیم، (حاشیه‌ی الغدیر).

بنابراین گروه اول دانش زیادی به دست نمی‌آورند و شناختی که گروه دوم به دست می‌آورد، اجازه نمی‌دهد آن را در معرض ابطال قرار دهند. در اینجا است که درگیری شروع می‌شود، و این کینه توزی را به دنبال دارد. ما برای تلاش هر دو گروه ارزش قائل هستیم. از نیت آن‌ها حقیقت جویی شان با خبر هستیم، و می‌گوئیم: «**علی المرء أن یسعی بمقدار جهده و لیس علیه أن یکون موفقا**»؛ افراد باید به اندازه‌ی ظرفیت خود تلاش کنند و لازم نیست حتما موفق شوند.

«**ألا انَّ الناس لمعادن کمعادن الذهب و الفضة**»[۱]؛ بدانید مردم معادنی مانند معدن طلا و نقره هستند.» و احادیث دیگر از ائمه علیهم‌السلام آمده است که: «**أنّ أمرنا – أو حدیثنا – صعب مستصعب لا یتحمله الا نبی مرسل أو ملک مقرب أو مؤمن امتحن الله قلبه للایمان**[۲]؛ درک کارهای ما – یا سخن ما، سخت و گمراه کننده است و کسی به جز پیامبر یا فرشته‌ی مقرب یا مؤمنی که خداوند قلبش را با ایمان آزموده باشد، تحمل درک آن را ندارند.»

بنابراین شایسته نمی‌دانیم علمای دین و عارفان را سرزنش کنیم که چرا نتوانستند به مقام معرفتی بالاتری برسند.

زیرا خداوند به اندازه‌ی نیرو و وسع افراد تکلیف تعیین می‌کند و امیر المؤمنین علیه‌السلام فرمود: «**لو جلست أحدثکم ما سمعت من؟ أبی القاسم علیه‌السلام لخرجتم من عندی و أنتم تقولون ان علیا من أکذب الکذابین**[۳]؛ اگر آنچه، از دهان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

---

۱. حدیثی که نزد فریقین معتبر است (حاشیه‌ی الغدیر).

۲. بصائر الدرجات صفار ۶ ، اصول کافی ج۱، ص۲۱۶.

۳. منح المنة شعرانی ۱۴.

شنیده‌ام را برای شما بگویم از پیش من بلند می‌شوید و بیرون می‌روید و می‌گوئید علی از دروغگوترین دروغ گویان است.»

امام سجاد علیه‌السلام فرمود: «**لو علم أبوذر ما فی قلب سلمان لقتله و لقد آخی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله بینهما فما ظنکم بسائر الخلق**[1] **وَ كُلًّا وَعَدَ اللهُ الحُسنَی، وَ فَضَّلَ اللهُ المجَاهِدِینَ عَلَی القاعِدِینَ أجراً عَظِیماً**؛ اگر ابوذر می‌دانست در قلب سلمان چه می‌گذرد حتماً او را به قتل می‌رساند در حالی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن دو را با یک دیگر برادر کرده بود پس تصور کنید سایر مردم چگونه خواهند بود. «خداوند برای هر کدام وعده‌ی نیکوئی داده است و خداوند مجاهدان را بر ترک کنندگان جهاد با پاداش بسیار بزرگی برتری داده است.»

امام سجاد علیه‌السلام به این مفهوم اشاره می‌کند:

انی لأکتم من علمی جواهره — کیلا یری الحق ذو جهل فیفتتنا
و قد تقدم فی هذا أبو حسن — الی الحسین و أوصی قبله الحسنا
فرب جوهر علم لو أبوح به — لقیل لی أنت ممن بعبد الوثنا
و لاستحل رجال مسلمون دمی — یرون أقبح ما یأتونه حسنا[2]

من گوهرهای علم خودم را کتمان می‌کنم تا افراد جاهل حق را نبینند و ما را به گرفتاری نیندازند.

و قبلاً امام علی علیه‌السلام این توصیه را به حسن و حسین علیهماالسلام کرده بود.

چه بسا گوهرعلمی که اگر آن را بیان کنم درباره‌ی من خواهند گفت که بت

---

۱. بصائر الدرجات صفار ۷ آخر باب یازدهم از جلد اول و اصول کافی کلینی ج۱، ص۲۱۶.

۲. تفسیر آلوسی؛ ج۶، ص۱۹۰.

پرست هستم.

و برخی از مسلمانان خون مرا حلال خواهند دانست و این بدترین جرم را برای خود نیکو می‌دانند.

سید امین، در اعیان الشیعه (۳۱- ۱۹۳ – ۲۰۵) در زندگی نامه‌ی برسی سخنانی می‌گوید که از حدودی که گفتیم خارج نیست.

و دلیل سرزنش، برسی، استفاده کردن او از علم حروف و اعداد است که برای آن دلیلی و نشانه‌ای وجود ندارد و ما اگر چه در این نظر با او موافق باشیم، اما برسی و دیگر علمائی که پیرو او هستند، مانند ابن شهر آشوب و افراد بعد از او برای این سخنان عذری خواهند داشت.

چرا که این سرزنش بسیار شبیه به بحث با علمای اهل سنت است که در مسائل زیادی به علم حروف رو کرده اند. مانند سخن عبیدی مالکی در کتاب عمدة التحقیق که در (ص ۱۵۵) آورده است: برخی از علمای حروف می‌گویند: «از این آیه (فی ذریّتی) می‌توان فهمید که احترام خاندان پیامبرﷺ و عزت او تا پایان دنیا ادامه خواهد داشت؛ چرا که عدد آن با جمله‌های بزرگ هزار و چهار صد و ده است و این در گمان، تمام دنیا است آنطور که برخی از این علما گفته‌اند. پس خاندان پیامبرﷺ تا آخر دنیا دارای بزرگی و سیادت خواهند بود.

این زمان را بیشتر اهل تحقیق درک کرده‌اند از جمله مصطفی لطف الله رزنامجی در دیوان مصری، از این آیه استخراج کرده است ﴿لا یَلبَثُونَ خِلَافَکَ إلَّا قَلیلا﴾[1] اگر حروف تکراری این آیه را حذف کنیم این حروف باقی می‌ماند (ل ا ی ب ث و ن خ ف ک ق) یعنی یازده حرف که عدد آن‌ها به جمله‌های بزرگ هزار و سیصد و نود

---

۱. اسراء؛ آیه‌ی ۷۶.

و نه می‌شود و ما تعداد این حروف را که یازده تا است به آن اضافه می‌کنیم جمعاً هزار و چهارصد و ده می‌شود که مطابق آیه‌ی (و من ذریتی) است.

من شنیدم که شیخ بزرگ یوسف فیشی می‌گوید: «محمد بکری، بزرگ می‌گوید: «نسل ما به همراه عیسی بن مریم علیه‌السلام بر روی یک سجاده خواهند نشست و این سخن موجب تقویت درک و فهم آن‌ها است.»

حرف عجیبی که مستند یکیست.

ما نمی‌دانیم که سید امین، از این سخن چه منظوری دارد که می‌گوید: در تفکرات او و در تألیفات او تحریف و غلوگوئی دیده می‌شود که نه نیازی به آن دارد و نه انگیزه‌ای برای آن وجود دارد و این باعث ضرر کردن است هر چند بتوان برای آن توجیه صحیحی ارائه کرد.

ای کاش! سید امین به این گونه تفکرات این شاعر توانمند اشاره‌ای می‌کرد، تا سخن او فقط ادعا نباشد. در حالی که اعتراف می‌کند می‌توان سخنان او را توجیه صحیح نمود. پس چه انگیزه‌ای برای نسبت دادن تحریف و فراموشی به او وجود دارد؟ شما خودتان درباره‌ی برادرتان به بهترین شکل قضاوت می‌کنید؟ چه ضرری می‌کنید؟ در حالی که ما بیش از یکی از تألیفات برسی را، کاملاً بررسی کردیم و در آن، شاهدی بر آن چه سید می‌گوید، نیافتیم و به زودی قطعه‌ای جذاب از اشعار دل نشین او در مدح اهل بیت علیهم‌السلام و مرثیه‌ی آن‌ها را خواهید دید که در آن فقط به فضائل قطعی و مورد قبول فریقین و یا ستایش زیبای آن‌ها وجود دارد، که کمتر از حدّ شأن و مقام واقعی آن‌ها هم هست. پس چه طور دیگران او را به زیاده گویی متهم می‌کنند؟ و این غلوگوئی که سید می‌گوید کجاست؟ و برسی در کتاب‌های خود نیز همان راهی را رفته است که در اشعار مقبولش بیان کرده است پس این

فراموشی و ضرر و غلوگوئی که او گمان می‌کند کجاست؟

اما این که سید امین درکتاب اعیان، برسی را به خاطر اختراع صلوات و زیارت سرزنش کرده است و گفته است: «بعد از ورود نیازی به اختراع صلوات و زیارت برای آنان وجود ندارد هر چقدر که در اوج روشنی باشد.» همان طور که صاحب کتاب ریاض می‌گوید: «چرا که به اندازه‌ی کافی ادعیه و زیارت وارد شده است.» این کار منعی ندارد مگر آن که تصور شود این صلوات‌های اختراعی از آثار اهل بیت است ، و کدام فرد است که تحیتی را ابداع کند و این کار را با الهام خداوند انجام دهد و قصدش ایجاد ورد و تشریع نباشد؟ در حالی که بزرگان علمای فریقین که قبل از برسی و بعد از او بوده‌اند این کار را کرده‌اند و هیچ کس از بزرگان امت هم از آن‌ها ایراد نگرفته است.

اما این سخن سید «تألیفات او منفعت زیادی ندارد و در برخی از آن‌ها ضرر وجود دارد و البته خداوند در مخلوقات خود تدبیری دارد و امیدواریم بر او و ما آسان بگیرد.» از خطاهای قلم است که از صاحب قلم صادر شده است امیدواریم خداوند بر او و ما آسان بگیرد.

تألیفات ارزشمند او:

۱ – مشارق أنوار اليقين فی حقائق أسرار أميرالمؤمنين.

۲ – مشارق الأمان و لباب حقائق الايمان؛ تأليف سال ۸۱۳

۳ – رساله‌ای در مورد صلوات بر پیامبر و آل معصوم علیهم السلام او.

٤ – رساله‌ای طولانی در زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام که شیخ ما صاحب الرياض می‌گوید: «این رساله، در نهایت نیکوئی و بزرگی و لطافت و فصاحت شناخته می‌شود.

۵ – رساله‌ی گزیده‌ای از اسرار اسامی و صفات و حروف و آیات و ادعیه، که

فوائدی دارد که عجیب و غریب است. آن طور که صاحب الریاض می‌گوید.

٦ – الدر الثمین؛ در پانصد آیه که درباره‌ی مولای ما امیرالمؤمنین علیه‌السلام نازل شده است. مطابق نظر اکثریت مفسرین اهل دین، و مولی محمد تقی زنجانی، در کتاب خود طریق النجاة از آن نقل می‌کند.

۷ – اسرار پیامبر و فاطمه و ائمه علیهم‌السلام.

۸ – لوامع أنوار التمجید و جوامع أسرار التوحید فی أصول الدین.

۹ – تفسیر سوره‌ی اخلاص.

۱۰ – رساله‌ای مختصر در توحید و صلوات بر پیامبر و آل او علیهم‌السلام.

۱۱ – کتابی در میلاد پیامبر و علی و فاطمه و فضیلت‌های آنان.

۱۲ – کتابی در فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام غیر از کتاب المشارق.

۱۳ – کتاب الألفین فی توصیف سادة الکونین.

اشعار متعالی او:

أضاء بک الأفق المشرق — و دان لمنطقک المنطق
و کنت و لا آدم کائنا — لأنک من کونه أسبق
و لولاک لم تخلق الکائنات — و لا بان غرب و لا مشرق
افق نورانی از نور تو روشن شد — وسخن‌گفتن باسخن گفتن برای تومکن شد
وقتی آدم نبود تو بودی — چون تو قبل از او آفریده شدی
واگر تو نبودی مخلوقات آفریده نمی‌شدند — و مشرق و مغربی وجود نمی‌داشت

او همچنین درباره‌ی عترت طاهره و سید آنان علیهم‌السلام این سخن را دارد:

اذا رمت یوم البعث تنجو من اللظی — و یقبل منک الدین و الفرض و السنن
فوال علیا و الأئمة بعده — نجوم الهدی تنجو من الضیق و المحن

فهـم عتـرة قـد فـوض اللهامـره / الـيهم لمـا قـد خـصهم منـه بـالمنن

أئمـة حـق أوجـب الله حقهـم / و طـاعتهم فـرض بهـا الخلـق تمـتحن

نـصحتک أن ترتـاب فـيهم فتنثنـى / الى غيرهم من غيرهم فـى الأنـام مـن؟

فحـب علـى عـدة لوليـه / يلاقيـه عنـد المـوت و القبـر و الكفـن

كـذلک يـوم البعـث لـم يـنج قـادم / مـن النـار الا مـن تـولى أبـا الحـسن

وقتی روز قیامت از قبر بیرون آئی از آتش نجـات مـی‌یـابی و دیـن و فـرائض و سنت‌ها از تو پذیرفته می‌شود.

پس ولایت علی و ائمه‌ی بعد از او را بپذیر آن‌ها که ستاره‌های هدایت انـد تـا از تنگنا و رنج نجات پیدا کنی.

آن‌ها خاندانی هستند که خداوند امور خود را به آن‌هـا تفـویض کـرده اسـت بـه خاطر منتی که اختصاصاً بر آن‌ها دارد

آن‌ها ائمه‌ی حق اند و خداوند حق آن‌ها را واجب کرده است و اطاعـت از آن‌هـا فریضه است و مردم با آن امتحان می‌شوند

تو را نصیحت می‌کنم که از آن‌ها روگردان نشوی و سراغ کس دیگـری بـروی و مگر کس دیگری هم غیر از آن‌ها هست؟

محبت علی توشه‌ای است برای دوستش که در هنگام مـرگ و قبـر و کفـن آن را ملاقات خواهد کرد.

سید محسن امین در اعیان الشیعه[1] می‌گوید: «او در سال ۸۱۳ زنده بـوده اسـت و نزدیک به این تاریخ وفات کرده است.»

---

۱. أعیان الشیعة؛ ج۶، ص۴۶۵ –۴۶۷.

و در کتاب الریاض می‌گوید: «(برسی) منسوب به برس است. ضمه‌ی باء و راء ساکن و سین بدون نقطه است.» می‌گوید: «از کتاب قاموس این طور برداشت می‌شود که برسی، با ضمه‌ی باء و فتحه و کسره خوانده می‌شود. برس روستائی بین کوفه و حلّه است و گفته می‌شود برس کوهی است که مردم در آن جا ساکن هستند.» و از مجمع البحرین نقل شده که: «برس روستائی معروف در عراق است.»

این را در حاشیه‌ی سخن می‌گوید که: «خنک تر از آب برس است.» یعنی آب فرات. چون آب فرات در کنار برس واقع شده است و یا اینکه برس مکانی بین دو شهر کوفه و حلّه است و با کسره‌ی باء ثبت شده است. همین طور از شرح مولی خلیل قزوینی بر الکافی نقل می‌شود، می‌گویم: آنچه‌امروز در زبان مردم عراق شایع است برس با کسره‌ی باء است و ظاهرا اسم روستائی است که امروز ویران است و بر روی آن کوه بوده است و این کوه‌امروز در سمت راست مسیر نجف به کربلا قرار دارد و مردم عراق آن را برس می‌خوانند و آن ضرب المثل شده است که برای کسی که هر جا بروی او را می‌بینی و می‌گویند: «فلانی مثل برس است.» و این کوه به خاطر بلندی اش و نبودن کوه دیگری در اطراف آن در آن منطقه هر جا که باشی او را می‌بینی.

اصالت شیخ رجب، از آن روستا است و بعد ساکن حله شده است و این نسبت منسوب به بروسا، شهر معروف در اناضول نیست. چون شیخ رجب در این شهر نبوده است. و در الریاض فکر کرده است که او منسوب به این شهر است. و از میرزا رفیع الدین محمد در پاسخ شرعة التسمیهٔ سید داماد، نقل شده است که کتاب مشارق أنوار الیقین فی کشف أسرار أمیرالمؤمنین علیه‌السلام متعلق به شیخ فاضل رضی الدین رجب بن محمد بروسی است، می‌گوید: «شکی نیست که بروسی منسوب به شهر بروسا است. در هر صورت منسوب بودن به بروسا درست نیست و ممکن است

حرف واو توسط نسخه نویسان زیاد شده باشد.

سخنان علما درباره‌ی او:

در مقدمه‌ی کتاب آمده است: او مردی فقیه و محدث و حافظ و ادیب و شاعر و مصنف اخبار و غیر آن بوده است.

در أمل الآمل: شیخ رجب حافظ برسی مردی فاضل و شاعر و نوآور و ادیب بوده است او صاحب کتاب مشارق أنوار الیقین فی حقائق أسرار امیرالمؤمنین عليه‌السلام است و رساله‌هائی در توحید و غیر آن دارد و در کتاب‌های خود افراط کرده است و او را به غلوگویی متهم می‌کنند.

در الریاض: شیخ حافظ رضی الدین رجب بن محمد برسی (از نظر محل تولد) و حلی (از نظر زندگی) مردی فقیه و محدث و صوفی و مشهور است او صاحب کتاب مشارق الأنوار معروف و غیر آن است.

او از علمای متأخر امامیه است. اما قبل از کفعمی صاحب المصباح است او در بیشتر علوم مهارت داشته است و در علم اسرار حروف و اعداد و امثال آن سابقه‌ی طولانی داشته است. آن طور که از بررسی تالیفات او بر می‌آید، او در کتاب‌های خود ابداعاتی دارد، از جمله این که اسامی پیامبر و ائمه عليهم‌السلام را از آیات و امثال آن استخراج کرده است که این از نکات ناآشنا و اسرار حروف و مطالب دقیق، کلمات و معماها است و تا امروز کسی از مشایخ خود را پیدا نکردم که برای او خوانده باشد و نمی‌دانم او نزد چه کسانی قرائت کرده است (می گویم) خواهی دید که او از شاذان بن جبرئیل قمی روایت نقل می‌کند.

مجلسی، در مقدمات بحار، در ذکر کتاب‌هایی که از آن‌ها نقل می‌کند می‌گوید: «و کتاب مشارق الأنوار و کتاب الألفین متعلق به حافظ رجب برسی است که در نقل آن چه او در آن منفرد است، اعتماد نمی‌کنم. برای این که این دو کتاب او حاوی دست

کاری و فراموشی و بالا بردن ائمه علیهم السلام است و فقط آنچه از آن‌ها مطابق اخبار موجود در اصول معتبر باشد از او نقل می‌کنم. و در الریاض تأملی که در تالیفات او دارد همین مفهومی را می‌رساند که استاد مجلسی و معاصر او صاحب الأمل می‌گویند «یعنی غلوگوئی و بالا بردن ائمه‌اما نه تا آن اندازه که موجب از بین رفتن عقایدش شود.»[۱]

علی عاشور ۲ شوال ۱٤۲۰

لبنان/ شقراء

---

۱. اعیان الشیعه؛ ج۶، ص۴۶۶.

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

حمد و ستایش برای خدایی است که می‌آفریند نه به خاطر تنها بودن خود، و بدون واسطه وجود دارد، و صلوات بر پیامبر مبعوث برای شریف ترین مذهب، و بر خاندان او که ستاره هستند.

و بعد این بنده‌ی آفریده شده از آب پست که فقیر و مسکین و مستکین و مومن به وحدانیت پروردگار جهانیان است و از سخنان گمراهان و اشباه آنان و از گمراهی تشبیه کنندگان و از گروه اهل باطل و از ابطال اهل الحاد منزه است، و به راستگوئی پیامبران و رسولان و به پاکی اولیاء و صدیقین و خلفای صادقین معتقد است و روز قیامت را قبول دارد. یعنی رجب حافظ، که خداوند ایمان او را حفظ کند و در دو جهان به او امان بدهد، می‌گوید: «این مقدمه، رساله‌ای در اصول این کتاب است، که نام آن را (لوامع أنوار التمجید و جوامع أسرار التوحید) گذاشته‌ام و در آن عقاید دینی و مذهبی خود را طرح کرده‌ام و آن را توشه‌ی روز قیامت خود قرار داده‌ام و آن را مقدم کردم به خاطر این که توحید بر سایر علوم مقدم است و ارجحیت دارد و بعد از آن کتابی نوشته‌ام با نام «مشارق أنوار الیقین فی اظهار أسرار حقایق أمیرالمؤمنین علیه‌السلام» و این کتاب شریف جامع حقائق اسرار توحید و نبوت و ولایت است. هر کس را که به آن فکر کند و آن را بخواند به مقصد و موضوع می‌رسد و خداوند هدایت گر است.

با توکل و توسل می‌گویم: «شهادت می‌دهم که خدایی جز او نیست و تنها و بی

شریک است؛ شهادتی که مطابق باطن و ظاهر، و قلب و زبان است، او زنده و تأثیرگذار است، و بدون زمان وجود دارد، و بدون کیفیت شناخته می‌شود، خدای بزرگ، در کرامت خود سبحان است، و در صفات و ذات خود فعال است. و از همه‌ی مخلوقات خود بی نیاز است. او بدون شریک است. او در ظاهر دور است و در باطن نزدیک می‌شود، و پیدا است و پنهان، و دوری او دوری راه نیست، و نزدیکی او از شلوغی و کمی جا نیست، او با نیکی و رحمت خود به همه‌ی اسرار نزدیک است، و با شعاع جلال بزرگی خود از چشم‌ها دور است؛ او با نهایت زیبائی، از چشم‌ها پنهان مانده است، و با کمال نور خود از تجسم مخفی مانده است، پس با غیبت خود پیدا است؛ با وجود خود غایب است، و او پیدا است ولی دیده نمی‌شود و باطن است امّا مخفی نیست؛ او با فطرت قلب شناخته می‌شود؛ او در پرده‌های غیبت است. او با زیبائی صفات و کمال ذاتش در همه‌ی جهت‌ها ظاهر می‌شود، و این فرد که مجرد از ماده و جسم است پنهان است؛ او در زیبایی خود والا است؛ و در زیبائی خود بدیع است؛ او یگانه و بی شریک است؛ وجود او با ایمان است نه با چشم، و آیات او نشانه و دلیل شناخت او هستند، و مخلوقات او نشانه‌ی یگانه بودن او است.

زمین و آسمان‌ها به پروردگاری او اعتراف دارند، هر موجود جدید و تازه نشانه‌ای از وجود اوست و آن موجود در باطن خود به او تکیه دارد و به بزرگی او اشاره می‌کند. او در عزت و برتری خود مقدس است؛ او ذات یگانه‌ای است که هیچ فکری او را محدود نمی‌کند، و نمی‌تواند تعداد او را زیاد کند، او صاحب زیبایی و بزرگی است. و صاحب بقاء و دوام است. صاحب دنیای ابدی است؛ صاحب سلطنت بی نهایت است؛ و صاحب عزت بازدارنده است؛ و صاحب کرامت والا است؛ پس به حق است که اسمش با عزت و جلال است از همه‌ی جهات یگانه

است. و بی نیاز از عبادت بندگان است.

او تاثیرگذار و یکتا است در کامل ترین مفهوم؛ پروردگاری بی همتا در ذات و صفات، معبودی به حق در سایر زبان‌ها است عبارت‌ها نمی‌تواند او را حکایت کند. اشاره‌ها نمی‌تواند او را کفایت کند. پس ذات او ازلی و ابدی و تاثیرگذار و رحمانی است؛ او با وحدت حقیقی مقدس است. او از تعدد تصویر منزه است. او سرآغاز سایر موجودات است. سرچشمه‌ی سایر کمالات است؛ او با بهترین صفات توصیف می‌شود؛ و در زیبایی کمال او نقص و احتیاج وجود ندارد. او از داشتن جهت‌ها و حاشیه‌ها متعالی است. او از شبیه بودن به موجودات جدید منزه است. او از سخنان به دور است. او تاثیرگذار و سبحان است. کسی که ازلی است و ازلی خواهد بود. او فرد و منزه از حلول و انتقال است. او یگانه و بدون شریک است. او بود و همچنان هست وقتی که هنوز آسمانی برافراشته نشده بود. و زمینی پهناور نشده بود. و نه پرنده‌ای پر می‌زد. و نه کسی صحبت می‌کرد؛ و نه شبی سیاه می‌شد؛ و نه صبحی طلوع می‌کرد؛ خداوند بود و چیزی با او نبود؛ و او همچنان همانطور هست و هرگز با کثرت مخلوقاتش متعدد نشده است. سبحان است خدائی که مکان را تعریف کرد. پس هیچ مکانی حاوی او نیست؛ او کیفیت‌ها را تعریف کرد. پس هیچ کیفیتی او را تعریف نمی‌کند.

او از مکان و زمان متعالی است؛ پس هیچ وقتی او را محدود نمی‌کند؛ او یگانه و بدون شریک است؛ او برتر از داشتن اجل محدود و مدت معین است؛ او از داشتن وقت محدود متعالی است. او زنده و حمید و محمود است. او قدوس و سبوح و پروردگار ملائکه و روح است، او زنده است و نمی‌میرد.

پس منزه است او که ازلی و قدیم است؛ و وجود او از عدم پیشی گرفته است؛ و قدیم بودن او از ازلیت پیشی گرفته است؛ و بودن او از مکان پیشی گرفته است؛ و

اسم او بالاتر از آن است که زوج داشته باشد؛ او یگانه و بدون شریک است؛ قدیم بودن او ترسیم نمی‌شود؛ و محدودیت ندارد؛ و ملک او قبل و بعد ندارد؛ و امر او قابل دفع و رد نیست؛ و سلطنت او رقیب و همتا ندارد. این تاثیرگذار در جلال عظمت خود و در دوام سلطنت خود مقدس است. او یگانه و بدون شریک است. حواس مادی او را درک نمی‌کند. تا شکلی برای او تصور شود؛ و به مردم تشبیه نمی‌شود تا مانند داشته باشد.

چشم عقل‌ها از درک ذات او عاجز است، اسباب وصول نمی‌توانند به توصیف صفات او بپردازند. او زنده و تاثیرگذار است. وجود او برای ذات خودش است و با ذات خودش است و از ذات خودش است. نه از روی علتی وجود دارد تا ممکن باشد. و نه از روی سببی که مقدم بر او باشد وجود دارد تا موجود جدید محسوب شود؛ و نه از روی تعدد وجود دارد تا محلی برای حوادث باشد؛ او قبل از هر زنده‌ای زنده است؛ بعد از هر زنده‌ای زنده است. او برای زنده بودن هر زنده‌ای واجب است که او زنده باشد. او زنده‌ای است که از زنده‌ی دیگری زندگی را دریافت نکرده است. او معبود حق است. او اله مطلق است. او ذات یگانه است و صفات یگانه دارد. او در لاهوت ازلی است و در ملکوت ابدی است. او در عظمت و جلال و جبروت سرمدی است و زنده و تأثیر گذار است و نمی‌میرد، شاهدان نمی‌توانند او را حکایت کنند، مکان‌ها نمی‌توانند او را در خود جای دهند، و پرده‌ها نمی‌توانند او را بپوشانند؛ و چشم‌ها نمی‌تواند به او برسد. همت‌های بلند نمی‌تواند او را درک کند و عقل‌های زیرک نمی‌توانند عمق او را دریابند. جهت او همه‌ی جهات است و راه او هر جائی است که استقامت کنی.

او دارای حرکت و سکون نیست چگونه چیزی بر او جاری شود که او خودش آن را جاری می‌کند. هیچ خدائی جز او یعنی الله نیست. هر کس خدای سبحان را

توصیف کند او را محدود کرده است؛ هر کس او را محدود کند او را شمرده است، و هر کس او را بشمارد او را دوتا دانسته است، و هر کس او را دوتا بداند او را باطل کرده است. چرا که او درون اشیاء نیست وگرنه محدود می‌شد، از جنس اشیاء نیست ، وگرنه قابل شمارش می‌شد. پس او از اشیاء دور است و به آن‌ها نزدیک می‌شود. آن‌ها را قائم می‌کند و بر آن‌ها تاثیرگذار است؛ قابل تجزیه نیست تا شمارش شود و متعدد نیست تا محدود شود. کسی که کیفیت برای او قائل شود او را واحد ندانسته است. هر کس او را مانند چیزی بداند به حقیقت او دست نیافته است. هر کس او را تشبیه کند نتوانسته او را قصد کند. هر کس به او اشاره کند و او را در وهم آورد نتوانسته او را حمد کند.

حاکمی که عادل است و دارای توهم نیست و متهم نمی‌شود. او شاهد بر عقل‌ها و نفس‌ها است. او شاهد بر عین‌ها و اجسام مادی است. همه‌ی جهان متغیر است؛ و هر متغیری جسم است؛ و هر جسمی موجود جدید است؛ و هر موجود جدید خالاقی دارد؛ و آن بوجود آورنده همان خالق دارای تقدیر و بروز دهنده‌ی تصویرگر و جبار متکبر است.

چرا که اثر نیازمند به ایجاد کننده‌ی اثر است؛ و او پروردگار قدیم است؛ که والا و عظیم است، وبی نیاز و کریم است؛ و سخاوتمند و رحیم است؛ کسی که جهان از او صادر شده است و او آن را بدعت نهاده است و خودش از آن متعالی است. پس او ایجاد کننده‌ی اول است. کسی که از وجود برانگیخته شده است و او وجود هر موجودی است. او آغاز اول است و واجب است که ذات او موجود باشد و کسی که واجب است ذاتش موجود باشد زنده و تاثیرگذار است و زنده و تاثیرگذار قدیم و ازلی خواهد بود و قدیم واجب است که موجود باشد و به طور دائمی وجود داشته باشد. او از همه جهت یگانه است؛ و یگانه‌ی حق محال است که جسم باشد. چرا

که جسم باید ترکیب و تعدد داشته باشد؛ و هر مرکبی دارای اول است؛ و چیزی که اول داشته باشد موجود جدید است؛ و تأثیرگذار حق از هر مادهای مجرد است، و از هر تصویری منزه است، و از هر تعددی مقدس است، و از هر توصیفی به دور است، هیچ محدودیتی او را در بر نمی‌گیرد و یا هیچ شمارشی برای او آغاز نمی‌شود؛ و هیچ ترسیمی شامل او نمی‌شود؛ و هیچ اسمی او را نمایان نمی‌کند؛ و هیچ مکانی او را دربر نمی‌گیرد؛ و هیچ فکری او را آشکار نمی‌کند؛ و هیچ چشمی او را در نمی‌یابد؛ و چگونه چشم‌ها او را دریابند در حالی که او آن‌ها را آفریده است؟ و یا چگونه مکان‌ها او را در بر گیرند درحالی که او آن‌ها را ساخته است؟

مصنوع بر خودش راهنمائی می‌کند و در مثل خودش حلول می‌کند. پس او سبحان و تاثیرگذار و حق است؛ که وجود او آغاز ندارد و ملک و وجود او نهایت ندارد و همه‌ی جهان مسبوق به عدم است. و به فنا ملحق می‌شود و همه‌ی آن‌ها غیر از زنده‌ی تاثیرگذار موجود جدید و مرکب و محتاج است. حق که اسمش عزتمند است فرد و مجرد است. که در ذات و صفات او تعدد وجود ندارد. او یکتا است که در مقدار و محدوده قابل تقسیم نیست. او یکتا است و مثل هیچ مانند و متضادی نیست. او در ذات و در صفت و در کلمه و در تعداد یکتا است پس او دارای وحدت لایق با کرامت وجه خود و عزت جلال خود است. مثل الهیت محض. و اله مطلق همان خدای سبحان است.

او همه‌ی همه چیز است. و او معبود همه چیز است، و او خالق همه چیز است، و او بالاتر از همه چیز است، و متعالی از همه چیز است، و برتر از همه چیز است، و منزه از همه چیز است، و به دور از همه چیز است؛ و عالم به همه چیز است؛ و سایه اش بر همه چیز است؛ و از همه چیز مطّلع است؛ و حافظ همه چیز است؛ و حفظ کننده‌ی همه چیز است؛ و همه چیز را برقرار داشته است؛ و تاثیرگذار بر همه

چیز است؛ پس او پروردگار ازلی و قدیم حقاً یکتا و بی نیاز است که باقی می‌ماند؛ و تاثیرگذاری است که معبود راستین است. پس سبحان است او که در یکتایی خود و در جلال خود منفرد است؛ و در کرامت و زیبائی مقدس است؛ و با بقاء و کمال خود عزت دارد؛ و بر مخلوقاتش حکم به فنا و نیستی داد.

همه چیز نابود می‌شود مگر وجه او. پس در حقیقت معبود حقی وجود ندارد مگر الله به تنهائی. هیچ خدائی جز الله وجود ندارد. هیچ خدائی جز الله وجود ندارد هم نفی و هم اثبات است. حق، از ازل ثابت است و همچنان ثابت است؛ و نفی از ضد خود یعنی اثبات والاتر است، یعنی عدم محض، هر کس این نفی و اثبات را مطرح کند وجود غیر را نفی کرده است. پس معنای کلمه‌ی توحید و آیه‌ی تجرید، این است که هیچ خدایی در وجود خدایی که زنده است، نیست. خدایی که موجود است؛ و رکوع و سجده برای او است؛ و در ذات خود یگانه است؛ و از همه‌ی مخلوقاتش بی نیاز است؛ و قادر و عالم است؛ و زنده و شنوا است؛ و بینا و با اراده است؛ و ناخشنود و بی نیاز است؛ و یکتایی که از هر نقصی منزه است.

از هر عیبی پاکیزه است در ذات و در صفات؛ و مستحق پرستش است. لا إلهَ إلّا الله، اسم اوست، و رحمن صفت اوست، و یکتائی ذات اوست، و صفات او یگانه است، و اسم او الله است، چه اسم با عزتی، که نشانه‌ی ذات مقدس اوست؛ و جامع بهترین صفات جلال و عظمت اوست؛ و مانع از شراکت کسی در حقیقت و در اسم رحمن است؛ و او شبیه ندارد؛ و هیچ کس اسامی او را ندارد؛ و او در ملک و کبریاء خود شریک ندارد؛ و او در عظمت و نعمت‌هایش شریک ندارد؛ و در فرمان و قضاوت او کسی نمی‌تواند ممانعت کند؛ و غیر از او معبودی در زمین و آسمان او وجود ندارد.

پروردگاری قدیم، و ملکی عظیم، و بی نیازی کریم است، او شریکی در خدائی

خود ندارد؛ و در ماهیت خود شبیهی ندارد. از داشتن شبیه و مانند منزه است. و از تشبیه و تمثیل متعالی است. عزیزتر از داشتن فرزند است که به او منفعتی برساند، و مقدس از تعدد است که با او جمع شود، او یگانه‌ی یکتا است، که هیچ کس شبیه او نیست، و هیچ کس با او مساوی نیست. او دارای جلال غالب و جبروت قاهر و ملکوت نورانی و سلطنت فاخر است. او اول و آخر و باطن و ظاهر است. اولین در ذات و آخرین در صفات و ظاهر در آیات و باطن در توهمات است. فکرها از درک صفات ملکوت او سرگردان هستند و تفاسیر جامع از رسیدن به عمق علم او غیرت دارند. عقل‌ها در صحرای عظمت او سرگردانند؛ و ذهن‌ها در وادی عزت او متحیرند. نور یکتائی او و پرده‌ی جلال شعاع پروردگاری او مانع از درک حقیقت الهی او می‌شود؛ و چشم‌ها سرگردان و بی حاصل بر می‌گردند؛ و عقل‌ها مبهوت و مغلوب ره به جائی نمی‌برند؛ و فکرها متحیر و و با شتاب باز می‌گردند؛ و ذهن‌ها با مذمت دور می‌شوند.

سبحان است ملک حقی که از داشتن جهت و مکان متعالی است. کسی که دچار خواب و چرت نمی‌شود؛ و زبان‌های فصیح نمی‌تواند جلال کمال عظمت او را توصیف کند. هیچ مکانی او را در خود جای نمی‌دهد؛ و هیچ مکانی خالی از او نیست و هیچ زبانی او را توصیف نمی‌کند. مخلوقات با او موجود شدند نه این که او با مخلوقات موجود شده باشد.

اگر بگوئید: «چه موقع؟» باید گفت: «بودن او قبل از بودن هستی است.» و اگر بگوئید: «قبل از او.» باید گفت: «قبل بعد از او موجود شده است.» و اگر بگوئید: «کجا؟» باید گفت: «وجود او بر وجود مکان مقدم بوده است.» و اگر بگوئید: «چگونه؟» باید گفت: «صفت او را از توصیف صحیح دانسته ای.» و اگر بگوئید: «از چه؟» باید گفت: «او از تمام اشیاء جدا است.» و اگر بگوئید: «هو؟» باید گفت:

«سخن او حرف هاء و واو است.»

خالق با کلمه برای عقل‌ها تجلی کرده است و با آن از چشم‌ها پنهان شده است. پس سبحان است کسی که سخاوت او نشانه‌ی وجود اوست؛ و نورهای عظمت او مانع از سستی اوست؛ او از ازل این گونه بوده است و همچنان اینگونه است. او از ازل تا ابد در غیب است؛ و کس دیگری و معبود دیگری در غیب نیست.

تشبیه بر او جایز نیست. تشبیهی که فهم تو آن را درست می‌کند. و تردید در او جایز نیست تردیدی که نتیجه ذهن توست. او جباری است که با نیرو و غلبه‌ی خود تاریکی عدم را مدیریت کرده است. و وجود را با لا اِلهَ اِلّا الله طلوع بخشید؛ و با قدرت و امر خود نظام موجودات را محکم قرار داد. پس خالقی غیر از خدا که خالق آسمان‌ها است وجود ندارد و با عدالت آسمان‌ها را آفرید و در آن خورشید و ماه را به حرکت درآورد. پس این دو در گردش خود مغلوب خداوند هستند؛ و با فرمان او طلوع می‌کنند، خداوند آسمان‌ها را با نورها پر کرد؛ و با نیکوکاران آن‌ها را مقدس کرد؛ و با شهاب‌های ثاقب آن را از غریبه‌ها محافظت کرد؛ و آن‌ها را از شکاف و خمیدگی حفظ کرد.

آن جا عالم ملکوت و گنبد جبروت و اتاق‌های عظمت و جلال و جبروت است. سقفی بلند، طاقی محافظت شده، بدون ستونی که آن را نگه دارد. و بدون میخی که آن را به هم بچسباند. خدای سبحان آن را از ترس هجوم یک سلطان بنا نکرده است؛ و از ترس نازل شدن حادثه آن را نساخته است، بلکه آن را راهنمایی برای بینندگان قرار داده است؛ و پرچمی برای رهپویان قرار داده است. آیات او بر عظمت او دلالت می‌کنند؛ و والائی او بر قدرت او و بر کمال لطف او و بر حکمت او دلالت می‌کند. پس هر کس در آفرینش آسمان‌ها دقت کند و حرکت سیاره‌ها و جایگزینی شب و روز؛ و حکمت‌های عجیب؛ و قدرت غریب آن را بررسی کند؛ و بلکه

خودش را و ترکیب جسمش را بررسی کند. در هر یک نگاه و در هر یک پلک زدن. شاهدی بر حق خواهد یافت و ناطق راستگوئی خواهد دید که می‌گوید خالق او زنده و تاثیرگذار و بسیار قدرتمند است، و شهادت می‌دهد که به وجود آورنده‌ی او پروردگاری با حکمت و با خبر است.

آسمانی دارای برج‌ها؛ و زمینی دارای شکاف‌ها و دره‌ها، و دریاهایی دارای موج‌ها؛ و ماه دارای روشنائی؛ و چراغی شعله ور؛ و ابری بالا رونده؛ و آبی سرازیر؛ و جسم‌هایی دارای اعضاء؛ و زنده‌ها و نطفه‌های در هم آمیخته؛ همگی بر یک خالق بسیار قدرتمند دلالت دارند. پس سبحان است کسی که مخلوقات را بر اختلاف‌های بزرگ آفرید و آ ن‌ها را به زبان‌های غریب به سخن آورد و برای آن‌ها عمر و روزی و غذا تقدیر کرد.

او خالق بسیار دانا است که ذره‌ای از علم او خارج نیست و حتی یک قطره از حساب او به دور نیست؛ چگونه از علم او به دور باشد چیزی که خودش آن را آشکار کرده است و چگونه از او پنهان باشد چیزی که خودش آن را ایجاد کرده است؟ چرا که خالق به چیزی که آفریده است علم دارد، و به ساخته‌ی خود احاطه دارد و عناصر آن را با هم تألیف کرده است و از حقیقت و نهان آن‌ها آگاه است. و باطن و ظاهر آن‌ها را می‌فهمد. او از غیب پنهان مطلع است و در درون دل‌ها حضور دارد؟ پس اعضای موجودات شاهدان او هستند؛ و اندام‌ها سربازان او هستند؛ و درون‌ها محل غیبی او هستند؛ و رازها برای او عیان است. پس هیچ چیز از مخلوقات از او پنهان نیست؛ و هیچ چیز از ساخته‌هایش از او دور نیست؛ و چگونه از او غایب باشد چیزی که خودش آن را آشکار کرده است؟ چگونه از او پنهان باشد چیزی که خودش آن را ایجاد کرده است؟

پس سبحان است او که قادر و بسیار دانا است. و همیشه بر اسرار مراقب است؛

و به ارواح نزدیک است؛ و به اعمال حسابرسی می‌کند. پس او مراقب نزدیک است. شاهدی که غایب نیست؛ و سبحان است او که تاثیرگذار و دارای تقدیر است؛ و صحبت کننده و با خبر است؛ و شنوا و بینا است. شنوایی او منزه از داشتن گوش است؛ و بینایی او منزه از حدقه و پلک است؛ و سخن گفتن او منزه از وسیله و زبان است؛ او عقل‌ها را خلق کرده است پس وقتی آن‌ها را خلق کرد، کسی با او مقابله نمی‌کرد و او نفس‌ها را آشکار کرد پس هیچ رقیبی از آن با خبر نشد. وقتی که او آن‌ها را می‌آزمود. او یگانه و بدون شریک است. روح، قطره‌ای از دریاهای ملکوت اوست و نفس، شعله‌ای از شعله‌های جلال جبروت اوست. آسمان‌های هفت گانه و زمین و هر که در آن است ذره‌ای از قدرت اوست. و هفتاد هزار جهان یکی از آثار حکمت اوست. و جهان به طور کامل رازی از اسرار ساخته‌های اوست. همگی شاهد هستند که او کسی است که هیچ خدایی جز او وجود ندارد و او یگانه و در جلال کبریاء و عظمت او شریکی وجود ندارد. اهل آسمان او را در زمین می‌پندارند؛ و اهل زمین او را در آسمان می‌پندارند؛ و او بی نیاز و تعریف کننده‌ی دین است. او از مکان و شیشه منزه است. او در هر مکانی موجود است، و از درک شدن توسط چشم متعالی است؛ و از حدوث و حادثه والاتر است. او یکتا است و از دوتا برتر است. او در هر زمانی معبود است.

او انسان را آفرید و برای او تقدیر قرار داد، و آفرینش او را نیکو قرار داد و برایش صورت قرار داد؛ و برایش گوش و چشم ایجاد کرد؛ او را از آبی پست یعنی نطفه آفرید؛ و از حق برای او دین و روش زندگی ایجاد کرد؛ و او بر توحید خلق کرد؛ و چراغ عقل را برای او روشن کرد؛ و گره‌ها را برای او با انگشت فرج و عبرت باز کرد و او را از جفت رحم با دست اراده و رحمت و قدرت خود بیرون آورد. خون حیض را برای او در سینه تبدیل به شیر کرد و رزق او را برایش روزی

کرد و رزق او را آسان و نرم برایش بیرون آورد او را با لطف خود مواظبت کرد و به خوبی رشد داد. برای او گوشی قرار داد تا آیات او را بشنود و عقلی قرار داد تا کلمات او را بفهمد و صفات او را درک کند. چشمی قرار داد تا قدرت او را ببیند؛ و قلبی عطا کرد تا عظمت او را بشناسد؛ و دلی عطا کرد تا توحید او را درک کند؛ و زبانی داد تا از او ستایش کند؛ و جسم او را شهر خود قرار داد؛ و روح او را خلیفه‌ی خود دانست؛ و قلب او را کعبه‌ی خود و خانه‌ی خود دانست؛ که ملائکه در آن طواف می‌کنند؛ و آن را کرامت داد و برتری عطا نمود؛ و نعمت‌های کامل خود را در آن قرار داد؛ و به آن دستور داد که او را بشناسد، تا بر نعمت‌های بی شمار او شکرگزاری کند؛ و انسان را در دیار ابتلاء و گرفتاری ساکن کرد و برای او رسولان اعزام نمود و راهنمایانی منصوب کرد و با شلاق خود او را بسوی میدان نیستی و نابودی سوق داد و در مرگ بین پادشاه و فقیر تساوی برقرار کرد.

این لطف و عدالت برای اجرای قلم قضاء و رسیدن به دار بقاء است؛ و زنده کردن بعد از مرگ لطفی واجب است تا آن‌ها را به پاداش و جزا برساند. پس سبحان است کسی که مخلوقات را خلق کرد؛ و وقتی آن‌ها را آغاز نمود در آن کار ناتوان نشد؛ و وقتی آن‌ها را آفرید با آن‌ها انس نگرفت؛ و وقتی آن‌ها را نابود نمود دچار وحشت تنهایی نشد؛ و از بازآفریدن آن‌ها عاجز نماند. چرا که این کار برای او آسان تر است؛ وقتی که آن‌ها را برای نیکی‌ها فرا بخواند و ندا کند، مبارک است این خدای بسیار قادر و قوی. علم او به مخلوقات قبل از آفرینش آن‌ها مانند علم او به آن‌ها بعد از ایجاد آن‌ها است. پس سبحان است کسی که الهام نمود؛ و کسی که دارای فضل و منت است.

من به صاحب ملک و ملکوت ایمان آوردم؛ و به صاحب عزت و جبروت تسلیم شدم؛ و بر زنده‌ای که نمی‌میرد توکل نمودم. پروردگار یکتایی که همنشین ندارد و

زنده‌ای که قوی است، والا مرتبه و بی نیاز از کمک کننده است، شهادت می‌دهم به کسی که وجودش واجب است؛ و فیض دهنده‌ی کرامت و سخاوت است؛ به یگانه‌ای که محدود نیست و یکتایی که شمارش نمی‌شود؛ و بی نیازی که دارای قبل و بعد نیست.

خدای بسیطی که همگی ملک و مملوک او هستند و من از درون و با دل و روح و با ذهن و با سایه‌ی خود او را می‌پرستم، که الله همان حق مبین است و یگانه و بدون شریک است. دارای ملک و دارای حمد است. پروردگار فرد بی نیاز، بچه نزائیده است و خودش بچه‌ی کسی نیست و هیچ مانندی ندارد.

برای پروردگارم و مولایم که ذات مرا تصویر کرده است و صفات مرا تقدیر کرده است، کسی که عبادت و نماز و زندگی و مرگ من برای اوست، شهادت می‌دهم که او کسی است که هیچ خدایی غیر از او وجود ندارد و او پروردگار و خالق همه چیز است؛ و معبود و پادشاه همه چیز؛ و مالک همه چیز است و ملکوت همه چیز در دست اوست. تأثیر گذاری که قبل از وجود همه چیز اولین است؛ و زنده‌ای که بعد از فنا باقی است. یکتایی که شبیه و مانند از او گرفته شده است. خدای یگانه‌ای که چیزی مانند او نیست. او شنوا و بینا است. چشم‌ها او را نمی‌بینند ولی او چشم‌ها را می‌بیند. او لطیف و خبیر است. و شهادت می‌دهم که این صفات الهی و ستایش خدایی را کسی جز او استحقاق ندارد مگر خداوند. شهادت می‌دهم که او سبحان و حاکم عادل است؛ که در قضاوت خود ستم نمی‌کند و در اراده‌ی خود ظلم نمی‌کند. شهادت می‌دهم که‌امور بر طبق آن چه او قضاء می‌کند سپری می‌شود و نه طبق آنچه که او رضایت بدهد.

معتقد هستم که هر کس این عقاید را داشته باشد، موحدِ خداوند است؛ و او را از مشاهده‌ی موجودات جدید منزه دانسته و او را عبادت کرده است. هر کس شکر و

حمد این خدا را اعلام بکند مؤمن مخلص است که عنایت و منت شامل حال او شده است و واجب است که به بهشت برود، و همه‌ی این‌ها با لطف و عنایت و منت و هدایت و ارشاد و راهنمایی او خواهد بود.

پس سبحان است کسی که با بخشش آغاز کرد و با عدالت تکلیف تعیین کرد و علم را ستود و جهل را مذمت کرد. لطف افاضه فرمود و راه را توضیح داد. راهنما و رسول ارسال کرد، و پیامبران علیهم السلام را مبعوث نمود، تا حاکمانی باشند که اوامر او را حاکم می‌کرده و عدالت او را منتشر کنند. جانشینانی منصوب نمود تا پرچم‌های کمال دین او باشند و فضیلت او را بیان کنند. آن‌ها را با هدایت و دین حق مبعوث نمود آن‌ها را رسولان بشارت و انذار قرار داد. افراد با صداقت و معصوم که بسوی او دعوت می‌کنند و از طرف او سخن می‌گفته، و با دستور او کاری انجام می‌دهند، و بعد حمد خدا، ما را از امت بهترین پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داد که او بهترین مخلوق از آب و گل و شریف ترین مبعوث که زمین و آسمان به آن مشرف شده است. آن جسم پاک، و روح مقدس معطر، که سرزمین بطحاء به او معطر است، آن بشارت دهنده‌ی منذر، آن چراغ نورانی، اولین پیامبران در نور، و آخرین آن‌ها در ظهور، و راز آن‌ها در صلب و در ظهور، کریم ترین آن‌ها در پیروان، و با عظمت ترین آن‌ها در شریعت، و فصیح ترین آن‌ها در سخن گفتن، و والاترین آن‌ها در منزلت، و شریف ترین آن‌ها در کتاب، و عزت مند ترین آن‌ها در شخصیت، شریف ترین کسی که چوب (جامد) و عضو (جاندار) به آن مشرف شده است.

آن سخنگوی الهی، فصیح ترین کسی که حروف عربی را نطق کرده است. آن پیامبر صلی الله علیه و آله کریم، رئوف و رحیم، اولین، آخرین، باطن، ظاهر، گشاینده، بر هم گذارنده، فتح کننده، ختم کننده، عالم، حاکم، شاهد، قاسم، مؤید، منصور، ابو القاسم محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله حمید و محمود، صادق امین، عزیز مبین، برگزیده از گل

مخصوص، برای رحمت به همه‌ی جهانیان مبعوث شده، منتخب خدا و برگزیده‌ی او، و پیشوای برگزیدگان خدا در روز قیامت، پایان بخش پیامبران و رسولان، و سید اولین و آخرین.

ما به خدا و به محمد صلی الله علیه و آله و به آن چه ما را به آن دعوت کردند ایمان آوردیم، و از نوری پیروی نمودیم که به همراه او نازل شده است.[1] و وصی او ما را به آن هدایت فرمود، کسی که به ولایت و به پرچمداری و مخصوص برادر بودن [2] است، پیامبر بر او تصریح کرده است، و او برادر پیامبر و امین او است، و خلیفه‌ی او و فرمانده‌ی لشکر اوست، و حامل پرچم او و رئیس رسالت او و امام امت او است،او روح خود را فدای پیامبر کرد و در رنج‌ها خود را با او یکسان کرد، بازوی توانمند او، ساعد قوی او در روزهای سختی، سید جانشینان، و امام متقین، و بنیان گذار دین، و صاحب پیمان، و سرآمد هدایت شدگان، و خلیفه‌ی پروردگار جهانیان، و راز خداوند و حجت او، و آیت خدا و کلمه‌ی او، در اولین و آخرین، قیام کننده به حق، امام مبین، مولای ما و سید ما علی بن ابی طالب امیر المؤمنین علیه السلام، کسی که با محبت او دین کامل می‌شود، و اهل یقین معتقد به ولایت او هستند. و با او کفه‌ی ترازو برتری می‌یابد، و بعد از او عترت طاهر او، و از همه کریم تر ذریه‌ی او؛ و فرزندان پاک او؛ و جانشینان برگزیده‌ی او؛ و نوادگان مرضی او هستند. هدایت کنندگان هدایت شده، جانشینان پیامبر کریم، و فرزندان آن رئوف رحیم، و امین‌های خدای والای عظیم، وارثان رسولان، و باقی ماندگان پیامبران، و سادات اولین و

---

۱. در حدیث است که این نور، همان امیر المؤمنین علیه السلام است به تفسیر نور الثقلین؛ ج۲، ص۸۳؛ ح۳۰۰؛ مراجعه کنید.

۲. اشاره به حدیث مؤاخاة و حدیث غدیر و حدیث الرایة در خیبر است.

آخرین، ناموس‌های دوران، و خوبان روزگار، ذریه‌ای از یک دیگر، و خداوند شنوا و بسیار دانا است.

ای پروردگار! من شهادت می‌دهم و معتقد هستم که سخن تو حق و وعده‌ی تو راست است. تو فرمان زنده شدن و حشر می‌دهی. شهادت می‌دهم که قیامت خواهد آمد و در آن شکی نیست. شهادت می‌دهم که خداوند مردگان درون قبر را زنده می‌کند. شهادت می‌دهم که دین مورد نظر خداوند اسلام است. خداوند به محمدﷺ بهترین پاداش را بدهد. خداوند بر محمدﷺ تحیت و سلام فرستد.

خدایا تو را حمد می‌گویم چون زبان مرا به حمد خود گشودی، و ستایش خود را به من آموختی؛ بر تو حمد که به من کرم و بخشش خود را الهام نمودی و مرا به ذکر خودت رهنمون شدی؛ و تو را حمد بر آسان ترین تکلیف یعنی اطاعت از خودت که بر من گذاشتی و کامل ترین نعمت‌هایی که به من عطا فرمودی. خدایا تو را حمد می‌گویم آن گونه که پی در پی مبارک و نیکو، و ابدی و سرمدی و مجرد و ابدی، و باقی تا بقای تو که نهایت ندارد باشد، حمدی که بیشتر از حمد ستایش کنندگان باشد. حمدی که در هیچ زمانی کهنه نمی‌شود و از معرفت آن کاسته نشود، و از کفه‌ی ترازوی آن کم نمی‌شود. حمدی که افزایش می‌یابد و نابود نمی‌شود، و بالا می‌رود و تمام نمی‌شود. تو را حمد ای کسی که موارد حمد تو، کرامت‌های تو، بخشش تو، ساخته‌های تو، فرصت‌ها و خوبی‌های تو، قابل شمارش نیست. عوامل تو و هدایای کامل و گوارا و دائمی تو، و جنبنده‌های فیاض تو، برتری‌های تو، و عوامل با جلالت و زیبا و سنگین تو، و کرامت بزرگ و بسیار و فضیلت فراوان و زیاد تو، و سخاوت باقی و سنگین تو، و نیکی غالب تو، و خورشید نورانی و درخشان تو شمرده نمی‌شود.

خدایا! تو پروردگار من و پروردگار همه چیز هستی. من به تو تسلیم هستم. و به

تو ایمان آوردم. و بر تو توکل نمودم. بسوی تو رو آوردم، و فقط تو را می‌پرستم، و ذات و صفات منزه تو را منزه و واحد می‌دانم و با اسم عظیم تو تسبیح و تقدیس می‌کنم، و تهلیل می‌گویم و تمجید می‌کنم.

در برابر جلال وجه کریم تو رکوع و سجده می‌کنم. برای فضل قدیمی و نیکی عام تو شکر و حمد می‌کنم. به سوی درهای کرامت و سخاوت جوشان تو و نعمت‌های تو سعی و تلاش می‌کنم. خدایا! به جلال یکتائی تو و به قدرت پروردگاری تو، و به شایستگی‌های خدایی و به ستایش‌های رحمانی تو، و به نورهای محمدی و به اسرار علوی، و به عصمت فاطمیٔ، و به عزت پاکیزه و هدایت گر و هدایت شده‌ی تو و به مقامات تو، و به آیات تو، و به نشانه‌های تو، و به تجلی‌های تو، که فرقی بین تو و آن‌ها وجود ندارد، مگر آنکه آن‌ها بندگان تو و مخلوق تو هستند از تو می‌خواهم که بر محمد و آل محمد درود بفرستی. کسانی که به خاطر آن‌ها آسمان برقرار شد و زمین بر آب پایدار شد و آن‌ها را از بین همه‌ی جهانیان برگزیدی و اطاعت از آن‌ها را بر همه‌ی مخلوقات واجب کردی، و مرا بر ایمان به خودت و تصدیق محمد صلی الله علیه و آله، بنده و رسول خودت و ولایت برترین جانشینان علی امیر المؤمنین علیه السلام، و تمسک به هدایت گران از عترت طاهر او، که کشتی نجات و سادات جانشینان هستند. و بر برائت از دشمنان گمراه آن‌ها باقی نگه داشتی.

خدایا من به این راضی هستم! این راه حق و دین راست تو است که آن را دوست داری و می‌پسندی و هر که را به آن متدین باشد دوست داری و دعایش را اجابت می‌کنی. خدایا! بر محمد و آل محمد درود فرست، و مرا بر این دین ارزشمند پایدار بدار و آن را در زبان من ثابت و محکم و جاری قرار بده و درون و ظاهر مرا مؤمن و موقن و تصدیق کننده به آن قرار بده و اندام و ستون‌های مرا به آن، تسلیم و

تابع و عمل كننده قرار بده، و آن را نور و خوشبختی من در لحد و كفـن قـرار بـده، چرا كه به دامن كرم و اميد چنگ زده‌ام و با انگشت تصديق و توفيق درهای ايمان و ولايت را كوبيده‌ام. پس ای خـدا! آن را بـرای وجـه خـودت خـالص قـرار بـده، ای تعريف كننده‌ی دين برای بندگانت! آن را توشه‌ی روز حشر و وحشت قرار بده. كـه تو كريم و سخاوتمند و بزرگ ترين كسی هـستی كـه از تـو تقاضا مـی‌شـود و تـو سخاوت می‌كنی. ای مهربان تر از همه‌ی مهربانان!

مشارق أنوار اليقين

فی حقائق أسرار أمیر المؤمنین علیه السلام

حمد خدایی که در ازلیت و ابدیت خود، یگانه است و صلوات بر اولین عـدد، و پایان بخش زمان، محمد و آل او، کسانی که از مخلوقات هیچ کس با آن‌هـا مقایسه نمی‌شود.[1]

این تکیه کننده به خدای یکتا و بی نیاز رجب حافظ برسی، کـه خداونـد او را از حسادت در امان دارد و در روزی که پدر از فرزند فرار مـی‌کنـد بـه او امـان بدهـد، می‌گوید:

«بدان که برخی از حسودان که از دین بهره‌ای ندارند از این جهـت کـه حـسادت تقدیر الهی را تغییر می‌دهد. وقتی برای آن‌ها تجوید قرآن را نوشتم، در صـورتی کـه آن‌ها از آن بی بهره بودند این کتاب را گرفتند و مرا از خود راندند. وقتی برای آن‌هـا طومار احادیث را باز کردم، و اسرار باطنی و افکار پشت پرده را برای آن‌هـا آشـکار کردم، بر من حسادت کردند، و مرا تکذیب و سرزنش نمودند، و بر من تهمت زدند،

---

۱. آن طور که در روایات است به الاختصاص؛ ۱۳؛ ینابیع المودة؛ ج۱، ص۳۰۱- ۲۱۴. بحـار الأنـوار؛ ج۲۶، ص۱۲. کنز العمال؛ ج۱۲، ص ۱۰۴، ح ۳۴۲۰۱ مراجعه کنید و طریق های آن را در کتاب خود الولایة التکوینیة؛ ۲۴۳ آورده ایم.

و مرا ناراحت کردند، و هر چه برای آن‌ها تواضع کردم، و دست خضوع برایشان دراز کردم، برای انزوای محبت من تلاش کردند و مرا پائین کشاندند، در حالی که مرا می‌شناختند، و مرا ناآشنا دانستند و من جز اینکه احادیث سرآمد را روایت کردم گناهی نداشتم. نور آتش خوبان را نمایان کردم، پس نسخه‌ها از آن زیاد شد، و محتوای آن منظم شد، و عطر آن همه جا پیچید، و فضا را معطر کرد و افراد مریض از آن تبرک جستند و افراد تشنه از آن سیراب شدند، و از آن جا که بیشتر آن از امور مخفی و از اسرار پنهان بود، به طوری که در اثر آن دل‌های بیمار تبدیل به دل‌های سالم می‌شدند، و قلب سالم از شنیدن آن به وجد می‌آمد. چرا که افراد مبتلا به زکام هنگام برخورد با عطر نوشیدنی بهره‌ای از آن نمی‌برد و او مصداق این شعر است:

و من یک ذا فم مر مریض   یجد مرا به الماء الزلالا

کسی که دارای دهان مریض تلخ مزه باشد   در آب زلال هم تلخی احساس می‌کند

لذا عده‌ای از میمون‌ها برای عده‌ای دیگر از حسودان برخی از آن چه را من آورده بودم حمل به چیزی کردند، و از منظور من جاهل بودند، و آن‌ها که چیزی نمی‌دانستند آن را برای عده‌ای دیگر که چیزی نمی‌فهمیدند نقل کردند، و انسان هم دشمن چیزی است که به آن جهل داشته باشد، بلکه آن چه را به علم آن احاطه نداشتند تکذیب کردند، و مانند مصداق این شعر شدند:

یعرفها من کان من جنسها   و سائر الناس لها منکر

هرکس از جنس آن باشد آن را می‌شناسد   و بقیه‌ی مردم آن را نمی‌شناسند

و یا مصداق این شعر شدند:

لو کنت تعلم کل ما علم الوری   طرا لکنت صدیق کل العالم

لکن جهلت فصرت تحسب کل من   یهوی بغیر هواک لیس بعالم

اگر همه‌ی علومی که مردم می‌دانند تو می‌دانستی دوست تمام مردم عالم

می‌بودی.

اما چون جاهل هستی در این صورت گمان می‌کنی هر کس که میلی غیر از میل تو دارد عالم نیست

تا آن جا که با زبان بغض و کینه این نظرات را به برادران فقیه خود منتقل کردند که آن‌ها هم اهل مذهب ناپایدار و اهل شریعت بی شریعت هستند. اما نمی‌توان مسائل مشکل معقول را با منقول درک کرد. چه برسد به ما وراء معقول. برای شناخت یک علم لازم نیست به سایر علوم احاطه داشته باشیم، و مقام هر کس از ما معلوم است، و هر قماری برای هدفی آفریده شده است و هر کس از چیزی که خدا به او عطا کرده است خوشحال باشد، سراغ همان می‌رود و نعمت‌های کامل و گوارا و (پی در پی) و جاری و دائمی و جوشان و فیض‌های برتری خداوند، که به سوی بندگانش سرازیر است و به سرزمین‌هایش می‌رسد، استفاده از آن‌ها متوقف نمی‌شود. ابرهای آن کنار نمی‌رود و راه فیض باز است و همگی از طرف خدای سخاوتمند عطا می‌شود و رسیدن به هدایای خدایی، و پیدا کردن اسرار الهی، راه آسانی نیست.

بلکه خداوند هر که را بخواهد به رحمت خود مخصوص می‌کند، هر چند که افراد حسود جگرشان پاره پاره می‌شود و وقتی آن‌ها با زبانی که سخنان را از وضعیت خود تحریف می‌کند آن مطالب را برای آن فقهاء نقل کردند. آن‌ها نتوانستند با نگاه باطنی گوهرهای نورانی آن را در درون صدف‌های دوستانش ببینند و چشم‌های عقل را از انحراف جلوگیری نکردند؛ و به آن آراسته نشدند تا زیبا بشوند و گوش‌های عقل را به شنیدن این آیه وادار نکردند که **﴿إِن جاءَكُم فاسق بِنَبَأ**

﴿فَتَبَيَّنُوا﴾[1] و بلکه آن‌ها را در فتنه و تردید خود تأیید کردند، و در گوش دادن به بدگویی و غیبت با آن‌ها همراهی کردند، و دروغ زشت را برای بدنام کردن به کار گرفتند **﴿فی قُلُوبِهِم مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللهُ مَرَضاً﴾**[2] و وقتی این سخنان را نفهمیدند آن را به غلوگویی نسبت دادند، و آن را از اسرار هدایت شدگان ندانستند، پس همان طور شدند که امیر المؤمنین علی علیه‌السلام فرمود: «**لقلنا غیر مأمون علی الدین؛** می‌گوئیم بر دین امانت دار نیست» و من در آن‌ها دیدم آن چه را دیدم، همان طور که شاعر می‌گوید:

أعادی علی ما یوجب الحب للفتی — و أهدأ و الأفکار فی تجول

با چیزی دشمنی می‌کنم که موجب محبت آن جوان می‌شود و آرام می‌شوم وقتی که فکرها درباره‌ی من سیر کنند و یا آن طور که می‌گوید:

حاسد یعنیه حالي — و هو لا یجری ببالی
قلبه ملآن منی — و فؤادی منه خالی
یک حسود به فکر من است — ولی من از او بی تفاوت هستم
قلب او از من پر است — ولی قلب من از او خالی است

ما آن‌ها را بر این انکار سرزنش نمی‌کنیم. چرا که «**إنّه صعب مستصعب لا یحتمله إلّا نبی مرسل أو ملک مقرب أو مؤمن قد امتحن الله قلبه للایمان**[3]؛ کلام ما دشوار و

---

۱. حجرات؛ آیه‌ی ۶.

۲. بقره؛ آیه‌ی ۱۰.

۳. آن طور که در احادیث است به بحار الأنوار؛ ج۲۵، ص۳۶۶، ح ۷ ، بصائر الدرجات؛ ص۲۶، ح ۱؛ و بعد از آن مراجعه کنید.

پیچیده است و کسی جز پیامبر رسول و یا فرشته‌ی مقرب و یا مؤمنی که خداوند قلبش را به ایمان آزموده باشد تحمل درک آن را ندارد.» و وقتی یک منافق اسرار علی علیه‌السلام را از روی کینه‌ی خود رد می‌کند و یک شیعه هم آن را از روی جهل خود رد می‌کند در حالی که نقل شده است که سخن ما دشوار و پیچیده است و او اگر این اسرار را می‌فهمد، پس دیگر دشوار و پیچیده نیست، و اگر نمی‌فهمد چگونه بر ضد خود شهادت می‌دهد؟ از مؤمنینی نیست که خداوند قلبش را با ایمان آزموده است. چرا این افراد ساکت نمی‌مانند تا سالم باشند؟ و اگر چیزی می‌دانند پس چیزی بگویند، هر کس هنگام امتحان دید که با ورود نسیم‌های اسرار ولی خداوند، قلبش به لرزه در می‌آید و حاضر به تأیید نشد، پس او از ایمان به دور و به شیطان نزدیک است. چرا که محبت علی علیه‌السلام بدون شک معیار و محک است. هر کس در این محبت تیغی در خود دارد باید از پدرش درباره‌ی مادرش سؤالی بپرسد،[۱] هر کس ذاتش از این معیار تهی باشد چاره‌ای جز آتش جهنم ندارد و تنها انگیزه‌ی آن‌ها از این انکار جهالت و حسادت و حب دنیا است. که منشأ تمام خطاها است، موجب گرایش به نفس و هواپرستی است، و هر کس از هوای خود پیروی کند سقوط می‌کند. چرا که این نفس انسانی همان است که دوست دارد به جای خداوند پرستش شود و فخر فروشی و آقایی را فقط برای خودش می‌خواهد و دوست دارد همه را بنده‌ی خودش ببیند، چرا که او زنجیر شیطان است که با آن به این حرم الهی وارد می‌شود، و به آن اشاره می‌کند آن جا که فرمود: «خدایا شیطان را در رگ‌های

---

۱. روایت شده است که دشمن علی فرزند زنا و یا فرزند حیض است به ارشاد القلوب؛ ج۲، ص۴۳۳؛ و زندگی نامه‌ی علی در تاریخ دمشق؛ ج۲، ص۲۲۴؛ مراجعه کنید.

من مانند خون وارد کردی.» و لذا حضرت فرمود: «**أعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک**[1]؛ بدترین دشمن تو همان نفسی است که بین دو پهلوی تو قرار دارد.» و در حدیث است که خداوند متعال وقتی نفس را آفرید به او گفت: «من کیستم؟» نفس گفت: «من کیستم؟» در این لحظه خداوند او را در دریای رجوع باطن انداخت تا آن که به الف مبسوط رسید و از رذائل ادعای أنانیت و أینیت خلاص شد و به منشأ اولیه‌ی خود بازگشت و بعد خداوند به او گفت: «من کیستم؟» نفس گفت: «تو واحد قهار هستی.»[2] و برای همین حضرت فرمود: «أقتلوا أنفسکم فإنّها لا تدرک مقاماتها إلّا بالقهر[3]؛ نفس خود را به قتل برسانید چرا که مقامات او قابل درک نیست مگر با مغلوب کردن او.»

۱. بحار الأنوار؛ ج ۷۰، ص۳۶، ح ۱، باب ۴۴.

۲. مجموعه‌ی ورام؛ ۵۹ باب عتاب.

۳. بحار الأنوار؛ ج ۶۰، ص۲۹۴، باب ۳۹.

فصل

عاجز بودن فهم از درک مقام امیر المؤمنین علیه‌السلام

چگونه او را انکار کردند و نشناختند، و به صرف شنیدن، حرف او را رد کردند؟! به جان خودم سوگند! که او سرآمد افتخار نورها و گوهر دریای اسرار، و خامه‌ی شیر اسرار و خامه‌ی شناخت اسرار خدای جبار است، چرا که او رفتار صحیح تر، و اسم اعظم، و داروی مسکن بزرگ، و گوگرد قرمز است، اما آن ذائقه‌ی کج، و سینه‌ی تیغ دار، بین شکر و حنظل فرقی قائل نیست.

وقتی هدیه‌ای از کلام اختصاصی[1] داده شود، عقل‌ها آن را انکار می‌کنند. به خاطر عاجز بودن در بالا رفتن بر پشت بام کاخ‌های این سخنان، و هنگام شنیدن صدای صور این سخنان به زمین سقوط می‌کنند پس غلو گویی و قصور در بیان حق هر دو در دریای افراط و تفریط نابود می‌شوند و پیرو و مولا هر دو در مواجه شدن با تردید و یا مخلوط کردن متوقف می‌شوند. فرد قصور کننده در بیان حق به خاطر تاریکی تکبر و حسادت از رسیدن به نور عالی آن‌ها باز می‌ماند و فرد غلوگو در صحرای اسرار آن‌ها سرگردان می‌شود و نمی‌تونند راه رشد را پیدا کند. فرد، پیرو آن‌ها را با بشر مقایسه می‌کند. پس در برابر اسرار آن‌ها بر زمین می‌نشیند، و فرد

---

۱. کلام دشوار و پیچیده.

عارف به چیزهایی که آن‌ها به آن برتری داده شده‌اند از هدایای باطن نگاه می‌کند و می‌فهمد که آن‌ها راز خدای واحد هستند، و این که ظاهر آن‌ها مثل بقیه‌ی مخلوقات است، و باطن آن‌ها عین حقیقت، و محل غیب خدای خالق است، پس از این آیه ﴿و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو﴾[1] می فهمد که آن‌ها کلیدهای غیب خداوند هستند که کسی جز خدا برتری و راز آن را نمی‌داند و دست عقل‌ها نمی‌تواند به پشت بام شرافت والای آن‌ها برسد، و فهم‌ها و ذهن‌ها نمی‌توانند معنای اسرار مخفی آن‌ها را درک کنند و به همین خاطر در حکمت می‌گویند: «چیزی را برای مردم نگو که عقل‌ها فوراً آن را انکار می‌کنند. هر چند تو برای آن توجیهی داشته باشی. چرا که هر چیز ناشناخته‌ای را که به دیگران بگویی نمی‌توانی برایش توجیه بیاوری و نباید هر چه را می‌دانی بگویی، و این طور نیست که هر چه می‌گویی عده‌ای درک کننده‌ی آن وجود داشته باشد.» ابن عباس به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «ای رسول الله! آیا هر چه را می‌شنوم می‌توانم به دیگران بگویم؟» حضرت فرمود: «**نعم الا أن یکون حدیثا لا تبلغه العقول فیجد السامع منه ضلالة و فتنة**؛ بله مگر آن که حدیثی باشد، که عقل‌ها نتوانند آن را درک کنند که در این صورت شنونده از آن دچار گمراهی و اشتباه می‌شود.»

فردی به امام صادق علیه السلام گفت: «**أخبرنی لماذا رفع النبی علیا علی کتفه؟ قال: لیعرف الناس مقامه و رفعته فقال: زدنی یابن رسول الله فقال: لیعلم الناس أنه أحق بمقام رسول الله فقال: زدنی فقال: لیعم الناس أنه امام بعده و العلم المرفوع فقال: زدنی فقال: هیهات و الله لو أخبرتک بکنه ذلک لقمت عنی و أنت تقول ان جعفر بن محمد کاذب**

۱. انعام؛ آیه‌ی ۵۹.

فی قوله أو مجنون؛ بگو چرا پیامبر صلی الله علیه و آله علی را بر دوش خود بالا برد؟ فرمود: «برای این که مردم مقام و شأن بالای او را بشناسند.» گفت: «بیشتر بگو ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله!» فرمود: «برای این که مردم بدانند او از دیگران به مقام پیامبر شایسته‌تر است.» گفت: «بیشتر بگو.» فرمود: «برای این که مردم بدانند او امام بعد از پیامبر و پرچم برافراشته است.» گفت: «بیشتر بگو.» فرمود: «هرگز به خدا سوگند اگر اصل آن را برای تو بگویم از این جا بلند می‌شوی و می‌گویی جعفر بن محمد دروغ گو یا دیوانه است.»

پس چگونه غیر از ابرار می‌توانند از اسرار مطلع شوند و علی بن حسین علیهما السلام فرمود:

انی لأکتم من علمی جواهره — کیلا یری الحق ذو جهل فیفتتنا

و قد تقدم فی هذا أبو حسن — الی الحسین و أوصی قبله حسنا[1]

من گوهرهای علم خودم را کتمان می‌کنم تا افراد جاهِل حق را نبینند و ما را به گرفتاری نیندازند و قبلا امام علی علیه السلام این توصیه را به حسن و حسین علیهما السلام کرده بود

تعجب نیست؛ چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله به گروهی از قریش می‌فرمود: «**قولوا لا اله الا**

---

۱. غرر البهاء ضوی؛ ۳۱۸، جامع الأسرة؛ ۳۵ و أصول الأصیلة؛ ۱۶۷ و در آن جا این دو بیت بیشتر است:

یا رب جوهر علم لو أبوح به — لقیل لی أنت ممن یعبد الوثنا

و لاستحل رجال مسلمون دمی — یرون أقبح ما یأتونه حسنا

الله فيقولون ثم يقول اشهدوا أني محمد رسول الله فيشهدون ثم يقول صلوا الى هذه البنية فيصلون ثم يقول صوموا رمضان في الهواجر فيصومون ثم يأمرهم باخراج الزكاة فيخرجون، ثم يقول: حجوا و اعتمروا فيحجون و يعتمرون، ثم يدعوهم الى الجهاد و ترک الحلائل و الأولاد فيجيبون، ثم يقول ان عليا وليكم بعدي فيعرضون و لا يسمعون فيناديهم بلسان التوبيخ و هم لا يسمعون قُل هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ أَنتُم عَنهُ مُعرِضُونَ[1] ثم يتلوا عليهم مناديا و هم لا يشعرون يَعرِفُونَ نِعمَةَ اللهِ ثُم يُنكِرونَهَا وَ أَكثَرُهُم الكَافِرون»[2]؛

بگوئید: «خدایی جز الله نیست.» آن‌ها می‌گفتند، و بعد می‌فرمود: «شهادت بدهید که من محمد رسول خداهستم و آن‌ها نیز شهادت می‌دادند.» و بعد می‌فرمود: «به سوی این خانه نماز بخوانید و آن‌ها نماز می‌خواندند.» و بعد می‌فرمود: «در هوای گرم روزه بگیرید.» آن‌ها نیز روزه می‌گرفتند، و بعد دستور می‌داد که زکات بپردازند و آن‌ها نیز می‌پرداختند، و بعد می‌فرمود: «حج» و عمره به جای آورید و آن‌ها نیز به جا می‌آوردند، و بعد آن‌ها را به جهاد و رها کردن زن‌ها و فرزندان دعوت می‌فرمود و آن‌ها نیز اجابت می‌کردند، و بعد می‌فرمود: «علی بعد از من ولی شما است و در این جا امتناع کردند و آن را نشنیدند پس با زبان توبیخ به آن‌ها که نمی‌شنیدند می‌فرمود: «بگو او خبری بزرگ است که شما از آن امتناع می‌کنید.» و بعد با فریاد برای آن‌ها که فهم نداشتند تلاوت می‌کرد که» نعمت خدا را می‌شناسند و بعد آن را انکار می‌کنند و بیشتر آن‌ها کافر هستند.

این قاعده‌ها را تأیید می‌کند. آن چه که حسن بن محبوب، از جابر بن عبد الله از

---

۱. ص؛ آیه‌ی ۶۸.

۲. نحل؛ آیه‌ی ۸۳.

ابو عبد الله روایت می‌کند: «که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «**یا علی أنت الذی احتج الله بک علی الخلائق حین أقامهم أشباحا فی ابتداءهم و قال لهم: ﴿أَ لَستُ بِرَبِّکُم؟ قَالوا بَلی﴾ فقال: «و محمد نبیکم؟» قالوا: «بلی» قال: «علی امامکم؟» قال: «فأبی الخلائق جمیعا عن ولایتک و الاقرار بفضلک و عتوا عنها استکبارا الا قلیلا منهم و هم أصحاب الیمین و هم أقل القلیل و ان فی السماء الرابعة ملکا یقول فی تسبیحه سبحان من دل هذا الخلق القلیل من هذا العالم الکثیر علی هذا الفضل الجزیل**[1]؛ ای علی! تو کسی هستی که خداوند وقتی مخلوقات را در آغاز آفرینش به صورت اشباح حاضر کرد، با تو بر آن‌ها احتجاج کرد و گفت: «آیا من خدای شما نیستم؟» گفتند: «بله» گفت: «آیا محمد پیامبر شما نیست؟» گفتند: «بله» گفت: «آیا علی امام شما نیست؟» در این لحظه تمام مخلوقات از پذیرش ولایت تو و اعتراف به فضیلت تو امتناع کردند و از روی تکبر آن را نپذیرفتند مگر تعداد کمی از آن‌ها که آن‌ها اصحاب یمین خواهند بود و آن‌ها کمترین کمترین هستند، و در آسمان چهارم فرشته‌ای هست که وقتی خدا را تسبیح می‌گوید، این گونه می‌گوید: «منزه است خدایی که این تعداد اندک را در این جهان پر تعداد به این فضیلت بزرگ راهنمایی کرد.»

این را تایید می‌کند آن چه در کتاب الوحدهٔ از ابن عباس وارد شده است که می‌گوید: «مبغض علی من یخرج من قبره و فی عنقه طوق من نار و علی رأسه شیاطین یلعنونه حتی یرد الموقف[2]؛ دشمن علی کسی است که وقتی از قبرش بیرون می‌آید حلقه‌ای از آتش به دور گردن اوست و بر روی سرش شیطان‌هایی هستند که

---

۱. بحار الأنوار؛ ج۲۶، ص۳۱۱؛ ح ۷۷. و ج۲۵، ص۲۵؛ ح ۴۵.

۲. بحار الأنوار؛ ج۲۷، ص۲۲۶؛ ح ۲۱.

او را لعنت می‌کنند تا این که به محشر وارد شود.»

از او نیز مرفوعاً در کتاب بصائر الدرجات از پیامبرﷺ روایت است که فرمود: **«یا علی و الذی بعثنی بالحق و اصطفانی علی سائر الخلق انک لو صببت الدنیا علی المنافق ما أحبک و لو ضربت خیشوم المؤمن ما أبغضک؟ فلا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا کافر منافق**[1]؛ ای علی! سوگند به خدایی که مرا به حق مبعوث کرد و مرا بر سایر مخلوقات برگزید. تو اگر تمام دنیا را بر سر منافق بریزی او تو را دوست نخواهد داشت و اگر بینی مؤمن را با شمشیر بزنی با تو دشمن نخواهد شد. پس کسی جز مؤمن تو را دوست ندارد و کسی جز منافق کافر تو را دشمن نمی‌دارد.»

از سعید بن جبیر از ابن عباس از پیامبرﷺ نقل است که فرمود: «**المخالف لعلی بعدی کافر و مشرک و غادر، و المحب له مؤمن صادق، و المبغض له منافق، و المحارب له مارق، و الراد علیه زاهق، و المقتفی لأثره لاحق**[2]؛ کسی که بعد از من از علی سرپیچی کند کافر و مشرک و پیمان شکن و کسی که او را دوست بدارد مؤمن است. کسی که از او کینه داشته باشد منافق، و کسی که بر او شمشیر بکشد از دین خارج است، و کسی که به او مرتد شود گمراه است، و کسی که تابع راه او باشد به او ملحق می‌شود.»

بحب علی تزول الشکوک و یعلوا الولاء و یزکو النجار
فاما رأیت محبا له فثم العلاء و ثم الفخار
و اما رأیت عدوا له ففی أصله نسب مستعار

---

۱. بحار الأنوار؛ ج۳۹، ص۲۸۰؛ ح ۶۲.

۲. بحار الأنوار؛ ج۲۷، ص۲۲۷؛ ح ۲۲.

فـــلا تعـــذلوه علـــی بغـــضه فحیطـــان دار أبیـــه قـــصار

با محبت علی شک‌ها برطرف می‌شود و ولایت او برقرار مـی‌شـود و تـشنگی‌هـا سیراب می‌شود پس اگر دوست دار علی را دیدی در آن جا برتری و افتخار اسـت و اگر دشمن علی را دیدی اصالت او نسب عاریه و غیـر واقعـی اسـت پـس او را بـر دشمنی اش سرزنش نکنید چرا که دیوار خانه‌ی پدرش کوتاه بوده است.

بنابراین به حکم هر کس تصنیف کند به هدف می‌رسد برای من واجب است کـه برای پاک کردن دین از سوء ظَنّ ملحدین و شک انکار کنندگان و برای توجیه کردن مؤمنین در این رساله گوشه‌ای از اسرار مخفی، و آثار نهفته، و گزیـده‌هـای بـاطنی را مطرح کنم و از آن‌ها پرده‌ی خفا را کنار بزنم تا برای جویندگان، شـهاب رهبـری در آسمان تاریک و سیاه نمایان شود.

وقتـی بـه ایـن شـکل برخـی از اسـرار مخفـی روشـن شـد و صـدف هـا، آثـار مرواریدهای خود را بیرون ریختند و بیان آن‌ها متفاوت شـد، در ایـن هنگـام ﴿فَمَـن شَاءَ فَلیُؤمِن وَ مَن شَاءَ فَلیَکفُر﴾[1]

---

۱. کهف؛ آیه‌ی ۳۹.

فصل

[اسرار علم حروف]

از آنجا که اسرار خداوند در گنجینه‌ی علم حروف قرار داده شده است و این علم از علوم منتشر نشده، و در کتاب نهفته است، و غیر از پاکیزگان دست کسی به آن نمی‌رسد. غیر از مقربین، کسی به آن دست پیدا نمی‌کنند. چرا که این علم منبع اسرار جلال، و محل جمع اسامی کمال است. خداوند سوره‌ها را با آن‌ها آغاز کرده است. و اسرار قضاء و قدر را در آن قرار داده است. به این دلیل که خداوند متعال وقتی اراده کرد وجود را از عالم نیستی به عالم هستی بیرون آورد، اراده کرد چیزهایی در بالا باشد و چیزهایی در پائین، بنا بر اختلاف منزلت، که در پی طبقات می‌آید، و هستی را از نهفته‌های تقدیر به قضاء تصویر ظاهر کرد و در آن اسرار حروف را تعبیه کرد که این اسرار معیار ایجاد و منشأ آثار هستند چرا که خدای باری تعالی با کلمه برای مخلوقات خود تجلی پیدا کرد و با آن محجوب شد؛ و بعد گِل آدم را در ابر که عبارت از اختراع اول است، بدون الگو و بدون اصلاح طراحی ایجاد کرد.

بعد در ابری متراکم، قسمتی از آن حروف را قرار داد و آن‌ها را درجه بندی کرد تا این که آن ابر متراکم با آن حروف در عالم ایجاد با لطافت‌های عقل در اشراق ظهور نورانی شد. و بعد این طبیعت ابر را به مراتب غبار منتقل کرد که عبارت از اختراع دوم است ، و در آن مرتبه‌ای از حروفی را که در طبیعت ابر قرار داده بود،

درجه بندی کرد. تا این که آن را در عالم ایجاد با لطافت‌های روح خود در اختراع دوم نورانی کرد؛ و بعد آن طبیعت ابر را به مراتب ذره منتقل کرد که عبارت از ابداع دوم است و در آن نسبتی از حروفی که آن را در ابر فطرت قرار داده بود ایجاد کرد، تا این که با آن در عالم ایجاد با لطافت‌های قلب در ابداع دوم نورانی شد.

پس حروف معنای آن در عقل، و لطافت‌های آن در روح، و تصویر آن در نفس، و نقش بستن آن در قلب، و نیروی ناطقه‌ی آن در زبان، و راز موجود، در گوش‌ها هستند، و از آن جا که مخاطب اول، همان مخترع اول است، یعنی عقل نورانی. در این صورت خطاب حق با معانی حروف خواهد بود و مجموع این حروف در راز عقل فقط یک الف بود، چرا که آن با نیروی حقیقی مجموع حروف است، و او کسی است که اسرار علوم را با حقیقت این حروف قبل از سایر اشیاء شنیده است. عقل همان صاحب رمز و اشاره؛ و حقیقت و علامت و ادراک است و حروف در لطافت روح به شکل دو ضلع از سه ضلع مثلث متساوی الاضلاع است. یک ضلع قائم، و دیگری پهن شده بر این تصویر است و آن قائم ضلع الف است، و آن پهن شده ضلع باء است، و گفتیم که حروف در لطافت روح به شکل دو ضلع است؛ چرا که فیض نورهای پهن شده که در عقل بالفعل است در روح بالقوه است. پس در وجود اسرار با هم یکسان هستند و در اختلاف مراتب با هم متفاوت هستند.

از این نظر که روح از عقل کمک می‌گیرد و نفس از روح، و همه‌ی نورهای علوی از نور عرش کمک می‌گیرند، همین طور سایر حروف از نور الف کمک می‌گیرند و رجوع پائینی‌ها و بالایی‌ها از آن، به سوی آن است و هر حرفی از آن حروف قائم به راز الف و الف راز کلمه است و ملائکه‌ی نور که حامل عرش هستند از ذات این حروف هستند و اولین آن‌ها که متعلق به عقل است، اسمش الف است. و موحدان در محضر جلال چهار تا هستند: عقل، روح، نفس، و قلب موحد چهارم

است، و در راز حروفی که حق آن را در طبیعت آن قرار داد یکتا است. چرا که قلب صفحه‌ی نگارهای ربانی است. بلکه همان عین لوح محفوظ است؛ و از این رو حروف به اختلاف مکان‌های خود و نسبت خود در احوال آدم متفاوت شدند، پس دال روز خلقت اوست، و خط جیم روز درست شدن او، و خط باء روز دمیدن روح در آن است، و خط الف روز سجده کردن است، پس ترکیب شدن ساختار انسانی با حکمت الهی از یک شکل جذری و جذر طبیعی، و از دو عالم اختراع و ابداع است. پس دانست که عالم بالا و پائین همگی در زیر فلک الف، داخل هستند، که عبارت از اختراع اول، و عرش بزرگ، و عقل نورانی، و جبروت اعلی، و راز حقیقت و محضر قدس و سدرة المنتهی است. سایر حروف، اجمال و تفصیل دارند که از آن نشأت گرفته اند، و همگی بنا بر اختلاف مراتب آن و تمایز آثار آن از او کمک می‌گیرند، و به پروردگار سبحان رجوع می‌کنند.

مخلوقات با راز این حروف آفریده شدند؛ و عالم أمر کن فیکون است، و سخن خدای سبحان در محضر قدس خود، فقط با این حروف شنیده شد، که قائم به ذات حق، سبحان است. اسامی نهفته و گنجینه‌ای او در پشت جلد این حروف درج شده است که الف در آن اولین اختراع است، و سایر مراتب عالم از آن است و همه‌ی حروف به آن محتاج است و او از آن بی نیاز است. چرا که سایر اعداد از او بی نیاز نیستند. و او به آن‌ها احتیاج ندارد. هر کس ظاهر الف و باطن آن را بشناسد به درجه‌ی صدیقین و مقام مقربین می‌رسد. چرا که او دارای ظاهر و باطنی است ، پس ظاهر آن (۳) چیز است: عرش، لوح، قلم، و او مرکب از (۳) نقطه است: یکی و یکی و یکی، و بحث آن در آینده خواهد آمد، و باطن آن (۳) چیز است: عقل، روح، نفس. و باطن دوم آن (۱۱) است که عدد بسیط‌های اسم اعظم است و وقتی از آن (۱۲) گرفته شود که موضوع اسامی و اعداد است (۹۹) باقی می‌ماند که عدد اسامی

حسنی است، و باطن دوم آن (٧١) است که عدد لام جوشنده از آن است، و این عدد ماده‌ی اسم اعظم و حرفی از ظاهر اسم اعظم است، و باطن سوم آن (٤٢) است که فیض لام است، یعنی میم، و عدد آن (٤٥) است و دو عدد در الف و لام است ، و این عدد ظاهر اسم اعظم و باطن آن است، باطن چهارم اگر حروف آن در خودش ضرب شود (٩) می‌شود و باز شده‌ی جوشنده‌ی از آن در باز شده‌ی حروف نیز (٩) است و آن الف ل ف الف م م ی م، و عرش، و لوح، و قلم، که مفردات آن نیز (٩) است و آن ع ر ش ل و ح ق ل م، و عقل ، و نفس، و روح، نیز همین طور است ع ق ل ن ف س روح، پس الف همان کلمه‌ای است که خدای جبار با اسرار مخفی در آن تجلی کرده است. پس هر کس ظاهر و باطن آن را بشناسد اسرار مخفی، و نورهای نهفته را درک خواهد کرد، چرا که آن حرفی است؛ که از تأثیرگذاری حق کمک می‌گیرد و همگی از آن کمک می‌گیرند.

فصل (الف)

اما الف پهن شده که همان باء است، اولین وحی است که بر پیامبرﷺ نازل شد و ابتدای صحیفه‌ی آدم و نوح و ابراهیم و راز آن است، که از پهن شدن الف در آن راز قیامت با قائم شدن یک طرف آن وجود دارد، و این راز اختراع و نورها و اسرار حقیقت است که مربوط به نقطه‌ی باء است، و سخن امیر المؤمنین عليه السلام اشاره به آن است: «**أنا النقطة التی تحت الباء المبسوطة**[1]؛ من آن نقطه‌ی زیر باء پهن شده هستم.» اشاره می‌کند که الف قائم در ذات خودش پهن شده است و در آن محجوب است و

---

۱. شرح دعای سحر ص۶۴، و جامع الأسرار، ص۵۶۳ – ۴۱۱، ح ۱۱۶۳ – ۸۲۳ و الأنوار النعمانیة؛ ج۱، ص۴۷.

لذا محی الدین طایی می‌گوید: «باء، حجاب خدایی است، و اگر باء برداشته شود مردم پروردگار متعال خود را مشاهده می‌کنند.»[1]

فصل (حرف قاف)

حرف قاف (ق) باطن قلم و راز امر است، و منظور از راز امر تقدیر است، و قلم با پهن شده‌های خود (۳) حرف دارد که اسرار تقدیر را به وجود می‌آورد. این راز اسم اعظم است و حرف اول قلم قاف است که در ظاهر محیط به عالم است، و در باطن محیط به علم است و عدد آن (۱۸۱) است وقتی عدد اسم اعظم از آن کم شود یعنی (۱۱۱) باقی می‌ماند (۷۰) ، که این ماده‌ی اسم اعظم و یکی از حروف آن است. همان طور که سین، یکی از حروف ظاهری اسم اعظم است و هر کس باطن سین را بداند اسم اعظم را می‌داند و حرف دوم قلم (ل) است، و حرف سوم آن (م) است، و از این حروف تمام عوالم ترکیب می‌شود، و تمام موجودات به طور کامل در زیر (۲۹۹) اسم قرار دارند، و این اسم‌ها در زیر اسم اعظم قرار دارند، و اسم اعظم همان صد است و قاف با حساب عددی صد است.

فصل (حرف طا)

حرف (طا) در همه‌ی عالم در پرواز است، و راز آن در مبدأهای اولی، و ایجاد اختراع‌ها و راز آن در بالاها و پائین‌ها است و در ظاهر خود دارای اسراری است، و

---

۱. برخی از عارفین می‌گویند: «هر چه را دیدم باء را هم دیدم که بر آن نوشته شده است.» جامع الأسرار؛ ص۷۰۱. گفته می‌شود وجود با باء ظاهر شد و با نقطه عابد از معبود متمایز شد، جامع الأسرار؛ ص۵۶۳، ح ۱۱۶۳، این را به ابن عربی نسبت داده است و شرح دعای سحر؛ ص۶۴.

در آخر اسم لوط ظاهر شده است، و از راز آن ویران شدن قوم او بود، همان طور که‌هاء در اول اسم هود ظاهر شد و از راز آن زمین قوم او را بلعید و ویران کرد، و هر دو در اسم محمدﷺ ظاهر شده‌اند در این آیه (طه) که به زبان طی یعنی محمد.

فصل (حرف جیم)

حرف (ج) یک حرف ملکوتی است که از باء دریافت می‌شود و همه‌ی عالم‌های ملکوتی در آن مشترک است و این حرفی است که خداوند در اول اسامی جلال ظاهر کرده است، و عرش قائم به جلال جیم است، و قلم از آن کمک می‌گیرد و کرسی نیز در صفت جمال قائم به آن است، و این مثلثی است که راز الف و باء در آن پهن شده است و در مراتب غضب و مرکز لطف ظاهر شده است، و در جبار ، و جواد، تجلی پیدا کرده است، پس او دارای جبروت و جود است.

فصل (حرف کاف)

حرف (ک) حرفی است که در آخر اسم ملک ظاهر شده است و برای خدای عزیز است و این حرف باطن علم و باطن امر و باطن عرش و کرسی و باطن تصاویر آسمانی و زمینی است.

فصل (حرف عین)

حرف (ع) آغاز اسرار عرش و عقل و حامل اسرار عالم است. چرا که عرش حامل کرسی است و قلم و لوح و افلاک و زمین‌ها و عقل، حامل روح هستند و روح حامل نفس و نفس، حامل قلب و قلب، حامل جسم و قدرت، حامل همگی است.

فصل (حرف ثا)

حرف (ث) حرفی است که در وارث و باعث ظاهر شده است و ظهور آن در وارث اشاره به فنای موجودات و در باعث، اشاره به قدرت بر بعثت آن‌ها بعد از مرگ، و جمع کردن بعد از متلاشی شدن است.

فصل (زاء)

حرف (ز) یک حرف شریف است؛ که در عزیز ظاهر شده است، پس عزت همگی مال خداوند است و از او عزت به ترتیب به سایر عالم می‌رسد، پس مقداری از عالم در برخی از فکر خود از عزت او کمک می‌گیرد، خاک از آب کمک می‌گیرد، و آب از هوا، و هوا از آتش، و آتش از فلک، و همین طور ترتیب عزت در موجودات، و این آیه اشاره به آن است ﴿وَ تُعِزُّ مَن تَشاء وَ تُذِلُّ مَن تَشاء﴾[1]

فصل

حرف (و) یکی از حروف عرش است، که در اجزای عالم سیار است، و به دو طرف عالم خلق و امر متعلق است، «کن فیکون».

فصل

از آن جا که این علم شریف اشاره‌ها و رموزی دارد در این جا مقداری را که دارای اشاره و توجه است، ذکر می‌کنم.

---

۱. آل عمران؛ آیه‌ی ۲۶.

فصل

اما علم نقطه و دائره، از گرامی ترین علوم، و از پیچیده ترین اسرار است، چرا که انتهای سخن به حروف ختم می‌شود، و انتهای حروف به الف، و انتهای الف به نقطه، و نقطه نزد آن‌ها عبارت از نزول وجود مطلق ظاهر به باطن و از ابتدا به انتها است. یعنی ظهور ماهیت که مبدأ وجود است و دارای عبارت و اشاره نیست.

فصل

از آن جا که الف قائم به راز عقل است، و عقل قائم به آن است، و تمام حروف در راز الف است، اما بین آن دو تفاوت وجود دارد، در این صورت الف عقل قائم است، و الف روح پهن شده است، و این علم شریف اگر از آن راز بین الف و لام و میم که جامع امر حکیم است، برای مردم نمایان شود. هر انسان سالمی بیمار می‌شود، و هر دانایی جاهل می‌شود. همان طور که از ابن سنان از ابو عبد الله علیه‌السلام وارد شده است که فرمود: «**یا محمد ان فی سورة الأحزاب آیاً محکما لو قدرنا أن ننطق به لنطقنا و لکفر الناس اذاً و جحدوا و ضلوا**؛ ای محمد! در سوره‌ی احزاب آیات محکمی وجود دارد، که اگر بتوانیم آن را بر زبان بیاوریم بر زبان خواهیم آورد. اما در این صورت مردم کافر می‌شوند و انکار می‌کنند و گمراه می‌شوند).»

اما این گونه می‌توان گفت:

و مستخبر عن سر لیلی أجبته — بعمیاء عن لیلی بغیر یقین

یقولون خبرنا فأنت أمینها — و ما أنا ان خبرتهم بأمین

کسی از راز لیلی سؤال کرد و جواب دادم من از لیلی خبر قطعی ندارم می گویند خبری بده چرا که تو در اخبار او مورد اعتمادش هستی اگر من خبری از او بدهم در این صورت دیگر مورد اعتمادش نخواهم بود.

فصل

راز خداوند در کتاب‌هایش قرار داده شده است و راز کتاب‌ها در قرآن قرار داده شده است. چرا که آن جامع و مانع است؛ و در آن همه چیز بیان شده است. راز قرآن در حروف مقطعه در اول سوره‌ها است و علم حروف در لام الف است. این لام همان الف منحنی است که حاوی راز ظاهر و باطن است و علم لام الف در الف است و علم الف در نقطه است و علم نقطه در معرفت اصلی است، و راز قرآن در سوره‌ی فاتحه است؛ و راز فاتحه در آغاز آن است. و آن بسم الله است، و راز بسم الله در باء است، و راز باء در نقطه است.

فصل

سوره‌ی فاتحه همان سوره‌ی حمد است، که ام الکتاب است، و خداوند متعال آن را در ذکر شرافت داده است و آن را مفرد آورده. و قرآن را به آن اضافه کرده است فرمود: **﴿وَ لَقَد آتَیناکَ سَبعاً مِنَ المَثَانِي وَ القُرآنَ العَظِیمَ﴾**[1] یک بار اجمالی و یک بار فردی آن را ذکر کرده است و این به خاطر شرافت آن است، مانند **﴿حافِظُوا عَلَی الصَّلَوات وَ الصَّلَاةِ الوُسطَی﴾**[2] یک بار اجمالی آن را در ضمن صلوات آورده است و یک بار برای اجلال آن را فردی آورده است، و نماز وسطی همان نماز مغرب است، و در وقت ادای آن درهای آسمان باز می‌شود و واجب است که برای آن عجله کرد.

به خاطر سخن حضرت که: «**عجلوا بالمغرب**؛ برای نماز مغرب عجله کنید.» و اما

---

۱. حجر؛ آیه‌ی ۸۷.

۲. بقره؛ آیه‌ی ۲۳۸.

در باطن و رمز حضرت فاطمه ﴿عليها السلام﴾ است چرا که نمازهای پنج گانه در حقیقت همان سادات پنج تن هستند، که اگر شناخته نشوند و ذکر نشوند نمازی وجود ندارد. نماز ظهر رسول الله ﴿صلى الله عليه و آله﴾ است، و از آن جا نور آغاز شد، در ابتدا که خداوند نور او را آفرید[١]، و در ابتدا که خداوند لوح را آفرید[٢]، و در ابتدا که خداوند قلم را آفرید[٣]، پس عقل نور محمد ﴿صلى الله عليه و آله﴾ است[٤] و لوح و قلم علی و فاطمه هستند، و این آیه اشاره به آن است **﴿ن و القلم و ما یسطرون﴾**[٥] و نماز عصر امیر المؤمنین ﴿عليه السلام﴾ است و نماز مغرب حضرت فاطمه ﴿عليها السلام﴾ است که خداوند متعال آن‌ها را دستور داده است تا بر محبت او و محبت عترت او محافظت داشته باشند. اما آن‌ها قدر حضرت فاطمه ﴿عليها السلام﴾ را ندانستند، و شأن بزرگ او را کوچک شمردند، آن وقت که خورشید نبوت از او غروب کرد، در حالی که محبت او واجب است، یک واجب حتمی، و یک واجب مورد قبول است، چرا که پیامبر ﴿صلى الله عليه و آله﴾ رضایت خود را منحصر در رضایت حضرت فاطمه ﴿عليها السلام﴾ کرد و فرمود: «**و الله یا فاطمه لا یرضی الله حتی ترضی و لا أرضی حتی ترضی**[٦]؛ به خداوند سوگند ای فاطمه! خداوند راضی نخواهد شد، مگر آن که تو راضی باشی، و من نیز راضی نخواهم شد، مگر آن که تو راضی باشی.»

---

١. که خواهد آمد.

٢. نظم المتناثر؛ ص١٨٥.

٣. تاریخ ابن کثیر؛ ج١، ص٣٩.

٤. عقل اول نور نبوت خاتم است به نبراس الضیاء؛ ص ١٠٢ مراجعه کنید.

٥. قلم؛ آیه‌ی ١.

٦. الصراط المستقیم؛ ج٢، ص٩٣.

معنای این رمز این است که حضرت فاطمه علیها السلام چشمه‌ی اسرار، و خورشید عصمت، و محل حکمت است. چرا که او پاره‌ی تن پیامبر صلی الله علیه و آله، و محبوب ولی پیامبر، و معدن راز الهی است. پس هر کس این مادر ابرار بر او غضب کند، پیامبر و ولی پیامبر بر او غضب کرده است. و هر کس پیامبر و ولی پیامبر بر او غضب کنند. پس او به طور کامل شقی و بدبخت است.

نماز عشاء امام حسن علیه السلام است، به طوری که نور پیامبر و ولی پیامبر از او پنهان است، و نماز صبح امام حسین علیه السلام است؛ چرا که او جان خود را در راه رضایت خدای متعال تقدیم کرد، تا این که نور حق بیرون آمد و در تاریکی وارد شد و اگر او نبود تاریکی تا روز قیامت همه جا را فرا می‌گرفت.

فصل

و مثال این باب یک حدیث قدسی است که می‌گوید: «**ولایة علی حصنی فمن دخل حصنی أمن من عذابی**[1]؛ ولایت علی حصار من است هر کس وارد این حصار شود در امان خواهد بود.» در این جا امان از عذاب را در ولایت علی علیه السلام منحصر دانسته است، چرا که اعتراف به ولایت، نیازمند اعتراف به نبوت است و اعتراف به نبوت نیازمند اعتراف به توحید است، و فرد معتقد به ولایت، معتقد به عدالت و معتقد به‌امامت است، و عدالت در کنار توحید همان مؤمن می‌شود، و مؤمن کسی است که در امان است، پس فرد معتقد به ولایت علی، همان مؤمن در امان است وگرنه او منافق حقیر است. بدون این که عکس آن صحیح باشد.

---

۱. شواهد التنزیل؛ ج۱، ص۱۷۰.

مثال این از سخن پیامبرﷺ است که فرمود: «**أنا مدینة العلم و علی بابها**[1]؛ من شهر علم هستم و علی دروازه‌ی آن است.» و شهر را فقط باید از دروازه وارد شد. پس ایشان طلب علم بعد از خود را منحصر در علی و عترت او کرده است. دانسته می‌شود که هر کس بعد از پیامبرﷺ علم را از غیر علی و عترت او علیهم‌السلام طلب کند، بدعت و گمراهی است، و در این حدیث یک اشاره‌ی لطیف وجود دارد و آن این که هر وحی ای که از طرف پروردگار والا بر پیامبرﷺ نازل می‌شود، فرشته‌ای که آن را در اختیار دارد، ابتدا از در عبور می‌کند و از در وارد می‌شود و این سخن پیامبرﷺ اشاره به آن است «**یا علی ان الله أطلعنی علی ما شاء من غیبه وحیا و تنزیلا و أطلعک علیه الهاما**[2]؛ ای علی خداوند بوسیله‌ی وحی و تنزیل هر چه می‌خواست از غیب خود مرا مطلع ساخت و تو را نیز با الهام از آن‌ها مطلع ساخت.» و این اشاره به شب معراج است که خداوند در آن جا پیامبرﷺ را به خطاب کردن مخصوص کرد و ولی پیامبر را به الهام کردن مخصوص می‌کند.

اما این سخن پیامبرﷺ: «انک تری ما أری و تسمع ما أسمع[3]؛ هر چه را من می‌بینم تو نیز می‌بینی و هر چه را من می‌شنوم تو نیز می‌شنوی.» اشاره به نزول ملائکه بر پیامبرﷺ به همراه تحفه‌های الهی است که خداوند ولی پیامبر را مخصوص کرده است که مقداری از آن را ببیند و بشنود، و به پیامبرش دستور داده است که بقیه‌ی آن را به او برساند. چرا که او گنجینه‌ی اسرار نبوت، و در مقام عالی

---

۱. ینابیع المودة؛ ج۱، ص۷۵ – ۸۱ و أسد الغابة؛ ج۴، ص۲۴.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید؛ ج۱۳، ص۱۹۷.

۳. بحار الأنوار؛ ج۳۷، ص۲۷۰، ح ۴۰.

خود ولی پیامبر، و شاگرد پیامبر و مشاور اوست چرا که سایر دریاها زیرمجموعه اقیانوس هستند.

فصل

باطن سوره‌ی فاتحه در نماز

سوره‌ی حمد به طور یقین دارای اسم اعظم خداوند است، و عدد آیات آن (۷) است که همان عدد کامل است، و از این عدد کامل جذر ده به دست می‌آید. و آن ضرب سال در روزهای هفته است که می‌شود (۲۵۲۰) و این عددی است که دارای نصف و دو سوم، و یک چهارم، و یک پنجم، و یک ششم، و یک هفتم، و یک هشتم، و یک نهم، و یک دهم است، و عدد کلمات ام الکتاب به همراه بسم الله (۲۹) کلمه است، و عدد سوره‌های دارای حروف مقطعه (۲۹) سوره است.

و عدد روزهای ماه (۲۹) روز است. اگر الف از آن کم شود (۲۸) می‌شود بعد از منازل ماه و وقتی آن منازل را تقسیم کنید (۹) تا از آن برای افلاک و (۱۲) تا برای بروج و (٤) تا برای عناصر و (۳) تا برای موالید است، که می‌شود بیست و هشت به تعداد حروف معجم، و عدد حروف سوره‌ی فاتحه (۳۲٤) و اعداد حروف آن (۹۳٦۱) و سایر رقم آن به فردانی تقسیم می‌شود و به آن نیز اشاره دارد، و به رقم اسم اعظم که دو قسمت است. ظاهری و باطنی، تقسیم می‌شود. پس قسمت ظاهری (۸٦) مرتبه و قسمت باطنی (۹۹۳) مرتبه است از نظر تأویل، و عدد حروف پهن شده‌ی آن (۹٤۲) و رقم حروف پهن شده (۱۸) الف است، و فردانی نیز در کنار آن است در هر شرایطی.

فصل

حروف معجم

و حروف معجم (۲۸) حرف است. همان طور که گفته شد و عدد آن در تلفظ یعنی حروف پهن شده‌ی آن (۱۲) حرف است و عدد حروف مقطعه در سوره‌های قرآن (۱۲) حرف است، و زیر تلفظ حروف پهن شده، اسم عزیز فتاح (۱۹) مرتبه، و در حروف پهن شده‌ی آن اسم اعظم (٦٦) مرتبه، و این دو اسم با هم (۲) مرتبه‌امده است و اگر حرف تکراری نزدیک در این حروف کم شود که (١٤) حرف است و همان حروف نورانی هستند و در سوره‌ی حمد به صورت مقطعه هستند. و آن‌ها ا ل ر ح ی م[1] ن ک س ه ص ق ط می‌باشد و رقم آن (٦٩٩) است و از این حروف نورانی اسماء حسنی خداوند، و اسم اعظم خداوند، و علم ادوار و اسرار، صریح و ظاهری و باطنی و یک جا و مفرد استخراج می‌شود. چرا که اسم اعظم خداوند، گاهی در یک حرف واحد است و گاهی در یک عدد واحد است و گاهی در حروف و در اعداد و کلمات است به حسب اراده‌ی الهی و حکمت ربانی، و این اسم در حروف به این شکل است:

ا ل ر ع ح ی م ن ک س ه ص ق ط

۱ ۳ ۲ ۷ ۸ ۰ ۱ ٤ ٥ ۲ ٦ ٥ ۹ ۱ ۹، و این (۱۱۰) می‌شود و اکنون یک رمز دیگر از راز پنهان را نمایان می‌کنم، و معرفت آن برای کسانی که بهره‌ای از علم حروف و ارقام ظاهری و باطنی آن دارند پنهان و مدفون است و آن این است:

ا ل ر ع ح ی م ن ک س ه ص ق ط

---

۱. در رساله‌ی الماجد، متعلق به جابر بن حیان (بول کراوس)، میم یک حرف ظلمانی است.

۱ ۳ ۲ ۷ ۸ ۰ ۱ ٤ ٥ ۲ ٦ ٥ ۹ ۱ ۹، و این (۹۹) می‌شود به عدد اسماء حسنی، و اکنون وجه سوم این راز به این شکل است:

ا ل م ر ک ه ی ع ص ط س ن ح ق

۱ ۳ ٤ ۲ ۲ ٥ ۰ ۱ ۷ ۹ ۹ ٦ ٥ ۸ ۱، این (۱۱۲) می‌شود و اکنون وجه دیگر: ا ل ر ع ح ی م ن ک س ه ص ق ط (۷۲) پس اگر از این حروف اسم اعظم صریح را کم کنیم که (۳) حرف و (۳) رقم است، از آن (۱۱) حرف باقی می‌ماند، که همان عدد مخفی و راز مخفی است. ا ر ح م ن ک س ه ص ق ط، و این (۱۱) عدد است که ماده‌ی اسم اعظم است.

فصل

حروف اسم اعظم

حروف اسم اعظم و اکبر با حرف‌های تکراری (۷۲) است. و آن‌ها این‌ها هستند : ا ل م ا ل ن ه ا ل ر ا ل م ا ل رح م ا ل رح م ا ل ک ا ل م ک ه ر ع ا ع س ق ا ی ا ک ا ل ه ا ل م م ص ط س ط ه ع ل ی ا ل ن م و ا ل ر ص ه.

و ارقام این حروف (۲٦٤) است و این‌ها حروف و ارقام اسم اعظم است. پس وقتی پیامبر و یا امام اراده کند، آن را ترکیب می‌کند و با آن دعا می‌نماید.

فصل

این عدد از اعداد اسم اعظم است یعنی (۱۲٤) و چند برابر آن یعنی (۱۳۳۱) و این را برای هر دردی می‌نویسند و شفا حاصل می‌شود، و یا آویزان می‌کنند، یا آبش را می‌نوشند و آویزان می‌کنند و برای هر دردی شفا است. اگر کسی خواست، می‌تواند به جای آن حروفی از عنصر گرم مطلق (ه ط) یا از عنصر خنک خشک

مطلق (ی)، یا از عنصر گرم مرطوب (ک)، و یا از عنصر خنک مرطوب (ل)، بنویسد به این شکل (۱۱، ۷، ۱۱۱) و بقیه نیز به همین شکل است.

فصل

از خواص سوره‌ی فاتحه این است؛ که هر کس آن را به همراه روزه گرفتن و نخوردن گوشت به مدت (۷) روز و هر روز (۱۵۱۱) مرتبه بخواند و به این تعداد بر محمد و آل او صلوات بفرستد؛ هر چه را بخواهد در آن می‌یابد. من جسارت کردم و در این رساله گوشه‌ای از حقایق اسرار را آوردم، که مؤمن متقی از آن خوش حال می‌شود، و منافق بدبخت از آن ضرر می‌بیند، و این رساله را (مشارق أنوار الیقین فی حقایق أسرار أمیر المؤمنین) نامیدم، و این مانند شمشیر تیزی در کشف اسرار علی مرتضی علیه‌السلام است، و خداوند صاحب نعمت و احسان و رضایت است، و این کتاب را بر فصل‌هایی مرتب کردم، و می‌گویم:

«بالاترین درجات کمال، و بالاترین مراتب جلالت انسان، علمی است که با آن به زندگی ابدی و سعادت سرمدی دست یابد، و شریف ترین علوم آن است که در آن به دنبال شریف ترین معلومات باشیم، و شریف ترین علوم آن است که در آن از حقیقت وجود و موجود بحث شود.»

فصل

وجود مطلق و مقید

وجود دو نوع است: خاص، و عام. جنس وجود، بر آن تکیه دارد و امکان و وجوب آن دو را از هم متمایز می‌کند و فرق بین آن دو است. پس وجود مطلق وجود حق سبحان است که وجود او عین ذات او و همان حقیقت اوست، و او از ازل بوده است، و همچنان هست، و یگانه و ابدی است. وجود دیگران از او، و با او، و درباره‌ی اوست و آن‌ها وجود مقید هستند. ذات حق سبحان برای بشر نامعلوم است وگرنه یک موجود ممکن می‌توانست بر واجب احاطه پیدا کند و این محال است.

خاک کجا و پروردگار خدایان کجا؟! پس فقط باقی می‌ماند شناخت وجود مقید. حقیقت او همان نقطه‌ای است که توضیح دادیم و معرفت عارفان و سلوک سالکان به آن است و این عین یقین است، و حق یقین است و دارای نکاتی است: یکی این که آن نقطه است، و همان فیض اول است و همان عقل و نور اول است. و نیز علت موجودات و حقیقت هستی و منشأ موجودات جدید است. و دلیل آن از احادیث قدسی این حدیث است: «کنت کنزا مخفیا فأحببت أن أعرف فخلقت الخلق لأعرف[1]؛

---

۱. بحار الأنوار؛ ج۸۷، ص۱۹۹، ح ۶.

من یک گنج پنهان بودم و دوست داشتم که شناخته شوم. پس مخلوقات را آفریدم تا شناخته شوم.»

چقدر عجیب است کسی که مخفی بوده است؛ در حالی که هیچ چیز در کنار او موجود نبوده است و این سخن ﴿کُنتُ کَنزاً مَخفِیاً؛ در پرده‌های غیب بودم.﴾ چرا که مخلوقی وجود نداشته است تا او را بشناسد و این اشاره به وحدت ذات است، که خدا بود و هیچ چیز همراه او نبود.

این سخن ﴿فَأحبَبتُ أن أعرَف﴾ اشاره به ظهور صفات است و این سخن ﴿فَخَلَقتَ الخَلقَ لأعرَف﴾ اشاره به ظهور افعال، و انتشار موجودات است، که این دو، در صحرا بر روی هم انباشته بودند و ما آن دو را از هم باز کردیم.

این سخن ﴿وَ هُوَ الآنَ عَلی ما کَانَ﴾؛ و او اکنون بر همان حالی است که اول بود.

اشاره به این است، که او یکتا و ابدی است و با وجود مخلوقاتش متعدد نشده است. چرا که او همان او است و همان طور که ذات مقدسش در یک صفت از صفات الهی تجلی پیدا کرد به آن ستایش شد، و افعال دارای وجودی، بین دو عدم هستند و وجود بین دو عدم در تصرف عدم است اگر از وجود باشد چیزی جز خدای یکتا نیست.

لذا حلاج گفت: «هر کس ازلیت و ابدیت را ملاحظه کند و چشم خود را بر بین آن دو ببندد، توحید را اثبات کرده است. و هر کس چشم خود را از ازلیت و ابدیت ببندد و بین آن دو را ملاحظه کند، عبادت انجام داده است. و هر کس از بین آن دو و از دو طرف آن اعراض کند، به ریسمان حقیقت تمسک جسته است.

فصل

جهان متشکل از اعراض و اجسام است و اجسام مرکب از خط و سطح است.

ابتدا خط و بعد سطح و بعد جسم است. مدار همگی بر محور نقطه است، و رجوع آن به نقطه است و کلام نیز مبتنی بر حروف است، و حروف متکی بر الف هستند، و الف متکی بر نقطه است. همین طور بنی آدم که کثرت آن‌ها منحصر در وحدت آدم است، و دلیل آن این آیه است ﴿خَلَقَكُم مِنَ نَفسٍ واحِدَةَ﴾[1] یعنی از صورت واحد، و از ماده‌ی واحد و این برای متوجه کردن غافلین، و تذکر دادن به عارفین است، و کثرت آدم در بوستان وحدت به نقطه باز می‌گردد، و همین طور اعداد که رجوع آن‌ها به یک است، و منشأ آن‌ها نیز از یک است.

فصل

معنای واحد و الف

بدان که راز عدد در نفس‌ها مطابق با صورت موجودات است. و این همان عنصر حکمت و مبدأ معارف و اکسیر اول و کیمیای بزرگ و عهد مأخوذ و اول ابتداع است. پروردگار آن را ابداع کرد و آن را یک اصل برای مخلوقاتش و قبله‌ای برای بندگانش و وجه خودش قرار داد، و آن را از راز نهفته‌ی خود، و از علم انباشته‌ی خود بیرون آورد، شامل آن چه بوده است و آن چه خواهد بود، و او عدد واحد است، که آن را از نور جلال خود آفرید. و این ابداع محض است و أحدی است که قبل از او هیچ عددی نیست و او اولین موجود است، و واحد همان مبدع است و أحد نیز با اثبات الف همان مبدع است. چرا که الف بر حروف مقدم شده، و در أحد احدیت نهفته است، و در واحد وحدانیت نهفته است، و أحد دارای محدودیت

---

۱. زمر؛ آیه‌ی ۶.

نیست، و با اشاره‌ی بناها توصیف نمی‌شود، پس او أحد مطلق و واحد حق است، او کسی است که آحاد از او برانگیخته می‌شوند، و او چشمه‌ی زوج‌ها و فردها است، پس علم عدد اولین فیض عقل بر نفس است، و لذا در نیروی نفس متمرکز شد. اولین فیض عقل بر نفس و عدد، زبانی است که توحید را نطق کند. چرا که لفظ یک مقدم بر دو است. پس سبقت برای یک است، و در تقدم یکی از این دو بر دیگری موجب تأخر آن دیگری است، و به این شکل توحید صحیح شد، و برای همین است که گفته می‌شود: هر کس طبیعت عدد را بشناسد حکمت متقین را شناخته است. و اما ابطال دو و سه این گونه است، که واحد حق تجزیه نمی‌شود. چرا که اگر تجزیه شود تقسیم می‌شود و چیزی که تقسیم شود خدا نیست. اما واحدی که از أحد مورد اشاره با عظمت بجوشد که مبدأ هر موجود است همان عقل اول است، پس علم عدد دلالت بر معرفت واحد أحد دارد که آن، اصل علوم و مبدأ معارف است، و تقدم آن بر سایر علوم مانند تقدم عقل بر سایر موجودات است، و همان طور که همه‌ی اشیاء به صورت بالقوه در عقل موجود هستند. همان طور همه‌ی علوم در عدد موجود است و تصویر آن مطابق با تصویر موجودات است.

بنابراین آن به صورت بالقوه دارای تصویر اشیای بسیط، و به صورت بالفعل دارای تصویر اشیای مرکب است. به همین خاطر علم عدد، از اشاره‌های عقلی است. چرا که آن نفس را به علم توحید و اعتراف به مبدع اول سوق می‌دهد. پس آن عقلی است که مقولات از آن گرفته شده است و این، درخت یقین و مبدأ شرع و دین است و نماز مطابق آن ثابت شده است و عبادات از آن شناخته شده است. گردش زمان‌ها به آن شناخته می‌شود، و این هلال عارفین و مبدأ هر مقاله‌ای است که اول آن مطابق آخرش است، و آخر آن مطابق اولش. پس اول آن، واحدی است که اول ندارد تا شناخته شود و آخر آن، واحدی است که نهایت ندارد تا توصیف شود.

فصل

حقیقت نقطه و این که آن فیض اول است

همین طور مرجع اسماء الهی به اسم مقدس است که جامع این اسامی است، و متفرق کننده‌ی آن‌ها است و در یکی از آن‌ها تجلی پیدا می‌کند، و انتهای حروف نقطه است. پس تمام اشیاء به نقطه منتهی می‌شود و بر آن دلالت می‌کنند. نقطه بر ذات دلالت می‌کند و این نقطه همان فیض اول است که از ذی الجلال که در افق عظمت و جمال به عقل فعال نامیده شده صادر می‌شود و آن همان حضرت محمدﷺ است، پس نقطه، همان نور انوار، و راز اسرار است. آن طور که اهل فلسفه می‌گویند: «نقطه همان اصل است و جسم حجاب آن است، و تصویر حجاب جسم است، و حجاب چیزی غیر از جسد است. دلیل آن از آیات صریح این است: **﴿اللهُ نُورُ السَّمَوات﴾**[1]؛ معنایش این است که خدا نور دهنده‌ی آسمان‌ها است. پس خدا اسم ذات است و نور از صفات ذات است، و حضرت محمدﷺ صفت خدا و برگزیده‌ی اوست، صفت او در عالم نور و برگزیده‌ی او در عالم ظهور است. پس او نور اول است و اسم بدیع و فتاح و سخن او حق است که فرمود: «**أول ما خلق**

---

۱. نور؛ آیه‌ی ۳۵.

الله نوری[1]؛ اولین چیزی که خداوند آفرید نور من بود.» و این سخن: «**أنا من الله و الکل منی**؛ من از خدا هستم و همه از من هستند.» و این سخن که احمد بن حنبل روایت کرده است: «**کنت و علی نورا بین یدی الرحمن قبل أن یخلق عرشه بأربع عشرة سنة**[2]؛ من و علی، نوری در مقابل خداوند رحمن بودیم. چهارده سال قبل از آن که خداوند عرش خود را بیافریند.»

پس محمد و علی حجاب حضرت الهی و نائب‌های او و گنجینه‌های اسرار خدایی و در آن هستند. اما حجاب هستند برای این که آن‌ها اسم اعظم خدا و کلمه‌ای هستند که پروردگار در آن برای سایر جهان تجلی کرده است. چرا که خالق با کلمه برای عقل‌ها تجلی کرده است و با آن از چشم‌ها پوشیده است. سبحان کسی است که برای مخلوقات خود با مخلوقات خود تجلی پیدا کرده است تا او را بشناسند و با افعال خود بر صفات خود دلالت کرده است تا او را یگانه بدانند، و با صفات خود بر ذات خود دلالت کرده است تا او را پرستش کنند.

اما ولایت، برای این که آن‌ها زبان خداوند در بین مخلوقات او هستند که در بین آن‌ها کلمه‌ی او را بر زبان آوردند، و مشیئت او در آن‌ها ظاهر شده است. پس آن‌ها خواص خداوند و خالص برای او هستند.

اما در، برای این که آن‌ها درهای شهر الهی هستند که مبدع آن نقش‌های مخلوقات و اسرار حقایق را در آن شهر قرار داده است. پس آن‌ها کعبه‌ی جلال

---

۱. نظم المتناثر؛ ص۱۸۵، ح ۱۹۴ و أخبار الدول؛ ص۴ و بحار الأنوار؛ ج۱۵، ص۲۴ و ینابیع المودة؛ ج۱، ص۱۰.

۲. آن را امام احمد در فضایل الصحابة روایت کرده است؛ ج۲، ص۶۶۳، ح ۱۱۳۰ و در آن جا آمده است: «قبل أن یخلق آدم بأربعة عشر ألف عام؛ چهارده هزار سال قبل از آنکه خداوند آدم را بیافریند.»

هستند که مخلوقات به دور آن طواف می‌کنند و نقطه‌ی کمال هستند که موجودات به آن منتهی می‌شوند و آن‌ها بیت الحرام هستند، که سایر مخلوقات به آن توجه می‌کنند. چرا که آن‌ها اولین خانه‌ای هستند که برای مردم بنا شده اند. پس آن‌ها درب و حجاب و أم الکتاب و فصل الخطاب هستند. روز قیامت رجوع به سوی آن‌ها است، و حساب رسی بر عهده‌ی آن‌ها است. پس آن‌ها لاهوت حجاب و نائب‌های جبروت و درب‌های ملکوت و وجه خدای زنده‌ای هستند که نمی‌میرد.

فصل

اگر بگوئید: «معنای این آیه: ﴿**الله نور السموات و الأرض**﴾، این است که خداوند نور دهنده‌ی به آسمان‌ها و زمین است و هدایت کننده‌ی اهل آسمان‌ها و زمین است.

می گویم: بله آن‌ها هدایت کننده و دعوت کننده به سوی خداوند عز و جل هستند و نوری تابیده از حضرت ازل و همیشه موجود اسم خدای فتاح هستند که با نور خود، وجود را از عدم بیرون آورده است. پس با آن‌ها آغاز و با آن‌ها هدایت و با آن‌ها ختم کرد. آن‌ها در بین مردم پناهگاه هستند. هنگام لغزش قدم ها، پس آن‌ها چراغ‌های تاریکی‌ها و کلیدهای نعمت‌ها هستند.

فصل

وقتی موجودات را بررسی کردیم ، دیدیم که آن‌ها به نقطه‌ی واحدی منتهی می‌شوند و آن نقطه صفت ذات و علت موجودات است و آن‌ها در اسم گذاری عبارت‌های مختلفی دارند. یکی عقل است، به خاطر این سخن «**أول ما خلق الله**

العقل[۱]؛ اولین چیزی که خداوند آفرید عقل بود.» و این همان حضرت محمدیه است به خاطر این سخن: «**أول ما خلق الله نوری**[۲]؛ اولین چیزی که خداوند آفرید نور من بود.» و این چون اولین موجودات است بدون واسطه از خداوند متعال صادر شده است و عقل اول نامیده شده است و از این نظر که اشیاء از آن نیروی عقل به دست می‌آورند عقل فعال نامیده شده است. از این نظر که عقل از آن به همه‌ی موجودات افاضه شده است و با آن حقایق اشیاء را درک می‌کنند عقل کل نامیده شده است. پس با برهان واضح، دانسته شد، که حضرت محمدیه همان نقطه‌ی نور و اول ظهور و حقیقت هستی و مبدأ موجودات و قطب دائره‌ها است. پس ظاهر او صفت خداوند است، و باطن او غیب خداوند است. پس او ظاهر اسم اعظم است، و تصویر سایر عالم است، و محور هر مسلمان و کافر بر اوست. پس روح محمّدﷺ نسخه‌ی أحدی در لاهوت است و جسم او تصویر معانی ملک و ملکوت است، و قلب او گنجینه‌ی خدای زنده‌ای است که نمی‌میرد.

برای این که خداوند متعال در ابتدا یک کلمه تکلم کرد و آن تبدیل به نور شد، و بعد کلمه‌ی دیگری تکلم کرد و تبدیل به روح شد، و آن نور را در آن روح وارد کرد و آن را حجاب قرار داد. پس حضرت محمدیه کلمه‌ی او و نور او و روح او و حجاب او است و سرایت او در عالم، مانند سرایت نقطه در حروف و اجسام است و سرایت واحد در اعداد و سرایت الف در کلام، و سرایت اسم مقدس در اسماء است. پس او مبدأ و حقیقت همه چیز است. و همه چیز ناطق به زبان حال و مقال است، پس همه چیز برای خداوند شهادت به وحدانیت ازلی می‌دهند، و برای محمد

---

۱. حدیث آن گذشت.

۲. بحث آن گذشت.

و علی، شهادت به پدری و مالک بودن می‌دهند.

دلیل آن، این سخن است: «**أنا و علی أبوا هذه الأمة**[۱]؛ من و علی دو پدر این امت هستیم.» و وقتی این دو نفر دو پدر این امت بودند لازمه اش این است که دو پدر سایر امت‌ها نیز باشند به خاطر دلالت خاص بر عام و دلالت بالاتر بر پائین تر بدون این که عکس آن صحیح باشد، پس اگر آن دو نبودند هیچ مخلوقی وجود نداشت. برای این که حضرت محمدیه مخصوص به این سخن است: «**لولاک لما خلقت الأفلاک**[۲]؛ اگر تو نبودی افلاک را نمی‌آفریدم.» پس دانسته شد که صدور افعال از صفات و صدور صفات از ذات است، و صفتی که امام صفات است، در ظهور موجودات همان حضرت محمدیه است. پس او عین وجود و شرف موجود و همان نقطه‌ی واحدی است که صفت أحد و جمال است و از جلال صادر شده است. او نور ابداع شده از ابر عظمت دارای شعاع از فیض قدس رحمت است و او عرش نور و کتاب مسطور و لوح محفوظ و اول ظهور و پایان روزهای روزگار است.

آن چه از امیر المؤمنین علیه‌السلام وارد شده است آن را تأیید می‌کند که از او سؤال شد: «هل رأیت فی الدنیا رجلا؟» فقال: «رأیت رجلا و أنا الی الآن أسأل عنه.» فقلت له: «من أنت؟»

فقال: «أنا الطین» فقلت: «من أین؟»

فقال: «من الطین» فقلت: «الی أین؟» فقال: «الی الطین» فقلت: «من أنا؟»

فقال: «أبو تراب» فقلت: «أنا أنت» فقال: «حاشاک حاشاک هذا من الدین فی

---

۱. کمال الدین؛ ج ۱، ص ۲۶۱. البحار؛ ج ۳۶، ص ۲۵۴.

۲. الفوائد المجموعة؛ ص ۳۲۶ و جامع الأسرار؛ ص ۳۸۱، ح ۷۵۸.

الدین، أنا أنا، و أنا أنا، أنا ذات الذوات، و الذات فی الذوات الذات.» فقال: «عرفت» فقلت: «نعم» فقال: «فامسک»؛

آیا در دنیا مردی را دیده ای؟» فرمود: «مردی را دیدم ولی تا الآن دربارهی او سؤال می‌کنم، وقتی او را دیدم به او گفتم: «تو کیستی؟»

گفت: «من گل هستم.» گفتم: «از کجائی؟»

گفت: «از گل هستم.» گفتم: «به کجا می‌روی؟» گفت: «به سوی گل می‌روم.» گفتم: «من کیستم؟»

گفت: «ابو تراب.» گفتم: «آیا من تو هستم؟» گفت: «هرگز، هرگز، این یعنی دین در دین، من من هستم، و من من هستم و من ذات ذات‌ها هستم. من ذات درون ذات‌های ذات هستم.» گفت: «شناختی؟» گفتم: «بله» گفت: «پس دیگر نپرس.»

می گویم: «در حل این رمز شریف اشاره به گفتگوی عالم لاهوت با عالم ناسوت است. او روح است برای جسم تا برای مردم فرق بین هیکل قدسی خود با راز نفس خود را بیان کند. پس این سخن: مردی را دیدم، و من تا الآن دربارهی آن سؤال می‌کنم. برای این که روح همچنان متعلق به جسد است و جسد به او نگاه کرده است چرا که جسد خانهی غربت اوست و محل ناراحتی او و مرکب حرکت و باطن تحصیل اوست. و دوم آن که فرد عارف همیشه واجب است. تا فرق بین مقام خاک و راز رب الأرباب را بشناسد، چرا که او وقتی نفس خود را شناخت پروردگار خود را شناخته است.

برای این که او وقتی فهمید حادث و فقیر و مسکین است، پروردگار خود را با عزت و کبریاء و عظمت شناخت، و سخن او: من گل هستم، اشاره به این دارد که عارف همیشه در مقام فقر و اعتراف به حادث بودن و عجز است و سخن او: من کیستم؟ برای این که جسد به معرفت و حادث بودن و امکان و مرگ و رجوع به

عنصر و معدن خود و متلاشی شدن و محلول شدن بعد از مرکب بودن اعتراف کرده است.

سخن او که تو ابو تراب هستی، اشاره به دو معنای خاص و عام دارد. اولی معنایش این است که منظور از پدر، مربی و مرشد است و روح، قیم، این جسد و مربی آن است. دوم این که ابو تراب همان آب است و منظور از آن، این است که تو پدر اشیاء و مبدأ و حقیقت آن و معنای آن هستی. چرا که موجودات از کلمه‌ی بزرگ بروز پیدا کرده‌اند و آن راز سایر موجودات است.

سخن او که به او گفتم: «آیا من تو هستم؟» یعنی من مثل تو مرده و مرکب هستم، که او گفت: هرگز هرگز، من من هستم، و من من هستم، یعنی من فرزند خاک و نور هستم.

سخن او: من ذات ذات‌ها هستم و ذات درون ذات‌های ذات هستم، تصریح به اظهار راز نهفته است و تصریح به کلمه‌ی متعلق به دو طرف ﴿**کن فیکون**﴾ است و این همان اسم اعظم خداوند و حقیقت هر موجودی است که او ذات هر موجود است که برای ذات واجب الوجود است: چرا که او راز واجب الوجود و امر او و ولی او بر همه چیز است و این چیزی است، که خداوند او را به آن مخصوص کرده است. چرا که او همان (هو) است، و بلکه او کلمه‌ی خدا و آیت او و راز اوست.

با حل این مبهم، کفر افراد غلوگو از افراد عاجز و سلوک پیروان از و موالی و وصول عارف عالی مقام متمایز می‌شود. پس علی راز خداوند در همه چیز و ولی او بر همه چیز است. چرا که پروردگار سبحان هر آن چه را که با اراده‌ی خود ایجاد کرده است؛ و آن چه را با قدرت و مشیئت خود آفریده، در اختیار ولی خود و کلمه‌ی خود قرار داده است. آن چه از او صادر می‌شود را به او سپرده است؛ چرا که مولا، ولی مقامش در بین مخلوقات مقام پروردگار عالی است و این سخن به آن

اشاره دارد: «**لا فرق بینک و بینهم الا أنهم عبادک و خلقک**[1]؛ فرقی بین تو و آن‌ها وجود ندارد مگر آن که آن‌ها بندگان تو و مخلوقات تو هستند.»

این سخن در دعا «جئت بک الیک؛ صفات تو را برای ذات تو اوردم، و عدالت تو را برای عفو تو آورده‌ام.»

این سخن که به او گفت: «مرا شناختی؟» گفت: «بله» گفت: «پس دیگر نپرس.»

این اشاره به این است که، انسان وقتی فهمید که علی همان راز مخفی است، بر او واجب می‌شود تا توقف کند به خاطر آن که عقل، این درک را پذیرفته است.

---

۱. انسان کامل؛ ص۱۲۸. الرسائل الثمانیة؛ ص ۸۸.

فصل

صفات الهی و مظاهر آن‌ها

این بدان جهت است که صفات الهی، هفت تا است. یکی حی است و آن امام ائمه است و دیگری علیم و مرید و قادر و متکبر و جواد و مقسط است. که این اسماء مظاهری دارند. مظهر رکن، حیات اسرافیل است. مظهر رکن علم، جبرئیل است و مظهر رکن اراده، میکائیل است، و مظهر رکن قدرت، عزرائیل است. این اصول هفت گانه دارای مظاهری در ستارگان هستند. ستارگان نورانی هفت گانه نامیده می‌شوند و هر یک از این ستاره‌ها خدمت گزار هر یک از این اسماء است. مظهر تجلی حیات، خورشید است؛ و مظهر تجلی علم، مشتری است؛ و مظهر تجلی قدرت، مریخ است؛ و مظهر تجلی اراده؛ زهره است؛ و مظهر تجلی کلام، ماه است؛ و مظهر تجلی قسط؛ عطارد است؛ و مظهر تجلی جود، زحل است. این اسماء در عوالم زیر مجموعه‌ی خود، تاثیرگذار هستند. اما با واسطه‌ی این مظاهر آن طور که حکمت ازلی اقتضا می‌کند، از وجود اسباب در پی مسبب ها، و این آیه اشاره به آن است: ﴿و أوحی فی کل سماء أمرها﴾[1]

---

۱. فصلت؛ آیه‌ی ۱۲.

فصل

پیامبران مظهر اسماء خداوند هستند

پیامبران نیز مظهر اسماء خداوند هستند. هر کس از آن‌ها که مظهر یکی از اسامی کلی خداوند است، شریعت او نیز کلی خواهد بود و همه‌ی اسماء به اسم جامع برمی گردد، که همان الله است. همه‌ی رسولان و پیامبران به این اسماء هفت گانه بر می‌گردند: آدم و ادریس و ابراهیم و یوسف و موسی و هارون و عیسی علیهم‌السلام و رجوع این هفت اسم، به اسم جامع واحد است. یعنی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله. پس آدم مظهر اسم ناطق است و از خدای خالق در او اثر تامی دیده می‌شود و مکان او مدار ماه است، که این مکان خانه‌ی عزت است. محل کلام جامع و طیب در آن جا است.

ادریس مظهر اسم حی است و مدار او خورشید است که منشأ زندگی حیوانی و گیاهی است، و از این رو علم اسرار معادن و گیاهان به او عطا شده است.

ابراهیم مظهر اسم جواد است و از خداوند در او اثر تامی دیده می‌شود و مدار او زحل است و او اولین کسی است، که از مهمان پذیرایی کرده است.

یوسف مظهر اسم مرید است و در او اثر بزرگی از خدای جمیل دیده می‌شود و مدار او مدار زهره است.

موسی مظهر اسم قادر است و در او اثری از خدای قوی و شدید دیده می‌شود و مدار او مدار مریخ است.

هارون مظهر اسم علیم و آمر و ناهی است و مدار او مدار مشتری است.

عیسی مظهر اسم مقسط است و در او اثری از خدای حکیم دیده می‌شود و به همین خاطر بیماری‌های برص و اکمه را شفا داد و مرده را زنده کرد مدار او عطارد است.

محمد صلی الله علیه و آله دارای همه‌ی این مدارها و یا اسماء و اعداد و مظهر اسم جامع است و مدار او قاب قوسی أو أدنی است. او جامع اسرار و مظهر انوار و جامع کلام است. بنابراین او تمام کل است و همه‌ی جمال و خلاصه‌ی موجودات و مخصوص نزد رحمن است. او این طور است که گفته شده است:

فما أعجز الأفکار عن کنه وصفه و ما أقصر التفسیر عن کل معناه

فکرها چقدر از توصیف حقیقت او عاجز هستند و توضیحات چقدر از بیان معنای او اندک است

و عدد اسم محمد صلی الله علیه و آله (۱۳۲) است. چرا که آن م ح م د است و در آم میم به صورت ادغام آمده است و اسم او امین است و لفظ امین از أمن مشتق شده است و عدد آن در خط و نه در نوشتن (۹۲) است و این عددی است که اشاره می‌کند که اسم او م ل ک و امان (ام ان) است که (۹۲) می‌شود آن طور که گفته شده است:

لاسم خیر الرسل فضل عند ذی الفضل متین
فهو فی الخط أمان و هو فی اللفظ أمین

اسم بهترین رسولان برتر است. نزد خدای صاحب فضل و متین پس اسم او در خط امان است و در تلفظ امین است.

فصل

اسرار حروف اسم پیامبر صلی الله علیه و آله

از اسرار اسم شریف او و عدد آن که (۱۳۲) است، این است که اشاره به اسم خدای متعال کرده است و ا ل م ل ک و این عدد شریف از انواع الهی دو اسم جلیل را تشکیل می‌دهد، که این دو عبارت است از ح ی ع د ل، و وقتی اجزای این عدد شریف تقسیم شود، به پنج قسمت تقسیم می‌شود. نصف که (۲٦) است و یک چهارم که (۳۳) است و یک سوم که (٤٤) است و یک ششم که (۱۱) است و این عدد در باطن اسم اعظم است، و هر عددی که بالاتر از آن باشد از آن گرفته می‌شود و به آن بر می‌گردد.

این اعداد در مجموع (۱٦٦) است که از اصل خود (٤٤) بیشتر است و این اضافه‌ی آن از اسماء أحد است (ا ل ا ح د) پس دلالت می‌کند که آن یکی از دو هستی است و واحد آن و احمد آن و محمد آن و امان آن و امین آن و مولای آن و سید آن است، یعنی پیامبر، کریم، رؤوف رحیم، حبیب نجیب، قریب مجیب، بشیر نذیر، سراج منیر، عزیز خبیر، صادق امین، طه و یاسین، اول و آخر، باطن و ظاهر، فاتق و راتق، فاتح و خاتم، عالم و حاکم، شافع و راحم، هیکل عاصم، شاهد قاسم، مؤید منصور، ابی القاسم است. پس او همان طور است که گفته شده است:

فان من جودک الدنیا و ضرتها و من علومک علم اللوح و القلم

تمام دنیا و نعمت‌های آن از سخاوت تو است و علم لوح و قلم بخشی از علوم تو است، پس او راهنمای آشکار است.

فصل

اما اسرار حروف او: پس اولین حرف (م) است و این حرفی آتشین و علوی و بدون صدا و از حروف دائره است و دارای دو عالم است، چرا که آن (م ی م) است و میم اول او میم ملک و دومی میم ملکوت است و عدد آن (۴۰) است. این عدد آغاز هر چیز بسته‌ای است و به همین خاطر با اسم او جود و وجود آغاز شده است، و وقتی حروف آن از هم تفکیک شود عدد آن (۵۰) می‌شود و وقتی عدد آن به آن اضافه شود که (۴۰) است (۹۰) می‌شود و این حقایق اسم میم است و با ضرب آن در اسماء الهی این حاصل می‌شود (ا ل م ل ک ا ل س ی د ا ل س ل ا م انا ه و م ح م د)

حرف دوم از حروف اسم او (ح) است و آن حرفی از آب و نورانی و علوی و مکان حاء کرسی است و این فلک هشتم است؛ چرا که حقیقت آن هشت است و آن از حاملان عرش است.

چهارمین حرف از حروف او (د) است و آن حرفی از آب و تاریک است و دارای حقیقت دوام است و اسم دائم او از آن ظاهر شده است و ملک و نور او دوام خواهد داشت.

فصل

باطن اسماء الهی

بدان که هر یک از اسماء الهی دارای یک تصویر باطنی در عالمی که تصویر عینی نامیده می‌شود، است، و هر یک از اسماء پروردگاری دارد که آن دست پرورده‌ی اوست، و حقیقت محمدی همان تصویر اسم جامع الهی است، که همه‌ی اشیاء از آن استمرار می‌یابند، آن حقیقت همان چیزی است که تصاویر عالم را با خدایی که در آن ظهور دارد ربوبیت می‌کند و آن خدا رب الأرباب است. چرا که این تصاویر در آن مظاهر ظهور دارند. پس این حقیقت با تصویر ظاهر خود که مظهر اسم اعظم است و متناسب با تصاویر عالم است، عالم را ربوبیت می‌کند. با باطن خود باطن عالم را ربوبیت می‌کند. چرا که او صاحب اسم اعظم است و دارای ربوبیت مطلق است.

بنابراین با این کشف تام، دانسته شد که روح این عالم کیست؟ حیات از چه کسی نشأت می‌گیرد؟ و لذا این سخن حق را فرمود: «خصصت بفاتحهٔ الکتاب و خواتیم البقرهٔ و أعطیت جوامع الکلم[1]؛ من به سوره‌ی فاتحهٔ الکتاب و پایان سوره‌ی بقره مخصوص هستم و کلام‌های جاکمع را دریافت کرده‌ام.» این سوره با **﴿الحمد لله**

---

۱. الشفا بتعریف حقوق المصطفی؛ ج۱، ص۱۷۰؛ باب ۳؛ فصل ۱، با کمی تفاوت و الفضائل ابن شاذان.

رب العالمین﴾ آغاز شده است. و این محل جمع ارواح و اجساد و عوالم است. پس با این کشف ظاهر، دانسته شد که او روح عالم است. چرا که روح ظاهر در تصویرها سیر می‌کند. مانند نور خورشید در جسم هوا، پس محمدصلى‌الله‌عليه‌وآله راز وجود در ظاهر و باطن است، و منزه است خدایی که با تجلی در صفات خود دلالت بر ذات خود نمود.

فصل

ایجاد حروف از الف

بدان که کلام به حروف منتهی می‌شود ، و حروف به نقطه منتهی می‌شود، و این حروف همان الف تغییر یافته است؛ که از آن (۲۸) حرف ایجاد می‌شود. آن طور که گذشت و این حروف صور الهی است که قائم به ذات خداوند است و دو نوع است جلال و جمال. حروف جلال یک نوع هستند و آن حروف آتشین است. حروف جمال سه نوع است و در این حروف هیچ حرفی وجود ندارد مگر آن که از الف صادر شده است و الف شهادت وجود و موجود به وحدانیت پروردگار معبود است، و این حروف به همه‌ی اشیاء احاطه دارند آن طور که گفته شده است:

ففی کل شیء له آیة تدل علی أنه واحد[1]

در تمام اشیاء نشانه‌ای وجود دارد که دلالت می‌کند او واحد است

فصل

ترکیب اسماء از راز حروف

راز این حروف این است که اسماء از آن ترکیب می‌شود و هر کلمه‌ای دارای

---

۱. شرح نهج البلاغه: ۶ / ۴۱۲ خ ۹۰.

ظاهر و باطن است، ظاهر آن برای اهل تقلید و باطن آن برای اهل تحقیق و تجرید است. چرا که آن چه ظاهر است، جسم روح و پوست آن است و آن چه باطن است روح جسم و مغز آن است. و مردم چهار دسته هستند: «دسته‌ای که از ظاهر و باطن بهره برده اند، که همان راسخون در علم هستند. دسته‌ای دیگر هیچ بهره‌ای از ظاهر و باطن ندارند که همان کفار هستند. دسته‌ای دیگر از ظاهر بهره‌ای ندارند ولی از باطن بهره دارند و آن‌ها کسانی هستند که در تاریکی موجود، در نبوت، جدای از امامت گرفتار هستند، و دسته‌ای آخر از باطن بهره‌ای ندارند ولی از ظاهر بهره برده‌اند که همان عاقلان مجنون هستند.

ابن عباس در این آیه روایت می‌کند: «**و کل شیء فصلناه تفصیلا**[1]؛ که همه چیز را شرح دادیم به شکلی که روشن باشد.» به حساب جمله‌ها و فقط عداه‌ای آن را می‌فهمند و این همان علمی است که خداوند در شب معراج به عنوان راز به پیامبرش عطا کرد و او نیز آن را نزد امیر المؤمنین علیه‌السلام و در نسل او گذاشت تا آخر روزگار، و این جمله‌ها (۸) کلمه و (۲۸) حرف است و هر یک از حروف آن حاوی اسم محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام است کسی می‌تواند آن را در ظاهر و باطن استخراج کند، که به اسرار علم حروف و اعداد آن آگاه باشد.

۱. اسراء؛ آیه‌ی ۱۲.

فصل

معانی قرآن در چهار حرف قرار دارد

قرآن با این حروف نازل شده است. این حروف ترجمه‌ی ذات پروردگار سبحان هستند. قرآن دارای ظاهر و باطن است، و معانی آن منحصر در چهار چیز است. و آن چهار حرف است که بقیه‌ی کلام از آن‌ها ظاهر شده‌اند و آن حروف (ا ل ل ه) است الف و لام در آن ابزار تعریف است، و وقتی بر روی اشیاء گذاشته شوند می‌فهمید که آن شیء از او و برای او است. وقتی الف از آن کم شود (لله) باقی می‌ماند، و همه چیز مال خداوند است، و وقتی ل از آن کم شود (اله) باقی می‌ماند و او اله همه چیز است، و وقتی الف و لام از آن کم شود (له) باقی می‌ماند و همه چیز برای او است، و وقتی الف و دو لام از آن کم شود (هو) باقی می‌ماند و او هو است و یگانه و بدون شریک است، و عارفان برای الف شهادت می‌دهند و برای لام محبت می‌ورزند و برای هاء نماز می‌خوانند.

الف در این اسم اشاره به ماهیتی است که قبل و بعد ندارد، و روح برای آن است، و لام وسطی اشاره به این است که مخلوقات از او هستند و با او هستند و بسوی او هستند و از او هستند، و عقل برای آن است، و او اولین و آخرین است، و این از آن جهت است که الف در خط و در تلفظ تصویر واحدی است، پس عدد ضرورتا یا زوج است و یا فرد، پس این‌ها سه تا شدند، و در ضرب می‌شوند (۹)، که همان عدد پنهان است، و سه ماده‌ی سایر اعداد و موضوعات آن‌ها است، و (۹) عدد

سیار است، و همانطور که گذشت به عددهای فرد تقسیم می‌شود و محل جمع زوج‌ها و فردها است و حرف آن طاء است، که این حرف اکال است، و وقتی زوج آن اول به آن به (۹) برگردد اسم مخفی و راز ذاتی ظاهر می‌شود یعنی (ه و و ه و ه و) و سایر موجودات بوسیله‌ی او هستند، پس هاء مخفی ظاهر شد و اصل آن ضمه است یعنی واو و وقتی (۱۱) را در هاء که پنج است ضرب کنید عدد پنجاه و پنج می‌شود پس اسم خدای متعال ظاهر شد م ج ی ب ، و چون اصل هاء ضمه است یعنی واو و دارای جهت‌های شش گانه است ووقتی شش را در (۱۱) ضرب کنید عدد (٦٦) بدست می‌آید که آن اسم مقدس الله جل حلاله است و این اسم ذات و صفت صفات، و موضوع اسماء است، و وقتی شصت و شش را در شش ضرب کنید عدد سیصد و نود و شش حاصل می‌شود و وقتی شصت و شش را در یازده ضرب کنید عدد هفتصد و بیست و شش حاصل می‌شود، و اگر شصت و شش را در پنج ضرب کنید عدد سیصد و سی حاصل می‌شود، و سرچشمه‌ی اسرار هاء مضمومه است که قائم کننده‌ی حروف است و طبیعت فعال پنجم است، و هاء باطن هر موجودی است و حقیقت هر شهودی است، و وقتی آتش هاء در ظرف الف بیفتد طاء اکال بیرون می‌آید، و وقتی هاء را در خودش ضرب کنید عدد بیست و پنج حاصل می‌شود، و این فقط خودش را ظاهر می‌کند چرا که بیست و پنج دارای پنج تا پنج است، و وقتی بیست و پنج را در خودش ضرب کنید عدد ششصد و بیست و پنج حاصل می‌شود، و هاء از حروف مریخ است، و هر کس بفهمد چگونه آن را نطق کند دشمن خود را نابود می‌کند ولی این علم در سینه‌ها نهفته است و نه در کتاب ها، نطق آن به شکل رمز این است، ها یابیل، و یا هو یا هو یا مذل یا منتقم یا فعال أنت هو.

فصل

شرافت لفظ هو و مفهوم آن

بدان که اسم یا مشتق یا علم و یا اشاره است. اسم مشتق کلی است و وقوع شراکت در آن ممنوع نیست. اسم علم قائم مقام اشاره است. پس یک فرع برآن است، و اشاره اصل است و اصل، بزرگ تر از فرع است و این سخن که: هو اشرف تمام اسم‌ها است یعنی: این که حق سبحان فرد و مجرد است و نمی‌توان آن را با صفت زیادی توصیف کرد. وگرنه فردانیت او منتفی می‌شود، و خبر دادن از او با عین ذات او محال است. پس همه‌ی اسم‌ها مشتق هستند و از خبر دادن از ذات مقدس او عاجزند، و اما لفظ هو از حقیقت مخصوص او خبر می‌دهد. که از همه‌ی جهت‌های کثرت مبرا است. پس اسم هو، به خاطر رسیدن به حقیقت صمدی، اشرف اسم‌ها است.

صفات مشتق فقط شناخته نمی‌شوند؛ مگر آن که بر صفات دلالت کنند و صفات شناخته نمی‌شوند؛ مگر آن که به مخلوقات اضافه شوند و اما لفظ هو به تنهایی دلالت بر او دارد، و این اسم به حق می‌رساند و از مخلوقات جدا می‌کند.

اسم‌های مشتق بر صفات دلالت می‌کنند، و لفظ هو بر موصوف دلالت می‌کند. موصوف شریف تر از صفت است، و این از آن جهت است که ذات خدای باری سبحان با صفات کامل نشده است. بلکه این ذات برای هدف کمال، نیازمند صفات کمال است. پس لفظ هو به سرچشمه‌ی عزت می‌رسد.

لفظ هو مرکب از دو حرف است (ه و). هاء اصل واو است. پس هو یک حرف است که دلالت بر خدای واحد می‌کند.

هاء اولین مخرج صوتی است و واو آخرین مخرج است. پس هو اول و آخر است. هاء باطن مخرج ها و باطن اشیاء است و و او ظاهر همه مخرج‌ها است. پس هو اول و آخر و باطن و ظاهر است.

این حرف که برای معرفی ذات حق وضع شده است حقیقتش شناخته شده نیست. و ذات حق در منزه بودن از کیفیت اولی است. پس سخن او که می‌گوید هو از او به توست و سخن تو که می‌گویی هو از تو به اوست.

فصل

مراتب حروف جلالت

حروف جلالت دارای چهار مرتبه است که عبارت است از: ذات، عقل، نفس و روح. و دارای چهار فرشته است که عبارت است از: جبرائیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل، و این حروف بر چهار پیامبر نازل شده است که عبارت است از: ابراهیم، موسی، عیسی، و محمد صلی الله علیه و آله، و این حروف با چهار حقیقت کامل می‌شوند که عبارتند از: امر، نهی، وعده، وعید. و این حروف در چهار کتاب نازل شده است که آن‌ها عبارتند از: صحف، تورات، زبور و فرقان، پس صحف صورت قلب است. این الف اول است، و تورات تصویر عقل است، و این لام اول است، و انجیل تصویر روح است، و این لام دوم است، و فرقان تصویر نفس و تصویر حق در عالم ظاهر و باطن است و حرف آن هاء است.

فصل

باء ظهور وجود است و نقطه عابد را از معبود متمایز می‌کند

بدان که فیض اول از حضرت احدیت همان نقطه‌ی واحد است. و از آن الف غیب ظاهر شده است (قلب خ ل) و امتداد پیدا کرد تا تبدیل به خط شد، و آن مرکب از سه نقطه است. واحد، واحد، واحد. پس واحد دارای علم و عقل و روح القدس است، و حرف آن الف است، و موجودات از آن آغاز می‌شوند و به آن منتهی می‌شوند. نقطه‌ی واحد همان روح خداوند است که: **﴿نفخت فیه من روحی﴾** و حرف آن باء است که حجاب است و آن ظاهر نقطه‌ی واحد و جسد آن است، و دارای حکم ظاهری است و حقیقت آن نبوت است و موجودات از آن ظهور پیدا کرده‌اند و باطن آن نقطه‌ی واحد است.

حضرت فرمود: «**عن الباء ظهر الوجود و بالنقطة تبین العابد عن المعبود**[1]؛ وجود از باء ظاهر شده است و با نقطه عابد از معبود تفکیک می‌شود.» حکیمی گفته است: «عارفان او را با باء شناختند، و هیچ چیز نیست مگر آن که زیر آن باء نوشته شده است.»[2] وقتی بگوئی (الله) سایر اسماء را نیز بر زبان آورده ای. و وقتی الف را

---

۱. جامع الأسرار؛ ص۵۶۳، ح ۱۱۶۳ و شرح دعای سحر؛ ص۶۴. در آن جا به جای تبین، فعل تمیز آمده است و این حدیث را به ابن عربی نسبت داده است.

۲. جامع الأسرار؛ ص ۷۰۱ و آن را به برخی از عارفان نسبت داده است با عبارت «ما رأیت شیئا الا و رأیت....»

بنویسی سایر حروف را نوشته ای. وقتی واحد را بر زبان آوری سایر اعداد را در ضمن گفته‌ای، و وقتی بگویی نقطه، سایر عوالم را محصور کرده‌ای. وقتی بگویی نور، عدم را در وجود قرار داده ای. وقتی بگویی نور، اسم اعظم را بر زبان آورده ای. این برای کسانی است که می‌شناسند و می‌فهمند. چرا که فرد ناشنوا بهره‌ای از صدای نغمه‌ی خوش ندارد و فرد نابینا تاریک شدن شب و روشن شدن صبح برایش تفاوتی نمی‌کند. عارفی می‌گوید:

ألف الحروف هو الحروف جميعها و الفاء دائرة عليه تطوف

حرف الف تمام حروف است و حرف فاء دائره‌ای است که به دور الف می‌چرخد. و دیگری می‌گوید:

يا رب بالألف التي لم تعطف و بنقطة هي سر كل الأحرف
و بقافها الجبل المحيط و صادها البحر الذي بظهوره لا يختفي
ثبت علي هداي و اتمم نوره يا من أصبحت عني مكتفي

ای پروردگار سوگند به الفی که خمیده نیست و به نقطه‌ای که راز تمام حروف است. و به قاف که کوه احاطه کننده است و به صاد که دریای ظهور و غیر مخفی است. هدایت من ثابت بدار و نور آن را کامل کن ای کسی که با آن از من بی نیاز شده‌ای.

سومین نقطه‌ی واحد، همان روح امراست. که از نور آن روشن شد که وجود در عالم تصاویر است. این نقطه اشاره به ظهور افعال است، چرا که خدای واحد حق سبحان اشیاء را ایجاد می‌کند و این اشیاء در آن نیستند وگرنه محدود بودند، و این اشیاء از آن نیستند وگرنه قابل شمارش بودند. اما خداوند با نور جمال خود در آن تجلی می‌کند و با کمال جلال خود از آن خالی است و با کبریاء خود به آن نزدیک

است و آن را قائم می‌کند و بر آن تأثیرگذار است. چرا که خدای احد حق سبحان، قابل تجزیه نیست تا شمارش شود. و متکثر نیست تا محدود باشد، پس وحدت لازمه‌ی اوست.

فصل

معنای أحد و واحد و وحدانیت

أحد و واحد و وحدانیت، پس أحد به همراه سلب تعدد صفات اسم ذات است. و واحد به همراه اثبات تعدد صفات اسم ذات است. وحدانیت، صفت واحد است، و واحد، صفت أحد است، أحد، بر واحد درود می‌فرستد. واحد رازی برای خدای أحد واحد است، و صفت أحد واحد نور أحد واحد است، ظاهر أحد واحد اولین عدد أحد است، و باطن واحد همان أحد است، معنای واحد جوشان از حقیقت أحد همان معنای موجودات و ذو الجلال است. واحد همان عقل فعال است و أحد حق، در أحدیت خود که محدود نیست والا است. واحد مطلق در وحدانیت خود متعالی است؛ که قابل شمارش نیست و خدای بی نیاز در صمدانیت خود مقدس است، دارای قبل و بعد نیست. معبود حق در الوهیت خود والا است که همگی ملک و مملوک و بنده او هستند.

فصل

اولین مخلوق، نور محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است

واحد از أحد ظهور کرده است، و سایر اعداد از واحد فیض گرفته اند، و این مانند خط است که از نقطه، و سطح از خط، و جسم از آن ها، و حروف از نقطه، و کلام از حروف، و معانی از کلام، و همگی از واحد ظهور کرده اند، مبدأ همگی واحد است. رجوع آن‌ها به اوست. آغاز آن از توست و بازگشت آن نیز به توست، پس نقطه‌ی واحد همان حقیقت موجودات، و مبدأ کائنات، و قطب دائره‌ها، و عالم غیب و شهادت است، و ظاهر آن نبوت، و باطن آن ولایت و آن دو، نور واحدی هستند در ظاهر و باطن، اما ولایت از نبوت و جزیی از آن است.

چرا که این دو اسم راست هستند که جمع شدند و یکی شدند، و جز در کنار هم درست نمی‌شوند، وقتی اسم گذاشته شوند از هم جدا می‌شوند و محمد و علی می‌شوند، و وقتی توصیف شوند جمع می‌شوند و پیامبر و ولی پیامبر می‌شوند، و کمال هر دو در کمال یکی از آن دو است، کمال ولی پیامبر از پیامبر است، چرا که ماه نور خود را از خورشید می‌گیرد، و وقتی کامل شود ماه بدر می‌شود، و وقتی خورشید غایب شود حکومت با بدر است.[1]

---

۱. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «یا عمر بن خطاب أ تدری من أنا؟ أنا الذی خلق الله أول کل شیء نوری، فسجد له فبقی فی سجوده سبعمأة عام فأول کل شیء سجد له نوری و لا فخر یا عمر أ تدری من أنا؟ أنا الذی خلق الله العرش من نوری و الکرسی من نوری و اللوح و القلم من نوری و الشمس و القمر من

نوری و نور الأبصار من نوری و العقل الذی فی رؤوس الخلائق من نوری و نور المعرفة فی قلوب المؤمنین من نوری و لا فخر؛ ای عمر بن خطاب! آیا می‌دانی من چه کسی هستم؟ من کسی هستم که خداوند اولین مخلوقی را که آفرید نور من بود، پس تمام اشیاء برای نور من سجده کردند و هفتصد سال در سجده بودند. پس اولین مخلوقی که تمام اشیاء برایش سجده کردند، نور من بود، و فخر فروشی نمی کنم. ای عمر! آیا می‌دانی من چه کسی هستم؟ من کسی هستم که خداوند عرش و کرسی و لوح و قلم و خورشید و ماه را از نور من آفرید، و نور چشم ها، و عقلی که در مغز مخلوقات قرار دارد و نور معرفتی که در قلب مؤمنین است از نور من است، و فخر فروشی نمی کنم.»

شرح الشمائل المحمدیة؛ ج۱، ص۴۹. لوامع أنوار الکوکب الدری؛ ج۱، ص۱۳.

و در حدیث است: «کنت أول الأنبیاء (الناس) فی الخلق و آخرهم فی البعث؛ من اولین نفر در پیامبران (مردم) و آخرین آن ها در مبعوث شدن هستم.» کنز العمال؛ ج۱۱، ص۴۵۲؛ ح ۳۲۱۲۶؛ جامع الصغیر؛ ج۲، ص۱۶۲. الطبقات الکبری؛ ج۱، ص۱۱۹. الفردوس بأثور الخطاب؛ ج۳، ص۲۸۲، ح ۴۸۵۰. الوفاء بأحوال المصطفی؛ ص۳۶۱ ینابیع المودة؛ ج۱، ص۲۲۰ و ۱۸. خصائص الکبری؛ ج۱، ص۳ باب اول.

و امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: «کنت ولیا و آدم بین الماء و الطین؛ وقتی که آدم هنوز بین آب و گل بود من ولی پیامبر بودم.» جامع الأسرار؛ ص۳۸۲ – ۴۶۰؛ ح ۷۶۳ – ۹۲۷. انسان کامل؛ ص۷۷. المراقبات؛ ص۲۵۹.

مسعودی و سبط ابن جوزی با سند خود از امیر المومنین علیه السلام نقل کرده اند: « **لما أراد الله أن ینشیء المخلوقات و یبدع الموجودات أقام الخلایق فی صورة قبل دحو الأرض و رفع السَّموات، ثم أفاض نوراً من نور عزه فلمع قبساً من ضیائه و سطع. ثم اجتمع فی تلک الصورة و فیها هیئة نبینا صلی الله علیه و آله فقال له تعالی: أنت المختار و عندک مستودع الأنوار و أنت المصطفی المنتخب الرضا المنتخب المرتضی، من أجلک أضع البطحاء و أرفع السماء و أجری الماء و أجعل الثواب والعقاب والجنة و النار، و أنصب أهل بیتک علماً للهدایة، و أودع أسرارهم من سرّی بحیث لا یشکل علیهم دقیق، و لا یغیب عنهم خفی، و أجعلهم حجتی علی بریتی و المنبهین علی قدری والمطلعین علی أسرار خزائنی ...**

ثم بیّن لآدم حقیقة ذلک النور و مکنون ذلک السر، فلما حانت أیامه أودعه شیئاً، و لم یزل ینتقل من الأصلای الناضرة إلی الأرحام الطاهرة إلی أن وصل إلی عبد المطلب ثم إلی عبدالله، ثم إلی نبیه علیه السلام فدعا الناس ظاهراً و باطناً و ندبهم سراً و علانیة و استدعی الفهوم إلی القیام بحقوق ذلک السر اللطیف و ندب العقول إلی الإجابة لذلک المعنی المودع فی الذر قبل النسل، فمن وافقه قبس من لمحات ذلک النور واهتدی إلی السر وانتهی إلی العهد المودع فی باطن الأمر و غامض العلم، و من غمرته الغفلة و شغلته المحنة استحق البعد.

ثم لم یزل ذلک النور ینتقل فینا و یتشعشع فی غرایزنا، فنحن أنوار السَّموات و الأرض و سفن النجاة، و فینا مکنون العلم و إلینا مصیر الأمور و بمهدینا تقطع الحجج، فهو خاتم الأئمّة و منقذ الأمة و منتهی النور و غامض السر، فلیهنَ من استمسک بعروتنا وحشر علی محبتنا» که حضرت بعد از حمد خداوند فرمود: «وقتی خداوند اراده کرد مخلوقات را ایجاد کند و موجودات را بیافریند، تمام مخلوقات را به شکل تصویر حاضر کرد و این قبل از گسترده شدن زمین و بناشدن آسمان بود و بعد از نور عزت خود، نوری را افاضه نمود. پس تابشی از روشنایی آن درخشید و بعد این تابش ذر آن تصویر قرار گرفت و در آن تصویر هیئت پیامبر ما صلی الله علیه و آله نیز وجود داشت، خداوند متعال به او فرمود: «تو گل چین شده هستی و نورها را در تو ودیعه می‌گذارم و تو برگزیده شده هستی و تو انتخاب شده هستی و تو دارای رضایت و نجیب و مورد رضایت هستی ، من به خاطر تو سرزمین بطحاء را می‌آفرینم و آسمان را بنا می‌کنم و آب را جاری می‌کنم و ثواب و عذاب و بهشت و جهنم را ایجاد می‌کنم، و اهل بیت تو را پرچم هدایت قرار می‌دهم و در درون آن ها از راز خودم قرار می‌دهم. به طوری که هیچ نکته‌ی دقیقی بر آن ها مشکل نباشد، و هیچ مطلب پنهانی از آن ها مخفی نباشد، و آن ها را حجت خودم بر مردمان قرار می‌دهم و آن ها را وسیله‌ی معرفی مقام خودم و مطلع از اسرار گنجینه های خودم قرار می‌دهم... .»

و بعد حقیقت این نور را و آن راز پنهان را برای آدم بیان کرد، وقتی زمان پیامبر صلی الله علیه و آله فرا رسید، چیزی را در آدم قرار داد و این چیز هم چنان از صلب های نیکو به رحم های پاک منتقل می‌شد تا این که به عبد المطلب و بعد به عبد الله و بعد به پیامبرش صلی الله علیه و آله رسید و پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را در ظاهر و باطن

دعوت کرد و در آشکار و نهان آن ها را توجیه کرد و از افراد دارای فهم درخواست کرد که حقـوق آن راز لطیف را ادا کنند و عقل ها را تشویق نمود که به آن معنای ودیعه گذاشته شده در عـالم ذر قبـل از نسل پاسخ مثبت بدهند. پس هر کس جواب مثبت می‌داد شعله ای از آن نور اقتباس می‌کـرد و بـه آن راز هدایت می‌شد و به عهد ودیعه گذاشته شده در باطن امر و در علم پیچیده منتهی می‌شد و هر کـس دچار غفلت می‌شد و به رنج مشغول می‌شد مستحق دور شدن می‌شد.

بعد آن نور همچنان در بین ما منتقل می‌شود و در غرایز ما شعله ور است پس ما نورهای آسمان ها و زمین و کشتی های نجات هستیم، و علم های پنهان در ما قرار دارد و سرنوشـت امـور بـه مـا منتهـی می‌شود و با مهدی ما حجت ها متوقف می‌شوند، پس او پایان بخش ائمه و نجات بخش امت و انتهای نور و راز پیچیده است. پس باید تبریک گفت به کسی که به طناب ما تمسک جسته است و بر محبـت ما محشور می‌شود.» تذکرة الخواص؛ ص۱۲۱ – ۱۲۲؛ باب ششم – منتخب از کلام علی علیه السلام– خطبـه ای در مدح پیامبر و ائمه. مروج الذهب؛ ج۱، ص۱۷. مبدأ و شأن مخلوقات را ذکر کرده اسـت. نزهـة المجالس؛ ج۲، ص۹۶. مختصر تولد پیامبر صلی الله علیه و آله.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «**إن الله خلقني و خلق علياً و فاطمة والحسن و الحسين قبل أن يخلق آدم** علیه السلام **حـين لا سماء مبنية، و لا أرض مدحية، و لا ظلمة و لا نور، و لا شمس و لا قمر و لا جنة و لا نـار**؛. خداوند مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را قبل از آن کـه آدم را بیافرینـد آفریـد هنگـامی کـه نـه آسمانی برافراشته بود و نه زمینی گسترده شده بود و نه نور و نه تاریکی بود و نه خورشید و نه مـاه و نه بهشت و نه جهنم بود.»

عباس گفت: «ای پیامبر صلی الله علیه و آله! آغاز آفرینش شما چگونه بود؟»

فرمود: «**يا عم لما أراد الله أن يخلقنا تكلم بكلمة خلق منها نوراً، ثم تكلـم بكلمـة أخـرى فخلـق منهـا روحاً، ثم مزج النور بالروح، فخلقني و خلق علياً و فاطمة والحسن والحـسين، فكنـا نـسبحه حـين لا تسبيح، و نقدسه حين لا تقديس، فلما أراد الله تعالى أن ينشيء خلقه فتـق نـوري فخلـق منـه العـرش، فالعرش من نوري، و نوري من نور الله، و نوري أفضل من العرش.**

ثم فتق نور أخی علی فخلق منه الملائکة، فالملائکة من نور علی و نور علی من نور الله و علی أفضل من الملائکة. ثم فتق نور ابنتی فخلق منه السَّموَات و الأرض، فالسَّموَات و الأرض من نور ابنتی فاطمة، و نور ابنتی فاطمة من نور الله، و ابنتی فاطمة أفضل من السَّموَات و الأرض.

ثم فتق نور ولدی الحسن فخلق منه الشمس و القمر فالشمس والقمر من نور ولدی الحسن و نور الحسن من نور الله، والحسن أفضل من الشمس والقمر.

ثم فتق نور ولدی الحسین فخلق منه الجنة والحور العین، فالجنة والحور العین من نور ولدی الحسین، و نور ولدی الحسین من نور الله، و ولدی الحسین أفضل من الجنة والحور العین. ای عمو! وقتی خداوند اراده کرد که ما را بیافریند، کلمه ای را تکلم کرد که از آن نوری آفریده شد و بعد کلمه‌ی دیگری را تکلم کرد و از آن روح آفریده شد و بعد نور با روح ممزوج شد. پس مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام را آفرید پس ما او را تسبیح می‌کردیم. هنگامی که هیچ تسبیح دیگری وجود نداشت، و ما او را تقدیس می‌کردیم هنگامی که هیچ تقدیس دیگری وجود نداشت، و وقتی خداوند متعال اراده کرد که مخلوقات خود را ایجاد کند نور من شکافته شد و از آن عرش آفریده شد پس عرش از نور من و نور من از نور خداوند و نور من از عرش برتر است.

بعد نور برادرم علی شکافته شد و ملائکه از او آفریده شدند. پس ملائکه از نور علی هستند و نور علی از نور خداوند است و علی از ملائکه برتر است، و بعد نور دخترم شکافته شد و آسمان ها و زمین از آن آفریده شدند. پس آسمان ها و زمین از نور دخترم فاطمه است و نور دخترم از نور خداوند است و دخترم فاطمه از آسمان ها و زمین برتر است و بعد نور فرزندم حسن شکافته شد و از آن خورشید و ماه آفریده شد پس خورشید و ماه از نور فرزندم حسن است و نور حسن از نور خداوند است و حسن از خورشید و ماه برتر است.

بعد نور فرزندم حسین شکافته شد و از آن بهشت و حور العین آفریده شد پس بهشت و حور العین از نور فرزندم حسین است و نور فرزندم حسین از نور خداوند است و فرزندم حسین از بهشت و حور العین برتر است. بحار الأنوار؛ ج۱۵، ص۱۰ – ۱۱؛ باب آغاز آفرینش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله؛ ح ۱۱.

... تا آن جا که می‌گوید: «**فتکلم الله بکلمة فخلق منها روحاً ... ثم نوراً فأزهرت المشارق والمغارب فهی فاطمة**. پس خداوند، کلمه ای را تکلم کرد و از آن روحی را آفرید ....و بعد نوری را آفرید پس مشرق ها و مغرب ها نورانی شد و آن نور فاطمه است.» انوار النعمانیة؛ ج۱، ص۱۷ – ۱۸. با تفاوتی از آن چه در بحار الانوار است که این تفاوت کم نیست و آن را از ابن مسعود روایت می‌کند.»

امام علیؑ می‌فرماید: «**ألا أنی عبدالله و أخو رسوله و صدیقه الأول قد صدقته و آدم بین الروح والجسد، ثم إنّی صدیقه الأول فی أمتکم حقاً، فنحن الأولون و نحن الآخرون**؛ بدانید من بنده‌ی خدا و برادر پیامبر او و اولین تصدیق کننده‌ی او هستم. هنگامی که آدم، بین روح و جسد بود و بعد من اولین تصدیق کننده‌ی به حق او در امت شما هستم. پس ما اولین و آخرین هستیم.» بحار الانوار؛ ج۱۵، ص۱۵؛ ح ۱۹.

امام باقرؑ می‌فرماید: «**یا جابر کان الله و لا شیء غیره، لا معلوم و لا مجهول، فأوّل ما ابتدأ من خلقه أن خلق محمداً ﷺ و خلقنا أهل البیت معه من نور عظمته، فأوقفنا أظلةً خضراء بین یدیه حیث لا سماء و لا أرض و لا مکان و لا لیل و لا نهار و لا شمس و لا قمر**؛ ای جابر! خداوند وجود داشت در حالی که هیچ چیز دیگری در کنار او موجود نبود. نه چیز معلوم و نه چیز مجهول. پس اولین چیزی که از مخلوقاتش آفرید محمد ﷺ بود و ما اهل بیت را به همراه او از نور عظمت خود آفرید، پس ما را به صورت سایه‌ی سبز در مقابل خود قرار داد. جایی که نه آسمانی بود و نه زمینی و نه مکان و نه شب و نه روز و نه خورشید و نه ماه.» بحار الانوار؛ ج۱۵، ص۲۳؛ ح ۴۱.

امام صادقؑ می‌فرماید: «**إن الله کان إذ لا کان، فخلق الکان والمکان و خلق نور الأنوار الذی نوّرت منه الأنوار، و أجری فیه من نوره الذی نوّرت منه الأنوار، و هو النور الذی خلق منه محمداً و علیاً، فلم یزالا نورین أولین إذ لا شیء کون قبلهما**؛ خداوند بود زمانی که هستی نبود، پس هستی و مکان را آفرید و نور نورها را که نورها از آن نورانی هستند ، آفرید و از نور خود که نورها از آن نورانی هستند در آن جاری کرد، و این نور همان نوریس است که محمد و علی را از آن آفرید، پس آن دو همچنان دو نور اول بودند چرا که قبل از آن دو چیزی نبود.» بحار الانوار؛ ج۱۵، ص۲۴؛ ح ۴۶.

فصل

این آیه به آن اشاره دارد: **﴿خلق الأرض فی یومین﴾**[1] و این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله نیز اشاره به این معنا است که می‌فرماید: «**أول ما خلق الله نوری ثم فتق منه نور علی، فلم نزل نتردد فی النور حتی وصلنا حجاب العظمة فی ثمانین ألف سنة ثم خلق الخلائق من نورنا فنحن صنایع الله و الخلق من بعد صنایع لنا أی مصنوعین لأجلنا**[2]؛ اولین چیزی که خداوند آفرید، نور من بود و بعد از آن نور علی شکافته شد، و ما هم چنان در

امیر المومنین علیه السلام می‌فرماید: «**کان الله و لا شیء معه، فأول ما خلق نور حبیبه محمد صلی الله علیه و آله قبل خلق الماء والعرش والکرسی والسّموات والأرض و اللوح والقلم والجنة والنار والملائکة و آدم و حواء**؛ خداوند بود و هیچ چیز در کنار او نبود، پس اولین چیزی که آفرید نور حبیبش محمد صلی الله علیه و آله بود قبل از آن که آب و عرش و کرسی و آسمان ها و زمین و لوح و قلم و بهشت و جهنم و ملائکه و آدم و حواء را بیافرینند.» بحار الانوار؛ ج۱۵، ص۲۷ – ۲۸؛ ح ۴۸.

می گویم: «مجلسی در بحار و جزائری در الانوار و غیر آن ها تعدادی روایات دیگر نقل کرده اند که آن ها اولین مخلوقات هستند و ما به این تعداد حدیث برای قانع کردن ناصبی ها اکتفا می‌کنیم و نیازی به احادیث دیگر نیست. بحار الانوار؛ ج۱۵، ص ۲ تا ۵۰؛ ح ۲ تا ۴۸. باب آغاز آفرینش پیامبر صلی الله علیه و آله از کتاب تاریخ پیامبر ما صلی الله علیه و آله، ارشاد القلوب؛ ج۲، ص۴۰۴ – ۴۰۵ و ۴۱۵ – ۴۱۶ – ۴۳۱. الانوار النعمانیة؛ ج۱، ص۱۴ – ۱۵ – ۱۷ – ۱۸ – ۲۲.

۱. فصلت؛ آیه‌ی ۹.

۲. بحار النوار؛ ج۳۳، ص۵۸؛ ح ۳۹۸.

نور حرکت می‌کردیم، تا این که به حجاب عظمت رسیدیم و این هشتاد هزار سال طول کشید، و بعد خداوند مخلوقات را از نور ما آفرید. پس ما دست ساخته‌ی خداوند هستیم و مخلوقات بعد از آن دست ساخته‌ی ما هستند؛ یعنی به خاطر ما ساخته شدند.»

این حدیث را تأیید می‌کند، آن چه از جابر بن عبد الله در تفسیر این آیه روایت شده است: ﴿**کنتم خیر أمة أخرجت للناس**﴾[1]. که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «**أول ما خلق الله نوری ابتدعه من نوره و اشتقه من جلال عظمته فأقبل یطوف بالقدرة حتی وصل الی جلال العظمة فی ثمانین ألف سنة ثم سجد لله تعظیما فتفتق منه نور علی فکان نوری محیطا بالعظمة و نور علی محیطا بالقدرة، ثم خلق العرش، و اللوح، و الشمس، و القمر، و النجوم، و ضوء النهار، و ضوء الأبصار، و العقل، و المعرفة، و أبصار العباد، و أسماعهم و قلوبهم، من نوری، و نوری مشتق من نوره، فنحن الأولون، و نحن الآخرون، و نحن السّابقون، و نحن الشافعون، و نحن کلمة الله، و نحن خاصة الله، و نحن أحباء الله، و نحن وجه الله، و نحن أمناء الله، و نحن خزنة وحی الله، و سدنة غیب الله، و نحن معدن التنزیل، و عندنا معنی التأویل، و فی آیاتنا هبط جبرائیل، و نحن مختلف أمر الله، و نحن منتهی غیب الله، و نحن محال قدس الله، و نحن مصابیح الحکمة، و مفاتیح الرحمة، و ینابیع النعمة، و نحن شرف الأمة، و سادة الأئمة، و نحن الولاة و الهداة، و الدعاة و السقاة، و الحماة، و حبنا طریق النجاة، و عین الحیاة، و نحن السبیل و السلسبیل، و المنهج القویم، و الصراط المستقیم، من آمن بنا آمن بالله، و من رد علینا رد علی الله، و**

---

۱. آل عمران؛ آیه‌ی ۱۱۰.

من شک فینا شک فی الله، و من عرفنا عرف الله، و من تولی عنا تولی عـن الله، و مـن تنعنا أطاع الله، و نحن الوسـیلة الـی الله، و الوصـلة الـی رضـوان الله، و لنـا العـصمة و الخلافة و الهدایة، و فینـا النبـوة و الامامـة و الولایـة، و نحـن معـدن الحکمـة و بـاب الحکمة، و نحن کلمة التّقوی و المثل الأعلی و الحجة العظی، و العروة الوثقی، التی مـن تمسک بها نجا و تمت البشری[۱]؛ پیامبرﷺ فرمود: «اولین چیزی که خداوند آفریـد، نور من بود، که آن را از نور خودش ایجاد کـرد و آن را از جـلال عظمـت خـودش مشتق نمود پس این نور اقدام به طواف کردن به دور قدرت کرد تا این که به جـلال عظمت رسید و این هشتاد هزار سال طول کشید، و بعد برای تعظیم خداوند در برابر او سجده کرد، و نور علی از آن شکافته شد پس نور من عظمت را احاطه کـرده بـود و نور علی قدرت را احاطه کرده بـود، بعـد خداونـد عـرش، لـوح، خورشـید، مـاه، ستارگان، روشنائی روز، روشنائی چشم هـا، عقـل و معرفـت، چـشم‌هـای بنـدگان، گوش‌ها و قلب‌های آن ها، را از نور من آفرید، و نور من مشتق از نور او است، پس ما اولین هستیم، ما آخرین هستیم، ما بـر همـه مقـدم هـستیم، مـا شـفاعت کننـدگان هستیم، ما کلمه‌ی خداوند هستیم، ما خواص خداوند هـستیم، مـا محبـوب خداونـد هستیم، ما وجه خداوند هستیم، ما مورد اعتماد خداوند هستیم، مـا گنجینـه‌ی وحـی خداوند هستیم، ما نگهبانان غیب خداوند هـستیم، مـا معـدن تنزیـل هـستیم، معنـای تأویل نزد ما است، جبرئیل بر آیات ما نازل می‌شد، ما متولی امور خداوند هستیم، ما نهایت غیب خداوند هستیم، ما محل قدس خداوند هستیم، مـا چـراغ‌هـای حکمـت هستیم، ما کلیدهای رحمت هستیم، ما چشمه‌های نعمت هـستیم، مـا شـرافت امـت

---

۱. بحار الانوار؛ ج۲۵، ص۲۲؛ ح ۳۸.

هستیم، ما سادات امامان هستیم، ما صاحبان ولایت، هدایت کننده، دعوت کننده، سیراب کننده و حمایت کننده هستیم، محبت ما راه نجات است، چشمه‌ی زندگی است، ما الگوی رفتار و ما سلسبیل هستیم، ما شیوه‌ی زندگی استوار هستیم، ما صراط مستقیم هستیم، هر کس یه ما ایمان آورد به خداوند ایمان آورده است، هر کس بر ما بشورد بر خداوند شوریده است، هر کس به ما شک کند به خداوند شک کرده است، هر کس ما را بشناسد خداوند را شناخته است، هر کس از ما روگردان شود از خداوند روگردان شده است، هر کس از ما پیروی کند، از خداوند اطاعت کرده است، ما وسیله به سوی خداوند هستیم، ما نقطه‌ی اتصال به بهشت خداوند هستیم، ما دارای عصمت و خلافت و ولایت هستیم، نبوت و امامت و ولایت در ما است، ما معدن حکمت و باب رحمت هستیم، ما کلمه‌ی تقوا و الگوی اعلی و حجت بزرگ و ریسمان مورد اعتماد هستیم، که هر کس به آن ریسمان تمسک جوید نجات می‌یابد و بشارت محقق می‌شود.»

از محمد بن سنان از ابن عباس نقل است که می‌گوید: «ما نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد و پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «مرحبا بمن خلقه الله قبل أبیه آدم بأربعین ألف سنة قال فقلنا: **«یا رسول الله أ کان الابن قبل الأب؟»**

فقال: «نعم انّ الله خلقنی و علیا من نور واحد قبل خلق آدم بهذه المدة ثم قسمه نصفین ثم خلق الأشیاء من نوری و نور علی ثمّ جعلنا عن یمین العرش فسبّحنا فسبّحت الملائکة و هللنا فهللوا و کبرنا فکبروا، فکلّ من سبح الله و کبره فان ذلک من تعلیمی و تعلیم علی[۱]؛ خوش آمدی ای کسی که خداوند تو را چهل هزار سال قبل از پدرت

۱. بحار الانوار؛ ج۲۶، ص۳۴۵؛ ح ۱۸. انوار النعمانیة؛ ج۱، ص۲۲.

آدم آفرید! ما گفتیم: «ای پیامبر! آیا فرزند قبل از پدر وجود داشته است؟»

فرمود: «بله خداوند، من و علی را از یک نور آفرید. چهل هزار سال قبل از آن که آدم را بیافریند و بعد این نور را به دو قسمت کرد، و بعد تمام اشیاء را از نور من و نور علی آفرید، و بعد ما را در سمت راست عرش قرار داد و ما تسبیح گفتیم و ملائکه بعد از آن تسبیح گفتند، و ما تهلیل گفتیم و آن‌ها نیز تهلیل گفتند، و ما تکبیر گفتیم و آن‌ها نیز تکبیر گفتند، پس هر کسی که خداوند را تسبیح و تکبیر می‌گوید آن را از تعلیم من و علی آموخته است.»

مانند آن است آن چه محمد بن علی بن بابویه به صورت مرفوع از عبد الله بن مبارک از سفیان ثوری از جعفر بن محمد از پدرش از جدش امیر المؤمنین علیه‌السلام نقل کرده است که فرمود: «**انّ الله خلق نور محمد قبل خلق المخلوقات کلّها بأربعمأة ألف سنة و أربعة و عشرین ألف سنة خلق منه اثنی عشر حجابا**[1]؛ خداوند نور محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را چهارصد و بیست و چهار هزار سال قبل از تمام مخلوقات آفرید و از نور او دوازده حجاب را آفرید.»

منظور از حجاب ائمه علیهم‌السلام هستند. پس آن‌ها کلمه‌ای هستند که خداوند به آن تکلم کرد و بعد از آن سایر کلمات را آشکار کرد، آن‌ها نعمتی هستند که خداوند آن را افاضه فرمود، و سایر نعمت‌ها را از آن‌ها افاضه نمود، آن‌ها امتی هستند که خداوند آن را ایجاد کرد و از آن سایر امت‌ها را ایجاد نمود، آن‌ها زبان تعبیر کننده از طرف او هستند و دست او هستند، که به فضل و کرامت باز می‌شود، آن‌ها قیم او بر بندگان هستند که احکام و حکومت را بر آن‌ها اعمال می‌کنند.

---

۱. بحار الانوار؛ ج۱۵، ص۴؛ ح ۴.

و از ابو حمزه‌ی ثمالی نقل است که می‌گوید: «حبابه‌ی والبیه بر ابو جعفر علیه‌السلام وارد شد و گفت: «**أخبرنی أی شیء کنتم فی الأظلّة؟**» قال: «**کنا نورا بین یدی الله قبل خلقه الخلق، فلما خلق الخلق سبحنا فسبحوا و هللنا فهللوا و کبرنا فکبروا و ذلک قوله تعالی: ﴿و ألواستقاموا علی الطریقة لأسقیناهم ماء غدقا﴾**»[1] **و معناه لو استقاموا علی حب علی کنا وضعنا أظلتهم فی الماء الفرات و هو حب علی (لِنَفتِنَهُمْ فیهِ)**[2]**یعنی فی حب علی** علیه‌السلام **﴿و من یعرض عن ذکر ربه﴾**[3] یعنی (عن ذکر علی علیه‌السلام)؛ این زن از امام باقر علیه‌السلام پرسید: «بگو شما در عالم سایه چه چیز بودید؟» فرمود: «ما در مقابل خداوند نور بودیم قبل از آنکه مخلوقات را بیافریند و وقتی مخلوقات را آفرید ما تسبیح گفتیم و آن‌ها نیز تسبیح گفتند، و ما تهلیل گفتیم و آن‌ها نیز تهلیل گفتند، و ما تکبیر گفتیم و آن‌ها نیز تکبیر گفتند، و این معنای این آیه است «و اگر بر این راه پایداری می‌کردند از آب گوارا آن‌ها را سیراب می‌کردیم» معنایش این است که اگر مردم بر محبت علی باقی می‌ماندند ما آن‌ها را در عالم سایه در آب فرات قرار می‌دادیم و آب فرات همان محبت علی است (تا آن‌ها را با آن بیازمائیم) یعنی در محبت علی بیازمائیم «و هر کس از ذکر پروردگارش اعراض کند» یعنی هر کس از ذکر علی علیه‌السلام اعراض کند.»

در این حدیث لغات زیادی وجود دارد:

اول این که پروردگار در این جا همان مولا است و علی همان مولا است و

---

۱. جن؛ آیه‌ی ۱۶.

۲. طه؛ آیه‌ی ۱۳۱.

۳. جن؛ آیه‌ی ۱۷.

معنایش این می‌شود که هر کس از ذکر مولایش اعراض کند.

دوم این که ذکر علی در قرآن آمده است.

سوم این که ذکر مولا همان ذکر پروردگار والا است. دلیل آن روایتی است که ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: «که حضرت به شیعیان علی علیه السلام این گونه نامه می‌نوشت: «به کسانی که در عالم سایه برگزیده شدند، در مذهب نجیب هستند، در اطاعت از خدا به سرعت اقدام می‌کنند، در رجعت به دنیا دارای بصیرت هستند، سلام بر شما، این یک تحیت از ما بر شما است، اما بعد، چیزی که باعث شد من برای شما نامه بنویسم، این است که شما از کوری بصیرت دارید، و در راه هدایت وارد شده اید. پس در این راه سلامت ادامه دهید، چرا که این راه تمام کرامت‌ها را در خود دارد، همانا وقتی بنده‌ای وارد قبر خود می‌شود دو فرشته می‌آیند و درباره‌ی پروردگارش و پیامبرش و ولی پیامبرش از او سؤال می‌کنند. پس اگر جواب داد نجات می‌یابد و اگر آن‌ها را نمی‌شناخت سقوط می‌کند.»[1]

از محمد بن سنان نقل است که می‌گوید: «نزد امام جواد علیه السلام بودم و اختلاف شیعیان را ذکر کردم حضرت فرمود: «**ان الله لم يزل فردا فى وحدانيته ثم خلق محمدا و عليا و فاطمة فمكثوا ألف ألف دهر ثم خلق الأشياء و أشهدهما خلقها، و أجرى عليهم طاعتها و جعل فيهم منه ما شاء و فوض أمر الأشياء اليهم منا منه عليهم ، فهم يحللون ما شاؤوا، و يحرمون ما شاؤوا، و لا يفعلون الا ما شاء الله. فهذه الديانة التى من تقدمها غرق، و من تأخر عنها محق، خذها يا محمد فانها من مخزون العلم و كنونه**[2]؛ خداوند

---

۱. بصائر الدرجات؛ ص۵۱۸؛ ح ۹؛ باب ۱۶؛ با اندکی تفاوت.

۲. بحار الأنوار؛ ج۲۵، ص۲۵؛ ح ۴۴.

هم چنان تنها و یکی بود، تا این که محمد و علی و فاطمه را آفرید، و آن‌ها یک میلیون روزگار وجود داشتند، و بعد خداوند همه‌ی اشیاء را آفرید، و آن دو را شاهد خلقت این اشیاء قرار داد، و اطاعت از آن‌ها را بر اشیاء لازم کرد، هر چه را خواست از قدرت خود بر آن‌ها عطا نمود و اختیار همه‌ی اشیاء را به آن‌ها تفویض کرد، این منت خداوند بر آن‌ها بود. آن‌ها هر کاری را بخواهند حلال می‌کنند و هر چه را بخواهند حرام می‌کنند، کاری را انجام نمی‌دهند مگر آن چه را خداوند بخواهد. پس این عقیده همان دینی است که هر کس از آن فراتر رود غرق می‌شود و هر کس از آن کمتر معتقد باشد نابود می‌شود، این را بیاموز ای محمد! که این سخن از علم محرمانه و پنهانی است.»

از ابو حمزه ثمالی نقل است که می‌گوید: «از علی بن حسین علیه السلام شنیدم که می‌فرماید: «**ان الله خلق محمدا و علیا و الطیبین من نور عظمته، و أقامهم أشباحا قبل المخلوقات، ثم قال: أ تظن أن الله لم یخلق خلقا سواکم؟ بلی و الله لقد خلق الله ألف ألف آدم، و ألف ألف عالم، و أنت و الله فی آخر تلک العوالم**[1]؛ خداوند محمد و علی و ائمه‌ی طیبین را از نور عظمت خودش آفرید، آن‌ها را قبل از آفریدن سایر مخلوقات به صورت شبح قرار داد.» بعد فرمود: «آیا گمان می‌کنی خداوند کسی جز شما را خلق نکرده است؟ چرا، به خداوند سوگند! خداوند یک میلیون آدم، و یک میلیون جهان را آفریده است، و به خداوند سوگند! تو در آخرین این جهان‌ها قرار داری.»

از جمله آنچه سعد بن عبد الله از جابر از ابو عبد الله علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: «**ان لله مدینتین احداهما بالمشرق و الأخری بالمغرب، علیهما سور من حدید، له**

---

۱. بحار الانوار؛ ج۲۵، ص۲۵؛ ح ۴۵ و ج۵۷، ص۳۳۶؛ ح ۲۴.

سبعون ألف باب، من الباب الی الباب فرسخ، علی کل باب سبعون مصراع من الذهب الأحمر، أهلها یتکلمون بسبعین ألف لغة، کل لغة بخلاف الأخری، و أنا و الله أعرف لغاتهم، و أنا الحجة علیهم[۱]؛ خداوند دو شهر دارد که یکی از آن‌ها در مشرق و دیگری در مغرب است، هر دو دارای حصاری از جنس آهن هستند، این دیوار آهنین هزار دروازه دارد، فاصله‌ی هر دروازه با دیگری یک فرسخ است، هر دروازه‌ای هفتاد مصراع طلای قرمز دارد، اهل این شهرها به هفتاد هزار زبان صحبت می‌کنند، هر زبان با دیگری متفاوت است، و به خدا سوگند! من این زبان‌ها را بلد هستم، و بر آن‌ها حجت هستم.»

۱. بحار الانوار؛ ج۵۷، ص۳۲۶؛ ح ۶ و ج۲۷، ص۴۱؛ ح ۲.

فصل

عوالم پشت پرده

یک نفر که در قلبش مرض است این حدیث را انکار کرده به او گفتم: آیا قدرت خدا را انکار می‌کنی یا نعمت را و یا بر ائمه‌ای که عصمت دارند خرده می‌گیری؟ اگر قدرت خداوند رحمن را انکار کنی، از سلیمان علیه السلام وارد شده است که غذایی که در یک روز برای او پخت می‌شده است. فقط نمک آن هفت کرور بوده است و روزی یکی از جانوران دریا از آب بیرون آمد و گفت: «ای سلیمان! مرا امروز مهمان کن. سلیمان دستور داد تا مقدار غذای یک ماه را برای او جمع کنند.

وقتی این مقدار غذا در ساحل دریا فراهم شد و مثل کوه بزرگ شد نهنگ سر خود را از آب بیرون آورد و آن غذا را بلعید و گفت: «ای سلیمان! همه‌ی غذای امروز من کجاست؟ چرا که این فقط مقداری از غذای من بود.» سلیمان تعجب کرد و به او گفت: «آیا در دریا جانوری مثل تو وجود دارد؟» گفت: «هزار گروه وجود دارد.» سلیمان گفت: «منزه است خدای بزرگ، که این قدرت را دارد و چیزی می‌آفریند که شما نمی‌دانید.»[1]

اما درباره‌ی نعمت وسیع خداوند باید گفت که خداوند به داود علیه السلام گفت: «یا

---

۱. بحار الانوار؛ ج۱۴، ص۹۵؛ ح ۳.

داود و عزّتی و جلالی لو أن أهل سمواتی و أرضی، أمّلونی فأعطیت کل مؤمل أمله بقدر دنیاکم سبعین ضعفاً لم یکن ذاک إلّا کما یغمس أحدکم إبرة فی البحر و یرفعها فکیف ینقص شیء، أنا أعطیته». ای داود! به عزت و جلال خودم سوگند! اگر اهل آسمان‌ها و زمین امیدشان به من باشد، من به هر کس به مقدار امیدی که به من دارد، به اندازه‌ی هفتاد برابر دنیای شما به او می‌دهم و همه‌ی این برای من مانند آن است که شما سوزنی را در دریا فرو کنید و آن را بیرون آورید. پس چه مقدار از دریا کم می‌شود و من این گونه عطا می‌کنم.

پس به افراد نابینای ظاهر و باطن بگو آیا در قدرت خدا شک دارید یا در نعمت او، بلکه دست خداوند برای هر کاری باز است **﴿فبأی آلاء ربکما تکذبان؛ و آلائ﴾** یعنی محمد و علی هستند که خواص خدای رحمن هستند.

از امام صادق علیه‌السلام نقل است که می‌فرماید: «**ان الله خلق هذا النطاق من زبرجدة خضراء، فقیل و ما النطاق؟ قال: الحجاب و لله خلف ذلک سبعون ألف عالم أکثر من عدد الجن و الانس و الکل یدینون بحبنا أهل البیت و یلعنون فلانا و فلانا**[1]؛ خداوند این نطاق را از زبرجد سبز آفریده است گفته شد: «نطاق چیست؟» فرمود: «نطاق یعنی حجاب و خداوند در پشت این پرده هفتاد هزار جهان دارد، که تعداد آن‌ها از تعداد جن و انس بیشتر است و همه‌ی آن‌ها به محبت ما اهل بیت پایبند هستند و فلانی و فلانی را لعنت می‌کنند.»

از جابر بن عبد الله از امام باقر علیه‌السلام روایت است که فرمود: «**ان من وراء شمسکم**

---

۱. بحار الانوار؛ ج۵۷، ص۳۳۰؛ ح ۱۵ با اندکی تفاوت.

هذه أربعین شمسا، من الشمس الی الشمس أربعون عاما، فیها خلق لا یعلمون أن الله خلق آدم و لا ابلیس فقد ألهموا فی کل الأوقات حبنا و بغض أعداءنا[1]؛ بعد از این خورشد چهل خورشید دیگر نیز وجود دارد که فاصله‌ی هر خورشید با خورشید دیگر چهل سال است و در آن جا مخلوقاتی وجود دارند، که نمی‌دانند خداوند آدم و ابلیس را آفریده است و الهام شده‌اند که در هر لحظه به ما محبت داشته باشند و دشمنان ما را دشمن بدارند.»

از ابن عباس در تفسیر (رب العالمین) روایت است که می‌گوید: «خداوند عز و جل، سیصد و چند جهان آفریده است که هر جهان بیش از سیصد و سیزده مثل آدم و فرزندان او را در خود جای داده است و این معنای (رب العالمین) است.»

می گوید:

«از جمله آن چه از کتاب الواحدة از امام صادق علیه‌السلام نقل است که می‌فرماید: «ان لله مدینتین احداهما بالمشرق و الأخری بالمغرب یقال لهما جابلصا و جابلقا طول کل مدینة منهما اثنا عشر ألف فرسخ فی کل فرسخ باب یدخل فی کل یوم من کل باب سبعون ألفا و یخرج منها مثل ذلک و لا یعودون الا یوم القیامة لا یعلمون أن الله خلق آدم و لا ابلیس و لا شمسا و لا قمرا هم و الله أطوع لنا منکم یأتونا بالفاکهة فی غیر أوانها موکلین بلعنة فرعون و هامان و قارون»[2]؛ خداوند دو شهر دارد که یکی در مشرق است و دیگری در مغرب است و نام آن‌ها جابلصا و جابلقا است. طول هر یک از این دو شهر دوازده هزار فرسخ است و در هر فرسخ یک دروازه وجود دارد

---

۱. بحار الانوار؛ ج۲۷، ص۴۵؛ ح ۶ با اندکی تفاوت و افزایش.

۲. بحار الانوار؛ ج۵۷، ص۳۳۶؛ ح ۲۵ و در آن جا جبلقا و جابرسا آمده است.

که در هر روز از هر دروازه هفتاد هزار نفر وارد می‌شوند و مانند آن از آن بیرون می‌روند و تا روز قیامت برنمی گردند و آن‌ها نمی‌دانند که خداوند آدم و ابلیس و خورشید و ماه آفریده است، به خداوند سوگند! آن‌ها بیشتر از شما مطیع ما هستند، برای ما میوه می‌آورند در ظرف‌هایی متفاوت و آن‌ها مأمور لعنت فرستادن بر فرعون و هامان و قارون هستند.»

از ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه‌السلام در کتاب الواحدة نقل است که فرمود: «**ان الله سبحانه تفرد فی وحدانیته ثم تکلم بکلمة فصارت نورا ثم خلق من ذلک النور محمدا و علیا و عترته ثم تکلم بکلمة فصارت روحا و أسکنها ذلک النور و أسکنه فی أبداننا فنحن روح الله فی ذلک و کلمته احتجب بنا عن خلقه فما زلنا فی ظلة خضراء مسبحین نسبحه و نقدسه حیث لا شمس و لا قمر و لا عین تطرف ثم خلق شیعتنا و انما سموا شیعة لأنهم خلقوا من شعاع نورنا**[1]؛ خداوند سبحان در وحدانیت خود تنها بود و بعد کلمه‌ای را تکلم کرد و آن تبدیل به نور شد، بعد از آن نور محمد و علی و عترت او را آفرید، بعد کلمه‌ای تکلم کرد و آن تبدیل به روح شد و آن روح را در آن نور قرار داد و بعد آن را در بدن‌های ما قرار داد، پس ما آن روح خداوند در آن نور هستیم و کلمه‌ای هستیم که خداوند با آن از مخلوقاتش در پرده بود، ما همچنان در سایه‌ای سبز قرار داشتیم و تسبیح و تقدیس می‌گفتیم. هنگامی که هنوز نه خورشید وجود داشت و نه ماه و نه چشمی پلک می‌زد، و بعد شیعیان ما را آفرید و برای این شیعیان ما را شیعه نامیده‌اند که از شعاع نور ما آفریده شده اند.»

از آن جمله مطلبی است که در کتاب تفسیر آمده است که خداوند زمین‌های

---

۱. بحار الانوار؛ ج۲۵، ص۲۳؛ ح ۳۹ و ج ۲۶، ص۲۹۱، ح ۵۱ وانوار النعمانیة؛ ج ۲، ص۹۹.

هفت گانه را آفرید و عرش ابلیس ملعون را در زمین چهارم قرار داد، و ابلیس فرزند جان است، و جان، کسانی هستند که برای اهل بهشت زیور درست می‌کنند، زمین هفتم بر دوش فرشته‌ای قرار دارد که اریاکیل نام دارد و بین مفصل انگشت ابهام و کف دست او چهل سال راه فاصله است، او به شکل یک گاو است که چهل هزار پا دارد و هفتصد هزار شاخ در هم پیچیده دارد و به طرف عرش است، او بر روی صخره‌ای از زمرد سبز قرار دارد و صخره بر روی دو بال یک نهنگ قرار دارد و نهنگ در دریایی است که عقیوس نام دارد. عمق این دریا به اندازه‌ی فاصله‌ی آسمان‌ها و زمین است، این دریا بر روی خاک است و خاک بر روی باد است و باد بر روی هوا است و هوا بر روی تاریکی است و تاریکی بر روی جهنم و جهنم بر روی طمطام و طمطام در زیر نهنگ است و بعد از آن را کسی جز خداوند نمی‌داند. می‌گوید: و در خشکی هجده هزار جهان وجود دارد که گویا خداوند در آسمان‌ها و زمین غیر از آن‌ها کسی را نیافریده است به خاطر کثرت آن‌ها و پشت دریای هفتم قومی وجود دارد که روحانیون نام دارند و در زمینی از نقره‌ی سفید قرار دارند که خورشید به آن نمی‌رسد مگر هر چهل روز یک بار.

و از جمله مطلبی است که ابن بابویه در کتاب خصال ذکر می‌کند و می‌گوید: «خداوند تبارک و تعالی فرشته‌های دارد، که اگر یکی از آن فرشته‌ها به زمین فرود آید، در آن جا نمی‌شود به خاطر بزرگی اندازه اش، و فرشته‌ی دیگری وجود دارد، که بین دو شانه او و دو گوش او فاصله‌ی هفتصد سال راه وجود دارد، فرشته‌ی دیگری وجود دارد که فقط با یکی از بال‌هایش می‌تواند افق را مسدود کند. و فرشته‌ی دیگری است که آسمان‌ها به اتاق او ختم می‌شود.

فرشته‌ی دیگری هست که پای او بر روی هوای اسفل قرار ندارد و زمین‌ها تا زانوی او می‌رسند و فرشته‌ی دیگری است که اگر در حفره‌ی انگشت ابهام او آب

دریاها به طور کامل ریخته شود. هنوز هم جا وجود دارد. و فرشته‌ی دیگری هست که اگر کشتی‌ها بر روی اشک‌های چشم او قرار بگیرند می‌توانند روزگاران زیاد بر آن شناور باشند.

از حضرت درباره‌ی حجاب‌ها سؤال شد، و فرمود: «**الحجب سبعة كل حجاب منها مسيرة سبعمائة عام ما بين كل حجاب منها سبعون ألف ملك، قوّة كل ملك منها قوّة الثقلين، و منها نور و منها نار، و منها دخان و منها ظلمة، و منها برق و منها رعد، و منها ضوء و منها عجاج، و منها ماء و منها أنهار، و هی حجب مختلفة كل حجاب مسيرة سبعين ألف عام، ثم سرادقات الجلال و هی ستون سرادقا، كل سرادق سبعون ألف ملك، بين كل سرادق خمسمائة عام، ثم سرادق العزّة، ثم سرادق الجبروت، ثم سرادق الفخر ثم سرادق النور الأبيض، ثم سرادق الوحدانية، و هی مسيرة سبعين ألف عام، ثم الحجاب الأعلى و ليست هذه الحجب مضروبة على الله و لكنّها مضروبة على العظمة العليا من خلقه، فتبارك أحسن الخالقين.** حجاب‌ها هفت تا هستند. قطر هر حجاب از این حجاب‌ها به فاصله‌ی هفتصد سال راه است و بین هر حجاب هفتاد هزار فرشته وجود دارد و قدرت هر فرشته به اندازه‌ی قدرت تمام انس و جن است.

از جمله‌ی این حجاب‌ها نور و آتش است و دیگری دود و تاریکی است. دیگری برق و دیگری رعد و دیگری روشنایی و دیگری انحراف و کجی و دیگری آب است و دیگری نهرها، و این حجاب‌ها متفاوت هستند و هر حجاب به قطر هفتاد هزار سال راه است، جلال می‌رسد که ستون هائی به شکل خیمه است، و هر خیمه هفتاد هزار فرشته است و بین هر خیمه پانصد سال راه فاصله است، و بعد به خیمه‌ی عزت می‌رسد و بعد به خیمه‌ی جبروت و بعد به خیمه‌ی فخر و بعد به خیمه‌ی نور سفید و بعد به خیمه‌ی وحدانیت که به طول هفتاد هزار سال راه است و بعد به حجاب اعلی می‌رسد و این حجاب‌ها بر روی خداوند نیست. بلکه عظمت

علیا را از دید مخلوقات پنهان می‌کند پس مبارک است خداوندی که بهترین خالق است.»[۱] از جمله آن چه ابن عباس از امیر المومنین علیه‌السلام روایت کرده است که می‌فرماید: «**إنّ من وراء قاف عالماً لا یصل إلیه أحد غیری و أنا المحیط بما وراءه، والعلم به کعلمی بدنیا کم هذه، و أنا الحفیظ الشهید علیها، ولو أردت أن أجوب الدنیا بأسرها، والسّموات السبع کالأرضین فی أقل من طرفة عین لفعلت؛ لما عندی من الاسم الأعظم، و أنا الآیة العظمی، والمعجز الباهر**. بعد از قاف، جهانی وجود دارد که کسی غیر از من به آن نمی‌تواند برسد و من به همه‌ی پشت آن است احاطه دارم و آگاهی من به آن، مانند آگاهی من از این دنیای شماست. و من نگهبان و شاهد برآن هستم، اگر اراده کنم که تمام دنیا را و آسمان‌های هفت گانه و زمین‌های هفت گانه را در کمتر از یک چشم بر هم زدن بپیمایم؛ می‌توانم این کار را بکنم. به خاطر این که من از اسم اعظم مطلع هستم و من آیت عظما و معجزه‌ی مبهوت کننده هستم.»[۲]

---

۱. بحار الانوار؛ ج۵۸، ص۳۹؛ ح ۱.

۲. بحار الانوار؛ ج۵۷، ص۳۳۶؛ ح ۲۶.

فصل

مقام صاحب ولایت و معانی ولایت

از سخنان بلیغ حضرت در نهج البلاغه اشاره‌ای به این راز است: «و هو یعلم أن محلی منها محل القطب من الرحی[1]؛ او می‌داند که موقعیت من در ولایت مانند موقعیت محور در آسیاب است.» و این اشاره به این است که حضرت نهایت افتخار و پایان شرافت و نردبان عزت و قطب وجود و چشمه‌ی وجود و صاحب روزگار و وجه حق و جنب خداوند والا است. پس او قطبی است، که همه چیز به دور او می‌گردد و همه چیز با او حرکت می‌کند. چرا که سرایت ولی، در جهان مانند سرایت حق در جهان است. چرا که ولایت کلمه‌ای جاری و ساری است پس ولایت معنا و مولای هر موجودی است. چرا که مولی همان اسم اعظم است که افعال ربوبیت را قبول می‌کند و مظهر قائم به اسرار الهی است و نقطه‌ای است که پرگار نبوت به دور آن می‌چرخد و ولایت، حقیقت هر موجودی است. پس این ولایت باطن دایره و نقطه‌ی سیار است، که ارتباط سایر عوالم با آن است، و ابن ابی الحدید به این معنا اشاره می‌کند و می‌گوید:

---

۱. به خطبه‌ی شقشقیه که خطبه‌ی سوم است مراجعه کنید.

تقبلـــت أفعــال الربوبيـــة التـــی عــذرت بهــا مــن شــک أنــک مربــوب
و یا علة الدنیا و مــن بــدء خلقهــا الیه سیتلوا البدء فــی الحــشر تعقیــب[1]

من افعال ربوبی تو را می‌پذیرم و در این که تو مخلوق باشی شک کـردم و عـذر مرا در این شک بپذیر.

ای کسی که علت دنیا هستی و آغاز دنیا از توست و در محشر نیز آغاز بـاگیزش از تو خواهد بود.

حضرت قطب ولایت و نقطه‌ی هدایت است و نقشه‌ی آغاز و پایان است و افراد اهل دقت این را تأیید می‌کنند. ولی افراد اهل جهالت و نابینائی این را منکر می‌شوند و امیر المومنین علیه‌السلام نیز این را در سخن خود آورده است: «کالجبل ینحدر عنی السیل و لا یرقی الی الطیر؛ مانند کوه هستم که سیل از من جاری می‌شود و هیچ پرنده‌ای بر فراز من پرواز نمی‌کند.» و این رمز شریفی است چرا که حضرت عـالم را در خـارج شدن از پنهان عدم به سیل تشبیه کرده است و بالا رفتن آن‌ها از مقام او را بـه پـرواز پرنده تشبیه کرده است. چرا که در تشبیه اول سیل از بالا به پائین می‌آید و در تـشبیه دوم از پائین به بالا می‌رود. پس این سخن که سیل از من جاری مـی‌شـود اشـاره بـه این است که او باطن نقطه‌ای است که موجودات از او ظـاهر شـدند و بـه خـاطر او موجودات موجود شدند و این سخن (و لا یزقی الی الطیر) اشاره به این است کـه او از نظر مقام بالاترین موجودات است و برای سایر مردم امام است و در محشر رهبـر آن‌ها و تقسیم کننده خواهد بود پس او نـور حـضرت نبـوت محمـدی کـه صـاحب ولایت الهی است را تقسیم می‌کند و او کلمه‌ی ربانی و مولای مردمـان اسـت و ابـن ابی الحدید چه نیکو می‌گوید وقتی که بر تیر توفیق را از قوس تحقیق به این هـدف

۱. الصراط المستقیم؛ ج۱، ص۱۶۹؛ فصل چهارم.

دقیق پرتاب می‌نماید، می‌گوید که:

و الله لولا حیدر ما کانت الـدنیا　　و لا جمـــع البریـــة مجمـــع

و الیه فـی یـوم المعـاد حـسابنا　　و هـو المـلاذ لنـا غـدا و المفـزع

به خداوند سوگند! اگر حیدر نبود دنیا نبود و جمـع مـردم نیـز نبودنـد و در روز میعاد حسابرسی ما در دست اوست و او فردا و در وقت فزع پناهگاه ما است.

می گویم:

«این مرد از فرقه‌ی معتزله است و اعتقادش در اقرار به حق باعث عزلت او نـشده است، تو که سرشار از ارتداد هستی گمان می‌کنی یکی از غلامان هستی پس چرا من هر چه تو را می‌بینم، تو چوب مسواک در دست داری و تو در شـرک شـریک شـده ای، بیّنه‌های روشن برای تو آشکار شده است، تا آن اندازه که بتوانی درک کنـی، تـو نمی‌دانی که این کار تو باعث شده است نتوانی نور گل‌ها را اسشمام کنی، شب‌هـای تو باعث شده است نورهای بزرگ اسرار را نبینی.» می‌گوید: چه چیز جلوی دیـدگان تو را گرفته است که باعث شده است تو در آتش هوای خود افکـار ابتکـاری داشـته باشی تا تو را سقوط دهد. ای مرد! این‌ها افکار و اندیشه‌های تو است پس تـو ماننـد کسی هستی که می‌گویند بهار و گل‌هـایش و عـود و شـاخه‌هـایش نمـی‌توانـد او را شاداب کند پس مزاجش فاسد است و راه علاجی ندارد.

و لا ینفع مسموع اذا لم یک مطبوع

شنیده‌ها به درد نمی‌خورد اگر عقل فطری نباشد.

فصل

مقامات عالیه‌ی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله

از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود: «ما درخت نبوت و معدن رسالت هستیم؛ ما عهد خداوند و ذمه‌ی خداوند هستیم، ما نورهایی به دور عرش بودیم که تسبیح می‌گفتیم و اهل آسمان با تسبیح ما تسبیح می‌گفتند. وقتی به زمین نازل شدیم تسبیح گفتیم و اهل زمین با آن تسبیح گفتند. پس هر علمی که برای اهل آسمان‌ها و زمین بیان شده است از ما و از طرف ما آمده است. قضاء اول خداوند این است که دوست داران ما وارد جهنم نمی‌شوند و دشمنان ما وارد بهشت نمی‌شوند چرا که خداوند در روز قیامت از عهدی که با بندگان کرده است سؤال خواهد کرد و از قضایی که بر آن‌ها کرده است سؤال نمی‌کند.»[1]

از محمد بن سنان از امام رضا علیه السلام نقل است که فرمود: «**یابن سنان إن محمداً کان أمین الله فی خلقه فلمّا قبض کنّا نحن أهل بیته و خلفاؤه، و عندنا علم المنایا و البلایا و أنساب العرب، و مولد الإسلام والجفر والجامعة، و ما من فئة تضلّ مائة أو تهدی مائة إلّا و نحن نعرف ناعقها و قائدها و سائقها، و إنّا لنعرف الرجل إذا رأیناه**

۱. بحار الانوار؛ ج۲۵، ص۲۴؛ ح ۴۱.

بحقيقة الإيمان أو النفاق، و إنّ شيعتنا المكتوبين بأسمائهم أخذ الله علينا و عليهم العهد قبل خلق السَّموات والأرض، يردون موردنا و يدخلون مدخلنا، ليس على حملة الإسلام غيرنا و غيرهم إلى يوم القيامة». ای پسر سنان! محمد صلی الله علیه و آله فرد مورد اعتماد خداوند در بین مخلوقاتش بود. وقتی از دنیا رفت، ما اهل بیت او و جانشینانش بودیم، ما دارای علم سرنوشت‌ها و ابتلائات و علم انساب عرب و علم ظهوراسلام و علم حوادث تا آخر روزگار و علم جامعه هستیم و هر گروهی که صد نفر را به انحراف می‌کنند یا گروهی که با صد نفر را هدایت می‌کنند. ما رهبر آن را و فرمانده و رئیس آن را می‌شناسیم. ما وقتی کسی را ببینیم، حقیقت ایمان یا نفاق او را می‌فهمیم و شیعیان ما که اسم‌های آن‌ها مکتوب است، خداوند بر ما و بر آن‌ها قبل آفرینش آسمان‌ها و زمین عهد گرفته است و آن‌ها در راهی که ما وارد می‌شویم. وارد می‌شوند و در جایی که ما دخل می‌شویم داخل می‌شوند ، کسی غیر از ما و غیر از آن‌ها بر دین اسلام نیست تا روز قیامت.[1]

از اهل بیت علیهم السلام نقل است که فرمودند: «**نحن الليالي والأيام، من لم يعرف هذه الأيام لم يعرف الله حق معرفته، «فالسبت» رسول الله** صلی الله علیه و آله **النبوّة و لا نبي بعده، «والأحد» أميرالمؤمنين** علیه السلام **و هو أوّل من وحّد الله، «والاثنين» نور الحسن والحسين، «والثلاثاء» ثلاثة أنوار: نور الزهراء و خديجة و أُمّ سلمة، «والأربعاء» أربعة أنوار: الساجد، والباقر، والصادق، والكاظم، «والخميس» خمسة أنوار: الرضا، والجواد، والهادي، والعسكري، والمهدي، «والجمعة» اجتماع شيعتنا على ولايتنا، و لعنة الله على أعدائنا**. ما روز و شب هستیم. کسی که این روزها را نشناسد، خداوند را آن طور که

---

۱. بحار الانوار؛ ج۲۶، ص۲۴۱؛ ح ۵.

باید نشناخته است. (روز شنبه) پیامبر صلی الله علیه و آله و نبوت است و پیامبری بعد از او نیست. و (روز یکشنبه) امیرالمومنین علیه السلام است که او اولین موحد است، و (روز دوشنبه) نور حسن و حسین علیه السلام است. و (سه شنبه) سه نور است، نور فاطمه و خدیجه و ام سلمه علیهن السلام، و (روز چهارشنبه) چهار نور است، امام سجاد و امام باقر و امام صادق و امام کاظم علیه السلام و (روز پنج شنبه) پنج نور است امام رضا و امام جواد و امام هادی و امام عسکری علیه السلام و امام مهدی (عج) و (روز جمعه) تجمع شیعیان ما بر ولایت ما و لعنت فرستادن بر دشمنان ما است.»[۱]

از ابن عباس از کتاب الأمالی نقل است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «**شیعة علی هم الفائزون یوم القیامة، (یا علی) أنا منک و أنت منّی روحک روحی و شیعتک شیعتی، و أولیاؤک أولیائی، من أحبّهم فقد أحبّنی و من أبغضهم فقد أبغضنی، و من عاداهم فقد عادانی، یا علی شیعتک مغفور لهم علی ما کان منهم من عیوب و ذنوب، و أنا الشفیع لهم غداً إذا قمت المقام المحمود فبشّرهم بذلک، یا علی شیعتک شیعة الله و أنصارک أنصار الله و حزبک حزب الله و حزب الله هم المفلحون، یا علی سعد من والاک و شقی من عاداک.** شیعیان علی در روز قیامت اهل نجات خواهند بود. (ای علی) من از تو هستم و تو از من هستی و روح تو همان روح من است و شیعه‌ی تو شیعه‌ی من هستند، و پیروان تو پیروان من هستند، هر کس آن‌ها را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر کس بر آن‌ها خشمگین باشد بر من خشمگین بوده است، هر کس با آن‌ها دشمنی کند با من دشمنی کرده است، ای علی! شیعیان تو گناهان و

---

۱. بحار الانوار؛ ج۲۴، ص ۲۳۸؛ ح ۱ با اندکی تفاوت.

عیب‌هایشان آمرزیده است، ای علی! شیعیان تو شیعیان خداوند هستند و یاران تو یاران خداوند و حزب تو حزب خداوند هستند و حزب خداوند رستگار هستند. ای علی! هر کس ولایت تو را بپذیرد سعادتمند است و هر کس با تودشمنی کند بدبخت است.»

از امام صادق علیه‌السلام از امیرالمومنین علیه‌السلام نقل است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «**یا علی إنّ الله وهب لک حبّ المساکین والمستضعفین فی الأرض فرضیت بهم إخوناً و رضوا بک إماماً فطوبی لمن أحبّک و ویلٌ لمن أبغضک، یا علی أهل مودّتک کل حفیظ أوّاب و کل ذی طمرین، لو أقسم علی الله لأبرَّ قسمه، یا علی أحباؤک کل محتقر عند الخلق عظیم عند الحق، یا علی محبّوک جیران الله فی الفردوس و لا یأسفون علی ما خلفوا من الدنیا، یا علی أنا ولی لمن والیت و عدوّ لمن عادیت، یا علی إخوانک ذبل الشفاه تعرف الرهبانیة فی وجوههم یفرحون فی ثلاث مواطن عند الموت و أنا شاهدهم، و عند المساءلة فی قبورهم و أنت تلقاهم، و عند العرض الأکبر إذا دُعیَ کل أُناس بإمامهم، یا علی بشّر إخوانک أنّ الله قد رضی عنهم، یا علی أنت أمیرالمؤمنین و قائد الغرّ المحجلین، و أنت و شیعتک الصادقون المسبّحون، ولو لا أنت و شیعتک ما قام لله دین، [و لولا] مَن فی الأرض منکم لما نزل من السماء قطر، یا علی لک فی الجنّة کنز و أنت ذو قرنیها، و شیعتک حزب الله هم الغالبون، یا علی أنت و شیعتک القائمون بالقسط، یا علی أنت و شیعتک القائمون علی الحوض تسقون من أحبّکم، و تمنعون من أبغضکم و أنتم الآمنون یوم الفزع الأکبر، یا علی أنت و شیعتک تظلّون فی الموقف و تنعمون فی الجنان، یا علی إنّ الجنّة مشتاقة إلی شیعتک و إنّ حملة العرش المقرّبین یستغفرون لهم و یفرحون بقدومهم، و إنّ الملائکة یخصونهم بالدعاء، یا علی شیعتک الذین یتنافسون فی الدرجات و یلقون الله و لا ذنب علیهم، یا علی أعمال شیعتک**

تعرض عليّ فی کل جمعة فأفرح بصالح أعمالهم و أستغفر لسيئاتهم، يا علی ذكرک و ذکر شیعتک فی التوراة قبل أن يخلقوا بكل خير، و كذلک الإنجيل فإنّهم يعظمون إلينا شیعتک، يا علی ذکر شیعتک فی السماء أكثر من ذكرهم فی الأرض. فبشّرهم بذلک، يا علی قل لشيعتک و أحبّائک يتنزّهون من الأعمال التی يعملها عدوّهم فما من يوم و ليلة إلّا و رحمة من الله نازلة إليهم، يا علی اشتدّ غضب الله علی من أبغضک و أبغض شیعتک و استبدل بک و بهم يا علی ويلٌ لمن استبدل بک سواک و أبغض من والاک يا علی إقرأ شیعتک السلام و أعلمهم أنّهم إخوانی، و أنّی مشتاق إليهم فليتمسكوا بحبل الله و ليعتصموا به و يجتهدوا فی العمل، فإنّ الله عزوجل راضٍ عنهم يباهی بهم الملائكة لأنّهم فوابما وعاهدوا و أعطوک صفو المودّة من قلوبهم و اختاروک علی الآباء و الإخوة والأولاد، و صبروا علی المكاره فينا مع الأذی و سوء القول فيهم فكن بهم رحيماً فإنّ الله سبحانه اختارهم لنا و خلقهم من طينتنا، و استودعهم سرّنا و ألزم قلوبهم معرفة حقّنا، و جعلهم متحلين بحلّتنا لا يؤثرون علينا من خالفنا والناس فی غمة من الضلال، قد عموا عن الحجّة و تنكبوا عن المحجّة. يصبحون و يمسون فی سخط الله، و شیعتک علی منهاج الحق لا يستأنسون إلی من خالفهم، و ليست الدنيا لهم و لا هم منها أولئک مصابيح الدجی. ای علی! خداوند به تو محبت فقیران و ضعیفان در زمین را داده است و تو به برادری با آن‌ها راضی شدی و آن‌ها نیز به امام بودن تو راضی شدند. پس خوشا به حال کسی که تو را دوست بدارد و وای بر کسی که از تو خشمگین باشد. ای علی! دوست داران تو افراد آبرودار و افراد خوش رفتار هستند. اگر سوگندی بخورند به آن پایبند هستند.

ای علی! دوست داران تو افرادی هستند که در بین مردم حقیر به حساب می‌آیند. اما نزد خداوند عظیم الشأن هستند. ای علی! دوست داران تو در فردوس از

همسایگان خداوند هستند و تأسف نمی‌خورند بر حالی که در دنیا داشتند. ای علی! من حامی کسی هستم که تو حامی او باشی. و دشمن کسی هستم که تو دشمن او باشی. ای علی! برادران تو لب هایشان خشکیده است، خداپرستی در چهره شان دیده می‌شود، در سه موقعیت به خوشحالی می‌رسند یکی هنگام مرگ که من نزد آن‌ها حاضر هستم و دیگری هنگام سؤال قبر، که تو به ملاقات آن‌ها می‌روی، دیگری هنگام محشر بزرگ آن هنگام که هر جماعتی با امام خود محشور می‌شوند.

ای علی! برادرانت را بشارت بده که خداوند از آن‌ها راضی است. ای علی! تو امیر المومنین و قائد الغر المحجلین هستی ، و تو و شیعیان تو افراد اهل صداقت و تسبیح هستید، اگر تو و شیعیان تو نبودید دین خداوند اقامه نمی‌شد، اگر یکی از شما در زمین نبودید قطره‌ای باران از آسمان نازل نمی‌شد. ای علی! تو در بهشت صاحب گنج هستی و تو ذوالقرنین بهشت هستی، شیعیان تو حزب پیروز خداوند هستند. ای علی! تو و شیعیان تو اهل عدالت هستید. ای علی! تو وشیعیان تو در روز وحشت بزرگ بر حوض کوثر می‌ایستید و دوست داران خود را از آن سیراب می‌کنید، و کسانی را که از شما خشمگین بودند از آن محروم می‌کنید، ای علی تو وشیعیان تو در محشر دارای سایه هستید و در بهشت به نعمت می‌رسید، ای علی بهشت مشتاق شیعیان توست و حاملان مقرب عرش برای آن‌ها طلب مغفرت می‌کنند و با وارد شدن آن‌ها خوشحال می‌شوند، فرشتگان برای آن‌ها دعای مخصوص می‌کنند.

ای علی! شیعیان تو کسانی هستند که در رسیدن به درجات بهشت با هم رقابت می‌کنند و در حالی خداوند را ملاقات می‌کنند که گناهی ندارند. ای علی! اعمال شیعیان تو در هر جمعه بر من عرضه می‌شود و من از کارهای خوب آن‌ها خوشحال می‌شوم و برای گناهانشان طلب مغفرت می‌کنم. ای علی! ذکر خیر تو و ذکر خیر

شیعیان تو در تورات موجود است. قبل از آن که آن‌ها هنوز آفریده شده باشند، همین طور در انجیل که اهل انجیل شیعیان تو را برای ما محترم می‌شمارند. ای علی! ذکر شیعیان تو در آسمان بیشتر از ذکر آن‌ها در زمین است، پس به آن‌ها بشارت بده، ای علی به شیعیان خود و به دوستداران خود بگو از کارهائی که دشمنانشان انجام می‌دهند دوری جویند، چرا که هیچ روز و شبی نیست مگر آن که رحمتی از خداوند بر آن‌ها نازل می‌شود. ای علی! شدید شود خشم خداوند بر کسانی که از تو و از شیعیان تو خشمگین هستند و کسی غیر از تو شیعیان تو را برمی گزینند. ای علی! وای بر کسی که به جای تو سراغ کس دیگری برود و بر کسانی که ولایت تو را پذیرفته‌اند خشمگین باشد.

ای علی به شیعیان خود سلام مرا برسان و به آن‌ها بگو که آن‌ها برادران من هستند و من مشتاق آن‌ها هستم. پس به ریسمان خداوند تمسک بجویند و به آن چنگ اندازند و در انجام کارهای صحیح تلاش کنند، چرا که خداوند عز و جل از آن‌ها راضی است و به آن‌ها بر فرشتگان مباهات می‌کند، چون آن‌ها به عهدی که با خدا کردند وفادار بودند و و مودت خالص قلب خود را به پای تو ریختند و تو را بر پدران و برادران و فرزندان خود ترجیح دادند، و بر ناخوشی‌هایی که به خاطر ما بر آن‌ها وارد می‌شد و مورد اذیت قرار می‌گرفتند و در مورد آن‌ها بدگویی می‌شد بر آن‌ها صبر کردند. پس ای علی با آن‌ها مهربان باش چرا که خداوند سبحان آن‌ها را برای ما برگزیده است و آن‌ها را از گل ما آفریده است، و اسرار ما را در آن‌ها به ودیعه گذاشته است، دل‌های آن‌ها را به معرفت حق ما ملزم کرده است، آن‌ها را در موقعیت مقام ما قرار داده است، آن‌ها کسانی از مردم را که با ما مخالفت می‌کنند و در گمراهی هستند و از دیدن حجت نابینا هستند و از پذیرش استدلال خودداری می‌کنند و صبح و شب را در خشم خداوند سپری می‌کنند بر ما ترجیح نمی‌دهند، و

شیعیان تو بر رفتار حق هستند و با مخالفان خود انس نمی‌گیرند، و دنیا برای آن‌ها نیست و همت آن‌ها نیز دنیا نیست، آن‌ها چراغ‌های هدایت هستند.»[۱]

و از امیر المومنین علیه السلام نقل است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «**أهل بیتی کسفینة نوح من رکبها نجا، فلا ینجو إلّا من کان منهم و معهم لصدق الحدیث والباقون إلی النار، فشیعتنا آخذون بحجزتنا و نحن آخذون بحجزة نبیّنا، و نبیّنا آخذ بحجزة ربّنا – والحجزة: النور – من فارقنا هلک و من تبعنا نجا، الجاحد لولایتنا کافر والجاحد لفضلنا کافر.** اهل بیت من مانند کشتی نوح هستند هر کس بر آن سوار شود، نجات می‌یابد[۲] و فقط کسانی نجات می‌یابند که از آن‌ها باشند و در کنار آن‌ها باشند به خاطر صداقت در گفتار و بقیه‌ی افراد در آتش جهنم خواهند بود، پس شیعیان ما دامن ما را می‌گیرند و ما دامن پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌گیریم و پیامبر ما دامن خداوند را می‌گیرد. دامن یعنی نور؛ هر کس از ما جدا شود نابود می‌شود و هر کس دنبال ما باشد نجات می‌یابد و کسی که ولایت ما را منکر شود. و کسی که فضیلت ا را منکر شود کافر است.»[۳]

چرا که فرقی بین انکار ولایت، فضیلت، نبوت، ربوبیت وجود ندارد. چرا که انکار هر یک از این مقامات مستلزم انکار دیگری است و اعتراف به هر یک از آن‌ها موجب اعتراف به دیگری است.

حضرت فرمود: «**و لا یبغضنا مؤمن و لا یجحدنا موقن، و لا یحبّنا کافر، و من مات**

---

۱. بحار الانوار؛ ج۶۸، ص۴۸؛ ح ۹۱ و ج۳۹، ص۳۰۹؛ ح ۱۲۴ با اندکی تفاوت.

۲. حدیث آن ذکر شد.

۳. بحار الانوار؛ ج۲۳، ص ۳۱۲؛ ح ۲۰.

علی حبّنا کان حقّاً علی الله أن یبعثه معنا. نحن نور لمن تبعنا، و هدیً لمن اهتدی بنا، و من لم یکن منّا فلیس من الإسلام فی شیء، بنا فتح الله، و بنا ختم الله و بنا أطعمکم عشب الأرض، و بنا یمسک السّموات والأرض أن تزولا، و بنا ینزل غیث السماء و بنا آمنکم من الخسف فی البر، و من الغرق فی البحر، و بنا ینفعکم الله فی حیاتکم و عند موتکم و فی قبورکم و عند الصراط و عند المیزان و عند دخول الجنّة، مثلنا فی کتاب الله مثل المشکاة، والمشکاة فی القندیل نور علی و فاطمة، یهدی الله لنوره من یشاء و من أحبّنا کان حقّاً علی الله أن یبعثه، نیراً برهانه، ثابتة حجّته، فنحن النجباء، و نحن النور والضیاء، و نحن أفراط الأنبیاء و أولاد الأوصیاء و بقیة الأوصیاء، و شیعتنا السعداء والشهداء، و هذا کلام فیه الشفاء. هیچ مؤمنی بر ما خشمگین نیست و هیچ اهل یقینی ما را انکار نمی‌کند، هیچ کافری ما را دوست ندارد، هر کس بر محبت ما بمیرد بر خداوند حق است. که او را با ما محشور کند. ما نور هستیم برای کسانی که دنبال ما می‌آیند. برای کسانی که از ما هدایت می‌طلبند هدایت هستیم. هر کس از ما نباشد چیزی از اسلام ندارد. خداوند با ما آغاز کرده است و با ما ختم می‌کند و به خاطر ما شما را از گیاهان زمین روزی می‌دهد، به خاطر ما آسمان‌ها و زمین را نگه داشته است که نابود نشوند، به خاطر ما باران آسمان نازل می‌شود، به خاطر ما شما را از بلعیده شدن در زمین و غرق شدن در دریا امان می‌دهد، به خاطر ما خداوند شما را در زندگی خود و در هنگام مرگ و در قبرهایتان و در پل صراط و در میزان و هنگام ورود به بهشت کمک می‌کند.

مثال ما در کتاب خداوند مثال مشکات است و مشکات در درون قندیل است و این دو نور علی و فاطمه علیهما السلام هستند و خداوند هر که را بخواهد به نور خود هدایت می‌کند و هر کس ما را دوست بدارد حق است بر خداوند که او را در حالی

محشور کند که برهان نورانی داشته باشد و حجت او ثابت باشد. ما افراد نجیب و نور و روشنایی و بقایای پیامبران و فرزندان اوصیاء و باقیمانده‌ی اوصیاء هستیم. شیعیان ما سعادتمند و شهید هستند و این سخنی است که در آن شفا است.»[۱]

از کتاب اربعین آن چه انس بن مالک از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «**إذا كان يوم القيامة نادى مناد: يا على يا ولى يا سيّد يا صابر يا ديّان يا والى يا هادى يا زاهد يا طيب يا طاهر مرٍ أنت و شيعتك إلى الجنّة بغير حساب.** وقتی روز قیامت بر پا شود منادی ندا می‌کند: «ای علی! ای ولی! ای سید! ای صابر! ای متدین! ای صاحب ولایت! ای هدایتگر! ای زاهد! ای بزرگوار! ای پاکیزه! تو و شیعیانت بدون حسابرسی به بهشت وارد شوید.»[۲]

آن چه صاحب کتاب النخب روایت کرده است این را تایید می‌کند که می‌گوید: «**إنّ الله خلق [علياً] قضيباً من الجنة من تمسّك به فهو من أهل الجنّة، فاستعظم الرجل ذلك و جاء إلى ابن دراج فأخبره فقال: لا تعجب، حدّثنى الأعمش عن أبى سعيد الخدرى أن رسول الله قال: إنّ الله خلق قضيباً من النور فعلّقة ببطنان عرشه لا يناله إلّا «على» و من تولّاه، فقال الرجل: هذا من ذاك، فمضى إلى وكيع بن الحارث فجاء فأعلمه فقال: لا تعجب، حدّثنى الأوزاعى عن أبى سعيد الخدرى عن رسول الله قال: أركان العرش لا ينالها إلّا «على» و شيعته فاعترف الرجل بفضله.** دو نفر درباره‌ی خلافت علی و امامت او با هم مشاجره کردند. پس نزد شریک رفتند و از از او سؤال

---

۱. به طور کامل در بحار الانوار؛ ج۲۳، ص۳۱۲ – ۳۱۳؛ ح ۲۰ آمده است.

۲. در دعا آمده است: السلام علیک یا باب الله و دیان دینه (سلام بر تو ای راه معرفت خداوند و ای دین دار به دین او) بحار الانوار؛ ج۱۰۲، ص۸۱؛ ح ۱.

کردند او جواب داد: «اعمش از حذیفه بن یمان از پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله نقل کرد که فرمود: «خداوند علی را مانند یک چوب در بهشت آفرید هر کس به آن چنگ اندازد از اهل بهشت خواهد بود.» در این هنگام آن مرد این سخن برایش سنگین آمد و نزد ابن دراج رفت و این خبر را برای او نقل کرد او گفت: «تعجب نکن، اعمش از ابی سعید خدری از پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله برای من نقل کرد که فرمود: «خداوند یک چوب را در درون عرش آفرید، که کسی جز علی و کسانی که ولایت او را پذیرفته‌اند به آن دسترسی ندارد.» این مرد گفت: «این هم مانند آن حدیث است و نزد وکیع بن حارث رفت و خبر را برایش گفت او گفت: «تعجب نکن، اوزاعی، از ابی سعید خدری از پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله برای من نقل کرد که فرمود: «کسی جز علی و شیعیان او نمی‌توانند به ستون‌های عرش دسترسی داشته باشند. در این هنگام آن فرد به فضیلت علی اعتراف کرد... .»[1]

از کتاب مناقب نقل است که: «خداوند ستونی از نور دارد که برای اهل بهشت روشنایی تولید می‌کند مانند خورشید، که برای اهل دنیا روشنایی می‌دهد و کسی جز علی و شیعیان او از این نور بهره مند نمی‌شوند.»[2]

امام صادق علیه‌السلام به جمعی از شیعیان خود بعد از آن که بر آن‌ها سلام کرد فرمود:

«انّی والله أحبّ ریحکم و أرواحکم فأعینونا بورع و اجتهاد، واعلموا أن ولایتنا لا تنال إلّا بالورع فأنتم شیعة الله، و أنتم أنصار الله و أنتم السابقون الأوّلون والسابقون الآخرون فی الدنیا إلی ولایتنا و فی الآخرة إلی الجنّة، قد ضمنا لکم الجنة بضمان الله و

۱. بحار الانوار؛ ج۳۹، ص۲۵۹؛ ح ۳۴ و این حدیث طولانی است که مصنف آن را مختصر کرده است.

۲. بحار الانوار؛ ج۳۹، ص۲۶۸؛ ح ۴۵؛ باب ۸۷.

ضمان رسوله فتنافسوا فی فضائل الدرجات و أنتم الطيّبون و نساؤكم الطيبات كل مؤمنة حوراء «هيناء»، و كل مؤمن صدِّيق، و لقد قال أمير المؤمنين عليه السلام لقنبر: أبشر، و استبشر، و بشّر، فلقد مات رسول الله صلى الله عليه وآله و هو ساخط على أُمّته إلّا الشيعة، ألا و إن لكل شیء عروة و عروة الإيمان الشيعة، ألا و إنّ لكلّ شیء دعامة و دعامة الإسلام الشيعة، ألا و إن لكل شیء شرفاً و شرف الإسلام الشيعة، ألا و إن لكل شیء سيّداً و سيّد المجالس مجلس الشيعة، ألا و إن لكل شیء إماماً و إمام الأرض أرض تسكنها الشيعة، والله لولا مَن فی الأرض منكم لما أنعم الله على أهل الخلاف و ما لهم فی الآخرة من نصيب، و إن تعبدوا و اجتهدوا ألا إن شيعتنا ينظرون بنور الله و من خالفنا ينقلب فی سخط الله، و الله إن حاجّكم و عماركم خاصّة الله، و إن فقراءكم أهل الغنى و إن أغنياءَكم أهل القنوع، و إن كلكم أهل دعوة الله و أهل إجابته؛

به خداوند سوگند! من بوی شما را و روح شما را دوست دارم. پس با تقوا و تلاش ما را کمک کنید، بدانید که ولایت ما جز با تقوا به دست نمی‌آید پس شما شیعیان خداوند و یاران خداوند و در دنیا پیشگامان اولین در کسب ولایت ما و در آخرت پیشگامان آخرین در کسب بهشت هستید.

ما بهشت را با ضمانت خداوند و ضمانت پیامبر او برای شما تضمین می‌کنیم. در کسب درجات برتر آن با یک دیگر رقابت کنید ، و شما بزرگ واران هستید، و زنان شما بزرگ واران هستند، هر زن مؤمنی یک حور العین است، هر مؤمنی یک صدیق است.» امیر المؤمنین علیه السلام به قنبر فرمود:

«به تو بشارت می‌دهم. تو نیز بشارت بگیر و به دیگران بشارت بده، که وقتی پیامبر صلى الله عليه وآله از دنیا رفت بر امت خود خشمگین بود غیر از شیعیان، بدانید که هر چیزی یک ریسمانی دارد و ریسمان ایمان شیعیان هستند. بدانید هر چیزی یک

ستونی دارد و ستون اسلام شیعیان هستند.

بدانید هر چیزی یک شرافتی دارد و شرافت اسلام شیعیان هستند، بدانید که هر چیزی سیدی دارد و سید مجالس محفل شیعیان است.

بدانید هر چیزی یک امام دارد و امام کره‌ی زمین سرزمینی است که شیعیان در آن ساکن هستند. به خداوند سوگند! اگر از شما شیعیان کسی در این دنیا نبود، خداوند به مخالفین با ما هیچ نعمتی نمی‌داد و در آخرت نیز هیچ سهمی ندارند. هر چقدر هم که عبادت و تلاش کنند.

بدانید شیعیان ما با نور خداوند نگاه می‌کنند و هر کس با ما مخالفت کند به خشم خداوند وارد می‌شود، به خداوند سوگند حاجیان و عمره گذاران شما خواص خداوند هستند، و فقیران شما اهل بی نیازی هستند و بی نیازان شما اهل قناعت هستند، و همگی شما اهل دعوت خداوند و اهل پاسخ گفتن به دعوت او هستید.»[1]

آن چه به خط امام عسکری علیه السلام یافت شده است که حضرت نوشته است: **«صعدنا ذری الحقایق بأقدام النبوّة والولایة و نحن أعلام الهدی و بحار الندی و مصابیح الدجی، و لیوث الوغی و طعان العدی، و فینا نزل السیف و القلم فی العاجل، و لنا الحوض واللوی فی الآجل، و أسباطنا خلفاء الدین و صفوة ربّ العالمین؛**

ما با قدم‌های نبوت و ولایت از نردبان حقایق بالا رفتیم و ما پرچم‌های هدایت و دریاهای آب و چراغ‌های روشنایی بخش هستیم، ما شیرهای نبرد و حمله کنندگان بر دشمن هستیم و شمشیر و قلم در دنیا، برای ما نازل شده است، ما صاحب حوض و پرچم در آخرت هستیم، فرزندان ما جانشینان دین و برگزیدگان پروردگار جهانیان

---

۱. مقداری از آن در بحار؛ ج۶۸، ص۸۰؛ ح ۱۴۱ و مقداری در ج۲۶، ص۱۳۴؛ ح ۹ آمده است.

هستند.»[۱]

از آن جمله نیز آن چه به خط حضرت علیه السلام یافت شده است: «**أعوذ بالله من قوم حذفوا محکمات الکتاب، و نسوا الله ربّ الأرباب، والنبی و ساقی الکوثر فی مواطن الحساب، ولظی والطامة الکبری و نعیم یوم المآب، فنحن السنام الأعظم، و فینا النبوّة والإمامة والکرم، و نحن منار الهدی و العروة الوثقی، والأنبیاء کانوا یغترفون من أنوارنا و یقتفون آثارنا، و سیظهر الله مهدینا علی الخلق والسیف المسلول لإظهار الحق، و هذا بخط الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیهم السلام؛**

از قومی که محکمات قرآن را حذف کردند به خداوند پناه می‌برم. خداوند رب الأرباب را و پیامبر را و ساقی کوثر را در هنگام حساب رسی فراموش کردند، چسبندگی آتش را و حادثه‌ی بزرگ را و نعمت‌های روز رجوع را فراموش کردند. پس ما آن کوه بزرگ هستیم و نبوت و امامت و کرامت در ما است.

ما مناره‌ی هدایت و ریسمان مطمئن هستیم ، پیامبران از نور ما اقتباس می‌کردند و از آثار ما تبعیت می‌کردند، خداوند به زودی مهدی ما را و آن شمشیر برهنه برای حاکمیت حق را بر مخلوقات حاکم خواهد کرد.» این متن به خط حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام نوشته شده است.»[۲]

تأیید می‌کند آن را آن چه جابر انصاری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که حضرت

---

۱. بحار؛ ج۲۶، ص۲۶۴؛ ح ۵۰ و شرح زیارت جامعه ج۱، ص۵۵.

۲. بحار الانوار؛ ج۲۶، ص۲۶۳؛ ح ۴۹.

روزی به همراه حسن و حسین علیهما السلام از خانه خارج شد و برای مردم خطبه خواند و در خطبه اش فرمود: «**أيّها الناس ان هؤلاء عترة نبيّكم و أهل بيته، و ذريّته و خلفاؤه، شرّفهم الله بكرامته و استودعهم سرّه و استحفظهم غيبه و استرعاهم عباده، و أطلعهم على مكنون علمه و لقّنهم كلمته، و ولّاهم أمر عباده و أمرهم على خلقه، و اصطفاهم لتنزيله و أخدمهم ملائكته، و صرفهم فى مملكته، و ارتضاهم لسرّه، و اجتباهم لكلماته و اختارهم. لأمره، و جعلهم أعلاماً لدينه، و جعلهم شهداء على عباده و أُمناء فى بلاده، فهم الأئمة المهدية، والتعرة الزكية، والذرية النبوية، والسادة العلوة، والُمّة الوسطى، والكلمة العليا، و سادة أهل الدنيا، والرحمة الموصولة لمن لجأ إليهم، و نجاة لمن تمسّك بهم، سعد من والاهم و شقى من عاداهم، من تلاهم أمِن من العذاب و من تخلّف عنهم ضلَّ و خاب، إلى الله يدعون، و عنه يقولون، و بأمره يعملون، و فى أبياتهم هبط التنزيل، و إليهم بعث الأمين جبرائيل**»؛

ای مردم! این‌ها عترت پیامبر شما و اهل بیت او و ذریه‌ی او و جانشینان او هستند، خداوند آن‌ها را به کرامت خود مشرف کرده است و اسرار خود را در آن‌ها ودیعه گذاشته است و علم غیب خود را به آن‌ها سپرده است، رسیدگی به امور بندگان خود را به آن‌ها واگذار کرده است، آن‌ها را از علم محرمانه‌ی خود مطلع کرده است، کلمه‌ی خود را به آن‌ها تلقین کرده است.

ولایت امور بندگانش را به آن‌ها تفویض کرده است، آن‌ها را بر مخلوقاتش آمر قرار داده است، آن‌ها را برای تنزیل قرآن خود انتخاب کرده است.

فرشتگان خود را خدمت گزار آن‌ها قرار داده است، به آن‌ها حق تصرف در حکومت خود را داده است و آن‌ها را برای اسرار خود پسندیده است.

آن‌ها را برای دریافت کلمات خود گل چین نموده است، آن‌ها را برای اجرای امر

خود برگزیده است و آن‌ها را بزرگان دین خود قرار داده است، آن‌ها را شاهدان بر بندگان خود و افراد مورد اعتماد در سرزمین خود قرارداده است. پس آن‌ها امامان هدایت شده، عترت پاکیزه، ذریه‌ی نبوت، سادات علوی، امت میانه رو، کلمه‌ی علیا و سادات اهل دنیا هستند.

برای کسانی که به آن‌ها پناه ببرند رحمت مستمر، برای کسانی که به آن‌ها تمسک بجویند نجات هستند. هر کس ولایت آن‌ها را بپذیرد سعادتمند و هر کس با آن‌ها دشمنی کند بدبخت است.

هر کس پشت سر آن‌ها باشد از عذاب در امان است و هر کس از آن‌ها تخلّف کند گمراه و سرگشته خواهد بود. آن‌ها به سوی خداوند دعوت می‌کنند. و از طرف او سخن می‌گویند، و با دستور او کار می‌کنند. قرآن در خانه‌های آن‌ها نازل شده است، و جبرئیل امین به سوی آن‌ها مأمور بوده است.»[1] آن‌ها همین طور هستند که گفته شده است:

اذا رمت یوم البعث تنجو من اللظی — و یقبل منک الدین و الفرض و السنن
فوال علیا و الأئمة بعده — نجوم هدی تنجو من الضیق و المحن
فهم عترة قد فوض الله امره — الیهم فلا ترتاب فی غیرهم فمن[3]
أئمة حق أوجب الله حبهم[2] — و طاعتهم فرض بها الخلق یمتحن
فحب علی عدة لولیه — یلاقیه عند الموت و القبر و الکفن

---

۱. بحار الانوار؛ ج۲۶، ص۲۵۵؛ ح ۳۰ – ۳۵.

۲. در الغدیر حقهم است.

۳. در الغدیر؛ ج۷، ص۴۹ اینگونه است: (الیهم لما قد خصهم منه بالمنن؛ به خاطر منتی که آن ها را به ان مخصوص کرده است.)

کذلک یوم البعث لم ینج قادم   من النار الا من تولی أبا حسن
نصحتک أن ترتاب فیهم فتثنی   الی غیرهم من غیرهم فی الأنام من[1]

وقتی روز قیامت از قبر بیرون انداخته شوی از آتش جهنم نجات می‌یابی و دین و فرائض و سنن تو پذیرفته می‌شود، پس ولایت علی را و ائمه‌ی بعد از او را بپذیر که ستارگان هدایت اند و تو از تنگنا و رنج نجات می‌یابی.

آن‌ها عترتی هستند که خداوند امر خود را به آن‌ها تفویض کرده است، پس شک نکن، چه کسی غیر از آن‌ها وجود دارد. آن‌ها امامان حقی هستند که خداوند محبت آن‌ها را واجب کرده است و اطاعت از آن‌ها فریضه است و مردم با آن امتحان می‌شوند.

پس محبت علی توشه‌ای برای پیروان اوست که هنگام مرگ و قبر و کفن آن را دریافت می‌کنند.

همین طور هنگام قیامت هیچ کس از آتش نجات نمی‌یابد مگر کسی که ولایت ابو حسن را داشته باشد

من تو را نصیحت کردم که مبادا به آن‌ها شک کنی و سراغ غیر آن‌ها بروی و چه کسی غیر از آن‌ها در بین مردم وجود دارد؟.

---

۱. مستدرک به نقل از الغدیر؛ ج۷، ص۴۹.

فصل

برکات خاندان محمد صلی الله علیه و آله بر مخلوقات

بیان این حدیث شریف و بلند مرتبه این است که خداوند هزار صنف از مخلوقات را آفرید و از میان آن‌ها آدم را بر سایر مخلوقات کرامت داد و فرشتگان را به خدمت آن‌ها در آورد، آسمان‌ها و زمین را در منافع آن‌ها قرار داد، مردان آن‌ها را بر زنان برتری داد، آن‌ها را با اسلام کرامت داد ، اسلام را بر سایر ادیان برتری داد، آن‌ها را به محمد صلی الله علیه و آله شرافت داد، و او را بر همه‌ی پیامبران و رسولان برتری داد، علی را برای آن‌ها انتخاب کرد و او را بر همه‌ی اوصیاء برتری داد، محبت او را موجب ایمان و تکمیل شدن دین و چشمه‌ی یقین قرار داد، شیعیان او را بدون حساب رسی به بهشت وارد می‌کند.

هر کس، مسلمان و مؤمن و تابع ولایت علی و عترت او باشد تمام خیر را کسب کرده است. بعد خداوند مخلوقات را در ده قسمت قرار داد که نه قسمت آن‌ها شیاطین و متمردان هستند و یک قسمت را انسان قرار داد. انسان را صد و بیست صنف قرار داد، نود و نه صنف آن را یأجوج و مأجوج قرار داد و بقیه‌ی مردم را دوازده صنف قرار داد، و از جمله‌ی آن‌ها روم و سقالبه هستند که یازده صنف را تشکیل می‌دهند و حبشی و زنجی را در مغرب قرار داد و ترک و بربر و کیماک را در مشرق قرار داد، که همگی کافر هستند. یک صنف هستند که اهل اسلام باقی ماندند و بعد این صنف به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند و هفتاد و دو فرقه از

آن‌ها اهل بدعت و گمراهی هستند و فقط یک فرقه در بهشت هستند و آن‌ها کسانی هستند که بعد از پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله بر عقاید اهل بیت او باقی ماندند. پس هر کس خود را از اهل نجات و از این فرقه می‌بیند باید خداوند را حمد کند.»

از محمد بن سنان از امام صادق علیه‌السلام نقل است که می‌گوید شنیدم که حضرت فرمود:

«نحن جنب الله و نحن صفوة الله و نحن خير الله و نحن مستودع مواريث الأنبياء و نحن أُمناء الله، و نحن وجه الله و نحن أئمة الهدى، و نحن العروة الوثقى و بنا فتح الله و بنا ختم الله و نحن الأوّلون، و نحن الآخرون و نحن أخيار الدهر و نواميس العصر، و نحن سادة العباد وساسة البلاد، و نحن النهج القويم و الصراط المستقيم و نحن عين الوجود، و حجّة المعبود و لا يقبل الله عمل عامل جهل حقّنا و نحن قناديل النبوّة، و مصابيح الرسالة و نحن نور الأنوار و كلمة الجبّار، و نحن راية الحق التى من تبعها نجا و من تأخّر عنها هوى و نحن أئمّة الدين و قادة الغرّ المحجلين و نحن معدن النبوة و موضع الرسالة و إلينا تختلف الملائكة و نحن السراج لمن استضاء، والسبيل لمن اهتدى و نحن القادة إلى الجنة و نحن الجسور و القناطر، و نحن السنام الأعظم و بنا ينزل الغيث و بنا ينزل الرحمة، و بنا يدفع العذاب و النقمة، فمن سمع هذا الهدى فليتفقّد قلبه فى حبّنا فإن وجد فيه البغض لنا و الإنكار لفضلنا، فقد ضلّ عن سواء السبيل لأننا نحن عين الوجود، و حجّة المعبود و ترجمان و حيه و غيبة علمه و ميزان قسطه، و نحن فروع الزيتونة و ربائب الكرام البررة، و نحن مصباح المشكاة التى فيها نور النور و نحن صفوة الكلمة الباقية، إلى يوم الحشر المأخوذ لها الميثاق والولاية من الذرّ»؛

ما جنب خداوند و برگزیدگان خداوند هستیم منتخبان خداوند هستیم، وارثان پیامبران هستیم. ما مورد اعتماد خداوند، وجه خداوند، و ما امامان هدایت، و ریسمان

محکم هستیم. خداوند با ما آغاز کرد و با ما ختم می‌کند. ما اولین و آخرین هستیم، ما برگزیدگان روزگار و ناموس‌های دوران و سادات بندگان و سیاست مداران دنیا هستیم، راه استوار و صراط مستقیم هستیم. ما چشمه‌ی وجود و حجت معبود هستیم.

خداوند عمل کسی را که حق ما را نشناسد نمی‌پذیرد و ما عصاره‌ی نبوت و چراغ‌های رسالت هستیم. ما نور نورها و کلمه‌ی خدای جبار و پرچم حق هستیم که هر کس از آن پیروی کند نجات می‌یابد و هر کس از آن عقب بیفتد گمراه می‌شود، ما امامان دین و رهبران برجسته‌ی تکامل، معدن نبوت و محل رسالت هستیم. فرشتگان نزد ما رفت و آمد می‌کنند، ما چراغ هستیم برای کسی که نور بخواهد و راه برای کسی که راهنمایی بخواهد. ما رهبر به سوی بهشت و پل عبور هستیم، ما کوه مرتفع هستیم. به خاطر ما باران و رحمت نازل می‌شود. و به خاطر ما عذاب و زجر دفع می‌شود. پس هر کس این هدایت را شنید باید قلب خود را بررسی کند که آیا ما را دوست دارد؟ اگر در قلب خود احساس خشم و انکار فضیلت ما کرد، او از راه درست گمراه شده است، چرا که ما چشمه‌ی وجود و حجت معبود و تجسم عینی وحی خدا و علم غیب او و ترازوی عدالت او و شاخه‌های درخت زیتون و دست پرورده‌ی کرامت و نیکوکاری هستیم، ما چراغ مشکات هستیم که در آن نور نورها وجود دارد و کلمه‌ی خالص باقی تا روز محشر هستیم، که در عالم ذر برای آن میثاق ولایت گرفته شده است.»[1]

آن چه در أمالی از امام باقر علیه السلام نقل شده است این را تأیید می‌کند که فرمود:

---

۱. بحار الانوار؛ ج۲۶، ص۲۵۹؛ ح ۳۶.

ویؤیّد هذا ما ورد فی الامالی عن أبی جعفر علیه‌السلام: «نزل إلی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله ملک اسمه محمود و له أربعة و عشرون ألف وجه فقال: بعثنی إلیک ربّ العزّة لتزوج النور بالنور فقال: من بمن؟ فقال علیّاً بفاطمة. قال: فلما ولی الملک إذا بین کتفیه مکتوب لا إله إلّا الله محمد رسول الله علی ولی الله، فقال له النبی: منذکم کتب هذا بین کتفیک؟ فقال: قبل أن یخلق الله آدم بثمان و عشرین ألف عام؛

مؤیّد این است آن چه در امالی از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است: فرشته‌ای بر پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شد که اسم او محمود بود و دارای بیست و چهار هزار چهره بود. گفت: «پروردگار عزت مرا به سوی تو فرستاده است، تا نور را با نور تزویج کنی.» پیامبر فرمود: «چه کسی را با چه کسی؟» گفت: «علی را با فاطمه» فرمود: «وقتی آن فرشته برگشت که برود بین دو کتفش نوشته شده بود: «لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله.» پیامبر به او فرمود: «از چه مدت این جملات در بین دو کتف تو نوشته شده است؟» گفت: «از بیست و هشت هزار سال قبل از آن که خداوند آدم را بیافریند.»[1]

از کتاب أمالی به صورت مرفوع از پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله نقل است که ایشان روزی فرمود:

«ما بالُ قوم إذا ذکر إبراهیم و آل إبراهیم استبشروا، و إذا ذکر محمّد و آل محمّد اشمأزت قلوبهم، فو الذی نفس محمد بیده لو جاء أحدکم بأعمال سبعین نبیّاً، و لم یأت بولایة أهل بیتی لدخل النار صاغراً و حشر فی جهنّم خاسراً، أیّها الناس نحن أصل الإیمان و تمامه و نحن وصیّة الله فی الأولّین و الآخرین، و نحن قسم الله الذی أقسم بنا فقال: ﴿وَالتِّینِ وَالزَّیْتُونِ وَ طُورِ سِینِینَ وَ هَذَا الْبَلَدِ الأَمِینِ﴾ ولو لا نا لم یخلق الله خلقاً و

---

۱. بحار الانوار؛ ج۴۳، ص۱۰۹؛ ح ۲۲.

لا جنّة و لا ناراً؛

چرا عده‌ای وقتی ابراهیم و آل ابراهیم یاد می‌شود خوش حال می‌شوند، اما وقتی محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله یاد می‌شوند دل هایشان متنفر می‌شود؟ به کسی که جان محمد در دست اوست، سوگند! که اگر یکی از شما اعمال هفتاد سال یک پیامبر را داشته باشد اما ولایت اهل بیت مرا نداشته باشد با حقارت وارد آتش خواهد شد و با خسارت در جهنم محشور می‌شود. ای مردم! ما اصل ایمان و کمال، و توصیه‌ی خداوند در اولین و آخرین و سوگند خداوند هستیم که او به ما سوگند خورده است آن جا که فرمود: **﴿و التین و الزیتون، و طور سینین، و هذا البلد الأمین﴾**[1]؛ و اگر ما نبودیم خداوند هیچ مخلوقی را و بهشت و جهنم را نمی‌آفرید.[2]

از آن جمله است آن چه ابو سعید خدری نقل می‌کند که می‌گوید روزی امیرالمومنین علیه السلام خطبه خواند و فرمود:

«أيّها الناس نحن أبواب الحكمة و مفاتيح الرحمة و سادة الأمّة و أُمناء الكتاب، و فصل الخطاب و بنا يثيب الله، و بنا يعاقب، و من أحبّنا أهل البيت عظم إحسانه، و رجح ميزانه و قبل عمله و غفر زلله، و من أبغضنا لا ينفع إسلامه، و إنّا أهل بيت خصّنا الله بالرحمة والحكمة والنبوّة والعصمة، و منّا خاتم الأنبياء ألا رإنا راية الحق التى من تلاها سبق و من تأخّر عنها مرق، ألا و إننا خيرة الله اصطفانا على خلقه و ائتمننا على وحيه، فنحن الهداة المهديون، و لقد علمت الكتاب، و لقد عهد إلى رسول الله صلی الله علیه و آله ما كان و ما يكون، و أنا أخو رسول الله و خازن علمه، أنا الصدّيق الأكبر و لا يقولها غيرى إلّا

---

۱. تین؛ آیه‌ی ۱ – ۳.

۲. کنز العمال؛ ج۱۱، ص۴۳۱؛ ح ۳۲۰۲۵ و ارشاد القلوب؛ ج۲، ص۴۱۴.

مفتر کذّاب و أنا الفاروق الأعظم؛

ای مردم! ما دروازه‌های حکمت و کلیدهای رحمت و سادات امت و امانت داران قرآن و فصل الخطاب هستیم، خداوند به خاطر ما ثواب می‌دهد، به خاطر ما عذاب می‌کند، و هر کس ما اهل بیت را دوست داشته باشد احسان او بزرگ خواهد بود و کفه‌ی ترازوی او برتری خواهد داشت و اعمالش مقبول می‌شود و لغزش‌هایش آمرزیده می‌شود. هر کس بر ما خشم داشته باشد مسلمانی اش برای او فایده‌ای نخواهد داشت. ما اهل بیتی هستیم که خداوند ما را به رحمت و حکمت و نبوت و عصمت مخصوص کرده است، خاتم پیامبران، از ما است و بدانید که ما پرچم حق هستیم که هر کس پشت سر آن حرکت کند پیشگام است و هر کس از آن عقب بیفتد از دین خارج است. بدانید که ما برگزیدگان خداوند هستیم که ما را از مخلوقاتش گلچین کرده است و ما را امانت دار وحی خود قرار داده است. پس ما هدایت کنندگان هدایت شده هستیم من قرآن را آموخته‌ام، و پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله آنچه را اتفاق افتاده است و آنچه را اتفاق خواهد افتاد با من در میان گذاشته است، و من برادر پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله و گنجینه‌ی علم او هستم. من تصدیق کننده‌ی بزرگ هستم و کسی غیر از من نمی‌تواند این ادعا را داشته باشد مگر فرد دروغ گو و تهمت زننده و من راه بزرگ هدایت هستم.»[1]

من در ختم این بحث و در مدح این بزرگان کرامت این شعر مؤلف را می‌گویم:

آن‌ها قومی هستند که آثار نبوت از آن‌ها می‌درخشد و نور امامت از آن‌ها ساطع است.

آن‌ها محل فرود وحی خداوند و گنجینه‌ی علم او هستند و اسرار خداوند در نزد

---

۱. مناقب خوارزمی؛ ۷۲ و المعجم الکبیر؛ ج۶، ص۲۶۹.

آن‌ها است.

وقتی انها بر مسند قضاوت بنشینند دیگران لال می‌شوند و وقتی صحبت کنند روزگار گوش شنوا می‌شود.

وقتی از آن‌ها یاد شود همه‌ی هستی از عطر آن‌ها معطر می‌شود.

وقتی اقدامی کنند نفس روزگار از قدرت آن‌ها در سینه اش حبس می‌شود و شیر در بیشه به خود می‌لرزد.

وقتی در بین مردم از کار خوب و سخاوت حرف به میان آید دریای خروشان آن‌ها طوفانی می‌شود.

پدر آن‌ها آسمان کرامت است و مادر آن‌ها خورشید این آسمان است ستارگانی هستند که برج جلالت آن طلوع کرده است.

چه نسبی که مانند خورشید نورانی است و چه شرافتی که از پیشانی ستاره بلندتر است

اگر در بین مردم جستجو کنی چه کسی مانند افتخارات آن‌ها را دارد وقتی افتخارات آن‌ها برشمرده می‌شود ای فریادگر نگاه کن اگر می‌شنوی

افراد مبارکی که قائم هستند و مانند آن‌ها وجود ندارد. هدایت کنندگانی که ولایت دارند و سرچشمه‌ی رسالت هستند

وقتی فضایل آن‌ها شمرده می‌شود هیچ فضیلت دیگری قابل مطرح شدن نیست و وقتی پرچم آن‌ها برافراشته می‌شود پرچم دیگری نمایان نیست

و هیچ عملی فردا نجات بخش نیست مگر محبت آن‌ها وقتی که روز قیامت خلایق جمع شوند.

و اگر بنده‌ای در راه خداوند مجاهدت کند بدون ولایت اهل عباء فایده‌ای نخواهد داشت.

چه عترت برگزیده‌ای و چه پرچم هدایت من فردا در محشر به سراغ شما خواهم آمد.

دست برسی که بنده‌ی ولایت شماست را بگیرید در روز قیامت چه کسی غیر از شما شفاعت می‌کند.

هر کس از شما منحرف شود یا ولایت دیگران را بپذیرد او در رحمت خداوند جایی نخواهد داشت.

سلام خداوند بر شما ای پرچم هدایت وای بر بنده‌ای که از غیر این پرچم پیروی کند.[۱]

---

۱. اعیان الشیعة؛ ج۶، ص۴۶۷.

فصل

آثار محبت علی و آثار دشمنی او علیه‌السلام

از ابن عباس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل است که فرمود:

«إن الله نصب علیاً علماً بینه و بین خلقه فمن عرفه کان مؤمناً و من أنکره کان کافراً و من جهله کان ضالّاً و من ساواه بغیره کان مشرکاً، و من جاء بولایته کان فائزاً، و دخل الجنة آمناً و من جاء بعداوته دخل النار صاغراً؛

خداوند علی را پرچمی بین خود و بین مخلوقاتش قرار داد. پس هر کس او را بشناسد مؤمن است و هر کس او را انکار کند کافر است و هر کس او را نشناسد گمراه و هر کس او را با کس دیگری مساوی بداند مشرک است و هر کس ولایت او را قبول داشته باشد سرافراز و با امان وارد بهشت می‌شود و هر کس با او دشمن باشد با تحقیر وارد جهنم می‌شود.»[1]

از سدیف از جابر بن عبد الله از امام صادق علیه‌السلام و او از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از کتابی که اخبارش مورد اجماع است نقل می‌کند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«یا علی أنت صاحب حوضی و وارث علمی، و حامل لوائی و منجز و عدی، و مفرّج همّی، و مستودع مواریث الأنبیاء، و أنت أمین الله فی أرضه، و خلیفته علی خلقه،

---

۱. بحار الانوار؛ ج۳۲، ص۳۲۴؛ ح ۳۰۰.

و أنت مصباح النجاة و طریق الهدی و إمام التقی، و الحجّة علی الوری، و أنت العلم المرفوع فی الدنیا و الصراط المستقیم یوم القیامة. ای علی! تو صاحب حوض من و وارث علم من و حامل پرچم من و محقق کننده‌ی وعده‌ی من و مشکل گشای من و امانت دار آثار پیامبران هستی و تو امین خداوند در زمین او هستی و تو خلیفه‌ی او در مخلوقاتش هستی و تو چراغ نجات بخش و راه هدایت و امام تقوا هستی و تو حجت بر مردم هستی و تو پرچم برافراشته در دنیا و صراط مستقیم در روز قیامت هستی.»[1]

از ابو سعید خدری نقل است که می‌گوید پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خطبه‌ای خواند و در آن فرمود: «**أیُّها الناس من أبغضنا أهل البیت بعثه الله یهودیاً لا ینفعه إسلامه، و إن أدرک الدجال آمن به، و إن مات بعثه الله من قبره حتی یؤمن به.** ای مردم! هر کس بر ما اهل بیت خشمگین باشد خداوند او را یهودی محشور می‌کند و مسلمانی اش برای او فایده‌ای نخواهد داشت و او اگر در زمان دجال زنده باشد به او ایمان خواهد آورد و اگر قبل از ظهور دجال مرده باشد، خداوند او را از قبرش زنده می‌کند تا به دجال ایمان بیاورد.»[2]

در روایت دیگری است: «**من أبغضنا أهل البیت لم یبعثه الله یهودیاً و لا نصرانیاً، و لکن خیراً منه. و هذا أفصح الکلام و معناه یکون خیراً منه الیهود و النصاری فویلٌ لمبغضهم و طوبی لمحبّهم.** هر کس بر ما اهل بیت خشمگین باشد خداوند او را یهودی و یا نصرانی محشور نخواهد کرد، بلکه یهودی و نصرانی از او بهترند.»

---

۱. أمالی صدوق؛ ص۳۰۶. مجلس؛ ص۵۰ و بحار الانوار؛ ج۳۸، ص۱۰۰؛ ح ۲.

۲. بحار الانوار؛ ج۲۷، ص۱۳۵؛ ح ۱۳۲.

این فصیح ترین سخن است و معنایش این است که یهود و نصارا از او بهتر هستند. پس وای بر دشمنان آن‌ها و خوشا به حال دوست داران آن ها.

«أيّها الناس: إنّ ربّی عزوجل مثّل لی أمّتی فی الطین و علّمنی أسماءهم کما علّم آدم الأسماء، فمرَّ بی أصحاب الرایات فاستغفرت لشیعة علی، ألا إن أصحاب الجنة علی و شیعته؛

ای مردم! پروردگار من عز و جل امت مرا وقتی که در گل بودند برایم مجسم کرد و اسامی آن‌ها را به من آموخت همان طور که اسماء را به آدم آموخت و رهبرانی که صاحب دین و پرچم هستند را به من معرفی کرد و من برای آن عده که شیعیان علی بودند طلب مغفرت کردم بدانید که اهل بهشت علی و شیعیانش هستند.»[1]

از آن جمله است آن چه ابن عباس نقل می‌کند: روزی پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله خطبه خواند و فرمود:

«یا معاشر الناس، إن الله أوحی إلیَّ أنّی مقبوض و أن ابن عمّی هو أخی و وصیّی و ولی الله و خلیفتی، و المبلّغ عنّی و هو إمام المتّقین و قائد الغرّ المحجلین و یعسوب الدین، و إن استرشد تموه أرشدکم، و إن تبعتموه نجوتم، و إن أطعتموه فالله أطعتم، و إن عصیتموه فالله عصیتم، و إن بایعتموه فالله بایعتم، و إن نکثتم بیعته فبیعة الله نکثتم، إن الله عزوجل نزّل علیَّ القرآن و علیٌّ سفیره، فمن خالف القرآن ضلّ، و من ابتغی علمه من غیر علی زلَّ، معاشر الناس ألا إن أهل بیتی خاصّتی و قرابتی، و أولادی و ذریّتی و

---

۱. بصائر الدرجات؛ ص۸٦؛ ح ۱۵. (باب أنه عرف ما رأی فی الأظلة؛ آن چه او در عالم سایه دید آن را شناخت.) و بحار الانوار؛ ج۱۷ج ص۱۵۳؛ ح ۵۹.

لحمي و دمي و وديعتي و إنكم مجموعون غداً و مساءلون عن الثقلين فانظروا كيف تخلفوني فيهم، فمن آذاهم فقد آذاني، و من ظلمهم فقد ظلمني، و من نصرهم فقد نصرني و من أعزّهم فقد أعزّني، و من طلب الهُدی من غيرهم فقد كذّبني، فاتقوا الله وانظروا ما أنتم قائلون غداً فإني خصمٌ لمن كان خصمهم و من كنت خصمه فالويل له؛

ای مردم! خداوند به من وحی کرد که قبض روح خواهم شد و پسر عمویم برادر من و وصی من و ولی الله و خلیفه‌ی من و ابلاغ کننده از طرف من و امام متقین و رهبر برجسته‌ی هدایت کننده و رئیس دین است. اگر از او راه رشد را طلب کنید شما را به رشد خواهد رساند، اگر از او پیروی کنید نجات پیدا می‌کنید و اگر از او اطاعت کنید خداوند را اطاعت کرده اید، اگر از او سرپیچی کنید از خداوند سرپیچی کرده اید، اگر با او بیعت کنید با خداوند بیعت کرده اید. و اگر بیعت خود را با او نقض کنید بیعت خداوند را نقض کرده اید.

خداوند عز و جل قرآن را بر من نارل کرد و علی نماینده‌ی قرآن است. هر کس از قرآن تخلف کند گمراه می‌شود، هر کس علم قرآن را از غیر علی بجوید؛ دچار لغزش می‌شود. ای مردم! بدانید اهل بیت من خواص من و نزدیکان من و فرزندان من و ذریه‌ی من و گوشت من و خون من و یادگار من هستند. شما فردا جمع خواهید شد و درباره‌ی ثقلین مورد سؤال قرار خواهید کرد. پس ببینید چگونه جانشینی برای من نسبت به آن‌ها خواهید بود؟! پس هر کس آن‌ها را اذیت کند مرا اذیت کرده است و هر کس به آن‌ها ظلم کند به من ظلم کرده است و هر کس آن‌ها را یاری کند مرا یاری کرده است و هر کس آن‌ها را محترم بدارد مرا محترم داشته است. هر کس از غیر آن‌ها هدایت بجوید مرا تکذیب کرده است. پس تقوا داشته

باشید و توجه کنید فردا چه سخنی بر زبان خواهید آورد؟ چرا که من دشمن کسی هستم که با آن‌ها دشمن باشد و هر کس من با او دشمن باشم وای بر او.»[۱]

ای فرزندان وحی و ای آیات خدا که من با مدح شما منزلتم بالا می‌رود و نام من نیکومی شود.

ای محل‌های اسرار خداوند و گنجینه‌های غیب او و ای بالاترین مردم در افتخارات و منزلت.

من آرزوهای خود را متوجه شما کرده‌ام و من در مردم امیدم به فلانی و فلانی نیست

و چه کسی زیر سایه‌ی ابر شما قرار گرفته است و شما مشکلات او را حل نکرده‌اید؟

از جمله آن چه حذیفه بن یمان نقل می‌کند که می‌گوید: «پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله را دیدم که دست حسن بن علی علیه‌السلام را گرفته است و می‌گوید:

«أیّها الناس هذا ابن علی فاعرفوه، فوالذی نفس محمد بیده إبّه لفی الجنّة و محبّه فی الجنّة، و محبّ محبیه فی الجنّة. ای مردم! این پسر علی است. پس او را بشناسید به کسی که جان محمد در دست اوست سوگند می‌خورم که این پسر در بهشت است و دوست داران او در بهشت هستند و دوست داران دوستانش در بهشت هستند.»[۲]

ابو طیب هروی از ابو حازم از ابو هریره نقل کرده است که پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله به علی و

---

۱. بحار الانوار؛ ج۲۳، ص۱۵۳؛ ح ۱۱۸ و ج۳۸، ص۹۴؛ ح ۱۰.

۲. بحار الانوار؛ ج۲۷، ص۱۳۶؛ ح ۱۳۴.

فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام فرمود:

«أنا حربٌ لمن حاربكم و سلمٌ لمن سالمكم، مبغضٌ لمن أبغضكم، محبٌّ لمن أحبّكم، شافعٌ لمن والاكم آخذ بيد من مال إليكم؛

من می‌جنگم با کسی که شما با او بجنگید و صلح هستم با کسی که شما با او صلح باشید و خشمگین هستم بر کسی که شما بر او خشمگین باشید و دوست دارم کسی را که شما او را دوست دارید و شفاعت می‌کنم کسی را که ولایت شما را بپذیرد و دست کسی را می‌گیرم که به سوی شما دراز شده باشد.»[1]

از کتاب فردوس دیلمی به صورت مرفوع از جابر بن عبد الله است که می‌گوید پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «**مکتوب علی باب الجنّة لا إله إلّا الله محمد رسول الله علی أخوه ولی الله، أخذت ولایته و عهده علی الذر قبل خلق السّموات والأرض بألفی عام، من سرّه أن یلقی الله و هو عنه راضٍ فلیتولّ علیاً و عترته فهم نجبائی و أولیائی و خلفائی و أحبّائی.** بر روی در بهشت نوشته شده است که لا اله الا الله محمد رسول الله و علی برادر او و ولی خداوند است[2] و من در عالم ذر، دو هزار سال قبل از آفرینش آسمان‌ها و زمین بر ولایت او پیمان گرفتم. هر کس دوست دارد در حالی خداوند را ملاقات کند که از او راضی باشد، باید ولایت علی و عترت او را بپذیرد. چرا که آن‌ها منتخبان من و اولیاء من و جانشینان من و محبوب‌های من هستند.»[3]

از کعب بن عیاض از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل است که فرمود: «**لعلی نوران نور فی**

---

۱. بحار الانوار؛ ج۲۲، ص۲۸۶؛ ح ۵۵ و کفایة الطالب؛ ص۳۳۰.

۲. کنز العمال؛ ج۱۱، ص۶۲۴؛ ح ۳۳۰۴۳.

۳. بحار الانوار؛ ج۸، ص۱۳۱؛ ح ۳۴.

السماء، و نور فی الأرض، فمن تمسّک بنور منهما دخل الجنّة، و من أخطأهما دخل النار و ما بعث الله ولیاً إلّا و قد دعاه إلی ولایة علی طایهاً أو کارهاً. علی دارای دو نور است. یک نور در آسمان و یک نور در زمین. هر کس به یکی از این دو نور متمسک شود وارد بهشت می‌شود و هر کس این دو نور را خطا کند وارد جهنم می‌شود و خداوند هیچ یک از اولیاء خود را مبعوث نکرده است، مگر آن که او را به ولایت علی دعوت کرده باشد چه با میل و چه با اکراه باید آن را بپذیرد.»[۱]

از کتاب اللباب به صورت مرفوع از ابن عباس نقل است که می‌گوید پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «**ستکون بعدی فتنة مظلمة لا ینجو منها إلّا من تمسّک بالعروة الوثقی، قیل: و من هی یا رسول الله؟ قال: علی بن أبی طالب.** بعد از من فتنه‌ای تاریک اتفاق خواهد افتاد که کسی از آن نجات پیدا نمی‌کند، مگر کسی که به ریسمان محکم متوسل شود. گفته شد: «ای پیامبر! این ریسمان محکم کیست؟» فرمود: «علی بن ابی طالب.»[۲]

و تأیید می‌کند آن را آن چه در المناقب غزالی شافعی به صورت مرفوع از ابوذر نقل است که می‌گوید پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «**من ناصب علیاً الخلافة بعدی فهو کافر.** هر کس بعد از من خود را خلیفه بر علی اعلام کند کافر است.»[۳] و اکنون این فلانی خلافت خود را بر علی اعلام داشته است و بر علی خشمگین است پس چه می‌گوئید؟

از سعید بن جبیر نقل است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «**جحود نعمة الله کفر و جحود**

---

۱. بحار؛ ج۱۱، ص۶۰؛ ح ۶۹.

۲. بحار؛ ج۳۶، ص۲۰؛ ح ۱۶ و ج۳۷، ص۳۰۷؛ ح ۴۰.

۳. مناقب ابن مغازلی؛ ص۴۶؛ ح ۶۸ و مسند شمس الأخبار؛ ج۱، ص۱۰۵.

نبوّتی کفر، و جحود ولایة علی کفر، لأنّ التوحید لا یبنی إلّا علی الولایة. انکار نعمت خداوند کفر است و انکار نبوت من کفر است و انکار ولایت علی کفر است چرا که توحید بنا نمی‌شود، مگر بر ولایت.»

از اسماخ بن خزرج نقل است که پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «**یا علی لا یتقدّمک بعدی إلّا کافر، و لا یتخلّف عنک إلّا کافر، أنت نور الله فی عباده و حجّة الله فی بلاده و سیف الله علی أعدائه، و وارث علوم أنبیائه، أنت کلمة الله العلیا و آیته الکبری، و لا یقبل الله الإیمان إلّا بولایتک.** ای علی! بعد از من هر کس بر تو تقدم جوید و هر کس با تو مخالفت کند کافر است. تو نور خداوند در بین بندگانش و حجت خداوند در سرزمین او، و شمشیر خداوند بر دشمنانش، و وارث علوم پیامبرانش و کلمه‌ی برتر خداوند و آیت بزرگ او هستی. و ایمان پذیرفته نمی‌شود، مگر با ولایت تو.»[1]

از آن جمله آن چه ابن عباس از پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده است که ایشان فرمود:

«**إنّ یوم القیامة یوم شدید الهول فمن أراد منکم أن یتخلّص من أهوال القیامة و شدائده فلیوال ولیّی، و لیتّبع وصیّی و خلیفتی و صاحب حوضی علی بن أبی طالب، فإنّه غداً علی الحوض یذود عنه أعداءه و یسقی منه أولیاءه فمن لم یشرب لم یزل ظمآناً لم یُروَ أبداً و من شرب منه لم یظمأ بعده أبداً، ألا و إن حبّ علی علامة بین الإیمان و النفاق فمن أحبّه کان مؤمناً، و من أبغضه کان منافقاً، فمن سرّه أن یمرّ علی الصراط کالبرق الخاطف و یدخل الجنّة بغیر حساب، فلیوال ولیّی و خلیفتی علی أهلی و أمّتی علی بن أبی طالب، فإنّه باب الله والصراط المستقیم، و علی یعسوب الدین، و قائد**

---

۱. کنز الفوائد؛ ص۱۸۵ و ماءة منقبة؛ ص۷۹ و کفایة الطالب؛ ص۲۱۵ و مناقب ابن مغازلی؛ ص۴۶؛ ح ۶۹ و تاریخ بغداد؛ ج۱۱، ص۱۰۲.

الغرّ المحجلين و مولى من أنا مولاه، لا يحبّه إلّا طاهر الولادة زاكى العنصر و لا يبغضه إلّا من خبث أصله و ولادته، و ما كلّمنى ربّى ليلة المعراج إلّا قال لى: يا محمد اقرأ علياً منى السلام و عرّفه أنّه امام أوليائى و نور من أطاعنى فهنيئاً له بهذه الكرامة منّى؛

روز قیامت روزی با وحشت‌های شدید است. پس هر کس از شما که می‌خواهد از وحشت‌های قیامت و سختی‌های آن رها شود باید پشتیبان ولایت ولی من باشد و باید از وصی من و خلیفه‌ی من و صاحب حوض من علی بن ابی طالب پیروی کند. چرا که او فردا بر سر حوض می‌ایستد و دشمنانش را از آن محروم می‌نماید و پیروانش را از آن حوض سیراب می‌کند.

هر کس از این آب نیاشامد همیشه تشنه خواهد بود و تا ابد سیراب نخواهد شد و هر کس از آن آب بیاشامد تا ابد تشنه نخواهد شد. بدانید که محبت علی نشانه و تفاوت ایمان و نفاق است. پس هر کس او را دوست بدارد مؤمن است، و هر کس بر او خشمگین باشد منافق است و هر کس دوست دارد مانند برق سریع از پل صراط عبور کند و بدون خساب رسی وارد بهشت شود، باید پشتیبان ولایت ولی من و خلیفه‌ی من در خانواده‌ی من و امت من علی بن ابی طالب باشد. چرا که او راه شناخت خداوند و صراط مستقیم است و علی رئیس دین و رهبر برجسته‌ی هدایت و مولای کسی است که من مولای او هستم. کسی او را دوست نمی‌دارد مگر کسی که تولدش پاک بوده باشد و عنصرش نیکو باشد و کسی بر او خشمگین نیست، مگر کسی که اصالتش و تولدش خبیث باشد. پروردگار من در شب معراج قبل از آن که با من صحبت کند گفت: «ای محمد! سلام مرا به علی برسان و به او بگو که او امام اولیاء من و نور کسانی است، که از من اطاعت می‌کنند پس این کرامت از طرف من

بر او گوارا باد.»[۱]

و فرمود: «**لا تستخفّوا بالفقير من شيعة علی فإنّ الرجل منهم يشفع فی مثل ربيعة و مضر.** فقيران از شيعيان علی را کوچک نشماريد. چرا که يک نفر از آن‌ها می‌تواند به تعداد افراد قبيله‌ی ربيع و مضر را شفاعت کند.»[۲]

۱. مقداری در بحار الانوار؛ ج۸، ص۱۹؛ ح ۶.

۲. بحار الانوار؛ ج۸، ص۵۶؛ ح ۶۸.

فصل

اعتراف امت ها، به فضیلت علی علیه‌السلام

از ابو حمراء نقل است که روزی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «**أبا الحمراء انطلق وادع لی مائة من العرب و خمسین رجلاً من العجم، و ثلاثین رجلاً من القبط، و عشرین رجلاً من الحبشة.** ای ابو حمراء! برو و برای من صد نفر از عرب و پنجاه نفر از عجم و سی نفر از قبطی و بیست نفر از حبشه را بیاور.»

می گوید: «رفتم و این افراد را آوردم پس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ایستاد و ابتدا عرب‌ها را به صف کرد و بعد عجم‌ها را پشت سر عرب‌ها به صف کرد و بعد قبطی‌ها را پشت سر عجم‌ها و بعد حبشی‌ها را پشت سر قبطی‌ها به صف کرد و بعد خداوند را حمد گفت و ستایشی کرد که کسی مانند آن را نشنیده بود و بعد فرمود: «ای گروه عرب و عجم و قبطی و حبشی! شهادت دادن به این که خدایی جز الله وجود ندارد و او یکتا و بدون شریک است و این که محمد بنده‌ی او و فرستاده اش است و این که علی امیر المومنین ولی خداوند است، را قبول دارید؟ گفتند: «بله» فرمود: «خدایا! شاهد باش.» این جملات را سه مرتبه تکرار کرد و بعد فرمود: «یا علی «**یا أخی» إذا کان ذلک منهم فقم واشهر سیفک وضعه علی عاتقک واضرب به قدماً حتی تلقانی و سیفک شاهراً یقطر من دمائهم، ثم التفت إلی و قال: یا أم سلمة ما رددتک لأمر تحذرینه، و لکن کان جبرائیل عن یمینی و علی عن یساری، و کان یخبرنی بالأحداث**

التی تکون بعدی، و یأمرنی أن أخبر بذلک علیاً و أوصیه، یا أم سلمة اسمعی و اشهدی هذا علی بن أبی طالب أخی فی الدنیا و الآخره، یا أم سلمة اسمعی و اشهدی هـذا علـی بن أبی طالب صاحب لوائی فی الدنیا و الآخرة. ای علـی! بـرای مـن دوات و کاغـذی بیاور.» و او آورد و فرمود: «بنویس: بسم الله الرحمن الـرحیم ایـن مطلبـی اسـت کـه عرب و عجم و قبطی و حبشی به آن اعتـراف کردنـد و گفتنـد کـه خـدایی جـز الله وجود ندارد و او یکتا و بدون شریک است و این که محمد بنده‌ی او و فرسـتاده اش است و این که علی امیر المومنین ولی خداوند است.» بعد این مـتن را مهـر زد و آن را به علی بن ابی طالب تحویل داد.»[1]

در کتاب أمالی به صورت مرفوع از أم سلمهٔ نقل است که گفت: «نوبت مـن بـود که پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله به خانه‌ام آمده بود و من آمدم که وارد اتاق شوم؛ ولـی حـضرت مـرا نپذیرفت و من با نگرانی برگشتم و بعد دوباره‌امدم و نزد در رفتم تـا وارد شـوم. امـا پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله مرا منع کرد و من از نگرانی رنگ صورتم پریده بود. بعد دوبـاره نـزد در رفتم و گفتم: «آیا اجازه می‌دهید وارد شوم ای پیامبر؟!» فرمود: «داخل شو.» مـن وارد شدم و دیدم که علی در مقابل او نشسته است و بـه پیـامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله مـی‌گویـد: «پـدر و مادرم فدای شما ای پیامبر! اگر این طور و آن طور بود، چه دسـتوری مـی‌فرمائیـد؟» فرمود: «به تو دستور می‌دهم که صبر پیشه کنی.» بعد دوباره سؤالْ خود را مطرح کرد و حضرت به او دستور صبر داد و بعد مرتبه‌ی سوم سخن خود را تکرار کرد ایـشان فرمود: «ای علی! (ای برادرم) وقتی آن‌ها این طور رفتار کردند، قیام کن و شمـشیر را از غلاف بیرون آور و آن را بر دوش خود بگذار و با آن مبارزه کن؛ تا زمانی کـه بـه

---

۱. بحار الانوار؛ ج۳۸، ص ۱۰۸؛ ح ۳۸ این حدیث طولانی است.

ملاقات من بیایی و از شمشیر تو خون آن‌ها چکه بکند.» بعد حضرت به من رو کرد و فرمود: «ای ام سلمه! من تو را به خاطر چیزی که نگران بودی از ورود به اتاق منع نکردم. لیکن جبرئیل در سمت راست من بود و علی در سمت چپ من و مشغول خبر دادن از حوادثی بود که بعد از من اتفاق می‌افتد و به من دستور می‌داد که آن را برای علی بازگو کنم و به او توصیه کنم. ای ام سلمه! بشنو و شهادت بده که این علی بن ابی طالب در دنیا و آخرت برادر من است. ای ام سلمه! بشنو و شهادت بده که این علی بن ابی طالب صاحب پرچم من در دنیا و آخرت است.»[1]

از انس بن مالک نقل است که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله فرمود:

«علی خليفة الله و وليّه و حجّته على جميع خلقه، طاعته مقرونة بطاعة الله و طاعتی، فمن عرفه عرفنی، و من أنكره أنكرنی، ثم قال: أنا و علی و فاطمة والحسن والحسين و تسعة من ولد الحسين حجج الله على خلقه، أعداؤنا أعداء الله و أولياؤنا أولياء الله؛

علی خلیفه‌ی خداوند و ولی او و حجت او بر همه‌ی مخلوقات است و اطاعت از او در کنار اطاعت از خداوند و اطاعت از من قرار دارد. پس هر کس او را بشناسد مرا شناخته است و هر کس او را نشناسد مرا نشناخته است و من و علی و فاطمه و حسن و حسین و ۹ فرزند حسین علیهم السلام حجت‌های خداوند بر مخلوقاتش هستیم و دشمنان ما دشمنان خداوند و پیروان ما پیروان خداوند هستند.»[2]

---

۱. حدیث به طور کامل در بحار الانوار موجود است و مؤلف آن را مختصر آورده است؛ ج۲۲، ص۲۲۱؛ ح ۱.

۲. بحار الانوار؛ ج۳۶، ص۲۲۷؛ ح ۵ و حدیث طولانی است.

فصل

علی علیه‌السلام امام آشکار است

از جمله آن چه ابن عباس نقل کرده است که می‌گوید:

«هو هذا الذی أحصی الله فیه علم کل شیء، و إن السعید کل السعید من أحبَّ علیاً علی حیاته و بعد وفاته، والشقي کل الشقی من أبغض هذا فی حیاته و بعد وفاته. وقتی این آیه نازل شد ﴿و کل شیء أحصیناه فی امام مبین﴾؛[1]

دو نفر بلند شدند و گفتند: «ای پیامبر! آیا منظور از امام مبین تورات است؟» فرمود: «نه» گفتند: «منظور انجیل است؟» فرمود: «نه» گفتند: «منظور قرآن است؟» فرمود: «نه در این هنگام امیر المومنین علیه‌السلام آمد و حضرت فرمود: «او این کسی است که خداوند علم هر چیزی را در او گردآورده است و سعادتمند واقعی کسی است که علی را دوست بدارد چه علی زنده باشد و چه وفات کرده باشد. بدبخت واقعی کسی است که بر او خشمگین باشد. چه علی زنده باشد و چه وفات کرده باشد.»[2]

حذیفه بن یمان می‌گوید:

---

۱. یس؛ آیه‌ی ۱۲.

۲. بحار الانوار؛ ج۳۵، ص۴۲۷؛ ح ۲ و ج۲۱، ص۱۴۳؛ ح ۶.

«رأى أميرالمؤمنين عليه السلام رجلاً من شيعته و قد أثر فيه السن و هو يتجلد، فقال له: كبر سنك يا رجل، فقال: فی طاعتک يا أميرالمؤمنين. فقال: إنّک تتجلّد. فقال: على أعدائک. فقال: أجد فيک بقيّة، فقال: هی لک يا أميرالمؤمنين؛

امير المومنين عليه السلام مردی از شيعيانش را ديد، که سن او بالا رفته بود و به سختی خود را نگه می‌داشت. حضرت به او فرمود: «ای مرد! پير شده ای» گفت: «در طاعت تو باقی هستم» فرمود: «تو به سختی خود را نگه می‌داری.» گفت: «بر ضد دشمنان تو باقی خواهم بود.» فرمود: «می بينم که مقداری از عمر تو باقی مانده است.» گفت: «آن را برای تو صرف خواهم نمود.»[۱]

امير المومنين عليه السلام فرمود: «**نحن أئمّة المسلمين و حجّة الله على العالمين، و نحن أمان لأهل السّموات والأرضين، و لولانا لساخت الأرض بأهلها.** ما ائمه‌ی مسلمانان و **حجت خداوند بر جهانيان، و امان برای اهل آسمان‌ها و زمين هستيم.** اگر ما نبوديم زمين اهل خود را نابود می‌کرد.»[۲]

پيامبر صلى الله عليه وآله فرمود: «**إن الله اختارنی و اصطفانی، و جعلنی سيّد المرسلين و اختار لی وزيراً من أهلی، و جعله سيّد الوصيّين، الحياة معه سعادة، والموت معه سعادة، أوّل من آمن بی و صدّقنی اسمه فی التوراة مقرون مع اسمی، و زوجته الصدّيقة الكبرى فاطمة الزهراء ابنتی، و ابناه ريحانتای من الدنيا و سيدا شباب أهل الجنّة، والأئمة من ولده حجج الله على خلقه، من تبعهم نجا من النار و من اقتدى بهم هدی إلى الصراط**

---

۱. بحار الانوار؛ ج۴۲، ص۱۸۶؛ ح ۱.

۲. اصول کافی؛ ج۱، ص۱۷۹؛ ح ۱۲ و بصائر الدرجات؛ ص۴۸۸.

المستقیم، ما وهب الله محبّتهم لعبد إلّا دخل الجنّة. خداوند مرا انتخاب کرد و سید پیامبران قرار داد و برای یک وزیر مشاور از اهل خودم انتخاب نمود و او را سید وصیین قرار داد. زندگی و مرگ در کنار او سعادت است. او اولین کسی است که به من ایمان آورد و مرا تصدیق کرد. نام او در تورات در کنار نام من آمده است. همسر او صدیقه‌ی کبری فاطمه زهراء علیهاالسلام دختر من است، و دو پسر او دو ریحانه‌ی من از دنیا و دو سید جوانان اهل بهشت هستند، ائمه‌ی از فرزندان او حجت‌های خداوند بر مخلوقاتش هستند، هر کس از آن‌ها تبعیت کند، از آتش نجات می‌یابد و هر کس به آن‌ها اقتدا کند، به صراط مستقیم هدایت می‌شود و خداوند محبت آن‌ها را به هر کسی بدهد او را به بهشت وارد خواهد نمود.»[1]

از سعید بن مسیب از عبد الرحمن بن عروه نقل است که می‌گوید: به رسول خدا گفتم مرا به راه نجات راهنمائی کن؛ ایشان فرمود:

«إذا اختلفت الأهواء، وافترقت الآراء فعلیک بعلی بن أبی طالب فإنّه امام أمّتی و خلیفتی علیهم بعدی والفاروق بین الحق والباطل من سأله أجابه، و من استرشده أرشده، و من طلب الحق عنده وجده، و من التمس الهدی لدیه صادفه و من لجأ إلیه‌امنه، و من استمسک به نجاه، و من اقتدی به هداه، یا ابن سمرة، سلم من سلم إلیه و والاه، و هلک من ردّ علیه و عاداه، یا ابن سمرة، إن علیاً منّی و أنا منه، روحه روحی و طینته طینتی، و هو أخی و أنا أخوه و زوجه سیّدة نساء العالمین من الأوّلین و الآخرین و أبناؤه سیدا أهل الجنة الحسن والحسین، و تسعة من ولد الحسین هم أسباط النبیین تاسعهم قائمهم یملأ الأرض عدلاً و قسطاً، کما ملئت ظلماً و جوراً؛

---

۱. بحار الانوار؛ ج۳۸، ص۹۲؛ ح ۶.

به پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله گفتم: «مرا به راه نجات راهنمائی کن.» ایشان فرمود: «وقتی هوس‌ها با هم متفاوت شدند و نظرها و اندیشه‌ها در مقابل یک دیگر قرار گرفتند، تو سراغ علی بن ابی طالب برو؛ چرا که او امام امت من و خلیفه‌ی بعد از من بر آن‌ها است و او جدا کننده‌ی حق از باطل است. هر کس از او سؤال کند او جواب می‌دهد و هر کس از او راهنمایی بخواهد او راهنمایی می‌کند.

هر کس حق را از او جویا شود، حق را از او دریافت می‌کند، هر کس از او هدایت بخواهد به آن می‌رسد و هر کس به او پناهنده شود او امانش می‌دهد و هر کس به او تمسک جوید او نجاتش می‌دهد، هر کس به او اقتدا کند او هدایتش می‌کند. ای پسر سمرة! هر کس با او صلح بود و پشتیبان ولایت او بود، تو نیز با او صلح باش، هر کس بر او بشورد و با او دشمنی کند نابود شده است. ای پسر سمرة! علی از من است و من از او هستم. روح او روح من است و گل او گل من است و او برادر من و من برادر او هستم و همسر او سیده‌ی زنان جهان از اولین و آخرین است و پسران او حسن و حسین علیهما‌السلام دو سید اهل بهشت هستند. (۹) فرزند حسین سبط‌های پیامبران هستند، که نهمین آن‌ها قائم آن‌ها است و جهان را از عدالت و قسط پر می‌کند. همان طور که از ظلم و جور پر شده است.»[۱]

از ابن عباس نقل است که پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«إنّ الله عزوجل أمرنی أن أقیم علیاً إماماً و حاکماً و خلیفه، و أن اتخذه أخاً و وزیراً و ولیاً و هو صالح المؤمنین أمره‌امری، و حکمه حکمی، و طاعته طاعتی، فعلیکم طاعته و اجتناب معصیته فإنّه صدّیق هذه الأمّة، و فار وقها و محدثها و هارونها و یوشعها و

۱. بحار الانوار؛ ج۳۶، ص۲۲۶؛ ح ۲.

آصفها و شمعونها، و باب حطتها و سفینة نجاتها و طالوتها، و ذو قرنیها ألا إنه محنة الوری و الحجّة العظمی و العروة الوثقی، و إمام أهل الدنیا و إنه مع الحق والحق معه و إنه قسیم الجنّة فلا یدخلها عدوّ له و لا یزحزح عنها ولی له، قسیم النار فلا یدخلها ولی له، و لا یزحزح عنها عدو له، ألا إن ولایة علی ولایة الله و حبّه عبادة الله، واتباعه فریضة الله و أولیاؤه أولیاء الله، و حربه حرب الله و سلمه سلم الله؛

خداوند عز و جل به من دستور داد که علی را امام و حاکم و خلیفه قرار دهم و او را برادر و وزیر مشاور و ولی خود انتخاب کنم. او در بین مؤمنین صالح است و دستور او دستور من و حکم او حکم من است و اطاعت از او اطاعت از من است. پس شما باید از او اطاعت کنید و از سرپیچی او خودداری کنید. چرا که او صدیق این امت و جدا کننده‌ی حق و باطل این امت است و محدث این امت و هارون این امت و یوشع این امت و آصف این امت و شمعون این امت است.

او دروازه‌ی ورود این امت و کشتی نجات این امت و طالوت این امت و ذوالقرنین این امت است.

بدانید او رنج مردم را تحمل می‌کند و حجت بزرگ و ریسمان محکم است و امام اهل دنیا است و او در کنار حق و حق در کنار اوست و او تقسیم کننده‌ی بهشت است. پس کسی که دشمن او باشد وارد آن نمی‌شود و کسی که پیرو او باشد از آن رانده نمی‌شود. او تقسیم کننده‌ی جهنم است. پس کسی که پیرو او باشد وارد آن نمی‌شود و و کسی که دشمن او باشد از آن رانده نمی‌شود.

بدانید ولایت علی ولایت خداوند است و محبت او عبادت خداوند، پیروی از او فریضه‌ی واجب خداوند است و پیروان او پیروان خداوند و جنگیدن با او جنگیدن

با خدا و صلح بودن با او صلح بودن با خداوند است.»[۱]

پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: **«یا علی مثَلک فی أمتی کمثَل ﴿قُل هُوَ الله أحَد﴾ من قرأها مرّة فکأنما قرأ ثلث القرآن، و من قرأها مرّتین فکأنّما قرأ ثلثی القرآن، و من قرأها ثلاث مرّات فکأنّما ختم القرآن فمن أحبّک بلسانه فقد کمل ثلث الإیمان، و من أحبّک بلسانه و قلبه فقد کمل ثلثا الإیمان، و من أحبّک بیده و قلبه و لسانه فقد کمل الإیمان، والذی بعثنی بالحق نبیاً لو أحبّک أهل الأرض کمحبّة أهل السماء لما عذّب الله أحداً بالنار، یا علی بشرنی جبرائیل عن ربّ العالمین فقال لی: یا محمد بشِّر أخاک علیاً أنّی لا أُعذّب من تولّاه و لا أرحم من عاداه؛**

ای علی! مثال تو در امت من مثال ﴿قل هو الله أحد﴾ است که هر کس آن را یک مرتبه بخواند، گویا ثلث قرآن را تلاوت کرده است و هر کس آن را دو مرتبه بخواند، گویا دو سوم قرآن را تلاوت کرده است و هر کس سه مرتبه آن را بخواند گویا قرآن را ختم کرده است. پس هر کس با زبان خود تو را دوست بدارد یک سوم ایمان را به دست آورده است، هر کس با زبان و با قلب تو را دوست بدارد دو سوم ایمان را به دست آورده است، هر کس با دست و با قلب و با زبان تو را دوست بدارد ایمانش کامل شده است.

به کسی که مرا به حق به پیامبری مبعوث کرده است سوگند! که اگر اهل زمین آن طور که اهل آسمان تو را دوست دارند، دوست می‌داشتند، خداوند هیچ کس را با آتش عذاب نمی‌کرد. ای علی! جبرئیل از طرف پروردگار جهانیان به من بشارت داد و گفت: «ای محمد! به برادرت علی بشارت بده کسی که ولایت او را بپذیرد، من او

---

۱. بحار الانوار؛ ج۳۸، ص۹۳؛ ح ۷ با اندکی تفاوت.

را عذاب نخواهم کرد و کسی که با او دشمنی کند به او رحم نخواهم کرد.»[1]

از سعید بن جبیر از عائشه نقل است که گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روزی به علی علیه‌السلام فرمود: «**أنت سيّد العرب، فقلت: يا رسول الله ألست سيّد العرب؟ فقال: أنا سيّد ولد آدم و علي سيّد العرب، فقلت: و ما السيد؟ فقال: من فرضت طاعته كما فرضت طاعتي.** روزی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی گفت: «تو سید عرب هستی» من گفتم: «ای پیامبر! مگر تو سید عرب نیستی؟» فرمود: «من سید فرزندان آدم هستم و علی سید عرب است»[2] گفتم: «سید یعنی چه؟» فرمود: «یعنی کسی که اطاعت از او فریضه است همان طور که اطاعت از من فریضه است.»

به علی علیه‌السلام فرمود: «**أنت منّي بمنزلة شيث من آدم و بمنزلة سام من نوح، و بمنزلة إسحق من إبراهيم، و بمنزلة هارون من موسى، و بمنزلة شمعون من عيسى، إلّا أنّه لا نبي بعدي، يا علي أنت وصيّي و خليفتي، و من نازعك في الإسلام بعدي فليس من الإسلام في شيء، و أنا خصيمه يوم القيامة، يا علي أنت أفضل أُمّتي فضلاً، و أقدمهم سلماً و أكثرهم علماً و أوفرهم حلماً، و أشجعهم قلباً و أسخاهم كفّاً، و أنت الإمام بعدي، و أنت الوزير و أنت قسيم الجنّة والنار تعرف الأبرار من الفجّار، و تميّز الأخيار من الأشرار و المؤمنين من الكفّار؛**

تو نسبت به من مانند شیث نسبت به آدم و مانند سام نسبت به نوح و مانند اسحاق نسبت به ابراهیم و مانند هارون نسبت به موسی و مانند شمعون نسبت به عیسی هستی.

---

۱. بحار الانوار؛ ج۲۲، ص۳۱۷؛ ح ۳.

۲. ذخائر عقبی؛ ص۷۰.

با این تفاوت که بعد از من دیگر پیامبری مبعوث نمی‌شود. ای علی! تو وصی من و خلیفه‌ی من هستی و هر کس بعد از من درباره‌ی اسلام با تو منازعه کند، هیچ نشانی از مسلمانی ندارد. من روز قیامت از او شاکی خواهم بود.

ای علی! تو برترین امت من با برتری بی مانند هستی و تو در مسلمان شدن از همه پیشگام هستی، و علم تو از همه بیشتر است و بردباری تو از همه زیادتر است.»[1] قلب تو از همه شجاع تر و دست تو از همه سخاوتمند تر و تو امام بعد از من و تو وزیر مشاور و تو تقسیم کننده‌ی بهشت و جهنم هستی.[2] تو نیکوکاران را از بدکاران می‌شناسی، خوبان را از بدان تشخیص می‌دهی، و مؤمنین را از کافران جدا می‌کنی.»[3]

از ابن عباس نقل است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«یا علی من أحبّک فقد أحبّنی، و من سبّک فقد سبّنی، یا علی أنت منّی و أنا منک، روحک من روحی و طینتک من طینتی، و إنّ الله سبحانه خلقنی و إیّاک و اصطفانی و إیّاک، و اختارنی للنبوّة و اختارک للإمامة فمن أنکر إمامتک فقد أنکر نبوّتی، یا علی أنت وصیّی و خلیفتی، أمرک أمری و نهیک نهیی، أقسم بالذی بعثنی بالنبوّة و جعلنی خیر البریة إنّک حجّة الله علی خلقه، و أمینه علی وحیه و خلیفته علی عباده و أنت مولی کل مسلم و إمام کل مؤمن، و قائد کل تقی، و بولایتک صارت أُمّتی مرحومة، و بعداوتک صارت الفرقة المخالفة منها ملعونة، و إن الخلفاء بعدی اثنا عشر أنت أوّلهم و

---

۱. کنز العمال؛ ج۱۳، ص۱۱۴؛ ح ۳۶۳۷۰.

۲. ذخائر عقبی؛ ج۱، ص۹۵ مناقب ابن مغازلی؛ ص۶۷؛ ح ۹۷.

۳. بحار الانوار؛ ج۳۷، ص۲۵۴؛ ح ۱.

آخرهم القائم الذی یفتح الله به مشارق الأرض و مغاربها کأنّی أنظر إلیک و أنت واقف علی شفیر جهنّم و قد تطایر شررها و علا زفرها و اشتد حرّها، و أنت آخذ بزمامها فتقول لک جهنم: أجرنی یا علی فقد أطفأ نورک لهبی، فتقول لها: قری یا جهنم خذی هذا واترکی هذا؛

ای علی! هر کس تو را دوست بدارد مرا دوست دارد و هر کس به تو دشنام دهد به من دشنام داده است. ای علی! تو از من و من از تو هستم. روح تو از جنس روح من و گل تو از جنس گل من است. خداوند سبحان مرا و تو را آفرید و مرا و تو را برگزیده کرد و مرا برای نبوت انتخاب نمود و تو را برای امامت انتخاب کرد. هر کس امامت تو را انکار کند نبوت مرا انکار کرده است. ای علی! تو وصی من و خلیفه‌ی من هستی، دستور تو دستور من و نهی تو نهی من است. سوگند می‌خورم به کسی که مرا به نبوت مبعوث کرد و مرا برترین مردم قرار داد که تو حجت خداوند بر مخلوقاتش هستی، تو امانتدار وحی او و خلیفه‌ی او بر بندگانش هستی، تو مولای هر مسلمان و امام هر مؤمن و رهبر هر با تقوا هستی.

به خاطر ولایت تو امت من مورد رحمت قرار گرفته است، به خاطر دشمنی با تو آن گروه مخالف از امت من مورد لعنت قرار گرفته اند. جانشینان بعد از من دوازده تا هستند که تو اولین آن‌ها هستی و آخرینشان قائم است که خداوند به دست او مشرق و مغرب زمین را فتح می‌کند. گویا اکنون می‌بینم که تو کنار جهنم ایستاده‌ای و شعله‌های آن سر می‌کشد و توده‌های آن بالا می‌آید، سوزش آن شدت یافته است و تو افسار آن را در دست داری، و جهنم به تو می‌گوید: «به فریادم برس علی! چرا که نور تو شعله‌های مرا خاموش کرده است و تو به او می‌گویی آرام بگیر ای جهنم!

این فرد را تحویل بگیر و این یکی را رها کن.»[1]

حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: **«من كتب فضيلة من فضائل على لم تزل الملائكة تغفر لـه، و من ذكر فضيلة من فضائله غفر الله له ما تقدّم من ذنوبه و ما تأخّر، و لا يتم إيمـان عبـد إلّا بحبّه و ولايته، و إنّ الملائكة تتقرّب إلى الله تعالى بمحبّته، و من حفـظ مـن شـيعتنا أربعين حديثاً بعثه الله يوم القيامة فقيهاً عالماً، و غفر له؛**

هر کس یکی از فضیلت‌های علی را بنویـسد، فرشـتگان همیـشه بـرای او طلب مغفرت خواهند کرد و هر کس یکی از فضیلت‌های علی را ذکر کند، خداوند گناهان قبلی و بعدی او را خواهد آمرزید. ایمان بنده‌ای کامل نمی‌شـود، مگـر بـه محبـت و ولایت او، فرشتگان با محبت او به خداوند متعال تقـرب مـی‌جوینـد و هـر کـس از شیعیان ما چهل حـدیث را حفـظ کنـد، خداونـد او را در روز قیامـت فقیـه و عـالم محشور خواهد کرد و او را خواهد آمرزید.»[2]

از سعید بن جبیر از کتاب أمالی نقل است که می‌گوید: «نزد ابن عباس رفتم تـا از او دربارهٔی علی بن ابی طالب و اختلاف مـردم دربـارهٔی او سـؤال کـنم.» او گفـت: **«یابن جبير جئت تسألنى عن خير هذه الأمّة بعد محمد صلی الله علیه و آله، جئت تسألنى عن رجل له ثلاثة آلاف منقبة فى ليلـة واحـدة – و هـى ليلـة الفديـة –، وصـى رسـول الله صلی الله علیه و آله و خليفته، و صاحب حوضه ولوائه، ثم قال: والذى اختار محمداً خاتماً لرسله، لو كان نبت الدنيا و أشجارها أقلاماً و أهلها كتّاباً و كتبوا مناقب على و فـضائله مـن يـوم خلـق الله الدنيا إلى فنائها ما كتبوا معشار ما آتاه الله من الفضل؛**

---

۱. بحار الانوار؛ ج۲۸، ص۳۸؛ ح ۱ با اندکی تفاوت و این حدیث طولانی است.

۲. بحار الانوار؛ ج۳۹، ص۹۲؛ ح ۱ به اختصار.

ای پسر جبیر! آمده‌ای تا از من درباره‌ی برترین این امت بعد از محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله سؤال کنی؟ آمده‌ای تا درباره‌ی مردی سؤال کنی که سه هزار فضیلت فقط در یک شب از او صادر شده است؟ در شبی که در بستر پیامبر خوابید، او وصی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و خلیفه‌ی او و صاحب حوض او و صاحب پرچم او است.» بعد گفت: «به خدایی که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را خاتم رسولان خود برگزید، سوگند! که اگر دنیا و درختان آن قلم باشند و اهل دنیا نویسنده باشند و بخواهند مناقب و فضیلت‌های او را از روزی که خداوند دنیا را آفریده است تا روز پایان آن بنویسند نمی‌توانند یک دهم فضیلت هائی را که خداوند به او داده است بنویسند.»[1]

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «**أنا سيّد النبيّين و وصيّي سيّد الوصيين، و إن الله أوحى إلى آدم يا آدم إني أكرمت الأنبياء بالنبوّة، و جعلت لهم أوصياء و جعلتهم خير خلقي، فأوص إلى شيث ابنک. و أوصى شيث إلى سنان، و سنان إلى محلث و أوصى محلث إلى محقوق و محقوق إلى عيثما و عيثما إلى أخنوخ، و هو إدريس و أوصى أدريس ألى ناحور، و ناحور إلى نوح و نوح إلى سام، و سام ألى عابر و عابر ألى برعانا، و برعانا ألى يافث و يافث إلى أبره و أبره ألى خفيسة، و خفيسة إلى عمران و دفعها عمران إلى إبراهيم، و إبراهيم إلى إسماعيل و إسماعيل إلى إسحاق، و أوصى إسحاق إلى يعقوب و يعقوب إلى يوسف، و يوسف إلى شريا و شريا إلى شعيب و دفعها شعيب إلى موسى، و موسى إلى يوشع بن نون و يوشع إلى داود و داود إلى سليمان، و أوصى سليمان إلى آصف بن برخيا و أوصى آصف زكريا، و دفعها زكريا إلى عيسى ابن مريم و أوصى**

---

۱. بحار الانوار؛ ج ۴۰، ص۷؛ ح ۱۷ و در آن جا به جای شب فدیه شب قربت آمده است، با اندکی تفاوت در بقیه‌ی حدیث.

عيسى إلى شمعون و أوصى شمعون إلى يحيى، و يحيى إلى منذر و منذر إلى سليمة و دفعها سليمة إلى بردة و دفعها بردة إليَّ، و أنا دافعها إليک يا على و تدفعها أنت إلى الحسن و يدفعها الحسن إلى الحسين، و يدفعها الحسين إلى أوصيائه حتى تدفع خير إلى أهل الأرض بعدک، و لتكفرن بک الأُمّة و لتختلفنّ عليک، و الثابت عليک كالثابت معى، والشاذّ عنک فى النار، والنار مثوى الكافرين؛

من سيد پيامبران هستم و وصى من سيد وصيين است و خداوند به آدم وحى كرد: «كه‌اى آدم! من پيامبران را با نبوت مورد احترام قرار دادم و براى آن‌ها اوصيايى و برترين مخلوقات خود قرار دادم. پس پسرت شيث را وصى خودت قرار بده و شيث نيز سنان را وصى خود قرار داد و سنان نيز محلث را وصى خود قرار داد، محلث نيز محقوق را وصى خود قرار داد و محقوق نيز عيثما را وصى خود قرار داد، و عيثما نيز اخنوخ را وصى خود قرار داد، و اخنوخ همان ادريس است، و ادريس نيز ناحور را وصى خود قرار داد.

ناحور نيز نوح را وصى خود قرار داد و نوح نيز سام را وصى خود قرار داد و سام نيز عابر را وصى خود قرار داد. عابر نيز برعانا را وصى خود قرار داد و برعانا نيز يافث را وصى خود قرار داد و يافث نيز أبرة را وصى خود قرار داد و أبرة نيز خفيسه را وصى خود قرار داد. خفيسه نيز عمران را وصى خود قرار داد و عمران نيز ابراهيم را وصى خود قرار داد و ابراهيم نيز اسماعيل را وصى خود قرار داد و اسماعيل نيز اسحاق را وصى خود قرار داد. اسحاق نيز يعقوب را وصى خود قرار داد، يعقوب نيز يوسف را وصى خود قرار داد، يوسف نيز شريا را وصى خود قرار داد، شريا نيز شعيب را وصى خود قرار داد و شعيب نيز موسى را وصى خود قرار داد. موسى نيز يوشع بن نون را وصى خود قرار داد و يوشع نيز داود را وصى خود قرار داد و داود نيز سليمان را وصى خود قرار داد و سليمان نيز آصف بن برخيا را

وصی خود قرار داد و اصف نیز زکریا را وصی خود قرار داد و زکریا نیز عیسی بن مریم را وصی خود قرار داد. عیسی نیز شمعون را وصی خود قرار داد و شمعون نیز یحیی را وصی خود قرار داد و یحیی نیز منذر را وصی خود قرار داد و منذر نیز سلیمه را وصی خود قرار داد و سلیمه نیز برده را وصی خود قرار داد و برده نیز مرا وصی خود قرار داد. من نیز تو را ای علی! وصی خود قرار می‌دهم، تو نیز حسن را وصی خودت قرار می‌دهی، حسن نیز حسین را وصی خود قرار می‌دهد و حسین نیز اوصیاء خود را وصی خود قرار می‌دهد. تا این که بهترین وارثان، آن را در اختیار بگیرند. امت حتماً به تو کفر خواهند ورزید و حتماً درباره‌ی تو اختلاف پیدا خواهند کرد. و هر کس در کنار تو باقی بماند مانند آن است، که در کنار من باقی مانده است و هر کس از کنار تو پراکنده شود در آتش خواهد بود و آتش جایگاه کافران است.»[۱]

خداوند برای هر یک از پیامبران از بین شیاطین انسان یا جن دشمنی قرار داده است، یک نفر اشکال گرفت و گفت: «چگونه ممکن است چنین متنی وجود داشته باشد و عده‌ای این تصریح در مورد علی را کتمان کرده باشند؟» من به او گفتم: «مگر تو و هر مسلمان دیگری نمی‌دانید که یهود و نصارا متن تصریح موسی و عیسی درباره‌ی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را کتمان کردند و نام او را که در تورات و انجیل آمده است فراموش کردند و صراحتاً در قرآن این مطلب ذکر شده است و به آن پشت کردند و انکار کردند و به آن توجهی نکردند. قوم موسی علیه‌السلام شهادت دادند که موسی برادرش هارون را خلیفه‌ی خود بر آن‌ها منصوب نموده است. اما وقتی موسی رفت، اقدام به پرستش گوساله کردند و می‌خواستند هارون را به قتل برسانند، که قرآن به آن تصریح کرده است.

---

۱. بحار الانوار؛ ج۲۳، ص۵۷؛ ح ۱.

یهود نیز تصریح دربارهٔ محمد صلی الله علیه و آله در کتاب خود را انکار کردند به خاطر جهل و به خاطر حب ریاست، همین طور افراد دیگری مانند آن‌ها برای رسیدن به ریاست و از روی حسادت بر نعمت‌ها و فضیلت‌ها به گمراهی دچار شدند، مگر پیامبر صلی الله علیه و آله نفرمود: «به زودی این امت به هفتاد و سه فرقه تبدیل خواهد شد.»[۱] و یک فرقه نجات پیدا می‌کنند و بقیه در آتش هستند، این عذر واضحی برای علی علیه السلام و عترت او است، که از دریافت حق خود باز بمانند. چرا که یک فرقه توان ندارد بر هفتاد و دو فرقه پیروز شود، کجایند افرادی که آن‌ها را یاری کنند. قرآن نیز عذر آورده است که بیشتر آن‌ها ریا کار هستند، بدون این که اختلافی وجود داشته باشد.

بعد خداوند سبحان بر شناخت خودش تصریح کرده است به شکل بلیغ تری از تصریح بر پیروان خود در مشرق و مغرب و او خالق این افراد است و بر آیاتی تصریح کرده است که او به وجود آورندهٔ آن‌ها است و هر عاقلی شهادت می‌دهد که یک خالق وجود دارد و دارای قدرت می‌باشد. اما با این حال عده‌ای انکار می‌کنند و وجود خالق را نمی‌پذیرند و فقط عدهٔ اندکی به وحدانیت خداوند ایمان آورده اند. پس در این صورت مطلب روشن می‌شود هر کس در کنار تو باقی بماند در کنار من مانده است و هر کس ار کنار تو پراکنده شود در آتش است و آتش جایگاه کافران است. خداوند برای هر یک از پیامبران دشمنی از شیاطین مجرم جن و انس قرار داده است.

دشمن آدم ابلیس و دشمن سلیمان شیاطین و دشمن شیث فرزندان قابیل و

---

۱. به سنن ابی داود؛ ح ۴۵۹۷. کتاب السنة و مسند احمد؛ ح ۱۶۴۹۰ و در روایت هفتاد و دو مراجعه کنید.

دشمن انوش کیومرث است. دشمن ادریس ضحاک و دشمن نوح عوج و جهانیان و دشمن صالح افراسیاب است. دشمن ابراهیم نمرود بن کنعان و دشمن موسی فرعون و قارون و هامان و عوج بن بلعام است، دشمن یوشع بن نون لهراسب است، دشمن داود جالوت است، دشمن عیسی اشبح بن اشجان است، دشمن شمعون بخت نصر است. دشمن محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله ابو جهل و ابو لهب است، دشمن تو ای علی! تیم و عدی و بنو امیه هستند. خداوند دشمن کافران است و فقط کسانی بر فضیلت تو حسادت کردند، که اهل دشمنی و حسادت هستند.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «**إن حبّ أهل بیتی ینفع من أحبّهم فی سبع مواطن مهولة: عند الموت، و فی القبر و عند القیام من الأجداث، و عند تطایر الصحف و عند المیزان، و عند الصراط، فمن أحبّ أن یکون آمناً فی هذه المواطن فلیوال علیاً بعدی و لیتمسک بالحبل المتین علی بن أبی طالب علیه‌السلام و عترته من بعده، فإنّهم خلفائی و أولیائی، علمهم علمی و حلمهم حلمی، و أدبهم أدبی و حبّهم حبّی، سادة الأولیاء و قادة الأتقیاء، و بقیة الأنبیاء، حربهم حربی و عدوّهم عدوّی**؛

محبت اهل بیت من برای کسانی که آن‌ها را دوست دارند در هفت موقعیت وحشتناک مفید خواهد بود. یکی هنگام مرگ، در قبر، هنگام خارج شدن از قبرها، هنگام ارائه‌ی نامه‌ی اعمال، هنگام ترازوی اعمال، هنگام عبور از پل صراط. پس هر کس دوست دارد در این موقعیت‌ها در امان باشد، باید بعد از من از ولایت علی پشتیبانی کند و به ریسمان محکم علی بن ابی طالب و عترت بعد از او تمسک بجوید. چرا که آن‌ها جانشینان من و اولیاء من و علم آن‌ها مانند علم من است و بردباری آن‌ها مانند بردباری من و ادب آن‌ها مانند ادب من است. دوست داشتن آن‌ها مانند دوست داشتن من است. آن‌ها بزرگان پیروان من و رهبران، افراد با تقوا و باقیمانده‌ی پیامبران هستند، جنگیدن با آن‌ها جنگیدن با من و دشمن آن‌ها دشمن من

است.»[1]

پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله به حذیفه بن یمان فرمود: **«یا حذیفة إن علیاً حجة الله الإیمان به إیمان بالله، والکفر به کفر بالله والشرک به شرک بالله؛ والشک فیه شک فی الله والإلحاد فیه إلحاد فی الله والإنکار له انکار لله، وإیمان بالله، یهلک فیه رجلان و لا ذنب له: محبّ غال، و مبغض قال؛**

ای حذیفه! علی حجت خداوند است و ایمان به او ایمان به و کفر به او کفر به خداوند است، شرک به او شرک به خداوند است. شک در او شک در خداوند است. دو گروه در طرف داری از او نابود می‌شوند، بدون این که علی مرتکب گناهی شده باشد، یکی دوست داران اهل غلو گویی، و دیگری دشمنان کینه ای.»[2]

هم چنین فرمود: **«خذوا بحجزة الأنزع البطین علی بن أبی طالب، فهو الصدّیق الأکبر والفاروق الأعظم، من أحبّه أحبّه الله و من أبغضه أبغضه الله و من تخلّف عنه محقه الله؛** دامن آن مرد که موی سرش ریخته و شکم بزرگ دارد، یعنی علی بن ابی طالب را بگیرید که او صدیق بزرگ و جدا کننده‌ی بزرگ حق از باطل است، هر کس او را دوست بدارد خداوند او را دوست خواهد داشت و هر کس بر او خشمگین باشد خداوند بر او خشمگین خواهد بود و هر کس با او مخالفت کند خداوند او را نابود می‌کند.»[3]

---

۱. بحار الانوار؛ ج۲۷، ص۱۶۲؛ ح ۱۰.

۲. بحار الانوار؛ ج۳۸، ص۹۷؛ ح ۱۴ و حدیث طولانی است و مؤلف آن را مختصر کرده است. ینابیع المودة؛ ج۱، ص۲۵۳.

۳. بحار الانوار؛ ج۲۳، ص۱۲۹، ح ۶۰.

پیامبر صلی الله علیه و آله روزی دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفته بود و فرمود: «**أنا رسول الله و هذان الطيّبان سبطاى و ريحانتاى، فمن أحبّهما و أحب أباهما و أُمّهما كان معى يوم القيامة و فى درجتى، ألا و إن الله خلق مائة ألف نبى و أربعة و عشرين ألف نبى، أنا أكرمهم على الله و لا فخر، و خلق مائة ألف وصى و أربعة و عشرين ألف وصى، على أكرمهم و أفضلهم عندالله، ألا و إن الله يبعث أناساً وجوههم من نور على كراسى من نور عليهم ثياب من نور فى ظل عرش الرحمن بمنزلة الأنبياء، و ليسوا أنبياء، و بمنزلة الشهداء وليسوا شهداء؛**

من فرستاده‌ی خداوند هستم. این دو بزرگوار دو نوه‌ی من و دو ریحانه‌ی من هستند، هر کس آن‌ها را دوست بدارد و پدرشان را و مادرشان را نیز دوست بدارد در روز قیامت در کنار من و در مقام من خواهد بود. بدانید که خداوند صد و بیست و چهار پیامبر آفریده است و من نزد خداوند از همه‌ی آن‌ها بزرگوارتر هستم بدون این که فخر فروشی کنم، و صد و بیست و چهار هزار وصی پیامبر آفرید و علی، نزد خداوند از همه‌ی آن‌ها بزرگوارتر و برتر است، بدانید که خداوند مردمی را محشور خواهد کرد، که چهره‌هایشان نورانی است و بر روی صندلی‌هایی از نور نشسته‌اند و لباس‌هایی از نور به تن دارند و در سایه‌ی عرش خدای رحمن در جایگاه پیامبران قرار دارند. اما پیامبر نیستند و در جایگاه شهدا قرار دارند اما شهید نیستند.»

مردی گفت: «ای پیامبر! آیا من از آن‌ها هستم؟»

فرمود: «نه» دیگری گفت: «من از آن‌ها هستم؟»

فرمود: «نه»

گفته شد: «این‌ها چه کسانی هستند ای پیامبر صلی الله علیه و آله؟»

حضرت دست شریف خود را بر کتف علی علیه السلام قرار داد و فرمود:

«هذا و شيعته، ألا إن علياً والطيبين من عترته كلمة الله العليا و عروته الوثقى و أسماؤه الحسنى مثلهم فی أُمّتی كسفينة نوح من ركبها نجا، و من تخلّف عنها غرق، و مثلهم فی أُمّتی كالنجوم الزاهرة كلما غاب نجم طلع نجم إلی يوم القيامة، ألا و إن الإسلام بنی علی خمس دعائم: الصلاة والزكاة، والصوم والحج، و ولاية علی ابن أبی طالب عليه السلام، و لم يدخل الجنة حتی يحب الله و رسوله و علی بن أبی طالب و عترته؛

ایشان و شیعیان او، بدانید علی و پاکیزگان از عترت او کلمه‌ی علیای خداوند و ریسمان محکم او و اسماء حسنی هستند. مثال آن‌ها در امت من مانند کشتی نوح است که هر کس بر آن سوار شود نجات می‌یابد، و هر کس سوار نشود غرق می‌شود، و مثال آن‌ها در امت من مانند ستارگان درخشان است، که هر وقت ستاره‌ای غروب می‌کند ستاره‌ی دیگری طلوع می‌نماید تا روز قیامت.

بدانید که اسلام بر پنج ستون استوار است:

نماز، زکات، روزه، حج، و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام، و کسی وارد بهشت نمی‌شود، مگر آن که خداوند و فرستاده اش و علی بن ابی طالب و عترت او را دوست داشته باشد.»[۱]

السدی در تفسیر **﴿و ممن خلقنا أمة يهدون بالحق و به يعدلون﴾**[۲] می‌گوید: «شیعه‌ی علی، کسانی را که از حق دور می‌شوند به آن باز می‌گردانند و به دین استوار که محبت علی و عترت اوست معتقد هستند.»

۱. بحار الانوار؛ ج۲۳، ص۱۲۵؛ ح ۵۳ و ج۶۸، ص۳۷۶؛ ح ۲۲.

۲. اعراف؛ آیه‌ی ۱۸۱.

نیز در تفسیر این آیه **﴿یأمر بالعدل و هو علی صراط مستقیم﴾**[۱] می‌گوید:

«شیعه‌ی علی بر صراط مستقیم قرار دارند و صراط یعنی محبت علی[۲] که دیگران را به آن دستور می‌دهند و این عدالت است.»

احمد روایت کرده است: «کسی نمی‌تواند از پل صراط عبور کند، مگر کسی که علی را بشناسد و علی نیز او را بشناسد. هم چنین کسی نمی‌تواند وارد بهشت شود، مگر کسی که در نامه‌ی اعمالش محبت علی و عترتش وجود داشته باشد.»[۳]

ابن عباس روایت می‌کند: «که در روز قیامت جبرئیل در کنار در بهشت می‌نشیند و کسی نمی‌تواند وارد شود، مگر آن که از طرف علی برائت از جهنم داشته باشد.»[٤]

وکیع بن جراح از سدی و سفیان ثوری در تفسیر ابن عباس روایت می‌کند: «صراط مستقیم همان محبت علی است.»[٥]

از کتاب أمالی از ابن عباس نقل است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «**لمّا عرج بی إلی السماء السابعة، و منها إلی سدرة المنتهی و منها إلی حجب النور نادانی ربّی جل جلاله یا محمد أنت عبدی و أنا ربک فلی فاخضع، و إیّای فاعبد و علیَّ فتوکّل فإنّی قد رضیتک عبداً و حبیباً و رسولاً و رضیت لک علیاً خلیفة و باباً، و جعلته حجّتی علی عبادی و أماناً لخلقی، به یقام دینی و تحفظ حدودی و تنفذ أحکامی، و یعرف أعدائی**

---

۱. وارد شده است که محبت آل محمد جواز عبور از پل صراط است. ضوء الشمس؛ ج۱، ص۹۹.

۲. در بحار؛ ج۳۵؛ ص۳۶۳ صراط مستقیم علی است و در ج۳۹، ص۲۰۲ جواز عبور از پل صراط محبت علی است.

۳. و وارد شده است که محبت علی موجب برائت از آتش است. الفردوس؛ ج۲، ص۱۴۲؛ ح ۲۷۲۳.

٤. مناقب خوارزمی؛ ص۳۲۰ و مائة منقبة؛ ص۶۳.

٥. وارد شده است: که اهل بیت همان صراط مستقیم هستند رشفة الصادی، ص۲۵.

من أوليائى و بالأئمة من ولده أرحم عبادى، وبالقائم المهدى أعمر أرضى بتسبيحى و تقديسى و تهليلى و تمجيدى، و به أطهّر الأرض من أعدائى و به أحيى عبادى و بلادى و به أظهر الكنوز والذخائر و أظهره على الأسرار والضمائر، و أنصره بأوليائى و أمده بملائكتى فهو وليّى حقاً و مهدىّ عبادى صدقاً؛

وقتى من در معراج به آسمان هفتم رفتم و از آن جا به سدرة المنتهى و بعد از آن جا به حجاب‌های نور رفتم، پروردگار جل جلاله مرا ندا کرد و گفت: «ای محمد! تو بنده‌ی من هستی و من پروردگار تو هستم. پس برای من خضوع کن، مرا عبادت کن و بر من توکل کن، چرا که من تو را بنده‌ی خودم و محبوب خودم و فرستاده‌ی خودم پسندیدم و علی را برای جانشینی و راه مراجعه به تو انتخاب نمودم، او را حجت خودم بر بندگانم و موجب امان مخلوقاتم قرار دادم. دین من توسط او اقامه می‌شود و احکام قضایی من توسط او باقی می‌ماند و و احکام من به دست او اجرا می‌شود و به وسیله‌ی او دشمنان من از پیروان من شناخته می‌شوند و به خاطر ائمه‌ی از فرزندان او بر بندگانم رحم می‌کنم و به دست مهدی قائم زمین را با ذکر تسبیح و تقدیس و تهلیل و تمجید خودم آباد می‌کنم و به دست او زمین را از دشمنانم پاک می‌کنم و به دست او بندگانم را و سرزمین‌ها را زندگی و جان می‌بخشم و به وسیله‌ی او گنج‌ها و معادن را آشکار می‌کنم، او را بر اسرار و درون‌ها مطلع می‌نمایم، او را با پیروان خودم یاری می‌کنم، با فرشتگانم به او کمک می‌کنم، پس او ولی بر حق من است و صادقانه بنده‌ی هدایت شده از بین بندگانم است.»[1]

از کتاب المناقب به صورت مرفوع از ابن عمر نقل است که می‌گوید: «از

۱. بحار الانوار؛ ج۲۳، ص۱۲۸؛ ح ۵۸.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره‌ی علی بن ابی طالب علیه‌السلام سؤال کردم و گفتم: «ای پیامبر! علی چه منزلتی نزد شما دارد؟»

حضرت غضب کرد و فرمود:

«ما بال قوم یذکرون رجلاً عند الله منزلته کمنزلتی و مقامه کمقامی، إلّا النبوّة، یابن عمر إن علیاً منّی بمنزلة الروح من الجسد، و إن علیاً منّی بمنزلة النفس من النفس، و إن علیاً منّی بمنزلة النور من النور، و إن علیاً منّی بمنزلة الرأس من الجسد، و إن علیاً منی بمنزلة الزر من القمیص، یابن عمر؛ من أحبَّ علیاً فقد أحبّنی، و من أحبّنی فقد أحب الله و من أبغض علیاً فقد أبغضنی، و من أبغضنی فقد غضب الله علیه و لعنه، ألا و من أحب علیاً فقد أُوتی کتابه بیمینه و حوسب حساباً یسیراً، ألا و من أحب علیاً لا یخرج من الدنیا حتی یشرب من الکوثر و یأکل من طوبی، و یری مکانه من الجنّة.

ألا من أحب علیاً هانت علیه سکرات الموت و جعل قبره روضة من ریاض الجنة، ألا و من أحب علیاً أعطاه الله بکل عضو من أعضائه خولاً و شفاعة ثمانین من أهل بیته، ألا و من عرف علیاً و أحبه بعث الله إلیه ملک الموت کما یبعث إلی الأنبیاء و جنّبه أهوال منکر و نکیر و فتح له فی قبره مسیرة عام، و جاء یوم القیامة أبیض الوجه یُزَفّ إلی الجنة کما تُزَفّ العروس إلی بعلها، ألا و من أحب علیاً أظلّه الله تحت ظل عرشه و آمنه یوم الفزع الأکبر، ألا و من أحب علیاً قبل الله حسناته و دخل الجنة آمناً، ألا و من أحبَّ علیاً سمّی أمین الله فی درضه، ألا و من أحبَّ علیاً وضع علی رأسه تاج الکرامة مکتوباً علیه أصحاب الجنّة هم الفائزون، و شیعة علی هم المفلحون، ألا و من أحبَّ علیاً مرَّ علی الصراط کالبرق الخاطف، ألا و من أحبَّ علیاً لا ینشر له دیوان و لا ینصب به میزان، و تفتح له أبواب الجنة الثمان، ألا و من أحبَّ علیاً و مات علی حبّه صافحته الملائکة وزارته أرواح الأنبیاء، ألا و من مات علی حب علی فأنا کفیله الجنّة، ألا و إن

لله باباً من دخل منه نجا من النار و هو حب علی، ألا و من أحب علیاً أعطاه الله بکل عرق فی جسده و شعرة فی بدنه مدینة فی الجنة، یابن عمر، ألا و إن علیاً سیّد الوصیّین و إمام المتّقین، و خلیفتی علی النار أجمعین، و أبو الغرّ المیامین، طاعته طاعتی، و معرفته هی معرفتی، یابن عمر والذی بعثنی بالحق نبیاً لو کان أحدکم صف قدمیه بین الرکن والمقام یعبد الله ألف عام، ثم ألف عام صائماً نهاره قائماً لیله، و کان له ملء الأرض ذهباً فأنفقه، و عباد الله ملکاً فأعتقهم، و قُتل بعد هذا الخیر الکثیر شهیداً بین الصفا والمروة، ثم لقی الله یوم القیامة باغضاً لعلی لم یقبل الله له عدلاً و لا صرفاً وزج بأعماله فی النار و حشر مع الخاسرین؛

چرا عده‌ای آشفته هستند از مردی حرف می‌زنند که منزلت او نزد خداوند مانند منزلت من است و مقام او مانند مقام من است فقط پیامبر نیست ، ای پسر! عمر علی، نسبت به من، مانند نسبت روح از جسم است، علی نسبت به من مانند نسبت نفس از نفس است، علی نسبت به من مانند نسبت نور از نور و علی نسبت به من مانند نسبت سر از بدن علی نسبت به من مانند نسبت دکمه از پیراهن است.

ای پسر عمر! هر کس علی را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر کس مرا دوست بدارد، خداوند را دوست داشته است و هر کس بر علی خشمگین باشد، بر من خشمگین بوده است و هر کس بر من خشمگین باشد، خداوند بر او غضب می‌کند و بر او لعنت می‌فرستد. بدانید هر کس علی را دوست بدارد، نامه‌ی عملش به دست راستش داده می‌شود و حساب رسی آسانی خواهد داشت. بدانید هر کس علی را دوست بدارد از دنیا نمی‌رود؛ مگر آن که از آب کوثر خواهد بنوشد و از درخت طوبی خواهد خورد و موقعیت خود را در بهشت خواهد دید.

بدانید هر کس علی را دوست بدارد، سکرات مرگ بر او آسان می‌شود و قبرش باغی از باغ‌های بهشت خواهد بود. بدانید هر کس علی را دوست بدارد خداوند به

تعداد هر یک از اعضای بدنش یک منت به او داده خواهد شد و و برای هر عضو هشتاد نفر از اهل بیت خود را شفاعت می‌کند. بدانید هر کس علی را بشناسد و او را دوست داشته باشد، خداوند فرشته‌ی مخصوص مرگ را نزد او خواهد فرستاد همان طور که برای پیامبرانش این گونه رفتار می‌کند و او را از وحشت‌های نکیر و منکر در امان نگه می‌دارد، قبر او را به مساحت یک سال راه وسعت می‌دهد، در روز قیامت با چهره‌ای سفید وارد می‌شود و برای ورود به بهشت تزئین می‌شود، همان طور که عروس به شوهرش هدیه می‌شود.

بدانید هر کس علی را دوست داشته باشد، خداوند در زیر سایه‌ی عرش خود بر سر او سایه می‌اندازد و او را از وحشت بزرگ در امان نگه می‌دارد. بدانید هر کس علی را دوست داشته باشد، اعمال نیک او پذیرفته می‌شود و با امان وارد بهشت می‌شود. بدانید هر کس علی را دوست داشته باشد، نام امین الله در زمین بر او گذاشته می‌شود. بدانید هر کس علی را دوست داشته باشد، بر سر او تاجی از کرامت قرار داده می‌شود که بر آن نوشته شده است اهل بهشت به موفقیت رسیده‌اند و شیعیان علی رستگار شده اند. بدانید هر کس علی را دوست داشته باشد، مانند برق سریع از روی پل صراط عبور می‌کند. بدانید هر کس علی را دوست داشته باشد، نامه‌ی اعمالش باز نمی‌شود و برای او ترازوی اعمال نصب نمی‌شود و هشت درب بهشت برای او باز می‌شود.

بدانید هر کس علی را دوست داشته باشد و بر محبت او از دنیا برود، فرشتگان با او مصافحه می‌کنند و ارواح پیامبران به دیدار او می‌آیند. بدانید هر کس بر محبت علی از دنیا برود من بهشت را برای او ضمانت می‌کنم، بدانید خداوند راهی قرار داده است که هر کس در آن وارد شود از آتش نجات می‌یابد و آن محبت علی است. بدانید هر کس علی را دوست داشته باشد، خداوند به تعداد رگ‌های بدن او و

به تعداد موهای بدن او برایش شهر در بهشت ایجاد می‌کند، ای پسر عمر بدان که علی سید وصیین و امام متقین و خلیفه‌ی من بر همه‌ی مردم جهان است، و او پدر آن فرزندان مبارک و بزرگ است. اطاعت از او اطاعت از من شناختن او شناختن من است.

ای پسر! عمر به کسی که مرا به حق به پیامبری مبعوث کرده است سوگند که اگر یکی از شما پاهایش را جفت کند و در مسجد الحرام بین رکن و مقام هزار سال خداوند را عبادت کند و بعد هزار سال روزها را روزه بگیرد و شب‌ها را عبادت کند و به اندازه‌ی حجم کره‌ی زمین طلا داشته باشد و آن را انفاق کند و همه‌ی بندگان خدا را مالک باشد و آن‌ها را آزاد کند و بعد از این همه خیرات در بین صفا و مروه به مقام شهادت نائل شود و بعد در روز قیامت با دشمنی علی به ملاقات خداوند برود خداوند هیچ توبه و توجیهی را از او نخواهد پذیرفت و با اعمالش به درون جهنم پرتاب می‌شود و در کنار خسارت کنندگان محشور خواهد شد.»[1]

فصل

امیر المومنین علی علیه‌السلام کسی است که در وصی شدن انتخاب شده است و از گل پاکیزه برگزیده شده است و در قضاوت خود تساوی و عدالت را رعایت می‌کند و مقام والایی دارد، امام همه‌ی مردمان است، او شوهر فاطمه‌ی مرضیه و پدر عترت پاکیزه و شیر جنگ‌ها و برطرف کننده‌ی مشکلات است. کسی که از هیچ جنگی فرار نکرد و با شمشیر خود یک ضربه بیشتر نمی‌زد، با هر گردانی مبارزه کرد آن‌ها را شکست داد، و هر کس زیر پرچم او جنگید پیروز شد. هیچ قهرمانی نتوانست از

---

۱. بحار الانوار؛ ج۲۴، ص۴۵؛ ح ۱۷ با مقداری تفاوت.

قدرت او رهایی یابد، با شمشیرش هر فرد شجاعی را زد او به قتل رسید، و همراه هر لشکری که اعزام شد آن‌ها را پیروز کرد، و با هر سپاه سواره‌ای مقابله کرد آن‌ها را با ذلت و خواری فراری داد، او در مقابل عمرو از فاصله‌ی چهل ذراع حمله می‌کرد و بیست ذراع به عقب بر می‌گشت و در جنگ احد این کافر را به همراه اسب او به دو نصف تبدیل کرد و بعد بر هفده گردان که در مجموع هفتاد هزار نفر بودند حمله کرد و آن‌ها را متلاشی کرد، جمع آن‌ها را از هم پاشید، تا جایی که هر دو جبهه از قدرت او هراسان شدند و ملائکه از حملات او متعجب شدند.

این خصوصیت‌هایی الهی و آیاتی ربانی است ، او شیر غرنده و قهرمان بزرگ و شیر صحنه‌های سخت و گرفتاری‌های دشوار است و او فرد شجاعی است که در هیچ موقعیتی زمین گیر نمی‌شود. ولایت او، فریضه و پیروی از او فضیلت و محبت او وسیله‌ای به سوی خداوند است و هر کس او را در حیاتش یا بعد از وفاتش دوست بدارد خداوند تا روزی که خورشید طلوع و غروب می‌کند او را در امان و ایمان نگه می‌دارد.» و اکنون من می‌گویم:

هی الشمس أم نور الضریح یلوح ... هو المسک أم طیب الوصی یفوح
و بحر ندی أم روضة حوت الهدی ... و آدم أم سر المهیمن نوح
و داود هذا أم سلیمان بعده ... و هارون آم موسی العصا و مسیح
و أحمد هذا المصطفی أم وصیّه ... علی سماه‌هاشم و ذبیح
سماه محیط المجد بدر دجنة ... و صبح جلال فی الأنام یلوح
حبیب حبیب الله بل سرّ سرّه ... و عین الوری بل للخلایق روح
له النص فی یوم الغدیر و مدحه ... من الله فی الذکر المبین صریح
إمام إذا ما المرء جاء بحبّه ... فمیزانه یوم المعاد رجیح
له شیعة مثل النجوم زواهر ... إذا جاء ولت تلقی العدو طریح

علیک سلام الله یا رایة الهدی سلام سلیم یغتدی و یروح

آیا این نور خورشید است یا نور ضریح است که می‌درخشد آیا این بوی مشک است یا عطر وصی است که در هوا پیچیده است.

آیا این دریای خروشان است یا باغ نهنگ هدایت و آیا این آدم است یا نوح اسرار خداوند است.

آیا این داود است یا سلیمان و یا هارون و یا عصای موسی و مسیح است.

و آیا این برگزیده احمد است یا وصی اوست که هاشم او را علی و ذبیح نامیده است.

او را اقیانوس کرامت و ماه کامل در تاریکی نامید و صبح جلالت است که در بین مردم طلوع می‌کند.

او محبوب حبیب خداوند است و بلکه اسرار راز اوست و چشم مردم و بلکه روح همه‌ی مخلوقات است.

او دارای تصریح روز غدیر و ستایش خداوند در مصرحات ذکر مبین است.

امامی که اگر کسی محبت او را داشته باشد کفه‌ی ترازویش در روز قیامت سنگین می‌شود.

او شیعیانی مثل ستاره‌های درخشان دارد وقتی که بیاید دشمنش را بر زمین دراز می‌کند.

سلام خداوند بر تو ای پرچم هدایت سلامی سالم در هر صبح و شام.[1]

---

۱. اعیان الشیعه؛ ج۶، ص۴۶۸.

فصل

خداوند سبحان می‌فرماید: **﴿فطرة الله التی فطر الناس علیها﴾**[۱] ابن عباس می‌گوید: «**هی فی ثلاث کلمات لا إله إلّا الله محمد رسول الله علی ولی الله. این فطرت در سه کلمه خلاصه می‌شود: لا اله الا الله محمد رسول الله، علی ولی الله.**»

هر یک از این‌ها به دیگری متصل است و این‌ها همانی هستند که در قبر از آن‌ها سؤال می‌شود و در این آیه به آن اشاره شده است: **﴿ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا﴾**[۲]؛ پس از گوش درباره‌ی توحید و از چشم درباره‌ی نبوت و از قلب درباره‌ی ولایت سؤال می‌شود.

فصل

دین، عدالت خداوند است و عدالت قسط خداوند است و قسط، همان قسطاس مستقیم است و قسطاس، همان ترازو است پس دین، همان ولایت است.

---

۱. روم؛ آیه‌ی ۳۰.

۲. اسراء؛ آیه‌ی ۳۶.

فصل

علی عليه السلام ترازوی روز قیامت است

خداوند سبحان می‌فرماید: **﴿و نضع الموازین القسط لیوم القیامة﴾**[1] ابن عباس می‌گوید: «**الموازین الأنبیاء والأولیاء، والمیزان یقتضی کفتین و شاهدین ضرورة فالکفة الأولی منه: لا إله إلّا الله، و قسطاسه المرفوع: محمد رسول الله قائماً بالقسط، والکفة الأخری: علی ولی الله، و إلیه الإشارة بقوله: ﴿وَ السَّمَاءَ رَفَعَهَا وَ وَضَعَ المِیزَانَ﴾**؛ موازین یعنی پیامبران و اولیاء[2]؛ و ترازو دارای دو کفه و دو شاهد است. پس کفه‌ی اول آن لا اله الا الله است و شاخص آن محمد رسول الله است، که قائم به قسط است و کفه‌ی دیگر آن علی ولی الله است و این آیه اشاره به همین است **﴿و السماء رفعها و وضع المیزان﴾**

امام عليه السلام می‌فرماید: «**السماء رسول الله والمیزان علی لأن بحبّه توزّن الأعمال، و قوله: ﴿وَ لَا تُخسِرُوا المِیزَانَ﴾ أی لا تظلموا علیاً حقّه لأنه من جهل حقّه لا میزان له**؛

۱. انبیاء؛ آیه‌ی ۴۷.

۲. در بحار الانوار؛ ج۷، ص۲۵۱ از امام صادق عليه السلام: «موازین پیامبران و اوصیاء هستند.»

آسمان یعنی پیامبر و ترازو یعنی علی[۱] چرا که با محبت او اعمال وزن می‌شود و ﴿و لا تخسروا المیزان﴾[۲]؛ یعنی در حق علی ظلم نکنید.﴾ چرا که هر کس حق او را نشناسد، ترازو نخواهد داشت.

و درباره‌ی این آیه ﴿الله الذی أنزل الکتاب بالحق و المیزان﴾[۳] روایت است که فرمود:

«الکتاب القرآن والمیزان الولایة، و قال علی بن إبراهیم: الکتاب علی والمیزان أیضاً علی، لأنه ما لم تکن لک الولایة فلا دین و لا کتاب، لأن الولایة بها یتم الدین و بها ینعقد الیقین، فالولایة هی میزان العباد یوم المعاد، فإذا وضعت السَّموٰات والأرض و ما بینهما من الراسیات والشامخات، مقابل لا إله إلّا الله فلا یلزم یقوم لها وزن، فإذا وضعت الولایة مقابلها و هی علی ولی الله رجحت المیزان لأن الولایة معها التوحید والنبوة، لأنها جزء من التوحید و جزء من النبوة، فهی جامعة لسرّ التوحید، والنبوة خاتمة لهما و ذلک لأن لا إله إلّا الله روح الإیمان و ظرف الباطن محمد رسول الله رسوخ الإسلام و ظرف الظاهر علی ولی الله ظرف الإسلام والإیمان، و روح الظاهر والباطن. فلهذا لو جاء العبد یوم القیامة و فی میزانه الجبال الراسیات من الأعمال الصالحات، و لیس فیه ولایة علی التی هی کمال الدین، و رجح الموازین لا بل کمال سائر الأدیان، لأن دین محمد کمال کل دین و ختم کل شریعة للنبیّین و تصدیقاً للمرسلین، و حبّ علی کمال هذا الکمال، و ختم هذا الخاتم و تمام هذا المتمّم والمکمّل للکمال کمال الکمال، والکمال

---

۱. بحار الانوار؛ ج۲۴، ص۶۷؛ ح۱.

۲. رحمن؛ آیه‌ی ۷ – ۸.

۳. شوری؛ آیه‌ی ۱۷.

جمال فحبّ علی کمال کل دین، لأن الله لم یبعث نبیاً یدعو الناس إلیه و یدل عباده علیه، إلّا و قد أخذ علیه ولایة علی طوعاً أو کرهاً فکل دین لیس معه حبّ علی و ولایته فلا کمال له، و ما لا کمال له ناقص، والناقص لا یقبل و لا یوزن و لا یعرض، لأن الله لا یقبل إلّا الطیب، و إلیه الإشارة بقوله: ﴿وَالوَزنُ یَومَئِذ الحَقُّ﴾ والحق هو العدل و العدل هو الولایة، لأن الحق علی فمن کملت موازینه بحب علیٍّ رجع و أفلح، و إلیه الإشارة بقوله: ﴿فَأُولَئِکَ هُمُ المُفلِحُونَ﴾ و هم أهل الولایة الذین سبقت لهم من الله العنایة، و إلیه الإشارة بقوله: ﴿إِلَیهِ یَصعَدُ الکَلِمُ الطَّیِّبُ﴾ قال: الکلم الطیب: لا إله إلّا الله محمد رسول الله، والعمل الصالح یرفعه، قال: العمل الصالح حب علی، فکل عمل لیس معه حب علی فلا یُرفع، و ما لا یرفع لا یسمع، و ما لا یسمع فلا ینفع، و ما لا یرفع و لا یسمع و لا ینفع، فهو وبال و ضلال و هباء منثور؛

کتاب یعنی قرآن و میزان یعنی ولایت.» علی بن ابراهیم [1] می گوید: «کتاب، علی است و میزان نیز علی است. چرا که تا تو ولایت نداشته باشی دین و کتاب نداری و برای این که با ولایت دین کامل می‌شود و یقین حاصل می‌شود. پس ولایت همان ترازوی بندگان در روز معاد است. پس وقتی آسمان‌ها و زمین و بین آن‌ها یعنی کوه‌ها در مقابل لا اله الا الله قرار بگیرند، لازم نیست که وزن داشته باشند و ولایت در مقابل آن قرار داده می‌شود، که علی ولی الله است و کفه‌ی ترازو برتری پیدا می‌کند. چرا که ولایت در کنار توحید و نبوت است و ولایت جزئی از توحید و از نبوت است. پس جامع اسرار، توحید است و نبوت، خاتمه‌ی آن دو است؛ به این دلیل که لا اله الا الله روح ایمان است و ظرف باطن است و محمد رسول الله عمق

۱. تفسیر قمی؛ ج۱، ص۳۰.

ایمان و ظرف ظاهر است و علی ولی الله، ظرف اسلام و ایمان و روح، ظاهر و باطن است.

لذا اگر بنده‌ای در روز قیامت کفه‌ی ترازوی او حاوی کوه‌های سر به فلک کشیده و حاصل شده از اعمال صالح باشد، اما در آن ولایت علی که موجب کمال دین و برتری کفه‌ی ترازو است، وجود نداشته باشد، بلکه کمال سایر ادیان نیز به اوست. چرا که دین محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله، کمال همه‌ی ادیان و ختم همه‌ی شریعت‌های پیامبران و تصدیق مرسلین است و محبت علی؛ کمال این کمال و ختم این خاتم و تمام این متمم و مکمل کمال خودش، کمال کمال و کمال، موجب جمال است. پس محبت علی، کمال همه‌ی ادیان است. چرا که خداوند پیامبری را مبعوث نکرد که مردم را به او دعوت کند و بندگانش را به او راهنمایی کند، مگر آن که از او درباره‌ی پذیرش ولایت علی عهد گرفت، چه با میل و چه با کراهت.

هر دینی که در کنار آن محبت علی و ولایت او نباشد، کمال ندارد و چیزی که کمال نداشته باشد، ناقص است و چیز ناقص قبول نمی‌شود و مورد وزن قرار نمی‌گیرد و مطرح نمی‌شود چرا که خداوند فقط چیز پاکیزه را قبول می‌کند و در این آیه به آن اشاره نموده است: **﴿و الوزن یومئذ الحق﴾**[1] و حق، همان عدل است و عدل، همان ولایت است، چرا که حق، علی است و هر کس ترازویش با محبت علی کامل باشد، کفه‌ی او برتری پیدا می‌کند و رستگار می‌شود و این آیه اشاره به آن است: **﴿فأولئک هم المفلحون﴾**[2] و آن‌ها اهل ولایت هستند، که خداوند به آن‌ها

---

۱. اعراف؛ آیه‌ی ۸.

۲. اعراف؛ آیه‌ی ۸.

عنایت داشته است و این آیه اشاره به آن است **﴿الیه یصعد الکلم الطیب﴾**[1] می‌گوید: «کلمات طیب یعنی لا اله الا الله محمد رسول الله و عمل صالح او را رفعت می‌دهد، می‌گوید: «عمل صالح محبت علی است، پس هر عملی که در کنار آن محبت علی نباشد رفعت پیدا نمی‌کند و چیزی که رفعت، پیدا نکند شنیده نمی‌شود و چیزی که شنیده نشود فایده نخواهد داشت و چیزی که رفعت داده نمی‌شود و شنیده نمی‌شود و فایده ندارد وبال و گمراهی و غبار، متلاشی شده است.»

این سخن را تأیید می‌کند و این مفهوم را محقق می‌کند که جبرئیل سید ملائکه است، و پیامبران صلی الله علیه و آله سادات اهل زمین هستند، و رسولان سادات پیامبران هستند، و هر کدام از آن‌ها سید زمان خود هستند، محمد صلی الله علیه و آله سید پیامبران و مرسلین و سید همه‌ی مخلوقات است. چرا که او آغاز کننده و پایان بخش است و او اولین و آخرین است، و او دارای سیادت تقدم و خاتم بودن است، چرا که او اگر نبود آن‌ها خلق نمی‌شدند و نبودند.

به خاطر احد بودن او بر سایر افراد این واحد، بر سایر اعداد شرافت دارد. جبرئیل خادم و پیامبران نمایندگان او هستند، چرا که آن‌ها مبعوث شدند تا به سوی خداوند دعوت کنند و از نبوت محمد صلی الله علیه و آله خبر بدهند و بر فضیلت او بر همگان شهادت دهند و بر ولایت علی اعتراف کنند و محبت او را به دست آورند و علی سلطان رسالت محمد و شمشیر آن و کمال احکام آن و پایان بخش آن است. دلیل آن قول خدای تعالی است: **﴿و اجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا﴾**[2] است. یعنی علی

---

۱. فاطر؛ آیه‌ی ۱۰.

۲. اسراء؛ آیه‌ی ۸۰.

را و امیر را و وزیر را، پس محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله سید اهل آسمان‌ها و زمین است و علی نفس این سید و روح او و گوشت او و خون او و برادر او و جوانمرد او و فدایی او و هم درد و سلطان دولت او و حامی مذهب او و مبارز مملکت او است. پس علی سلطان اهل آسمان‌ها و زمین و امیر آن‌ها و ولی آن‌ها و مالک آن‌ها است. چرا که او بر آن‌ها اولی از خود آن‌ها است و برای این که او امین خداوند و امیر از طرف اوست و ولی او و دو فرزندش که مایه‌ی افتخار بر انس و جن است و او سید جوانان اهل بهشت است.

هر کس از انس و جن در بهشت ساکن شود، حسن و حسین علیهماالسلام دو سید بر آن‌ها هستند و اهل بهشت سادات مخلوقات هستند. پس حسن و حسین علیهماالسلام سید سادات هستند و کسی نمی‌تواند بر اهل آخرت سید باشد، مگر آن که در دنیا بر اهل دنیا سید باشد و پدر آن دو بهتر از آن دو است. مطابق تصریح حدیثی که بر آن اتفاق نظر وجود دارد. پس امیر المؤمنین سید سادات اهل دنیا و آخرت است و همسر او زهرا سیده‌ی زنان است. چرا که او جگرگوشه‌ی نبوت و گوشت رسالت و خورشید جلالت و خانه‌ی عصمت و باقیمانده‌ی نبوت و معدن رحمت و منبع شرافت و حکمت است. پس علی سید پسر سید و برادر سید و پدر سادات و همنشین سیادت و برتری است پس او ولی است، که محبت او امان است و دشمنی با او پستی است و شناخت او یقین است و این آیه به او اشاره دارد: **﴿و لو لا فضل الله علیکم و رحمته﴾**[1] پس رحمت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و فضل علی است. دلیل آن این آیه

---

۱. نساء؛ آیه‌ی ۸۳.

است: **﴿قل بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا﴾**[۱]؛ یعنی با دین محمد و ولایت علی خوشحال شوید ، چرا که به خاطر آن دو مخلوقات را آفرید و به خاطر آن‌ها رزق بر آن‌ها افاضه می‌کند؛ چرا که هر چه که انسان نگاه می‌کند حسن یا احسان است. پس حسن، آن دو هستند و احسان به آن دو رواست. اما حسن، دلیلش این سخن است: «**أول ما خلق الله نوری**»[۲]؛ پس او نور جاری در آحاد موجودات و افراد آن‌ها است، و اما احسان دلیلش این سخن است: «**أنا من الله و الکل منی**؛ من توسط خداوند آفریده شدم و همه چیز از من آفریده شد.»[۳] پس همه چیز به خاطر او و به وسیله‌ی او موجود است پس او حسن و احسان است همانطور که گفته شده است:

جمیع ما أنظره جماله	**و کل ما خیّل لی خیاله**
و کل ما أنشقه نسیمه	**و کل ما أسمعه مقاله**
ولی فم شرفه مدیحه	**ولی ید کرمها نواله**
ما یعرف العشق سوی متیم	**لذ له قیل الهوی وقاله**

همه‌ی آن چیزی که نگاه می‌کنم جمال اوست و هر چیزی را تصور می‌کنم خیال اوست.

و هر چه را استشمام می‌کنم نسیم اوست و هر چه را می‌شنوم صدای اوست و من دهانی دارم که مدح او آن را شرافت بخشیده است و من دستی دارم که عطای او آن را کرامت بخشیده است.

عشق را نمی‌فهمد مگر عاشق قیل و قال محبت را برای او بکار بگیرد این به

---

۱. یونس؛ آیه‌ی ۵۸.

۲. حدیثش قبلاً آمد.

۳. حدیث آن گذشت.

خاطر این است که او مصدر اشیاء است و کسی که مصدر اشیاء باشد ضرورتا! بازگشت اشیاء به آن خواهد بود. آغاز جهان از توست و بازگشت آن نیز به توست. کسی که مبدأ و معاد باشد، پس زمام امور در دست اوست و باز و بسته کردن آن در دست توست. کسی که باز و بسته کردن در دست اوست، صاحب حکم است و شما به او رجوع خواهید کرد.

فصل

وقتی خورشیدهای اسرار از مشرق عنایت طلوع کرد و برق‌های اسرار از مطلع هدایت درخشید و دانستم که خدای زنده و تأثیر گذار جل اسمه حضرت محمدی را برتری بخشیده است و نور او را فیض اول قرار داده است و طلوع سایر نورها را از او قرار داده است و او را پیشگام اولین قرار داده است پس او بر همگان پیشگام است و او بر همگان رفعت دارد و او بر همه چیز احاطه دارد و خداوند در پشت سر آن‌ها دارای احاطه است پس اینگونه هستم که گفته شده است:

ترکت هوی لیلی و سعدی بمعزل — و ملت إلی محبوب أوّل منزل
و نادتنی الأشواک و یحک هذه — منازل من تهوی فدونک فانزل
غزلت لهم غزلاً دقیقاً فلم أجد — له ناسجاً غیری فکسرت مغزلی

أو کما قیل:

نقّل فؤادک ما استطعت من الهوی — ما الحب إلّا للحبیب الأوّل

فاعلم أن الله سبحانه ما أنعم علی بمعرفة محمد و حبّ علی فعذّبه قط، و لا حرمه عبداً فرحمه قط.

عشق لیلی را کنار گذاشتم و ستاره‌ی سعد من عزلت گرفت و سراغ محبوب اولین منزل رفتم.

و تیغ‌ها مرا ندا کردند که‌ای فلانی سراغ چه کسی می‌روی سراغ کوچک‌تر از خودت برو من برای آن‌ها لباسی نازک بافتم و کسی را نیافتم که آن را بدوزد جز خودم پس ابزار بافندگی را شکستم یا این طور که گفته شده است:

هرچه می‌توانی قلب خود را از عشق دور کن چرا که محبت فقط برای محبوب اولین جایز است.

پس بدان که خداوند سبحان به هر بنده‌ای معرفت محمد و محبت علی را داده باشد؛ هرگز او را عذاب نمی‌کند و هر بنده‌ای را از آن محروم کرد هرگز مورد رحمت قرار نمی‌دهد.

فصل

اتحاد نور و معنای آن

محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نور واحد و قدیم هستند و فقط در نام دو قسمت شده اند، تا پیامبر از ولی خود متمایز شود. همان طور که واحد از احد متمایز شده است، پس هر احدی، واحد است و نه بر عکس. همین طور هر پیامبری ولی است و نه بر عکس، لذا در روز قیامت اعمال وزن نمی‌شود، مگر با محبت علی، چرا که ولایت همان ترازو است که بحث آن گذشت.

فصل

آثار محبت علی علیه‌السلام و اطاعت از او

هیچ چیز نمی‌تواند در مقابل توحید قرار بگیرد کم باشد یا زیاد. همین طور محبت علی وقتی در ترازو قرار می‌گیرد، هیچ یک از گناهان نمی‌تواند از آن کم کند. چه آن گناهان اندک باشد یا زیاد. پس وقتی محبت او در ترازو باشد، گناهی وجود ندارد و وقتی محبت او در ترازو وجود نداشته باشد هیچ حسنه‌ای وجود ندارد. چرا که حسنات به طور قطع همان محبت او و گناهان همان دشمنی اوست؛ چرا که محبت او حسنه است و با وجود آن گناه آسیبی نمی‌رساند و دشمنی او گناه است و با وجود او حسنه‌ای فایده ندارد[1] این آیه اشاره به آن است: **﴿فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات﴾**[2] و این آیه: **﴿و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا﴾**[3] و در قیامت فقط سه گروه وجود دارد. مؤمن، کافر و منافق. کافر و منافق حسناتی ندارند که وزن شود. پس این مصداق محدود می‌شود به مؤمنینی که گناه کار هستند و خداوند رحمت خود را شامل آن کرده است. چرا که هر کس دارای ایمان باشد،

---

۱. بحار الانوار؛ ج۳۹، ص۲۴۸؛ ح ۱۰ و ص۲۵۶؛ ح ۳۳.

۲. فرقان؛ آیه‌ی ۷۰.

۳. فرقان؛ آیه‌ی ۲۳.

نامه‌ی عملش به هم پیوسته و در خانه‌ی قضاوت مستقر است، چرا که محل بنای این خانه توحید و شاهد او نبوت و جلد او ولایت است. به خاطر انصاف خداوند در روز ملاقات او ایمان برای مؤمن واجب است. منافق، در دنیا تلاش می‌کند؛ اما اصل را ضایع کرده است و به فرع مشغول شده است و فرع جز با اصل مستقر نیست و در این جا اصلی وجود ندارد پس فرع هم موجود نخواهد بود بنابراین او با جدیت تلاش می‌کند اما بسیار ضایع کننده است و این آیه به آن اشاره دارد: **﴿الذین ضل سعیهم فی الحیاة الدنیا و هم یحسبون أنهم یحسنون صنعا﴾**[1] پس وقتی وارد قیامت می‌شود چیزی از اعمالی که گمان می‌کرد آن را ملاقات می‌کند نخواهد دید، چرا که منافق دارای برهان نیست. اعمالش با مبنای گمانی است و گمان، چیزی از حق را محقق نمی‌کند. چرا که چیزی که برهان نداشته باشد، اصل ندارد و چیزی که اصل ندارد، فرع ندارد. پس مورد قبول واقع نمی‌شود و وجود ندارد و منافق دارای برهان نیست.

پس اصل و ایمان و نجات ندارد. دلیل آن آن چیزی است که صاحب کشاف از حدیث قدسی از طرف پروردگار والا روایت کرده است که فرمود: «کسی را وارد بهشت خواهم کرد که از علی اطاعت کرده باشد هر چند از من معصیت کرده باشد و کسی را وارد جهنم خواهم کرد، که از اطاعت علی سرپیچی کرده باشد. هر چند مرا اطاعت کرده باشد.»[2] و این رمز نیکوئی است. چرا که محبت علی همان ایمان

---

۱. کهف؛ آیه‌ی ۱۰۴.

۲. در حدیث است؛ هر کس او را اطاعت کند، خداوند را اطاعت کرده است و هر کس از او سرپیچی کرده باشد؛ از خداوند سرپیچی کرده است. بحار؛ ج۵۲، ص۳۵۰؛ ح ۱۰۳.

کامل است و ایمان کامل وقتی حاصل شود، گناهان ضرری نخواهند داشت و این سخن که: «هر چند از من معصیت کند معنایش این است که من من او را می‌آمرزم به خاطر کرامت او و او را به خاطر ایمان وارد بهشت می‌کنم و به خاطر محبت علی او را در عفو و مغفرت وارد می‌کنم.» و این سخن: «هر کس از او سرپیچی کند را وارد آتش می‌کنم هر چند از من اطاعت کرده باشد.» به این خاطر است که اگر او از ولایت علی پشتیبانی نکند ایمان ندارد پس اطاعت‌های او در این جا مجازی است و نه حقیقی چرا که اطاعت حقیقی محبت علی است که سایر اعمال به آن اضافه می‌شود پس هر کس علی را دوست بدارد از خداوند اطاعت کرده است و هر کس از خداوند اطاعت کند نجات می‌یابد، پس هر کس علی را دوست داشته باشد، نجات می‌یابد.

پس بدان که محبت علی ایمان است و دشمنی با او کفر است[1] و در قیامت فقط دو گروه وجود دارند دوست دار او و دشمن او. پس دوست دار او گناه و حساب رسی ندارد و کسی که حسابرسی نداشته باشد. بهشت خانه‌ی اوست، دشمن او ایمان ندارد و کسی که ایمان ندارد خداوند به او نگاه نمی‌کند. پس اطاعت‌های او عین معصیت است. پس دشمن او نابود است، هر چند که ثواب‌های همه‌ی بندگان را با خود آورده باشد، و ولی او نجات می‌یابد. هر چند که تا دو گوش خود در گناهان غوطه ور باشد و گناه کجاست با وجود ایمان نورانی؟

و بدی‌ها کجا هستند با وجود اکسیر؟

پس دشمن او از عذاب رها نمی‌شود و دوستدار او متوقف نمی‌شود و از بهشت بیرون نمی‌شود پس خوشا به حال پیروان او و بدا به حال دشمنان او.

---

۱. بحار الانوار؛ ج۲۶، ص۲۶۳؛ ح ۴۸.

این را تأیید می‌کند آن چه ابن عباس روایت کرده است که می‌گوید:

«جاء رجل إلى رسول الله فقال: يا رسول الله أينفعنى حبّ على فى معادى؟ فقال له النبى صلى الله عليه وآله: لا أعلم حتى أسأل جبرائيل، فنزل جبرائيل مسرعاً فقال له النبى صلى الله عليه وآله: أينفع هذا حبّ على؟ فقال: لا أعلم حتى أسأل إسرافيل، ثم ارتفع فسأل إسرافيل، فقال: لا أعلم حتى أناجى ربّ العزّة، فأوحى الله إلى إسرافيل قل لجبرائيل يقل لمحمد: أنت منّى حيث شئت، و أنا و على منك حيث أنت منّى، و محب على منّى حيث على منك؛

مردی نزد پیامبر صلى الله عليه وآله آمد و گفت: «ای پیامبر! آیا محبت علی در روز قیامت به درد من خواهد خورد؟»

پیامبر صلى الله عليه وآله به او فرمود: «نمی دانم باید از جبرئیل سؤال کنم، جبرئیل به سرعت نازل شد و پیامبر صلى الله عليه وآله به او فرمود: «آیا محبت علی برای این فرد فایده‌ای دارد؟» گفت: «نمی دانم. باید از اسرافیل سؤال کنم، و بعد بالا رفت و ا ز اسرافیل سؤال کرد؟» گفت: «نمی دانم. باید با پروردگار عزت مناجات کنم.» پس خداوند به اسرافیل وحی کرد که به جبرئیل بگو به محمد بگوید:

«منزلت تو نزد من آن طوری است که تو بخواهی، منزلت من و علی نزد تو مانند منزلت تو نزد من است، و منزلت دوست دار علی نزد من مانند منزلت علی نزد توست.»[1]

این را تأیید می‌کند آن چه رازی در کتاب خود به صورت مرفوع از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گوید:

«إذا كان يوم القيامة أمر الله مالكاً أن يسعر النار، و أمر رضوان أن يزخرف الجنة ثم

---

۱. مأة منقبة؛ ص ۴۳ و جواهر السنية؛ ص ۳۰۳.

یمد الصراط، و ینصب میزان العدل تحت العرش، و ینادی مناد: یا محمد قرّب أمتک إلی الحساب، ثم یمدّ علی الصراط سبع قناطر بعد کل قنطرة سبعة آلاف سنة، و علی کل قنطرة ملائکة یتخطفون الناس فلا یمرّ علی هذه القناطر إلّا من والی علیاً و أهل بیته، و عرفهم و عرفوه، و من لم یعرفهم سقط فی النار علی أم رأسه و لو کان معه عبادة سبعین ألف عابد لأنه لا یرجح فی الحشر المیزان، و لا تثبت علی الصراط قدم انسان إلّا بحب علی؛

وقتی روز قیامت بشود خداوند به مالک دستور می‌دهد آتش جهنم را شعله ور کند، به رضوان دستور می‌دهد که بهشت را آراسته کند، بعد پل صراط قرار داده می‌شود، ترازوی عدالت در زیر عرش نصب می‌شود، منادی ندا می‌کند:

«ای محمد! امت خود را برای حساب رسی جلو بیاور، بعد بر روی صراط هفت پل قرار داده می‌شود که فاصله‌ی هر پل با دیگری هفت هزار سال راه است، بر هر پلی فرشتگانی قرار دارند که مردم را می‌ربایند.

پس کسی نمی‌تواند از این پل‌ها عبور کند، مگر کسی که از ولایت علی و عترت او حمایت کرده باشد و آن‌ها را شناخته باشد و آن‌ها نیز او را شناخته باشند، هر کس آن‌ها نشناخته باشد با صورت در آتش سقوط می‌کند هر چند که عبادت هفتاد هزار عابد را با خود داشته باشد چرا که در محشر، کفه‌ی ترازوی کسی برتری ندارد و قدم کسی بر صراط مستقر نمی‌شود، مگر با محبت علی.»

این آیه اشاره به آن است: **﴿یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیاة الدنیا فی الآخرة﴾**[1] یعنی خداوند در دنیا ولی علی را بر دشمن او پیروز می‌کند و در آخرت

---

۱. ابراهیم؛ آیه‌ی ۲۷.

قدم او را بر صراط مستقر می‌کند و دلیل آن روایت ابن عباس است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «**یا علی ما ثبت حبّک فی قلب مؤمن إلّا و ثبت قدمه علی الصراط حتی یدخل الجنّة**؛ ای علی! محبت تو در قلب هر مؤمنی قرار بگیرد خداوند قدم او را بر پل صراط مستقر می‌کند تا این که وارد بهشت شود.»[1]

---

۱. بحار الانوار؛ ج۲۷، ص۷۷؛ ح ۸. با اندکی تفاوت.

فصل

حمایت از ولایت علی علیه السلام و عدم درک ذات او

ای کسی که در فضای تقلید پرواز می‌کنی و در خانه‌ی حکیمان پناه نمی‌گیری و در بوستان علما گردش نمی‌کنی! در قلب تو محبت عشق نمی‌روید، فقط بر مطالب محجوب کتاب توقف می‌کنی تا کی می‌خواهی از نور دور باشی؟ و از سرور بی بهره باشی و اسرار کتاب غافل باشی و فقط به سیاهی مرکب خطوط نگاه کنی؟ آیا خداوند رحمن تو را ندا نداده است: **﴿أفلا یتدبرون القرآن أم علی قلوب أقفالها﴾**[1] تا کی می‌خواهی از آب دریا بنوشی که هر چه می‌خوری تشنه‌تر بشوی؟ آیا نمی‌دانی خداوند سبحان نوزده هزار عالم و یک میلیون عالم آفریده است و منشأ آن‌ها نور حضرت محمدی و اسرار آن ولایت الهی و ختم آن خلافت مهدی و عصمت فاطمی است؟ و این‌ها همه از کلمه‌ی غیب الهی فیض شده است، که این کلمه الف صاف است. همان طور که گفته‌اند (۱۱۱۱) الف خمیده و الف صاف و الفی که به آن توقف می‌شود و الفی که انتهای الف‌ها است و خداوند آن را آفرید در حالی که از آفریدن آن بی نیاز بود.

آن را به ولی کامل تحویل داد چرا که او ولی خداوند است، که خداوند او را در

---

۱. محمد؛ آیه‌ی ۲۴.

بین مخلوقات جانشین خود قرار داده است. پس او ولـی مطلـق و تـصرف کننـده‌ی عادل است. پس از آن چه انجام می‌دهد؟ مؤاخذه نمی‌شود و چگونـه مؤاخـذه شـود کسی که با حکمت مؤید است؟ و با عصمت مخصوص است، کـسی کـه آن چـه را انجام می‌دهد خداوند می‌خواهد چرا که فعل او حق و عدل است و خداوند آن چـه بخواهد انجام می‌دهد؛ چرا که او نمی‌خواهد مگر آن چه را خداوند بخواهد، چرا که قلب او محل مشیئت خداوند است. خدای خالق همگان آن را قبل از همگـان ایجـاد کرده است و همگان را به خاطر او ایجاد کرده است و او را بر همگان برگزیده است و ولایت امور همگان را به او عطا کرده اسـت و او را بـر همگـان حـاکم قـرار داده است.» پس او کلمه‌ی تامه است و در روز قیامت حاکم اسـت و چگونـه ایـن طـور نباشد، وقتی که شیعیان او فردا نامه‌های اعمالشان سفید است و لبـاس هایـشان سـبز است و از عذاب در امانند و بدون حسابرسی وارد بهشت می‌شوند.

دلیل آن روایتی است که صاحب کتاب اربعین از انـس بـن مالـک نقـل مـی‌کنـد می‌گوید: «**إذا کان یوم القیامة نادی مناد یا علی یا ولی، یا سیّد یا صدّیق یـا دیّـان یـا عادی، یا زاهد یا فتی یا طیب یا طاهر، مرَّ أنت و شیعتک إلی الجنة، بغیر حساب**؛ وقتی روز قیامت بشود منادی ندا می‌کند، ای علی! ای ولی! ای سید! ای صدیق! ای دیندار! ای هدایت کننده! ای زاهد! ای جوانمرد! ای بزرگوار! ای پاکیزه! تـو و شـیعیانت بـه سوی بهشت بروید؛ بدون حساب رسی.»

تأیید می‌کند آن چه را صاحب کتاب النخب نقل می‌کند: «دو نفر در مورد خلافت و امامت علی مشاجره داشتند و نزد شریک آمدند و از او سؤال کردنـد. او بـه آن دو نفر گفت: اعمش از حذیفه بن یمان از پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله برای من نقل کرد که فرمـود: «**إنّ الله خلق علیاً قضیباً فی الجنة من تمسّک به فهو من أهـل الجنـة**؛ خداونـد علـی را بـه صورت شاخه‌ای آفرید که در بهشت است، که هر کس به آن چنـگ انـدازد از اهـل

بهشت خواهد بود.» این فرد این سخن را بزرگ شمرد و نزد ابن دراج رفت و خبرش را برای او تعریف کرد، او گفت: «تعجب نکن، اعمش از ابی سعید خدری از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای من نقل کرد که فرمود: «**إن الله خلق قضيباً من نور في بطنان العرش لا يناله إلّا علي و من تولاه**؛ خداوند شاخه‌ای از نور در درون عرش آفریده است، که کسی جز علی و حامیان ولایتش نمی‌توانند به آن دست رسی داشته باشند.»

این مرد گفت: «این هم مانند آن یکی است و بعد نزد وکیع رفت و خبرش را برای او تعریف کرد او گفت: «تعجب نکن. اعمش از ابی سعید خدری از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای من نقل کرد که فرمود: «**أركان العرش لا ينالها إلّا علي و شيعته، فاعترف الرجل بفضل علي** علیه‌السلام؛ کسی نمی‌تواند به ستون‌های عرش دست رسی پیدا نمی‌کند، مگر علی و شیعیان او و در این لحظه آن مرد به فضیلت علی را پذیرفت.»[1]

از کتاب مناقب نقل است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «**إن لله عموداً من من نور يضيء لأهل الجنّة كالشمس لأهل الدنيا لا يناله إلّا علي و شيعته.و إن حلقة باب الجنة من ياقوتة حمراء طولها خمسون عاماً، على صفائح من ذهب إذا نقرت طنت و قالت في طنينها: يا علي**؛ خداوند شعاعی از نور دارد، که برای اهل بهشت روشنایی می‌دهد؛ همان طور که خورشید برای اهل دنیا روشنایی می‌دهد و کسی نمی‌تواند از این نور بهره مند شود؛ مگر علی و شیعیان او.[2]حلقه‌ی درب بهشت از جنس یاقوت قرمز است، که درازی آن به فاصله‌ی پنجاه سال راه است و صفه‌ی زیر این حلقه از طلا است. وقتی این حلقه بر آن کوبیده می‌شود، صدای طنین آن بلند می‌شود، که

---

۱. حدیث آن گذشت.

۲. بحار الانوار؛ ج۳۹، ص۲۶۸؛ ح ۴۵.

می‌گوید: «یا علی!»[۱]

چرا این طور نباشد؟ در حالی که او اسم اعظم است و موجودات با او منفعل می‌شوند و او حاکم است و در سایر موجودات حق تصرف دارد. پس او اول و اخر و باطن و ظاهر است. اولین در نور و آخرین در زمان ، و باطن در اسرار و ظاهر در آثار، پس او مقام پروردگار والا را دارد در واجب بودن اطاعتش و دستورش و کلمه‌ی خداوند از او شنیده می‌شود و مشیئت خداوند از او ظاهر می‌شود. پس او مانند هو است در واجب بودن اطاعت و اجرای دستوراتش و برتری اش بر موجودات و حکومت بر مخلوقات و او عین ذات مقدس هو نیست. که از اشیاء و مانندها منزه است و از تصویر و مثال متعالی است. فرقی بین آن دو و تو وجود ندارد، مگر آن که آن‌ها بندگان تو و مخلوقات تو هستند.

مطلبی که در حدیث قدسی از پروردگار والا آمده است، این را تأیید می‌کند که می‌فرماید: «**عبادی أطعنی أجعلک مثلی أنا حی لا أموات، اجعلک حیّاً لا تموت، أنا غنی لا أفتقر أجعلک غنیّاً لا تفتقر، أنا مهما أشأ یکن أجعلک مهما تشأ یکن**؛ بنده‌ی من از من اطاعت کن، تا تو را مانند خودم قرار دهم. من زنده‌ای هستم که نمی‌میرم و تو را زنده‌ای قرار می‌دهم که نمی‌میری. من بی نیاز هستم و فقیر نمی‌شوم و تو را بی نیازی قرار می‌دهم، که فقیر نمی‌شوی. من هر چه را اراده کنم ایجاد می‌شود و تو را طوری قرار می‌دهم که هر چه را اراده کردی برایت ایجاد شود.»[۲]

حدیث دیگری مانند آن است که می‌گوید: «**جنبونا آلهة تعبد، و اجعلوا لنا ربّاً**

---

۱. بحار الانوار؛ ج۳۹، ص۲۳۵؛ ح ۱۸.

۲. به صورت مختصر در جامع الاسرار آمده است؛ ص ۲۰۴؛ ح ۳۹۳.

نؤوب إليه، و قولوا فينا ما استطعتم. خداوند بندگانی دارد، که در آن چه اراده‌ی او بود، از او اطاعت کردند. پس او نیز از آن چه آن‌ها اراده می‌کنند، اطاعت می‌کند و آن‌ها می‌گویند کن فیکون.»[1]

این به خاطر این است، که همه چیز بنده‌ی خداوند است. وقتی خداوند بنده‌ای را بر می‌گزیند، لباس برتری به او می‌پوشاند و در مملوکات خود ندا می‌دهد، که او حق تصرف در آن‌ها دارد و برای او ولایت مطلقه قرار می‌دهد. پس او بنده‌ی حضرتش می‌شود و خالص برای ولایتش می‌شود و مولای بندگان و مردمانش و صاحب ولایت در مملکتش می‌شود و این همان تصرف صاحب ولایت به اذن پروردگار متعالی است و لذا گفته اند: «ما را خدایانی که پرستش می‌شوند قرار ندهید. بلکه برای ما پروردگاری قائل شوید، که ما به او رجوع می‌کنیم آن وقت هر چه می‌توانید در مورد ما تعریف کنید.»[2] همان طور که گفته اند:

جنبوهم قول الغلاة و قولوا ما استطعتم فی فضلهم أن تقولوا

فإذا عدت سماء مع الأرض إلی فضلهم فذاک قلیل

آن‌ها را از سخنان اهل غلو دور کنید بعد هر چه می‌توانید در فضیلت آن‌ها سخن بگوئید.

وقتی آسمان و زمین را در وصف آن‌ها بگوئی باز هم کم گفته‌ای.

از آن‌ها نقل است که فرمودند: «**كونوا لنا زيناً، و لا تكونوا علينا شيناً، فانّه ليس بين الله و بين أحد من خلقه قرابة. ألا من ائتم بإمام فليعمل بعمله، فما معنا براءة من**

---

۱. حدیث آن گذشت.

۲. بحار الانوار؛ ج۲۵، ص۳۴۷ و ۲۸۳؛ ح ۳۰. با اندکی تفاوت و شبیه به آن در بصائر الدرجات؛ ص۲۴۱، ح ۵ است.

النار، و لیس لنا علی الله من حجّة فاحذروا المعصیة لنا والمغالاة فینا، فإنّ الغلاة شرّ خلق الله یصغرون عظمة الله و یدعون الربوبیة لعباد الله، والله إن الغلاة شرّ من الیهود والنصاری والمجوس والذین أشرکوا، و إلینا یرجع الغالی فلا نقبله لأن الغالی اعتاد ترک الصلاة والزکاة والصوم، فلا یقدر علی ترک عادته و بنا یلحق المقصر فنقبله لأنّ المقصّر إذا عرف عمل؛ زینت ما باشید و مایه‌ی بدنامی ما نباشید.»[1] چرا که خداوند با هیچ یک از مخلوقاتش خویشاوندی ندارد بدانید هر کس امامی را قبول دارد باید مانند او عمل کند ما به کسی برائت از جهنم نمی‌دهیم و در برابر خداوند حجتی نداریم. پس از سرپیچی ما پرهیز کنید، از غلو گویی در مورد ما خودداری کنید؛ چرا که غلوگویان، بدترین مخلوقات خداوند هستند که عظمت خداوند را کوچک می‌کنند و برای بندگان خداوند ربوبیت قائل می‌شوند.

به خداوند سوگند! که غلو گویان از یهود و نصارا و مجوس و از مشرکان بدتر هستند، آن‌ها نزد ما می‌آیند و ما از ایشان نخواهیم پذیرفت، چرا که غلوگو در ترک نماز و زکات و روزه عادت دارد و نمی‌تواند عادت خود را ترک کند. افراد مقصر نیز نزد ما می‌آیند و ما قصور آن‌ها را می‌پذیریم، چرا که مقصر وقتی راه درست را بفهمد، عمل می‌کند.

نیز از آن‌ها نقل است که فرمودند: «**نزّهونا عن الربوبیة و ارفعوا عنّا حظوظ البشریة. ما را از ربوبیت منزه بدانید و امور بشری را نیز برای ما قائل نباشید.**»[2]؛ یعنی

---

۱. بحار الانوار؛ ج۷۱، ص۲۸۶؛ ح ۴۱.

۲. شرح زیارت جامعه؛ ج۱، ص۲۰۱. با این عبارت: ....ادفعوا عنا ، و وارد شده است که: «**لا تجعلونا أربابا و قولوا فی فضلنا ما شئتم**؛ ما را خدایان قرار ندهید و در فضائل ما هر چه خواستید می‌توانید بگوئید.» بحار؛ ج۲۶، ص۲؛ ح ۱.

اموری که برای شما جایز است، چرا که هیچ یک از مردم با ما قابل مقایسه نیستند.[۱] چرا که ما اسرار الهی هستیم که در قالب جسم انسانی به ودیعه گذاشته شده ایم، کلمه‌ی ربانی هستیم که در جسدهای خاکی به نطق آمده ایم. بعد از این هر چه می‌توانید درباره‌ی ما بگوئید. چرا که دریا تمام نمی‌شود و عظمت خداوند قابل توصیف نیست.

اکنون ای کسانی که در بین دیوارهای تقلید توقف کرده اید و از دور حق را تماشا می‌کنید! آیا نشنیده اید که پیامبر صلی الله علیه و آله تنه‌ی خشک درخت برایش ناله کرد؟! شتر بر پای او بوسه زد؟! از عظمت او ماه دو نیمه شد؟! از مقابل او آب پاکیزه جوشید و فوران زد؟! چوب خشکیده در دستان او سبز شد و میوه داد؟! او پشت سر خودرا می‌دید همان طور که پیش روی خود را می‌دید؟![۲] با خواب رفتن چشم‌هایش قلبش به خواب نمی‌رفت؟![۳]

جای پای او در خاک باقی نمی‌ماند؟! اما جای پایش بر روی سنگ باقی می‌ماند؟! وقتی به سفر می‌رفت و یا حرکت می‌کرد ابر بر سر او سایه می‌انداخت؟![۴] سوار بر مرکب براق شد و در کمتر از یک چشم بر هم زدن هفت طبقه‌ی آسمان را طی کرد؟!

او جوهر شفافی است که مانند بشر سایه نداشت،[۵] این‌ها برای افراد صاحب

---

۱. حدیث آن گذشت.

۲. أخبار الدول؛ ص۸۴ و المعجم الأوسط؛ ج۳، ص۳۲۳.

۳. الشفاء؛ ج۲، ص۱۵۳.

۴. بحار الانوار؛ ج۳۵، ص۱۲۹؛ ح ۷۴.

۵. و از علامت های امامت این است که بدن او سایه نمی اندازد. بحار الانوار؛ ج۲۵، ص۱۱۶؛ ح ۱.

عبرت و دقت آیت است، امیر المومنین علیه السلام در حضور و غیاب او با او شریک بود، پس او رازی است که کسی آن را انکار نمی‌کند، مگر کسانی که کفر بورزند، و او ولی است که اعمال بشر به او عرضه می‌شود. این سخن اشاره به آن است: «**لولانا ما عُرف الله و لولا الله**؛ ظاهر من امامت است و باطن من غیبی است و قابل تصور نیست.»[1] پس آن‌ها وقتی در جسد قرار دارند شبح هستند و وقتی شبح هستند ارواح هستند و وقتی ارواح هستند نور هستند و وقتی نور هستند اسرار هستند پس آن‌ها برگزیدگان و صفات و گل چین شدگان هستند و این سخن اشاره به آن است: «**لولانا ما عرف الله ولولا الله ما عرفنا**»؛ «اگر ما نبودیم خداوند شناخته نمی‌شد و اگر خداوند نبود ما شناخته نمی‌شدیم.»[2]

همان طور که گفته شده است:

فلولاه و إیانا لما کان الذی کانا
فالأمر مقسوماً بإیاه و إیّانا

اگر او و ما نبودیم همه‌ی این‌هایی هستند نمی‌بودند، پس امور تقسیم شده است بین او و بین ما شبح، یعنی کسی که جسمش دیده می‌شود ولی هویتش شناخته نمی‌شود.

---

۱. بحار الانوار؛ ج۲۵، ص۱۷۱؛ ح ۳۸. با مقداری تفاوت.

۲. بحار؛ ج۲۶، ص۱۰۷؛ ح ۱۰ و ج۲۲، ص۱۴۷؛ ح ۱۴۱.

فصل

اطلاع آل محمد علیهم‌السلام از غیب

اکنون در این فصل گوشه‌ای از اسرار ائمه‌ی هدایت و نیکوکاران سادات و مبارکان صاحبان ولایت و خاندان آن‌ها درباره‌ی غیب و اظهار کرامت و آشکار نمودن امور مخفی خود را مطرح می‌کنیم؛ تا جاهلان را توبیخ کنیم؛ که این حالات را انکار می‌کنند و این صفات را قبول نمی‌کنند و گمان می‌کنند آن‌ها از دشمنان هستند.

و چرا آن‌ها از غیب مطلع نباشند؟[1]

---

۱. کسی که برای امام و پیامبر ادعای علم غیب می‌کند، آن را به شکل مستقل ادعا نمی کند. بلکه ادعایش این است که خداوند پیامبر خود را و اهل بیت علیهم‌السلام او را از امور غیبی که هیچ کس از آن مطلع نیست مطلع کرده است.

اگر خواستی می‌توانی بگویی: «علم غیب برای ذات یک فرد و بدون واسطه‌ی غیر همان علم ثابت برای واجب الوجود است، که همان عین ذات اوست، و این مختص به خداوند است و برای دیگران کفر است.»

اما علم غیبی که با واسطه‌ی خداوند متعال است و عین ذات افراد نیست همانی است که ائمه و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را دارند و آیات و روایات بر آن دلالت دارد.

از امام صادق علیه‌السلام نقل است که فرمود: «به خداوند سوگند! ما علم اولین و آخرین را دریافت کرده‌ایم.»

مردی از اصحابش به او گفت: «فدایت شوم آیا شما علم غیب دارید؟»

حضرت به او فرمود: «چه می‌گویی؟! من می‌دانم در صلب مردان و در رحم زنان چه وجود دارد، وای بر شما، سعه‌ی صدر داشته باشید و چشمتان را باز کنید و دل هایتان را بقبولانید، که ما حجت خداوند متعال در بین مخلوقات او هستیم و سینه‌ی کسی نمی تواند این را قبول کند؛ مگر مؤمنی که قوی باشد و به اندازه‌ی کوه تهامه قدرت داشته باشد به اذن خداوند، به خداوند سوگند اگر بخواهم که تعداد سنگریزه هایی که بر این کوه قرار دارد را برای شما بشمارم می‌توانم تعداد ان را به شما بگویم.» بحار الانوار؛ ج۲۶، ص۲۸؛ ح ۲۸. باب جهات علوم آن ها به نقل از مناقب آل ابی طالب؛ ج۳، ص۳۷۴.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی فرمود: «خداوند هر چه از غیب خود خواست مرا مطلع کرده است به وسیله‌ی وحی و تنزیل و تو را نیز به وسیله‌ی الهام مطلع کرده است.» مشارق أنوار الیقین؛ ص۱۳۵– ۱۳۶ و ۲۵ و در بحار؛ ج۲۶، ص۴؛ ح ۱ (من صاحب لوح محفوظ هستم که خداوند علومی که در آن است را به من الهام کرده است.)

به امام باقر علیه‌السلام گفته شد: «شیعیان تو ادعا می‌کنند که تو از آن چه در دجله است مطلع هستی و آن دو در کنار رود دجله نشسته بودند.»

امام باقر علیه‌السلام فرمود: «آیا خداوند عز و جل قدرت دارد علم آن را به یک مگس از مخلوقاتش تفویض کند؟»

گفت: «بله.»

فرمود: «من نزد خداوند از یک مگس بیشتر کرامت دارم ، و بعد بیرون رفت.» اثبات الوصیة؛ ص۱۹۱– ۱۹۲.

امیر المؤمنین علیه‌السلام در خطبه ای که در آن امام را توصیف می‌کند می‌فرماید: « فهو الصدق والعدل. یطلع علی الغیب و یعطی التصرف علی الاطلاق، این سخن صحیح و عدالت است، که امام بر غیب

مطلع است و اختیار تصرف مطلق را دارد.» بحار الانوار؛ ج۲۵، ص۱۷۰؛ ح ۳۸ و مشارق أنوار الیقین؛ ص۱۱۵.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «**یا مفضل من زعم أن الإمام من آل محمد یعزب عنه شیء من الأمر المحتوم فقد کفر بما نزل علی محمد، و إنّا لنشهد أعمالکم و لا یخفی علینا شیء من أمرکم، و إن أعمالکم لتعرض علینا، و إذا کانت الروح و ارتاض البدن أشرقت أنوارها، و ظهرت أسرارها و أدرکت عالم الغیب**، ای مفضل! هر کس گمان کند که امام از آل محمد بر ذره ای از امور محتوم بی اطلاع است به آن چه بر محمد نازل شده است؛ کافر است و ما شاهد اعمال شما هستیم و هیچ امری از شما بر ما پنهان نیست و اعمال شما بر ما عرضه می‌شود و اگر روح در کنار ریاضت جسم قرار بگیرد، نور آن دو ساطع می‌شود و اسرار آن آشکار می‌شود و عالم غیب را درک می‌کند.» مشارق أنوار الیقین؛ ص۱۳۸.

و امیر المؤمنین علیه‌السلام فرمود: «**والله لو شئت أن أخبر کل رجل منکم بمخرجه و مولجه و جمیع شأنه لفعلت، و لکن أخاف أن تکفروا فی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله، ألا و إنی مفضیه إلی الخاصّة**، به خداوند سوگند! اگر بخواهم که به هر یک از شما بگویم از کجا آمده است و به کجا می‌رود و همه‌ی امور او را به او اطلاع دهم می توانم این کار را بکنم، اما می‌ترسم به پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله کافر شوید. بدانید که من این امور را به خواص اطلاع می‌دهم.» نهج البلاغه؛ ص۲۵۰؛ خطبه‌ی ۱۷۵.

وقتی امام حسن علیه‌السلام رفتاری را که عایشه در روز وفات امیرالمومنین از خود نشان داده بود و هیچ کس بر آن مطلع نبود را به او خبر داد، عایشه به امام حسن علیه‌السلام گفت: «ای پسر آن پدر و جدی که از علم غیب مطلع هستید! چه کسی رفتار من را به تو خبر داد.» الهدایة الکبری؛ ص۱۹۷– ۱۹۸؛ ذیل باب چهارم.

وقتی امام حسن علیه‌السلام از اسرار درون عایشه و آن چه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به او درباره‌ی جنگیدن با امیر المؤمنین علیه‌السلام گفته بود خبر داد، عایشه گفت: «آیا جدت این ها را به تو خبر داده است یا از علم غیب است؟»

ایشان فرمود: «**هذا من علم الله و علم رسوله و علم أميرالمؤمنين**، این ها از علم خداوند و علم پیامبر صلی الله علیه و آله و علم امیر المومنین علیه السلام است.» الهداية الكبرى؛ ص۱۹۷– ۱۹۸؛ ذیل باب چهارم.

امام حسن عسکری علیه السلام وقتی درباره‌ی قائم منتظر عجل الله فرجه از او سؤال شد فرمود: «**ألسنا قد قلنا لكم لا تسألونا عن علم الغيب فنخرج ما علمنا منه إليكم فيسمعه من لا يطيق استماعه فيكفر**، مگر ما به شما نگفتیم درباره‌ی علم غیب از ما سؤال نکنید؟ چرا که ما آن چه را از آن می‌دانیم بیان می‌کنیم و در آن صورت عده ای از شما که طاقت آن را ندارند آن را می‌شنوند و کافر می‌شوند.» الهداية الكبرى؛ ص۳۳۴؛ باب ۱۳.

از امام زین العابدین علیه السلام نقل است که فرمود: «**ألا إن للعبد أربع أعين: عينان يبصر بهما أمر دينه و دنياه، و عينان يبصر بهما أمر آخرته، فإذا أراد الله بعبد خيراً فتح له العينين في قلبه فأبصر بهما الغيب في أمر آخرته [و أمر آخرته]**، بدانید که هر بنده ای چهار چشم دارد. با دو چشم از آن ها امور دین و دنیای خود را می‌بیند و با دو چشم دیگر امور اخرت خود را می‌بیند. وقتی خداوند برای بنده ای خیر بخواهد دو چشم او را که در قلبش است برای او باز می‌کند و او با آن ها امور غیبی آخرت خود را می‌بیند. خصال؛ ج۱، ص۲۴۰؛ ح۹۰؛ باب چهارم.

متقی هندی در کنز العمال با این عبارت آن را نقل می‌کند: «**ما من عبد إلّا و في وجهه عينان يبصر بهما أمر الدنيا، و عينان في قلبه يبصر بهما أمر الآخرة، فإذا أراد بعبد خيراً فتح عينيه اللتين في قلبه: فأبصر بهما ما وعده بالغيب، فآمن بالغيب على الغيب**، هر بنده ای دو چشم در صورت خود دارد که با آن ها امور دنیای خود را می‌بیند و دو چشم در قلب خود دارد که با آن ها امور آخرت خود را می‌بیند و وقتی خداوند برای بنده ای خیر بخواهد، آن دو چشمی را که در قلب اوست، برایش باز می‌کند و او با آن دو، آن چه را خداوند در غیب وعده داده است می‌بیند و با این اطلاع از غیب به غیب ایمان می‌آورد.» کنز العمال؛ ج۲، ص۴۲؛ ح ۳۰۴۳.

در داستان ابو یوسف و محمد بن حسن، دو تن از صحابی ابو حنیفه مطلبی وجود دارد؛ که علم امام کاظم علیه السلام از غیب را تأکید می‌کند. آن جا که یکی از این دو نفر به دیگری گفت نزد امام آمدیم تا درباره‌ی فرائض و سنت از او سؤال کنیم اما او از علم غیب مطلب را مطرح کرد.

از امام سؤال کردند: «که از کجا فهمیدید که این مرد که نگهبان شما بود امشب از دنیا خواهد رفت؟»

امام فرمود: «**من الباب الذی أخبر بعلمه رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله علی بن أبی طالب علیه‌السلام**، از همان بابی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علم آن را به علی بن ابیطالب علیه‌السلام عطا فرمود.» الخرائج و الجرائح؛ ص۲۸۷– ۲۸۸؛ باب هشتم.

نیز در داستان خبر دادن امام رضا علیه‌السلام به ابن هذاب درباره‌ی آن چه در او می‌گذرد به منظور برطرف کردن شک او و در این باب که حضرت فرمود: «**إن أخبرتک أنک ستبلی فی هذه الأیام بذی رحم لک کنت مصدقاً لی؟** آیا اگر به تو خبر بدهم که تو در این روزها به یکی از خویشاوندان خود مبتلی می‌شوی به من ایمان خواهی آورد؟»

گفت: «نه چرا که غیب را جز خداوند کسی نمی داند.»

فرمود: «**أولیس الله یقول: ﴿عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا﴾ فرسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله عندالله مرتضی، و نحن ورثة ذلک الرسول الذی أطلعه الله علی ما یشاء من غیبه، فعلّمنا ما کان و ما یکون إلی یوم القیامة، و إن الذی أخبرتک یا ابن هذاب لکائن إلی خمسة أیام، فإن لم یصح ما قلت فبهذه المدة، و إلّا فإنّی کذّاب مفتر، و إن صحّ فتعلم أنک الراد علی الله و علی رسوله.**

و لک دلالة أخری فتصاب ببصرک و تصیر مکفوفاً فلا تبصر سهلاً و لا جبالاً و هذا کائن بعد أیام.

و لک عندی دلالة أخری أنک ستحلف یمیناً کاذبة فتضرب بالبرص، مگر خداوند نمی گوید: ﴿**علم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا إلما من ارتضی من رسول**﴾ پس رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله نزد خداوند مرضی است و ما وارثان آن رسول هستیم، که خداوند او را بر آن چه از غیب خود می‌خواهد، مطلع نموده است. پس او حوادثی را که تا کنون اتفاق افتاده است و در آینده تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد را به ما تعلیم داده است و چیزی که به تو خبر دادم ای پسر هذاب تا پنج روز دیگر اتفاق خواهد افتاد، اگر مطلبی که گفتم در این مدت صحیح نبود در این صورت من دروغ گو و تهمت زننده خواهم بود و اگر صحیح بود، بدان که تو بر خداوند و بر رسول او مرتد شده ای. نشانه‌ی دیگری برایت می‌گویم، که تو در چشم هایت دچار بیماری می‌شوی و چشم هایت بسته می‌شود و نمی توانی صحرا و کوه را ببینی و این اتفاق چند روز دیگر رخ می‌دهد.»

نشانه‌ی دیگری نیز از تو دارم و آن این که تو به زودی یک سوگند دروغ می‌خوری و به بیماری برص مبتلا خواهی شد.»

محمد بن فضل می‌گوید: «به خداوند سوگند! همه‌ی این موارد برای ابن هذاب پیش آمد.» الخرائج و الجرائح؛ ص۳۰۶؛ باب نهم.

می گویم این روایت تصریح در علم غیب است و کسی جز ناصبی آن را انکار نمی کند.

از امیر المومنین علیه‌السلام در خطبه ای نقل است که فرمود: «**والإمام یا طارق بشر ملکی و جسد سماوی، و أمر إلهی و روح قدسی، و مقام علیّ و نور جلّی و سرّ خفیّ، فهو ملک الذات إلهی الصفات، زائد الحسنات عالم بالمغیبات؛ خصّاً من ربّ العالمین و نصّاً من الصادق الأمین**، ای مخاطب! امام یک بشر ملکوتی و جسم آسمانی و امر الهی و روح قدسی و مقام عالی و نور آشکار و راز پنهان است. پس او در ذات خود فرشته است و در صفات خود الهی است و در حسنات زیادت پیدا می‌کند و از غیب مطلع است و این اختصاصی از طرف پروردگار جهانیان و تصریحی از طرف پیامبر راستگوی امانتدار است.» بحار الانوار؛ ج۲۵، ص۱۷۲؛ ح ۳۸؛ باب صفات امام.

از امام جواد علیه‌السلام نقل است: «که وقتی به أم فضل دختر مأمون درباره‌ی بیماری اش در عادت زنانه خبر داد او گفت: کسی جز خداوند علم غیب را نمی داند.»

حضرت فرمود: «**و إنا أعلمه من علم الله تعالی**، و من نیز آن را از علم خداوند متعال می‌دانم.» الارشاد الی ولایة الفقیه؛ ص۲۵۴.

می گویم: «این روایت دیگری است که بر علم غیب آن ها تصریح دارد پس غافل نشو و شک را از دل خود بیرون کن.»

در خطبه‌ی امیر المومنین که صفات امام را مطرح می‌کند آمده است: «**و یبلس الهیبة و علم الضمیر، و یطلع علی الغیب و یعطی التصرّف علی الإطلاق**، امام لباس هیبت و علم درون دارد و بر غیب مطلع است و دارای حق تصرف مطلق است.» مشارق انوار الیقین؛ ص۱۱۵.

این علاوه بر روایت های خبر دادن آن ها از امور غیبی است، که این جا محل ذکر آن نیست.

خداوند متعال می‌فرماید: **﴿عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا إلما من ارتضی من رسول﴾** جن، آیه‌ی ۲۶.

امام رضا علیه‌السلام به عمرو بن هذاب وقتی علم غیب را از ائمه علیهم‌السلام نفی کرد با این سخن برای او استدلال کرد: «**إن رسول الله هو المرتضی عندالله، و نحن ورثة ذلک الرسول الذی أطلعه الله علی غیبه فعلّمنا ما کان و ما یکون إلی یوم القیامة**، رسول خدا همان مرضی خداوند است و ما وارثان آن رسول هستیم که خداوند او را بر علم غیب خود مطلع کرده است. پس او حوادثی را که تا کنون اتفاق افتاده است و در آینده تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد را به ما تعلیم داده است.» بحار الانوار؛ ج۱۲، ص۲۲ و ج۱۵، ص۷۴.

امام باقر علیه‌السلام فرمود: «**إلّا من ارتضی من رسول و کان والله محمد ممن ارتضاه، الا من ارتضی من رسول**؛ به خدا سوگند! محمد از کسانی است که خداوند از او راضی است.» الارشاد الی ولایة الفقیه؛ ص۲۵۷ و شبیه به آن در الخرائج و الجرائح؛ ص۳۰۶.

خداوند فرمود: **﴿ذَلکَ مِنْ أنبَاء الْغَیْبِ نُوحِیهِ إِلَیکَ تِلْکَ مِنْ أنبَاء الْغَیْبِ نُوحِیهَا إِلَیْکَ﴾** آل عمران؛ آیه‌ی ۴۴. هود؛ آیه‌ی ۴۹. یوسف؛ آیه‌ی ۱۰۲.

خداوند فرمود: **﴿وَعَلَّمَکَ مَا لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ﴾** نساء؛ آیه‌ی ۱۱۳. این اعم از علم غیب است.

﴿وَکُلَّ شَیْءٍ أحْصَیْنَاهُ فِی إِمَامٍ مُبِینٍ﴾ یس؛ آیه‌ی ۱۲ و امام مبین همان امیر المؤمنین علی علیه‌السلام است. ینابیع المودة؛ ج۱، ص۷۷؛ چاپ اسلامبول و ص۸۷؛ چاپ نجف و تفسیر نور الثقلین؛ ج۴، ص۳۷۹ مورد الآیة و الهدایة الکبری؛ ص۹۸ باب دوم و انوار نعمانیه؛ ج۱، ص۴۷ و ج۲، ص۱۸.

خداوند متعال فرمود: **﴿یَعْزُبُ عَن رَّبِّکَ مِن مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ فِی الأَرْضِ وَلاَ فِی السَّمَاء أَصْغَرَ مِن ذَلِکَ وَلا أَکْبَرَ إِلاَّ فِی کِتَابٍ مُّبِینٍ﴾** یونس؛ آیه ی۶۱ و سبأ؛ آیه‌ی ۳.

خداوند فرمود: **﴿وَکُلَّ شَیْءٍ أحْصَیْنَاهُ فِی إِمَامٍ مُبِینٍ﴾** نبأ؛ آیه ی۲۹ و آن ها کتاب مبین هستند. ینابیع المودة؛ ج۱، ص۸۱؛ چاپ نجف و ج۱، ص۷۱؛ چاپ ترکیه و مشارق انوار الیقین؛ ص۱۳۶.

خدای تعالی فرمود: **﴿وَرَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ﴾** اعراف؛ آیه‌ی ۱۵۶.

علم غیب از چند جهت برای آن‌ها واجب است : اول این که خداوند سبحان در لوح محفوظ حوادثی که اتفاق افتاده است و آن چه اتفاق خواهد افتاد را ثبت کرده است و بعد برای هر پیامبر و وصی به مقداری که مربوط به آن‌ها است، تا زمان ظهور شریعت بعدی، علم آن را در اختیارشان گذاشته است. تا این که رسولان را با نفر آغازین آن‌ها به پایان رسانید و شریعت‌ها را با شریعت خاتم به پایان رسانید. واجب است که او علم قبل از خود وبعد از خود تا روز قیامت را بداند برای این که او خاتم است. چرا که کتاب او جامع و مانع است و بعد او در شب معراج وقتی به مقام رفیع رسید و قاب قوسین أو أدنی بود و بر لوح محفوظ در مقام و آگاهی بالاتر قرار گرفت و از اسرار الهی که در لوح محفوظ نبود، مورد خطاب قرار گرفت. در این صورت علم غیب اول و آخر نزد اوست و برای اوست[1] ، بلکه او خودش لوح

از امام باقر عليه‌السلام در تفسیر این آیه نقل است که فرمود: «**علم الإمام، و وسع علمه الذی هو من علمه کل شیء**، منظور از رحمت علم امام است و علم او وسیع است و همه‌ی اشیائ از علم او موجود هستند.» نور الثقلین؛ ج۲، ص۷۸؛ ح ۲۸۸ از کافی.

امیر المومنین عليه‌السلام فرمود: «**أنا رحمة الله التی وسعت کل شیء**، من رحمت خداوند هستم که همه‌ی اشیاء را شامل شده است.» الهدایة الکبری؛ ص۴۰۰.

۱. صحیح است که زمان علم داشتن آن ها عالم انوار است و در کتاب علم آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله آن را مفصل توضیح داده ایم و اکنون خلاصه‌ی آن را می‌آوریم:

زمان علم آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله

پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: «**نبئت و آدم بین الروح والجسد**» «**و جبت النبوّة لی و آدم بین الروح والجسد**» «**کنت نبیاً و آدم بین الروح والجسد.** »، وقتی من به پیامبری رسیدم آدم هنوز بین روح و جسد بود، وقتی نبوت بر من واجب شد آدم بین روح و جسم قرار داشت، من پیامبر بودم وقتی که آدم بین روح و جسم بود.» فضائل ابن شاذان؛ ص۲۳۴ کنز العمال؛ ج۱۲، ص۴۲۶؛ ح ۳۵۵۸۴ و ج۱۱، ص۴۰۹-

۴۵۰؛ ح ۳۲۱۱۵ و ۳۱۹۱۷ و شریعت اجری؛ ۴۱۶– ۴۲۱ –چند حدیث – و الشفاء؛ ج۱، ص۱۶۶ و سنن ترمذی؛ ج۵، ص۵۸۵ المعجم الکبیر؛ ج ۲۰، ص۳۵۳ و الفردوس بمأثور الخطاب؛ ج۲۳، ص۲۸۴؛ ح ۴۸۵۴.

پس این که حضرت در آن هنگام پیامبر بوده است و به او خبر داده می‌شده است. کاملا واضح است و دلالت بر این دارد که او در آن عالم علوم را دریافت می‌کرده است چرا که محال است خداوند او را نبی قرار داده باشد و به او نبأ داده باشد اما او فاقد علم بوده باشد.

از امام باقر علیه‌السلام نقل است که فرمود: **«إن الله أوّل ما خلق محمّداً و عترته الهداة المهديين، فكانوا أشباح نور بين يدى الله،** اولین چیزی که خداوند آفرید محمد و عترت هدایت کننده و هدایت شده‌ی او بود و آن ها شبح های نور در برابر خداوند بودند.»

گفتم: «شبح چیست؟»

فرمود: **«ظلّ النور أبدان نورانية بلا أرواح، و كان مؤيداً بروح واحدة هی روح القدس،** سایه‌ی نور در بدن های نورانی که فاقد روح بودند سایه انداخت و این اشباح با روح واحدی مؤید بودند و آن روح القدس بود.» اصول الکافی؛ ج۱، ص۳۴۳۴۲؛ ح ۱۰. میلاد پیامبر .

امام عسکری علیه‌السلام فرمود: **«هذا روح القدس الموكل بالأئمة علیهم‌السلام يوفقهم و يسددهم و يزينهم بالعلم،** این روح القدس است که موکل بر ائمه علیهم‌السلام است و آن ها را موفق می‌کند و کمک می‌کند و آن ها را به علم می‌آراید.» انوار النعمانیه؛ ج۲، ص۱۸.

در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام نقل است که فرمود: **«فلما أراد أن يخلق الخلق نشرهم بين يديه فقال لهم من ربكم؟ فكان أول من نطق رسول الله و أمير المؤمنين و الأئمة علیهم‌السلام، فقالوا: أنت ربنا، فحمّلهم العلم والدين، ثم قال للملائكة: هؤلاء حملة علمی و دينی و أمنائی فی خلقی و هم المسؤولون، وقتی خداوند اراده کرد مخلوقات را خلق کند آن ها در برابر خود منتشر کرد و به آن ها گفت: «چه کسی پروردگار شماست؟»**

اولین کسی که سخن گفت پیامبر و امیر المؤمنین و ائمه علیهم‌السلام بودند و گفتند: «تو پروردگار ما هستی.» خداوند به آن ها علم و دین عطا فرمود و بعد به ملائکه گفت: «آن ها حاملان علم من و دین من و

امانت داران من در بین مخلوقاتم هستند و آن ها مورد سؤال قرار خواهند گرفت.» بحار الانوار؛ ج۱۵، ص۱۶؛ باب آغاز خلقت پیامبر؛ ح ۲۲ و ج۲۶، ص۲۷۷؛ ح ۱۹ باب برتری آن ها بر پیامبران و توحید صدوق؛ ص۳۱۹ باب معنای ﴿ و کان عرشه علی الماء﴾؛ عرش خداوند بر روی آب قرار داشت. ح۱؛ باب ۳۴۹؛ چاپ قم.

پیامبرﷺ در حدیثی فرمود: «**ثم جعلنا عن یمین العرش، ثم خلق الملائکة فهللنا فهللت الملائکة، و کبّرنا فکبّرت الملائکة، و کان ذلک من تعلیمی و تعلیم علی، و کان ذلک فی علم الله السابق أن الملائکة تتعلّم منّا التسبیح والتهلیل، و کل شیء یسبّح لله و یکبّره و یهلّله بتعلیمی و تعلیم علی،** و بعد ما در سمت راست عرش قرار داده شدیم و بعد ملائکه آفریده شدند و ما تهلیل گفتیم و ملائکه نیز تهلیل گفتند و ما تکبیر گفتیم و ملائکه نیز تکبیر گفتند و این حاصل تعلیم من و تعلیم علی بود و در علم خداوند از قبل معلوم بود که ملائکه تسبیح و تهلیل را از ما یاد می‌گیرند و هر چیزی که خداوندرا تسبیح می‌گوید و تکبیر می‌گوید و تهلیل می‌گوید ان را از تعلیم من و تعلیم علی آموخته است.» بحار الانوار؛ ج۲۶، ص۳۴۵؛ باب برتری پیامبر و آل او؛ ح ۱۸ و مشارق انوار الیقین؛ ص۴۰ و انوار النعمانیه؛ ج۱، ص۲۲.

پیامبرﷺ فرمود: «**یا علی نحن أفضل (من الملائکة) خیر خلیفة الله علی بسیط الأرض و خیرة الله المقرّبین، و کیف لا نکون خیراً منهم؟ و قد سبقناهم إلی معرفة الله و توحیده؟! فبنا عرفوا الله و بنا عبدوا الله و بنا اهتدوا السبیل إلي معرفة الله،** ای علی! ما برتر از (فرشتگان هستیم) ما برترین مخلوقات خداوند در سطح زمین و برگزیدگان مقرب خداوند هستیم و چرا از آن ها برتر نباشیم؟ وقتی که ما در معرفت خداوند و توحید او بر آن ها پیشی گرفته ایم؟ پس آن ها به وسیله‌ی ما خداوند را شناختند و به وسیله‌ی ما خداوند را عبادت کردند و به وسیله‌ی ما راه معرفت خداوند را پیدا کردند.» بحار الانوار؛ ج۲۶، ص۳۴۹– ۳۵۰؛ ح ۳۳.

امام صادق علیه السلام فرمود: «**نحن شجرة النبوّة و معدن الرسالة، و نحن عهد الله و نحن ذمّة الله، لم نزل أنواراً حول العرش نسبّح فیسبّح أهل السماء لتسبیحنا، فلما نزلنا إلی الأرض سبّحنا فسبّح أهل الأرض؛ فکل علم خرج إلی أهل السّموات والأرض فمنّا و عنّا،** ما درخت نبوت و معدن رسالت هستیم و ما

میثاق خداوند و ذمّه‌ی او هستیم ما نورهایی به دور عرش بودیم که تسبیح می‌گفتیم و اهل آسمان با تسبیح ما تسبیح می‌گفتند و وقتی بر زمین نازل شدیم تسبیح گفتیم و اهل زمین نیز تسبیح گفتند. پس هر علمی که برای اهل آسمان ها و زمین آشکار می‌شود. از ما و از جانب ما است.» بحار الانوار؛ ج۲۵، ص۲۴؛ ح ۴۱ و مشارق انوار الیقین؛ ص۴۵.

از امام صادق علیه‌السلام نقل است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «**إن الله مثّل لی أُمّتی فی الطین و عُلّمت الأسماء کما علم آدم الأسماء کلّها**، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «خداوند امت مرا در حالت گل برای من به تجسم در آورد و من اسماء به من تعلیم داده شد. همان طور که خداوند همه‌ی اسماء را به آدم آموخت.» بصائر الدرجات؛ ص۷۸۵؛ باب این که حضرت همه‌ی کسانی که آن ها را در عالم سایه دید شناخته است؛ ح ۷.

از امام باقر علیه‌السلام نقل است که فرمود: «**إن ربی مثّل لی أُمّتی فی الطین و علّمنی أسماء الأنبیاء – و فی نسخة الأشیاء – کما علّم آدم الأسماء کلّها فمر بی أصحاب الرایات، فاستغفرت لعلی و شیعته**، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «پروردگار من امت مرا در حالت گل برای من به تجسم در آورد و اسامی پیامبران را به من تعلیم داد – و در نسخه ای اسامی اشیاء را به من تعلیم داد، همان طور که همه‌ی اسماء را به آدم تعلیم داد و من رهبران فرقه های مختلف را دیدم و برای علی و شیعیانش طلب مغفرت کردم.» بصائرالدرجات؛ ص۷۸۶؛ باب این که حضرت کسانی را که در عالم سایه دید شناخته است؛ ح ۱۵.

امام جواد علیه‌السلام فرمود: «**أنا محمد بن علی الرضا أنا الجواد، أنا العالم بأنساب الناس فی الأصلاب أنا أعلم بسرایرکم فظواهرکم، و ما أنتم صائرون إلیه، علم منحنا به من قبل خلق الخلق أجمعین فی الهدایة الکبری: علماً أورثناه الله قبل الخلق أجمعین، و بعد فناء السَّموٰات والأرضین، و لو لا تظاهر أهل الباطل و دولة أهل الضلالة، و وثوب أهل الشکّ؛ لقلت قولاً تعجب منه الأوّلون و الآخرون**؛ من محمد بن علی الرضا هستم. من جواد هستم. من عالم به نسب های مردم که در صلب ها هستند، هستم. من عالم به اسرار شما و آشکار شما هستم. و این که سرنوشت شما چگونه خواهد بود و این علمی است که به ما عطا شده است. قبل از این که همه‌ی مخلوقات آفریده شده باشند، در هدایة الکبری. و این علمی است که قبل از آفرینش همه‌ی مخلوقات و بعد از نابودی آسمان ها و زمین

خداوند آن را به ما ارث رسانده است، اگر نبود که اهل باطل و دولت های اهل گمراهی حاکم هستند و عده ای که اهل شک هستند جان مرا تهدید می‌کردند سخنی می‌گفتم که اولین و آخرین از آن تعجب می‌کردند.

و بعد دست شریف خود را بر دهانش گذاشت و فرمود: «**یا محمّد اصمت کما صمت آباؤک من قبل**، ای محمد! سکوت کن. همان طور که پدرانت قبل از تو سکوت کردند.»

مشارق انوار الیقین؛ ص۹۸؛ فصل یازدهم و هدایة الکبری؛ ص۲۹۶؛ باب ۱۱.

صاحب بستان الکرامة نقل می‌کند: «پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بود و جبرئیل نزد او بود و علی علیه السلام وارد شد و جبرئیل به احترام او از جا برخاست.»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «**أتقوم لهذا الفتی؟**، آیا برای این جوان از جا بلند می‌شوی؟»

جبرئیل گفت: «بله او بر من حق تعلیم دارد.»

پیامبر فرمود: «**کیف ذلک التعلیم یا جبرائیل؟**، ای جبرئیل! این تعلیم چگونه بوده است؟»

گفت: «وقتی خداوند متعال مرا آفرید از من سؤال کرد تو کیستی و اسم تو چیست و من کیستم و اسم من چیست؟»

من در جواب دادن متحیر بودم و سکوت کرده بودم و بعد این جوان در عالم انوار حاضر شد و جواب را به من تعلیم داد و گفت: «**أنت ربّی الجلیل و اسمک الجلیل و أنا العبد الذلیل و اسمی جبرائیل**، بگو تو پروردگار جلیل من هستی و اسم تو جلیل است و من عبد ذلیل هستم و اسم من جبرئیل است. به همین خاطر برای او از جا بلند شدم و او را اکرام کردم.» انوار النعمانیه؛ ج۱، ص۱۵.

صفوری را از امیر المومنین علیه السلام نقل کرده ست که: «**سلونی قبل أن تفقدونی عن علم لا یعرفه جبرائیل و میکائیل**، از من سؤال بپرسید قبل از آن که مرا از دست بدهید و درباره‌ی علومی بپرسید که نه جبرئیل می‌داند و نه میکائیل.» نزهة المجالس؛ ج۲، ص۱۲۹؛ چاپ تقدم علمیه در مصر؛ سال ۱۳۳۰ ه، و ج۲، ص۱۴۴؛ چاپ بیروت. مکتبه‌ی شعبانیه کپی شده از الازهر مصر؛ سال ۱۳۴۶ هـ

محیی الدین ابن عربی در خطبه‌ی فتوحات مکیه با این جمله به آن اشاره می‌کند: حمد خدایی که انسان کامل را معلم ملائکه قرار داد و به دستو او طبقات فضا را به جریان انداخت.

محفوظ است؛ چرا که وجود او سابق بر وجود و امتداد دهنده‌ی وجود همه چیز است. پس علم اتفاقاتی که افتاده است و اتفاق خواهد افتاد نزد او و نزد اوصیاء او موجود است.

استدلال جاهلان و تأکید مقلدان بر این سخن: «من از پشت این دیوار بی اطلاع هستم، مگر آن چه که پروردگارم به من تعلیم داده باشد.» دارای اسرار زیادی می‌باشد.

اول این که حضرت شهادت داده است که علم او از جانب خداوندی است که او را برگزیده و انتخاب کرده است. دوم آنکه این سخن: «نمی دانم.» معنایش این است که من به علم نطق نمی‌کنم؛ هر چند درباره‌ی پشت این دیوار باشد. مگر آن که به آن دستور داده شوم، چرا که حضرت وقتی سؤالی از او می‌شد، منتظر دستور غیب می‌شد و آن‌ها می‌گفتند: «او تعلیم داده می‌شود و مجنون است.» پس اگر قبل از آن که از او سؤال پرسیده شود و یا قبل از آن که دستورش به او داده بشود، حضرت

در سخن امام صادق علیه السلام با مفضل است بعد از آن که حضرت درباره‌ی مراجعه‌ی اصحاب کساء و شکایت آن ها به پیامبر درباره‌ی مشکلی که برایشان پیش آمده بود صحبت کرد فرمود: «**یا فضّة لقد عرفه رسول الله و عرف الحسین الیوم بهذا الفعل ونحن فی نور أظلّة أنوار عن یمین العرش**، امیر المومنین علیه السلام به فضه فرمود: ای فضه! پیامبر و حسین از حادثه ای که امروز اتفاق افتاد. ضربه خوردن حضرت فاطمه و سقط شدن محسن. مطلع بودند آن زمان که ما در نور سایه ها نورهایی در سمت راست عرش بودیم. هدایة الکبری؛ ص۴۰۸؛ باب ۱۴.

از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: «**فی قاب قوسین علّمنی الله القرآن و علّمنی الله علم الأولین**، در قاب قوسین خداوند قرآن را به من تعلیم داد و خداوند علم اولین را به من تعلیم داد.» لوامع أنوار الکوکب االدری؛ ج ۱، ص۱۱۷– ۱۱۸.

سخنی بر زبان می‌آورد و ادعایی مطرح می‌کرد، در این صورت عکس العمل آن‌ها این بود که او را متهم به سحر و کهانت می‌کردند و این منافی با حکمت است و وقتی از حضرت سؤالی می‌شد صبر می‌کرد تا دستور برای او صادر شود، تا به این شکل گمان ملحدین درباره‌ی خود را دفع کند و چه طور ممکن است علم غیب و کرامت‌ها از آن‌ها پنهان باشد در حالی که آن‌ها خلیفه‌های خداوند بر مخلوقات و امانتداران او بر حقائق هستند؟ وای بر منکر و منافق از این رو (فصل اول) در اسرار پیامبر مصطفی و بعد آل برگزیده‌ی او است.

اسرار پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

از آن جمله اسرار تولد حضرت است؛ زیاد بن منذر از لیث بن سعید می‌گوید: «به بزرگ احبار که نزد معاویه بود گفتم: «شما از کیفیت تولد پیامبر صلی الله علیه و آله چه می‌دانید؟ و آیا برای عترت او فضیلتی قائل هستید؟» این فرد به معاویه توجهی کرد، تا ببیند او در چه حالی است و خداوند معاویه را به سخن آورد و گفت: «بگو ای ابو اسحاق!» و او گفت: «من هفتاد و دو کتاب که از آسمان نازل شده است و صحیفه‌ی دانیال را خوانده‌ام و در همه‌ی آن‌ها نحوه‌ی تولد او و تولد عترت او را دیده‌ام و اسم او شناخته شده است و هیچ پیامبری متولد نشده است که فرشتگان در زمان تولدش نازل شده باشند. غیر از عیسی و احمد ، و بر هیچ زن انسانی در هنگام زایمان پرده زده نشده است. غیر از مریم و آمنه، و علامت بارداری او این بود، که یک منادی در شبی که امنه علیها السلام او را باردار شد ندا کرد: «ای اهل آسمان! بشارت باد ، که‌امشب احمد در رحم قرار گرفت، و همین طور در زمین و حتی در دریاها. در آن هنگام هیچ جنبنده‌ای و هیچ پرنده‌ای باقی نماند، مگر آن که از تولد او مطلع شد، و در شب ولادت او در بهشت هفتاد هزار قصر از یاقوت قرمز و هفتاد هزار قصر از مروارید تازه ساخته شد، و نام آن‌ها را قصرهای ولادت نامیدند ، و به بهشت گفته شد: «شادمانی کن و خود را زینت کن، چرا که پیامبر اولیای تو متولد شده است.»

بهشت در آن هنگام خندید و تا روز قیامت خندان خواهد بود و شنیده ایم که یکی از نهنگ‌های دریا که طموسا نام دارد و سید نهنگ‌ها است، دارای هفتصد هزار دم است، که بر روی هفتصد هزار گاو راه می‌رود و هر یک از آن نهنگ‌ها بزرگ تر

از دنیا است و هر گاو از آن‌ها دارای هزار شاخ از زمرد سبز است، که از تولد حضرت به شدت خوشحال است و اگر خداوند متعال او را ثابت قرار نمی‌داد از این خوشحالی زیر و رو می‌شد. شنیده ایم که آن هنگام هر کوهی همتای خود را می‌دید به او بشارت می‌داده است و می‌گفته: «لا اله الا الله.» همه‌ی کوه‌ها در برابر کوه ابو قبیس خضوع می‌کنند، به خاطر کرامت محمد صلی الله علیه و آله، و درخت‌ها چهل روز با شاخه‌های خود و گل‌ها و میوه‌های خود در خوش حالی از تولد او تقدیس می‌گفتند، بین آسمان و زمین هفتاد ستون از نور زده شد ، آدم از تولد او بشارت دریافت کرد و با این بشارت هفتاد برابر بر زیبایی اش افزوده شد.

من شنیده‌ام که کوثر از خوش حالی تولد او به خروش آمده است و آب او موج زده است، تا آن جا که هزار قصر از قصرهای بهشت را از یاقوت و مروارید پر کرده است. در نثار تولد او، و دست و پای ابلیس را بستند و بر روی زمین کشاندند و به مدت چهل روز در حفره‌ای انداختند، تمام بت‌ها تعظیم کردند و فریاد کشیدند و از طرف کعبه صدایی شنیدند که می‌گوید:

«ای قریش! فرد بشارت دهنده نزد شما آمد. فرد انذار کننده نزد شما آمد. او دارای عمر ابدی و دارای نیزه‌ی بزرگ است. او خاتم پیامبران است، ما، در کتاب‌ها می‌بینیم که عترت او بهترین بشر هستند و مردم هم چنان از عذاب در امان هستند. تا وقتی که عترت او در دنیا حضور دارند.» معاویه گفت: «ای ابا اسحاق! عترت او چه کسانی هستند؟» گفت: «از فرزندان فاطمه هستند. معاویه چهره اش را اخمو کرد و لب‌های خود را گاز گرفت و از جای خود بلند شد.»[1]

از جمله از خصوصیت‌های تولد حضرت آن چیزی است که در انجیل آمده

---

۱. این حدیث طولانی در بحار؛ ج۱۵، ص۲۶۱؛ ح ۱۲. با اندکی تفاوت در برخی الفاظ است.

است: «ای عیسی! در کار من تلاش کن و خسته نشو، و گوش کن و اطاعت کن ای پسر آن زن پاک و بتول! من تو را بدون نطفه‌ی انسان آفریدم. تا نشانه‌ای برای جهانیان باشی. پس فقط مرا پرستش کن و فقط بر من توکل کن. این کتاب را با قدرت در اختیار بگیر و با زبان سریانی به اهل سویه بشارت بده و انسان‌های پیش روی خود بگو که من خداوند ماندگار هستم و شما باید آن پیامبر را که صاحب شتر است تصدیق کنید. او که پیامبر امی است و صاحب زره و تاج یعنی عمامه است و صاحب الاغ و هراوه یعنی عصا ی چوب درخت است و چشم‌هایش درشت است و پیشانی اش بلند است و گونه‌هایش روشن است و بینی اش کشیده است و دندان‌هایش از هم جدا است، و گویا گردن او پارچ نقره است، گویا قطرات روغن در پیشانی او می‌غلطد، با رنگ سبزه، وقتی راه می‌رود گویا از صخره جدا می‌شود و از سراشیبی می‌افتد، عرق او در چهره اش مانند مروارید و یا عطر مشک است، تا قبل از او و بعد از او مانند او دیده نشده و نخواهد شد. او نکاح کننده‌ی زنان است، و فرزندان او اندک هستند، و نسل او از دختری مبارک است که در بهشت خانه‌ای دارد از نی، که خشک نیست، کسی در آخر الزمان کفیل او می‌شود. مانند زکریا که کفالت مادر تو را بر عهده گرفت. او دارای دو جوجه است که به شهادت می‌رسند، سخن او قرآن و دین او اسلام و من سلام هستم. خوشا به حال کسی که در زمان او حضور داشته باشد ، و سخن او را بشنود.»[1]

از آن جمله است آن چه ابن عباس از پیامبر درباره‌ی سخن گفتن او از غیب و خبر دادن از حوادث نقل می‌کند که می‌گوید: «در **حجة** الوداع با پیامبر صلی الله علیه و آله حج

---

۱. بحار الانوار؛ ج۱۴، ص۲۸۴؛ ح ۶ و در آن جا، در برخی عبارات؛ تفاوت دارد. مثل دهن که در آنجا ذهب است.

انجام دادیم و حضرت نزد کعبه رفت تا این که حلقه‌ی درب کعبه را گرفت و بعد چهره اش را به سوی ما گرداند و چهره اش مانند خورشید هنگام ظهر بود و بعد فرمود: «ألا أخبركم بأشراط الساعة؟، آیا نمی‌خواهید شروط وقوع قیامت را برایتان بگویم؟»

گفتیم: «بله‌ای پیامبر!»

فرمود: «**إنّ من اشراط الساعة إضاعة الصلاة، و اتباع الشهوات، و تعظيم المال، و بيع الدين بالدنيا فعندها يذوب قلب المؤمن فی جوفه كما يذوب الملح فی الماء، ممّا يرى من المنكر فلا يستطيع إنكاره.** از شرط‌های قیامت این است، که نماز ضایع می‌شود. از شهوت‌ها پیروی می‌شود، ثروت داشتن مهم شمرده می‌شود، دین را به دنیا می‌فروشند. در این هنگام قلب فرد مؤمن در دلش آب می‌شود. مانند حل شدن نمک در آب، به خاطر منکراتی که می‌بیند و توان نهی از منکر را ندارد. در این لحظه سلمان گفت: «ای پیامبر! آیا همه‌ی این‌ها اتفاق می‌افتد؟» فرمود:

«**إی والذی نفس محمد بيده، فعندها يليهم من الأمراء الجور والوزراء الفسق، والعرفاء الظلم، والأمناء الخيانة، فعندها يكون المنكر معروفاً و المعروف منكراً، و يصدِّق الكاذب و يكذِّب الصادق، و تتأمّر النساء و تشاور الإماء و تعلو الصبيان المنابر، و يكون الفجور طرفاً، والزكاة مغرماً والغی مغنماً، و يجفو الرجل والديه و يبّر صديقه، و يطلع الكوكب المُذنَّب فعندها تشارک المرأة زوجها فی التجارة، و يكون المطر فيضاً فإذا دخلت السوق فلا ترى إلّا ذاماً لربّه، هذا يقول: لم أبع شيئاً، و هذا يقول: لم أربح شيئاً، فعندها يملكهم قوم إن تكلّموا قتلوهم، و إن سكتوا استباحوهم، يسفكون دماء هم و يملؤون قلوبهم رعباً، فلا تراهم إلّا خائفين مرعوبين، فعندها يؤتى بشیء من المشرق و شیء من المغرب، فالويل لضعفاء أُمّتی منهم والويل لهم من الله، لا يرحمون صغيراً و لا يوقّرون كبيراً، قلوبهم قلوب الشياطين، فعندها يلتقی الرجال بالرجال، والنساء بالنساء،**

و يغار على الغلام كما يغار على الجارية في بيت أهلها، و تشبّه الرجال بالنساء والنساء بالرجال، و تعلو الفروج السروج، فعلى أولئک من أمّتى لعنة الله، فعندها تزخرف المساجد والمصاحف، و تعلى المنابر و تكثر الصفوف، قلوب متباغضة، و ألسن مختلفة، فعندها تحلى ذكور أُمّتى بالذهب، و يلبسون الحرير والديباج و يظهر الربا و يتعاملون بالرشوة، و يستعملون الغيبة، فعندها يكثر الطلاق، فلا يقام لله حدّ فعندها بحجّ ملوک أُمّتى للنزعة، و تحجّ أوساطهم للتجارة، و تحجّ فقراؤهم للرياء والسمعة، فعندها يتعلّمون القرآن لغير الله و يتخذونه مزامير و يتفقهون للجدال، و يكثر أولاد الزنا و يعفون بالقرآن، و يتهافتون على الدنيا، فإذا انتهكت المحارم، و اكتسبت المآثم، سلّط الأشرار على الأخيار، فهنالک يفشو الكذب، و يتهافتون فى اللباس و يمطرون فى غير أوان المطر، و ينكرون الأمر بالمعروف فى ذلک الزمان حتى يكون المؤمن أذلّ من الأمة، و تُظهر قراؤهم فيما بينهم التلاوة والعداوة، أولئک يدعون فى ملكوت السماء الأرجاس و الأنجاس فهناک يخشى الغنى من الفقير أن يسأله، و يسأل الناس فى محافلهم فلا يضع أحد فى يده شيئاً فعندها يتكلّم من لم يكن متكلّماً فلم يلبثوا هناک إلّا قليلاً حتى تخور الأرض خورة حتى يظن كل قوم أنّها خارت فى ناحيتهم، ثم يمكثون ما شاء الله، ثم يمكثون فى مكثهم فتلقى لهم الأرض أفلاذ أكبادها ذهباً و فضة، فيومئذ لا ينفع ذهب و لا فضّة؛

بله به خدایی سوگند که جان محمد در دست اوست ، در آن شرایط حاکمانی خواهند آمد که بر مردم جور می‌کنند، وزیران مشاور مرتکب فسق می‌شوند، عارفان ظلم می‌کنند، افراد مورد اعتماد خیانت می‌کنند، در این هنگام کارهای منکر را معروف می‌دانند و کارهای معروف را منکر می‌شمرند، و افراد دروغ گو را تأیید می‌کنند، افراد راستگو را دروغگو می‌خوانند، زنان، مسند ریاست به دست می‌آورند، کنیزهای خدمت کار مشاور می‌شوند، بچه‌ها بر بالای منبر می‌نشینند، کارهای فجور

جدیدی پیدا می‌شود، زکات را خسارت تلقی می‌کنند، فیء را غنیمت می‌شمرند.

مردم به پدر و مادرشان جفا می‌کنند و به دوستانشان نیکی می‌کنند، ستاره‌ی دنباله دار طلوع می‌کند، در آن هنگام زنان در کار تجارت با شوهرانشان شرکت می‌کنند، باران زیاد می‌شود، وقتی وارد بازار می‌شوی همگی از پروردگارشان بدگویی می‌کنند.» یکی می‌گوید: «هیچی نفروختم.» دیگری می‌گوید: «هیچی سود نکردم.» در این هنگام گروهی بر مردم حاکم می‌شوند که اگر مردم حرف بزنند آن‌ها را به قتل می‌رسانند، اگر سکوت کنند هر کاری را با آن‌ها مباح می‌دانند، خون آن‌ها را می‌ریزند و در دل‌هایشان وحشت ایجاد می‌کنند، مردم وحشت زده و مرعوب هستند، در آن هنگام اتفاق در مشرق و اتفاقی در مغرب رخ می‌دهد که وای بر ضعیفان امت من و وای بر آن ظالمان از خداوند! در آن دوران کسی به بچه‌ها مهربانی نمی‌کنند، با بزرگ ترها با وقار رفتار نمی‌شود، دل‌های آن‌ها دل شیطان است.

در آن دوران مردان با مردان ازدواج می‌کنند و زنان با زنان، بر پسران غیرت می‌ورزند همان طور که بر دختر شوهر دار غیرت می‌ورزند، و مردان خود را شبیه به زنان می‌کنند و زنان خود را شبیه به مردان می‌کنند، و زنان سوار بر اسب‌ها می‌شوند، پس لعنت خداوند بر این افراد از امت من باد، در آن دوران مساجد را و قرآن‌ها را زینت آرایی می‌کنند، بر منبرها بالا می‌روند، صف‌های زیادی از جمعیت جمع می‌شود، اما دل هایشان از هم کینه‌ای است، زبان هایشان با هم اختلاف دارد، در این دوران پسران امت من از زیور طلا استفاده می‌کنند، لباس حریر و دیباج می‌پوشند، ربا شیوع پیدا می‌کند و با رشوه دادن معامله می‌کنند، از یک دیگر غیبت می‌کنند، در آن هنگام طلاق زیاد می‌شود، پس هیچ یک از احکام قضایی خداوند اجرا نمی‌شود، در آن هنگام پادشاهان امت من برای تفریح به سفر حج می‌روند،

مردم میانه برای تجارت به حج می‌روند، مردم فقیر هم برای خودنمایی و پز دادن به حج می‌روند، در این هنگام قرآن را برای غیر خداوند فرا می‌گیرند، و قرآن را به آواز خوانی تبدیل می‌کنند، و برای مجادله کردن با یک دیگر احکام دین را یاد می‌گیرند.

فرزندان زنا زاده زیاد می‌شوند، قرآن را نابود می‌کنند، به دنیا پرستی مشغول می‌شوند، وقتی حرمت‌ها شکسته شد و گناهان کسب شد اشرار بر خوبان مسلط می‌شوند و در آن هنگام دروغگوئی فراوان می‌شود، و به لباس پوشیدن مشغول می‌شوند، در غیر فصل باران برایشان باران نازل می‌شود، امر به معروف در آن زمان را ناپسند می‌شمرند تا آن جا که یک فرد مؤمن ذلیل ترین فرد امت خواهد بود، قاریان قرآن دشمنی خود را با یک دیگر آشکار می‌کنند و در تلاوت قرآن با هم رقابت می‌کنند، آن‌ها در ملکوت آسمان نامشان پلید و نجس است ، در آن هنگام اغنیاء می‌ترسند که فقیران از آن‌ها درخواست کمک کنند، در اجتماعات مردم سائلی درخواست کمک می‌کند، اما هیچ کس چیزی در دست او نمی‌گذارد و در آن هنگام کسانی سخن می‌گویند که تا آن روز سخن نمی‌گفتند پس در این وضعیت مقدار زیادی دوام نخواهند داشت. تا این که زمین سهل و نرم می‌شود که هر کس گمان می‌کند زمین شهر او نرم شده است.

بعد در این وضعیت به مقداری که خداوند بخواهد باقی می‌مانند و بعد در این توقف مدتی درنگ می‌کنند و بعد زمین جگرگوشه‌های طلا و نقره‌ی خود را بیرون می‌ریزد. آن روزی که طلا و نقره فایده‌ای نخواهد داشت.»[1]

از آن جمله خبر دادن حضرت از غیب است آن هنگام که در جنگ خندق غبار از چهره‌ی عمار بن یاسر پاک می‌کرد فرمود: «تقتلک الفئة الباغیة. یک گروه باغی و

---

۱. بحار الانوار؛ ج۶، ص۳۰۷؛ ح ۶؛ با اندکی تفاوت.

زیاده خواه تو را به قتل می‌رسانند.»[۱]

به ابوذر فرمود: «کیف أنت إذا طردت و نفیت و أُخرجت إلی الربذة؟ چه حالی داری وقتی که اخراج شوی و به ربذه تبعید شوی؟»[۲]

فرمود: «تبنی مدینة بین دجلة و دجیل والفرات و قطر، بل تجبی إلیها خزائن الأرض و یکون الخسف بها، شهری بین دجله و دجیل و فرات و قطر بنا می‌شود و بلکه ثروت‌های جهان به آن جا سرازیر می‌شود و در آن جا رانش زمین و بلعیده شدن در زمین رخ می‌دهد[۳]، یعنی بغداد.»

از کرامت‌های حضرت این است که وقتی در جنگ خندق کار بر مسلمانان سخت شد حضرت به مسجد فتح رفت و دو رکعت نماز خواند و بعد فرمود: «اللهمّ إن تهلک هذه العصابة لن تعبد بعدها فی الأرض، خدایا! اگر این گروه را نابود کنی دیگر در زمین عبادت نخواهی شد، و در این لحظه فرشتگان آمدند و گفتند: «ای پیامبر! خداوند به ما دستور داده است از تو اطاعت کنیم. پس چه دستوری به ما می‌فرمائید؟» فرمود: «زعزعوا المشرکین و اطردوهم، مشرکین را به شدت تحت فشار قرار دهید و آن‌ها را پراکنده کنید.» فرشتگان در پشت سر آن‌ها بودند، این کار را کردند، در این هنگام ابو سفیان به یارانش گفت: «اگر با اهل زمین بجنگیم قدرت برتری بر انها را داریم اما اگر با اهل آسمان بجنگیم طاقت نبرد با آن‌ها را نداریم.»[٤]

---

۱. مسند البزار؛ ج۲، ص۲۱۵؛ ح ۶۰۴ و المعجم الوسیط؛ ج۹، ص۱۹۸؛ ح ۸۴۲۷ و مسند شاسی؛ ج۱، ص۳۴۲ و المستدرک؛ ج۳، ص۱۳۱.

۲. بحار؛ ج۱۸، ص۱۱۱؛ ح ۱۸.

۳. بحار؛ ج۱۸، ص۱۱۱؛ ح ۱۸.

٤. بحار الانوار؛ ج۲۰، ص۲۴۸؛ ح ۱۷.

از جمله اسرار میلاد حضرت این است که پادشاه سیف بن ذی یزن به عبد المطلب گفت: «من در کتاب محرمانه و علم اسرار می‌بینم که وقتی در تهامه پسری متولد شود، که بین دو کتف او خال وجود دارد. او دارای امامت خواهد بود و شما تا روز قیامت رهبری جامعه را در اختیار خواهید داشت و مادر و پدر این پسر خواهند مرد و جد و عمویش کفالت او را بر عهده خواهند گرفت. حضرت در عام الفیل متولد شد و پدرش وقتی که او دو ماهه بود از دنیا رفت و مادرش وقتی که او چهارساله بود از دنیا رفت و عبد المطلب وقتی که او هشت ساله بود از دنیا رفت و عمویش ابوطالب کفالت او را بر عهده گرفت.»[1]

از کرامت‌های او این است که ابوذر وقتی نزد او آمد و اسلام آورد؛ حضرت به او فرمود: «إرجع إلی بلادک فإنّ ابن عمّک قد مات، و قد خلف مالاً فاحتوِ علیه و البث فی بلادک إلی وقت کذا و أتنی، به دیار خود بازگرد؛ چرا که پسر عمویت وفات کرده است و اموالی را به ارث گذاشته، تو آن را در اختیار بگیر و در دیار خود بمان تا فلان وقت و بعد این جا بیا.»

ابوذر به یمن بازگشت و دید همان طور است که پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده است و اموال را در اختیار گرفت و در دیار خود باقی ماند، تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله ظهور کرد و نزد او رفت.

از آن جمله آن چه وهب بن منبه از ابن عباس روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«لمّا عرج بی إلی السماء نادانی ربی یا محمد، إنّی أقسمت بی و أنا الله الذی لا إله إلّا أنا أنی أُدخل الجنة جمیع أُمّتک إلّا من أبی، فقلت: ربی و من یأبی دخول الجنّة؟

---

۱. بحار الانوار؛ ج۱۵، ص۱۸۸؛ ح ۱۱؛ به نقل از کافی.

فقال: إنّی اخترتک نبیّاً، و اخترت علیاً ولیّاً، فمن أبی عن ولایته فقد أبی دخول الجنّة لأنّ الجنّة لا یدخلها إلّا محبّه، و هی محرّمة علی الأنبیاء حتی تدخلها أنت و علی و فاطمة و عترتهم و شیعتهم، فسجدت لله شکراً، ثم قال لی: یا محمد إنّ علیاً هو الخلیفة بعدک، و إنّ قوماً من أُمّتک یخالفونه و إن الجنّة محرّمة علی من خالفه و عاداه، فبشِّر علیاً أن له هذه الکرامة منّی و أنی سأخرج من صلبه أحد عشر نقیباً منهم سیّد یصلّی خلفه المسیح ابن مریم یملأ الأرض عدلاً و قسطاً کما مُلئت جوراً و ظلماً، فقلت: ربّی متی یکون ذاک؟ فقال: إذا رفع العلم، و کثر الجهل، و کثر القراء، و قلّ العلماء، و قلّ الفقهاء، و کثر الشعراء، و کثر الجور والفساد، والتقی الرجال بالرجال، والنساء بالنساء، و صارت الأمناء خونة، و أعوانهم ظلمة، فهناک أظهر خسفاً بالمشرق و خسفاً بالمغرب، ثم یظهر الدجّال بالمشرق، ثم أخبرنی ربی ما کان و ما یکون من الفتن من أمیة و بنی العباس، ثم أمرنی ربی أن أوصل ذلک کلّه إلی علی فأوصلته إلیه و عن أمر الله؛

وقتی من به معراج رفتم، پروردگارم مرا ندا کرد و گفت: «ای محمد! من به خودم سوگند خورده‌ام و من به خودم سوگند که خدایی هستم که خدائی جز من وجود ندارد و من همه‌ی امت تو را وارد بهشت می‌کنم، مگر آن‌ها که سرپیچی کنند.» گفتم: «ای پروردگار من! چه کسی از ورود به بهشت سرپیچی می‌کند؟» گفت: «من تو را به پیامبری برگزیدم و علی را ولی خودم برگزیدم. پس هر کس از ولایت او سرپیچی کند، از ورود به بهشت سرپیچی کرده است. چرا که کسی وارد بهشت نمی‌شود، مگر دوست داران او، و بهشت بر پیامبران حرام است، مگر آن که اول تو و علی و فاطمه علیهم‌السلام و عترت آن‌ها و شیعیانشان وارد شوید، و من برای خداوند سجده‌ی شکر کردم، بعد خداوند به من گفت: «ای محمد! علی خلیفه‌ی بعد از توست، گروهی از امت تو با او مخالفت خواهند کرد و بهشت بر کسانی که با او مخالفت می‌کنند و با او دشمنی می‌کنند حرام است.

این کرامت را از طرف من به علی بشارت بده ، من بـه زودی از صـلب او یـازده مرد بزرگ متولد خواهم کرد، که از جمله‌ی آن سیدی اسـت، کـه مـسیح بـن مـریم پشت سر او نماز خواهد خواند و او جهان را پر از عدل و قسط می‌کند. همان طـور که از ظلم و جور پر شده است.» گفتم: «چه موقع این وعده اتفاق می‌افتـد؟» گفـت: «وقتی که علم در جامعه وجود نداشته باشد، جهالت بسیار شود، قاریـان قـرآن زیـاد شوند، علما و فقیهان اندک باشند، شاعران و جور و فساد زیاد بشود، مردان با مـردان و زنان با زنان ازدواج کنند، افراد امانت دار خیانت کنند، معاونان این افراد اهل ظلـم بشوند، در آن هنگام رانشی در مشرق و رانشی در مغرب رخ می‌دهد و بعد دجال در مشرق سلطه پیدا می‌کند و بعد پروردگارم آن چه را اتفـاق افتـاده اسـت و در آینـده اتفاق خواهد افتاد از فتنه‌های بنی امیه و بنی عباس بـه مـن خبـر داد و بعـد بـه مـن دستور داد که همه‌ی این مطالب را به علی و فاطمه علیهما السلام اطلاع دهم و مـن نیـز آن را مطابق دستور خداوند اطلاع دادم.»[1]

از جمله‌ی کرامات حضرت موردی است که ابن عباس نقل می‌کنـد و مـی‌گویـد: «وقتی پیامبر علی را با فاطمه تزویج کرد درخواست چندتا خرمـا و مقـداری روغـن عربی و دو مشت آرد نمود و آن‌ها را در ظرفی ریخت و بعد با دست شـریف خـود که منبع برکات و معدن خیرات و فیض نعمت و رحمت اهل زمین و آسـمان اسـت، آن را به هم می‌زد و بعد فرمود: «**قدموا الصحاف والجفان والقصاع**، بشقاب و ظرف‌ها را بیاورید.» من نیز آوردم و حضرت هم چنان از آن غذا مرتب ظرف‌ها را پر می‌کرد و به خانه‌ی مهاجران و انصار می‌فرستاد و قابلمه هم چنان پر می‌شد و خالی می‌شـد تا این که برای سایر مردم کفایت کرد و قابلمه هم چنان پر بود.»

---

۱. مقداری از آن در بحارالانوار؛ ج۸، ص۵؛ ح ۸ و ج۴۷، ص۳۸۱؛ ح ۱۰۲.

از کرامت‌ها و مکاشفه‌های حضرت این بود که هنگام وفات خود که مردم اطراف او بودند سخن گفت و فرمود: «**ابیضت وجوه و اسودت وجوه، و سعد أقوام و شقی آخرون، سعد أصحاب الکساء الخمسة، و أنا سیّدهم و لا فخر، عترتی أهل بیتی السابقون أولئک المقرّبون، سعد من تبعهم و شایعهم، علی دینی و دین آبائی، أنجزت موعدک یا رب، و اسودت وجوه أقوام یردون ظِماءً إلی نار جهنّم مرق البغل الأوّل الأعظم، والآخر والثانی حسابهم علی الله، و ثالث و رابع کل امرىء بما کسب رهین، و علقت الرهون، و اسودت الوجوه، و هلکت الأحزاب و قادت الأمراء بعضها بعضاً إلی النار، کتاب دارس و باب مهجور و حکم بغیر علم، مبغض علی و آل علی فی النار، محبّ علی و آل علی فی الجنّة،** چهره‌هایی سفید و چهره‌هایی سیاه هستند. عده‌ای سعادتمند و عده‌ای دیگر بدبخت هستند. پنج تن اصحاب کساء سعادتمند هستند و من سید آن‌ها هستم و فخر فروشی نمی‌کنم. عترت من و اهل بیت من، همان پیشگامان و آن‌ها مقربون هستند. هر کس از آن‌ها پیروی کند و شیعه‌ی آن‌ها باشد سعادتمند است و بر دین من و دین پدرانم است، ای پروردگار! تو وعده‌ی خود را وفا کردی و چهره‌ی عده‌ای سیه است که با لب تشنه به آتش جهنم وارد می‌شوند، الاغ بزرگ اول از دین خارج است، و دیگری و دومی حسابشان با خداوند است، سومی و چهارمی هر کدام در گرو اعمالی هستند که کسب کردند، گروگان‌ها در اسارت هستند، چهرها سیاه و فرقه‌ها نابود هستند و عده‌ای از رهبران عده‌ای دیگر را به سوی آتش رهبری می‌کنند، قرآنی پوسیده و دروازه‌ای متروک و قضاوت بدون علم، دشمن علی و آل علی در آتش هستند، و دوست دار علی و آل علی در بهشت هستند.»[1]

---

۱. بحار الانوار؛ ج ۲۲، ص ۴۹۴؛ ح ۴۰.

فصل دوم

اسرار امیر المؤمنین علیه السلام

در اسرار امیر المؤمنین علیه السلام این است که وقتی در بیت الحرام و کعبه‌ی خدای علام متولد شد بر زمین سجده کرد و بعد سر شریف خود را بلند کرد و اذان و اقامة گفت و ایستاد و به وحدانیت خداوند شهادت داد و به رسالت محمد و به خلافت و ولایت خودش شهادت داد و بعد به پیامبر اشاره کرد و فرمود: «**إقرأ یا رسول الله؟**، بخوان ای پیامبر!؟» حضرت فرمود: «نعم، بله.» بعد شروع به خواندن صحف آدم کرد و آن را خواند تا این که اگر شیث حاضر می‌بود اعتراف می‌کرد که او بهتر از خودش به آن صحف علم دارد، و بعد صحف نوح، صحف ابراهیم، تورات و انجیل را تلاوت کرد و بعد گفت: ﴿ قَدْ أَفْلَحَ ٱلْمُؤْمِنُونَ ﴾[1] را تلاوت کرد و پیامبر به او فرمود: «نعم. **أفلحوا إذ أنت إمامهم**، بله، مومنین رستگار هستند؛ چرا که تو امام آن‌ها هستی و بعد پیامبر با آن چه پیامبران و اوصیاء را خطاب قرار داده بود مورد خطاب قرار داد.» بعد ساکت شد و پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «عد إلی طفولتک فامسک، به کودکی خود بازگرد و سکوت کن.»[2]

---

۱. مؤمنون؛ آیه‌ی ۱.

۲. بحار الانوار؛ ج۳۵، ص۱۸ و ۳۷؛ ح ۱۴ و ص۳۷؛ با اندکی تفاوت و این حدیث طولانی است.

از کرامت‌های او که قابل توصیف نیست و از فضیلت‌های بی شمار او این است که : راهب یمامه که دندانش شکسته بود به ابوطالب بشارت تولد علی را می‌داد و به او می‌گفت: «به زودی فرزندی برای تو متولد می‌شود که سید اهل زمان خود است و او ناموس بزرگ است و برای پیامبر زمان خود بازوی قدرتمند و یاور و داماد و مشاور است و من در زمان او زنده نیستم. وقتی تو او را دیدی سلام مرا به او برسان، و گویا من او را می‌بینم، وقتی امیر المؤمنین علیه السلام متولد شد ابوطالب سراغ او رفت تا خبرش را به او بدهد. اما دید که او وفات کرده است و نزد امیر المؤمنین علیه السلام بازگشت و او را بوسید و امیرالمؤمنین علیه السلام به او سلام کرد و فرمود: **«أبتی جئت من عند الراهب الأثرم الذی کان یبشرک بی وقصّ علیه قصة الراهب، فقال له أبو عبد مناف: صدقت یا ولی الله،** پدرم از نزد راهب دندان شکسته می‌آیی که بشارت مرا به تو داده بود.» داستان راهب را برایش تعریف کرد. در این لحظه ابو عبد مناف به او گفت: «صحیح گفتی ای ولی الله!»

از آن جمله روایتی است که محمد بن سنان نقل می‌کند و می‌گوید: وقتی امیر المؤمنین علیه السلام اصحاب خود را برای جنگ با معاویه‌اماده می‌کرد دو نفر صاحب دعوا نزد او آمدند یکی از آن دو در سخن خود حرف لغو زد و حضرت به او فرمود: «اخسأ یا کلب، دور شو ای سگ!» آن مرد همان موقع صدایی کرد و تبدیل به سگ شد. در این لحظه مردم اطراف مبهوت شدند و آن مرد به امیر المؤمنین علیه السلام تضرع می‌کرد و با انگشتش به او اشاره می‌کرد. حضرت به او نگاه کرد و لب‌های خود را تکان داد و ناگهان او به یک انسان تبدیل شد.

در این هنگام عده‌ای از اصحاب نزد حضرت آمدند ومالک گفت: «آیا ما باید برای جنگ با معاویه مردم را آماده کنیم در حالی که شما چنین قدرتی دارید؟»

فرمود: «**والذی فلق الحبّة، و برأ النسمة، لو شئت أن أضرب برجلی هذه القصیرة بهذه الفلوات حتی أضرب بها صدر معاویة فأقلبه عن سریره لفعلت، و لکن ﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾**، سوگند به کسی که دانه را می‌شکافد و انسان را متولد می‌کند! اگر بخواهم که پای کوتاه خودم را در این بیابان بلند کنم و بر سینه‌ی معاویه بکوبم و او را از تختش بر زمین بیندازم می‌توانم این کار را بکنم اما **﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾**[1]

از آن جمله سخن حضرت به مروان بن حکم در جنگ جمل است. وقتی که با او بیعت می‌کرد: «خفت یا ابن الحکم أن تری رأسک فی هذه البقعة، کلا لا یکون ذلک حتی یکون من صلبک طواغیت یملکون هذه الأمة؟، ای پسر حکم! می‌ترسی سر تو در این سرزمین از تن جدا شود. اما هرگز این اتفاق نمی‌افتد تا این که از صلب تو طاغوت‌هایی ظهور کنند که مالک این امت می‌شوند.»[2]

از آن جمله سخن حضرت در کربلا است وقتی که در مسیر حرکت به سمت صفین بود فرمود: «**صبراً أبا عبدالله بشاطی الفرات**، ای ابا عبد الله! تو با قتل صبر در ساحل فرات کشته می‌شوی.» بعد گریست و فرمود: «**هذا والله مناخ القوم و محطّ رحالهم**، این جا به خدا سوگند! محل شهادت آن گروه و محل توقف آن‌ها است.»[3]

از آن جمله سخن حضرت در صفین است وقتی که صدای غوغایی را شنید که می‌گفتند: «معاویه کشته شد.» فرمود: «ما قتل و لا یقتل حتی تجتمع علیه الأمّة، او

---

۱. انبیاء؛ آیه‌ی ۲۶. بحار الانوار؛ ج۳۲، ص۳۸۵؛ ح ۳۵۷.

۲. مدینة المعاجز؛ ج۲، ص۳۹.

۳. بحار الانوار؛ ج۲۲، ص۳۸۶؛ ح ۲۸.

کشته نشده است و کشته نخواهد شد تا این که امت با، اجماع سراغ رهبری او می‌روند.»[1]

از آن جمله روایت قاضی بن شاذان از ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام است که فرمود: «**کان أمیر المؤمنین علی منبر الکوفة یخطب و حوله الناس فجاء ثعبان ینفخ فی الناس و هم یتحاودون عنه، فقال أمیر المؤمنین علیه السلام : «وسّعوا له» فأقبل حتی رقی المنبر والناس ینظرون إلیه، ثم قبّل أقدام أمیر المؤمنین علیه السلام و جعل یتمرّغ علیها، و نفخ ثلاث نفخات، ثم نزل و انساب، و لم یقطع أمیرالمؤمنین علیه السلام خطبته، فسألوه عن ذلک فقال: هذا رجل من الجن ذکر أن ولده قتله رجل من الأنصار اسمه جابر بن سبیع عند خفان من غیر أن یتعرّض له بسوء و قد استوهبت دم ولده. فقام إلیه رجل طوال بین الناس و قال: أنا الرجل الذی قتلت الحیة فی المکان المشار إلیه، و إنی منذ قتلتها لا أقدر أن أستقر فی مکان من الصیاح والصراخ فهربت إلی الجامع، و أنا منذ سبع لیال هاهنا. فقال أمیر المؤمنین علیه السلام: خذ جملک و اعقره فی مکان قتل الحیة و امض لا بأس علیک**؛ امیر المؤمنین علیه السلام بر منبر کوفه خطبه می‌خواند و مردم پیرامون او بودند در این هنگام ماری آمد که به چهره‌ی مردم می‌دمید و مردم از او فرار می‌کردند. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «راه را برای او باز کنید.» او جلو آمد، تا این که از منبر بالا رفت و مردم تماشا می‌کردند، بعد پای امیر المؤمنین علیه السلام را بوسید و سر خود را به او می‌مالید و سه مرتبه دمید و بعد پائین آمد و رفت و امیر المؤمنین علیه السلام خطبه اش را

---

۱. بحار الانوار؛ به نقل از خرائج؛ ج ۴۱، ص ۲۹۸؛ ح ۲۷.

قطع نکرد. مردم از او درباره‌ی این مسأله سؤال کردند و فرمود: «این مردی از جن بود، که گفت: «یکی از انصار که اسمش جابر بن سبیع است در خفان پسر او را به قتل رسانده است. بدون این که پسرش برای او مزاحمتی ایجاد کرده باشد و من از او خواستم از خون فرزندش گذشت کند.» در این هنگام مردی با قد بلند از بین مردم بلند شد و گفت: «من همانی هستم که آن مار را در مکان مذکور به قتل رساندم و من از زمانی که او را کشته‌ام نمی‌توانم در جای خود آرامش داشته باشم به خاطر صداها و فریادهایی که می‌شنوم و به همین خاطر برای آرامش به مسجد آمدم و من اکنون هفت شب است که این جا هستم.»

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «شتر خود را بردار و در مکانی که آن مار را کشته‌ای آن را ذبح کن و بعد برو و دیگر مشکلی نخواهی داشت.»[1]

از کرامت‌های حضرت این سخن است: «**إنّ الله أعطانی ما لم یعط أحداً من خلقه، فتحت، لی السبل، و علمت الأسباب والأنساب، و أُجری لی إلسحاب، و لقد نظرت فی الملکوت فما غاب عنّی شیء ممّا کان قبلی، و لا شیء ممّا یأتی بعدی، و ما من مخلوق إلّا و بین عینیه مکتوب مؤمن أو کافر نحن نعرفه، إذا رأیناه،** خداوند چیزهایی به من عطا کرده است که به هیچ یک از مخلوقاتش عطا نکرده است ، راه‌ها برای من باز شده است، علم نسب و اسباب را می‌دانم، ابرها برای من جریان پیدا می‌کنند، من در ملکوت نگاهی انداختم و هیچ چیز بر من پنهان نبود. از حوادثی که قبل از من بوده است و نیز حوادثی که بعد از من خواهد بود ، هیچ مخلوقی نیست، مگر آن که بین دو چشم او نوشته شده است مؤمن یا کافر؛ ما وقتی کسی را ببینیم او را

---

۱. بصائر الدرجات؛ ص۲۰۱؛ باب آن ها مانند پیامبر هستند. ح ۳ – ۴ و بحار؛ ج۳۹، ص۱۷۲؛ ح ۱۴.

می‌شناسیم.»[1]

از آن جمله سخن حضرت به رمیله است که مریض سخت شده بود. او از خواص شیعیان حضرت بود. حضرت به او فرمود:

«وعکت یا رمیلة، ثم رأیت خفا فأتیت الی الصلاة قال: نعم سیدی و ما أدراک ؟ فقال: یا رمیلة ما من مؤمن و لا بمؤمنة یمرض الا مرضنا لمرضه و لا حزن الا حزنا لحزنه و لا دعا الا آمنا علی دعائه و لا سکت الا دعونا له و ما من مؤمن و لا مؤمنة فی المشارق و المغارب الا و نحن معه؛

تب شدیدی کردی ای رمیله! بعد بهبود پیدا کردی و به نماز آمدی؟» گفت: «بله سید من ، شما چگونه می‌دانید؟» فرمود: «ای رمیله! هر مرد و زن مؤمنی که مریض می‌شوند، ما نیز از بیماری او مریض می‌شویم و وقتی ناراحت می‌شوند؛ ما نیز ناراحت می‌شویم و وقتی دعا می‌کنند؛ ما آمین می‌گوئیم و وقتی ساکت باشند؛ ما برایشان دعا می‌کنیم و هر زن و مرد مؤمنی که در هر کجای مشرق و مغرب باشند، ما در کنار آن‌ها هستیم.»[2]

از آن جمله آن چه اصبغ بن نباته از زید شحام روایت می‌کند: «که عده‌ای از منافقین نزد امیر المؤمنین علیه‌السلام آمدند و گفتند: «آیا تو می‌گویی که این جری حیوان مسخ شده است و خوردن آن حرام است؟» فرمود: «نعم، بله.» گفتند: «برهان آن را به ما ارائه کن.» حضرت آن‌ها را کنار رود فرات آورد و سپس ندا کرد: «مناش مناش.» جری از درون آب جواب داد: «لبیک.» امیرالمؤمنین علیه‌السلام به او فرمود: «تو کیستی؟»

---

۱. بحار الانوار؛ ج۳۹، ص۳۳۶؛ ح ۵.

۲. بحار الانوار؛ ج۲۶، ص۱۵۴؛ ح ۴۳.

گفت: «من از کسانی هستم که ولایت تو بر من عرضه شد و من آن را نپذیرفتم و به همین خاطر مسخ شدم، و در میان کسانی که در کنار تو هستند نیز افرادی هستند که مسخ خواهند شد، همان طور که ما مسخ شدیم و به سرنوشت ما دچار می‌شود.»

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: سرگذشت خودت را تعریف کن تا این‌ها که این جا هستند بشنوند و بدانند.» گفت: «بله ما بیست و چهار قبیله از بنی اسرائیل بودیم که تمرد و سرپیچی کردیم و ولایت تو بر ما عرضه شد و ما از پذیرش آن خودداری کردیم، از دیار خود جدا شدیم و سراغ فساد رفتیم و کسی نزد ما آمد که تو به خداوند سوگند! بهتر از ما می‌دانی او چه کسی بود و در بین ما فریادی سر داد و ما همگی جمع شدیم در حالی که در هر گوشه‌ای از صحرا پراکنده بودیم و با فریاد او جمع شدیم سپس صیحه‌ی دیگری کشید و گفت: «به قدرت خداوند مسخ شوید.» ما به موجودات مختلفی تبدیل شدیم سپس گفت: «ای بیابان! تبدیل به نهر شو و این مسخ شده‌ها را در خود جای بده و به دریاهای زمین متصل بشو تا این که هیچ آبی نباشد، مگر آن که از این مسخ شده‌ها در آن وجود داشته باشد همان طور که می‌بینی.»[۱]

فصل

کسی که دچار شک شده است در این حدیث منازعه کرده است و گفته است: «این به زبان حال صحبت کرده است و نه به زبان مقال، به او گفتم: آیا این آیه را

---

۱. بحار الانوار؛ ج۲۷، ص۲۷۱؛ ح ۲۴.

نمی‌شنوی ﴿**تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ**﴾[۱]؛ خداوند این تسبیح را برای عاقل قرار قرار داده است و بعد آن را بر افراد بدون عقل عطف کرده است و فرموده است:

﴿**وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلاَّ يُسَبِّحُ بِحَمْدَهِ وَلَكِن لاَّ تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ**﴾ بعد فرمود: ﴿**إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُوراً**﴾[۲]؛ خدای سبحان خبر داده است که همه چیز برای پروردگارش با زبان حال و زبان مقال تسبیح می‌گویند اما زبان مقال آن از شما پنهان است و خداوند شما را ملزم به دانستن آن نکرده است، چرا که عفو همان پوشاندن است و اگر پرده را از آن کنار بزند شما آن را می‌فهمید مانند تسبیح گفتن سنگریزه در دست پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله و وقتی سنگ ریزه با زبان مقال صحبت کرد؛ چرا جری که یک حیوان است صحبت نکند و ﴿ **إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُوراً**﴾ معنایش این است که سایر مخلوقات مکلف نیستند و تسبیح می‌گویند و خسته نمی‌شوند و شما با وجود تکلیف، دچار فراموشی و خستگی می‌شوید و خداوند با وجود جهل شما و سهو شما بر شما بردباری نشان می‌دهد و آمرزنده‌ی شما است.»

از آن جمله آن چه عبید سکسکی از امام صادقعلیه‌السلام روایت کرده است که حضرت فرمود:

«إنّ علياً عليه‌السلام لمّا قدم من صفين وقف على شاطىء الفرات، و أخرج قضيباً أخضر و ضرب به الفرات، والناس ينظرون إليه فانفجرت اثنتى عشرة عيناً كل فرق كالطود

---

۱. اسراء؛ آیه‌ی ۴۴.

۲. اسراء؛ آیه‌ی ۴۴ – ۴۵.

العظیم ثم تکلّم بکلام لم یفهموه، فأقبلت الحیتان رافعة أصواتها بالتهلیل والتکبیر، و قالت: السلام علیک یا حجّة الله فی أرضه و عین الله الناضرة فی عباده خذلک قومک کما خذل هارون بن عمران قومه، فقال لأصحابه: سمعتم؟ فقالوا: نعم، فقال هذه آیة لی و حجّة علیکم؛ وقتی علی علیه‌السلام از جنگ صفین بازگشت در کنار رود فرات ایستاد و چوب سبزی را بیرون آورد و آن را به آب فرات زد و مردم به آن نگاه می‌کردند در این لحظه دوازده چشمه به وجود آمد که هر قسمت مانند یک موج بزرگ بود و بعد حضرت سخنی بر زبان آورد که مردم نفهمیدند و ماهی‌ها جلو آمدند و صدایشان را بلند کردند و تهلیل و تکبیر گفتند و گفتند: «سلام بر تو ای حجت خداوند در زمین! ای چشم بینای او در بین بندگان! اصحابت تو را تنها گذاشتند همان طور که اصحاب هارون بن عمران او را تنها گذاشتند.» حضرت به اصحابش فرمود: «آیا شنیدید؟» گفتند: «بله» فرمود: «این یک آیه به نفع من و یک حجت بر ضد شما بود.»[1]

از آن جمله از قضاوت‌های غریب و حل مشکلات آن حضرت این است ، مردی در محضر ابوبکر وارد شد و ادعا کرد: «از خداوند نمی‌ترسد و امیدی به بهشت ندارد و از جهنم نمی‌ترسد و رکوع و سجده نمی‌کند و گوشت مرده و خون می‌خورد و چیزی را که ندیده است به آن شهادت می‌دهد و از فتنه خوشش می‌آید و از حق بدش می‌آید و یهود و نصارا را تأیید می‌کند و او چیزی نزد اوست که نزد خداوند نیست و او چیزی دارد که خداوند ندارد و من پیامبر را حمد می‌کنم و من علی هستم و من ربکم هستم.

---

۱. بحار الانوار؛ به نقل از خرائج؛ ج۳۳، ص۴۶؛ ح ۳۹۱.

عمر به او گفت: «کفر را بر کفر اضافه کردی.» امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «**هوّن عليک يا عمر، فانّ هذا رجل من أولياء الله لا يرجو الجنة، و لكن يرجو الله و لا يخاف النار، و لكن يخاف ربّه و لا يخاف الله من ظلم، و لكن يخاف عدله لأنّه حكم عدل، و لا يركع و لا يسجد فى صلاة الجنازة و يأكل الجراد والسمک، و يحبّ الأهل والولد و يشهد بالجنّة والنار، و لم يرهما و يكره الموت و هو الحق، و يصدّق اليهود والنصارى فى تكذيب بعضهم بعضاً، و له ما ليس لله لأن له ولداً و ليس لله ولد، و عنده ما ليس عندالله، فإنّه يظلم نفسه و ليس عند الله ظلم، و قوله: أنا أحمد النبى، أى أنا أحمده عن تبليغه الرسالة عن ربّه، و قوله: أنا على يعنى على فى قولى و قوله، و أنا ربّكم أى لى كُم أرفعها و أضعها**؛ آسان بگیر ای عمر! این مرد یکی از اولیاء خداوند است که‌امیدی به بهشت ندارد ولیکن امیدش به خداوند است، از جهنم نمی‌ترسد، بلکه از پروردگارش می‌ترسد، از ظلم خداوند نمی‌ترسد، اما از عدالت او می‌ترسد، چون او حاکم عادل است، او در نماز میت رکوع و سجده نمی‌کند، ملخ و ماهی می‌خورد، زن و بچه را دوست دارد ، برای وجود بهشت و جهنم که آن دو را ندیده است شهادت می‌دهد، و از مرگ که حق است بدش می‌آید، در این که یهود و نصارا یک دیگر را تکذیب می‌کنند، با آن‌ها همنوا است، او چیزی دارد که خداوند ندارد، زیرا که او بچه دارد و خداوند بچه ندارد، چیزی نزد اوست که نزد خداوند نیست زیرا او بر خودش ظلم کرده است وخداوند ظلم ندارد، این سخن او که من پیامبر را حمد می‌کنم؛ یعنی من او را در ابلاغ رسالت از طرف پروردگارش حمد و ستایش می‌کنم، من علی هستم، یعنی در گفتار خود والا هستم، من ربکم هستم، یعنی من یک کم؛ یعنی خرجین دارم که آن را بالا و پائین می‌گذارم.»

در این لحظه عمر خوش حال شد و بلند شد و سر امیر المؤمنین علیه السلام را بوسید

و گفت: «من بعد از تو زنده نباشم ای ابو الحسن!»[1]

از آن جمله این است که ابن الکوا نزد امیر المؤمنین که در حال خطبه خواندن بود رفت و گفت: «من با مرغ مرده‌ی را لگد کردم و از آن تخم مرغی بیرون آمد آیا می‌توانم آن را بخورم؟» فرمود: «لا، نه.» گفت: «اگر آن تخم را جوجه کنم آیا می‌توانم آن جوجه را بخورم؟» فرمود: «نعم، بله.» گفت: «چگونه این طور است؟» فرمود: «لأنّه حی خرج من میت، و تلک میتة خرجت من میت، چون این جوجه یک موجود زنده است که از یک مرده متولد شده است اما تخم مرغ یک مرده است که از یک مرده خارج شده است.»[2]

می گویم: «چرا این گونه نباشد؟» حسن بصری روایت کرده است که: «وقتی حضرت خضر با موسی ملاقات کرد و آن حوادث بین آن‌ها رخ داد گنجشکی آمد و یک قطره از آب دریا برداشت و آن را بر روی دست موسی قرار داد خضر گفت: «این چیست؟» موسی گفت: «این گنجشک می‌گوید: «علم ما و علم سایر اولین و آخرین در برابر علم وصی پیامبر امی مانند این قطره در برابر این دریا است.»[3]

ابن عباس از آن حضرت روایت کرده است: «حضرت در یک شب از وقتی که تاریکی آن آغاز شد تا زمانی که روشنایی صبح دمید و حضرت چراغش را خاموش کرد مشغول تفسیر حرف باء از بسم الله بود و نتوانست به تفسیر حرف سین برسد و فرمود: «لو شئت لأوقرت أربعین بعیراً من شرح بسم الله، اگر بخواهم، می‌توانم چهل

---

۱. بحار الانوار؛ به نقل از مناقب؛ ج ۴۰، ص ۲۲۱؛ ح ۴ و حدیث طولانی است.

۲. شرح اخبار قاضی؛ ج ۲، ص ۳۲۴؛ مناقب آل ابی طالب؛ ج ۲، ص ۱۹۶.

۳. بحار الانوار؛ ج ۴۰، ص ۱۸۶؛ ح ۷۱.

بار شتر در تفسیر بسم الله سخن بگویم.»[1]

بله او برادر پیامبر و وصی اوست و نائب بر حق و ولی اوست و شیر خداوند و برگزیده‌ی اوست و مورد پسند اوست کسی که برای پیامبر فداکاری و هم دردی کرد و در سختی‌ها با خون خود از او محافظت نمود، وقتی دعوت کرد او اجابت نمود، با اراده‌ی خود دین را بنا استوار کرد، خانه‌ی نبوت محل تربیت او بوده است، خورشید رسالت عروس اوست و شاخه‌ی جلالت و نبوت دو فرزند او هستند؛ کسی که پیامبر را یاری و حمایت کرد و جسد پیامبر را غسل داد و دفن کرد و دین او را اقامه کرد و بدهی او را پرداخت نمود ، او زاده‌ی حرم و بزرگ شده‌ی کرم است، او جوانمرد پیامبر است که شرک را نابود کرد.

از آن جمله این است که: «مردی از خوارج از کنار امیر المؤمنین علیه‌السلام عبور می‌کرد و دو ماهی جری همراه خود داشت که آن را در لباس خود پیچیده و پنهان کرده بود امیر المؤمنین علیه‌السلام به او فرمود: «**بکم شریت أبویک من بنی إسرائیل؟** پدر و مادر خودت از بنی اسرائیل را چند خریدی؟»

آن مرد گفت: «چقدر تو ادعای غیب می‌کنی؟» امیر المؤمنین علیه‌السلام به او فرمود: «**أخرجهما**، آن دو را بیرون بیاور.» او نیز بیرون آورد.

امیر المؤمنین علیه‌السلام به آن دو ماهی جری فرمود: «**من أنتما؟** شما کیستید؟» یکی از آن‌ها گفت: «پدر این مرد هستم.» دیگری گفت: «من مادر او هستم.»

از آن جمله آن چه محمد بن سنان نقل می‌کند که می‌گوید از امیر المؤمنین علیه‌السلام

۱. تذکرة الخواص؛ ص۱۵۳؛ الطرائف؛ ج ۱، ص۲۰۵؛ بحار؛ ج ۴۰، ص۱۸۶؛ ح ۷۱.

شنیدم به عمر بن خطاب می‌فرمود: «**یا مغرور إنّی أراک فی الدنیا قتیلاً بجراحة من عبد أم معمر تحکم علیه جوراً فیقتلک توفیقاً یدخل بذلک الجنة علی رغم منک، و إن لک و لصاحبک الذی قمت مقامه صلباً و هتکاً تخرجان من عند رسول الله** صلی‌الله‌علیه‌وآله **فتصلبان علی أغصان دوحة یابسة فتورق فیفتتن بذاک من والاک، فقال عمر: و من یفعل ذاک یا أبا الحسن؟ فقال: قوم قد فرّقوا بین السیوف و أغمادها، ثم یؤتی بالنار التی أضرمت لإبراهیم و یأتی جرجیس و دانیال و کل نبی و صدّیق، ثم یأتی ریح فینسفکما فی الیم نسفاً**؛ ای مغرور! من می‌بینم که تو در دنیا به قتل می‌رسی با ضربه‌ای که یک برده و یا یک پیر مرد به تو وارد می‌کند. چرا که تو قضاوت ظالمانه‌ای را برای او ارائه می‌دهی و او تو را به قتل می‌رساند و قتل او صحیح است و او وارد بهشت می‌شود، اما تو وارد بهشت نمی‌شوی، تو و نفر قبل از تو که بر جای او نشسته‌ای روزی به دار آویخته می‌شوید و ذلیل می‌شوید، شما از نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بیرون آورده می‌شوید و بر شاخه‌های یک درخت خشک به دار آویخته می‌شوید و از این شاخه‌ی خشک برگ می‌روید و به این شکل عده‌ای که ولایت تو را قبول دارند فتنه زده می‌شوند.» عمر گفت: «چه کسی این کار را می‌کند ای ابا الحسن؟» فرمود: «گروهی که شمشیر را از غلاف بیرون کشیده اند، و بعد آتشی که برای ابراهیم برافروخته شده بود آورده می‌شود و جرجیس و دانیال و تمام پیامبران صدیق نیز حاضر می‌شوند و بعد بادی می‌وزد که شما را در دریا کاملا متلاشی می‌کند.»[1]

از آن جمله این است که امیر المؤمنین علیه‌السلام روزی به امام حسن علیه‌السلام گفت: «**یا أبا محمد ما تری عند ربی تابوتاً من نار یقول یا علی استغفر لی، لا غفر الله له**؛ ای ابا

---

۱. مدینة المعاجز؛ ج۲، ص۴۴؛ بحار؛ ج۵۳، ص۱۳؛ با اندکی تفاوت.

محمد! نزد پروردگارم تابوتی از آتش می‌بینی که می‌گوید: «ای علی! برای من طلب مغفرت کن، خداوند او را نیامرزد.»

در تفسیر این آیه ﴿إِنَّ أَنكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ﴾[1] آمده است که مردی از امیر المؤمنین علیه‌السلام سؤال کرد معنای این الاغ چیست؟»

امیر المؤمنین علیه‌السلام فرمود: «**الله أكرم من أن يخلق شيئاً ثم ينكره، إنّما هو زريق و صاحبه فی تابوت من نار فی صورة حمارين إذا شهقا فی النار انزعج أهل النار من شدّة صراخهما،** خداوند کریم تر از آن است که چیزی را بیافریند و بعد آن را منکر بداند.» منظور از این الاغ آن مرد سبزه و دوستش هستند که در تابوتی از آتش در شکل دو الاغ هستند، که وقتی در جهنم نعره می‌کشند اهل جهنم از شدت فریاد آن دو آزرده می‌شوند.»

و از آن جمله این است که در جنگ نهروان جاسوس‌هایی نزد خوارج رفتند و خبر دادند که سپاه امیر المؤمنن علیه‌السلام چهار هزار سواره نظام دارد گفتند: «تیراندازی نکنید و از شمشیر نیز استفاده نکنید. هر کسی با نیزه‌ی خود سراغ حریف می‌رود و او را به قتل می‌رساند. امیر المؤمنین علیه‌السلام با علم غیب این را مطلع شد، و به اصحابش فرمود: «**لا ترموهم و لا تطاعنوهم، و استلوا السيف فإذا جاء كلاً منكم غريمه فليقطع رمحه و يمشی إليه فيقتله فإنّه لا يقتل منكم عشرة، و لا يفلت منهم عشره،** به سوی آن‌ها تیراندازی نکنید و از نیزه نیز استفاده نکنید و فقط شمشیر را از غلاف بیرون بکشید. وقتی هر کدام از شما سراغ حریف خود رفتید با شمشیر خود نیزه‌ی

---

۱. لقمان؛ آیه‌ی ۱۹.

او را بشکنید و بعد به طرف او می‌روید و او را به قتل می‌رسانید و از شما ده نفر نیز کشته نخواهند شد و از آن‌ها ده نفر زنده نخواهند ماند.» و همان طور شد که فرموده بود.[۱]

از آن جمله یعنی از کرامات حضرت روایت ابن عباس است: «مردی نزد امیر المؤمنین علیه‌السلام رفت و او را به مهمانی دعوت کرد. حضرت یک نان جو خشک و یک ظرف آب درخواست کرد و بعد این نان خشک را خرد کرد و یک تکه‌ی آن را درون آب ریخت و بعد به آن مرد فرمود: بگیر و بخور! وقتی آن مرد ان را بیرون آورد ناگهان یک مرغ کبابی دید و بعد یک بار دیگر حضرت یک تکه‌ی دیگر نان خشک را در ظرف آب ریخت و فرمود: بگیر و بخور! ناگهان قطعه‌ای شیرینی بیرون آمد آن مرد گفت: «ای مولای من! شما نان خشک داخل ظرف می‌گذارید و من انواع غذا را از آن بیرون می‌آورم.» امیر المؤمنین علیه‌السلام فرمود: «**نعم هذا الظاهر وذاک الباطن و إن أمرنا هکذا**، بله ظاهر این نان خشک است و آن غذاها باطن است و کار ما این گونه است.»[۲]

از آن جمله داستان فضه‌ی خادم است که وقتی به خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام آمد و وقتی وارد خانه‌ی نبوت و معدن رحمت و منبع عصمت و دار حکمت و مادر ائمه شد در آن جا چیزی جز شمشیر و زره و آسیاب ندید ، فضه دختر پادشاه هند بود و نزد خود مقداری اکسیر کیمیاگری داشت، قطعه‌ای مس برداشت و آن را نرم کرد و به شکل ماهی درآورد و بر آن دارو ریخت و آن را به رنگ طلا کرد وقتی امیر المؤمنین

---

۱. المعجم الأوسط؛ ج۲، ص۳۲۳؛ مناقب خوارزمی؛ ص۲۶۳.

۲. بحار الانوار؛ ج۴۱، ص۲۷۳؛ ح ۲۹.

علیه‌السلام آمد فضه آن را جلوی حضرت گذاشت وقتی حضرت آن را دید فرمود: «**أحسنت یا فضة لکن لو أذنبت الجسد لکان الصبغ أعلی والقیمة أغلی**، چه خوب درست کردی ای فضه! اما اگر این شکل را برایش دم می‌گذاشتی رنگ آن بهتر و قیمتش گران تر می‌شد.» فضه گفت: «ای سید من! آیا شما این علم را بلد هستید؟»

فرمود: «نعم، بله.» و این کودک نیز بلد است و اشاره به حسن علیه‌السلام کرد و حسین علیه‌السلام آمد و همان سخن امیر المؤمنین علیه‌السلام را تکرار کردند و بعد حضرت به فضه فرمود: «ما بیشتر از این‌ها علم داریم.» بعد با دستش اشاره کرد و ناگهان یک تکه بزرگ طلا و گنج‌هایی روان ظاهر شدند و فرمود: «**ضعیها مع أخواتها**، این چیزی را که درست کردی در کنار این همتایانش بگذار.» او گذاشت و در کنار آن‌ها محو شد.»[1]

از آن جمله است آن چه عمار بن یاسر روایت کرده است می‌گوید: «روزی در یکی از صحراهای حیره من به همراه سید خودم امیر المؤمنین علیه‌السلام بودم که دیدیم راهبی ناقوس معبد را به صدا در می‌آورد حضرت به من فرمود: ای عمار! آیا می‌دانی این ناقوس چه می‌گوید؟» گفتم: «ای مولای من! این تکه چوبی چه می‌گوید؟» فرمود: او برای دنیا یک مثال می‌زند و می‌گوید:

أهل الدنیا خلوا الدنیا — مهلا مهلا رفقاً رفقا
إن المولی صمد یبقی — حقاً حقا صدقاً صدقا
یا مولانا إن الدنیا — قد أهوتنا و استغوتنا
ما من یوم یمضی منها — إلّا أوهت منا رکنا

---

۱. بحار الانوار؛ ج ۴۱، ص۲۷۳؛ ح ۲۹؛ با تفاوت اندک.

لسنا ندری ما قدّمنا فیها إلّا إذ قد متنا

ای اهل دنیا! دنیا را رها کنید در کسب دنیا آهسته آهسته، با دنیا مدارا کنید مدارا خدای مولا بی‌نیاز است و باقی می‌ماند این حق است حق است و صدق است صدق است. ای مولای ما دنیا ما را گمراه کرد و فریب داد هر روزی که از آن می‌گذرد ستونی از ستون‌های ما را نابود می‌کند.

نمی دانیم چه پیش فرستاده‌ایم مگر وقتی که بمیریم عمار گفت: «من فردای آن روز نزد راهب رفتم و به او گفتم ناقوس را به صدا در آورد.»

گفت: «تو که مسلمان هستی با آن چکار داری؟»

گفتم: «راز آن را به تو خواهم گفت.» گفت: «و او شروع کرد ناقوس را به صدار در آورد و من آن چه را او می‌گفت، برای راهب می‌خواندم. در این لحظه به سجده افتاد و مسلمان شد و گفت: «من به خط هارون بن عمران، دست خطی دارم که در آن نوشته است: خداوند یک رسول امی مبعوث خواهد کرد که او وزیری دارد که می‌داند ناقوس چه می‌گوید.»[۱]

از آن جمله است، آن چه از کرامات او روایت شده است: «که وقتی که‌هارون به برادرش موسی ملحق شد، روزی بر یکی از فراعنه وارد شدند و از او بسیار در ترس و نگرانی بودند، که ناگهان اسب سواری در جلوی آن دو ظاهر شد، که لباس و شمشیری از طلا در دستش بوده، فرعون طلا را بسیار دوست داشت او به فرعون گفت: «خواسته‌ی این دو نفر را اجابت کن وگرنه تو را به قتل می‌رسانم.» فرعون از این سخن وحشت زده شد و گفت: «فردا نزد من آئید.» وقتی آن دو خارج شدند، فرعون نگهبانان را احضار کرد و آن‌ها را مجازات نمود و گفت: «چگونه این اسب

---

۱. بحار الانوار؛ ج ۴۰، ص۱۷۲؛ ح ۵۴.

سوار بدون اجازه وارد شده است؟» آن‌ها به عزت فرعون سوگند خوردند که کسی جز این دو نفر را اذن ورود نداده اند.

آن اسب سوار شبح علی علیه السلام بود، که خداوند به وسیله‌ی او پیامبران را به طور مخفیانه کمک می‌کرد و محمد صلی الله علیه و آله را آشکارا، به وسیله‌ی او کمک کرد. چرا که او کلمه‌ی کبری خداوند است، که خداوند او را برای اولیاء خود در هر شکلی که بخواهد آشکار می‌کند، تا پیامبران را نصرت کند. با آن کلمه، آن‌ها دعا می‌کنند و خداوند اجابت می‌کند و آن‌ها را نجات می‌دهد و این آیه اشاره به آن است: **﴿وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا﴾**[1] ابن عباس می‌گوید: «آن آیه‌ی کبری و ان سلطان برای آن دو نفر همین اسب سوار بود.»

از آن جمله روایتی از امام رضا علیه السلام از پدران بزرگ وار خود است که فرمود: **«أن يهودياً جاء إلى أبی بكر فی ولايته و قال له: إنّ أبی قد مات و خلف كنوزاً، و لم يذكر أين هی، فإن أظهرتها كان لک ثلث و للمسلمين ثلث آخر، ولی ثلث و أدخل فی دينک، فقال أبو بكر: لا يعلم الغيب إلّا الله، فجاء إلى عمر فقال له مقالة أبی بكر، ثم دلّه على علی علیه السلام فسأله فقال: رح إلى بلد اليمن واسأل عن وادی برهوت بحضر موت، فإذا حضرت الوادی فاجلس هناک إلى غروب الشمس فسيأتيک غرابان سود مناقيرها تنعب فاهتف باسم أبيک و قل له: يا فلان أنا رسول وصیّ رسول الله صلی الله علیه و آله إليک كلّمنی فانّه يكلّمک فاسأله عن الكنوز فإنّه يدلّک على أماكنها، فمضى اليهودی إلى اليمن واستدل على الوادی و قعد هناک، و إذا بالغرابين قد أقبلا فنادى أباه فأجابه، و قال: و يحک ما**

---

۱. قصص؛ آیه‌ی ۳۵.

أقدمک إلی هذا الموطن، و هو من مواطن أهل النار؟ فقال: جئت أسألک عن الکنوز، أین هی، فقال: فی موضع کذا و فی حائط کذا. ثم قال: ویلک اتبع دین محمد تسلم فهو النجاة. ثم انصرف الغرابان، و رجع الیهودی فوجد کنزاً من ذهب و کنزاً من فضّة، فأوقر بعیراً و جاء به إلی أمیر المؤمنین علیه السلام و هو یقول: أشهد أن لا إله إلّا الله و أنّ محمداً رسول الله و أنک وصی رسول الله و أخوه و أمیرالمؤمنین حقّاً کما سمّیت، و هذه الهدیة فاصرفها حیث شئت فإنّک ولیه فی العالمین، یک یهودی در دوران خلافت ابوبکر نزد او رفت و به او گفت: «پدرم وفات کرده است و گنج‌هایی بر جای گذاشته است. اما محل آن‌ها را اعلام نکرده. اگر تو محل آن را بگویی یک سوم آن را به تو و یک سوم دیگر آن را به مسلمانان می‌دهم و یک سوم آن برای خودم و بعد مسلمان می‌شوم.» ابوبکر گفت: «کسی جز خداوند، غیب نمی‌داند.» آن شخص نزد عمر رفت و همان سخن را مطرح کرد و عمر او را به علی علیه السلام راهنمایی کرد او از حضرت سؤال خود را مطرح کرد و ایشان فرمود: «به کشور یمن برو و در آنجا سراغ وادی برهوت را بگیر؛ وقتی به آن وادی رسیدی در آن جا تا غروب آفتاب بنشین در آن هنگام دو کلاغ سیاه می‌آیند که صدا می‌کنند و تو اسم پدرت را صدا بزن و به او بگو: «ای فلانی! من فرستاده‌ی وصی رسول الله صلی الله علیه و آله هستم. با من سخن بگو او در این هنگام با تو سخن می‌گوید و تو محل گنج‌ها را از او بپرس و او محل آن را به تو نشان می‌دهد.

آن یهودی، به یمن رفت و سراغ وادی برهوت را گرفت و در آن جا نشست. در آن هنگام دو کلاغ آمدند و او پدرش را صدا زد و پدرش جواب داد و گفت: «وای بر تو! چه کسی تو را به این وادی آورده است؟ این وادی از محل‌های اهل جهنم است.» گفت: «آمده‌ام درباره‌ی گنج‌ها از تو سؤال کنم آن‌ها کجا هستند؟» گفت: «در فلان محل و فلان دیوار. وای بر تو! باید از دین محمد صلی الله علیه و آله پیروی کنی و اسلام

بیاوری. زیرا که این راه نجات است.» بعد آن دو کلاغ برگشتند و یهودی بازگشت و گنجی از طلا و گنجی از نقره پیدا کرد و آن‌ها را بار شتر کرد و نزد امیر المؤمنین علیه السلام رفت و گفت: «شهادت می‌دهم که خدایی جز الله نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده‌ی خداوند است و تو وصی رسول الله و برادر او و امیر المؤمنین علیه السلام بر حق هستی. همان طور که به آن نامیده شده ای، این‌ها هدیه است. آن را هر طور که می‌خواهی مصرف کن. چرا که تو ولی خداوند در بین جهانیان هستی.»[1]

از آن جمله روایت ابن عباس است: «که عده‌ای از اهل کوفه از بزرگان شیعه از امیر المؤمنین علیه السلام درخواست کردند از عجائب اسرار خداوند چیزی را به آن‌ها نشان دهد.» حضرت فرمود: «**إنّكم لن تقدروا أن تروا واحدة، فتكفروا،** شما نمی‌توانید حتی یکی از این اسرار را ببینید و کافر می‌شوید.» گفتند: «شکی نیست که تو صاحب اسرار هستی و حضرت از بین آن‌ها هفتاد نفر را انتخاب کرد و آن‌ها را به بیرون کوفه برد و بعد دو رکعت نماز خواند و کلماتی را بر زبان آورد و فرمود: «نگاه کنید.» ناگهان درخت‌ها و میوه‌ها نمایان شد، تا جایی که فهمیدند آن جا بهشت است. یکی از آن‌ها که سخنش از همه بهتر بود گفت: «این یک سحر آشکار است، و همگی کافر از آن جا برگشتند غیر از دو نفر حضرت به یکی از آن دو فرمود: «**أسمعت ما قال أصحابک و ما هو والله بسحر، و ما أنا بساحر، و لكنه علم الله و رسوله، فإذا رددتم عليّ فقد رددتم على الله، ثم رجع إلى المسجد يستغفر لهم، فلمّا دعا تحول حصى المسجد درّاً و ياقوتاً فرجع أحد الرجلين كافراً و ثبت الآخر،** آیا شنیدی آن چه همراهانت گفتند؛ به خداوند سوگند! این سحر نیست و من ساحر نیستم. این

---

۱. مدینة المعاجز؛ ج۲، ص۴۷؛ ح ۳۹۳.

علم خداوند و رسول اوست و وقتی شما بر من مرتد بشوید بر خداوند و مرتد شده اید.» بعد به مسجد بازگشت و برای آن‌ها طلب مغفرت کرد. وقتی دعا کرد سنگ ریزه‌های کف مسجد تبدیل به مروارید و یاقوت شدند و از آن دو نفر که کافر نشده بودند، یکی کافر شد و دیگری باقی ماند.»[۱]

از آن جمله این است؛ که حضرت به ابن عباس می‌فرمود: «**کیف أنت یابن عم إذا ظلمت العیون العین؟** حال تو چگونه است ای پسر عمو! وقتی که «ع» ها بر «ع»[۲] ظلم کنند؟»

گفت: «ای مولای من بارها این سخن را برای من گفته‌ای اما من معنایش را نمی‌فهمم.» فرمود: «**عین عتیق و عمر و عبد الرحمن ابن عوف، و عین عثمان و ستضمّ إلیها عین عائشة، و عین معاویة و عین عمرو بن العاص، و عین عبد الرحمن بن ملجم، و عین عمر بن سعد،** عتیق بزرگ و عمر و عبد الرحمن بن عوف و عثمان بزرگ و به زودی عین عائشه و عین معاویه و عین عمرو بن عاص و عین عبد الرحمن بن ملجم و عین عمر بن سعد به آن‌ها ملحق می‌شود.»[۳]

از آن جمله است سخن حضرت به کدخدای فارس که حضرت را از حرکت به سوی خوارج نهی کرد و گفت: «بدان ستاره‌هایی که طلوع کرده اند، نحس هستند. پس نحس‌ها خوش بخت هستند و خوش بخت‌ها نحس هستند و مریخ نیز ظاهر

---

۱. مدینة المعاجز؛ ج۲، ص۴۷؛ ح ۳۹۳.

۲. در اسم «علی» علیه السلام و اسم اشخاص مزبور، حرف «ع» می‌باشد، حضرت علی علیه السلام در این روایت حرف «ع» را کنایه از خودش و اشخاص مزبور قرار داده است.

۳. معانی الاخبار؛ ص۳۸۷؛ باب نوادر المعانی. در آن جا به جای اسامی این افراد این سخن است: «اما عین‌ها یعنی دشمنان حضرت و چهارمین آن ها قاتل حضرت است.»

شده است و در برج گاو حرکت می‌کند و در برج تو دو ستاره اختلاف دارد و آغاز کردن جنگ برای تو خوب نیست. حضرت فرمود: «**أنت الذی تسيّر الجاريات و تقضی علی بالحادثات، و تنقلها مع الدقائق و الساعات، فما السراری و ما الذراری؟ و ما قدر شعاع المدبرات؟** آیا تو هستی که ستارگان را حرکت می‌دهی و برای من حادثه رقم می‌زنی و آن را با دقیقه و ساعت انتقال می‌دهی ؟ ستاره و ذره چیست؟ و طول شعاع ستاره‌های مدبر چقدر است؟»

گفت: «در اسطرلاب نگاه می‌کنم و خبرش را به تو می‌دهم.» حضرت فرمود: «أعالم أنت بما تم البارحة فی وجه المیزان؟ و أی نجم اختلف فی برج السرطان؟ و أی آفة دخلت علی الزبرقان؟ آیا تو می‌دانی دیشب در وجه میزان چه اتفاقی افتاده است؟ و چه ستاره‌ای در برج سرطان تغییر کرده است؟ و چه آفتی در زبرقان وارد شده است؟»

گفت: «نمی دانم.» فرمود: «**أعالم أنت أن الملک الراحة انتقل من بیت إلی بیت فی الصین، و انقلب برج ماجین و غارت بحیرة ساوة، و فاضت بحیرة خشرمة و قطعت باب البحر من سقلبة، و نکس ملک الروم بالروم و ولی أخوه مکانه، و سقطت شرفات الذهب من قسطنطینیة الکبری، و هبط سور کرندیب، و فقد ربان الیهود، و هاج النمل بوادی النمل، و سعد سبعون ألف عالم و ولد فی کل عالم سبعون ألفاً، والليلة یموت مثلهم،** آیا تو می‌دانی که پادشاه دیشب از خانه‌ای به خانه‌ای در چین منتقل شده است و برج ماجین دگرگون شده است و دریاچه‌ی ساوه خشکیده است و دریاچه‌ی خشرمه لبریز شده است، دروازه‌ی دریا از سمت سقلبه بته شده است، پادشاه روم در روم سرنگون شده است و برادرش بر جایش نشسته است، آویزهای طلا از قسطنطنیه‌ی بزرگ بر زمین افتاده است، دیوار کرندیب پائین آمده است، رهبر یهود مفقود شده است، مورچه‌ها در صحرای مورچه بیرون ریخته اند، هفتاد هزار عالم

سعادتمند شده‌اند، در هر عالم هفتاد هزار نفر متولد شده‌اند و امشب همین مقدار از دنیا می‌روند.»

گفت: «نمی دانم.» فرمود: «**أعالم أنت بالشهب الحرس والأنجم والشمس، و ذوات الذوایب التی تطلع مع الأنوار و تغیب مع الأسحار؟** آیا تو می‌دانی شهاب‌های نگهبان چیست و آیا ستارگان و خورشید و ستاره‌های دنباله دار که یا نور طلوع می‌کنند و در سحر غیب می‌شوند را می‌شناسی؟» گفت: «نمی دانم.» فرمود: «**أعالم أنت بطلوع النجمین اللذین ما طلعا إلّا عن مکیدة، و لا غابا إلّا عن مصیبة، و إنهما طلعا غرباً فقتل قابیل هابیل، و لا یظهران إلّا بخراب الدنیا؟** آیا تو آن دو ستاره را می‌شناسی که طلوع نمی‌کنند؟ مگر برای نیرنگ و حیله، فقط در غروب آن‌ها فقط در وقت مصیبت است، آن‌ها در مغرب طلوع کردند و قابیل هابیل را به قتل رساند، ظهور نمی‌کنند مگر در وقت نابودی دنیا؟» گفت: «نمی دانم.» فرمود: «**إذا کنت لا تعلم طرق الدنیا فإنّی أسألک عن قریب، أخبرنی ما تحت حافر فرسی الأیمن و الأیسر من المنافع والمضار**، اگر راه‌های دنیا را نمی‌شناسی من از یک چیز نزدیک از تو سؤال می‌کنم، بگو زیر سم راست و چپ اسب من چه منافع و چه ضررهایی نهفته است؟» گفت: «علم من درباره‌ی زمین کمتر از علم من درباره‌ی آسمان است ، حضرت دستور داد زیر سم راست اسب را حفر کنند و گنجی از طلا یافت شد و بعد دستور داد زیر سم چپ را حفر کنند و یک افعی ظاهر شد و به گردن آن مرد حکیم آویزان شد و او فریاد زد ای مولای من! امان بده.» ایشان فرمود: «**الأمان بالإیمان**، در برابر ایمان امان می‌دهم.» گفت: «من برای تو به رکوع و سجده در می‌آیم و پیشنهاد خوبی دارم.» حضرت فرمود: «**سمعت خیراً فقل خیراً أسجد لله و تضرّع بی إلیه**، سخن خوب شنیدم، سخن خوب بگو؛ برای خداوند سجده کن و با وسیله قرار دادن من نزد

خداوند تضرع کن.» سپس فرمود: «**یا سهر سقیل سوار نحن نجوم القطب، و أعلام الفلک، و إن هذا العلم لا یعلمه إلّا نحن و بیت فی الهند**، ای ای کسی که شب‌ها بیدار هستی و دست بند داری! ما ستارگان قطب هستیم و بزرگان هستی هستیم واین علم را کسی نمی‌داند جز ما و یک خاندان در هند.»[1]

از آن جمله روایت احمد بن عبد العزیز جلودی است که می‌گوید: «امیر المؤمنین علیه‌السلام در بصره خطبه‌ای خواند و فرمود: «**سلونی قبل أن تفقدونی، سلوا مَن عنده علم المنایا والبلایا، والأنساب فی الأصلاب، و فصل الخطاب**، از من سؤال بپرسید قبل از آن که مرا از دست بدهید از کسی سؤال بپرسید که علم سرنوشت‌ها و بلاها و علم نسب‌های نطفه‌های درون صلب را و علم زبان و ادبیات همه‌ی ملت‌ها را می‌داند.»[2]

صدوق در العیون با سند خود از ابو صلت هروی روایت می‌کند و می‌گوید: «امام رضا علیه‌السلام با هر یک از مردم به زبان خودشان صحبت می‌کرد و به خداوند سوگند! در زبان آن‌ها از همه‌ی مردم فصیح تر صحبت می‌کرد و از همه کس بهتر به زبان و ادبیات آن‌ها علم داشت.» گفتم: «ای فرزند پیامبر! من از علم شما به این زبان‌ها که با هم مختلف هستند تعجب می‌کنم.» حضرت فرمود:

«**یا أبا الصلت أنا حجّة الله، و ما کان الله لیتّخذ حجّة علی قوم و هو لا یعرف لغاتهم، أما بلغک قول أمیرالمؤمنین** علیه‌السلام: «**أوتینا فصل الخطاب [فهل فصل الخطاب] إلّا معرفة اللغات؟ أنا دابة الأرض، أنا حی لا أموت، و إذا مت یرث الله الأرض و من علیها**،

---

۱. بحار الانوار؛ ج۳۷، ص۳۳۷ و ج۴۱، ص۳۳۶؛ ح ۵۷.

۲. بصائر الدرجات؛ ص۲۰۱، باب آن ها توانمندی های پیامبر را دارند؛ ح ۳- ۴.

سلوني فإنّي لا أُسأل عمّا دون العرش إلّا أجبت»، و قوله: «عمّا دون العرش» رمز له وجوه: الأوّل منها أن العرش هو العلم، والعرش عند علماء الحروف هو محمد، والعرش العرش و قوله «عما دون العرش» لا يستلزم أنه لا يعلم ما وراء ذلك، بل إن عقول البشر لا تعي القول عمّا وراء العرش، و لا تحتمله بل تعمى دونه البصائر والأبصار.

آو لو أجد له حملة؟

ای ابا صلت! من حجت خداوند هستم و خداوند کسی را که زبان مردم را نداند، بر آن‌ها حجت قرار نمی‌دهد. آیا سخن امیر المؤمنین علیه السلام را نشنیده‌ای که فرمود: «علم فصل الخطاب به ما داده شده است و آیا فصل الخطاب چیزی غیر از شناخت زبان‌ها است؟ من جاندار زمین هستم، من زنده‌ای هستم که نمی‌میرم، و وقتی بمیرم خداوند زمین را و هر کس بر آن است به ارث می‌برد.» از من سؤال بپرسید و هر سؤالی تا زیر عرش از من بپرسید جواب می‌دهم.»[1]

این سخن او: «تا زیر عرش» یک رمز است که دارای وجوهی است اول: این که عرش همان علم است و عرش نزد علمای حروف همان محمد صلی الله علیه و آله است و و عرش همان عرش است و این سخن او: «تا زیر عرش» معنایش این نیست که بعد از آن را علم ندارد، بلکه عقل بشر نمی‌تواند. بعد از عرش را درک کند و آن را تحمل نمی‌کند. بلکه در برابر آن چشم دل و چشم ظاهر کور است.

آه اگر برای آن حاملانی پیدا کنم.» می‌گوید: «مردی به سوی حضرت بلند شد و کتابی بر گردن خود داشت و با صدای بلند گفت: «ای کسی که چیزی ادعا می‌کنی که به آن علم نداری و چیزی را تقلید می‌کنی که نمی‌فهمی من سؤالی دارم. پس

---

۱. در بصائر الدرجات؛ ص۴۵۴؛ ح ۱۲ : (آن ها با روح القدس از زیر عرش تا زیر زمین علم دارند.)

جواب مرا بده، در این لحظه اصحاب علی بر سر او ریختند تا او را به قتل برسانند. امیر المؤمنین عليه‌السلام به آن‌ها فرمود: «**دعوه فإنّ حجج الله لا تقوم بالبطش، و لا بالباطل تظهر براهين الله**، او را رها کنید چرا که حجت‌های خداوند با مشت آهنین اقامه نمی‌شود و باطل نیز نمی‌تواند بر برهان‌های خداوند غلبه کند.» بعد به آن مرد رو کرد و فرمود: «**سل بكل لسانک فإنّي مجيب إن شاء الله تعالى**، سؤال کن با تمام زبان خود و من ان شاء الله جواب می‌دهم.» آن مرد گفت: «فاصله‌ی مشرق و مغرب چقدر است؟» فرمود: «**مسافة الهواء**، مسافت هوا.» گفت: «مسافت هوا یعنی چه؟» فرمود: «**دوران الفلک**، چرخش فلک.» گفت: «چرخش فلک یعنی چه؟» فرمود: «**مسيرة يوم الشمس**، فاصله‌ای که خورشید در یک روز طی می‌کند.» آن مرد گفت: «درست گفتی، اکنون بگو قیامت کی بر پا می‌شود؟» فرمود: «**عند حضور المنيّة، و بلوغ الأجل**، هنگامی که مرگ فرا برسد و اجل به پایان خود برسد.» گفت: «درست گفتی. اکنون بگو عمر دنیا چقدر است؟» فرمود: «**يقال سبعة آلاف ثم لا تحديد**، گفته می‌شود هفت هزار سال اما دقیقا تعیین نمی‌شود.» گفت: «درست گفتی. اکنون بگو مکه و بکه کجا هستند؟» فرمود: «**مكة أكناف الحرم و بكة مكات البيت**؟ مکه به اطراف حرم گفته می‌شود و بکه به محل کعبه گفته می‌شود.» گفت: «چرا مکه نامیده شده است؟» فرمود: «**لأنّ الله تعالى مک الأرض من تحتها أى دحاها**، برای این که خداوند متعال زمین را از زیر آن گسترانده است.» گفت: «چرا بکه نامیده شده است؟» فرمود: «**لأنها أبكت عيون الجبّارين و المذنبين**، این کعبه چشم جبارین و گناه کاران را به اشک آورده است.» گفت: «خداوند قبل از آفریدن عرش کجا بوده است؟» امیر المؤمنين عليه‌السلام فرمود: «**سبحان الله من لا يدرک كنه صفته حملة عرشه على قرب زمراتهم من كراسى كرامته، و لا الملائكة المقرّبين من أنوار سبحات جلاله، و يحک لا**

یقال لِمَ و لا کیف، و لا أین و لا متی، و لا بم و لا حیث، فقال الرجل: صدقت، قال: فکم مقدار ما لبث العرش علی الماء قبل خلق الله الأرض والسماء؟ منزه است خدایی که حقیقت صفت او را حاملان عرش نمی‌توانند درک کنند با این که جایگاه آن‌ها نزدیک به کرسی‌های کرامت خداوند است و ملائکه‌ی مقرب نیز نمی‌توانند حقیقت صفت او را درک کنند. با این که نورهای تسبیح جلال او هستند. وای بر تو! نمی‌توان گفت چرا و چگونه، و کجا و کی ، با چه و در چه حال.»

آن مرد گفت: «درست گفتی ، اکنون بگو قبل از آن که خداوند زمین و آسمان را بیافریند چه مدت عرش بر روی آب قرار داشت؟» فرمود: «آیا تو می‌توانی حساب کنی؟» گفت: «بله» امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: **«أفرأیت لو صبّ فی الأرض خردل حتی سد الهواء و ملأ ما بین الأرض والسماء، ثم أذن لک علی ضعفک أن تنقله حبة حبة من المشرق إلی المغرب، ثم مد لک فی العمر حتی نقلته و أحصیته لکان ذلک أیسر من إحصاء ما لبث العرش علی الماء قبل خلق الأرض والسماء، و انّما وصفته لک جزء من عشر عشیر جزء من مائة ألف جزء و أستغفر الله من القلیل فی التحدید،** آیا می‌دانی اگر خردل بر زمین بریزد تا آن مقدار که هوا را مسدود کند و بین زمین و آسمان را پر کند و بعد به تو با وجود ضعف تو اجازه داده شود این خردل‌ها را دانه دانه از مشرق به مغرب منتقل کنی و بعد عمر تو آن قدر طولانی باشد که بتوانی این کار را بکنی و قدرت شمارش آن‌ها را نیز داشته باشی. این برای تو آسان خواهد بود که بتوانی مدت زمان استقرار عرش بر روی آب قبل از آفرینش زمین و آسمان را بشماری، توصیف آن برای تو یک دهم از یک دهم از یک صد هزارم است و از این که شمارش من در تعیین عدد آن اندک بود، از خداوند طلب مغفرت می‌کنم.» گفت:

«آن مرد سرش را تکان داد و گفت: «شهادت می‌دهم که خدایی جز الله نیست و محمد فرستاده‌ی اوست.»[۱]

این را تأیید می‌کند آن چه رازی در کتاب خود موسوم به مفاتیح الغیب روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «**لیلة أُسری بی إلی السماء، رأیت فی السماء السابعة میادیناً کمیادین أرضکم هذه، و رأیت أفواجاً من الملائکة یطیرون لا یقف هؤلاء لهؤلاء، و لا هؤلاء لهؤلاء، قال: فقلت لجبرائیل علیه السلام: من هؤلاء؟ فقال: لا أعلم، فقلت: و أین یمضون؟ فقال: لا أعلم، فقلت: سلهم، فقال: لا أقدر و لکن سلهم أنت یا حبیب الله، قال: فاعترضت ملکاً منهم و قلت: ما اسمک؟ فقال: کیکائیل، فقلت: من أین أتیت؟ فقال: لا أعلم، فقلت: و أین تمضی؟ فقال: لا أعلم، فقلت: و کم لک فی السیر؟ فقال: لا أعلم، غیر أنی یا حبیب الله أعلم أن الله سبحانه یخلق فی کل ستّة آلاف سنة کوکباً، و قد رأیت ستّة آلاف کوکباً خلقهن و أنا فی السیر**، شبی که من به معراج برده شدم در آسمان هفتم میدان‌هایی مانند میدان‌های شما در زمین دیدم و گروه‌هایی از ملائکه را دیدم که پرواز می‌کنند و هیچ کدام برای دیگری توقف نمی‌کند. به جبرئیل گفتم: «آن‌ها چه کسانی هستند؟» گفت: «نمی دانم.» گفتم: «کجا می‌روند؟» گفت: «نمی‌دانم.» گفتم: «از آن‌ها سؤال کن.» گفت: «نمی توانم؛ اما تو سؤال کن ای حبیب خدا!» می‌فرماید: «من سراغ یکی از آن فرشتگان رفتم و گفتم: «اسم تو چیست؟» گفت: «کیکائیل.» گفتم: «از کجا آمده ای؟» گفت: «نمی دانم.» گفتم: «کجا می‌روی؟» گفت: «نمی دانم.» گفتم: «چه مدت است در راه هستی؟» گفت: «نمی دانم اما این را می‌دانم ای حبیب خدا! که خداوند سبحان در هر شش هزار سال ستاره‌ای می‌آفریند

---

۱. بحار الانوار؛ ج۵۷، ص۲۳۱؛ ح ۱۸۸؛ از کتاب المختصر با اندکی تفاوت.

و من در مدتی که در راه بودم شش هزار ستاره را دیدم که خداوند آفریده است.»[۱]

از آن جمله روایتی است که مورخان نقل می‌کنند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نشسته بود و یک نفر از جن نزد او بود و درباره‌ی مسائل مشکل از او سؤال می‌پرسید که در این بین امیر المؤمنین علیه‌السلام آمد و آن جن کوچک شد، تا این که اندازه‌ی یک گنجشک شد و بعد گفت: «ای پیامبر! به من پناه بده.» پیامبر فرمود: «از چه کسی؟» گفت: «از این جوانی که می‌آید.» پیامبر فرمود: «برای چه؟» آن جن گفت: «در روزی که طوفان نوح بود من سراغ کشتی رفتم تا آن را غرق کنم وقتی به آن دست انداختم این جوان بر دست من ضربه‌ای زد و دست مرا قطع کرد.» بعد دست قطع شده‌ی خود را نشان داد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «این جوان همان فرد است.»[۲]

با این سند نقل است که یک نفر از جن نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نشسته بود و امیر المؤمنین علیه‌السلام آمد و آن جن طلب کمک کرد و گفت: «سلیمان مرا اجیر کرد و تعدادی از جن را نزد من فرستاد تا مرا با خود ببرند اما من آن‌ها را معطل کردم و این مرد که سواره بود آمد و مرا اسیر کرد و مجروح نمود و این محل ضربه‌ی اوست، که هنوز خوب نشده است در این لحظه جبرئیل نازل شد و گفت: «خدای حق سلام می‌رساند و می‌گوید من پیامبری را مبعوث نکردم، مگر آن که علی را به صورت مخفیانه در کنار او قرار دادم. اما درباره‌ی تو او را آشکارا در کنار تو قرار دادم.»[۳] ای خاموش کننده‌ی عقل! ای کسی که می‌گوئی این تناسخ است تو از کجا علم تناسخ می‌دانی؟!» در حالی که قدم تو در راه حق راسخ نیست، آیا نمی‌دانی اسم اعظم خداوند در هر شکلی نورانی می‌شود؛ همین طور کلمه‌ی برتر خداوند در هر

---

۱. بحار الانوار؛ ج۵۷، ص۳۳۸؛ ح ۲۹.

۲. حلیة الابرار؛ ج۲، ص۱۵؛ مدینة المعاجز؛ ج۳، ص۷۶ – ۵۱۲.

۳. المراقبات؛ ص۲۵۹. جامع الاسرار؛ ص۳۸۲؛ ح ۷۶۳.

تصویری ظاهر می‌شود و هر فعل عجیبی را انجام می‌دهد و چگونه در سخن محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله شک می‌کنی که فرمود: «**أنا الفاتح، أنا الخاتم، و ترتاب فی علی، ألیس هو قسیم النور الأوّل الذی یتشعشع فی جسد کل مَن والاه، فإنّه‌امل کل ولی و غایة کل صفی، ثم ظهر مع محمدعلیه‌السلام فی هذا الجسد، کما کان معه فی کل مقام**؛ من آغازگر، و پایان بخش هستم و درباره‌ی علی شک می‌کنی. آیا او تقسیم کننده‌ی نور اول نیست که در جسم افرادی که ولایت او را قبول دارند می‌تابد؟ او امید هر یک از اولیائ خداوند و نهایت آروزی هر یک از برگزیدگان است. بعد به همراه محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله در این جسم ظهور کرده است. همان طور که در همه‌ی احوال در کنار او بوده است.

فصل سوم

در اسرار فاطمه‌ی زهراءعليها السلام

از جمله اسرار میلاد شریف او روایت است که مورخان نقل کرده اند: «که وقتی زمان وضع حمل خدیجه نزدیک شد، خداوند عز و جل بیست نفر از حور العین را با طشت و پارچ و آب از حوض کوثر فرستاد و مریم دختر عمران و ساره و آسیه دختر مزاحم آمدند و خداوند آن‌ها را فرستاد تا به خدیجه کمک کنند. وقتی خدیجه وضع حمل کرد، دنیا نورانی شد و همه‌ی جهان را عطر و نور فرا گرفت و عطر عظمت همه جا پیچید و خانه‌های مکه از نور پر شد و در شرق و غرب زمین محلی نماند، مگر آن که نورانی شد و در آسمان نوری برتر ظاهر شد که تا آن هنگام وجود نداشت و این زن‌ها گفتند: «ای خدیجه! این نوزاد را بگیر که پاک و معصوم و دختر پیامبر و همسر وصی پیامبر و نوری درخشان و عنصری پاکیزه و مادر نیکوکاران و محبوب خدای جبار و برگزیده‌ی پاکان و مبارک است و او وفرزندانش برکت دارند.»

وقتی خدیجه او را در دست گرفت این نوزاد گفت: «**أشهد أن لا إله إلّا الله و أشهد أن أبی سیّد الأنبیاء، و أن بَعلِی سیّد الأوصیاء، و أن ولدی سادة الأسباط**؛ شهادت می‌دهم که خدایی جز الله نیست و شهادت می‌دهم که پدرم سید پیامبران است و شوهرم سید اوصیاء است و فرزندانم سادات فرزندان هستند.»

بعد به آن زنان سلام کرد و هر کدام را به نام خود صدا زد و اهل آسمان به یک

دیگر در تولد زهرا تبریک گفتند. وقتی او در شکم خدیجه بود با او صحبت می‌کرد و با تسبیح و تقدیس گفتن انیس او بود و نور او و آفرینش او و زیبایی تو از پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله فراتر نمی‌رفت.»[1]

از کرامت‌های او نزد خداوند این است که وقتی حق او را در فدک از او سلب کردند چارچوب درب اتاق پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله را گرفت و فرمود: «**لیست ناقة صالح عند الله بأعظم منّی**؛ شتر صالح نزد خداوند از من بالاتر نیست.» بعد یک طرف روبند خود را بالا گرفت و سر را به سمت آسمان بالا برد و خواست دعا کند در این لحظه دیوارهای مسجد از زمین بلند شد و عذاب نازل شد در این هنگام امیر المؤمنین علیه‌السلام آمد و دست فاطمه علیهاالسلام را گرفت و فرمود: «**یا بقیة النبوّة و شمس الرسالة، و معدن العصمة والحکمة، إنّ أباک کان رحمة للعالمین فلا تکونی علیهم نقمة، أقسم علیک بالرؤوف الرحیم**، ای باقیمانده‌ی نبوت و خورشید رسالت و معده عصمت و حکمت! پدر تو رحمت برای جهانیان بود. پس تو برای مردم عذاب نباش. من تو را به خدای رؤوف و رحیم سوگند می‌دهم.» در این لحظه فاطمه به مصلا ی خود بازگشت.[2]

۱. به جلد ۴۶؛ بحار الانوار تاریخ فاطمه علیهاالسلام مراجعه شود.

۲. وفاة الزهراء؛ ص۶۳ و الاحتجاج؛ ص۵۶. المسترشد؛ ص۳۸۲.

فصل چهارم

در اسرار حسن بن علی علیه السلام

از آن جمله است، وقتی حضرت از کوفه به مدینه آمد زنان نزد او آمدند و مصیبت شهادت امیر المؤمنین علیه السلام را به او تسلیت گفتند و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نیز آمدند. در این لحظه عائشه گفت: «ای ابا محمد! هیچ روزی مثل روز فقدان جد تو نبود، مگر روز فقدان پدرت، امام حسن علیه السلام به او فرمود: «**نسیت نبشک فی بیتک لیلاً بغیر قبس بحدیدة، حتی ضربت الحدیدة کفک فصارت جرحاً إلی الآن فأخرجت جرداً أخضر فیه ما جمعته من خیانة حتی أخذت منه أربعین دیناراً عدداً لا تعلمین لها وزناً ففرقتیها فی مبغضی علی صلوات الله علیه من تیم و عدی، و قد تشفیت بقتله، فقالت: قد کان ذلک**؛ آیا فراموش کرده‌ای آن شب را که در خانه ات بدون چراغ و با یک تکه آهن زمین را حفر کردی و با آن آهن بر دست خود کوبیدی و دست تو مجروح شد و تا اکنون مجروح است و از درون آن حفره کیسه‌ای سبز رنگ که پول‌های خیانت را در آن جمع کرده بودی از زیر خاک بیرون کشیدی و از درون آن چهل دینار برداشتی و تو وزن این تعداد سکه را نمی‌دانستی و آن‌ها را بین دشمنان علی علیه السلام از قبیله‌ی تیم و عدی تقسیم نمودی و در شب شهادت او شاد شدی.»

عائشه گفت: «این گونه بود.»[۱]

از آن جمله این است که معاویه وقتی خواست به جنگ علی علیه السلام برود، مردم شام را جمع کرده بود. پادشاه روم خبر آن را شنید و به او گفته شد: «دو نفر قیام کرده‌اند و خواهان حکومت هستند.» گفت: «در کجا قیام کرده اند؟» گفته شد: «مردی از کوفه و مردی از شام.» گفت: «درباره‌ی صفات آن‌ها توضیح دهید. آن دو را برایش توصیف کردند.» بعد به خزانه دار اموالش گفت: «آن بت‌ها را برای من بیاورید.» او در آن نگاه کرد و گفت: «مرد شامی گمراه است و مرد کوفی هدایت شده است.»[۲] و بعد نامه‌ای به معاویه نوشت که داناترین فرد در خاندان خود را نزد من بفرست و کسی را نیز نزد امیر المؤمنین علیه السلام فرستاد که داناترین فرد در خاندان خود را نزد من بفرست تا آن دو را با هم جمع کنم و در انجیل نگاه کنم، که چه کسی از شما دو نفر برای حکومت حق دارد و خبرش را به شما بدهم.»

معاویه پسرش یزید را فرستاد و امیر المؤمنین علیه السلام حسن علیه السلام را فرستاد وقتی یزید وارد شد، پادشاه روم دست او را گرفت و بوسید و وقتی حسن علیه السلام وارد شد؛ پادشاه روم بلند شد خم شد و پای او را بوسید و حسن علیه السلام نشست و چشمش را بلند نمی‌کرد. وقتی پادشاه روم به آن دو نگاه کرد، هردو را با هم بیرون آورد و بعد یزید را به تنهایی خواست و از درون خزانه اش مجسمه‌ی صد و سیزده پیامبر را بیرون آورد؛ که زینت شده بودند و یک بت نیز بیرون آورد و آن را به یزید عرضه کرد ولی او آن را نشناخت و بعد یک بت دیگر عرضه کرد آن را نیز نشناخت و بعد

---

۱. هدایة الکبری خصیبی؛ ص۱۹۷.

۲. این قسمت بیشتر از بحار است؛ ج۳۳، ص۲۳۴؛ ح ۵۱۷.

از او درباره‌ی رزق‌های بندگان و از ارواح مؤمنین و کافران سؤال کرد؛ که بعد از مرگ در کجا جمع می‌شوند؟ و او چیزی نمی‌دانست.

بعد حسن بن علی علیه‌السلام را فراخواند و گفت: «از این جهت با او آغاز کردم که بداند تو چیزی می‌دانی که او نمی‌داند، و این که پدر تو علم دارد و نه پدر او و این که پدر تو ربانی این امت است و من در انجیل نگاه کردم و دیدم رسول خدا محمد است و وزیرش علی است و در اوصیاء نگاه کردم و دیدم پدر تو در بین آن‌ها وصی محمد علیه‌السلام است.» حضرت به آن پادشاه رومی گفت: «هر چه می‌خواهی از من درباره‌ی علم تورات و انجیل و فرقان سؤال کن تا به تو خبر دهم، و بت‌ها را آورد و اولین بت که به حسن علیه‌السلام نشان داد به شکل ماه بود و حسن علیه‌السلام فرمود: «**هذه صفة آدم أبی البشر**؛ این شکل آدم ابوالبشر است.» و بعد بت دیگری را نشان داد که شبیه به خورشید بود و حضرت علیه‌السلام فرمود: «**هذه صفة حواء أمّ البشر**، این شکل حواء مادر بشر است.» دیگری را نشان داد و حضرت علیه‌السلام گفت: «**هذا علیه صفة شیث بن آدم، و هذا أوّل من بعث و کان عمره فی الدنیا، ۱۵۴۰ سنة، ثم عرض علیه آخر فقال: هذه صفة نوح صاحب السفینة، و کان عمره فی الدنیا ۲۵۰۰ سنة و لیث فی قومه ألف سنة إلّا خمسین عاماً**، این شکل شیث فرزند آدم است و این اولین کسی است که مبعوث شد و عمر او در دنیا هزار و پانصد و چهل سال بود.» بعد مجسمه‌ی دیگری را نشان او داد و ایشان فرمود: این شکل نوح صاحب کشتی است، که عمر او در دنیا دو هزار و پانصد سال بود، و نهصد و پنجاه سال در بین قوم خود پیامبر بود.» بعد مجسمه‌ی دیگری نشان داد و حضرت علیه‌السلام فرمود: «**هذه صفة إبراهیم عریض الصدر طویل الجبهة**، این شکل ابراهیم است که سینه‌ای پهن و پیشانی ای بلند داشته است.» بعد مجسمه‌ی دیگری نشان داد و ایشان فرمود: «**هذه صفة موسی**

بن عمران و کان عمره ۲۴۵ سنة و کان بینه و بین إبراهیم ۵۰۰ سنة، ثم عرض علیه آخر؛ این شکل موسی بن عمران است و عمر او دویست و چهل و پنج سال بوده است و بین او تا ابراهیم پانصد سال فاصله بوده است.» بعد مجسمه‌ی دیگری نشان داد و حضرت علیه‌السلام گفت: «**هذه صفة إسرائیل و هو یعقوب الحزین**، این شکل اسرائیل است؛ یعنی همان یعقوب اندوهگین.» بعد مجسمه‌ی دیگری نشان داد و حسن علیه‌السلام فرمود: «**هذه صفة إسماعیل**؛ این شکل اسماعیل است.» مجسمه‌ی دیگری نشان داد و حضرت فرمود: «**هذه صفة داود صاحب الجراب**؛ این شکل داود است که مشک آب داشته است.» بعد مجسمه‌ی دیگری نشان داد حضرت گفت: «**هذه صفة شعیب، ثم زکریا، ثم عیسی ابن مریم روح الله و کلمته، و کان عمره فی الدنیا ۲۳ سنة ثم رفعه الله إلیه ثم یهبط إلی الأرض بد مشق و یقتل الدجّال**، این شکل شعیب و بعد زکریا و بعد عیسی بن مریم که روح الله و کلمه‌ی او بود است و عمر او در دنیا بیست و سه سال بود و بعد خداوند او را به نزد خودش بالا برد و بعد در دمشق به زمین فرود خواهد آمد و دجال را به قتل می‌رساند.» و بعد مجسمه‌های اوصیاء و وزیران بر او عرضه شد و حضرت اسامی آن‌ها را گفت و بعد مجسمه‌هایی در شکل پادشاهان به او نشان داده شد و پادشاه روم به او گفت: «این‌ها مجسمه‌هایی است که توصیف آن‌ها را در تورات و انجیل نیافتیم و حضرت فرمود: «**هذه صفة الملوک**، این‌ها شکل‌های پادشاهان است.» در این هنگام پادشاه روم گفت: «من شهادت می‌دهم برای شما ای خاندان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله! که شما علم اولین و آخرین و علم تورات و انجیل و صحف ابراهیم و الواح موسی را دریافت کرده اید، ما در انجیل می‌بینیم که اولین فتنه‌ای که برای این امت پیش می‌آید، دست اندازی شیطان گمراه کننده‌ی این امت بر حکومت پیامبرش و جرأت ورزیدن او بر ذریه‌ی این پیامبر است و بعد

به حسن علیه السلام گفت: «بگو آن هفت چیز چه هستند که خداوند آفریده است ولی در رحم مادر نبوده اند؟» حسن علیه السلام فرمود: «**آدم و حواء، و کبش إبراهیم، و ناقة صالح، و إبلیس والحیة والغراب الذی ذکر فی القرآن**، آدم و حواء و گوسفند قربانی ابراهیم و شتر صالح و ابلیس و مار و کلاغی که در قرآن ذکر شده است.» بعد پادشاه از او درباره‌ی رزق‌های بندگان سؤال کرد و حسن علیه السلام فرمود: «**فی السماء الرابعة تنزل بقدر و تبسیط**، از آسمان چهارم رزق بندگان با محدودیت یا با وسعت نازل می‌شود.» از او درباره‌ی ارواح مؤمنین سؤال کرد که کجا می‌روند؟ فرمود: «**تجتمع عند صخرة بیت المقدس فی کل لیلة جمعة و هی العرش الأدنی و منها یبسط الله الأرض و إلیها یطویها و إلیها المحشر. ثم سأله عن أرواح الکفّار؟ فقال: تجتمع فی وادی حضر موت عند مدینة الیمن ثم یبعث الله ناراً من المشرق و ناراً من المغرب و یتبعها ریح شدید فیحشر الناس عند صخرة بیت المقدس فأهل الجنة عن یمینها، و أهل النار عن یسارها فی تخوم الأرض السابعة، فتحشر الناس عند الصخرة، فمن و جبت له الجنة دخلها و من وجبت له النار دخلها، و ذلک قوله: فریق فی الجنة و فریق فی السعیر**؛ این ارواح در هر شب جمعه در کنار صخره‌ی بیت المقدس جمع می‌شوند. که این صخره عرش نزدیک است و خداوند زمین را از آن گسترش می‌دهد و به سوی آن دراز می‌شود و محشر نیز در آن جا صورت می‌گیرد و بعد درباره‌ی ارواح کافران سؤال کرد و حضرت فرمود: «آن‌ها در وادی حضر موت در شهر یمن جمع می‌شوند و بعد خداوند آتشی را در مشرق و آتشی را در مغرب ایجاد می‌کند و باد شدیدی بر آن می‌وزد و مردم در کنار صخره‌ی بیت المقدس جمع می‌شوند و اهل بهشت در سمت راست این صخره و اهل جهنم در سمت چپ آن و در عمق زمین هفتم ، و مردم در کنار این صخره محشور می‌شوند. پس هر کس مستحق بهشت

باشد وارد بهشت می‌شود و هر کس مستحق جهنم باشد، وارد آن می‌شود و این همان سخن خدای متعال است که: «گروهی در بهشت و گروهی در جهنم خواهند بود.»

پادشاه رو به یزید کرد و گفت: «او باقیمانده‌ی پیامبران و خلیفه‌ی اوصیاء و وارث برگزیدگان و دومی از نقیبان و چهارمی از اصحاب کساء و عالم به آن چه در آسمان و زمین است؛ آیا می‌توان این فرد را با کسی که قلبش قفل شده است و از گمراهان است، قیاس کرد و بعد نامه‌ای به معاویه نوشت و گفت: «کسی که خداوند بعد از پیامبرتان به او علم و حکمت و احکام تورات و انجیل و اخبار غیب را داده است حق، خلافت متعلق به اوست و کسی که با او دشمنی کند، ظالم است.» بعد نامه‌ای به امیر المؤمنین علیه‌السلام نوشت و گفت: «حق متعلق به توست و خلافت برای تو و فرزندان توست، تا روز قیامت. پس با کسی که با تو نبرد می‌کند مبارزه کن، تا خداوند او را به دست تو عذاب کند و کسی که از تو سرپیچی کند و با تو بجنگد لعنت خداوند و ملائکه و همه‌ی مردم بر او باد.»[1]

از جمله کرامات او روایتی از مولای ما امام باقر علیه‌السلام است که فرمود: «**یابن رسول الله ما عندک من عجایب أسرار أمیر المؤمنین علیه‌السلام الذی کان یرینا أی شیء نرید یرینا إیّاه؟** عده‌ای از اهل کوفه به امام حسن علیه‌السلام گفتند: ای فرزند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله! آیا تو از عجائب اسرار امیرالمؤمنین علیه‌السلام که به ما نشان می‌داد و هر چه از او می‌خواستیم به ما نشان می‌داد چیزی داری؟»

حضرت فرمود: «**هل تعرفون أمیر المؤمنین علیه‌السلام**؟ آیا امیر المؤمنین علیه‌السلام را

۱. بحار الانوار؛ ج۳۳، ص۲۳۷؛ ح ۵۱۷. حدیث بسیار طولانی است و ما آن را مختصر آوردیم.

می‌شناسید؟» گفتند: «بله.» ایشان پرده‌ای را که بر درب خانه آویزان بود را بالا زد و فرمود: «انظروا، نگاه کنید.» آن‌ها نگاه کردند و دیدند امیر المؤمنین علیه السلام آنجاست. گفتند: «بله، این امیر المؤمنین است و در آن شک نداریم و شهادت می‌دهیم تو خلیفه‌ی برحق و صادق هستی.»[1]

۱. مدینة المعاجز؛ ج۳، ص۷۶ – ۵۱۲.

فصل پنجم
در اسرار حسین بن علی علیه‌السلام

از آن جمله این است که وقتی حضرت خواست به سمت عراق خارج شود ام سلمه به او گفت: «ای فرزندم! مرا با خارج شدن خودت اندهگین مکن؛ چرا که من از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که می‌فرمود: «فرزندم حسین در عراق به قتل می‌رسد.» حسین علیه‌السلام به او فرمود: «**یا أمّاه إنّی مقتول لا محالة و لیس من الأمر المحتوم بد و إنّی لأعرف الیوم الذی أُقتل فیه والحفرة التی أُدفن فیها، و من یُقتل معی من أهل بیتی و من شیعتی، و إن أردت أریتک مضجعی و مکانی**؛ ای مادر! من در هر صورت مقتول خواهم بود و از امر محتوم نمی‌توان جلوگیری کرد، و من روزی را که در آن به قتل می‌رسم و حفره‌ای را که در آن دفن می‌شوم می‌دانم، این که چه کسی از اهل بیتم و شیعیانم با من کشته می‌شوند و اگر بخواهم می‌توانم قبر خودم و مکان خودم را به تو نشان بدهم.» بعد با دست خود اشاره کرد و زمین باز شد تا این که قبر و مکان خود را به‌ام سلمه نشان داد.[1]

آن چه از کتاب راوندی نقل است: «مردی نزد حسین علیه‌السلام آمد و گفت: «مادرم از دنیا رفته است و وصیتی نداشته است. اما به من دستور داد برای او هیچ کاری نکنم،

۱. بحار الانوار؛ به نقل از کافی؛ ج ۴۴، ص ۳۳۰؛ ح ۲.

مگر آن که قبلا تو را با خبر کنم ای مولای من!» حسین علیه السلام به همراه اصحابش آمدند و دیدند آن زن مرده است و حسین علیه السلام دعا کرد، تا خداوند او را زنده کند. در این هنگام آن زن صحبت کرد و گفت: «داخل شوید ای مولای من! دستور بفرمائید، و حسین علیه السلام وارد خانه شد و نشست و به او فرمود: «**أوصي يرحمک الله**، وصیت کن خداوند تو را رحمت کند.» گفت: «ای سید من! من فلان مقدار مال دارم و یک سوم آن را برای تو قرار می‌دهم تا هر کاری خواستید با آن انجام دهید و دو سوم آن را برای پسرم قرار می‌دهم. اگر بدانم که او از پیروان شماست و اگر مخالف شما باشد در این صورت مخالفان شما سهمی در اموال مؤمنین ندارند. بعد از حضرت خواست تا امور بعد از وفات او را بر عهده بگیرد و بر او نماز بخواند و بعد مثل اول مرده شد.»[1]

فصل ششم

در اسرار علی بن حسین علیه السلام

آن چه خالد بن عبد الله روایت کرده است و می‌گوید: «علی بن حسین علیهما السلام در حج بود و اصحابش آمدند و خیمه‌ی او را در نقطه‌ای از زمین احداث کردند. وقتی حضرت آن را دید، فرمود: «**هذا مكان قوم من الجن المؤمنين و قد ضيّقتم عليه**؛ این جا محلی متعلق به جن‌های مؤمن است و شما فضا را بر آن‌ها تنگ کرده اید.» در این لحظه کسی ندا کرد: «ای فرزند پیامبر! خیمه‌ی خود را به ما نزدیک کن تا برای

---

۱. الخرائج و الجرائح؛ ص۲۴۵؛ باب ۴. فرج المهموم؛ ص۲۲۷.

ما رحمت باشد، چرا که اطاعت از تو بر ما فریضه است، و این هدیه‌ای از ما بـر تـو است. پس آن را قبول کن.» جابر می‌گویـد: «مـا نگـاه کـردیم و دیـدیم کنـار خیمـه طبق‌هایی پر از خرما و انگور و موز و انار است و زین العابدین علیه‌السلام اصحابی کـه در کنارش بودند را فراخواند و فرمود: «کلوا من هدیـة إخـوانکم المـؤمنین، از هدیـه‌ی برادران مؤمن خود بخورید.»[1]

از آن جمله روایت صاحب کتاب اربعین است که بنی مروان وقتی طعنه‌های آن‌ها بر کم بودن تعداد شیعیان علی بن حسین علیهما‌السلام زیاد شد شیعیان بـه حـضرت شـکوه کردند و حضرت باقر علیه‌السلام را فراخواند و کیسه‌ای را بیرون آورد، در آن نخ زرد رنـگ قرار داشت و به او دستور داد آن نخ را به آرامی تکان دهد در این لحظـه پـشت بـام بالا رفت و به حرکت درآمد و ناگهان زمین و خانه‌های مدینه شروع به لرزیدن کـرد و خانه‌ها خراب شد تا این که ششصد خانه در مدینه خراب شد و مردم بـا وحـشت فرار کردند نزد حضرت آمدند و گفتند: «ای فرزند پیامبر! به ما پناه بده، ای ولـی الله! به ما پناه بده.» ایشان فرمود: «هذا دأبنا و دأبهم یستنقصون بنـا و نحـن نفنـیهم، ایـن روش ما است و روش آن‌ها این است که بر کم بودن ما خرده می‌گیرند و ما آن‌ها را نابود می‌کنیم.»[2]

از آن جمله مردی از حضرت سؤال کرد و گفت: «ما با چـه چیـز بـر دشـمنانمان برتری یافته ایم در حالی که در بین آن‌ها افرادی هستند که از ما زیباترند؟» حـضرت

---

۱. بحار الانوار؛ به نقل از طبری؛ ج۴۶، ص۴۵؛ ح ۴۵؛ با اندکی تفاوت.

۲. هدایة الکبـری؛ ص۲۲۷ – ۲۲۸؛ بـاب ۶ و ص۳۲۲؛ بـاب ۱۲ و دلائـل الامامـة ۲؛ بحـار؛ ج۲۵، ص۳۷۹.

فرمود: «**أتحبّ أن تری فضلک علیهم؟** آیا دوست داری برتری خودت را بر آن‌ها ببینی؟» گفت: «بله.» حضرت دستش را بر روی صورت او کشید و فرمود: «نگاه کن.» او نگاه کرد و مضطرب شد، و گفت: «فدایت شوم مرا به آن چه بودم برگردان، چرا که من در مسجد چیزی جز خرس و میمون و سگ ندیدم و حضرت دستش را بر او کشید و او به حال اول بازگشت.»[1]

این سخن اشاره به همین است (دشمنان علی مسخ شده‌های این امت هستند) و در نقل است: «**اقتلوا الوزغ فإنّها مسوخ بنی أمیة**؛ قورباغه را به قتل برسانید، چرا که او مسخ شده‌ی بنی امیه است.»[2]

---

۱. بحار الانوار؛ ج۴۶، ص۴۹؛ ح ۴۹.

۲. الحرائج؛ ص۸۲۳ و بحار الانوار؛ ج۲۷، ص۲۶۹؛ ح ۱۹؛ با مقداری تفاوت.

فصل هفتم

در اسرار امام باقر علیه‌السلام

از آن جمله روایت محمد بن مسلم است که می‌گوید: «نزد امام باقر علیه‌السلام بودم که دو کبوتر پیش او آمدند و صدا کردند و حضرت به آن دو جواب داد و بعد پرواز کردند.» گفتم: «فدایت شوم این چه حالتی بود؟» فرمود: «**هذا طائر ظن فی زوجته سوءاً فحلفت له فقال لها: لا أرضی إلّا بمولای محمد بن علی علیه‌السلام، فجاءت فحلفت له بالولایة أنّها لم تخنه فصدّقها، و ما من أحد یحلف بالولایة إلّا صدّق إلّا الإنسان، فإنّه حلّاف مهین**؛ این پرنده در مورد همسرش سوء ظن داشت و من برای او سوگند خوردم و او به همسرش گفت: به چیزی جز سوگند خوردن به مولایم محمد بن علی علیه‌السلام راضی نمی‌شوم، همسر او آمد و برای شوهرش به ولایت سوگند خورد که به او خیانت نکرده است و شوهرش نیز قبول کرد، و کسی نیست که به ولایت سوگند بخورد مگر آن که ادعایش پذیرفته می‌شود. البته در غیر انسان ها، چرا که انسان‌ها سوگند خورنده و حرمت شکن هستند.»[۱]

از آن جمله روایت میسر است که می‌گوید: «من در کنار درب خانه‌ی امام

---

۱. بحار الانوار؛ ج۶۵، ص۲۴؛ ح ۴۰.

باقر علیه السلام ایستاده بودم که کنیزی قد بلند خارج شد و من دست خود را بـر روی سـر او گذاشتم در این هنگام صدایی از درون خانه‌امد که: «**ادخل لا أبـا لـک فلـو کانـت الجدران تحجب أبصارنا عنکم کما تحجب أبصارکم لکنّا نحن و إیّاکم سواء**؛ داخل شو ، بی پدر ، اگر دیوارها جلوی چشم ما را بگیرند همان طور که جلوی چشم شـما را می‌گیرند در این صورت ما و شما یکسان بودیم.»[1]

از آن جمله روایت محمد بن مسلم است که می‌گوید: «همـراه امـام بـاقر علیه السلام بـه جایی که می‌خواست برود، از شهر بیـرون رفـتم و مقـداری مـسیر را پیمـودیم، کـه ناگهان گرگی در حال پائین آمدن از کوه بود و آمد تا این که دست خود را بر طناب زین گذاشت و مقداری درنگ کرد و حضرت به او فرمود: «**ارجـع فقـد فعلـت، قـال: فرجع الذئب مهرولاً**؛ بازگرد چرا که من خواسته ات را انجام دادم.» می‌گویـد: «گـرگ با شتاب بازگشت و من گفتم: «ای سید من! کار او چه بود؟» فرمود: «**ذکر أن زوجتـه قد عسرت علیها الولادة فسأل لها الفرج و أن یرزقه الله ولداً لا یؤذی دواب شیعتنا**؛ او گفت که همسرش در حال زایمان است و کار بر او سخت شده است و درخواسـت داست این وضعیت برایش آسان شود و خداوند به او فرزنـدی بدهـد کـه حیوانـات شیعیان را آزار ندهد، و من به او گفـتم: «بـرو کـه مـن خواسـته ات را انجـام دادم.» می‌گوید: «سپس مقداری مسیر را پیمودیم و در آن جا گودالی دیـدیم کـه از شـدت گرما مثل آتش بود و در آن جا گنجشک‌هایی در حال پرواز بودنـد و آمدنـد و گـرد الاغ حضرت حلقه زدند و از او خواستند از آب داخل آن گودال بنوشد اما حـضرت فرمود: «لا و لا کرامة، نه، این کرامت نیست.» می‌گویـد: «سـپس حـضرت بـه سـوی

۱. بحار الانوار؛ ج۴۶، ص۲۴۸؛ ح ۴۰. در آن جا گفته : «بی مادر»

مقصدش حرکت کرد وقتی فردای آن روز از آن جا بازگشتیم و به آن گودال رسیدیم دیدیم گنجشک‌ها به دور الاغ حضرت گرد آمدند و بال می‌زدند و شنیدم که حضرت می‌فرماید: «اشربی وارتوی، بنوش و سیراب شو.» می‌گوید: «من نگاه کردم و دیدم در آن گودال مقداری آب جمع شده است.» گفتم: «ای سید من! دیروز الاغ را از نوشیدن آب منع کردی و امروز او را از آن آب سیراب کردی؟» فرمود: «**أعلم أن الیوم خالطتها القنابر فسقیتها، و لولا القنابر لما سُقیتها، فقلت: یا سیدی، و ما الفرق بین القنابر والعصافیر؟** بدان که امروز علاوه بر گنجشک‌ها پرنده‌ی قنبره نیز در آن جا بودِ و من اجازه‌ی آب خوردن را به الاغ دادم، اگر این قنبره‌ها نبودند به الاغ آب نمی‌دادم.» گفتم: «ای سید من! چه فرقی بین قنبره و گنجشک است؟»

فرمود: «**و یحک أما العصافیر فإنّهم موالی الرجل لأنهم منه، و أما القنابر فإنّهم موالینا أهل البیت، و إنّهم یقولون فی صفیرهم: بورکتم أهل البیت** علیهم‌السلام**، و بورک شیعتکم، و لعن الله أعدائکم**؛ وای بر تو! گنجشک‌ها طرفدار ولایت آن مرد (عمر) هستند. چون از جنس او هستند. اما قنبره‌ها طرفدار ولایت ما اهل بیت هستند و آن‌ها در صداهای خود می‌گویند: «ای اهل بیت علیهم‌السلام مبارک باشید، شیعیان شما مبارک باشند، خداوند دشمنان شما را لعنت کند.» و بعد فرمود: «**عادانا من کل شیء حتی الطیور الفاختة و من الأیام الأربعاء**؛ از جنس تمام موجودات عده‌ای با ما دشمن هستند. حتی از پرندگان کبوتر فاخته و از بین روزها روز چهارشنبه با ما دشمن هستند.»[1]

می گویم: «در این حدیث رمز نیکویی وجود دارد، که اشاره می‌کند که هر چیزی

---

۱. بحار الانوار؛ ج۲۷، ص۲۷۲؛ ح ۲۵؛ با اندکی تفاوت.

به هم شکل خودش تمایل پیدا می‌کند و با دیدن همتای خود خوش حال می‌شود و به طبع خودش برانگیخته می‌شود و این سخن اشاره به همین مطلب است: بچه‌ی حرام زاده با خوردن مال حرام ماهیتش شناخته می‌شود، و این نیز رمزی است که یعنی فرزند حرام چون ماده اش حرام است پس چیزی را که از آن است دوست دارد و دشمن اهل بیت یعنی آن مرد چیزی جز ماده‌ی خودش را دوست ندارد و دوست داران اهل بیت و اولیاء آن‌ها نیز طینتشان از آن‌ها است و این همان طینتی است، که فرزندان حلال از آن آفریده شده اند. پس کسی جز فرزند حلال اهل بیت را دوست ندارد و دوست داران آن‌ها کسی جز فرزندان حلال نیستند.

از آن جمله روایت اسماعیل سندی از ابو بصیر از امام باقر علیه‌السلام است که می‌گوید: «شنیدم حضرت به مردی از خراسان که نزد او آمده بود فرمود: «کیف أبوک؟ پدرت چطور است؟»

آن مرد گفت: «خوب است.»

حضرت فرمود: «فأخوک؟ برادرت چه؟»

گفت: «او را به عنوان فرد درستکار بر جای خود نشانده‌ام.» حضرت فرمود: «**قد هلک أبوک بعد خروجک بیومین، و أما أخوک فقتلته جاریته یوم کذا، و قد صار إلی الجنة**؛ دو روز بعد از آن که تو از دیار خود بیرون آمدی پدرت وفات کرده است و برادرت در روز فلان توسط کنیزش به قتل رسیده است و به بهشت رفته است.» آن مرد گفت: «فدایت شوم من فرزندم را در حالی که مریض بود ترک کردم.» حضرت فرمود: «**أبشر فقد بریء و زوّجه عمّه ابنته و صار له غلام و سمّاه علیاً، و لیس من شیعتنا**؛ خوش حال باش که او سلامتی اش را باز یافته است و عمویش او را به دخترش تزویج کرده است و برای او پسری متولد شده است که نامش را علی گذاشته است اما از شیعیان ما نیست.» آن مرد گفت: «اکنون باید با او چکار کنم؟»

حضرت فرمود: «**کلا قد أخذ من صلب آدم أنه من أعدائنا فلا تغرنک عبادته و خشوعه**، هیچ کاری نمی‌شود کرد او از صلب آدم است و از دشمنان ما است پس مبادا عبادت‌ها و راز و نیازهایش تو را فریب دهد.»[1]

از آن جمله روایت جابر بن یزید است که می‌گوید: «در مسجد در کنار امام باقر علیه السلام بودیم که عمر بن عبد العزیز که جوان بود وارد شد و دو لباس زرد رنگ به تن داشت امام باقر علیه السلام فرمود: «**لا تذهب الأيام حتى يملكها هذا الغلام، و يستعمل العدل جهراً والجور سرّاً فإذا مات تبكيه أهل الأرض و يلعنه أهل السماء**؛ روزگار نخواهد گذشت مگر آن که این جوان حاکم دوران می‌شود و در ظاهر عدالت را رعایت می‌کند. اما در نهان ستم می‌کند. وقتی بمیرد اهل زمین برایش گریه می‌کنند. ولی اهل آسمان بر او لعنت می‌فرستند.»[2]

از آن جمله روایت ابو بصیر است که می‌گوید: «مولایم امام باقر علیه السلام به من فرمود: «**إذا رجعت إلى الكوفة يولد ولد تسمّيه عيسى، و يولد ولد و تسمّيه محمداً و هما من شيعتنا و أسماؤهما في صحيفتنا، و ما يولدون إلى يوم القيامة**؛ وقتی به کوفه برگردی فرزندی برای تو متولد می‌شود که نام او را عیسی می‌گذاری و فرزندی برایت متولد می‌شود، که نام او را محمد می‌گذاری و این دو از شیعیان ما هستند و اسم‌های آن دو در صحیفه‌ی نزد ما موجود است و نیز اسم تمام فرزندانی که تا روز قیامت از آن‌ها متولد می‌شوند نزد ما موجود است.» می‌گوید: «گفت: آیا شیعیان شما در کنار شما خواهند بود؟» فرمود: «**نعم، إذا خافوا الله واتقوه و أطاعوه**؛ بله، اگر از

---

۱. بحار الانوار؛ ج۴۶، ص۲۴۳؛ ح ۳۱؛ با تفاوت بسیار.

۲. بحار الانوار؛ ج۴۶، ص۲۵۱؛ ح ۴۴؛ با مقداری تفاوت.

خداوند بترسند و تقوا داشته باشند و از او اطاعت کنند.»[۱]

از آن جمله است که حضرت روزی وارد مسجد شد و جوانی را دید که در مسجد می‌خندید حضرت به او فرمود: «**تضحک فی المسجد و أنت بعد ثلاثة من أصحاب القبور؟** آیا در مسجد می‌خندی در حالی که بعد از سه روز دیگر تو از اهل قبرستان خواهی بود؟» آن جوان در اول روز سوم وفات کرد و در آخر همان روز دفن شد.[۲]

از آن جمله مطلبی است که در کتاب کشف الغمه از ابو بصیر از امام باقر علیه السلام نقل شده است می‌گوید: «روزی به ایشان گفتم: «شما ذریه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله هستید؟»

فرمود: «نعم، بله» گفتم: «و رسول الله وارث پیامبران است؟»

فرمود: «نعم، بله» گفتم: «و شما وارثان رسول الله هستید؟»

فرمود: «نعم، بله» گفتم: «پس شما می‌توانید مرده را زنده کنید و نابینا و برص را شفا دهید و به مردم خبر بدهید که چه می‌خورند و چه ذخیره می‌کنند؟»

فرمود: «نعم بأمر الله، بله به‌امر خداوند» و بعد فرمود: «**اُدن منّی، فدنوت منه فمسح یده علی وجهی، فأبصرت السماء والأرض، ثم مسح یده علی وجهی فعدت کما کنت لا أری شیئاً**، بیا جلو، و من نزدیک شدم و دستش را بر صورت من کشید و من آسمان و زمین را دیدم و بعد دستش را بر صورت من کشید و به حالت اول برگشتم که چیزی نمی‌دیدم.»[۳]

---

۱. بحار الانوار؛ ج۴۶، ص۲۷۴؛ ح ۷۹.

۲. بحارالانوار؛ ج۴۶، ص۲۷۴؛ ح ۷۹.

۳. بصائر الدرجات؛ ص۲۸۹، ج۶؛ باب ۳؛ ح ۱؛ باب آن ها مرده را زنده می کنند. هدایة الکبری؛ ص۲۴۳؛ باب ۷ و بحار الانوار؛ ج۴۶، ص۲۳۷؛ ح ۱۳.

فصل هشتم

در اسرار امام صادق علیه‌السلام

از آن جمله روایت محمد بن سنان است که مردی از خراسان نزد حضرت آمد و همراه خود کیسه‌هایی از صدقات داشت که تعداد سکه‌های آن شمارش شده و کیسه‌ها مهر شده و بر روی کیسه‌ها اسم صاحبان آن کیسه‌ها نوشته شده بود. وقتی آن مرد وارد شد؛ امام صادق علیه‌السلام شروع به نام بردن اسم صاحبان کیسه‌ها کرد و می‌فرمود: «أخرج صرة فلان فإن فیها کذا و کذا، کیسه‌ی فلانی را بیرون بیاور که در آن فلان تعداد سکه است.» و بعد فرمود: «**أین صرّة المرأة التی بعثتها من غزل یدها أخرجها فقد قبلناها؟** کیسه‌ی آن زن کجاست که آن پول را از دست رنج بافندگی خود فرستاده است که ما آن را قبول می‌کنیم؟» و بعد به آن مرد فرمود: «**أین الکیس الأرزق؛** آن کیسه‌ی آبی کجاست؟ چرا که در بین کیسه‌هایی که آورده بود یک کیسه‌ی آبی قرار داشت که هزار درهم درون آن بود.» و آن مرد آن کیسه را در راه گم کرده بود، وقتی امام آن را مطالبه کرد آن مرد خجالت کشید و گفت: ای مولای من آن را در راه گم کردم، امام علیه‌السلام به او فرمود: «**تعرفه إذا رأیته؟** اگر آن را ببینی می‌شناسی؟» گفت: «بله.» فرمود: «**یا غلام، أخرج الکیس الأرزق؛** ای غلام! آن کیسه‌ی آبی را بیاور» و او آورد وقتی آن مرد آن را دید آن را شناخت، و امام علیه‌السلام فرمود:

«**إنّا احتجنا إلی ما فیه فأحضرناه قبل وصولک إلینا**؛ ما به آن احتیاج داشتیم و قبل از آن که تو برسی آن را برداشتیم.» آن مرد گفت: «ای مولای من! پاسخ وصول این محموله را از شما می‌خواهم.» فرمود: «إن الجواب کتبناه و أنت فی الطریق، وقتی تو در راه بودی ما جواب وصول را نوشته ایم.»[1]

از آن جمله روایت عبد الله کاهلی است که می‌گوید: «امام صادق علیه السلام به من فرمود: «**إذا لقیت السبع فاقرأ فی وجهه آیة الکرسی، و قل: عزمت علیک بعزیمة الله و عزیمة رسوله، و عزیمة سلیمان بن داود، و عزیمة علی أمیر المؤمنین و الأئمة من بعده، فإنه ینصرف عنک**؛ وقتی حیوان درنده دیدی در مقابل او آیة الکرسی بخوان و بگو: «در مقابل تو اراده می‌کنم به اراده‌ی خداوند و اراده‌ی رسول او و اراده‌ی سلیمان بن داود و اراده‌ی علی امیر المؤمنین و ائمه‌ی بعد از او علیه السلام، در این صورت آن حیوان با تو کاری ندارد.» می‌گوید: «من به همراه پسر عمویم از کوفه خارج شدم و حیوان درنده‌ای سدّ راه ما شد و من آن چه را مولایم به من تعلیم داده بود خواندم و آن حیوان سر خود را تکان داد و از همان راه بازگشت وقتی به نزد سیدم رسیدم قبل از آن که خبر را به او بگویم.» فرمود: «**أترانی لم أشهدکم إن لی مع کل ولی أذناً سامعة، و عین ناظرة، و لساناً ناطقاً**؛ آیا گمان می‌کنی من همراه شما نبودم، من در کنار هر ولی یک گوش شنوا و یک چشم بینا و یک زبان سخن گو دارم.» و بعد فرمود: «**یا عبدالله أنا والله صرفته عنکما و علامة ذلک أنکما کنتما علی شاطیء النهر**؛ ای عبد الله! به خداوند سوگند! من آن حیوان را از شما منصرف کردم و نشانه اش این است که

---

۱. بحار الانوار؛ ج۴۷، ص۱۵۵؛ ح ۲۱۸.

شما در ساحل رودخانه بودید.»[1]

می گویم: «در این حدیث اسرار غریبی وجود دارد. اول این که اطاعت حیوانات وحشی از آن‌ها چه از خود آن‌ها و یا سخن آن ها، دوم خبر دادن حضرت، به این که از آن‌ها غائب نبوده است و او شاهد سایر اولیاءش نیز هست، چرا که امام در کنار همه‌ی مخلوقات هست و از آن‌ها غائب نیست، لحظه‌ای از او مخفی نیستند، اما چشمان آن‌ها از دیدن او محجوب است، دنیا در برابر امام مانند یک درهم در کف دست یک فرد است که هر طور بخواهد آن را زیر و رو می‌کند، سوم این که حضرت او را توبیخ کرد و فرمود: «**أترانی لم أشهدکم؟** آیا گمان می‌کنی من در کنار شما نبودم؟» به طوری که او گمان می‌کرد که حجت در کنار مردم حاضر نیست. بعد از آن که حضرت می‌گوید آن‌ها چشم بینای خداوند در بین بندگانش و دست باز رحمت او در سرزمینش و زبان سخن گوی از طرف او هستند و قلب اولیاء محل مشیت خداوند و مخزن اسرار او و باب حکمت اوست.

از آن جمله روایت ابو بصیر است که می‌گوید: «امام صادق علیه‌السلام فرمود: «**إن المعلی بن خنیس ینال درجتنا، و إن المدینة من قابل یلیها داود بن عروة، و یستدعیه و یأمره أن یکتب له أسماء شیعتنا فیأبی فیقتله و یصلبه؛ فینال بذلک درجتنا**، معلی بن خنیس، به مقام ما دست رسی پیدا می‌کند، شهر مدینه در آینده تحت حاکمیت داود بن عروهٔ قرار خواهد گرفت و او معلی بن خنیس را فرامی خواند و از او می‌خواهد که اسامی شیعیان ما را برایش بنویسد. اما او امتناع می‌کند و داود نیز او را به قتل می‌رساند و به صلیب می‌بندد و به این شکل او به مقام ما دست می‌یابد.» مدتی بعد

---

۱. بحار الانوار؛ ج۴۷، ص۹۵؛ ح ۱۰۸.

داود، ولایت مدینه را در اختیار گرفت. معلی را احضار کرد و از او درباره‌ی شیعیان سؤال کرد و او گفت: «آن‌ها را می‌شناسم.» گفت: «اسامی آن‌ها را برایم بنویس وگرنه گردنت را قطع می‌کنم.» گفت: «آیا مرا به قتل تهدید می‌کنی به خداوند سوگند! اگر آن‌ها زیر پایم باشند پایم را بلند نخواهم کرد تا تو آن‌ها را ببینی و به این شکل دستور داد گردنش قطع شود و به صلیب بسته شود.»

وقتی امام صادق علیه‌السلام بر داود وارد شد فرمود: «**یا داود قتلت مولای و وکیلی، و ما کفاک القتل حتی صلبته، والله لأدعون الله علیک کما قتلته**؛ ای داود! تو ولی من و وکیل مرا به قتل رساندی ، قتل او را کافی ندانستی و جسدش را نیز به صلیب بستی؟! به خداوند سوگند! تو را نفرین خواهم کرد، به خاطر این که او را به قتل رساندی.» داود به حضرت گفت: «آیا مرا با نفرین خود تهدید می‌کنی؟» تو ابتدا برای خودت دعا کن اگر مستجاب شد بعد مرا نفرین کن.» امام صادق علیه‌السلام با خشم از آن جا خارج شد. وقتی شب شد، حضرت غسل کرد و رو به قبله ایستاد و بعد فرمود: «یاذا یاذی یا ذوا إرم داود سهماً من سهام قهرک تبلبل به قلبه، یا ذا یا ذی یا ذوا تیری از تیرهای غالب خودت را به سوی داود پرتاب کن که قلب او را تکه تکه کند.» بعد به غلامش فرمود: «**اخرج واسمع الصائح**؛ برو و صدای فریاد را بشنو.» خبر آمد که داود مرده است. امام بر زمین سجده کرد و فرمود: «**إنّه لقد دعوت الله علیه بثلاث کلمات لو قسمت علی أهل الأرض لزلزلت بمن علیها**؛ من با سه کلمه او را نفرین کردم که اگر اهل زمین را با آن نفرین کرده بودم، زمین همه را با زلزله‌ی خود

نابود می‌کرد.»[۱]

از کرامات حضرت این است که روزی منصور حضرت را فراخواند، و حضرت همراه او به سمت مقصدی سوار بر مرکب شدند و حرکت کردند و منصور بر روی تپه‌ای که آن جا بود نشست و امام صادق علیه السلام در کنارش بود در این هنگام فقیری آمد و می‌خواست از منصور درخواست کمک کند، اما منصرف شد و از امام صادق علیه السلام چیزی طلب کرد در این لحظه امام صادق علیه السلام سه مرتبه با دو کف دستش شن از روی زمین برداشت و به آن فقیر داد و فرمود: «**إذهب و أغـِل**، برو و آن را گران بفروش.» در این لحظه برخی از اطرافیان منصور به آن فقیر گفتند: «از حکومت بیرون رفتی و از کسی کمک خواستی که چیزی ندارد؟!» آن مرد که از خجالت چیزی که دریافت کرده و عرق کرده بود، گفت: «من از کسی کمک خواستم که به عطایش مطمئن هستم.» و بعد آن خاک را به خانه اش برد، همسرش به او گفت: «چه کسی این را به تو داده است؟» گفت: «جعفر» گفت: «چه گفت؟» گفت: «به من فرمود: «أغلِ، آن را گران بفروش.» گفت: «او راستگو است، مقداری از آن را نزد متخصص ببر چرا که من از آن بوی ثروت استشمام می‌کنم.» آن مرد مقداری از آن خاک را برداشت و نزد یک یهودی رفت و او بابت آن ده هزار درهم پرداخت کرد، و به او گفت: «بقیه‌ی آن را نیز به همین قیمت می‌خرم آن را برایم بیاور.»[۲]

از آن جمله این است که منصور وقتی تصمیم گرفت امام صادق علیه السلام را به قتل برساند، عده‌ای از عجم را فراخواند که به آن‌ها بعرعر می‌گفتند که نه چیزی

---

۱. بحار الانوار؛ ج۴۷، ص۱۸۱؛ ح ۲۷.

۲. بحار الانوار؛ ج۴۷، ص۱۵۵؛ ح ۲۱۸.

می‌فهمیدند و نه عقل داشتند. منصور بر آن‌ها دیباج پوشاند و پارچه‌ی زیبا عطا کرد و مقداری پول برای آن‌ها فرستاد و بعد آن‌ها را که صد نفر بودند فراخواند و به مترجم گفت: «به آن ها.» بگو: «من دشمنی دارم که امشب نزد من می‌آید وقتی داخل شد شما او را به قتل برسانید، آن‌ها نیز سلاح خود را تحویل گرفتند و منتظر شدند تا دستور را اجرا کنند، منصور امام صادق علیه‌السلام را فراخواند و به او دستور داد تا تنها وارد شود.» و بعد به مترجم گفت: «به آن‌ها بگو: «این دشمن من است او را تکه تکه کنید.» وقتی امام علیه‌السلام وارد شد آن‌ها مانند سگ عوعو کردند و سلاح خود را کنار انداختند و دستان خود را به پشت بردند و در برابر حضرت به سجده افتادند، چهره‌های خود را بر زمین مالیدند. وقتی منصور این صحنه را دید ترسید، و به امام علیه‌السلام گفت: «چه کسی تو را این جا آورده است؟» حضرت فرمود: «**أنت، و ما جئتک إلّا مغتسلاً محنطاً**؛ تو، و من غسل کرده‌ام و با حنوط آمده‌ام.» منصور گفت: «پناه بر خدا از چیزی که گمان می‌کنی، بازگرد.» و امام صادق علیه‌السلام بازگشت، و آن عده هم چنان بر سجده بودند، منصور به مترجم گفت: «به آن‌ها بگو: «چرا دشمن پادشاه را نکشتید؟» گفتند: «آیا مولای خود را به قتل برسانیم که هر روز به ملاقات ما می‌آید و به امور ما رسیدگی می‌کند؟ همان طور که پدر امور فرزندش را رسیدگی می‌کند و ما مولایی جز او نداریم.» منصور از این سخن آن‌ها ترسید و آن‌ها را شبانه بازگرداند و بعد از آن خودش به وسیله‌ی سم، حضرت را به قتل رساند.»[1]

از کرامت‌های حضرت این است که فقیری از او کمک خواست و حضرت به

---

۱. بحار الانوار؛ ج۴۷، ص۱۸۱؛ ح ۲۷.

غلامش فرمود: «أربعمائة درهم، چقدر پول نزد توست؟» گفت: «چهارصد درهم.» فرمود: «أعطه إياها، آن را به او بده.» و او نيز داد، آن فقير آن را گرفت و با تشكر رفت. حضرت به غلامش فرمود: «أرجعه، او را برگردان.» وقتى برگشت گفت: «اى سيد من! از شما كمک خواستم و شما نيز عطا كرديد. ديگر چه كارى مانده است؟ حضرت فرمود: «پيامبر صلى الله عليه و آله فرمود: «خير الصدقة ما أبقت غنىً، و إنّا لم نغنك فخذ هذا الخاتم فقد أعطيت فيه عشرة آلاف درهم، فإذا احتجت فبعه بهذه القيمة، بهترين صدقه آن است كه فقير را بى نياز كند، ما تو را بى نياز نكرديم اين انگشتر را بگير كه براى خريد آن ده هزار درهم پول پرداخت كرده‌ام، وقتى محتاج شدى آن را به اين قيمت بفروش.»[1]

از كتاب راوندى از امام صادق عليه السلام است كه فرمود: «**علمنا غابر و مزبور، و نكت فى القلوب، و نقر فى الأسماع، و عندنا الجفر الأبيض والجفر الأحمر، و مصحف فاطمة والجامعة، فأما الغابر فعلم ما كان، و أما المزبور فعلم ما يكون، و أما النكت فى القلوب فهو الإلهام، و أما النقر فى الأسماع فهو حديث الملائكة، و أما الجفر الأحمر ففيه سلاح رسول الله صلى الله عليه و آله، و أما الجفر الأبيض فوعاء فيه التوراة والإنجيل والزبور والكتب الأولى، و أمّا مصحف فاطمة ففيه ما يكون من الحوادث، و اسم مَن يملك إلى يوم القيامة، و أما الجامعة ففيها جميع ما يحتاج الناس إليه حتى أرش الخدش، و عندنا صحيفة فيها اسم مَن ولد و مَن يولد، و اسم أبيه و أمّه من الذر إلى يوم القيامة، ممّن هو من أعدائنا، ذلک فضل الله علينا و على الناس؛** علم ما پنهان و مكتوب است و به

---

۱. بحار الانوار؛ ج۴۷، ص۶۰؛ ح ۱۱۶.

صورت نقطه‌ای در قلب و صدایی در گوش است و ما جفر سفید و جفر قرمز و مصحف فاطمه علیهاالسلام و جامعه را در اختیار داریم. اما علم پنهان، همان علم به حوادثی است که در گذشته تا کنون اتفاق افتاده است. اما علم مکتوب علم حوادثی است، که در آینده رخ خواهد داد. اما نقطه در قلب همان الهام است و اما صدایی در گوش همان سخن ملائکه است و جفر قرمز، سلاح پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله درون آن است.

جفر سفید ظرفی است که در آن تورات و انجیل و زبور و کتاب‌های اولین است، و مصحف فاطمه علیهاالسلام در آن حوادثی که رخ می‌دهد و اسم کسانی که به حکومت می‌رسند. تا روز قیامت موجود است و جامعه تمام نیازهای فقهی مردم در آن موجود است. حتی حکم یک خراش پوست بدن. ما صحیفه‌ای در اختیار داریم که در آن اسم کسانی که از عالم ذر تا روز قیامت متولد شده‌اند و کسانی که متولد خواهند شد و اسم پدر و مادرشان موجود است، این که این‌ها از دشمنان ما هستند و این فضلی از طرف خداوند بر ما و بر مردم است.»[1]

روایت احمد برقی از پدرش از سدیر صیرفی است که می‌گوید: «پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را در خواب دیدم که یک طبق سر پوشیده در برابر او بود. من به حضرت نزدیک شدم و سلام کردم، حضرت پارچه را از روی طبق برداشت. در آن رطب بود. گفتم: «ای پیامبر! یک رطب به من بدهید و من خوردم و بعد یکی دیگر طلب کردم و حضرت داد؛ تا این که هشت رطب خوردم و یکی دیگر طلب کردم که فرمود: «حسبک، بس است.»

می گوید: «وقتی بیدار شدم، نزد امام صادق علیه‌السلام رفتم و دیدم که نزد او طبقی

۱. ارشاد مفید؛ ج۲، ص۱۸۶؛ سخن صادق درباره‌ی میراث پیامبر و اصول کافی؛ ج۱، ص۲۳۸.

است، که روی ان پوشیده است. همان طور که در خواب دیدم و ایشان پارچه را از روی آن برداشت، در آن رطب بود. گفتم: «فدایت شوم یک رطب به من بدهید و حضرت داد و من خوردم و بعد یکی دیگر طلب کردم و حضرت داد و هشت رطب خوردم و بعد یکی دیگر طلب کردم، که فرمود: «**حسبک لو زادک جدّی** صلّی الله علیه وآله **لزدتک**؛ بس است. اگر جدم بیشتر می‌داد من نیز بیشتر می‌دادم.»[1]

۱. بحار الانوار؛ ج۴۷، ص۶۳؛ ح ۲.

فصل نهم

در اسرار امام کاظم علیه‌السلام

وقتی رشید به حج رفت وارد مدینه شد و مردم برای ملاقات با او وقت خواستند و به آخرین کسی که اذن ورود داد امام کاظم علیه‌السلام بود. وقتی حضرت وارد شد، زیر لب چیزی می‌گفت. وقتی نزدیک رشید شد، رشید بر روی زانوی خود نشست و با ایشان معانقه کرد و بعد رو به حضرت کرد و گفت: «حال شما چطور است ای ابا الحسن؟ عیال شما چطورند؟ عیال پدرتان چطورند؟ شما چطور هستید؟ حال شما چطور است؟» حضرت می‌فرمود: «خیر، خیر، خوب، خوب.» وقتی حضرت بلند شد رشید خواست بلند شود و امام کاظم علیه‌السلام او را سوگند داد که بنشیند، و بعد معانقه کرد و بیرون رفت. وقتی بیرون رفت، مأمون به رشید گفت: «این مرد کیست؟» گفت: «فرزندم، او وارث علوم اولین و آخرین است او موسی بن جعفر است. اگر علم صحیحی را می‌خواهی نزد اوست.»[1]

روایت احمد بزاز است که می‌گوید: «رشید وقتی امام کاظم علیه‌السلام را به بغداد احضار کرد، تصمیم به قتل او گرفت وقتی دو روز تا قتل مانده بود، حضرت به مسیب که از نگهبانان گماشته شده بر او، اما از دوست داران ایشان بود و رشید امام

۱. بحار الانوار؛ ج۴۸، ص۱۳۳؛ ح ۶؛ این حدیث طولانی است.

کاظم علیه السلام را به سندی بن شاهک تحویل داده بود و به او دستور داده بود سه زنجیر آهنی که وزن هر کدام سی رطل بود، بـه حضرت ببندند. ایشان در نیمه‌ی شب مسیب را فراخواند و فرمود: «**إنّی ظاعن عنک فی هذه اللیلة إلی المدینة لأعهد إلی من بها عهداً یعمل به بعدی**؛ من امشب از نزد تو می‌روم به مدینه تا به کسی که بعد از من جانشین من است وصیت کنم.» مسیب گفت: «مولای من چگونه در زندان را برای شما باز کنم در حالی که نگهبانان حاضر هستند؟»

حضرت فرمود: «ما علیک، تو لازم نیست کاری بکنی.» با دست خود با آن کاخ‌های استوار و درب‌های بلند و خانه‌های مرتفع اشاره کرد و همگی تبدیل به زمین شدند و بعد به من فرمود: «**یا مسیب کن علی هیئتک فانّی راجع إلیک بعد ساعة**؛ ای مسیب! همین جا باش. من ساعتی دیگر بر می‌گردم.» مسیب گفت: «ای مولای من! آیا زنجیر آهنی را باز نکنم؟» می‌گوید: «حضرت آن را پاره کرد و به کنار انداخت. سپس حضرت چند قدم راه رفت و بعد از چشم من غایب شد و بعد ساختمان‌ها به حالت اول تبدیل شدند.»

مسیب می‌گوید: «من هم چنان ایستاده بودم که دیدم ساختمان‌ها و دیوارها به سجده افتادند و ناگهان سید من ظاهر شد و به جای خود بازگشت و زنجیرها را به حال خود بازگرداند.» گفتم: «ای سید من! کجا رفتید؟» فرمود: «**کل محب لنا فی الأرض شرقاً و غرباً حتی الجن فی البراری و مختلف الملائکة**، به نزد همه‌ی کسانی که در زمین دوست دار ما هستند، رفتم در شرق و غرب و حتی جن‌های بیابان و ملائکه‌ی در گردش.»[1]

---

۱. مدینة المعاجز؛ ج ۶، ص ۳۸۴.

روایت صفوان جمال بن مهران است که می‌گوید: «سید من امام صادق علیه السلام روزی به من دستور داد که شترش را برایش نزد درب ببرم. و من آوردم. در این لحظه امام کاظم علیه السلام به سرعت خارج شد و در آن هنگام شش ساله بود و بر پشت شتر نشست و آن را به حرکت درآورد و از چشم من دور شد. گفتم: «انا لله و انا الیه راجعون اکنون به مولای خود چه بگویم که از من شتر خواسته بود؟» می‌گوید: وقتی ساعتی از روز گذشت آن شتر مثل شهاب برگشت در حالی که عرق می‌ریخت و امام کاظم علیه السلام از آن پیاده شد و وارد خانه شد و خادم از خانه بیرون آمد و گفت: «شتر را به جای خود برگردان و نزد مولای خود برو.» می‌گوید: «من دستور را اجرا کردم و نزد مولایم رفتم.» فرمود: «**یا صفوان إنّما أمرتک أحضار الناقة لیرکبها مولاک أبوالحسن، فقلت فی نفسک: کذا و کذا فهل علمت یا صفوان إلی أین بلغ علیها فی هذه الساعة؟ إنّه بلغ ما بلغه ذو القرنین و جاوزه أضعافاً مضاعفة و أبلغ کل مؤمن و مؤمنة سلامی**؛ ای صفوان! فقط برای این به تو دستور دادم شتر را آماده کنی که مولای تو ابو الحسن برآن سوار شود و تو با خودت گفتی: «فلان و فلان آیا ای صفوان! آیا می‌دانی او در این یک ساعت تا کجا رفت و برگشت؟ او تا جایی رفت که ذوالقرنین رفته بود و چندین برابر بیشتر از آن رفت و سلام مرا به هر زن و مرد مؤمنی برساند.»[1]

از آن جمله روایت مسیب است: «وقتی رشید تصمیم گرفت امام موسی علیه السلام را به قتل برساند، پیغامی برای استان داران خود در سراسر نقاط فرستاد، که عده‌ای را پیدا کنید، که خداوند را نشناسند و من بتوانم در یک کاری از آن‌ها استفاده کنم.» آن‌ها

---

۱. هدایة الکبری؛ ص ۲۷۰؛ باب ۹.

نیز عده‌ای را که به آن‌ها عبده گفته می‌شد، برایش فرستادند. وقتی این عده نزد رشید رفتند که پنجاه نفر بودند آن‌ها را در یکی از خانه‌های خودش نزدیک به آشپزخانه جای داد و بعد برایشان پول و لباس و جواهرات و نوشیدنی و خدمت کار فرستاد و بعد آن‌ها را فراخواند و گفت: «خدای شما کیست؟» گفتند: «ما خدایی نمی‌شناسیم و تا کنون چنین نامی نشنیده‌ایم.» او به آن‌ها پاداش داد و به مترجم گفت: «به آن‌ها بگو من دشمنی دارم که در این اتاق است به آن جا بروید و او را تکه تکه کنید.»

آن‌ها با سلاح‌های خود بر امام کاظم علیه‌السلام وارد شدند و رشید تماشا می‌کرد که آن‌ها چه می‌کنند. وقتی حضرت را دیدند سلاح‌های خود را به کناری انداختند و در برابر او به سجده افتادند و امام بر سر آن‌ها دست می‌کشید و آن‌ها گریه می‌کردند و حضرت با زبان خودشان با آن‌ها صحبت می‌کرد. وقتی رشید این حالت را دید غش کرد و مترجم را صدا زد و آن‌ها را از اتاق بیرون کرد. وقتی خواستند از اتاق بیرون روند، در احترام حضرت عقب عقب رفتند و بعد سوار اسب هایشان شدند و آن اموال را گرفتند و رفتند.»[1]

---

۱. بحار الانوار؛ ج۴۸، ص۲۴۹؛ ح ۵۷.

فصل ده

در اسرار امام رضا علیه السلام

از آن جمله این است که امام رضا علیه السلام وقتی وارد خراسان شد شیعیان از همه جا نزد حضرت آمدند و علی بن ابی أسباط با هدایایی آمد؛ اما قافله اش هدف سرقت قرار گرفت و اموال و هدایایی که همراهش یود از او گرفته شد و دهانش مجروح شد، و دندان‌هایش آسیب دید و در آن هنگام به روستایی در آن اطراف رفت و خوابید. امام رضا علیه السلام را در خواب دید که می‌فرماید: «**لا تجزن إن هدایاک وصلت إلینا، و أما فمک و ثنایاک فخذ من السعد المسحوق واحشُ به فاک**؛ ناراحت نباش هدایای تو به دست ما رسید و اما برای دهان و دندان هایت مقداری سعد پودر شده را در دهانت بریز.» او با خوش حالی از خواب بیدار شد و مقداری سعد تهیه کرد و آن در دهانش ریخت و خداوند دندان‌هایش را برایش سالم کرد. می‌گوید: «وقتی نزد امام رضا علیه السلام رفت حضرت به او فرمود: «**قد وجدت ما قلناه لک فی السعد حقّاً فادخل هذه الخزانة فانظر، فدخل فإذا ماله و هدایاه کلّاً علی حدته**؛ آن چه درباره‌ی سعد به تو گفتیم، دیدی که درست بود. پس وارد این گنجینه بشو و تماشا کن ، و او

وارد شد و دید اموال و هدایای او همگی در آن جا قرار دارد.»[1]

از آن جمله است که مردی از شیعیان هفت امامی، طوماری از مسائل مشکل را گردآوری کرده و با خودش گفت: «اگر او معنای این مسائل را بداند ولی امر است وقتی نزد درب آمد؛ ایستاد تا مردم از مجلس بیرون بروند. در این لحظه خادمی بیرون آمد و نامه‌ای در دست داشت که در آن جواب یک مسأله به خط امام علیه السلام داده شده بود خادم به او گفت: «آن طومار کجاست؟» او آن را بیرون آورد، خادم گفت: «ولی الله به تو گفت در این نامه جواب مسائل این طومار موجود است و او آن را گرفت و رفت.»[2]

از آن جمله است که امام رضا علیه السلام روزی در مجلس خود فرمود: «**لا إله إلّا الله مات فلان، لا اله الا الله فلانی از دنیا رفت.**» و بعد مقداری صبر کرد و فرمود: «**لا إله إلّا الله غسل و كفن، و حمل إلى حفرته؛** لا اله الا الله او غسل داده شد و کفن شد و به قبرش برده شد.» و بعد مقداری صبر کرد و فرمود: «**لا إله إلّا الله وضع فی قبره، وسئل عن ربّه فأجاب، ثم سئل عن نبيه فأقرّ، ثم سئل عن إمامه فأخبر، و عن العترة، فعدّهم، ثم وقف عندی فما باله وقف، و كان الرجل واقفياً؛** لا اله الا الله او در قبرش گذاشته شد و درباره‌ی خدایش از او سؤال شد و او جواب داد و بعد درباره‌ی پیامبرش از او سؤال شد و جواب داد و بعد درباره‌ی امامش از او سؤال شد و جواب داد و درباره‌ی عترت از او سؤال شد و او آن‌ها را بر شمرد تا این که بر من

---

۱. بحار الانوار؛ ج۴۹، ص۷۱؛ ح ۹۵.

۲. بحار الانوار؛ ج۴۹، ص۷۱؛ ح ۹۵.

توقف کرد چرا بر من توقف کرد؟» و آن مرد واقفی (شیعه‌ی هفت امامی) بود.[۱]

از آن جمله روایت راوندی در کتابش از اسماعیل است که می‌گوید: «من نزد امام رضا علیه‌السلام بودم که حضرت دستش را بر زمین کشید و شمش‌های نقره ظاهر شد و بعد دست خود را کشید و آن‌ها غایب شدند. گفتم: «یکی از آن‌ها را به من بده.» فرمود: «إنّ هذا الأمر ما آن وقته، این مسأله هنوز وقتش فرا نرسیده است.»[۲]

می گویم: فرق بین شعبده و سحر و شیمی و بین کرامت و معجزه این است که در شعبده و سحر و شیمی چشم را فریب می‌دهند تا جایی که انسان چیزی را می‌بیند و آن را خیال می‌کند و حقیقت ندارد و باقی نمی‌ماند، اما معجزه و کرامت اشیاء تغییر می‌کنند و به حقیقت دیگری متحول می‌شوند و باقی هستند و به حالت اول برنمی گردند، مگر آن که خود ظاهر کننده‌ی آن بخواهد.

از کرامت حضرت این است که ابو نواس حضرت را با ابیاتی مدح کرد و ایشان نامه‌ای در آورد؛ که در آن ابیاتی نوشته شده بود که ابو نواس متحیر شد و گفت: «به خداوند سوگند ای ولی الله! کسی جز من این شعر را نسروده است و کسی جز شما آن را نشنیده بود.» حضرت فرمود: «**صدقت، و لکن عندی فی الجفر والجامعة أنک تمدحنی بها**؛ درست می‌گویی اما من در جفر و جامعه که نزد خود دارم می‌دانم که تو مرا با این ابیات مدح می‌کنی.

از آن جمله روایت ابوصلت هروی است که می‌گوید: «وقتی من در مقابل امام رضا علیه‌السلام ایستاده بودم به من فرمود:

---

۱. بحار الانوار؛ ج ۴۹، ص ۷۱؛ ح ۹۵.

۲. بحار الانوار؛ به نقل از خرائج؛ ج ۴۹، ص ۵۰؛ ح ۵۰.

«سیحفر لی هاهنا قبر فتظهر صخرة لو اجتمع علیها کل معول بخراسان لم یقدروا علی قلعها، فمرهم أن یحفروا لی سبع مراّتی إلی أسفل، و أن یشق لی ضریح فإنّ الماء سینبع حتی یمتلیء اللحد و تری فیه حیتاناً صغاراً، ثم یخرج حوت کبیر یلتقط الحیتان الصغار ثم یغیب، فدع یدیک علی الماء و تکلّم بهذا الکلام فإنّه ینضب لک و لا یبقی منه شیء، و لا تفعل ذلک إلّا بحضرة المأمون، ثم قال لی: یا أبا الصلت غداً أدخل إلی هذا الفاجر، فإن خرجت مکشوف الرأس فتکلّم أکلّمک، و إن خرجت مغطّی الرأس فلا تکلّمنی؛ به زودی در این مکان برای من قبری حفر می‌شود و صخره‌ای ظاهر می‌شود که اگر تمام ابزارهای خراسان را جمع کنند نمی‌توانند آن را بیرون آورند پس تو به آن‌ها بگو هفت مرتبه تا پائین برای من قبر حفر کنند و برای من ضریحی درست شود چرا که آب خواهد جوشید و تا لحد را فرا خواهد گرفت و در آن ماهی‌های کوچکی می‌بینی و بعد یک ماهی بزرگ بیرون می‌آید که ماهی‌های کوچک را می‌خورد و بعد غیب می‌شود.

تو دستان خود را بر روی آب بگذار و این سخن را بگو که در این هنگام آب برای تو پاین می‌رود و چیزی از آن باقی نمی‌ماند و این کار را فقط در حضور مأمون انجام بده.» بعد به من فرمود: «ای ابا صلت! فردا نزد این فاجر می‌روم؛ اگر سرم را نپوشانده بودم با من صحبت کن تا با تو حرف بزنم و اگر سرم را پوشانده بودم با من حرف نزن.»

ابو صلت می‌گوید: «وقتی صبح شد؛ حضرت لباسش را پوشید و در محرابش نشست و غلام مأمون آمد و گفت: «نزد امیر المومنین بیا، امام رضا علیه السلام نعلین و عبای خود را پوشید و بلند شد و به راه افتاد و من دنبال او بودم و بعد بر مأمون وارد شد و در مقابل او طبق‌های غذا و میوه بود و در دست او خوشه‌ای از انگور بود؛ که مقداری از آن را خورده بود و مقداری از آن باقی مانده بود. وقتی مأمون دید

حضرت جلومی آید بلند شد و با او معانقه کرد و او را نشاند و بعد آن خوشه را به حضرت داد و گفت: «ای فرزند رسول خدا! آیا بهتر از این انگور دیده ای؟»

فرمود: «**قد یکون فی بعض الجنان أحسن منه**؛ در برخی از باغ‌ها بهتر از این هم هست.» سپس مأمون گفت: «از آن بخور.» امام رضا علیه‌السلام فرمود: «أعفنی، مرا معاف کن.» گفت: «باید بخوری.» و بعد گفت: «چرا نمی‌خوری آیا مرا متهم می‌کنی؟» و بعد خوشه را از حضرت گرفت و از آن خورد و آن را به امام رضا علیه‌السلام داد و حضرت سه دانه از آن خورد و بعد آن را پرتاب کرد و مأمون به حضرت گفت: «کجا می‌روی؟»

امام رضا علیه‌السلام فرمود: «إلی حیث وجّهتنی، به همان جا که مرا فرستادی.» بعد خارج شد و سر خود را پوشانده بود؛ تا این که وارد خانه شد و دستور داد درب‌ها را قفل کنند و بعد بر بستر خود خوابید.»

می گوید: «من در حیاط خانه ایستاده بودم و با ناراحتی گریه می‌کردم، که ناگهان جوان نیکویی که از همه بیشتر به امام رضا علیه‌السلام شبیه بود وارد شد و من به سرعت نزد او رفتم و گفتم: «از کجا وارد شدی در حالی که درب قفل است؟» گفت: «کسی که مرا در این هنگام از مدینه به این جا آورد همان کس مرا وارد خانه کرد در حالی که درب قفل است.» گفتم: «تو کیستی؟»

فرمود: «**أنا حجّة الله یا أبا الصلت**، أنا محمد بن علی، من حجت خداوند هستم ای ابا صلت! من محمد بن علی هستم.» بعد به طرف پدرش امام رضا علیه‌السلام رفت و وارد اطاق شد و به من دستور داد، داخل شوم وقتی امام رضا علیه‌السلام او را دید بلند شد، تا با او معانقه کند و بعد او را در بستر خود نشاند و محمد بن علی علیه‌السلام خودش را بر او انداخت و امام رضا علیه‌السلام اسرارش را با او گفت که من نمی‌فهمیدم و دیدم لب‌های

امام رضا سفید است و از برف سفیدتر بود و دیدم ابو جعفر علیه‌السلام با زبان خود آن را می‌لیسد و بعد دست خود را در قسمت سینه در زیر لباس حضرت برد و چیزی شبیه به گنجشک را بیرون آورد و آن را بلعید و بعد امام رضا علیه‌السلام از دنیا رفت ابو جعفر علیه‌السلام به من فرمود: «**یا أبا الصلت أیتنی المغسل والماء من الخزانة**؛ ای ابا صلت! ظرف شستشو و آب را از انباری بیاور.» گفتم: «در انباری ظرف شستشو و آب نداریم.» فرمود: «إئتمر بما آمرک، آنچه می‌گویم انجام بده.»

می گوید: «وارد انبار شدم و دیدم در آن جا ظرف شستشو و آب است و آن را آوردم و بعد لباسم را بالا زدم تا به او کمک کنم.» فرمود: «**تنح فإنّ لی من یساعدنی**؛ کنار برو چرا کس دیگری هست که مرا کمک می‌کند.» بعد فرمود: «**أدخل الخزانة و أخرج السفط الذی فیه کفنه و حنوطه**؛ وارد انبار شو و بقچه‌ای که در آن کفن و حنوط است را بیاور.» من وارد شدم و دیدم که بقچه‌ای آن جاست که قبلا آن را ندیده بودم و آن را بیرون آوردم و او بر حضرت نماز خواند و بعد فرمود: «ائتنی بالتابوت، تابوت بیاور.» گفتم: «آیا نزد نجار بروم؟»

فرمود: «**إنّ فی الخزانة تابوتاً**؛ در انبار تابوت هست.» من وارد شدم و تابوتی آن جا بود که تا آن موقع مانند آن را ندیده بودم و آن را بیرون آوردم و ایشان را درون آن گذاشتم بعد از آن که بر او نماز خوانده بود و بعد از آن دور شد و دو رکعت نماز خواند و ناگهان تابوت از زمین بلند شد وسقف شکافته شد و تابوت غیب شد.»

گفتم: «ای فرزند پیامبر الآن مأمون می‌آید و سراغ امام رضا علیه‌السلام را از ما می‌گیرد چه جوابی بدهیم؟»

فرمود: «**إسکت یا أبا الصلت، سیعود، إنه ما من نبی فی شرق الأرض یموت و**

وصیّه فی غربها إلّا جمع الله بین روحیهما؛ ساکت باش ای ابا صلت! تابوت به زودی بر می‌گردد. هر پیامبری که در شرق زمین فوت کرده باشد و و وصی او در غرب زمین از دنیا برود خداوند روح آن دو را با یک دیگر جمع می‌کند.»

هنوز صحبت تمام نشده بود که تابوت برگشت و فرمود: «فما تم الحدیث حتی عاد التابوت، فقال: **فاستخرج الرضا علیه‌السلام من التابوت و وضعه علی فراشه کأنه لم یکفن و لم یغسل**، امام رضا علیه‌السلام را از تابوت بیرون بیاور و او را بر روی بسترش قرار بده طوری که گویا هنوز کفن نشده و غسل داده نشده است.» بعد فرمود: «**افتح الباب للمأمون**؛ درب را برای مأمون باز کن.» من ناگهان دیدم مأمون و غلامانش جلوی درب هستند، او با ناراحتی و گریه وارد شد و یقه‌ی لباس خود را دریده بود و بر سر خود می‌زد و می‌گفت: «وای سید من!» بعد کنار سر حضرت نشست و گفت: «مشغول کار کفن و غسل شوید.» دستور داد قبری حفر شود و همه‌ی آن چه امام رضا علیه‌السلام گفته بود، اتفاق افتاد.

گفتم: «حضرت به من دستور داده است؛ هفت قدمی برای او حفر کنم و برایش ضریح درست کنم.» گفت: «انجام بده و بعد آب و ماهی‌ها ظاهر شد و مأمون گفت: «امام رضا علیه‌السلام همیشه در زندگی و بعد از وفاتش امور عجیب به ما نشان می‌دهد.»

وزیری که در کنارش بود به او گفت: «آیا می‌دانی منظور امام رضا علیه‌السلام از این امور چیست؟»

گفت: «نه.»

گفت: «می خواهد به تو بگوید که حکومت شما بنی عباس مانند این ماهی‌ها هر چقدر متعدد و مدت آن طولانی باشد، وقتی زمان آقایی شما به پایان برسد و روزگار بر شما پشت کند؛ مردی بر شما مسلط می‌شود، که شما را تا آخرین نفر

نابود می‌کند.»

مأمون به او گفت: «درست گفتی و بعد امام رضا علیه‌السلام را دفن کرد و رفت.»[1]

---

۱. بحار الانوار؛ ج۴۹، ص۲۹۳؛ صح ۸.

فصل یازدهم

در اسرار امام جواد علیه‌السلام که نور روشنایی بخش است

از آن جمله روایتی از اوست که حضرت بعد از وفات پدرش امام رضا علیه‌السلام در حالی که کودک بود به مسجد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده شد و به طرف منبر رفت و یک پله از آن بالا رفت و بعد سخن گفت و فرمود: «**أنا محمد بن علی الرضا أنا الجواد، أنا العالم بأنساب الناس فی الأصلاب، أنا أعلم بسرائرکم و ظواهرکم، و ما أنتم صائرون إلیه، علم منحنا به من قبل خلق الخلق أجمعین، و بعد فناء السّموٰات والأرضین، و لو لا تظاهر أهل الباطل و دولة أهل الضلال، و وثوب أهل الشک، لقلت قولاً یعجب منه الأوّلون والآخرون**؛ من محمد بن علی الرضا هستم، من جواد هستم، من عالم به نسب‌های مردم در صلب هایشان هستم، من از درون و ظاهر شما مطلع هستم و این که چه سرنوشتی خواهید داشت، این علمی است که خداوند به ما عطا کرده است قبل از آن که همه‌ی مخلوقات را بیافریند، بعد از آن که آسمان‌ها و زمین نابود شوند و اگر حاکمیت اهل یاطل و قدرت اهل گمراهی نبود و تهدید اهل شک نسبت به جانم نبود سخنی می‌گفتم که اولین و آخرون از آن تعجب کنند.» بعد دست شریف خود را بر دهانش گذاشت و فرمود: «یا محمد اصمت کما صمت آباؤک من قبل، ای

محمد سکوت کن همان طورکه پدرانت سکوت کردند.»[1]

از آن جمله روایت ابو جعفر هاشمی است که می‌گوید: «من در بغداد نزد امام جواد علیه‌السلام بودم که روزی یاسر خادم وارد شد. گفت: «ای سید ما! زنی که مولای ما است و نامش ام جعفر است؛ از شما خواهش کرده است که نزد او بروید.»

حضرت فرمود: «**ارجع فإني في الأثر**، برگرد و من دنبالت خواهم آمد.» بعد حضرت بلند شد و بر الاغ سوار شد تا این که به آن خانه رسید و ام جعفر خواهر مأمون بیرون آمد و سلام کرد و از او خواست، نزد ام فضل دختر مأمون برود و گفت: «ای سید من! دوست دارم شما را با دخترم در یک مکان ببینم تا چشمم روشن شود.» می‌گوید: «حضرت داخل شد و پرده‌ها را برایش کنار می‌زدند مدت کوتاهی گذشت و حضرت بیرون آمد و فرمود: **﴿فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ﴾**[2].

می گوید: «بعد نشست و ام جعفر بیرون آمد؛ در حالی که دامنش را جمع می‌کرد و گفت: «ای سید من! بر من نعمتی عطا کردی. اما این نعمت را کامل نکردی.» حضرت به او فرمود: «**أتى أمر الله فلا تستعجلوا، إنه قد حدث ما لم يحسن إعادته فارجعي إلى أم الفضل فاستخبريها عنه**؛ تصمیم خداوند فرا رسیده است. عجله نکنید. چیزی اتفاق افتاده است؛ که نمی‌توان آن را تغییر داد. نزد ام فضل برو و این موضوع را به او بگو.» ام جعفر بازگشت و سخن حضرت به‌ام فضل گفت او گفت: «ای عمه! فکر نمی‌کنم منظورش از این حرف من باشم.» بعد گفت: «چگونه پدرم را نفرین نکنم؛ در حالی که مرا به یک ساحر تزویج کرده است.» بعد گفت: «به خداوند

---

۱. هدایة الکبری؛ ص۲۹۶؛ باب ۱۱. بحار الانوار؛ ۵۰، ص۱۰۸؛ ح ۲۷.

۲. یوسف؛ آیه‌ی ۳۱.

سوگند ای عمه! وقتی زیبایی او در مقابل من نمایان شد، آنچه برای زنان پیش می‌آید برای من نیز پیش آمد و من با دستم لباس خود را جمع کردم.» در این لحظه؛ ام جعفر از این سخن بهت زده شد و با وحشت بیرون رفت و گفت: «ای سید من! چه حالتی برای او پیش آمد؟»

فرمود: «**هو من أسرار النساء**، این از اسرار زنان است.»

گفت: «ای سید من آیا از غیب اطلاع داری؟»

فرمود: «نه.»

گفت: «آیا بر تو وحی نازل شده است؟»

فرمود: «نه.»

گفت: «پس از کجا چیزی را می‌دانی که کسی جز خداوند و آن دختر، از آن مطلع نیست؟»

فرمود: «**و أنا أیضاً أعلمه من علم الله**؛ من نیز از علم خداوند به آن علم دارم.»

می گوید: «وقتی ام جعفر بازگشت به اوگفتم: «سید منَ! آن تعجب کردن زنان چه بود؟»

فرمود: «**هو ما حصل لأُمّ الفضل. فعلمت أنّه الحیض**؛ همان چیزی که برای ام فضل رخ داد . و من دانستم منظورش حیض بوده است.»

فصل دوازدهم

در اسرار امام هادی علیه‌السلام

از آن جمله روایت محمد بن حسن حضینی است که می‌گوید: «یک شعبده باز هندی در مجلس متوکل حاضر شده بود و با بقچه برای او بازی می‌کرد و متوکل را متعجب کرده بود متوکل به او گفت: «ای هندی! الآن مردی شریف وارد مجلس ما می‌شود. وقتی وارد شد، مقداری از این بازی‌ها را برایش انجام بده تا خجالت زده شود.» می‌گوید: «وقتی امام هادی علیه‌السلام وارد شد، آن هندی بازی کرد ولی حضرت به او توجهی نکرد.» هندی گفت: «ای مرد شریف! آیا از بازی من خوشتان نمی‌آید؟ گویا شما گرسنه هستید.» بعد با دست به تصویر یک نان که بر روی فرش قرار داشت اشاره کرد و گفت: «ای نان برو نزد این مرد شریف.» آن تصویر بلند شد و امام هادی علیه‌السلام دست خود را بر روی تصویر یک حیوان درنده که بر روی فرش قرار داشت گذاشت و فرمود: «قم فخذ هذا، بلند شو و این فرد را بگیر.» آن حیوان درنده تبدیل به یک حیوان زنده شد و آن هندی را بلعید و به جای خود در روی فرش بازگشت در این لحظه متوکل با صورت بر زمین افتاد و همه افرادی که در آن جا ایستاده بودند، فرار کردند.»[1]

---

۱. بحار الانوار؛ ج ۵۰، ص ۲۱۱؛ ح ۲۵.

از آن جمله روایت محمد بن داود قمی و محمد طلحی است که می‌گویند: «ما مقداری پول خمس و نذورات و هدایا و جواهرات که در قم و شهرهای اطراف آن گردآوری شده بود و قم را ترک کردیم به مقصد سید ما امام هادی علیه‌السلام، در راه فرستاده‌ی ایشان نزد ما آمد و گفت: «بازگردید چرا که الآن وقت تحویل دادن این‌ها نیست.» ما به قم بازگشتیم و اموال را پنهان کردیم و بعد از چند روز دستور ایشان به ما رسید که ما شتری برای شما فرستاده ایم، آن اموال را بار آن کنید و شتر را رها کنید.» ما اموال را بار او کردیم و او را به خدا سپردیم ، سال بعد نزد حضرت رفتیم حضرت فرمود: «**انظروا إلی ما حملتم إلینا، فنظرنا فإذا المنایح کما هی**؛ به اموالی که برای ما فرستادید نگاه کنید و نگاه کردیم دیدیم همان هدایای ما است.»[1]

۱. بحار الانوار؛ ج ۵۰، ص۱۸۵؛ ح ۶۲.

فصل سیزدهم

در اسرار امام حسن عسکری علیه السلام

از آن جمله روایت علی بن عاصم کوفی است که می‌گوید: »بر امام حسن عسکری وارد شدم و ایشان به من فرمود: «یا علی بن عاصم انظر إلی ما تحت قدمیک فإنّک علی بساط قد جلس علیه کثیر من النبیین والمرسلین، والأئمة الراشدین، ای علی بن عاصم! به زیر پای خود نگاه کن، تو بر روی فرشی هستی؛ که بسیاری از پیامبران و مرسلین و ائمه‌ی راشدین بر آن نشسته اند.»

می گوید: «گفتم: «ای سید من! من تا وقتی زنده‌ام به احترام این فرش دیگر کفش نمی‌پوشم.»

فرمود: «**یا علی إن هذا النعل الذی فی رجلک نجس ملعون [لا یقرّ بولایتنا]**؛ ای علی! این نعلینی که در پای توست نجس و ملعون است.» (و به ولایت ما اعتراف ندارد.)

می گوید: «با خودم گفتم: «ای کاش! این فرش را می‌دیدم.» حضرت از درون من مطلع شد و فرمود: «ادن منی، جلو بیا.» من جلو رفتم و حضرت دست شریفش را بر صورت من کشید و من بینا شدم.» می‌گوید: «در آن فرش اثر پا و چهره‌هایی دیدم.»

ایشان فرمود: «**هذا قدم آدم علیه السلام و موضع جلوسه، و هذا أثر هابیل، و هذا أثر شیث، و هذا أثر نوح، و هذا أثر قیدار، و هذا أثر مهلائیل، و هذا أثر دیاد، و هذا أثر اخنوخ، و**

هذا أثر إدريس، و هذا أثر توشلح، و هذا أثر سام، و هذا أثر أرفخشد، و هذا أثر هود، و هذا أثر صالح، و هذا أثر لقمان، و هذا أثر إبراهيم، و هذا أثر لوط، و هذا أثر إسماعيل، و هذا أثر إلياس، و هذا أثر إسحاق، و هذا أثر يعقوب، و هذا أثر يوسف، و هذا أثر شعيب، و هذا أثر موسى، و هذا أثر يوشع بن نون، و هذا أثر طالوت، و هذا أثر داود، و هذا أثر سليمان، و هذا أثر الخضر، و هذا أثر دانيال، و هذا أثر اليسع، و هذا أثر ذو القرنين إسكندر، و هذا أثر سابور بن أرشير، و هذا أثر لؤى، و هذا أثر كلّاب و هذا أثر قصى، و هذا أثر عدنان، و هذا أثر عبد المطلب، و هذا أثر عبدالله، و هذا أثر عبد مناف، و هذا أثر سيّدنا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله، و هذا أثر أمير المؤمنين عليه‌السلام، و هذا أثر الأوصياء من بعده إلى المهدى عليه‌السلام لأنه قد وطئه و جلس عليه؛ اين پای آدم و محل نشستن او، این اثر پای هابیل، این اثر شیث، این اثر نوح است. این اثر قیدار، این اثر مهلائیل، این اثر دیاد، این اثر اخنوخ و این اثر ادریس است. این اثر توشلح، این اثر سام، این اثر ارفخشد، این اثر هود این اثر صالح، و این اثر لقمان است.

این اثر ابراهیم، این اثر لوط و این اثر اسماعیل است و این اثر الیاس و این اثر اسحاق و این اثر یعقوب و این اثر یوسف است. این اثر شعیب و این اثر موسی و این اثر یوسع بن نون و این اثر طالوت و این اثر داود است. این اثر سلیمان و این اثر خضر و این اثر دانیال و این اثر یسع و این اثر ذوالقرنین اسکندر است. این اثر سابور بن ارشیر و این اثر لؤی و این اثر کلاب و این اثر قصی است. این اثر عدنان و این اثر عبد المطلب و این اثر عبد الله و این اثر عبد مناف و این اثر سید ما پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و این اثر امیر المؤمنین علیه‌السلام است و این اثر اوصیاء بعد از او تا مهدی علیه‌السلام است. چرا که او نیز بر آن نشسته است.»

بعد فرمود: «**انظر إلى الآثار و اعلم أنها آثار دين الله، و أن الشاک فيهم كالشاک**

فی الله، [و من جحدهم] کمن جحد الله؛ به این آثار نگاه کن و بدان که این‌ها آثار دین خداوند است و کسی که در این شک داشته باشد، در خداوند شک دارد (و هر کس این را انکار کند) مانند کسی است، که خداوند را انکار کرده است.» و بعد فرمود: «اخفض طرفک یا علی، فرجعت محجوباً کما کنت، ای علی! چشم خود را ببند و من مثل اول محجوب شدم.»[1]

از آن جمله روایت حسن بن حمدان از ابو حسن کرخی است که می‌گوید: «پدرم در کرخ بزاز بود. مقداری پارچه به من داد تا به سامراء ببرم و بفروشم. وقتی وارد این شهر شدم، خادمی نزد من آمد و مرا به اسم و اسم پدرم صدا زد و گفت: «نزد مولایت برو.» گفتم: «مولای من کیست تا نزد او بروم؟»

گفت: «فرستاده، کاری جز ابلاغ پیام ندارد.» می‌گوید: «من به دنبال او رفتم و مرا به خانه‌ای که ساختمانی بزرگ داشت برد و من شک نداشتم که آن جا بهشت است. در این هنگام مردی بر روی فرش سبز رنگی نشسته بود و نور جلالت او چشم‌ها را خیره می‌کرد به من فرمود:

«إنّ فیما حملت من القماش حبرتین إحداهما فی مکان کذا، والأُخری فی مکان کذا فی السفط الفلانی، و فی کل واحدة منهما رقعة مکتوب فیها ثمنها و ربحها، و ثمن إحداهما ثلاثة و عشرون دیناراً والربح دیناران، و ثمن الأخری ثلاثة عشر دیناراً والربح کالأولی، فاذهب فأت بهما؛ در بار پارچه‌ای که آورده‌ای دو تکه پارچه‌ی خوب وجود دارد، که یکی در فلان مکان و دیگری در فلان مکان از فلان بقچه است و در هر کدام از این دو تکه پارچه نامه‌ای وجود دارد، که در آن قیمت آن و مقدار سود آن

---

۱. بحار الانوار؛ ج ۵۰، ص۳۰۴؛ ح ۸۱.

نوشته شده است و قیمت یکی از آن دو بیست و سه دینار و سود آن دو دینار است و قیمت دیگری سیزده دینار و سود آن مانند اولی است برو آن دو را بیاور.»

این مرد می‌گوید: «من رفتم و آن دو را آوردم و جلوی ایشان گذاشتم و به من فرمود: «اجلس، بنشین.» من نشستم و نمی‌توانستم به خاطر هیبتی که داشت به او نگاه کنم می‌گوید: «او دستش را به طرف فرش دراز کرد و چیزی در آن جا نبود. ولی او یک مشت پول بیرن آورد و فرمود: «هذا ثمن حبرتیک و ربحهما، این قیمت آن دو پارچه‌ی نیکو و سود آن‌ها است.» می‌گوید: «من بیرون رفتم و آن پول را نزد درب شمردم و همان قیمت پارچه‌ها و سود آن بود همان طور که پدرم نوشته بود و نه بیشتر و نه کمتر بود.»[1]

---

۱. بحار الانوار؛ ج ۵۰، ص۳۱۴؛ ح ۱۲.

فصل چهاردهم

در اسرار امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

از آن جمله روایت حسن بن حمدان از حکیمه دختر امام جواد علیه السلام است که می‌گوید: «تولد حضرت قائم در شب نیمه‌ی شعبان سال دویست و پنجاه بود و مادرش نرجس، دختر پادشاه روم بود.» حکیمه می‌گوید: «وقتی مادرش او را به دنیا آورد او سجده کرد و بر روی بازویش با نور نوشته شده بود: **﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ﴾** می‌گوید: «او را نزد امام حسن علیه السلام بردم و حضرت دست شریفش را بر صورت او کشید و فرمود: «**تکلّم یا حجّة الله و بقیة الأنبیاء، و خاتم الأوصیاء، و صاحب الکرة البیضاء، والمصباح من البحر العمیق الشدید الضیاء، تکلّم یا خلیفة الأتقیاء، و نور الأوصیاء**؛ سخن بگو ای حجت خدا! و ای باقیمانده‌ی پیامبران! ای پایان بخش اوصیاء! ای صاحب رجوع سفید! ای صاحب چراغ از دریای عمیق بسیار نورانی! سخن بگو ای خلیفه‌ی پدران با تقوا! و ای نور اوصیاء!»

حضرت فرمود: «**أشهد أن لا إله إلّا الله، و أشهد أن محمداً عبده و رسوله، و أشهد أن علیاً ولی الله**؛ شهادت می‌دهم که خدایی جز الله وجود ندارد و شهادت می‌دهم که محمد بنده و فرستاده‌ی اوست و شهادت می‌دهم که علی ولی الله است.» بعد اوصیاء را نام برد امام حسن علیه السلام به او فرمود: «**اقرأ ما نزل علی الأنبیاء**؛ آنچه بر پیامبران نازل شده است را بخوان.» حضرت از صحف ابراهیم شروع کرد و آن را به زبان سریانی تلاوت کرد و بعد کتاب نوح و ادریس و کتاب صالح و تورات موسی و انجیل

عیسی و فرقان محمد صلی الله علیه و آله را تلاوت کرد و بعد داستان‌های پیامبران را تا زمان خودش تعریف کرد.»[۱]

او بقیة الله در بین مخلوقات و او وجه خداوند در بین بندگان است، امانت به ودیعه گذاشته شده‌ی خداوند است، کلمه‌ی باقی خداوند است و باقیمانده‌ی درخت طوبی است. او قاف است و سدره المنتهی است. او ریحان بهشت، خلیفه‌ی نیکوکاران، بقیه‌ی پاکان، مخزن اسرار، نهایت دوران، پسر نام نورانی، فرزند بزرگ توحید، حجاب بزرگ و والای خداوند، رابط متصل کننده‌ی زمین به آسمان، وجهی است که اولیاء به او رو می‌کنند، او ولی‌ای است که به مبارکی او مردم روزی می‌خورند و به بقاء او دنیا باقی است و به خاطر وجود او زمین و آسمان استوار است او حجتی از حجج است او نسخه‌ی هستی و هستی آفرین است او فریاد رس مؤمنین، پایان بخش وصیین و باقیمانده‌ی پیامبران است. امانتدار علم اولین و آخرین، نگین لقب‌های ذاتی و شخصیت‌های محمدی و عترت هاشمی، باقیمانده از نور استوار و خبر بزرگ و صراط مستقیم و باقیمانده از جانشینان پیامبر کریم و فرزندان آن رؤوف رحیم و امانتداران خدای علی عظیم است؛ که برخی ذریه‌ی دیگری هستند و خداوند شنوا و دانا است.

هم خلفاء أحمد والنقباء الحکماء

أئمة اثنا عشر أشرف من تحت السماء

تعمی العیون عنهم وهم جلاء للعماء

آن‌ها جانشینان احمد و بزرگان حکمت هستند. ائمه‌ی دوازده گانه که شریف‌ترین موجودات در زیر آسمان هستند.

---

۱. بحار الانوار؛ ج ۵۱، ص ۲۷؛ ح ۳۷.

چشم‌ها از دیدن آن‌ها کور است در حالی که انها جلا بخش کورها هستند.

او جانشینی است؛ که وارث اسرار نبوت و امامت و خلافت و ولایت و سلطنت و عصمت و حکمت است. او جانشین آیات حیرت آور و ستارگان درخشان است. کسانی که بر موجودات حکومت دارند و در مخلوقات حق تصرف دارند و بر غیب اطلاع دارند و از درون دل‌ها و قلب‌ها آگاه هستند و به مخلوقات احاطه دارند و بر سایر موجودات شاهد هستند و قرآن مبین به این خصوصیات برای آن‌ها شهادت داده است،[۱] که آن‌ها سادات اولین و آخرین هستند و بر آسمان‌ها و زمین ولایت دارند و چیزی که به پیامبران داده شده است قطره‌ای از دریای آن‌ها است و تابشی از نور آن‌ها هستند و ذره‌ای از اسرار آن‌ها هستند و این از این جهت است که مقداری که از اسم اعظم نزد پیامبران بوده است دو حرف بوده است. نه بیشتر و آن‌ها با این دو حرف کارهای عجیب انجام می‌دادند و نزد آل محمد هفتاد حرف از این اسم موجود است و آن چه نزد پیامبران بوده است. نیز در اختیار این‌ها است پس همه از آن‌ها هستند و با آن‌ها هستند و این آیه اشاره به آن است **﴿وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِن كُلِّ شَيْءٍ﴾**[۲] و حرف من در این جا برای تبعیض است و در نقل قول از عیسی می گوید: **﴿لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ﴾**[۳] و در نقل قول از خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله

---

۱. اشاره به این آیه است: **﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ﴾**.

۲. اعراف؛ آیه‌ی ۱۴۵.

۳. نحل؛ آیه‌ی ۳۹.

می‌گوید: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾[۱] و این آیه: ﴿مَّا فَرَّطْنَا فِي الكِتَابِ مِن شَيْءٍ﴾[۲] پس آن‌ها لوح حاوی تمام اشیاء، کتاب مبین جامع تمام اشیاء هستند. چرا که هر چه که در لوح نوشته شده است به آن‌ها رسیده است.

دلیل آن این آیه است: ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾[۳] و امام مبین همان لوح محفوظ است[۴] که در وجود بر سایر موجودات مقدم است و آن را امام نامید از آن جهت که فوق همه چیز و امام همه چیز است دلیل آن این سخن است: اولین چیزی که خداوند آفرید لوح محفوظ است.[۵]

و نور محمد در علم غیب بر همه چیز مقدم است و بالاتر از همه چیز است و از او همه چیز آغاز شد و به خاطر او همه چیز آفریده شد. پس لوح محفوظ، همان امام است و این آیه اشاره به آن دارد: ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾ پس کتاب مبین همان امام است و امام حق علی است. پس علی همان کتاب مبین است و روایت امام باقر علیه السلام اشاره به آن است که فرمود: «**أنّه لما نزلت هذه الآية قام رجلان فقالا: يا رسول الله مَن الكتاب المبين أهو التوراة؟** وقتی این آیه نازل شد دو نفر بلند شدند و گفتند: «ای پیامبر! این کتاب مبین چیست آیا تورات است؟»

فرمود: «لا، نه.» گفتند: «آیا انجیل است؟»

---

۱. نحل؛ آیه‌ی ۸۹.

۲. انعام؛ آیه‌ی ۳۸.

۳. یس؛ آیه‌ی ۱۲.

٤. به تفسیر المیزان؛ ج۱۷، ص۶۷؛ رجوع شود.

۵. حدیث آن گذشت.

فرمود: «لا، نه.» گفتند: «آیا قرآن است؟»

فرمود: «لا، نه.» در این لحظه امیر المؤمنین علیه‌السلام آمد و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «**هذا هو الإمام المبین الذی أحصی الله فیه علم کلّ شیء**؛ این همان امام مبین است؛ که خداوند در او علم همه چیز را قرار داده است.»[1]

اگر این سخن برایت سنگین است که او کتاب مبین است؛ باید بدانی که او دارای علم کتاب است و این آیه اشاره به آن است ﴿**وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ**﴾[2] پس بر دو وجه او دارای علم غیب است بدون شک.

می گویم: «تأیید می‌کند این را روایت ابن عباس از کتاب مقامات که می‌گوید: «خداوند بر پیامبرش کتابی نازل کرد، قبل از آن که از دنیا برود؛ و بر آن مهری از طلا زده شده بود، و به او گفت: «آن را به نجیب اهل خودت علی بن ابی طالب بده و بگو مهر آن را بشکند و به محتوای آن عمل کند.» او مهر آن را شکست و به آن عمل کرد و بعد آن را به حسن علیه‌السلام داد و او نیز مهر را شکست و به محتوای آن عمل کرد و بعد آن را به حسین علیه‌السلام داد و او نیز مهر آن را شکست و در آن دید که‌امده است: «همراه قوم خودت برای شهادت خارج شو، و جان خودت را به خداوند بفروش.» بعد آن را به پسرش علی علیه‌السلام داد و او دید که در آن آمده است: «سکوت کن و خانه نشین باش و پروردگارت را عبادت کن تا زمانی که از دنیا بروی.» او نیز انجام داد و آن را به پسرش محمد علیه‌السلام داد و او نیز مهر را شکست و

---

۱. حدیث آن گذشت. رجوع شود به: ینابیع المودة؛ ج۱، ص۷۷؛ چاپ ترکیه؛ ص۸۷. چاپ نجف؛ تفسیر الثقلین؛ ج۴، ص۳۷۹.

۲. رعد؛ آیه‌ی ۴۳.

دید که در آن آمده است: «برای مردم سخن بگو و احکام را بیان کن، از کسی جز خداوند نترس چرا که کسی نمی‌تواند با تو کاری کند.» او نیز انجام داد و بعد آن را به پسرش جعفر داد و او نیز مهر آن را شکست و دید که در آن آمده است: «برای مردم سخن بگو و احکام را برایشان بیان کن و علوم پدرانت را منتشر کن و اهل بیت خود را تصدیق کن و از کسی جز خداوند نترس.» همین طور این نامه به قائم علیه السلام رسید.م[1]

حدیث لوح، نیز این متن را تأیید می‌کند؛ که جابر آن را از فاطمه علیها السلام روایت می‌کند: **«بسم الله الرحمن الرحیم» هذا کتاب من الله العزیز الحکیم إلی محمد بنیّه و سفیره نزل به الروح الأمین من رب العالمین، عظّم یا محمد أمری، و اشکر نعمائی، إنّنی أنا الله لا إله إلّا أنا فمن رجا غیر فضلی، و خاف غیر عدلی، هذّبته عذاباً ألیماً، فإیّای فاعبد، و علیّ فتوکل، إننی لم أبعث نبیّاً قط فأکملت أیّامه إلّا جعلت له وصیّاً و إنی فضلتک علی الأنبیاء و جعلت لک علیاً وصیّاً، و کرمتک بشبلیک و سبطیک حسن و حسین، و جعلت حسناً معدن وحیی بعد أبیه، و جعلت حسیناً خازن وحیی و أکرمته بالشهادة، و أعطیته مواریث الأنبیاء فهو سیّد الشهدائ، و جعلت کلمتی الباقیة فی عقبه أخرج منه تسعة أبرار هداة أطهار منهم سیّد العابدین وزین أولیائی، ثم ابنه محمد شبیه جدّه المحمود الباقر لعلمی، هلک المرتابون فی جعفر، الراد علیه کالراد علیّ، حق القول منّی أن أهیج بعده فتنة عمیاء، من جحد ولیاً من أولیائی فقد جحد نعمتی، و من غیّر آیة من کتابی فقد افتری علیّ، ویل للجاحدین فضل موسی عبدی و حبیبی، و علی ابنه**

---

۱. بحار الانوار؛ به نقل از کافی؛ ج۳۶، ص۱۹۲؛ ح ۱.

ولیی و ناصری، و من أضع علیه أعباء النبوّة یقتله عفریت مرید، حق القول منّی لأقرنّ عینه بمحمد ابنه موضع سرّی، و معدن علمی، و أختم بالسعادة لابنه علی الشاهد علی خلقی، أخرج منه خازن علمی الحسن الداعی إلی سبیلی، و أکمل دینی بابنه زکی العالمین علیه کمال موسی، و بهاء عیسی، و صبر أیوب، یُذلّ أولیاؤه فی غیبته و یتهادون برؤوسهم إلی الترک والدیلم، و یصبغ الأرض بدمائهم و یکونون خائفین أولئک أولیائی حقّاً، بهم أکشف الزلازل والبلاء، ﴿أُولَئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾؛ که این لوح را خداوند به پیامبرش هدیه کرد و در آن نام او و نام جانشینان بعد از او وجود داشت و نسخه‌ی آن لوح این است: «بسم الله الرحمن الرحیم این نامه‌ای از طرف خداوند عزیز حکیم به محمد پیامبرش و سفیرش است که آن را روح الامین از طرف رب العالمین نازل کرده است ، ای محمد! کار مرا بزرگ بشمار، نعمت مرا شکر کن، چرا که من خداوندی هستم که خدایی جز من وجود ندارد. پس هر کس به غیر فضل من امید داشته باشد و از غیر عدالت من بترسد او را به شکلی دردناک عذاب خواهم نمود.

فقط مرا عبادت کن و فقط بر من توکل کن ، چرا که من هیچ پیامبری را مبعوث نکردم و روزگارش را به سر نیاوردم؛ مگر آن که برای او یک وصی قرار دادم و من تو را بر پیامبران برتری دادم و علی را وصی تو قرار دادم و تو را با دو نوه‌ات حسن و حسین مورد کرامت قرار دادم، حسن را معدن وحی خودم بعد از پدرش قرار دادم، حسین را مخزن وحی خودم قرار دادم؛ او را با شهادت کرامت بخشیدم، و مواریث پیامبران را به او عطا کردم. او سید شهداء است، کلمه‌ی باقیه‌ی خودم را در ذریه‌ی او قرار دادم و از نسل او نه (۹) فرد نیکوکار هدایت کننده‌ی پاکیزه بیرون خواهم آورد، که یکی از آن‌ها سید عابدین و زینت اولیاء من است و بعد پسرش

محم که شبیه جدش محمود است و او شکافنده‌ی علم من است، اهل شک دربار‌ه‌ی جعفر نابود هستند و کسی که به او مرتد باشد؛ به من مرتد است.

این سخن حقی از من است که بعد از او فتنه‌ای کور را به پا خواهم کرد، هر کس یکی از اولیاء مرا انکار کند، نعمت مرا انکار کرده است، هر کس آیه‌ای از کتاب مرا تغییر دهد بر من افتراء بسته است، وای بر انکار کنندگان فضیلت موسی بنده‌ی من و جبیب من، علی پسرش ولی من و ناصر من و کسی است که مسئولیت نبوت را بر دوش او می‌گذارم و یک شیطان گمراه او را به قتل می‌رساند. حق است، این سخن، از من که چشم او را به پسرش محمد روشن خواهم کرد، که او محل اسرار من و معدن علم من است و عاقبت پسرش علی را به سعادت ختم می‌کنم که او شاهد بر مخلوقات من است، و از او مخزن علوم خودم حسن را بیرون می‌آورم که مردم را به راه من دعوت می‌کند، دین خودم را با پسرش که پاکیزه‌ی جهانیان است کامل می‌کنم، که او کمال موسی، هیبت عیسی، صبر ایوب، را دارد و اولیاء او در دوران غیبتش ذلیل می‌شوند و سرهای آن‌ها برای ترک و دیلم هدیه فرستاده می‌شود، زمین از خون آن‌ها آغشته می‌شود، با نگرانی زندگی می‌کنند ، آن‌ها به حق اولیاء من هستند، و من به خاطر شما (آن ها) زلزله و بلاء را دفع می‌کنم. ﴿أُولَئِکَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾.[1]

---

۱. بحار الانوار؛ ج۳۶، ص۱۹۸؛ ح ۳ و این حدیث طولانی است.

فصل

آیاتی در فضیلت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله

آن‌ها سادات مردم و چراغ‌های تاریکی و نقطه‌ی توسل و نردبان حیا و امانت داران خدای علام هستند. کسانی که خداوند آن‌ها را برای مخاطب قرار دادن انتخاب نمود و آن‌ها را برای ارث بردن حکمت و کتاب پسندید و این آیه اشاره به آن است:

﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾[1]، پس آن‌ها سادات نیکوکاران و برگزیدگان خوبان هستند کسانی که خداوند آن‌ها را به پاکی و عصمت در قرآن یاد می‌کند **﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾**[2]، پس آن‌ها ذریه‌ی ارزشمند و سادات دنیا و آخرت هستند؛ کسانی که قرآن می‌گوید: «آن‌ها هدایت کنندگان هدایت شده اند.»

پروردگار جهانیان در توصیف آن‌ها می‌گوید: **﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ﴾**[3]، بعد پیامبر شهادت می‌دهد که آن‌ها کشتی نجات هستند: «**أهل بيتي كسفينة**

---

۱. فاطر؛ آیه‌ی ۳۲.

۲. احزاب؛ آیه‌ی ۳۳.

۳. انعام؛ آیه‌ی ۹۰.

نوح من رکبها نجا و من تأخّر عنها ضلّ و غوی، اهل بیت من مانند کشتی نوح هستند هر کس بر آن سوار شود نجات می‌یابد و هر کس از آن جا بماند گمراه می‌شود.»[۱]

بعد پروردگار خدایان، برای ما روشن ساخت که آن‌ها وارثان حکمت و قرآن هستند **﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ﴾**[۲]، پس آن‌ها ذریه‌ی پاک و عترت معصوم هستند.

بعد قرآن مبین تصریح می‌کند که آن‌ها صاحبان ولایت در روز قیامت هستند **﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ﴾**[۳]، پس رجوع به سوی آن‌ها است و حساب رسی با آن‌ها است، در روز حسابرسی، و شما بهتر می‌دانید که در روز معاد قضاوت با آن‌ها است و حساب رسی مخلوقات بر عهده‌ی آن‌ها است پس فرمود: **﴿وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ﴾**[۴]، پس شاهد، یعنی محمد پیامبر و راهنما، یعنی، علی ولی.

بعد خداوند برای مردم تعداد آن‌ها و خبر آن‌ها را روشن ساخت پس فرمود: **﴿وَبَعَثْنَا مِنهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا﴾**[۵]، پس سادات بزرگ از آن‌ها هستند و نوادگان و اوصیاء از آن‌ها هستند و بعد خداوند آن‌ها را به شرافت و افتخار مخصوص کرد و علم و افتخار را در آن‌ها منحصر ساخت و فرمود: **﴿وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ**

---

۱. بحار الانوار؛ ج۲۳، ص۱۲۴؛ الطرائف؛ ج۱، ص۱۹۹.

۲. حدید؛ آیه‌ی ۲۶.

۳. غاشیه؛ آیات ۲۵- ۲۶.

٤. ق؛ آیه‌ی ۲۱.

۵. مائده؛ آیه‌ی ۱۲.

وَاجْتَبَيْنَاهُمْ﴾[1]، پس پدران آن‌ها همان محمد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه علیهما السلام هستند و برادران آن‌ها حسن و حسین علیهما السلام و ذریه‌ی آن‌ها جانشینان از عترت حسین تا آخر روزگار هستند.

بعد فرمود: ﴿**وَاجْتَبَيْنَاهُمْ**﴾ شرافت و فضیلت آن‌ها را مخصوص اعلام کرد و پیروی از آن‌ها را واجب کرد و این که همه چیز از مقام آن‌ها منقطع و با فاصله هستند و مخلوقات در برابر انها پائین‌تر هستند.

بعد آن را تأکید کرد و مشخص ساخت و فضیلت آن‌ها را منتشر کرد و توضیح داد و این که امامت در غیر از معصوم پاکیزه از گناه و منزه از خطا نمی‌تواند باشد و غیر از آن‌ها را از دائره‌ی شرافت و حکومت خارج کرد و با رمز به آن اشاره کرد و به نوح گفت: «آن جا که او گفت: ﴿**رَبِّ إِنَّ إِبْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ**﴾[2] و بعد برای بندگانش روشن ساخت، که آن‌ها ائمه‌ی حق هستند و برای آن‌ها توضیح داد که آن‌ها دعوت کنندگان به صداقت هستند و این که هر کس از غیر این‌ها پیروی کند گمراه شده و لغزیده است و فرمود: ﴿**أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لاَّ يَهِدِّيَ إِلاَّ أَن يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ**﴾[3]

بعد به بندگانش را تهدید کرد و آن‌ها را ترساند از این که از غیر آن‌ها پیروی

---

۱. انعام؛ آیه‌ی ۸۷.

۲. هود؛ آیه‌ی ۴۶.

۳. یونس؛ آیه‌ی ۳۵.

کنند و فرمود: ﴿اتَّقُواْ اللّهَ وَكُونُواْ مَعَ الصَّادِقِينَ﴾؛ و صداقت در آن‌ها و از آن‌ها است.[۱]

بعد به بندگانش دستور داد از آن‌ها اطاعت کنند و فرمود: ﴿يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ ادْخُلُواْ فِي السِّلْمِ كَآفَّةً﴾[۲]، پس ولایت آن‌ها را سلامتی و سلام دانست.

بعد در آیات توضیح داد که خداوند آن‌ها را بر بندگان برگزیده است و آن‌ها را برای غیب و حقایق پسندیده است و فرمود: ﴿إِنَّ اللّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾[۳]

بعد توضیح داد که آن‌ها در نعمت‌های خداوندی که دارند، مورد حسادت واقع می‌شوند و بر فضیلتی که خداوند به آن‌ها داده است، مورد حسادت هستند. ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَآ آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عَظِيمًا﴾[۴] و ملک عظیم همان وجوب اطاعت از آن‌ها بر سایر بندگان است.

بعد بر بندگان اطاعت از آن‌ها را به صراحت واجب کرد و فرمود: ﴿أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ﴾[۵] یعنی از کسانی که آن‌ها را همراه قرآن و پیامبر قرار داده است.

---

۱. توبه؛ آیه‌ی ۱۱۹.

۲. بقره؛ آیه‌ی ۲۰۸.

۳. آل عمران؛ آیه‌ی ۳۳.

۴. نساء؛ آیه‌ی ۵۴.

۵. نساء؛ آیه‌ی ۵۹.

بعد بندگانش را نهی کرد از این که از گرد آن‌ها متفرق شوند و فرمود: **﴿وَأَنَّ هَـٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ﴾**[1] یعنی صراط علی و عترت او، بعد فرمود: **﴿ وَلاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ﴾** - یعنی غیر از آنها - **﴿فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ﴾** یعنی شما را از راه خداوند، گمراه می‌کنند. پس آن‌ها را راه هدایت به سوی خود معرفی کرد.

بعد هر کس که از آن‌ها منحرف شود و به سوی شیطان گرایش پیدا کند را مخالف قرآن و معصیت کننده‌ی از رحمن معرفی کرد و فرمود: **﴿وَلاَ تَتَّبِعُواْ الشیطان﴾** که یعنی راه دشمنان آن ها.

بعد توضیح داد؛ که هر کس از آن‌ها پیروی کند؛ به بهشت رضوان می‌رسد و به مغفرت نائل می‌شود و از آتش نجات می‌یابد و فرمود: **﴿ وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُواْ الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لاَ تَعْدُواْ فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا﴾**[2] و معنایش این است؛ و کوه طور را بر فراز سر آنها بلند گردانیدیم و از آنها اخذ پیمان کردیم و آنها را گفتیم: «به حال سجده از این درگاه درآیید!» و (نیز) گفتیم: «از (حکم) روز شنبه تعدّی مکنید!» و از آنها پیمانی سخت گرفتیم.

بعد مقامات آن‌ها را در قرآن برشمرد و آن‌ها را با تصریح اختصاصی دانست و فرمود: **﴿وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾**[3] یعنی گروه برگزیدگان را انذار کن.

بعد آن‌ها را به شرافت‌های جامع و برتری و پاکیزگی مخصوص کرد و این همان

---

۱. انعام؛ آیه‌ی ۱۵۳.

۲. نساء؛ آیه‌ی ۱۵۴.

۳. شعراء؛ آیه‌ی ۲۱۴.

فضیلتی است که نمی‌توان انکار کرد و شرافتی است که محدودیت ندارد.

بعد به وسیله‌ی آن‌ها با دشمنانش مباهله کرد و آن‌ها را شاهدان اثبات دینش قرار داد و راهنمایان نبوت پیامبرش معرفی کرد و فرمود: ﴿فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءكُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءكُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَكُمْ﴾[1]

بعد آن‌ها را به مقام خاص مخصوص کرد و آن‌ها را پل اخلاص و راه نجات و خلاص قرار دادو فرمود: ﴿وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ﴾[2] و این خصوصیتی است که پروردگار کریم برای فاطمه‌ی زهرا، جگرپاره‌ی پیامبر رؤوف رحیم، قرار داده است.

بعد محبت آن‌ها را بر بندگان واجب کرد و آن‌ها را ذخیره‌ی قیامت قرار داد و فرمود: ﴿قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾[3]

بعد داستان نوح را ذکر کرد و فرمود: ﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ﴾[4] و درباره‌ی هود فرمود: ﴿يَا قَوْمِ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً﴾[5] و به محمد صلی الله علیه و آله فرمود: ﴿قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ پس فقط برای این خاطر مودت آن‌ها را واجب کرد؛ که آن‌ها ستارگان ولایت و خورشیدهای هدایت هستند و از مذهب مرتد نیستند و از قرآن و سنت فاصله نگرفته اند؛ بلکه آن‌ها خودشان قرآن و سنت هستند. پس مودت و اطاعت از آن‌ها را فریضه قرار داد. پس هر کس آن را داشته باشد بر پیامبر صلی الله علیه و آله

---

۱. آل عمران؛ آیه‌ی ۶۱.

۲. اسراء؛ آیه‌ی ۲۶.

۳. شوراء، آیه‌ی ۲۳.

٤. شعراء؛ آیه‌ی ۱۰۹.

۵. هود؛ آیه ۵۱.

واجب است که او را دوست بدارد؛ چرا که او بر راه اوست و هر کس که آن را نداشته باشد. بر پیامبرﷺ واجب است که با او دشمن باشد؛ چرا که او ریضه‌ای را تباه کرده است؛ که خدا و پیامبر به آن دستور داده اند، و بلکه در رأس فرایض است و تتمه‌ی هر فریض و سنتی است پس چه شرافتی بالاتر از این مقام است.

بعد خداوند پیامبری را مبعوث نکرد؛ مگر آن که به او دستور داد؛ که برای نبوت خود از امتش اجرت دریافت نکند؛ بلکه خداوند اجرت او را می‌دهد و برای محمدعليه‌السلام مودت اهل بیتش را فریضه قرار داد و به او دستور داد؛ تا فضیلت آن‌ها را توضیح دهد پس هر کس این مدت را داشته باشد او مؤمن مخلص است که بهشت بر او واجب است و بعد ذکر محمد را با ذکر خودش در نماز مقرون قرار داد و ذکر آن‌ها را با ذکر پیامبرش، در کنار هم قرار داد؛ تا رفعت شرافت آن‌ها را بیان کند و پیامبر صادق امین آن را این گونه بیان کرد:

«**اللهم صلِّ علی محمد و آل محمّد** ﷺ**، کما صلّیت علی إبراهیم و آل إبراهیم إنّک حمید مجید**؛ خداوندا بر محمد و آل محمد درود فرست همانطور که بر ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستادی که تو حمید و مجید هستی.»[1]

بعد فضیلتی به آن‌ها داد؛ که کسی نمی‌تواند آن را توصیف کند. خداوند بر بیشتر رسولان خود سلام فرستاده است. اما بر آل آن‌ها سلام نفرستاده است فرمود: ﴿**سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ**﴾[2] و بعد فرمود: ﴿**سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ**﴾[3] و بعد فرمود: ﴿**سَلَامٌ**

---

۱. فتح الباری شرح صحیح بخاری؛ ح ۳۳۶۹.

۲. صافات؛ آیه‌ی ۷۹.

۳. صافات؛ آیه‌ی ۱۰۹.

عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ﴾[1] و بعد بر آل محمد صلی الله علیه و آله سلام فرستاد و فرمود: «**سلام علی آل یاسین**» و یاسین؛ اسم محمد در زبان طی است.

بعد در قرآن بین آل و امت تفاوت قائل شد و فرمود: **﴿وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى﴾**[2] پس آن چه را برای خودش راضی شد، برای آن‌ها نیز راضی شد و ابتدا از خودش شروع کرد و بعد پیامبرش و بعد آل پیامبرش و برای خودش یک سهم قائل شد و بعد برای پیامبر و بعد برای آل او و بعد آن‌ها را در اطاعت شدن به خودش مقرب کرد و فرمود: **﴿أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ﴾**[3] ابتدا از خودش شروع کرد و بعد پیامبر که از او خبر می‌دهد و بعد هدایت کنندگان هدایت شده از عترت او و بعد ولایت را برای آن‌ها تاکید کرد و فرمود: **﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ﴾**[4] و ولایت آن‌ها را در کنار ولایت رسول، همراه با ولایت خودش قرار داد. همان طور که سهم آن‌ها را در کنار سهم رسول همراه با سهم خودش در تقسیم غنیمت قرار داده بود. پس منزه است خدایی که آن‌ها را برتری داده است و آن‌ها را رفعت داده و بر جهانیان برگزیده است.

---

۱. صافات؛ آیه‌ی ۱۲۰.

۲. انفال؛ آیه‌ی ۴۱.

۳. نساء؛ آیه‌ی ۵۹.

٤. مائده؛ آیه‌ی ۵۵.

فصل

فرق بین آل پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب او

بعد وقتی آیه‌ی صدقه نازل شد، خداوند خودش و پیامبرش و اهل بیت او را از آن منزه کرد و فرمود: ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ﴾[1] تا آخر آیه و برای خودش و پیامبرش و آل پیامبرش هیچ سهمی از صدقات قرار نداد. چرا که آن چرک دست مردم است و آن‌ها از پلیدی‌ها منزه هستند. پس آن‌ها خاندانی هستند، که خداوند دستور داده است از آن‌ها اطاعت شود و خویشاوندانی هستند که خداوند دستور داده است مودت و صله‌ی آن‌ها رعایت شود و مولاهایی هستند که خداوند دستور داده است از آن‌ها اطاعت شود و به آن‌ها معرفت حاصل شود و آن‌ها اهل ذکری هستند که خداوند دستور داده است از آن‌ها سؤال شود و آن چه را برای خودش راضی شد؛ برای آن‌ها نیز راضی شد و آن چه خودش را از آن منزه کرد؛ آن‌ها را نیز منزه کرد و آن‌ها فقط را آل پیامبر دانست و فرمود: ﴿قَدْ أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا﴾[2]

آن‌ها آل پیامبر و عترت او هستند و اهل خداوند و خواص او هستند و محل تنزیل و انتهای آن هستند و خادمان وحی و خزانه‌دار آن هستند همان طور که امام رضا علیه السلام در مشاجره‌ی خود فرمود: «**أيحل لرسول الله صلی الله علیه و آله لو كان حيّاً أن يتزوّج**

---

۱. توبه؛ آیه‌ی ۶۰.

۲. طلاق؛ آیه‌ی ۱۰.

إلیک؟ آیا برای پیامبر صلی الله علیه و آله اگر زنده بود؛ حلال بود؛ که دختر تو را خواستگاری کند؟» مأمون گفت: «بله.»

امام رضا علیه السلام فرمود: «**لکنّه لا یحل له أن یتزوّج إلیّ**؛ اما نسبت به من برای او حلال نبود که دخترم را خواستگاری کند.»

مأمون گفت: «بله؛ برای این که تو پسر او هستی.»

این فرق بین آل و اصحاب است. چرا که مأمون تصور می‌کرد؛ که آل پیامبر اصحاب او و امت او هستند و امام برای آنان روشن نمود چه کسی آل پیامبر است و چه کسی اصحاب پیامبر است.

بعد خداوند سبحان در عبارت اختصاصی به پیامبر علیه السلام فرمود: ﴿**وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ**﴾[1] و عبارت أمر در این جا خاص، اما معنایش عام است. چرا که خداوند به خاطر عام بودن أمر او را در امت وارد کرده است و با تخصیص عبارت اهل آن‌ها را متمایز کرده است و پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نزول این آیه نزد درب خانه‌ی فاطمه علیها السلام می‌آمد و می‌ایستاد و می‌گفت: «نماز ای آل محمد! نماز.»[2]

---

۱. طه؛ آیه‌ی ۱۳۲.

۲. مسند احمد؛ ج۳، ص۲۵۹؛ ط.م و ج۴، ص۱۵۷؛ ط.ب و سنن ترمذی؛ ج۵، ص۳۵۲؛ ح ۳۲۰۶. تفسیر طبری؛ ج۲۲، ص۵.

فصل

اسرار عدد ۱۲

و آن‌ها ۱۲ نواده، که بهترین نوادگـان مرسـلین هـستند و ۱۲ نقیـب و ۱۲ سـتاره هستند به عدد برج‌ها و ماه‌ها و روزها و برای هر امامی از آن‌ها ۱۲ حرف است، کـه رازی از اسرار ولایت است و همین طور است توحید و نبوت اسـت: «**لا الـه الا الله ۱۲، محمد رسول الله ۱۲، النبی المصطفی ۱۲، الصادق الأمین ۱۲، علی باب الهدی ۱۲، أمین الله حقا ۱۲، أمیر المـؤمنین ۱۲، فاطمـة أمـة الله ۱۲، البتـول الزهـراء ۱۲، وارثـة النبیین ۱۲، الامام الثانی ۱۲، الحسن المجتبی ۱۲، وارث المرسـلین ۱۲، الامـام الثالـث ۱۲، الحسین بن علی ۱۲، خلیفة النبیین ۱۲، والد الوصیین ۱۲، الامام الرابع ۱۲، الامـام الـسجاد ۱۲، علـی بـن الحسین ۱۲، وارث المرسـلین ۱۲، سـید العابـدین ۱۲، الامـام الخامس ۱۲، الامام الباقر ۱۲، هو محمد بن علی ۱۲، امام المؤمنین ۱۲، الامام السادس ۱۲، الامام الصادق ۱۲، هو جعفر بن محمد ۱۲، قدوة الصدیقین ۱۲، الامام الـسابع ۱۲، الامام الکاظم ۱۲، هو موسی بن جعفر ۱۲، خلیفة النبیین ۱۲، الامام الثـامن ۱۲، الامـام الرضا ۱۲، هو علی بن موسی ۱۲، امام المؤمنین ۱۲، الامام التاسع ۱۲، الامـام الجـواد ۱۲، هو محمد بن علی ۱۲، نجل المنتجبین ۱۲، الامام العاشر ۱۲، الامام الهادی ۱۲، هو علی بن محمد ۱۲، وارث الوصیین ۱۲، الامام الحادی عشر ۱۲، الحسن العـسکری ۱۲، امام المسلمین ۱۲، الامام الخاتم ۱۲، القائم المهدی ۱۲، محـد بـن الحـسن ۱۲، خلیفـة**

النبیین ۱۲، خاتم الوصیین ۱۲، هؤلاء العترة ۱۲، الغر المیامبن ۱۲، بنو عبد المطلب ۱۲، سادة أهل الجنة ۱۲، محبهم مؤمن تقی ۱۲، فی الجنة مخلد ۱۲، عدوهم کافر شقی ۱۲، فی النّار مؤبد ۱۲، اللّهم صل علیهم ۱۲، بأفضل صلواتک ۱۲، یا رب العالمین.»

فصل

برهان آن چه به آن هدایت شدم و بر آن راهنمایی شدم؛ این است که همه‌ی سخن وقتی به اصل خود برگردانده شود؛ منحصر در چهار کلمه می‌شود و آن لا اله الا الله محمد رسول الله و اسلام و ایمان بر آن دو استوار است و هر یک از این کلمات ۱۲ حرف است و امام؛ رئیس ایمان و زمام دار اسلام است. پس واجب است که فرد؛ قائم به آن ۱۲ امام باشند و این آیه اشاره به آن است ﴿**وَبَعَثْنَا مِنهُمُ اثْنَیْ عَشَرَ نَقِیبًا**﴾[1] و این آیه ﴿**وَقَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَیْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا**﴾ پس فرد قائم به این امر؛ از بزرگ مردان و اولیاء و نوادگان را ۱۲ نفر قرار داده است.، سوم این که تدبیر عالم در شب و روز را در ۱۲ ساعت قرار داده است.

چهارم این که خورشید و ماه را دو آیه قرار داده است که به آن‌ها هدایت می‌شود و مسیر حرکت آن‌ها در تقدیر و تسخیر ۱۲ برج است، و ماه‌های سال ۱۲ ماه قرار داده شده است، پس به چشم عبرت به این ادوار نگاه کن ببین چگونه با این اسرار جاری است به مشیت خدای جبار که این تقدیر خدای عزیز علیم است.

---

۱. مائده؛ آیه‌ی ۱۲.

فصل

فضیلت‌های علی علیه السلام

ای کسی که در فضیلت گشاینده‌ی درب و ام الکتاب و حاکم روز حساب و ولی نعمت و عذاب در روز قیامت دچار شک هستی! همان کسی که محبتش نجات از عذاب و عترتش هدایت کنندگان نجیب هستند. آیا او همان کسی نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره اش فرمود و سخنش حق است: «من أراد أن ینظر إلی إسرافیل فی رفعته، و إلی میکائیل فی درجته، و إلی جبرائیل فی عظمته، و إلی آدم فی هیبته، و إلی نوح فی صبره و دعوته، و إلی إبراهیم فی سخاوته، و إلی موسی فی شجاعته، و إلی عیسی فی سماحته، و إلی محمد فی شرفه و منزلته، فلینظر إلی علی بن أبی طالب علیه السلام، هر کس می‌خواهد به به مقام والای اسرافیل نگاه کند و درجه‌ی میکائیل را ببیند و عظمت جبرئیل را مشاهده کند و هیبت آدم را ببیند و صبر و دعوت نوح را بنگرد و سخاوت ابراهیم را ببیند و شجاعت موسی را تماشا کند و بزرگ واری عیسی را نظاره کند و شرافت و منزلت محمد را ببیند؛ پس باید به علی بن ابی طالب علیه السلام نگاه کند.»[1] و این اشاره و تذکری به این است، که او اسم اعظم جاری در همه‌ی اشیاء است و این که همه‌ی اشیایی که خداوند آفریده است. علی مولای او و

---

۱. مناقب ابن مغازلی؛ ص۲۱۲؛ ح ۲۵۶ و امالی شجری؛ ج۱، ص۱۳۳ و غرر البهاء ضوی؛ ص ۲۹۸ و روضة الواعظین؛ ص۱۲۸.

معنای اوست چرا که او کلمه‌ی واجب الوجود و نور روشنایی بخش در آسمان وجود و موجود است. پس هر مقامی هر چقدر هم که بالا باشد، در زیر مقام او قرار دارد و هر منزلتی هر چقدر هم که عالی باشد پائین تر از منزلت او قرار دارد. پس مقام ملائکه در صومعه‌های افلاک کمتر از مقام و منزلت اوست و مقام و نور ستارگان و ماه‌ها از درخشش خورشید عظمت او است. پس او علی عظیم و ولی خدای علی عظیم است. پس او ستون اولیاء و دعوت پیامبران است.

مقام اسرافیل و عظمت جبرئیل و هیبت آدم و کرامت خلیل و شجاعت موسی و بزرگ واری عیسی و حکمت داود و ملک سلیمان ذره‌ای از افتخارات او و قطره‌ای از دریای اوست و چرا اینطور نباشد؟

در حالی که او علت وجود آن‌ها است و راز موجودیت آن‌ها است و اگر او نبود، فلک نمی‌چرخید و فرشته‌ای خداوند را تسبیح نمی‌گفت. پس نگاه کردن به او و همراه بودن با او عبادت است و مرگ با محبت او شهادت است و حمایت از ولایت او سعادت است و این همان چیزی است که پیامبر در روز خیبر در حق او فرمود: «لو لم أخف أن تقول اُمّتی فیک ما قالت النصاری فی المسیح ابن مریم لقلت الیوم فیک حدیثاً، اگر نمی‌ترسیدم که‌امت من درباره‌ی تو همان چیزی را بگویند که نصارا در مورد مسیح بن مریم گفتند، امروز سخنی درباره‌ی تو بیان می‌کردم.»[1] و اگر ایشان آن سخن را می‌فرمود، مردم او را خدا می‌خواندند. اما آن‌ها او را خدا خواندند و هنوز پیامبر چیزی در موردش نگفته بود، و این به خاطر عظمت ویژگی‌های اوست و وقتی پیامبر آن چه را درباره‌ی آن حضرت بیان کرده، گفت.

منافقان گفتند: «او را چه شده است که پسر عموی بی ارزش خود را بالا می‌برد و

---

۱. معجم الطبرانی کبیر؛ ج۱، ص۳۲۰. مناقب کوفی؛ ج۲، ص۶۱۵.

می‌خواهد او را خدا قرار بدهد؟!» پس به سخن پیامبر در مورد او کافر شدند و کسی که امروز فضیلت ولی رحمن را انکار کند فرقی با فلانی و فلانی ندارد.

فصل

در آن روز وقتی صفیه نزد پیامبرﷺ آمد؛ از نظر زیبایی بهترین مردم بود و پیامبر در چهره‌ی او خراشی دید و فرمود: «این خراش چیست در حالی که تو دختر پادشاه هستی؟» گفت: «وقتی علی، نزد قلعه‌ی خیبر آمد و درب را تکان داد تمام قلعه لرزید و افرادی که در بالای آن دیده بان بودند به پائین افتادند و تخت من نیز لرزید و با صورت بر زمین افتادم و گوشه‌ای از تخت صورت مرا خراش داد.» پیامبرﷺ به او فرمود:

«**یا صفیة إن علیاً عظیم عند الله، و إنه لما هزّ الباب اهتز الحصن و اهتزّت السّموات السبع، والأرضون السبع، و اهتز عرش الرحمن غضباً لعلی**؛ ای صفیه! علی نزد خداوند مقام عظیمی دارد و او وقتی که درب قلعه را تکان داد، قلعه لرزید و آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌های هفت گانه نیز لرزیدند و عرش خداوند رحمن نیز لرزید و این اظهار خشم در همراهی با علی بود، در آن روز وقتی عمر از علی سؤال کرد و گفت: «ای ابا الحسن! درب محافظ محکمی را از جا در آوردی در حالی که تو سه روز است گرسنه هستی؟! آیا این کار را با نیروی انسانی انجام دادی؟» علی فرمود:

«**ما قلعتها بقوّة بشریة، و لکن قلعتها بقوّة إلهیة، و نفس بلقاء ربّها مطمئنة رضیة**؛ من این درب را با نیروی انسانی از جا در نیاوردم بلکه آن را با قدرت الهی و با نفسی که به دیدار پروردگارش مطمئن و راضی خواهد شد از جا در آوردم.»[1]

---

۱. امالی صدوق؛ ص۴۱۵. مجلس؛ ص۷۷؛ ح ۱۰. الطرائف؛ ص۵۱۹.

فصل

در آن روز وقتی مرحب را به دو قسمت نصف کرد و او را نقش زمین کرد؛ جبرئیل نزد او آمد و چهره اش تبسم داشت و تعجب کرده بود در این لحظه پیامبر صلی الله علیه و آله به جبرئیل فرمود: «از چه چیز تعجب کرده ای؟» گفت: «ملائکه در صومعه‌ها و مساجد آسمان‌ها ندا می‌کنند که: جوانمردی جز علی نیست و شمشیری جز ذو الفقار نیست. اما تعجب من ازاین است؛ که وقتی مأمور شدم قوم لوط را زیرو رو کنم شهرهای آن‌ها را که هفت شهر بود. از عمق زمین هفتم پائینی به زمین هفتم بالایی بلند کردم و آن‌ها را فقط بر روی یک پر از بالم قرار دادم و آن‌ها را بالا بردم. تا این که حاملان عرش صدای خروس آن‌ها و گریه‌ی کودکان آن‌ها را شنیدند و من آن‌ها را تا صبح نگه داشتم و منتظر دستور بودم و هنوز آن‌ها را منتقل نکرده بودم، امروز وقتی علی ضربه‌ی هاشمی خود را زد؛ من مأمور بودم که شمشیر او را کنترل کنم تا زمین را نشکافد و به گاوی که حامل زمین است؛ نرسد که اگر می‌رسید او را به دو نیم می‌کرد و در آن هنگام زمین اهل خود را ویران می‌کرد و کنترل قدرت شمشیر علی برای من سنگین تر از شهرهای لوط بود علاوه بر آن اسرافیل و میکائیل بازوی علی را در هوا گرفته بودند.»[1]

می گویم: «یک فرد جاهل این حدیث را بزرگ نمایی دانسته است و این که قدرت شمشیر علی برای دست جبرئیل سنگین تر از شهرهای لوط باشد؛ در حالی که اسرافیل و میکائیل هم بازوی او را در هوا گرفته‌اند این را غلو گویی پنداشته است.»

---

۱. مدینة المعاجز؛ ج۱، ص۴۲۶. بحار؛ ج۲۱، ص۴۰.

من گفتم: «ای کوته فکر که فطرت تو خاموش است! جبرئیل و میکائیل و اسرافیل مخلوقات خداوند هستند؛ که از شعاع نور محمد و علی آفریده شدند و محمد و علی از جلال ذی الجلال آفریده شدند؛ آن‌ها صفت خداوند و کلمه‌ی خداوند و امر خداوند و خلق خداوند هستند و به همین خاطر پیامبرﷺ فرمود:

«لو كانت البحار مداداً والغياض أقلاماً، والسَّموَات صحفاً، والجن والإنس كتّاباً، لنفد المداد و كلت الثقلان، أن يكتبوا معشار عشر فضايل إمام يوم الغدير؛ اگر دریاها جوهر باشند و نیزارها قلم باشند و آسمان‌ها کاغذ باشند و جن و انس کاتب باشند؛ جوهر تمام می‌شود. جن و انس خسته می‌شوند و نمی‌توانند یک دهم از یک دهم فضیلت‌های امام روز غدیر را بنویسند[1]، و چگونه بنویسند و به کجا می‌رسند؟»

شاهد این سخن نبوی، کتاب الهی است که می‌گوید: **﴿قُل لَّوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا﴾**[2] و بزرگ ترین کلمات خداوند علی است و این سخن او اشاره به همین است که فرمود: «من کلمه‌ی بزرگ خداوند هستم»[3] پس او فضیلت‌هایی دارد که قابل شمارش نیست و مناقبی دارد که محدودیت ندارد و محمد بن ادریس شافعی انصاف به خرج داده است. آن جا که به او گفته شد: «درباره‌ی علی چه نظری داری؟» گفت: «چه بگویم درباره‌ی کسی که دوست دارانش از روی ترس فضیلت‌های او را مخفی نگه

---

۱. بحار الانوار؛ ج۴۰، ص۷۳ – ۷۵. تذكرة الخواص؛ ص۲۳. الطرائف؛ ج۱، ص۲۰۸.

۲. کهف؛ آیه‌ی ۱۰۹.

۳. صدوق در امالی؛ ص۱۱. مجلس ۳ از پیامبرﷺ روایت می‌کند: «علی کلمه‌ی بزرگ خداوند است» و در روایتی دیگر «امام کلمه‌ی خداوند است» بحار؛ ج۲۵، ص۱۶۹ و در معانی الاخبار می‌گوید: «من کلمه‌ی تقوای خداوند هستم.»

می‌دارند و دشمنانش از روی حسادت فضیلت‌های او را مخفی نگه می‌دارند، و بین دو دسته عده‌ای دیگر هستند که آن مقدار از فضیلت‌های او را بیان کردند که مشرق و مغرب را پرد کرده است[1] و من دوست دارم این سخن را به شعر بگویم:

حسودان فضیلت‌های او را به خاطر عظمتی که دارد روایت کردند و بزرگ ترین فضیلت آن است که یک حسود آن را بیان کند. دوست دارانش فضایل او را از ترس دشمنان مخفی می‌کنند و حسودان و معاندان فضائل او را مخفی می‌کنند و عده‌ای د راین بین فضیلت‌های او را اشاعه دادند آن مقدار که نمی‌توان آن را شمرد هر چند که بخواهی بشماری او امامی است که در پیشانی مجد ستارگانی دارد که از همه بالاتر است و رصد کنندگان نمی‌توانند آن‌ها را رصد کنند.

این ستارگان بر بام آسمان منبرهایی دارند و برگردن فلک جوزاء گردنبند هستند مناقبی که اگر آشکار شوند هر گرفتاری ای را بر طرف می‌کنند و آن قدر نیکو هستند که بیننده از شعاع آن نیکو می‌شود.

جوانمردی که همه‌ی مخلوقلات در او متحیرند عده‌ای او را پرستش می‌کنند و عده‌ای ولایت او را می‌پذیرند و عده‌ای او را منکرند. امام روشنی که همه فضیلت‌های او در قرآن مطرح شده است و پیامبر شاهد آن است[2].

پس هر کس در فضیلت‌های او مبالغه کند غیر از غلوگویی کار او موجه است و هر کس در مدح او اواز و ندا سر دهد کم گفته است، و عارف خلیعی به این معنا اشاره کرده است که می‌گوید:

حرکت عالم با انوار تو است و از جلالت تو دیوارها حاصل شده است. توصیف

---

۱. کشف الیقین؛ ص۴.

۲. اعیان الشیعه؛ ج۶، ص۴۶۸.

کنندگان و حدیث گویان غلو کردند و در والایی تو مبالغه کردند و عذرشـان موجـه است.

فصل

عدم امکان درک حقیقت علی علیه‌السلام

چرا معذور نباشند و چرا ببینند؟ در حالی که اصبغ بن نباته روایت کرده است که امیر المؤمنین علیه‌السلام در نجف کوفه برای مردم جلوس داشت و روزی به مردمی که پیرامون او بودند فرمود: «چه کسی می‌بیند آن چه را که من اکنون می‌بینم؟»

گفتند: «تو چه می‌بینی ای چشم بینای خداوند در میان بندگانش؟!»

فرمود: «**إری بعیراً یحمل جنازة، و رجلاً یسوقه و رجلاً یقوده، و سیأتیکم بعد ثلاث**؛ شتری می‌بینم که جنازه‌ای را حمل می‌کند و مردی افسار آن را در دست دارد و مردی دیگر آن را راهنمایی می‌کند و سه روز دیگر به این جا می‌رسند.» وقتی روز سوم شد شتر و جنازه‌ای که بر روی آن بسته شده بود رسیدند و دو مرد که همراه آن بودند و بر مردم سلام کردند، امیر المؤمنین علیه‌السلام به آن‌ها تحیت گفت سپس فرمود: «من أنتم و من أین أقبلتم و ما هذه الجنازة و لماذا قدمتم؟ شما کیستید و از کجا آمده اید و این جنازه چیست و برای چه‌امده اید؟»

آن دو مرد گفتند: «ما از یمن هستیم و این میت، پدرمان است و او هنگام مرگ به ما وصیتی کرد و گفت: وقتی مرا غسل دادید و کفن نمودید و بر من نماز خواندید مرا بر شترم سوار کنید و به عراق ببرید و در نجف (کوفه) دفن کنید.» امیرالمؤمنین علیه‌السلام به آن دو فرمود: «**هل سألتماه لماذا؟** آیا از او سؤال کردید برای

چه؟» گفتند: «بله سؤال کردیم و او گفت: مردی در آن جا دفن خواهد شد که اگر در روز محشر همه‌ی اهل محشر را شفاعت کند از او پذیرفته خواهد شد.» امیر المؤمنین علیه‌السلام بلند شد و فرمود: «**صدق، أنا والله ذاک الرجل**؛ او راست گفته است به خداوند سوگند آن مرد من هستم.»[۱]

۱. بحار الانوار؛ ج۴۱، ص۳۵۷؛ ح ۶۵؛ با مقداری تفاوت.

فصل

کسی جز پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را نشناخت

چگونه مردم علی را بشناسند و به او احاطه پیدا کنند؛ در حالی که او دربی است؛ که پیامبر راه دست رسی به او را بسته است و فرمود و سخن او حق است: «**ما عرفک إلّا الله و أنا، و ما عرفنی إلّا الله و أنت، و ما عرف الله إلّا أنا و أنت**؛ کسی تو را نشناخت جز خداوند و من، و کسی مرا نشناخت جز خداوند و تو ، و کسی خداوند را نشناخت جز من و تو.»[1]

این حدیث صحیح است و با وجود صحت این حدیث مردم ادعای معرفت خدا و رسول می‌کنند و صدق بودن حدیث موجب دروغ بودن ادعای آن‌ها می‌شود و صدق ادعای آن‌ها موجب دروغ بودن این حدیث می‌شود. اما این حدیث صادق است پس ادعای آن‌ها در معرفت حقیقت خدا و رسول دروغ است ، تو منزه هستی ما معرفت حق تو را نداریم چرا که حقیقت معرفت خدا معرفت حقیقت خدا برای بشر معلوم نیست. همین طور معرفت حقیقت محمد و علی علیهما السلام و این سخن اشاره به آن است: «**ما عرف الله غیر الله، و ما وحّد الله غیر محمد رسول الله**، کسی خداوند

---

۱. مناقب آل ابی طالب؛ ج۳، ص۲۶۷. ارشاد القلوب؛ ج۲، ص۲۰۹. بحار الانوار؛ ج۳۹، ص۸۴؛ ح ۱۵.

را نشناخت غیر از خداوند، و کسی موحد خداوند نیست غیر از محمد رسول خدا.»[1]

همین طور حقیقت محمد و علی که کسی آن دو را نشناخت مگر خداوند و آن‌ها و اندکی از اولیاءشان، که به درجه‌ی والای دهم از ایمان دست یافته باشند. دلیل صحت این ادعا و شاهد آن مطلبی است که در کتاب البشائر آمده است: «روزی عمر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد رفت و امیر المؤمنین علیه السلام در کنار او بود؛ عمر گفت: «مرا چه شده است که سؤال کردم .....خداوند؟»[2]

گفتم: «صادق ترین فرد ابوذر است.» فرمود: «همین طور است که گفتی.» عمر گفت: «مرا چه شده است که از او درباره‌ی تو سؤال کردم؟!» گفت: «او در مسجدش است.» گفتم: «چه کسی نزد اوست؟»

گفت: «مردی که او را نمی‌شناسم، در حالی که آن مرد علی بود.» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «**صدق أبوذر یا عمر، هذا رجل لا یعرفه إلّا الله و رسوله**؛ ابوذر راست گفت ای عمر! این مردی است که کسی او را نمی‌شناسد؛ مگر خداوند و رسولش.»

فصل

توضیح آن چه پیامبر به آن اشاره کرده است و آن را مطرح کرد؛ این است، که کسی که محمد و علی را بشناسد آن طور که خداوند آن‌ها را می‌شناسد. خداوند را شناخته است؛ آن طور که آن‌ها می‌شناسند. اما حالت اول ممتنع است و حالت دوم

---

۱. در حدیث است: ای علی! خداوند شناخته نشد، مگر توسط من و بعد تو. بحار؛ ج۲۲، ص۱۴۸.

۲. اصل کتاب ناقص است شاید این طور بوده است: (از ابوذر) درباره‌ی علی سؤال کردم گفت: «کسی جز خداوند او را نمی شناسد.»

هم همین طور ، مثال آن از قرآن سخن خداوند به موسی است: ﴿لَن تَرَانِی وَلَکِنِ انظُرْ إِلَی الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَکَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِی﴾[1] یعنی؛ رؤیت را منوط به استقرار کوه کرده است و استقرار کوه هنگام تجلی نور کبریاء محال است. پس رؤیت پروردگار بزرگ متعال با چشم محال است. یعنی یک امر ممتنع را بر یک ممتنع دیگر منوط کرده است؛ پس دومی ممتنع است؛ به خاطر ممتنع بودن اولی. پس تو را چه شده است ای اهل شک! که هر چه دلیل روشن تر می‌شود، گمراهی تو از راه درست بیشتر می‌شود و هر چه روشنایی صبح بیشتر می‌شود و گرد و غبار تمیز می‌شود؛ زکام تو بیشتر می‌شود. آیا این غیر از انحراف از حق و شک داشتن در عین یقین و در امام صدق است. وقتی آیات علی بر یک منافق تلاوت شود؛ از پذیرش آن خودداری می‌کند و تکبر می‌ورزد و وقتی آیات او بر یک موافق تلاوت می‌شود؛ انکار می‌کند و آیه‌ی بیشتری درخواست می‌کند. در این صورت چه فرقی بین کور و بینا هست؟ و چه خوب به این مقام اشاره کرده است:

ای امیر المؤمنین می‌بینم وقتی نزد افراد مورد اعتماد از تو یاد می‌کنم گوش می‌کند. وقتی یاد تو را نزد یک زنا زاده تکرار می‌کنم درونش تیره می‌شود و می‌خواهد مرا به قتل برساند. وقتی در مورد اصالت کسی شک دارم ویژگی‌های زیبای تو را برایش می‌گویم من به وسیله‌ی تو مردم را می‌شناسم و تو مشخص کننده‌ی فرزندان حلال زاده هستی کسی نمی‌تواند ستایش‌های تو را تحمل کند مگر کسی که اصالتش نیکو و اعمالش پسندیده باشد.[2]

---

۱. اعراف؛ آیه‌ی ۱۴۳.

۲. شعر در اصل چاپ شده بسیار بد خط بوده است و بسیار از اصل خودش تغییر داده شده است.

وجه دیگری در معنای این سخن: «کسی خداوند را نشناخت جز من و تو» این است؛ که پیامبر در شب معراج عظمت خداوند را دید و حجاب‌های آسمانی برایش کنار زده شد و به قاب قوسین رسید و سخنی که بدون واسطه برایش مطرح شد؛ چیزی که هیچ فرشته‌ی مقربی و پیامبر مرسلی نداشته است. اما همه‌ی این‌ها به امیر المؤمنین رسیده است و او دیده است همان طور که پیامبر دید. این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره به آن است: «تو می‌بینی آن چه من می‌بینم و می‌شنوی آنچه را من می‌شنوم.»[1]

کسی خداوند را نشناخت از بین همه‌ی مخلوقاتش با این معرفت مگر آن‌ها و همین طور کسی محمد و علی را نشناخت؛ آن طور که هستند، مگر خداوندی که آن‌ها را از نور عظمتش ایجاد کرده است و آن‌ها را به اسرار و کرامت خود مخصوص کرده است و آن‌ها را در برتری مقام بعد از خود و بالاتر از همه‌ی مخلوقاتش قرار داده است و چه کسی می‌تواند برگ درختان را و قطره‌های باران را و ذره‌های خاک‌ها را و امواج دریاها را بشمارد؟»

وجه دیگر در معنای سخن «کسی خداوند را نشناخت مگر من و تو» این است. که منظور این است که بین ما و خداوند هیچ مخلوقی واسطه نیست. بلکه ما اولین مخلوقات هستیم و عین حقایق هستیم و ما در مقام خود سادات بندگان و بنده‌ی خداوند هستیم.

---

۱. حدیث آن گذشت.

فصل

حقیقت امام و امامت

مردم چه مقداری از معنای علی والا مقام را شناختند؟ از او چهره‌ی یک شیر غُران، شجاع نیرومند، نیزه‌ای مرگبار، سخنگویی اهل بلاغت، قاضی حکم کننده به حق، ابر پر باران، نور کامل مشاهده می‌کنند. و تصویر جسم او و موقعیت نام او را مشاهده می‌کنند، از علی این مقدار را می‌فهمند، اما نفهمیدند که او کلمه‌ای است که کارها با او به سرانجام می‌رسد و روزگار با او می‌چرخد و او اسمی است؛ که روح همه‌ی اشیاء است، او هاء است، که در ماهیت همه‌ی موجودات وجود دارد، باطن همه‌ی چیزهای مشهود است، چیزی که حاملان عرش از معرفت آل محمد می‌دانند با همه‌ی تقربی که به حضرت عظمت و جلال دارند قطره‌ای از دریا است.

این برای آن است که ذات خداوند متعال برای بشر ناشناخته است. همان طور که گفته شد. پس فقط معرفت صفات باقی می‌ماند. مردم در معرفت این صفات دو گروه هستند: «عده‌ای بهره شان ذکر کردن صفات و تقدیس آن است و در نهان آن را ورد خود قرار می‌دهند و وسیله‌ی رسیدن آن‌ها به مراد و مطلوبشان است، آن‌ها کسانی هستند که نور جمال از شعاع جلال بر آن‌ها تجلی کرده است و در لباس بشر در آمده‌اند در حالی که شخصیت‌هایی آسمانی هستند و حیوانات وحشی برای آن‌ها خضوع می‌کنند و گرگ‌ها برایشان ذلیل هستند.»

این راز تلاوت اسماء است و مردم در معرفت آل محمد نیر همین طور هستند.

گروهی از مردم فهمیدند که آن‌ها اولیائ خداوند و وسیله‌ی عفو و رضایت او هستند. آن‌ها را برای حاجت‌های خود نزد خداوند ارائه کردند و به آن‌ها متوسل شدند و عده‌ای دیگر فهمیدند که آن‌ها کلمه‌ی بزرگ خداوند و آیت عظمای او هستند؛ چرا که نزدیک ترین صفات به حضرت احدیت جمال وحدانیت است. چرا که واحد یا اول اعداد و منبع آحاد است و واحد بیشتر از دو است و این چیزی است که زوج و فرد نیست این احد حق است ...و اما واحدی که منبع موجودات است. همان واحد مطلق است که محدود نیست و شمرده نمی‌شود و اراده‌ی او قابل دفع نیست و سلطان او پایان ناپذیر است. حکومت او فنا ندارد، این کلمه‌ای است که با ذکر آن موجودات خضوع می‌کنند و با شنیدن آن موجودات منفعل می‌شوند و این بین دو حرف پنهان است کن فیکون. پس هر کس بر آئینه‌ی نفس او بارقه‌ای از اسرار مخفی آن‌ها و از اسم والای آن‌ها بتابد، دیوارها برایشان شکافته می‌شود و هستی برایشان مسخر می‌شود و او از اولیاء رحمن خواهد بود و از عذاب پست کننده در امان خواهد بود.

این ادعا را تأیید می‌کند روایت طارق بن شهاب از امیرالمؤمنین علیه‌السلام که فرمود:

«یا طارق، الإمام کلمة الله و حجّة الله، و وجه الله و نور الله، و حجاب الله، و آیة الله، یختاره الله، و یجعل فیه منه ما یشاء، و یوجب له بذلک الطاعة والأمر علی جمیع خلقه، فهو ولیّه فی سماواته و أرضه، أخذ له بذلک العهد علی جمیع عباده، فمن تقدّم علیه کفر بالله من فوق عرشه فهو یفعل ما یشاء، و إذا شاء الله شیئاً یکتب علی عضده، و تمّت کلمة ربّک صدقاً و عدلاً، فهو الصدق والعدل، ینصب له عمود من نور من الأرض إلی السماء یری فیه أعمال العباد، و یبلس الهیبة و علم الضمیر، و یطلع علی الغیب و یعطی التصرّف علی الإطلاق، و یری ما بین الشرق والغرب فلا یخفی علیه شیء من عالم الملک والملوک، و یعطی منطق الطیر عند ولایته. فهذا الذی یختاره الله لوحیه و

یرتضیه لغیبه، یؤیّده بکلمته، و یلقنه حکمته، و یجعل قلبه مکان مشیئته، و ینادی له بالسلطنة و یذعن له بالإمرة، و یحکم له بالطاعة، و ذلک لان الإمامة میراث الأنبیاء، و منزلة الأصفیاء، و خلافة الله و خلافة رسل الله، فهی عصمة و ولایة، و سلطنة و هدایة، لأنّها تمام الدین، و رجح الموازین، الإمام دلیل للقاصدین، و منار للمهتدین، و سبیل للسالکین، و شمس مشرقة فی قلوب العارفین. ولایته سبب النجاة، و طاعته معرفة للحیاة، وعدة بعد الممات، و عزّ المؤمنین و شفاعة المذنبین، و نجاة المحبّین و فوز التابعین، لأنّها رأس الإسلام و کمال الإیمان، و معرفة الحدود والأحکام، تبین الحلال من الحرام، فهی رتبة لا ینالها إلّا من اختاره الله و قدّمه، و ولّاه و حکمه.

فالولایة هی حفظ الثغور، و تدبیر الأمور، و هی بعدد الأیام والشهور، الإمام الماء العذب علی الظمأ، والدال علی الهدی، المطهر من الذنوب، المطلع علی الغیوب، فالإمام هو الشمس الطالعة علی العباد بالأنوار، فلا تناله الأیدی والأبصار؛

ای طارق! امام کلمه‌ی خداوند و حجت خداوند، وجه خداوند، نور خداوند، حجاب خداوند و آیت خداوند است؛ که خداوند او را انتخاب می‌کند. و هر چه را بخواهد از خودش در او قرار می‌دهد، به خاطر آن اطاعت از او و از فرمان او را بر همه‌ی مخلوقاتش واجب می‌کند. پس او ولی خداوند در آسمان‌هایش و زمینش است. و بر آن از همه‌ی بندگانش عهد گرفته است. پس هر کس بر او پیشی بگیرد؛ به خداوند در بالای عرش او کافر شده است. پس خداوند امام هر کاری بخواهد انجام می‌دهد. وقتی خداوند چیزی را بخواهد آن را بر بازوی او می‌نویسد. کلمه‌ی پروردگار تو صدق و عدل اجرا می‌شود. امام صدق و عدل است، برای او شعاعی از نور از زمین به آسمان قرار داده می‌شود که در آن اعمال بندگان را می‌بیند، دارای هیبت و علم به درون افراد است و از غیب مطلع است و دارای حق تصرف مطلق است.

از شرق تا غرب را می‌بیند و چیزی از عالم ملک و ملکوت بر او پنهان نیست، دارای فهم زبان پرندگان است هنگامی که ولایت را در اختیار داشته باشد. پس امام کسی است که خداوند او را برای وحی خود انتخاب می‌کند و برای غیب خود او را می‌پسندد و او را با کلمه‌ی خود تایید می‌کند و حکمت را به او تلقین می‌کند، قلب او را محل مشیئت خود قرار می‌دهد. سلطنت او را ندا می‌کند و حق فرمان برای او قائل می‌شود، حکم به اطاعت از او می‌دهد، و این برای آن است که امامت میراث پیامبران است، و منزلت برگزیدگان است، و خلافت خداوند و خلافت رسولان خداوند است، پس امامت عصمت و ولایت است، سلطنت و هدایت است، چرا که امامت موجب اتمام دین و سنگین شدن کفه‌ی ترازو است، و امام راهنمای رهپویان است، و مناره‌ی هدایت شدگان است، و راه سالکان است، خورشید تابنده در قلوب عارفان است، ولایت او موجب نجات است، و اطاعت از او موجب شناخت زندگی و توشه‌ی بعد از مرگ است، عزت مؤمنین و شفاعت گناه کاران و نجات دوست داران و رستگاری پیروان است، چرا که امامت رأس اسلام و کمال ایمان و معرفت حدود و احکام است، و خلال را از حرام روشن می‌کند، پس امامت رتبه‌ای است که کسی به آن نمی‌رسد مگر کسی که خداوند او را انتخاب کرده باشد و بر دیگران مقدم کرده باشد، و به او ولایت داده باشد و حق حکومت به او داده باشد.

ولایت همان حفاظت از مرزها و تدبیر امور است و تعداد امامت به عدد روزها و ماه‌ها است امام همان آب گوارا برای تشنگان است و راهنمای به هدایت است و پاک کننده‌ی گناهان است و مطلع بر غیب است. پس امام، همان خورشید طلوع کننده‌ی نورانی بر بندگان است و دست و چشم کسی به آن نمی‌رسد.

و این آیه اشاره به آن است ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾[1] و مؤمنون؛ علی و عترت او هستند پس عزت برای پیامبر و عترت اوست و پیامبر و عترت تا آخر روزگار از هم جدا نمی‌شوند.

«فهم رأس دائرة الإيمان و قطب الوجود، و سماء الجود، و شرف الموجود، و ضوء شمس الشرف و نور قمره، و أصل العزّ والمجد و مبدؤه و معناه و مبناه، فالإمام هو السراج الوهاج، والسبيل و المنهاج، والماء الثجاج، والبحر العجاج، والبدر المشرق والغدير المغدق، والمنهج الواضح المسالک، والدليل إذا عمت المهالک، والسحاب الهاطل، والغيث الهامل، والبدر الكامل، والدليل الفاضل، والسماء الظليلة، والنعمة الجليلة، والبحر الذى لا ينزف، والشرف الذى لا يوصف، والعين الغزيرة، والروضة المطيرة، والزهر الأريج، والبدر البهيج، والنير اللائح والطيب الفائح، والعمل الصالح والمتجر الرابح، والمنهج الواضح، والطيب الرفيق، والأب الشفيق، و مفزع العباد فى الدواهى، والحاكم والآمر والناهى، أمير الله على الخلائق، و أمينه على الحقائق، حجّة الله على عباده، و محجّته فى أرضه و بلاده، مطهر من الذنوب، مبرأ من العيوب، مطلع على العيوب، ظاهره امر لا يملک، و باطنه غيب لا يدرک، واحد دهره، و خليفة الله فى نهيه و أمره، لا يوجد له مثيل، و لا يقوم له بديل.

فمن ذا ينال معرفتنا، أو ينال درجتنا، أو يدرک منزلتنا. حارث الألباب والعقول، و تاهت الأفهام فيما أقول، تصاغرت العظماء و تقاصرت العلماء، وكلت الشعراء و خرست البلغاء، و لكنت الخطباء، و عجزت الشعراء، و تواضعت الأرض والسماء، عن وصف

---

۱. منافقون؛ آیه‌ی ۸.

شأن الأولياء، و هل يعرف أو يوصف، أو يعلم أو يفهم، أو يدرک أو يملک، شأن من هو نقطة الكائنات، و قطب الدائرات، و سرّ الممكنات، و شعاع جلال الكبرياء، و شرف الأرض والسماء؟

جل مقام آل محمد عن وصف الواصفين، و نعت الناعتين، و أن يقاس بهم أحد من العالمين، و كيف و هم النور الأوّل، والكلمة العليا، والتسمية البيضاء، والوحدانية الكبرى، التى أعرض عنها من أدبر و تولّى، و حجاب الله الأعظم الأعلى، فأين الأخيار من هذا؟ و أين العقول من هذا، و من ذا عرف، من عرف؟ أو وصف من وصف، ظنّوا أن ذلک فى غير آل محمد، كذبوا و زلّت أقدامهم، واتخذوا العجل ربّاً، والشيطان حزباً، كل ذلک بغضة لبيت الصفوة ودار العصمة، و حسداً لمعدن الرسالة والحكمة، وزين لهم الشيطان أعمالهم فتباً لهم و سحقاً، كيف اختاروا إماماً جاهلاً عابداً للأصنام جباناً يوم الزحاک، والإمام يجب أن يكون عالماً لا يجهل، و شجاعاً لا ينكل، لا يعلو عليه حسب، و لا يدانيه نسب، فهو فى الذروة من قريش والشرف من هاشم، والبقية من إبراهيم و النهج من النبع الكريم، والنفس من الرسول والرضى من الله، والقبول عن الله، فهو شرف الأشراف، والفرع من عبد مناف، عالم بالسياسة قائم بالرياسة، مفترض الطاعة، إلى يوم الساعة، أو دع الله قلبه سرّه، و أنطق به لسانه، فهو معصوم موفق ليس بجبان، و لا جاهل فتركوه يا طارق، واتّبعوا أهواءهم ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّـهِ﴾ والإمام يا طارق بشر ملكى و جسد سماوى، و أمر إلهى و روح قدسى، و مقام على و نور جلى، و سرّ خفى، فهو ملكى الذات إلهى الصفات، زائد الحسنات عالم بالمغيبات، خصاً من رب العالمين، و نصاً من الصادق الأمين، و هذا كلّه لآل محمد صلى الله عليه وآله لا يشاركهم فيه مشارک، لأنّهم معدن التنزيل، و معنى التأويل و خاصة الرب الجليل، و مهبط الأمين جبرائيل، صفات الله و صفوته، و سرّه و كلمته، شجرة النبوّة، و معدن

الفتوة، عين المقالة و منتهى الدلالة، و محكم الرسالة، و نور الجلالة، حبيب الله و وديعته، و موضع كلمة الله و مفتاح حكمته، مصابيح رحمة الله و ينابيع نعمته، السبيل إلى الله والسلسبيل، والقسطاس المستقيم، والمنهاج القويم، والذكر الحكيم، والوجه الكريم، والنور القويم، أهل التشريف والتقويم والتقديم، والتفضيل والتعظيم، خلفاء النبى الكريم، و أبناء الرؤوف الرحيم و أمناء العلى العظيم، ذرية بعضها من بعض والله سميع عليم، السناء الأعظم والطريق الأقوم. من عرفهم و أخذ عنهم، فهو منهم، و إليه الإشارة بقوله: من تبعنى فإنّه منّى، خلقهم الله من نور عظمته، و ولاهم أمر مملكته، فهم سررّ الله المخزون، و أولياؤه المقرّبون، و أمره بين الكاف والنون.

لا بل هم الكاف والنون، إلى الله يدعون و عنه يقولون، و بأمره يعلمون، علم الأنبياء فى علمهم، و سرّ الأوصياء فى سرّهم، و عزّ الأولياء فى عزّهم، كالقطرة فى البحر، والذرة فى القفر، والسّموات والأرض عند الإمام منهم كيده من راحته يعرف ظاهرها من باطنها، و يعلم برّها من فاجرها، و رطبها و يابسها، لأنّ الله علم نبيّه علم ما كان و ما يكون، و ورث ذلک السرّ المصون، الأوصياء المنتجبون، و من أنكر ذلک فهو شقى ملعون، و كيف يفرض الله على عباده طاعة من يحجب عنه ملكوت السماء والأرض؟ و إن الكلمة من آل محمد تنصرف إلى سبعين وجهاً؛

آن‌ها مرکز دائره‌ی ایمان و قطب وجود و آسمان سخاوت و شرافت موجود هستند و روشنایی خورشید شرافت و نور ماه آن و اصل عزت و مجد و آغاز آن و معنای آن و مبنای آن هستند.

امام چراغ شعله ور، راه و روش، آب جوشان، دریای مواج، ماه کامل روشنایی بخش و گودال پرآب، رفتار واضح است. راهنما در وقت پنهان بودن پرتگاه‌ها، ابر بارانی، باران سیل آسا، ماه کامل، راهنمای برتر، آسمان سایه انداز، نعمت بزرگ و دریایی است، که خشک نمی‌شود. شرافتی است که توصیف نمی‌شود، چشمه‌ی

پرآب، بوستان مبارک، گل‌های معطر، ماه کامل بهجت آور، نوردهنده‌ی روشن ، عطر در فضا پیچیده، عمل صالح، تجارت پرسود، رفتار واضح، بزرگ وار اهل مدارا، پدر دل سوز، پناه گاه بندگان در مصیبت ها، حاکم و امر و نهی کننده، امیر خداوند بر مخلوقات است، امین خداوند بر حقائق، حجت خداوند بر بندگان، استدلال او در زمین و در سرزمین‌های او است.

او از گناهان پاک است، از عیب به دور است، از غیب مطلع است، ظاهر او را نمی‌توان زیر سلطه آورد، باطن او غیبی است، که قابل درک نیست، او یگانه‌ی روزگار خود است، خلیفه‌ی خداوند در امر و نهی از طرف اوست، مانند او پیدا نمی‌شود، کسی نمی‌تواند جای گزین او باشد.

چه کسی می‌تواند ما را بشناسد، یا می‌تواند به مقام ما برسد، یا منزلت ما را درک کند، عقل و مغزها متحیرند، فهم‌ها در آن چه می گویم سرگردانند، بزرگان کوچکند، و شاعران عاجز هستند، اهل بلاغت ناتوان هستند، خطیبان لکنت دارند، شاعران عاجزند، زمین و آسمان برای آن‌ها متواضع اند، از این که یکی از شؤون این اولیاء را توصیف کنند و آیا می‌توان او را شناخت و یا توصیف کرد و یا به او علم پیدا کرد و او را فهمید و یا می‌توان او را درک کرد و بر او سلطه پیدا کرد. شأن کسی که نقطه‌ی موجودات است و قطب دائره‌ها است و راز ممکن‌ها است. شعاع جلال کبراء است، شرافت زمین و آسمان است؟»

مقام آل محمد بزرگ تر از آن است؛ که توصیف کنندگان بتوانند آن را توصیف کنند و این که احدی از جهانیان با آن‌ها مقایسه شود، چگونه در حالی که آن‌ها نور اول هستند و کلمه‌ی عالی و نام روشنایی بخش و وحدانیت کبری هستند. چیزی که عده‌ای از آن رو برگرداندند و پشت کردند، آن‌ها حجاب اعظم و اعلی خداوند هستند. پس خوبان چگونه در کنار این‌ها می‌توانند قرار گیرند؟ عقل‌ها چه جایگاهی

در برابر این‌ها دارند؟ و چه کسی توانسته این‌ها را بشناسد و چه کسی را شناخته است؟ و یا چه کسی آن‌ها را توصیف کرده است و چه کسی را توصیف کرده است؟ گمان کرده‌اند این صفات در غیر آل محمد است ، دروغ گفتند و قدم هایشان لغزید، گوساله را خدای خود قرار دادند، شیطان را حزب خود قرار دادند و همه‌ی این‌ها از روی دشمنی با خاندان برگزیده و خانه‌ی عصمت و از روی حسادت به معدن رسالت و حکمت است، شیطان اعمال آن‌ها را برایشان زینت داد. پس وای بر آن‌ها و نابود باشند. چگونه یک امام جاهل را انتخاب کردند که در روز اجتماع مردم از روی ترس بت پرستی کرد.

در حالی که امام واجب است که عالم باشد و جهل نداشته باشد و شجاع باشد و نترسد و هیچ شرافتی ما فوق او وجود نداشته باشد و هیچ نسبی از او نزدیکتر نباشد، و آن امام در مقام از قریش است و در شرافت از هاشم است و از باقیمانده‌های ابراهیم است و رفتارش از چشمه‌ی کرامت است و نفسش از نفس پیامبر است و رضایت خداوند را بدست آورده است و از طرف خداوند مقبول است پس او شرافت شرافت‌ها است و انشعاب او از از عبد مناف است ، او عالم به سیاست و قائم در ریاست است، اطاعت از او واجب است، تا روز قیامت، خداوند اسرار خود را در قلب او به ودیعه گذاشته است، و زبانش را به آن اسرار باز می‌کند، پس او معصوم است و دارای توفیق است و ترسو نیست و جاهل نیست تا او را کنار بگذارند ، ای طارق، آن‌ها از هوای نفس خود پیروی کردند **﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ﴾**.

ای طارق! امام، یک بشر از جنس عالم ملک است و یک جسم آسمانی است، یک امر الهی و یک روح قدسی، یک مقام والا، یک نور روشن، یک راز مخفی است پس او در ذات، ملکی و در صفات، الهی است و نیکی‌هایش زیاد است و به غیب،

علم دارد و این خصوصیتی از طرف رب العالمین و تصریحی از طرف پیامبر صادق امین است.

این‌ها همگی برای آل محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله است و کسی با آن‌ها شریک نیست، چرا که آن‌ها معدن تنزیل و معنای تأویل و مخصوص نزد پروردگار جلیل و محل نزول جبرئیل امین هستند، آن‌ها صفات خداوند و برگزیدگان خداوند و اسرار او و کلمه‌ی او و درخت نبوت و معدن جوانمردی و چشمه‌ی گذشت و نهایت راهنمائی هستند، و از محکمات رسالت و نور جلالت و محبوب خداوند و امانت‌های او هستند، و محل کلمه‌ی خداوند و کلید حکمت او و چراغهای رحمت و چشمه‌های نعمت او هستند، آن‌ها راه بسوی خداوند و چشمه‌ی سلسبیل و علامت مستقیم ترازو و رفتار استوار و ذکر حکیم و وجه کریم و نور پایدار هستند. آن‌ها اهل شرافت و استواری و پیشگامی و برتری و بزرگی هستند. آن‌ها جانشینان پیامبر کریم، و فرزندان آن رؤوف رحیم و امانتداران خدای علی عظیم هستند. آن‌ها ذریه‌ی یکدیگر هستند و خداوند شنوا و دانا است.

آن‌ها بلندترین قله و استوارترین راه هستند ، هر کس آن‌ها را بشناسد و از آن‌ها اطاعت کند، جزو آن‌ها خواهد بود و این سخن اشاره به آن است که هر کس از من پیروی کند از من خواهد بود. خداوند آن‌ها را از نور عظمت خود آفریده است و ولایت مملکت خود را به آن‌ها داده است پس آن‌ها اسرار محرمانه‌ی خداوند هستند و اولیاء مقرب او هستند و دستور او بین کاف و نون است.

بلکه آن‌ها کاف و نون هستند، آن‌ها به سوی خداوند دعوت می‌کنند و از طرف او سخن می‌گویند و با دستور او کاری را انجام می‌دهند، علم پیامبران در برابر علم آن ها، و اسرار اوصیاء در برابر اسرار آن ها، و عزت اولیاء در برابر عزت آن ها، مانند قطره در برابر دریا است، و مانند ذره در برابر مشت است، و آسمان‌ها و زمین

نزد یکی از این امامان مانند کف دست اوست که ظاهر و باطن آن را می‌شناسد، و نیکوکار را از بدکار می‌شناسد و تر را از خشک می‌شناسد چرا که خداوند علم آنچه تاکنون بوده است و در آینده خواهد بود را به پیامبرش تعلیم داده است و این راز محرمانه را اوصیاء برگزیده به ارث برده‌اند و هر کس این را انکار کند بدبخت و ملعون است. چگونه خداوند، اطاعت از کسی را بر بندگانش واجب کند در حالی که ملکوت آسمان و زمین را از او پنهان بدارد؟ و یک کلمه از طرف آل محمد دارای هفتاد وجه است.»

مؤلف می‌گوید: «هر چه در قرآن حکیم و کلام قدیم آیه‌ای آمده است که در آن چشم و وجه و دست و جنب ذکر شده است منظورش ولی است، چرا که او جنب الله و وجه الله است، یعنی حق الله و علم الله و عین الله و ید الله است، چرا که ظاهر آن‌ها صفات ظاهری است و باطن آن‌ها صفات باطنی است پس آن‌ها ظاهر باطن و باطن ظاهر هستند و این سخن اشاره به آن است: «**إن لله أعيناً و أيادیَ، و أنا و أنت يا علی منها**؛ خداوند چشم‌ها و دست هائی دارد و مَن و تو ای علی! از آن‌ها هستیم.»

«**فهم الجنب العلی والوجه الرضی، و المنهل الروی، والصراط السوی، الوسيلة إلى الله، والوصلة إلى عفوه و رضاه، سرّ الواحد والأحد، فلا يقاس بهم من الخلق أحد، فهم خاصة الله و خالصته، و سرّ الديان و كلمته، و باب الإيمان و كعبته، و حجّة الله و محجّته، و أعلام الهدى ورايته، و فضل الله و رحمته، و عين اليقين و حقيقته، و صراط الحق و عصمته، و مبدأ الوجود و غايته، و قدرة الرب و مشيئته، و أمّ الكتاب و خاتمته، و فصل الخطاب و دلالته، و خزنة الوحی و حفظته، و أمنة الذكر و ترجمته، و معدن التنزيل و نهايته، فهم الكواكب العلوية، والأنوار العلوية المشرقة من شمس العصمة الفاطمية، فی سماء العظمة المحمدية، الأغصان النبوية، النابغة فی الدرجة الأحمدية،**

الأسرار الإلهية المودعة فى الهياكل البشرية، الذرية الزكية، والعترة الهاشمية، الهادية المهدية، أولئک هم خير البرية، فهم الأئمة الطاهرون والعترة المعصومون، والذرية الأكرمين والخلفاء الراشدين، والكبراء الصديقين، والأوصياء المنتجبين، والأسباط المرضيين، والهداة المهديين، والغرّ الميامين، آل طه و ياسين، و حجّة الله على الأوّلين والآخرين، اسمهم مكتوب على الأحجار، وَ على أوراق الأشجار، و على أجنحة الأطيار، و على أبواب الجنة والنار، و على العرش والأفلاک، و على أجنحة الأملاک، و على حجب الجلال، و سرادقات العزّ والجمال، و باسمهم تسبّح الأطيار، و تستغفر لشيعتهم الحيتان فى لجج البحار، و إن الله لم يخلق خلقاً إلّا و أخذ عليه الإقرار بالوحدانية، والولاية للذرية الزكية، والبراءة من أعدائهم، و إن العرش لم يستقر حتى كتب عليه بالنور: لا إله إلّا الله محمد رسول الله على ولى الله؛

پس آن‌ها جنب خدای علی و وجه خدای رضی و سرچشمه‌ی سیراب کننده و صراط صحیح هستند و وسیله‌ی به سوی خداوند و نقطه‌ی رسیدن به عفو و رضایت او و آن‌ها راز واحد و احد هستند، پس احدی از مخلوقات با آن‌ها قابل مقایسه نیست، آن‌ها خواص خداوند و خالص برای او و راز خدای دیانت و کلمه‌ی او و دروازه‌ی ایمان و کعبه‌ی ایمان و حجت خداوند و استدلال او و بزرگان هدایت و پرچم آن و فضل خداوند و رحمت او هستند و چشمه‌ی یقین و حقیقت یقین و صراط حق و عصمت حق و مبدأ وجود و انتهای وجود هستند و قدرت پروردگار و مشیئت او و ام الکتاب و خاتمه‌ی کتاب و فصل الخطاب و راهنمای آن و مخزن وحی و حافظان آن و امانت دار ذکر و تجسم عینی آن و معدن تنزیل و انتهای آن و ستارگان عالی مقام و انوار عالی تابنده از خورشید عصمت فاطمی در آسمان عظمت محمدی هستند، آن‌ها شاخه‌های نبوی هستند که در درجه‌ی احمدی روئیده‌اند آن‌ها اسرار الهی هستند که در هیکل‌های بشری به ودیعه گذاشته شده اند، آن‌ها ذریه‌ی

پاکیزه و عترت هاشمی و هدایت کنندگان هدایت شده و بهترین مردمان هستند پس آن‌ها ائمه‌ی پاک و عترت معصوم و ذریه‌ی کریم ترین و جانشینان رشد یافته هستند، آن‌ها بزرگان صدیقین و اوصیاء برگزیده و نوادگان مورد رضایت و هدایت کنندگان هدایت شده و روسفیدان مبارک و آل طه و یاسین و حجت خداوند بر اولین و آخرین هستند، اسم آن‌ها بر روی سنگ‌ها و بر روی برگ درختان و بر روی بال پرندگان و بر روی درب بهشت و جهنم و بر عرش و افلاک و بر بال فرشتگان و بر حجاب‌های جلال و بر اتاق‌های عزت و جمال نوشته شده است و به اسم آن‌ها پرندگان تسبیح می‌گویند و ماهی‌ها در امواج دریا برای شیعیان آن‌ها طلب مغفرت می‌کنند و خداوند مخلوقی را نیافرید مگر آن که از او به وحدانیت و ولایت برای ذریه‌ی پاکیزه اعتراف گرفت و برای دشمنانشان برائت گرفت و عرش مستقر نشد مگر آن که وقتی با نور بر آن نوشته شد: لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله.»[1]

این را تأیید می‌کند آن چه خوارزمی در مناقب خود بصورت مرفوع از ابن عباس روایت کرده که می‌گوید پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«أتاني جبرائيل فنشر جناحيه، و إذا على أحدهما مكتوب لا إله إلّا الله محمد النبي، و على الآخر لا إله إلّا الله علي الولي، و على أبواب الجنّة مكتوب لا إله إلّا الله محمد رسول الله، علي أخوه و ولي الله، أخذت ولايتهم على الذر قبل خلق السّموات والأرض بألفي عام؛

جبرئیل نزد من آمد و دو بالش را باز کرد و دیدم بر روی یکی از آن‌ها نوشته شده است: «لا اله الا الله، محمد پیامبر است.» و بر بال دیگر نوشته شده است: «لا اله

---

۱. حدیث به طور کامل در بحار الانوار؛ ج۲۵، ص۱۷۰؛ ح ۳۸ موجود است.

الا الله، علی ولی است.» و بر درب‌های بهشت نوشته شده است: «لا اله الا الله محمد رسول الله، علی برادر او و ولی خداوند است من ولایت آن‌ها را در عالم ذر، دو هزار سال قبل از خلق آسمان‌ها و زمین گرفتم.»[۱]

از آن جمله روایت ابوبکر بن خطیب که به صورت مرفوع از ابن عباس است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«علی أبواب الجنة مکتوب لا إله إلّا الله محمد رسول الله، فاطمة خیرة الله، الحسن والحسین صفوة الله، علی محبّهم رحمة الله، و علی مبغضهم لعنة الله؛

بر درب‌های بهشت نوشته شده است خدائی جز الله نیست و محد فرستاده‌ی خداوند است و فاطمه برگزیده‌ی خداوند است و حسن و حسین منتخبان خداوند هستند، رحمت خداوند بر دوستداران آن‌ها و لعنت خداوند بر دشمنان آن ها.»[۲]

از آن جمله روایت محمد بن یعقوب هاشمی از علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین از پدرش حسین بن علی از پدرش امیر المؤمنین از محمد خاتم النبیین از جبرئیل امین از میکائیل از اسرافیل از خداوند جل جلاله که فرمود:

«أنا الله الذی لا إله إلّا أنا خلقت الخلق بقدرتی، و اخترت منهم أنبیاء، و اصطفیت من الکل محمداً صلی الله علیه و آله ، و جعلته حبیباً و رضیّاً، و بعثته إلی خلقی، و اصطفیت له علیاً و أیّدته به، و جعلته‌امینی و أمیری، و خلیفتی علی خلقی، و ولیّی علی عبادی، یبیّن لهم کتابی و یشرفهم بحکمی و جعلته العلم الهادی من الضلالة، و بابی الذی أُوتی منه، و

---

۱. بحار الانوار؛ ج۲۷، ص۲؛ ح ۲ با مقداری تفاوت.

۲. تاریخ بغداد؛ج۱، ص۲۷۴؛ شماره ۸۸ و مناقب خوارزمی؛ ص۳۰۲؛ ح ۲۹۷ مقتل خوارزمی؛ ج۱، ص۱۰۸ و الطرائف؛ ج۱، ص۹۹.

بیتی الذی من دخله کان آمناً من ناری، و حصنی الذی من لجأ إلیه حصنته من مکروه الدنیا والآخرة، و وجهی الذی من توجه إلیه لم أصرف عنه وجهی، و حجّتی علی أهل سمائی و أرضی، و علی جمیع من بینهنّ من خلقی، فلا أقبل عمل عامل إلّا مع الإقرار بولایته مع نبوّة أحمد رسولی، و یدی المبسوطة فی عبادی، فبعزّتی حلفت، و بجلالی أقسمت، أنه لا یتولّی علیاً عبد من عبادی إلّا زحزحته عن النار، و أدخلته جنّتی، و لا یعدل عن ولایته إلّا من أبغضته، و أدخلته ناری؛

من خدائی هستم که خدائی جز من وجود ندارد؛ مخلوقات را با قدرت خودم آفریدم و پیامبران را از آن‌ها انتخاب کردم و و از بین آن‌ها محمد صلی الله علیه و آله را برگزیدم و او را محبوب و مرضی خود قرار دادم و او را برای مخلوقاتم مبعوث کردم و علی را برای او برگزیدم و او را با علی تایید کردم و او را امانتدار و امیر و خلیفه‌ی خود بر مخلوقات و ولی خود بر بندگان قرار دادم تا کتاب مرا برای آن‌ها تبیین کند و آن‌ها را با حکم من مشرف کند و او را پرچم هدایت از گمراهی قرار دادم و او را دروازه‌ای قرار دادم که از طریق او به من مراجعه می‌شود؛ او خانه‌ی من است که هر کس وارد آن بشود از آتش من در امان است و او حصار من است که هر کس به آن پناهنده شود او را از بدی‌های دنیا و آخرت امان می‌دهم و او وجه من است که هر کس به او رو کند من وجه خود را از او بر نمی‌گردانم و او حجت من بر اهل آسمان و زمین من بر همه‌ی کسانی که آن‌ها را مخلوق خود خوانده‌ام است، پس عمل هیچ کس را قبول نمی‌کنم مگر با اعتراف به ولایت او، در کنار نبوت فرستاده‌ام احمد و دست باز من در بین بندگانم ، پس من به عزت و جلال خود سوگند می‌خورم که بنده‌ای از بندگانم ولایت علی را نمی‌پذیرد مگر آن که او را از آتش دور خواهم کرد

و او را وارد بهشت خواهم کرد و کسی از ولایت او روگردان نمی‌شود مگر آنکه من بر او خشم خواهم کرد و او را وارد آتشم خواهم نمود.»[۱]

هر کس از آتش دور شود (که آتش، همان دشمنی علی است) و وارد بهشت شود (که بهشت، محبت علی است) به رستگاری رسیده است، چرا که نجات از آتش و ورود به بهشت با ایمان است و تفاوت درجات با اعمال صالح است و اسلام و ایمان همان محبت علی است، چرا که کمال اسلام، ایمان است پس اسلام حقیقی وجود ندارد مگر با ایمان، بلکه اسلام حقیقی همان ایمان است و ایمان حقیقی، همان محبت علی است و این آیه اشاره به آن است: **﴿إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللّهِ الإِسْلاَمُ﴾**[۲] و یعنی اسلام همان ایمان است و ایمان، کمالش با محبت علی است پس ایمانی وجود ندارد مگر با محبت علی و نجاتی وجود ندارد، مگر با آن.

دلیل آن نیز این آیه است: **﴿وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الإِسْلاَمِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ﴾**[۳] و منظور از این اسلام، محبت علی است چرا که هر جا که ایمان باشد، اسلام نیز هست و بر عکس ، پس هر مؤمنی مسلمان است و این آیه اشاره به آن است: **﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا﴾**[۴] پس اسلام بدون ایمان، نجات بخش نیست چرا که اعمال، منوط به خاتمه‌ی آن است و خاتمه‌ی شریعت‌ها اسلام است و خاتمه‌ی اسلام، ایمان است و ختم ایمان، محبت علی است پس محبت علی،

---

۱. بحار الانوار؛ ج۳۸، ص۹۸؛ ح ۱۷ به نقل از امالی با مقداری تفاوت.

۲. آل عمران؛ آیه‌ی ۱۹.

۳. آل عمران؛ آیه‌ی ۸۵.

٤. حجرات؛ آیه‌ی ۱۴.

خاتمه‌ی دین و عین هر یقینی است پس محبت او بهشت و دشمنی او آتش است، دلیل آن روایت صاحب امالی است که: جبرئیل بر پیامبرصلی الله علیه و آله نازل شد و فرمود:

«یا محمد السلام یقرئک السلام و یقول لک: خلقت السمٰوات السبع و ما فیهنّ، والأرضین السبع و ما بینهن، و ما خلقت موضعاً أکرم من الرکن والمقام، و لو أن عبداً عبدنی هناک منذ خلقت السمٰوات والأرض، ثم لقینی یوم القیامة جاحداً لعلی حقّاً لأکببته فی سقر؛

ای محمد خدای سلام بر تو سلام می‌رساند و می‌گوید: من آسمان‌های هفتگانه و آنچه در آن است و زمین‌های هفتگانه و آنچه بین آن‌ها است را آفریدم اما هیچ مکانی را نیافریدم که کریم تر از رکن و مقام باشد و اگر بنده‌ای مرا از هنگامی که آسمان‌ها و زمین را آفریدم در آن جا عبادت کند و بعد در روز قیامت منکر حق علی باشد من او را با صورت به داخل جهنم می‌اندازم.»[1]

تأیید می‌کند آن را آنچه از پیامبرصلی الله علیه و آله وارد شده است که فرمود:

«و لیلة أُسری بی إلی السماء وجدت اسم علی مقروناً باسمی فی أربع مواضع: الأوّل وجدت علی صخرة بیت المقدس مکتوباً لا إله إلّا أنا وحدی محمد رسولی من خلقی أیّدته بوزیره و نصرته به. قال: فقلت: یا جبریل و من وزیری؟ فقال: علی ابن أبی طالب. قال: لما أتیت إلی العرش و انتهیت إلیه؛ وجدت مکتوباً علی قائمتة لا إله إلّا أنا وحدی محمد صفوتی من خلقی أیّدته بوزیره و نصرته. فقلت: یا جبریل و من وزیری؟ فقال: علی بن أبی طالب علیه السلام، قال: و لما انتهیت إلی سدرة المنتهی؛ وجدت علیها مکتوباً أنا الله لا إله إلّا أنا وحدی محمد صفوتی من خلقی أیّدته بوزیره علی و نصرته

---

۱. بحار الانوار؛ ج۲۷، ص۱۶۷؛ ح ۳ در آن جا ولایت علی آمده است.

به؛ ألا و إنه قد سبق فی علمی أنه مبتلی و مبتلی به؛ ممّا أتی قد نحلته و نحلته أربعة أشیاء لا یفصح عن عقدها؛

در شبی که به آسمان برده شدم، اسم علی را در کنار اسم خودم در چهار مکان مشاهده کردم اول آن را بر صخره‌ی بیت المقدس دیدم که نوشته بود. خدائی جز من یکتا وجود ندارد، محمد فرستاده‌ی من از مخلوقاتم است و او را با وزیرش تأیید کردم و با او نصرت کردم. می‌فرماید: گفتم: ای جبرئیل چه کسی وزیر مشاور من است؟ گفت: علی بن ابیطالب. می‌فرماید: وقتی به عرش رفتم و به پایان آن رسیدم، دیدم بر ستونش نوشته شده است خدائی جز من یکتا وجود ندارد، محمد برگزیده‌ی من از مخلوقاتم است و او را با وزیر مشاورش تایید و نصرت کردم، گفتم: ای جبرئیل! چه کسی وزیر مشاور من است؟ گفت: علی بن ابیطالب علیه‌السلام. می‌فرماید: وقتی به سدرة المنتهی رسیدم دیدم بر آن نوشته شده است: من خداوندی هستم که خدائی جز من یکتا وجود ندارد؛ محمد، برگزیده‌ی من از مخلوقاتم است و او را با وزیر مشاورش علی تأیید کردم و با او نصرتش کردم بدانید در علم من موجود است که علی به بلا آزموده می‌شود و دیگران نیز با علی آزموده می‌شوند و از آن چه بر او وارد می‌شود به او پاداشی می‌دهم و چهار چیز به او دادم که عقد آن آشکار نمی‌شود.»[1]

---

۱. بحار الانوار؛ ج۳۶، ص۱۵۹؛ ح ۱۴۰.

فصل

با همه‌ی فقر و تنگدستی ام می‌گویم: ای آل رسول، صلوات و سلام خدا از طرف ما بر شما باد در هر لحظه‌ای که شاخه ای، برگی می‌رویاند و قطره‌ی آبی از برگی می‌چکد، خداوند از فضل خود چیزی به شما داده که به هیچ یک از مخلوقات خود نداده است؛ هر فرد شریفی سر خود را در برابر شرافت شما کج می‌کند و هر عزتمندی در برابر عزت شما ذلیل است و زمین با نور شما روشن است و عارفان با محبت شما رستگار هستند، پس شما چشمه‌های نعمت و چراغ‌های تاریکی و کلیدهای کرامت هستید و اگر شما نبودید وجود از عدم بیرون نمی‌آمد. می‌گویم:

یا آل طه أنتم أملی — و علیکم فی البعث متکلی
بولاکمُ و بطیب مدحکم — أرجو الرضا والعفو عن زللی
رجب المحدث عبد عبدکم — الحافظ البرسی لم یزل
لا یخشی فی بعثه زللاً — إذا سیداه محمد و علی

ای آل طه شما امید من هستید و در قیامت پشتوانه‌ی من شما هستید. با ولایت شما و با مدح نیکوی شما امید رضایت و عفو از لغزش هایم دارم.

رجب محدث و حافظ برسی همیشه بنده‌ای از بندگان شماست. از لغزش قیامت نمی‌ترسد چرا که سروران او محمد و علی هستند.

آن مقدار معرفتی که ملائکه از شما دارند، اندکی در برابر بسیار است و چگونه مردم با این جلالت مقامتان شما را بشناسند؟ شما نوری هستید که چشم‌های عقل‌ها را خیره کرده؛ پس از درک کرامت شما علیل است و چگونه چشم خفاش می‌تواند خورشید را بنگرد؟ کسی که اسرار نهان و امور مخفی و نور خیره کننده‌ی شما را انکار کند، عذرش موجه است چرا که کسی که به صفحه‌های کرامت شما نگاه کند نگاه به ظاهر آن، او را از درک اسرار درون آن باز می‌دارد و ظاهر زیور شده، آن‌ها را

از درک معنا باز می‌دارد پس با تقصیرات معنا در قصرهائی از معنا گردش کردند و مصداق این سخن بودند:

خلعنا هیاکلنا فجادوا بلثمها فشاقهم المغنی وفاتهم المعنی

ما هیکل‌های خود را خلع کردیم و این هیکل‌ها لطف کردند و بوسه زدند، پس قدر کفایت برایشان سخت آمد و معنا را از دست دادند.

آن‌ها مانند ستاره شناسان هستند که احکام ستارگان را از دانشمندان هیئت شناس نقل می‌کنند و او برای مردم سخنی می‌گوید که توان درک آن را داشته باشد، ولی عقل روایت آن را ندارد و این موجب می‌شود نور حجابی برای او باشد و دوری را در نظر او کوچک می‌کند و از بین می‌برد، اگر به او گفته شود: زمین بطور کامل زیر آب است و مقداری که از آن بیرون از آب است فط یک چهارم آن است و آن نیز شامل شهرها و روستاها و مناطق هفتگانه و صحراها و دشت‌ها و دریاها و کوه‌ها و خرابی‌ها و آبادی‌ها است و از این یک چهارم، فقط مقداری از آن مسکونی است به این خاطر که مشرق خورشید که از زیر سهیل است و خورشید در آن جا غایب نمی‌شود مگر در شش ماه و بقیه‌ی مدت، روز است و در آن جا گیاه و حیوان وجود ندارد مگر صخره‌های سوخته از شدت حرارت خورشید و فاصله‌ی خورشید از زمین در آن جا صد و بیست و چهار هزار فرسخ است و همین طور نقطه‌ی مقابل آن در زیر جدی از ناحیه‌ی مغرب چرا که زمان در آنجا شب است مگر اندکی که در آن خورشید دیده می‌شود؛ هنگامی که در برج سرطان بالا برود و در آن جا حیوان و گیاهی وجود ندارد و آن سرزمین تاریک است و این زمین بیشترش کوه و صخره و غیر آن است و بعد زمین بطور کامل از مشرق تا مغرب خشکی و دریا در درون فلک قمر مانند یک خردل در صحرا است و صفحه‌ی ماه به مقدار ۳۳ مرتبه به اندازه‌ی مجموع زمین است و به همین خاطر انسان هر جا باشد آن را می‌بیند و فلک ماه نسبت به فلک خورشید که در زیر سلطه است، مانند قطره در برابر دریا است و

بعد آسمان‌ها و زمین مانند حلقه‌ای در یک فلات است و یک اسب تیزرو اگر در بهترین شرایط باشد به اندازه‌ای که سم‌هایش را بر زمین بگذارد و بلند کند خورشید پانصد فرسخ مسیر را می‌پیماید[۱] و حجم خورشید ٦٦ برابر مجموع زمین است[۲] و مساحت سطح زمین در علم هیئت بیست میلیون و سیصد و شصت هزار فرسخ است و هر فرسخ سه میل است و یک میل، چهار هزار ذراع است و ستاره‌ای که به ان سهی گفته می‌شود که ستاره‌ی مخفی است و فقط در تاریکی توسط چشم‌های سالم دیده می‌شود با وجود مخفی بودنش به مقدار ۱۸ برابر مجموع زمین است[۳] و در این احطه با شنیدن این مطالب انسان حیرت زده می‌شود و آن را انکار می‌کند و هر کس هر چه را نمی‌داند انکار می‌کند همین طور هر کس بداند نسبت آسمان‌ها و زمین و افلاک در برابر عظمت صاحب لولاک (اگر تو نبودی) نسبت هیچ در برابر شیء است. چرا که جزء در برابر کل ارزش ندارد هر چقدر که زیاد باشد و مخلوقات هر چقدر هم بزرگ باشند، در برابر خالق چیزی به حساب نمی‌آیند؛ چرا که خالق آن‌ها بزرگتر است. پس پیامبر کسی است که به خاطر او و توسط او همه‌ی اشیاء، هستی یافته است و اگر او نبود آن‌ها نبودند او از آن‌ها با عظمت تر است و نسبت خورشید و ماه و ستارگان در برابر جلال جمال اولین مخلوقی که خداوند آفرید، نوری بود نسبت شب به فجر؛ و نسبت سهی به نور ماه کامل است چرا که او نوری است که تاریکی‌های عدم را در هم شکست و تاریکی‌های سیاه را روشنائی

---

۱. علم فلک امروزی می‌گوید خورشید ثابت است و زمین به دور آن می‌چرخد.

۲. در علم امروز حجم خورشید یک میلیون و سیصد هزار برابر زمین دانسته شده است.

۳. در تقسیم ۱۵ برابر است و در علم فلک امروزی اطلاعاتی از حجم سهی در دست نیست تا مقایسه کنیم.

بخشید و آن چه مردم از اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله می‌دانند و از آن‌ها معرفت دارند، نسبت به آن چه که از اسرار آن‌ها مخفی است، مانند نسبت خداوند در برابر مخلوقاتش است و مخلوقات در برابر خالقشان و مملوک در برابر مالکشان چگونه هستند و چگونه عظمت پروردگارشان را می‌توانند بشناسند مگر آن که به مقدار عقل خود، او را بشناسند.

فصل

عظمت ولی از عظمت پیامبر صلی الله علیه و آله است و عظمت پیامبر از عظمت پروردگار والا است، چرا که او آیه‌ی خداوند و آیه‌ی پیامبر و کلمه‌ی خداوند و کلمه‌ی پیامبر و نائب وحی خداوند و وارث پیامبر است و با او توحید خداوند و دین پیامبر و بیان این شأن عظیم محقق می‌شود و از ارواح مردم برای او عهد گرفته شده است و از ازل برای او ولایت مطلقه قرار داده شده و همچنان ادامه دارد.

فصل

عالم آل محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله قبل از آفرینش

این سخن اشاره به آن است: «**کنت نبیّاً و آدم بین الماء والطین و لا ماء و لا طین، و کان علی ولیاً قبل خلق الخلائق أجمعین**؛ من پیامبر بودم وقتی که آدم بین آب و گل بود و نه آبی وجود داشت و نه گلی[1] و علی ولی بود قبل از آن که هیچ یک از مخلوقات آفریده شده باشند.»[2] سپس خداوند رسولان را فرستاد تا مردم را به او دعوت کنند و به محمد بشارت بدهند و به او ایمان بیاورند و به ولایت علی تمسک بجویند و به وسیله‌ی او در سختی‌ها دعا کنند و بعد پیامبرش محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله را مبعوث کرد و موجودات را با او ختم کرد همانطور که وجود را با او آغاز کرد و بعد او را به جوامع الکلم مخصوص گردانید و سبع المثانی را بر او نازل کرد که همان سوره‌ی حمد است و برای ولی او در این سوره مقامی رفیع قرار داد و فرمود: ما را به صراط مستقیم هدایت کن و صراط مستقیم، محبت علی است و دستور داد که برای امتش

---

۱. کنز العمال؛ ج۱۲، ص۴۲۶؛ ح ۳۵۵۸ فضائل ابن شاذان؛ ص۳۴ و الفردوس؛ ج۳، ص۲۸۴؛ ح ۴۸۵۴.

۲. عبارت حدیث این است: «**کنت ولیا و آدم بین الماء و الطین**؛ من ولی بودم وقتی که آدم بین آب و گل بود.» المراقبات؛ ص۲۵۹ و جامع الاسرار؛ ص۳۸۲؛ ح ۷۶۳.

هدایت بخواهد، هدایت به محبت علی و بعد به پیامبرش دستور داد که به آن تمسک بجویند و بر آن تشویق کنند و فرمود: ﴿فَاسْتَمْسِکْ بِالَّذِی أُوحِیَ إِلَیْکَ إِنَّکَ عَلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ﴾[1] و آن محبت علی است و بعد بر آن تأکید کرد و فرمود: ﴿فَاسْتَقِمْ کَمَا أُمِرْتَ﴾[2] یعنی مردم را به محبت علی دعوت کن چرا که او دعوت به ایمان می‌کند و بعد دعوت به فرائض می‌کند چرا که اصل، مقدم بر فرع است پس فریضه وجود ندارد مگر با ایمان و ایمان وجود ندارد مگر با محبت علی؛ چرا که توحید منعقد نمی‌شود مگر به آن، پس تا وقتی که ایمان نباشد فریضه‌ای نیست و تا وقتی محبت علی نباشد ایمانی نیست پس ایمان و فرائض، همان محبت علی است پس اصل و فرع، محبت و ولایت علی است.

---

۱. زخرف؛ آیه‌ی ۴۳.

۲. هود؛ آیه‌ی ۱۱۲.

فصل

سؤال از علی علیه‌السلام در قبر

خداوند به پیامبرش خبر داد، که محبت علی در قبر مورد سؤال قرار می‌گیرد و فرمود: ﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ﴾؛[1] یعنی در روز قیامت و در قبر سؤال می‌شوید و بعد پیامبرش را به مقام عالی بالا برد و آن مقام قاب قوسین أو أدنی است، او را با زبان علی مورد خطاب قرار داد و بعد به او دستور داد که علی را بر دوش خود بالا ببرد و در خطبه‌ی فخار فرمود: «من کسی هستم که بر دو تطنج ایستاده‌ام.» مفسران می‌گویند: «یعنی بر دینا و آخرت ایستاده‌ام یعنی من به آن دو عالم هستم.» یعنی مشرق و مغرب ، و من به علم ما بین آن احاطه دارم. یعنی بهشت و جهنم، من تقسیم کننده‌ی آن دو هستم. گفته شده است اشاره به بالا رفتن او بر دوش پیامبر عالی مقام است و بالاتر از آن مقامی نیست، مگر ذات ملک علام، و چه رفعتی بالاتر از این؟ و چه مقامی بالاتر از این؟ چرا که خداوند پیامبرش را بالا برد تا جایی که از عالم افلاک و املاک و عالم ملک و ملکوت و عالم جبروت عبور کرد و به عالم لاهوت رسید ۱۸ و امیر المؤمنین علیه‌السلام بر دوش صاحب این مقام بالا رفت.

---

۱. زخرف؛ آیه‌ی ۴۴.

فصل

مأموریت پیامبر صلی الله علیه و آله به تبلیغ ولایت علی علیه السلام

بعد به پیامبرش دستور داد درباره‌ی او ابلاغ روشنی انجام دهد و فرمود: ﴿بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ﴾ و بعد آن را با تهدید مورد تاکید قرار داد و فرمود: ﴿وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾[1] اما تو ابلاغ می‌کنی؛ سپس تو فاعل هستی. اما بلغ معنایش چیست؟ این یک رمز است که دلالت بر شرافت ولایت دارد و این که اعمال قبول نمی‌شود، کم باشد یا زیاد مگر با آن، و منظور این است که آن‌ها به علی ایمان نیاورده‌اند.

اسلامشان برایشان فایده ندارد و گویا رسالت به آن‌ها نرسیده است. پس دانست، که هر کس به علی ایمان نیاورد به محمد ایمان نیاورده است و هر کس به محمد ایمان نیاورده باشد به خداوند ایمان نیاورده است، چرا که اقرار به ولایت، مستلزم اقرار به نبوت است و اقرار به نبوت، نیازمند اقرار به توحید است. همین طور انکار ولایت مستلزم انکار نبوت و انکار توحید است. برای این که این دو بر ولایت متوقف است.

---

۱. مائده؛ آیه‌ی ۶۷.

فصل

علی علیه‌السلام کتاب مبین

بعد از حمد بر پیامبرش «ألم» را نازل کرد و راز اولین و آخرین را در درون این سه حرف قرار داد و در هر یک از این حروف اسم اعظم قرار دارد و در آن معانی اسم اعظم است و بعد فرمود: ﴿ذَلِکَ الْکِتَابُ لاَ رَیْبَ فِیهِ﴾[۱]؛ یعنی در علی شکی نیست؛ چرا که قرآن یک کتاب غیر ناطق است و ولی، یک کتاب ناطق. پس هر جا کتاب ناطق باشد کتاب غیر ناطق هم هست. ولی، همان کتاب و علی، همان ولی است پس علی همان کتاب مبین و صراط مستقیم و ام الکتاب و فصل الخطاب و نزد او علم الکتاب است. و وای بر منکر او و بر اهل شک در او.

فصل

اگر علی نبود بهشت را نمی‌آفریدم

بعد مقام او را بین نبیین و مرسلین بالا برد. مگر کسی که در این مقام از او باشد، مانند مقام الف خم شده در برابر لام و فرمود: «لو لا علی ما خلقت جنتی؛ اگر علی

---

۱. بقره؛ آیه‌ی ۲.

نبود بهشتم را نمی‌آفریدم.»[1] نگفت اگر پیامبران نبودند بهشتم را نمی‌آفریدم به این خاطر که پیامبران شریعت آوردند و شریعت‌ها فرعی از دین است و توحید اصل دین و فرع مبتنی بر اصل و اصل مبتنی بر ولایت است. پس اصل و فرع دین مبتنی بر محبت علی است. پس محبت علی، همان دین و ایمان است و بهشت با ایمان به دست می‌آید و ایمان با محبت علی به دست می‌آید و اگر محبت علی نبود ایمان نبود، بهشت هم نبود و اگر علی نبود خداوند بهشت خود را نمی‌آفرید پس بدان که ایمان به پیامبران و مرسلین فایده ندارد مگر با محبت علی.

فصل

حبط اعمال بندگان بدون محبت علی علیه‌السلام

اعمال بندگان بدون محبت او حبط است. خداوند فرمود: **﴿لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ﴾**[2] یعنی؛ چگونه به خداوند شرک می‌ورزد کسی که خودش امان و ایمان است؟ و معنایش این است که اگر کسی از امت خود را با علی مساوی قرار بدهی، برای او در بین مردم شبیه و مثل قرار داده ای. پس اعمال تو هیچ می‌شود. پس خطاب به پیامبر است و منظور از آن امت او هستند.

---

۱. و در عبارتی است: «اگر ما نبودیم خداوند بهشت و جهنم و پیامبران را نمی آفرید.» بحار؛ ج۲۶، ص۳۴۹؛ ح ۲۳.

۲. زمر؛ آیه‌ی ۶۵.

فصل

ورود به بهشت با محبت علی علیه‌السلام

بعد ورود به بهشت را با محبت و اطاعت او قرار داد و ورود به جهنم را با دشمنی و سرپیچی از او قرار داد و فرمود: «کسی را وارد بهشت خواهم نمود که از او اطاعت کند هر چند از من سرپیچی کرده باشد و کسی را وارد جهنم خواهم نمود که از او سرپیچی کرده باشد هر چند از من اطاعت کرده باشد.» این روایت را صاحب کشاف آورده است و ذکر آن گذشت.

فصل

علی علیه‌السلام الف غیب است

بعد فضیلت ولی خود را آشکار کرد. چیزی که کسی آن را انکار نمی‌کند مگر کسی که کافر باشد و رو بگرداند و فرمود: **﴿قُل لَّوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا﴾**[1] کلمه‌ی کبری، علی بن ابی طالب علیه‌السلام است و بقیه‌ی کلمات زیر او قرار می‌گیرند و بعد فضیلت او را آشکار

---

۱. کهف؛ آیه‌ی ۱۰۹.

کرد چیزی که بالاتر و بزرگ تر است، برای آن‌ها که روگردان می‌شوند و تکبر می‌ورزند و فرمود: ﴿وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِن بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ﴾[1] و این کلمات همگی حروف کلمه‌ی کبری و در زیر آن هستند و از آن فیض گرفته‌اند و او نیز از ذات حق فیض گرفته است، مانند سایر اعداد که از واحد فیض گرفته‌اند و مبدأ کلمات الف است و عالم غیب آن را آشکار کرده است و از آن سایر حروف و کلمات آشکار شده است. پس او (ع) الف غیب است و عین وحدانیت کبری است که عده‌ای از آن روگردان هستند و پشت می‌کنند.

---

۱. لقمان؛ آیه‌ی ۲۷.

فصل

علی علیه‌السلام راز آغاز سوره‌ها است

بعد خداوند سبحان به پیامبرش صلی‌الله‌علیه‌وآله وحی کرد که علی در راز نهفته در آغاز سوره‌ها است، و او راز اسم اعظم اکبر است که بر رسولان وحی شده است و او راز نوشته شده بر وجه خورشید و ماه و آب و سنگ و او ذات ذات‌ها و ذات در ذات است و در ذات است برای ذات. چرا که احد بودن خدای خالق، منزه از اسماء و صفات است و از توصیف و اشاره متعالی است و او همان اسمی است که حروف و عبارت‌ها به آن بر می‌گردد و او کلمه‌ای است که سایر مردمان با او به خداوند تضرع می‌کنند و او غیب نهفته بین لام و فاء و واو و هاء و کاف و نون است. خدای سبحان فرمود: **﴿حم عسق كَذَلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ﴾**[1] امام صادق علیه‌السلام فرمود: **﴿عسق﴾ فيها سرّ علی فجعل اسمه الأعظم مرموزاً فی فواتح القرآن و تحفه**، اسرار علی در آن است، پس خداوند اسم اعظم خود را به صورت رمز در آغاز قرآن و سوره‌ها قرار داد.»

این سخن اشاره به آن است: «نماز صحیح نیست؛ مگر با فاتحه.»[2] و معنایش این

---

۱. شوری؛ آیات ۱ – ۳.

۲. صحیح مسلم؛ ج۱، ص۲۹۵؛ ح ۵۹۵؛ کتاب نماز.

است که نماز بندگان صحیح نیست و ارتباطی با پروردگار ندارد؛ مگر با محبت علی و معرفت او.

فصل

بعد خدای ملک عظیم رحمن رحیم به این شرافت بزرگ در ذکر حکیم تصریح کرده است و در سوره‌ای که قلب قرآن است فرمود: ﴿یس﴾ و از این جهت قلب قرآن است، که باطن آن حاوی راز محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام است برای کسی که بشناسد و خدای سبحان فرمود: **﴿یس وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾**[1] و یاء و سین اسم محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله است در ظاهر و باطن و یاء و سین اسم علی است چرا که ولایت باطن نبوت است و فرمود: «**یا حبیبی یا محمد بحق اسمک و اسم علی الظاهر والباطن فی الیاء والسین، إنّک رسولی بالحق إلی سائر الخلق**؛ ای محبوب من! ای محمد! به حق اسم تو و اسم علی که ظاهر و باطن یاء و سین هستید. تو رسول به حق من به سوی سایر مخلوقات هستی.»

---

۱. یس؛ آیات ۱- ۳.

فصل

امام به هستی احاطه دارد

بعد برای ما تصریح کرد که ولی، به همه چیز احاطه دارد، پس او به عالم و خداوند در پشت سر آن‌ها احاطه دارد و فرمود: **﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾**[1] پس خدای سبحان به ما خبر می‌دهد که همه‌ی آن چه قلم او بر آن جاری شده است و در لوح محفوظ در غیب نوشته شده است، همگی در امام مبین گردآوری شده است و او لوح حافظ نسبت به آن چه در زمین و آسمان است و امام مبین و او علی است، پس لوح محفوظ، علی و او در وجود خود والاتر و برتر از لوح است.

اول: این که لوح ظرفی برای خط و ظرفی برای سطرها است و امام به این سطرها و اسرار آن‌ها احاطه دارد. پس او از لوح برتر است.

دوم: این که لوح محفوظ بر وزن مفعول است و امام مبین بر وزن فعیل است که به معنای فاعل است پس او عالم به اسرار لوح است و اسم فاعل اشرف از اسم مفعول است.

سوم: این که ولی مطلق ولایتش شامل همه چیز است و به همه چیز احاطه دارد و لوح نیز داخل در این ولایت است. پس او راهنمایی کننده به لوح محفوظ است و

---

۱. یس؛ آیه‌ی ۱۲.

بالاتر از آن است و عالم به آن چه در آن است و بعد فرمود: «علی صراط مستقیم است، یعنی به راه مستقیم هدایت و راهنمایی می‌کند و سایر مخلوقات به وسیله او مورد امتحان قرار می‌گیرند و آن محبت علی است، چرا که او نهایت و پایان است.»

فصل

بعد در پایان این سوره آیه‌ای را ذکر می‌کند، که در آن اسم اعظم خداوند است فرمود: ﴿سَلَامٌ قَوْلًا مِن رَّبٍّ رَّحِيمٍ﴾[1] و از شکستن حروف آن السبیل السلام أنا بیرون می‌آید، که او محمد است و بعد از این مقام عظیم برای پیامبرش ما را به مقام دیگری برای ولی خود راهنمایی می‌کند و آن این است که او کلمه‌ی جبار و منبع سایر اسرار و محل طلوع فیض انوار است و فرمود: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾[2] پس وجود وجود او و موجود او را بین دو حرف دستور قرار داد. یعنی کاف و نون و باطن کاف و نون اسم مخفی محرمانه نهفته است، برای کسی که این راز محرمانه را بشناسد و با این آیه به آن اشاره می‌کند ﴿أَلاَ لَهُ الْخَلْقُ وَالأَمْرُ﴾[3] و خلق و امر همان عین و میم است به این دلیل که ظهور افعال از صفات است و تجلی صفات از ذات است.

---

۱. یس؛ آیه‌ی ۵۸.

۲. یس؛ آیه‌ی ۸۲.

۳. اعراف؛ آیه‌ی ۵۴.

فصل

علی علیه‌السلام آغاز کننده است

بعد خداوند سبحان به پیامبرش بشارت داد که او امت او را مورد رحمت قرار داده است و گناهانشان را آمرزیده است و دینشان را کامل کرده است و نعمت‌هایش و نصرتش را بر او کامل کرده است. این مقامات و کرامت‌ها و پاداش‌ها همگی را برای علی علیه‌السلام قرار داده است و آن را در یک آیه در کتاب خود بر پیامبرش و بر امتش نازل کرده است. فرمود: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَکَ فَتْحًا مُّبِینًا﴾[1]؛ فتح به دست علی انجام شد بعد فرمود: ﴿لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِکَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾[2] ابن عباس می‌گوید: «خداوند گناهان کسانی که علی را دوست دارند از اولین و آخرین بر دوش پیامبر قرار داد به خاطر احترام به علی و او نیز در احترام به آن‌ها گناهانشان را بر دوش می‌کشد. پس خداوند آن‌ها در احترام به محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله مورد مغفرت قرار می‌دهد و بعد فرمود: ﴿وَیُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ؛ یعنی به وسیله‌ی علی﴾ این آیه اشاره و بشارت به آن است ﴿الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی﴾[3] و بعد فرمود ﴿وَیَنصُرَکَ

---

۱. فتح؛ آیه‌ی ۱.

۲. فتح؛ آیه‌ی ۲.

۳. مائده؛ آیه‌ی ۳.

اللّهُ نَصْراً عَزِیزاً﴾[۱] نصرت در سایر موقعیت‌ها به وسیله‌ی شیر پیروز خداوند و شمشیر کوبنده‌ی او انجام شد **﴿وَیَهْدِیَکَ صِرَاطًا مُّسْتَقِیمًا﴾** این علی به دست او فتح انجام شد و به دست او نصرت حاصل شد و با محبت او مغفرت و آرزوها حاصل می‌شود. پس کمال دین و اتمام نعمت، برای مؤمن است و به وسیله‌ی او هدایت انجام می‌شود و او نهایت و پایان است می‌گویم:

یا من به نصر الإله نبیه — والفتح کان بعضده و بعضبه
و کمال دین محمد بولائه — و تمام نعمته علیه بحبّه
و ذنوب شیعته غداً مغفورة — یرضی الإله لأنّهم من حزبه
والحافظ البرسی یا مولی الوری — یرجوک فی یوم المعاد لذنبه

ای کسی که خداوند به وسیله‌ی او پیامبرش را یاری کرد و فتح توسط قدرت بازوی او و با چوب او انجام شد.

و کمال دین محمد با ولایت اوست و اتمام نعمت بر پیامبر همان محبت او است.

و گناهان شیعیان او فردا آمرزیده است و خداوند راضی می‌شود چرا که شیعیانش از حزب او هستند. و حافظ برسی ای مولای جهانیان در روز قیامت درباره‌ی گناهانش امیدش به توست.

---

۱. فتح؛ آیه‌ی ۳.

فصل

توصیف علی علیه‌السلام در قرآن بزرگتر از توصیف پیامبران است

بعد خداوند سبحان پیامبرانش را با توصیف هائی توصیف کرده است و ولی پیامبرش را بالاتر از آن‌ها توصیف کرده است درباره‌ی نوح فرمود: ﴿إِنَّهُ كَانَ عَبْداً شَكُوراً﴾[1] و در مورد علی فرمود: ﴿كَانَ سَعْيُهُم مَّشْكُوراً﴾[2] و فرد شاکر در برابر فردی که تلاشش مشکور است چه جایگاهی دارد؟ و ابراهیم را به وفاداری توصیف کرد و فرمود: ﴿وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى﴾[3] و در مورد علی فرمود: ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ﴾[4] و سلیمان را با ملک توصیف کرد و فرمود: ﴿وَآتَيْنَاهُم مُّلْكاً عَظِيماً﴾[5] و در مورد علی فرمود: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيماً وَمُلْكاً كَبِيراً﴾[6] و ایوب را به صبر توصیف کرد و فرمود:

---

۱. اسراء؛ آیه ی۳.

۲. اسراء؛ آیه‌ی ۱۹.

۳. نجم؛ آیه‌ی ۳۷.

٤. انسان؛ آیه‌ی ۷.

۵. نساء؛ آیه ی۵۴.

٦. انسان؛ آیه‌ی ۲۰.

﴿إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا﴾[1] و در مورد علی فرمود: ﴿وَجَزَاهُم بِمَا صَبَرُوا﴾[2] و عیسی را به نماز و زکات توصیف کرد و فرمود: ﴿وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ﴾[3] و در مورد علی فرمود: ﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا﴾[4] و محمد را به عزت توصیف کرد و فرمود: ﴿الْعِزَّةُ لِلّهِ وَلِرَسُولِهِ﴾[5] و در مورد علی فرمود: ﴿وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُ مِن نِّعْمَةٍ تُجْزَى إِلَّا ابْتِغَاء وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى وَلَسَوْفَ يَرْضَى﴾[6] و در مورد علی فرمود: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ﴾[7] و ملائکه را به نگرانی توصیف کرد و فرمود: ﴿يَخَافُونَ رَبَّهُم مِّن فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾[8] و در مورد علی فرمود: ﴿إِنَّا نَخَافُ مِن رَّبِّنَا﴾[9] و ذات مقدس خود را با صفات الوهیت توصیف کرد و فرمود: ﴿وَهُوَ يُطْعِمُ وَلاَ يُطْعَمُ﴾[10] و در مورد علی فرمود: ﴿وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ﴾[11]

---

۱. ص؛ آیه‌ی ۴۴.
۲. انسان؛ آیه‌ی ۱۲.
۳. مریم؛ آیه‌ی ۳۱.
٤. انسان؛ آیه‌ی ۲۶.
۵. منافقون؛ آیه‌ی ۸.
٦. لیل؛ آیات ۱۹– ۲۱.
۷. مائده؛ آیه‌ی ۵۵.
۸. نحل؛ آیه‌ی ۵۰.
۹. انسان؛ آیه‌ی ۱۰.
۱۰. انعام؛ آیه‌ی ۱۴.
۱۱. انسان؛ آیه‌ی ۸.

فصل

بعد خداوند به پیامبر کریم و فرستاده‌ی رئوف رحیم خود دستور داد، تا علی را به مقام کریم در شرافت و عظمت بالا ببرد و بعد از آن که در مقام والای او مبالغه کرد، فرمود: «اگر آسمان‌ها کاغذ باشند و دریاها جوهر و نیزارها قلم باشند، جوهر تمام می‌شود و کاغذها به پایان می‌رسد و جن و انس عاجز می‌مانند که یک دهم از فضیلت‌های علی را بنویسند. این را قبلا ذکر کرده بودیم، ولی تکرار کردیم برای این که لازم بود.

فصل

بعد پیامبر بر فضیلت او راهنمایی کرد، همان طور که پروردگار والا بر آن راهنمایی کرد و توضیح داد، که اعمال در روز قیامت وزن نمی‌شود و به سرانجام نمی‌رسد، مگر این که محبت علی در بین اعمال موجود باشد و فرمود:

«لو أن أحدكم صف قدميه بين الركن والمقام، يعبد الله ألف عام، ثم ألف عام صائماً نهاره قائماً ليله فكان له ملء الأرض ذهباً فأنفقه و عباد الله ملكاً فأعتقهم ثم قتل بعد هذا الخير الكثير شهيداً بين الصفا والمروة ثم لقى الله يوم القيامة جاحداً لعلى حقّه لم يقبل الله له صرفاً و لا عدلاً وزج بأعماله فى النار؛

اگر یکی از شما دو پای خود را در بین رکن و مقام صاف کند و هزار سال خداوند را عبادت کند و بعد هزار سال روزها را روزه بگیرد و شب‌ها را به نماز بایستد و به اندازه‌ی حجم زمین طلا داشته باشد و آن را انفاق کند و بندگان خدا را به عنوان برده مالک باشد و بعد آن‌ها را آزاد کند و بعد از این همه خیر بسیار در بین صفا و مروه به شهادت برسد و بعد در روز قیامت، منکر حق علی باشد؛ خداوند هیچ توجیه و توبه‌ای را از او نمی‌پذیرد و او را با اعمالش به درون آتش پرتاب

می‌کند.» این حدیث نیز قبلا ذکر شده بود.

فصل

بعد خداوند سبحان بر تقرب اهل معرفت او و پیروان ولایت او به حضرت پروردگار و خالق او راهنمایی کرد و پیامبر در موقعیت ابلاغ در حق او فرمود: «اگر نمی‌ترسیدم چیزی می‌گفتم.» [1] این کمال مبالغه و نهایت شرافت است. چرا که چیزی را که نگفته است، بالاتر از چیزی است که گفته است و این مانند سخن خداوند سبحان است که بعد از ستایش بهشت و توصیف آن می‌فرماید: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم﴾[2] وقتی بهشت که خانه‌ی علی است، قابل توصیف نباشد، پس چگونه صاحب این خانه توصیف شود.

---

۱. فرمود: «اگر نمی ترسیدم که .....امروز درباره‌ی تو سخنی می‌گفتم که هر جا می‌رفتی مردم خاک نعلین تو را بردارند.» بحار؛ ج۲۵، ص۲۸۴؛ ح ۳۵.

۲. سجده؛ آیه‌ی ۱۷.

فصل

مقام علی علیه‌السلام نزد ملائکه

اما مقام او نزد ملائکه‌ی مقرب و منزلت او نزد جبرئیل امین این است. وقتی علی سوار بر مرکب می‌شد، جبرئیل همراه او بود و وقتی حرکت می‌کرد جبرئیل در کنار او حرکت می‌کرد و وقتی می‌ایستاد او نیز می‌ایستاد و وقتی او تکبیر می‌گفت او نیز تکبیر می‌گفت و وقتی حمله می‌کرد، او نیز حمله می‌کرد؛ چرا که او خادم علی بود و مأمور به اطاعت از مخدوم بود و او با وجود منزلتش در آسمان و حمل رسالت‌ها به پیامبران محتاج علی است.

چرا که او در کنار درب علی ایستاد و گفت: «مسکین و یتیم و اسیر» و علی راز اسرار و آیه‌ی خدای جبار است. اگر فضایل او را بشماری، دانه‌های شن در شنزار و برگ درختان تمام می‌شود. چرا که او امام نیکوکاران است و پدر سادات پاک است و او قسمت کننده‌ی بهشت و جهنم و قله‌ی رفیع نبوت است و زبان جوانمردی است و مهر رسالت است و بیان مقاله است و چشمه‌ی حکمت و درب رحمت و بزرگ دین و حکمت است و معده پاکی و عصمت و قدرت انتقام و منزلت کیوان است. او شکننده‌ی نیزه‌های گمراهان و کشتی نجات و هدایت و صاحب خلافت و ولایت از ابتدا تا نهایت است. می‌گویم:

یا أیّها المولی الولی و من له — الشرف العلی و من به أنا واثق

لا أبتغي مولی سواک و لا أری إلّا ولاک و من عداک فطالق
عين العلی بک أشرقت أنوارها صار الصفی من بحر جودک دافق
يا كاف الكل ياهاء الهدی يا فلک نوح واللواء الخافق
من قبل خلق الخلق أنت رضيتنی عبداً و ما أنا عبد سوء آبق
و نقلت من صلب إلی صلب علی صدق الولا و أنا المحبّ الصادق
كم يعذلونڻ فڻ هواک تعنفاً أنا عاشق أنا عاشق أنا عاشق

ای مولای من و ولی من و کسی که شرافت عالی داری و من به او اعتماد دارم. مولائی جز تو بر نمی‌گزینم و جز ولایت تو ولایتی نمی‌بینم و دشمن تو را طلاق می‌دهم. چشمه‌ی والا از تو نور گرفت و از دریای سخاوت تو صفا بیرون می‌ریزد. ای کاف کل ای هاء هدایت ای کشتی نوح و پرچم به اهتزاز در آمده.

از قبل از خلقت تو مرا بنده‌ی خود پسندیدی و من بنده‌ی بد و فراری نیستم. من از صلبی به صلب دیگر منتقل شدم همراه با ولایت صادقانه و من دوست صادق تو هستم.

چقدر مرا به خاطر محبت تو مورد طرد می‌کنند من عاشقم، من عاشقم، من عاشقم.

این‌ها گوشه‌ای از گل‌های اسرار امام نیکوکاران و شاخه‌ای از فوران آن چشمه‌ی جوشان اسرار است. پس به منکران و اهل شک و کفر بگو: با خشم خود بمیرید که خداوند به درون دل‌ها آگاه است.

فصل

آل محمد علیهم السلام صفات خدای دیان هستند

آل محمد صلی الله علیه و آله صفات خدای دیان و برگزیدگان خدای منان و خواص خدای رحمان و سخنگویان غیب و قرآن هستند. پس در بین مخلوقات نسبتی با عظمت تر از این نیست و نمی‌توان عظمت جلال آن‌ها را شناخت. معرفت عمومی از علی علیه السلام این است، که او مبارز مبارزان و قاتل شجاعان و نابود کننده‌ی بزرگان و معرفت خواص از او این است، که او از فلانی و فلانی افضل است و به همین خاطر وقتی اسرار او را می‌شنوند آن را انکار می‌کنند و تکبر می‌کنند و مضطرب می‌شوند و جهل دارند اما آن‌ها به خاطر جهالتشان سرزنش نمی‌شوند، چرا که اگر بدانند محمد صلی الله علیه و آله همان واحد مطلق است و علی همان علی مطلق است و آن دو ولایت بر همه چیز دارند و سبقت بر همه چیز دارند و حق تصرف در همه چیز دارند، چرا که آن دو علت وجود همه چیز هستند.

بر همه چیز سیادت دارند چرا که آن دو خواص خدای همه چیز هستند و دو بنده‌ی خدای همه چیز هستند و دو برگزیده‌ی معبود همه چیز هستند و خدای همه چیز و پروردگار همه چیز و شکافنده‌ی همه چیز و برتری دهنده‌ی محمد و علی بر همه چیز است منزه است و او همه چیز را در ولایت و مطیع آن دو قرار داده است. پس هر کس مراتب ابداع و اختراع این تقدیر و تدبیر او را بشناسد، مقام آل محمد و اخبارشان را می‌شناسد و این آیه اشاره به آن است: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى

أُولِی الأَمْرِ مِنْهُمْ﴾[1] اما آن‌ها این را رد کردند و آن را نفهمیدند و آن را انکار کردنـد و نشناختند و هر کس مطلبـی از آن برایـشان بگویـد او را تکـذیب مـی‌کننـد و کـافر می‌دانند و این حالت اهل ادعا است. آن‌ها هم چنان در دریای تکذیب فرو رفته اند.

ای کسی که به سراب رفته‌ای و آب ندیدی و به عذاب کمتر از غل و زنجیر قانع شدی! این ابلیس (ملعون) و دشمن رحمـن اسـت و اوسـت کـه در هـر انـسانی در رگ‌های خونی او جریان دارد و از تحولات قلب ووسوسه‌های سینه مطلـع اسـت و این آیه به آن اشاره دارد **﴿أَوَمَن يُنَشَّأُ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِـينٍ﴾**[2] و او بـا لشکریانش بر همه‌ی مخلوقات احاطه دارد و این از صفات ربوبی است پس به ایـن منافق و اهل شک و بی چیز نگاه کن، وقتی حرفی از ابلیس برایش بزنی، مـی‌گویـد: «او مسلمان است.» وقتی خصوصیت‌های علی را برایش بگویی انکار می‌کنـد و آن را بزرگ نمایی می‌داند و به گوینده‌ی آن طعنه می‌زند، در حالی که خودش برای طعنـه خوردن شایسته‌تر است. بعد گمان می‌کند که خودش مؤمن و مسلمان است. هرگـز، سوگند به شب وقتی که تاریک می‌شود و به صبح وقتی که طلوع می‌کند ، ای مدعی یقین که در شک غوطه ور هستی! و ای طالب نجات که در شرک شک خود گرفتـار هستی! این جامسب حکیم است که کتاب‌های قرآن را قرار می‌دهد و از علوم غیبـی سخن می‌گوید و از ظهور پیامبران تا آخر روزگار صحبت می‌کند و تاریخ این کتـاب را ۲۲۱۱ سال ذکر می‌کند و در آن از پادشاهان و دولـت‌هـا از روزگـار زرتـشت تـا انقراض عالم صحبت می‌کند و و از غیب سخن می‌گوید و خطا ندارد.

---

۱. نساء؛ آیه‌ی ۸۳.
۲. زخرف؛ آیه‌ی ۱۸.

فصل

خبر دادن درباره‌ی علی علیه‌السلام

سطیح نیز درباره‌ی غیب سخن گفته است و از ملّت اسلام قبل از رسیدن به دوران آن یاد کرده است و درباره‌ی حوادث روزگار تا زمان مهدی (عج) سخن گفته است و این دو کتاب مشهور هستند و در دست پادشاهان و علما می‌چرخد و در مطالبی که از آن‌ها نقل کرده اند؛ خطا نگفته اند. اما اخبار سطیح را کعب بن حارث روایت کرده است و می‌گوید: «پادشاه، کسی را نزد سطیح فرستاد و او را به دربار خود احضار کرد، تا درباره‌ی موضوعی که در آن شکی وجود نداشت، سؤال کند. وقتی او نزد پادشاه آمد، پادشاه خواست قبل از این حکمت او را بیازماید علم او را بسنجد. یک دینار را زیر پای خودش پنهان کرد و بعد به او اذن ورود داد. پادشاه به او گفت: «ای سطیح! من چه چیزی را پنهان کرده‌ام؟»

سطیح گفت: «سوگند به کعبه و حرم و به سنگ بی زبان و شب وقتی که تاریک می‌شود و به صبح وقتی که می‌دمد و سوگند به هر فصیح و لال! که تو یک دینار را بین کفش و پای خودت پنهان کرده ای.»

پادشاه گفت: «ای سطیح! از کجا این علم را داری؟»

گفت: «از طرف برادرم که از جن است و همیشه همراه من می‌آید.» پادشاه گفت: «از اتفاقاتی که در روزگار رخ خواهد داد به من خبر بده.»

سطیح گفت: «وقتی خوبان حاشیه نشین شوند و اشرار پیش گام، و اموال را با

ابزار سنگین حمل کنند و چشم‌ها در برابر گناه کاران خضوع کنند و رابطه‌ی رحم‌ها قطع شود و افرادی که در اسلام کارهای حرام می‌کنند، غذاهای بسیار داشته باشند و اختلاف نظرها زیاد شود، تعهدات قرار دادها بخشوده شود، حرمت‌ها اندک شود، این‌ها در هنگام طلوع ستاره‌ای رخ خواهد داد که اعراب را نگران می‌کند و دارای دم است.

در آن هنگام باران قطع می‌شود و بیابانی‌ها با پرچم‌های زرد بر روی اسب‌های بی دم هجوم می‌آورند تا این که در مصر مستقر می‌شوند و مردی از فرزندان صخر کودتا می‌کند و پرچم‌های قرمز را جایگزین پرچم‌های سیاه می‌کند و او حرام‌ها را مباح اعلام می‌کند و زنان را به پستان‌ها آویزان می‌کند، و او کوفه را غارت می‌کند، در کنار زنی می‌ایستد که ساق پای سفیدی دارد و آن ساق را لخت نشان می‌دهد و در جاده خودش را به آن زن می‌چسباند و در اطراف آن زن سپاه اسب سوار او را احاطه کرده‌اند و او شوهرش کشته شده است و بسیار پیر است و و آن مرد با این زن نکاح می‌کند.

در آن هنگام فرزند پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله یعنی مهدی، ظهور می‌کند و این وقتی است که آن مظلوم در یثرب به قتل برسد و پسر عمویش در حرم کشته شود و آن مخفی ظهور می‌کند و با مشخصلت انطباق دارد در آن هنگام آن مرد شوم به همراه جمعیت یاران مظلوم خود هجوم می‌آورد و رومی‌ها را کباب می‌کند و بزرگان را به قتل می‌رساند. در آن هنگام کسوفی رخ می‌دهد. وقتی که افراد قد بلند بیایند و صف‌های نظامی تشکیل دهند و بعد پادشاهی از یمن از شهر صنعاء و عدن کودتا می‌کند که سفیدتر از طناب است اسم او حسین یا حسن است و با کودتای او تاریکی‌های فتنه از بین می‌رود و در آن هنگام یک فرد مبارک و پاکیزه و هدایت کننده و هدایت شده و سید علوی ظهور می‌کند و وقتی او با منت خداوندی که مردم را هدایت کرده

است نزد آن‌ها برود خوش حال می‌شوند و او با نور خود تاریکی را برطرف می‌کند و حق به دست او ظاهر می‌شود بعد از آن که در خفا بود و او اموال مردم را به طور مساوی بین مردم تقسیم می‌کند و شمشیر را غلاف می‌کند و هیچ خونی را نمی‌ریزد و مردم در خوشحالی و آسایش زندگی می‌کنند و با آب عدالت خود چشم خاشاک رفته‌ی روزگار را شستشو می‌دهد و حق را به اهل بلاد ارائه می‌کند و مردم بسیار اهل مهمانی دادن می‌شوند و با عدالت او گمراهی و کوری از بین می‌رود. گویا او غبار پنهانی بوده است که آشکار شده است و او زمین را از عدالت و مساوات و روزها را از محبت پر می‌کند و او بدون شک از قیامت اطلاع دارد.»[۱]

این سخن سطیح و خبر دادن او از غیب است در روزگار قدیم، که نه پیامبری بوده است و نه‌امامی ، و تو منتظر تکذیب احادیث علی و عترت او هستی، مطالب غیبی آن‌ها را تکذیب می‌کنی؟ مگر او نمی‌گفت که سخنش حق است: «**إن بين جنبي علماً جمّاً آه لو أجد له حَملة**؛ بین دو پهلوی من علم زیادی وجود دارد. آه اگر برای آن حاملی بیابم.»[۲] و این سخن: «لقد احتويت على مكنون علم لو بحت به لاضطربتم اضطراب الأرشية في الطوى، من حامل علم محرمانه‌ای هستم، که اگر آن را برای شما مباح کنم؛ شما مضطرب می‌شوید مانند مضطرب شدن طناب در چاه.»[۳]

و این علم شریعت نیست. چرا که در این صورت واجب بود آن را تعلیم دهد. اما اسرار پیچیده‌ای است، که در مورد آن فرمود: «و لكن أخاف أن تكفروا بي و

---

۱. بحار الانوار؛ ج۵۱، ص۱۶۲. با اندکی تفاوت.

۲. حدیث آن گذشت.

۳. در منابع این گونه است: در چاه عمیق. نهج البلاغه؛ ص۵۲؛ خطبه ۵. التذکرة الحمدونیة؛ ج۱، ص۹۱؛ ح ۱۶۶.

برسول الله صلی الله علیه و آله، اما می‌ترسم که به من و به پیامبر صلی الله علیه و آله کافر شوید.»[۱] و ابو عبیده حذاء از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که حضرت فرمود:

«إنّ أحبّ أصحابی إلیّ أمهرهم و أفقههم فی الحدیث، و إن أسوأهم و أکثرهم عنتاً و مقتاً الذی إذا سمع الحدیث یروی إلینا و ینقل عنّا لم یعقله عقله، و لم یقبله قبله، و اشمأز من سماعه و کفر به وجحده، و کفّر من رواه ودان به، فصار بذلک کافراً بنا و خارجاً عن ولایتنا؛

محبوب ترین اصحاب من کسی است که حدیث را بهتر و دقیق تر بفهمد و بدترین آن‌ها و کسی که بیشتر سرزنش می‌شود. کسی است که وقتی حدیث را می‌شنود به ما نسبت می‌دهد و از قول ما نقل می‌کند. اما نتوانسته است آن را تعقل کند و قلبش نتوانسته آن را بپذیرد و از شنیدن آن متنفر می‌شود و به آن کفر و انکار می‌ورزد و راویان آن را و کسانی که به آن معتقدند را نیز کافر می‌داند و به این شکل به ما کافر شده است و از ولایت ما بیرون رفته است.»[۲]

---

۱. نهج البلاغه؛ ص ۲۵۰؛ خطبه ۱۷۵.

۲. بحار الانوار؛ ج۲۵، ص۳۶۵؛ ح ۶.

فصل

فضائل شیعه‌ی علی علیه السلام

از آن جمله روایت صاحب امالی از ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود:

«یا علی إن الله أکرمک کرامة لم یکرم بها أحداً من خلقه، زوّجک الزهراء من فوق عرشه، و أکرم محبیک بدخول الجنّة بغیر حساب، و أعدَّ لشیعتک ما لا عین رأت و لا أذن یمعت، و وهب لک حب المساکین فی الأرض، فرضیت بهم شیعة، و رضوا بک إماماً؛ فطوبی لمن أحبّک، و ویلٌ لمن أبغضک. یا علی أهل مودّتک کل أم أو أب حفیظ، و کل ذی طمرین لو أقسم علی الله لأبر قسمه، یا عِلی شیعتک تزهر لأهل السماء کما تزهر الکواکب لأهل الأرض، تفرح بهم الملائکة، و تشتاق إلیهم الجنان، و یفر منهم الشیطان. یا علی محبّوک جیران الله فی الفردوس الأعلی. یا علی أنا ولی لمن والاک، و عدوّ لمن عاداک. یا علی حربک حربی و سلمک سلمی. یا علی بشرٍ أولیاءک أن الله قد رضی عنهم و رضوا بک. یا علی شیعتک حزب الله و خیرة الله من خلقه. یا علی أنا أوّل من یُحیی و أوّل من یکسی، غداً تحیی إذا حییت، و تکسی إذا کسیت؛

ای علی! خداوند به تو کرامتی داده است، که به احدی از مخلوقاتش نداده. او زهرا را از بالای عرش خود به تو تزویج کرد و دوست داران تو را با وارد شدن به بهشت بدون حساب رسی مورد کرامت قرار داده و چیزهایی برای شیعیان تو آماده کرده که هیچ چشمی آن را ندیده و هیچ گوشی آن را نشنیده است و در زمین محبت، مسکین‌ها را به تو داده است و تو به این که آن‌ها شیعه‌ی تو باشند راضی

شدی و آن‌ها نیز به‌امامت تو راضی شدند. پس خوشا به حال کسی که تو را دوست بدارد و وای بر کسی که تو را دشمن بدارد. ای علی! اهل مودت تو هر پدر و مادر آبرودار و هر صاحب دو تکه لباس هستند، که اگر به خداوند سوگند بخورند خداوند سوگندشان را محقق می‌کند.

ای علی! شیعه‌ی تو برای اهل آسمان می‌درخشند همان طور که ستارگان برای اهل زمین می‌درخشند و ملائکه با آن‌ها خوشحال می‌شوند و بهشت مشتاق آن‌ها است و شیطان از آن‌ها فرار می‌کند. ای علی! دوست داران تو در فردوس اعلی همسایگان خداوند هستند. ای علی! من دوست کسی هستم که ولایت تو را بپذیرد و دشمن کسی هستم که دشمن تو باشد. ای علی! جنگیدن با تو جنگیدن با من و صلح با تو صلح با من است. ای علی! به پیروانت بشارت بده که خداوند از آن‌ها راضی و آن‌ها نیز به تو راضی هستند. ای علی! شیعیان تو حزب خداوند و برگزیدگان خداوند از بین مخلوقاتش هستند. ای علی! من اولین کسی هستم که زنده می‌شوم و اولین کسی هستم که لباس پوشانده می‌شوم و فردا وقتی من زنده شدم تو نیز زنده می‌شوی و وقتی من لباس پوشانده شدم تو نیز لباس پوشانده می‌شوی.»[1]

---

۱. فضائل صحابه احمد؛ ج۲، ص۶۶۳؛ ح ۱۱۳۱. کنز العمال؛ ج۱۳، ص۱۵۶؛ ح ۳۶۴۸۲. الطرائف؛ ج۱، ص۱۰۸.

فصل

انشقاق امت به ۷۳ فرقه

بعد از اثبات این شاهدها و صداقت شاهد در این موارد، بدان که اهل اسلام به هفتاد و سه فرقه انشقاق پیدا کردند و در جای خود در آینده‌ی نزدیک بحث مفصل آن را مطرح می‌کنیم و اصل این هفتاد و سه فرقه ، سه گروه هستند اشعری ها، معتزله، امامیه.

اشعری‌ها و معتزله، امامت را از اصول دین نمی‌دانند و امامیه دوازده امام را برای شیعیان اثبات می‌کنند؛ چرا که خداوند محمدﷺ را انتخاب کرده است و شیعه‌ی آل محمدﷺ را نیز انتخاب کرده است و آل محمدﷺ کشتی نجات است.

پس شیعیان، مانند کشتی نجات پشت سر آل محمدﷺ سوار شده‌اند و گفتند: «انسان اگر به خداوند و ملائکه و کتاب‌ها و رسولان ایمان بیاورد و ولایت علی و عترت او را بپذیرد او با نظر اجماع نجات پیدا می‌کند؛ چرا که خلافت آن دو نفر نه در کتاب موجود است و نه در سنت.»

اما به گمان آن‌ها خلافت آن دو نفر با اجماع مردم بوده است و چیزی که کتاب و سنت به آن امر نکرده باشند. جهل به آن ضرری ندارد. اما اگر کسی خلیفه‌ی اول را بشناسد و ولایتش را بپذیرد و علی را نشناسد و با او دشمنی کند، او طبق نظر اجماع نابود شده است و این آیه اشاره به آن است: «**فمن تبعنی فانه منی**» و این سخن نیز اشاره به آن است: «**أنت منّی و أنا منک**؛ تو از من هستی و من از تو

هستم.»[۱] «**حزبک حزبی و شیعتک شیعتی**، حزب تو حزب من هستند و شیعیان تو شیعیان من هستند.»[۲] پس هر کس از علی علیه‌السلام باشد از محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله خواهد بود و هر کس از شیعه‌ی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله باشد از حزب نجات یافته‌ی خداوند خواهد بود.

آن چه این را تأیید می‌کند، سخنی است که از امیر المؤمنین علیه‌السلام وارد شده است: «حضرت به مردی از همدان که به لباس حضرت آویزان شده بود فرمود که او می‌گفت: «برای من یک حدیث جامعی بگوئید، که از آن نفعی ببرم.» امیر المؤمنین علیه‌السلام به او فرمود:

«**حدّثنی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: أنی أرد أنا و شیعتی الحوض، فیصدرون رواءً، و یمرّون مبیضّة وجوههم، و یرد أعداؤنا ظماءً مظمئین مسودة وجوههم، خذها إلیک قصیرة من طویلة یا أخا همدان، أنت مع من أحببت، و لک ما کسبت، ألا و إن شیعتی ینادیهم الملائکة یوم القیامة: من أنتم؟ فیقولون: نحن العلیون، فقال لهم: أنتم آمنون ادخلوا الجنة مع من کنتم توالون؛**

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای من حدیث گفت: «که من و شیعیانم به حوض وارد می‌شویم و آن‌ها سیراب از آن خارج می‌شوند و با چهره‌هایی سفید عبور می‌کنند و دشمنان ما با لب تشنه و چهره‌هایی سیاه وارد می‌شوند: به همین مقدار، سخن کوتاه اکتفا کن ای برادر همدانی! تو با کسی خواهی بود که دوستش داری، آن چه را کسب کنی خواهی داشت: بدان که ملائکه در روز قیامت شیعیان مرا صدا می‌زنند و می‌گویند: «شما کیستید؟» می‌گویند: «ما علوی هستیم.» به آن‌ها گفته می‌شود: «شما در امان

---

۱. فتح باری در شرح صحیح بخاری؛ ج۷، ص۹۰؛ ح ۳۷۰۷. الطرائف؛ ج۱، ص۱۰۳.
۲. بحار الانوار؛ ج۴۰، ص۵۳؛ ح ۸۸. ج۲۵، ص۴؛ ح ۶.

هستید به همراه کسانی که ولایتشان را قبول داشتید وارد بهشت شوید.»[1]

از حضرت صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود:

«إذا کان یوم القیامة نادی مناد: یا أهل الموقف هذا علی بن أبی طالب علیه السلام خلیفة الله فی أرضه و حجّته علی عباده، فمن تعلّق بحبّه فی الدنیا فلیتعلّق به الیوم، ألا من ائتم بإمام فلیتبعه الیوم و لیذهب إلی حیث یذهب؛

وقتی روز قیامت باشد، منادی ندا می‌کند: «ای اهل محشر! این علی بن ابی طالب علیه السلام و خلیفه‌ی خداوند در زمین وحجت او بر بندگانش است. هر کس در دنیا به محبتش تمسک جسته بود، امروز نیز به او دست خواهد انداخت. بدانید هر کس امامت کسی را قبول کند، امروز دنبال او خواهد بود و هر جا او برود، او نیز دنبالش می‌رود.»[2]

این سخن این را تأیید می‌کند: «**کما تعیشون تموتون، و کما تموتون تبعثون، و کما تبعثون تحشرون**؛ بر همان عقیده‌ای که زندگی می‌کنید می‌میرید و بر همان عقیده‌ای که می‌میرید، مبعوث می‌شوید و بر همان عقیده‌ای که مبعوث می‌شوید، محشور می‌شوید.»[3]

انسان به همراه کسی خواهد بود که او را دوست دارد و شیعیان علی با محبت او زندگی کردند، پس واجب است که بر آن نیز بمیرند و واجب است بر آن نیز مبعوث شوند. این حدیث را تصدیق کن و محبت علی صراط مستقیم است و نجات از

---

۱. بحار الانوار؛ ج۳۷، ص۳۴۶؛ ح ۳. در ضمن یک حدیث طولانی.

۲. الجواهر السنیة حر عاملی؛ ص۲۷۲.

۳. عوالی اللئالی؛ ج۴، ص۷۲.

عذاب دردناک است.

پس شیعیان بر صراط مستقیم قرار دارند و این فرقه‌ی اهل نجات هستند و شیعه حق اجماع دارند بر این که امامت فریضه‌ای است که تعین کردن آن بر خداوند و پیامبرش واجب است به خاطر اجماع مردم بر حق و رو کردن آن‌ها به باطل در کنار وجود سیاست شرعی و سیاست الهی به طوری که امام معصوم در بین آن‌ها باشد پس اجماع در آن‌ها است و به این سخن استدلال کرده اند:

«**من مات و لم یعرف إمام زمانه مات میتة جاهلیة**؛ هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است.»[۱] پس به خاطر صحت برهان متعین می‌شود، که حق با آن‌ها است و باطل در طرف مقابل آن‌ها است.

---

۱. غیبت نعمانی، ص ۸۰–۸۶.

فصل

اختلاف در علی علیه‌السلام است نه در خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

اما آن‌ها که اهل حق و نجات هستند، امام را معصوم و واجب الاطاعه می‌دانند و این که امام از آن فلانی و فلانی افضل است. پس آن‌ها در فصل‌های توحید که در زیر جنس خود قرار دارد و در آشکار و نهان موجود است، اختلاف ندارند. همین طور در بحث‌های نبوت و اسرار آن و بحث‌های پیچیده‌ی آن. اما در فصل‌های امامت، که در زیر جنس عالی خود و انواع آن قرار دارد، بیشتر از این مقدار را انکار می‌کنند و به همین مقدار که ذکر شد اکتفا می‌کنند و بقیه را به غلوگویی نسبت می‌دهند و این سخن اشاره به آن است: «**ما اختلفوا فی الله و لا فیَّ و إنّما اختلفوا فیک یا علی**؛ مردم در خداوند و در من اختلاف ندارند فقط در تو اختلاف دارند ای علی!»

وقتی به آن‌ها بگویی: «توحید چیست و فصل‌های آن چیست و مقداری که معرفت آن واجب است چقدر است؟» می‌گویند: «اما جنس توحید این که بدانی خداوند متعال موجود واجب الوجود است و وقتی واجب الوجود بود، پس او (هو) است و چیزی که هو باشد ازلی و ابدی است و اما فصل توحید، این که نفی و اثبات را بشناسی، اثبات در این که برای خدای زنده‌ی معبود صفاتی را که لازم است ثابت بدانی ، و اما نفی نیز این که از ذات مقدس او آن چه را واجب است نفی کنی، همه‌ی این‌ها دلیل دارد، کسی که از توحید این مقدار نداند، موحد نیست.»

فصل

وقتی روزی به آن‌ها بگویی: «جنس نبوت چیست؟ و فصل‌های آن چیست و چه مقدار از آن را واجب است معرفت داشته باشیم؟» می‌گویند: پیامبر مرسل، کسی است که برای همه‌ی مردم مبعوث شده است و با واسطه‌ی فرشته از وحی آسمانی خبر می‌دهد و اما فصل‌های آن یکی عصمت است و دیگری پاکیزگی تولد و این که بعد از او پیامبر دیگری وجود ندارد.

فصل

عقیده‌ی ما درباره‌ی امامت

آن چه واجب است از فصل‌های توحید و نبوت محمدصلی الله علیه و آله به آن اعتقاد داشته باشیم. در باب امامت نیز واجب است به آن اعتقاد داشته باشیم؛ چرا که سخن در امامت، مانند سخن در توحید و نبوت است، چرا که امامت جامع توحید و نبوت است و هر کس چیزی را از باب توحید که باید ثابت بداند منکر شود، مؤمن نیست. همین طور کسی که چیزی را که واجب است در باب امامت ثابت بداند منکر شود، پیرو ولایت نیست. چرا که انکار بخشی از واجب مانند انکار کل است. پس چرا ما بخشی از خصوصیت‌های عصمت را روایت می‌کنیم که سند آن از معصوم است و واجب است او را در مواردی که نقل روایت صحیح باشد تصدیق کنیم؟ اما مقداری را تصدیق می‌کنیم و بخشی را انکار می‌کنیم بدون این که مرجعی داشته باشیم و فقط آن چه را عقل می‌فهمد تصدیق می‌کنیم و آن چه را به آن معرفت نداریم انکار می‌کنیم.

بعد در برابر فهم‌های قاصر خود و عجز آن از درک آن می‌گوئیم: «در باب امامت همین کافی است که بدانیم امام معصوم اطاعتش فریضه است.» اما چرا در باب توحید به این مقدار اکتفا نکردیم که بدانیم وجود واجب، متعلق به حق سبحان و متعالی است و نیازی به بقیه‌ی صفات نداریم؟ چرا در باب توحید این مقدار کافی نیست؟ اما در امامت جایز است و در دعای نقل شده از ائمه علیهم السلام می‌گوئیم: «**اللهم إنی أدینک بدینهم و ولایتهم والرضی بما فضلتهم به، غیر منکر و لا مستکبر**؛ خدایا!

من به دین آن‌ها و ولایت آن‌ها و به آن چه آن‌ها را به آن برتری داده ای، معتقد هستم و انکار نمی‌کنم و تکبر نمی‌ورزم.»[۱]

برتری در این جا غیر از مواردی که وجه اشتراک بین نبوت و ولایت و پیامبران و اولیاء گذشته وجود دارد، نیست. بلکه چیزی است که کسی غیر از آن‌ها به آن مخصوص نشده‌اند و چشمان عقل را حیرت زده و کور می‌کند و فهم‌ها را کر می‌کند و بعد وقتی آیات فضیلت آن‌ها برای ما خوانده شود، که دست فهم ما به آن نمی‌رسد، آن را انکار می‌کنیم و تکبر می‌ورزیم.

ما در این صورت با وجود تعبد به سخنان آن‌ها و با وجود شک در اعتقاد به آن چیزی را تعبد داریم که به آن معرفت نداریم و یا به آن اعتقاد نداریم و تعبد بدون معرفت گمراهی و بدون اعتقاد وبال است. چرا که کسی که تکبر می‌کند انکار می‌کند و هر کس انکار کند راضی نشده است و کسی که راضی نشود، اطاعت نمی‌کند و کسی که اطاعت نکند ولایت را نمی‌پذیرد و کسی که ولایت را نپذیرفت دین ندارد و کسی که دین ندارد، کافر است. پس کسی که لوازم امامت و اسرار آن را انکار کند، چیزی که بر مولای مطلق واجب است آن را اثبات کند و در احادیث از آن‌ها وارد شده است حتی اگر یک حرف را انکار کند کافر است.

---

۱. بحار الانوار؛ ج۸۶، ص۹؛ ح ۸. در آن جا به جای دین آن ها عبارت اطاعت از آن ها آمده است.

فصل

معنای امامت و جنس آن

توضیح این ادعا این است، که ما در تعریف امامت و توضیح جنس آن و فصل‌های آن می‌گوئیم: «که‌امامت، ریاست عامه است. این جنس نیازمند چهار فصل است: تقدم، علم، قدرت، حکومت. وقتی یکی از این فصل‌ها کم باشد، جنس ناقص می‌شود؛ پس تعریف نمی‌شود و معرفت و ریاست عامه و امامت حاصل نمی‌شود. که امامت، ریاست عامه است. پس ولی، کسی است که به طور عام مقدم است و حق تصرف مطلق در مخلوقات دارد.

اما تقدمش برای این است که ولایت علت نهایی در کامل شدن اصول و فروع و معقول و مشروع است. پس دارای تقدم در فریضه و تأخر در حکومت است. چرا که ولی مطلق در این جا انسانی است، که خداوند به او لباس جمال و کمال می‌پوشاند و قلب او را محل مشیئت و علم خود قرار می‌دهد و قبای تصرف و حکومت به او می‌پوشاند. پس او فرمان الهی در عالم بشری و مانند خورشید نورانی است، که خداوند در آن قدرت نور و زندگی و روشنایی بخشی و سوزانندگی قرار داده است. پس آن نور است، برای اهل دقور و این سخن اشاره به آن است: «الحق

مقاماتک و آیاتک و علاماتک، لا فرق بینهما و بینک، خدای حق همان مقامات و آیات و علامت‌های توست که فرقی بین آن‌ها و تو وجود ندارد.»[1]

ضمیر مؤنث به ذات آن‌ها بر می‌گردد، که صفات خدای حق و جمال مطلق هستند و این سخن: «**إلاّ أنّهم عِبادک**»؛ «مگر آن که آن‌ها بندگان تو هستند.»[2] ضمیر در این جا به بدن‌های مقدس آن‌ها و هیکل‌های معصوم و پاک آن‌ها بر می‌گردد، که ظرف امر الهی و جمال نور قدسی است و دلیل فرق و این نفی باعث اثبات خصوصیت‌های ربوبی برای آن‌ها می‌شود.

چرا که پروردگار قدیم جل حلاله، حاکمی عادل و حکمش اجرا می‌شود و از ظلم کردن بی نیاز است و دچار توهم نمی‌شود و اتهام نمی‌زند و ولی مطلق نیز این گونه است.

این صفات کلی است و کلی مانع وقوع شراکت نمی‌شود؛ چرا که بر جمع زیاد که در حقائق متفاوت هستند، گفته می‌شود. پس خداوند سبحان ـحکم عادلانه اش و عدالت و بی نیازی اش از ظلم متعلق به ذاتش است. بدون آن که آن را از چیزی گرفته باشد و ولی عدالت و حکم و عصمتش، خصوصیتی از طرف خداوند است و تأییدی برای اوست. به وسیله‌ی آن نیروهای الهی و صفات ربانی. این سخن اشاره به آن است: «مگر آن که آن‌ها بندگان و مخلوقات تو هستند.»

چرا که این استثناء فرق بین پروردگار و بنده است. چرا که پروردگار معبود و سبحان علمش و قدرتش و قدیم بودنش و بی نیازی اش از مخلوقاتش از اله دیگری گرفته نشده است؛ بلکه صفات ذات او است. چرا که واجب الوجود واجب بودن

---

۱. بحار؛ ۹۵ظ۳۹۳. انسان کامل؛ ص۱۲۸.

۲. اقبال الاعمال؛ ج۳، ص۲۱۴.

وجودش اقتضای صفات الوهیت دارد و امام ولی قدرتش و علمش و حکمش و تصرفش در عالم از طرف خداوند است که او را انتخاب کرده و مقدم کرده و پسندیده و به او حکومت داده است. او هرگز ولی جاهل انتخاب نمی‌کند و با این ولایت عامه برای او تقدم و علم و حق تصرف و حکومت و عصمت از خطا و ظلم واجب می‌شود.

اما تقدم برای این که ولی حجت خداوند است و حجت واجب است، که قبل از مخلوقات و در کنار مخلوقات و بعد از مخلوقات وجود داشته باشد و اما علم برای این که ولی همان عالم دارای احاطه به عالم است، پس چیزی بر او پنهان نیست. غایب باشد یا حاضر. چرا که اگر چیزی از او غایب باشد، جاهل شده است؛ در حالی که او عالم است. این برهان خلف است.

دلیلش روایت مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام است که فرمود:

«**یا مفضل، إن العالم منّا یعلم حتی تقلّب جناح الطیر فی الهواء، و من أنکر من ذلک شیئاً فقد کفر بالله من فوق عرشه، و أوجب لأولیائه الجهل**؛ و هم حلماء علماء أبرار أتقیاء، ای مفضل! یک فرد عالم از ما حتی به بال زدن پرندگان در هوا علم دارد و کسی که چیزی از این را انکار کند، به خداوند از بالای عرش او کفر ورزیده است و برای اولیاء خداوند جهل قائل شده است. در حالی که آن‌ها حلیم و عالم و نیکوکار و با تقوا هستند.»

به این خاطر است جایز نیست ولی از چیزی سؤال کند و علم آن را نداشته باشد و جایز نیست از چیزی سؤال کند و آن را نداند و قرآن به آن شهادت می‌دهد: ﴿وَقُلِ

اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾[1]

و منظور از آن ولی است و لفظ عام در این جا تخصیص زنده‌ی اولیاء است و در این عطف فاصله و جدایی وجود ندارد و هر چه که در عالمی که خداوند آن را ظاهر کرده است، جریان دارد اعم از عالم غیب و و شهادت قرآن خبر داده است، که خداوند و رسول او و ولی او آن را می‌بینند و چه کسی صادق تر از خداوند است؟

این سخن به آن اشاره است: «تو می‌شنوی آن چه من می‌شنوم و می‌بینی آن چه من می‌بینم.»[2] پس سخن: «می شنوی آن چه من می‌شنوم.» در همه‌ی اوصیاء جاری است و این سخن: «و می‌بینی آن چه را من می‌بینم.» این مقام، مخصوص علی عليه‌السلام است و این آیه اشاره به آن است: **﴿هَذَا كِتَابُنَا يَنطِقُ عَلَيْكُم بِالْحَقِّ﴾**[3] و کتاب علی است و آن جمله است این آیه: **﴿وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنطِقُ بِالْحَقِّ﴾** و کتاب ناطق همان ولی است و این آیه اشاره به آن است: **﴿وَلاَ تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلاَّ كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُوداً﴾**[4]

و این به آن دلیل است که بین خداوند و بین رسولش رازی وجود ندارد و چرا وجود داشته باشد در حالی که او در مقام اعلی و مکان ادنی قرار گرفته است؟ بین او و بین رسول خداوند و ولی خداوند رازی وجود ندارد و این یک رمز است. توضیحش این است، که بین آن‌ها و بین خداوند واسطه‌ای از مخلوقات وجود ندارد و کسی از این‌ها در اول سبقت نداشته، و کسی از این‌ها به حضرت حق نزدیک تر

---

۱. توبه؛ آیه‌ی ۱۰۵.

۲. حدیث آن گذشت.

۳. جاثیه؛ آیه‌ی ۲۹.

٤. یونس؛ آیه‌ی ۶۱.

نیست. چرا که آن‌ها مخلوق اول و عالم اعلی هستند و همه چیز در زیر مقام آن‌ها قرار دارد. چرا که اعلی ضرورتاً بر ادنی احاطه دارد و ولی به آن علم دارد. پس هر چه که خداوند از غیب ظهور داده است و قلم او آن را در لوح محفوظ نگه داشته است. پیامبر و ولی آن را می‌دانند و این سخن اشاره به آن است: «**إن الله أطلعني علی ما شاء من غیبه وحیاً و تنزیلاً و أطلعک علیه إلهاماً، و إن الله خلق من نور قلبک ملکاً فوکله باللوح المحفوظ، فلا یخط هناک غیب إلّا و أنت تشهده**؛

خداوند آن چه از غیب می‌خواست، به صورت وحی و تنزیل و به صورت الهام به تو اطلاع داده است. خداوند از نور قلب تو، فرشته‌ای آفریده است، که او مسؤول لوح محفوظ است پس هر چه از غیب در آن جا نگاشته شود تو بر آن شاهد هستی.[1]

بنابراین پیامبر و ولی از علم غیب مطلع هستند. اما پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله به آن نطق نمی‌کند، مگر با دستور. چرا که او رسول است[2] و این آیه اشاره به آن است:

﴿وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِن قَبْلِ أَن يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ﴾[3] و اما ولی در سخن گفتن از

---

۱. در بحار؛ ج۲۶، ص۴؛ ح۱ است: «من صاحب لوح محفوظ هستم، که خداوند علم آن را به من الهام کرده است.»

۲. این به خاطر نزدیک بودن مردم در زمان پیامبر به زمان جاهلیت است و حضرت برای تثبیت اسلام و ارکان آن تلاش می‌کرده است.

۳. ظاهر آیه نسبت دادن عجله به پیامبر است، در حالی که این با عظمت او منافات دارد و توضیح آن این است که:

مردم در جاهلیت بسیار شدید قرار دارند و نمی توانند نسبت دادن علم را به پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله بدون واسطه شدن وحی بین او و خداوند قبول کنند. حال یا به خاطر این که پیامبران معمولا مورد وحی قرار

می‌گرفتند. یا این که دوران آن ها به جاهلیت نزدیک بوده است و معرفتی از حقیقت پیامبر اعظمﷺ نداشته اند. حتی آن ها پیامبر را از پشت دیوار و با نام صدا می‌زدند.

در حالی که پیامبرﷺ برایشان مسأله‌ی وحی را بیان کرده بود، او را تکذیب می‌کردند و می‌گفتند: «این از پیش خود اوست و یا از پیش سلمان فارسی است.»

پس اگر وحی و جبرئیل را برایشان توضیح نمی داد چگونه می‌بودند؟

اشاره به آن است که پیامبرﷺ وقتی وحی برایش نازل می‌شد، می‌گفت:

«جبرئیل آمد و جبرئیل رفت و جبرئیل از طرف خداوند متعال به من خبر داد.» و امثال این تعابیر برای این که تأکید کند خدایی و دینی و اسلامی و رسالتی از طرف آسمان وجود دارد.

از این رو می‌فهمیم که آیات و روایاتی که می‌گویند پیامبرﷺ جواب نمی داد تا این که وحی نازل شود؛ در حالی که جواب را می‌دانست اما می‌خواهد، در افکار شما تفکر وحی آسمانی را جا بیندازد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِن قَبْلِ أَن يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ﴾. طه؛ آیه‌ی ۱۱۴.

پیامبرﷺ قبل از این که وحی از طرف آسمان بر او تمام شود آمادگی داشته است، قرآن را برای مردم بخواند. بلکه علم او به قرآن از زمان عالم انوار تقدم داشته است.

نسبت دادن عجله به پیامبرﷺ منظورش این نبوده است که اکنون زمان مناسب نیست. بلکه برای این که بگوید پیامبرﷺ قرآن را و آیات آن را می‌داند، قبل از آن که جبرئیل آن را نازل کند و در نتیجه این آیه دلیلی بر مطلبی است که ذکر می‌کنیم و قبلا نیز ذکر کردیم که جبرئیل حضرت را به قرآن تذکر می‌داده است و تذکری بوده است که با فراموشی قابل جمع نبوده است.

اگر گفته شود: «احتمال دارد پیامبرﷺ در قرآن عجله می‌کرده است و آیه‌ی اول و یا آغاز ان را می‌خوانده است، قبل از آن که جبرئیل آن را تکمیل کند و قبل از آن که سوره را تکمیل کند.»

جواب این است که، پیامبرﷺ این کار را یا با توجه به بقیه‌ی آیاتی که جبرئیل آن را تکمیل می‌کرده است، انجام می‌داده است. یا با عدم توجه به آن بوده است.

در حالت اول معنایی برای نهی از عجله وجود ندارد.

و در حالت دوم پیامبر مقداری از وحی را از دست می‌دهد و برخی آیات را ضایع می‌کند و کسی به این نظریه معتقد نیست، مگر افراد سفیه.

شیخ طبرسی درباره‌ی این آیه می‌گوید: «زبان خود را به گردش در نیاور تا در قرائت آن عجله کنی. بلکه آیات را بر مردم تکرار کن تا در قلب هایشان مستقر شود. چرا که آن ها از مفاهیم آیات غافل هستند و دوستی دنیا آن ها را به بیهوده گری واداشته است و نیازمند تذکر و توضیح بیشتری هستند.» مجمع البیان؛ ج ۱۰، ص۶۰۳. قیامت؛ آیه‌ی ۱۶.

سید مفسران می‌گوید: «معنای آیه به این شکل تأویل می‌شود که تو در قرائت آیاتی که هنوز نازل نشده است، عجله می‌کنی، چرا که تو علم کلی به آن داری، اما به آن اکتفا نکن و از خداوند علم جدیدی مطالبه کن با صبر کردن و گوش دادن به بقیه‌ی وحی و این آیه از مواردی است که برخی روایات را تأیید می‌کند که می‌گویند قرآن یک بار نزول کامل داشته است به غیر از نزول تدریجی آن بر پیامبرﷺ اگر حضرت قبل از نزول تدریجی به آیات علم نداشت، عجله در قرائت چیزی که هنوز بر او نازل نشده است، معنی نمی‌داشت. تفسیر المیزان؛ ج۱۴، ص۲۱۵. طه؛ آیه‌ی ۱۱۴.

سید طباطبایی، نسبت دادن عجله به پیامبرﷺ قبل از پایان یافتنِ سخن جبرئیل را ابطال می‌کند. تفسیر المیزان؛ ج ۲۰، ص ۱۱۰. قیامت؛ آیه‌ی ۱۶.

می گویم: «من معنای آیه را می‌دانم و آن این که؛ پیامبرﷺ قرآن را برای مردم قرائت می‌کرده است و یا این که برخی احکام و معانی آن را یک مرتبه برای مردم ابلاغ می‌کرده است و این قبل از نزول وحی بر او بوده است، قبل از این که وقت آن فرا برسد، پس خطاب الهی آمد تا بگوید: «در ابلاغ قرآن عجله نکن و آیات را برای مردم ابلاغ کن. حتی قبل از نزول جبرئیل و با تأنی به آن ها ابلاغ کن تا آن را بفهمند و به آن علم پیدا کنند و تو باید آن را چند مرتبه برای مردم بخوانی و دلیلی برای عجله و اکتفا کردن به یک مرتبه وجود ندارد؛ چرا که قلب آن ها هنوز نرم نشده است و خداوند را شکر کن و «قل رب زدنی علما» به خاطر این که علم قرآن را قبل از نزول جبرئیل می‌دانی.

به این شکل نسبت دادن عجله به پیامبرﷺ را نفی می‌کنیم.

روایت ابن عباس در ضمن حدیثی طولانی از پیامبرﷺ اشاره به این مطلب است که فرمود:

«ثم دنى فتدلى فكان قاب قوسين أو أدنى» قال: وسألنى ربى فلم أستطع أن أجيبه فوضع يده بين كتفي بلا تكييف و لا تحديد، فوجدت بردها بين ثديي فأورثنى علم الأولين والآخرون و علمنى علوماً شتى، فعلمٌ أخذ عليَّ كتمانه إذ علم أنه لا يقدر على حمله أحد غيرى، و علم خيرنى فيه، و علمنى القرآن فكان جبريل عليه السلام يذكرنى به، و علم أمرنى بتبليغه إلى العام والخاص من أمتى.

و لقد عاجلت جبريل عليه السلام فى آية نزل بها على، فعاتبنى ربى و أنزل على: ﴿وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِن قَبْلِ أَن يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ﴾ ثم دنى فتدلى فكان قاب قوسين او ادنى؛ و پروردگارم از من سؤال كرد و من نتوانستم به او جواب بدهم پس دستش را بر بين دو كتف من گذاشت بدون اين كه كيفيت و تعريفى از دست او ارائه داده باشم و من خنكى آن را بين دو سينه ام احساس كردم پس علم اولين و آخرين را به من ارث رساند و علوم گوناگون را من آموخت و در مورد يک علم از من تعهد گرفت كه آن را كتمان كنم، چرا كه كسى جز من تحمل آن را ندارد و در يک علم ديگر مرا مخير كرد و نيز علم قرآن را به من داد و جبرئيل آن علم را به من متذكر مى‌شد و علم ديگرى را دستور داد كه آن را به عموم و خصوص امت ابلاغ كنم.

من در يک آيه قبل از آنكه جبرئيل آن را نازل كند عجله كردم و پروردگارم مرا عتاب كرد و اين آيه را نازل كرد ﴿وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِن قَبْلِ أَن يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُل رَّبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ المواهب اللدنيه؛ ج۲، ص۳۸۱ و ۳۸۲. بحث اسراء و معراج، يک چهارم آخر آن، لوامع أنوار الكوكب الدرى؛ ج۱، ص۱۱۸ با مقدارى تفاوت.

در حديث شريف است: «فى قاب قوسين علّمنى الله القرآن و علّمنى الله علم الأولين، خداوند در قاب قوسين قرآن را به من تعليم داد و خداوند علم اولين را به من تعليم داد.» لوامع انوار الكوكب الدرى؛ ج۱، ص۱۱۷- ۱۱۸.

اين همان هدف از تاكيد بر جبرئيل است و ديديم چگونه پيامبر صلى الله عليه وآله با وجود تصريح قرآن كه «وحى يوحى» مى‌بينيم چگونه عمر و پيروانش پيامبر را در روز وفات تكذيب مى‌كنند و گفتند: «اين مرد هذيان مى گويد.»

پس اگر اين تاكيد بر وحى و جبرئيل نبود چگونه مى‌بود؟

غیب آزاد است و این حدیث شهادت می‌دهد که ولی عالم به همه‌ی عالم است. چرا که عالم اولین موجود و بالاترین آن‌ها است و در آن علم سایر اشیاء و مبدأ و سرانجام آن‌ها نیز موجود است و وقتی او بر لوح گماشته شده باشد و به محتوای لوح عالم باشد و ولایت لوح را در اختیار داشته باشد، او ضرورتاً عالم به زیر لوح است و عالم به تمام آن چه در در زیر لوح است. پس او عالم به سایر علوم است و به سایر علوم راهنمایی می‌کند. دلیل آن سخن حق آن‌ها است: «ما منّا إمام إلّا و هو عالم بأهل زمانه، امامی از ما نیست مگر آنکه به اهل زمان خود عالم است.»[1]

پس علم در آن‌ها و از آن‌ها و به دست آن‌ها است و قرآن نزد آن‌ها و به سوی آن‌ها است و دین خداوند که آن را برای پیامبرانش و رسولانش و ملائکه‌اش پسندیده است، از آن‌ها و به دست آن هاست و این آیه شهادت به نفع آن‌ها است:

﴿وَمَا یَعْزُبُ عَن رَّبِّکَ مِن مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ فِی الأَرْضِ وَلاَ فِی السَّمَاء وَلاَ أَصْغَرَ مِن ذَلِکَ وَلا أَكْبَرَ إِلاَّ فِی كِتَابٍ مُّبِینٍ﴾ ؛ و کتاب مبین آن‌ها هستند و نزد آن‌ها است و از آن‌ها است و به دست آن‌ها است.[2]

این سخنان را تأیید می‌کند. سخن حضرت صلی الله علیه و آله:

«أوّل ما خلق الله اللوح، ثم خلق القلم، ثم أشار إلی نهر فی الجنة أن اجمد فجمد و صار مداداً، ثم قال له: اکتب. فقال: ربّی و ما أکتب؟ فقال: ما کان، و ما هو کائن إلی یوم القیامة؛

اولین چیزی که خداوند آفرید لوح بود و بعد قلم را آفرید و بعد به نهری در

---

١. بحار الانوار؛ ج۴۸، ص۱۱۰؛ ح ۱۵. با مقداری تفاوت.

٢. یونس؛ آیه‌ی ۶۱.

بهشت اشاره کرد، که منجمد بشو و آن منجمد شد و تبدیل به جوهر شد و بعد به آن گفت: «بنویس.» گفت: «ای پروردگارم چه بنویسم؟» فرمود: «آن چه تاکنون بوده است و آن چه تا روز قیامت خواهد بود.»[1]

در آن، بداء را، شرط کرد که همان منسوخ شدن است «**یمحوا الله ما یشاء و یثبت و عنده‌ام الکتاب**»

و علم موجود در لوح به پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله رسید و بعد به اوصیاء تا آخر روزگار رسیده است و این به خاطر این است که آن چه در لوح است، اگر مخلوقات از آن بی‌نیاز باشند چه فایده‌ای در نگاشته شدن آن است؟ و اگر نیازمند آن باشند در حالی که از آن‌ها پنهان نگه داشته می‌شود. در این صورت حکمت اقتضا می‌کند که فایده‌ها از آن‌ها منع نشود و اگر غیر پنهان باشد، آیا آن را عده‌ای خواص می‌دانند و یا خواص و عام با هم می‌دانند؟

اگر فقط خواص آن را بدانند این خواص افراد خاص نزد خداوند و نیز آل محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله هستند و اگر عام آن را بداند که در این صورت اکنون کسی از عام از آن اطلاع ندارد. پس خواص به دانستن آن اولی هستند. ابن ابی الحدید به این معنا اشاره می‌کند:

علام أسرار الغيوب و من له — خُلق الزمان ودارت الأفلاک
الجوهر النبوی لا أعماله — ملق و لا توحيده إشراک

او عالم به اسرار غیب است و کسی است که زمان برای او آفریده شده است و افلاک برای او می‌چرخد. عنصر نبوی رفتارش تملق نیست و توحید او شرک نیست.

---

۱. بحار الانوار؛ ج۵۷، ص۳۶۱؛ ۳۶۸؛ ح ۵.

فصل

و حضرت در خطبه‌ی تطنجیه به این معنا اشاره کرده است: «**و لقد علمت ما فوق الفردوس الأعلی و ما تحت الأرض السابغة السفلی، و ما بینهما و ما تحت الثری، کل ذلک علم إحاطة لا علم إخبار، و لو شئتم لأخبرتکم بآبائکم أین کانوا، و أین صاروا الیوم**؛ من از آن چه در فردوس اعلا و آن چه در زیر زمین هفتم پائینی و آن چه بین زمین هفتم و فردوس اعلا است و آن چه در زیر خاک است؛ اطلاع دارم و همه‌ی این‌ها علم احاطه است و نه علم خبر دادن و اگر بخواهید می‌توانم به شما بگویم، پدران شما چه کسانی بودند و در کجا زندگی می‌کردند و امروز در چه وضعیتی هستند.»[1]

۱. بحار الانوار؛ ج۶۰، ص۲۵۹ – ۲۶۸.

فصل

علم امام به آن چه تا امروز بوده است و آن چه در آینده خواهد بود

توضیح این مطلب این است که خداوند سبحان وقتی اراده کرد این عالم را بیافریند، لوح و قلم را آفرید و در آن غیب را که مربوط به این عالم و مسائل آن است در آن نوشت و این سخن به ما رسیده است: «**جف القلم بما هو کائن**؛ نگارش قلم پایان یافت در نوشتن آن چه در آینده اتفاق خواهد افتاد.»[1] و این سخن: «**فرغ الله من حساب خلقه**؛ خداوند از حسابرسی مخلوقاتش فارغ شد.» بعد برای مخلوقات افراد هدایت کننده و صاحب ولایت مبعوث کرد و به هر پیامبر و رسولی آن چه را اهل زمانش به آن نیاز دارند، اعم از عقاید وشریعت به آن‌ها وحی کرد. آن چه را قضاء و تقدیر کرده بود و مربوط به معرفت و عبادت خداوند بود، تا این که وجود را به محمدﷺ پایان داد، همان طور که با او وجود را آغاز کرده بود و آغاز کننده‌ی پایان بخش واجب است که از آن چه در گذشته بوده است و در آینده خواهد بود، مطلع باشد. چرا که آغاز و پایان با اوست. چرا که واحد عدد اول و عدد آخر است پس واجب است علم آن چه در گذشته بوده و آن چه در آینده خواهد

۱. بحار الانوار؛ ج۲۸، ص۴۸؛ ح ۱۴ .

بود را بداند، از مطالبی که در لوح نوشته شده است وگرنه مستلزم بیهوده گری و یا ظلم است.»

پس تمام آن چه به پیامبران رسیده است و آن چه بر آن‌ها مخفی است از آن چه در لوح نوشته شده است و آن چه قلم آن را نوشته است، همگی به سید اولین و آخرین رسیده است و همه‌ی آن چه به او رسیده است از طریق وحی و یا الهام و یا مشاهده در مقام اعلی و با خطاب ربانی و بدون واسطه همگی به وصی معتقد به دین او یعنی امیر المؤمنین علیه‌السلام رسیده است و بعد به عترت نیگوکار و جانشینان پاک او رسیده است و قرآن با این سخن آن را تاکید کرده است ﴿وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاء وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾[1] و و سخن حق حضرت به آن اشاره دارد: «أعطيت ألف مفتاح من العلم يفتح كل مفتاح ألف باب، يفضى كل باب إلى ألف عهد، و صار ذلک فی الأوصياء من بعدی إلى آخر الدهر، من هزار کلید علم دریافت کردم که هر کلید هزار باب علم را باز می‌کند و هر باب هزار عهد را افاضه می‌کند و این علم به اوصیاء بعد از من تا آخر روزگار منتقل شده است.»[2]

پس هر کس بعد از این شاهد حق، علم غیب را برای امام انکار کند و بعد از واضح شدن برهان روشن با آن مخالفت کند، در واقع قرآن را تکذیب کرده است و به خدای رحمن کافر شده است و جهنم برای او کافی است.

---

۱. نمل؛ آیه‌ی ۷۵.

۲. بحارالانوار؛ ج۲۷، ص۱۶۰؛ ح ۹؛ این حدیث طولانی است.

فصل

این ادعا را این آیه تأیید می‌کند ﴿إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ﴾ و این آیه ﴿فِیهَا یُفْرَقُ کُلُّ أَمْرٍ حَکِیمٍ﴾[1] می‌گوید: «در این شب خداوند آن چه از حق و باطل در آن سال رخ می‌دهد را تقدیر می‌کند و او در این شب دارای بداء و مشیئت است.» یعنی، حق منسوخ کردن دارد و آن چه را بخواهد جلو می‌اندازد و آن چه را بخواهد به تأخیر می‌اندازد. در موضوعات رزق و مدت عمر و حوادث، و بعد آن‌ها را به روح الامین وحی می‌کند و او آن را برای رسول نازل می‌کند و بعد رسول به امیر المؤمنین و بعد به اوصیاء توجه می‌کند، تا این که در نهایت به صاحب امر و زمان می‌رسد و او نیز در دارا بودن حق بداء و مشیئت شریک است.

چرا که حکم او حکم خداوند است و مقام او مقام خداوند. پس او مالک و مملوک است؛ چرا که او سید مخلوقات است و بنده‌ی خدای حق است و شب قدر همیشه وجود دارد و حجت نیز همیشه وجود دارد و امور شب قدر در هر سال به او منتهی می‌شود. چرا که تا وقتی که دنیا برقرار است شب قدر نیز برقرار است و متوقف نمی‌شود و مشیئت و حکم الهی متوقف نمی‌شود و ولی نیز باقی است و از بین نمی‌رود و رسیدن غیب به او نیز باقی است و متوقف نمی‌شود و صداقت قرآن از بین نمی‌رود و حکم خدای رحمن نیز باقی است و این مقام ولی مطلق است.

از محمد بن سنان از مفضل از امام صادق علیه‌السلام نقل است که فرمود:

«یا مفضل من زعم أن الإمام من آل محمد یغرب عنه شیء من الأمر المختوم یعنی

---

۱. دخان؛ آیه‌ی ۴.

ممّا كتب العلم على اللوح، فقد كفر بما نزل على محمد، و إنّا لنشهد أعمالكم و لا يخفى علينا شيء من أمركم، و إن أعمالكم لتعرض علينا؛

ای مفضل هر کس گمان کند که امام آل محمدﷺ مطلبی از امور ثبت شده یعنی از علومی که در لوح نوشته شده است را نمی‌داند به دینی که بر محمدﷺ نازل شده است کافر شده است و ما اعمال شما را مشاهده می‌کنیم و چیزی از امور شما بر ما پنهان نیست و اعمال شما بر ما عرضه می‌شود.»[1]

وقتی روح وجود داشته باشد و بدن ریاضت بکشد، نورهای آن دو ظهور می‌کند و اسرار آن آشکار می‌شود و عالم غیب را درک می‌کند و این را فقط اهل جهالت انکار می‌کند. پس تو چرا احاطه‌ی روح همه‌ی روح‌ها به عالم غیب را انکار می‌کنی؟ اگر گفته شود: «علی غیب می‌داند و اگر فضیلت به علم و پیش گامی باشد و در بین بندگان کسی باشد که از آل محمد علیهم‌السلام در علم داشتن به اعمال بندگان پیش گام باشد، در این صورت او افضل از آل محمد علیهم‌السلام خواهد بود.»

۱. امالی مفید؛ ص۱۹۶. مجلس؛ ص۲۳. تفسیر قمی؛ ج۱، ص۲۷۷.

فصل

عرضه شدن اعمال بر آل محمد علیهم السلام [1]

برخی شیعیان مؤمن اعتقاد دارند، که اعمال بر پیامبر و ولی عرضه می‌شود و برخی چنین اعتقادی ندارند و برخی معتقدند اعمال فقط بر ولی و نه پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه می‌شود و این خصوصیتی است که خداوند، ولیش را به آن مخصوص کرده

---

۱. از امام رضا علیه السلام نقل است: که به کسی که از حضرت درخواست کرد برایش دعا کند فرمود: «مگر من دعا نمی کنم؟ به خداوند سوگند! اعمال شما در هر روز و شب بر من عرضه می‌شود.» اصول کافی؛ ج۱، ص۲۱۹؛ عرضه شدن اعمال بر پیامبر؛ ح ۴.

امام صادق علیه السلام فرمود: «**تعرض الأعمال علی رسول الله** صلی الله علیه و آله **کل صباح**، اعمال در هر صبح بر پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه می‌شود.»

و در روایتی فرمود: «**اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون**» فرمود: «مؤمنون ائمه هستند.» اصول کافی؛ ج۱، ص۳۱۹؛ عرضه شدن اعمال بر پیامبر؛ ح ۱-۲.

بخاری در ادب مفرد از ابوذر نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «**عرضت علی أعمال أمتی - حسنها و سیئها - فوجدت محاسن أعمالهم**، اعمال امت من بر من عرضه شد - خوب و بد، و من از خوبی های اعمال آن ها مطلع شدم.» ادب مفرد؛ ص۸۰؛ ح ۲۳۱؛ باب از بین بردن اذیت.

و حارث و بزار از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که فرمود: «**حیاتی خیر لکم تحدثون و نحدث لکم و موتی خیر لکم تعرض علی أعمالکم**؛ زنده بودن من برای شما خیر است شما سخن می‌گوئید و ما نیز برای شما سخن می‌گوئیم و مرگ من نیز برای شما خیر است؛ چرا که اعمال شما بر من عرضه می‌شود.» المطالب العالیه؛ ج۴، ص۲۲؛ح ۳۸۵۳.

است و برخی معتقدند که ولی شاهد اعمال است و به آن علم دارد و این مقام تحقیقی است، نه تقلیدی. ما به افراد معتقد به این عقیده می‌گوئیم: «اعمال بر پیامبر و ولی عرضه می‌شود و بعد به نزد حضرت پروردگار والا بالا برده می‌شود و با وجود عرضه شدن اعمال، اگر امام از قبل به آن علم نداشته باشد و فقط بعد از عرضه شدن از آن مطلع شود، در این صورت فرق امام و مردم در چیست؟ بلکه در بین مردم کسانی هستند که از او به اعمال اتفاق افتاده آگاه‌تر است. پس معنای امامت چه می‌شود؟ که می‌گوئیم ریاست بر عامه است ؟ این عام بودن کجاست؟

اگر امام قبل از عرضه شدن اعمال از آن مطلع باشد در این صورت عرضه شدن چیزی که به آن علم دارد، چه فایده‌ای دارد؟ همین طور در مورد بالا رفتن اعمال به نزد حضرت پروردگار ، اگر پروردگار به اعمال علم نداشته باشد، مگر وقتی که به نزد او بالا برده شود در این صورت بنده از پروردگار اعلم خواهد بود؟

این محال است چرا که پروردگار سبحان عالم به اعمال بندگانش است و به آن احاطه دارد و از آن محافظت می‌کند و بر آن تأثیر گذار است و چیزی در آسمان و زمین بر او پنهان نیست ، در این صورت عرضه شدن چیزی که خدا و رسول او و ولی او اعلم به آن هستند چه فایده‌ای دارد؟

جواب این است: «فایده‌ی عرضه شدن اعمال بر خداوند این است که زیاد بودن یاران نشان دهنده‌ی عظمت سلطان است.»

اما فایده‌ی عرضه شدن اعمال بر ولی این است، که این حالت در مقام اطاعت و احترام گذاشتن است؛ چرا که هیچ امری از آسمان نازل نمی‌شود و از زمین به آسمان بالا نمی‌رود، مگر آن که بر ولی عرضه می‌شود، تا ملائکه بدانند که خداوند در امر خود حجتی دارد و او و فرمانش اطاعت می‌شود و این که اهل آسمان‌ها و زمین در خدمت او و محبت او و اطاعت از او هستند و منزه است خدایی که اهل آسمان‌ها و

زمین را در ولایت محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد علیهم السلام به خدمت گرفته است

شاهد این سخن روایت محمد بن سنان از امام صادق علیه السلام است که فرمود: «إن لنا مع کل ولی أُذن سامعهٔ، و عین ناظرهٔ، و لسان ناطق، ما به همراه هر یک از اولیاء خود، یک گوش شنوا و یک چشم بینا و یک زبان ناطق داریم.»[1]

این سخن را آن چه ابن بابویه از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند تأیید می‌کند، که فرمود: «ما من مؤمن یموت إلّا و یحضره محمد و علی فإذا رآهما استبشر، هیچ مؤمنی نمی‌میرد، مگر آن که محمد و علی علیه السلام هنگام مرگش نزد او حاضر می‌شوند و وقتی او آن دو را ببیند بشارت دریافت می‌کند.»[2]

این نزد اهل تحقیق از اصول عقاید است، چرا که مؤمن وقتی بمیرد حق یقین را رؤیت می‌کند و به خداوند و حق یقین وصل می‌شود، چرا که آن‌ها امر خداوند هستند، که هنگام وفات مؤمن و در وقت احتضار نزد او حاضر می‌شوند و بین شیطان و او حائل می‌شوند و او بر فطرت از دنیا می‌رود و وقتی بر فطرت از دنیا رفت وارد بهشت می‌شود.

جاهلی اعتراض کرد و گفت: «اگر آن‌ها هنگام وفات مؤمن، نزد او حاضر می‌شوند، اگر در یک لحظه هزار مؤمن از دنیا بروند چگونه خواهد بود؟»

من به او گفتم: «واجب است به حضور آن‌ها نزد تک تک این افراد اعتراف و اعتقاد داشته باشیم، برای این که وعده‌ی آن‌ها به شیعیانشان و کمک کردن به آن‌ها هنگام سختی‌ها و برطرف کردن مشکلاتشان و دور کردن شیطان از آن‌ها و سفارش

---

۱. بحار؛ ج۴۷، ص۹۵؛ ح ۱۰۸؛ ج۲۶، ص۲۶۹. این حدیث طولانی است.

۲. به زودی تفصیل آن می‌آید.

کردن به فرشته مرگ برای آن‌ها صادق است و نباید به توهمات توجه کرد. برای این که عقل و فهم ما ضعیف و سخیف است و می‌گوید: چگونه ممکن است یک نفر در زمان واحد در مکان‌های متعدد حاضر شود؟ [۱] وقتی شیطان سراغ تو می‌آید با این

---

۱. حضور آن ها در زمان واحد نزد بیش از یک میت و در بیش از یک مکان امری صحیح است: «جوز بن عربی رؤیة النبی محمد صلی الله علیه و آله بجسمه و روحه و بمثاله الآن.» الحاوی للفتاوی؛ ج۲، ص۴۵۰.
تاج الدین سبکی به کسی که درباره‌ی رؤیت قطب در بیش از یک مکان سؤال کرده بود گفت: «این مرد بزرگ (قطب) همه‌ی هستی را پر کرده است و برخی این بیت را سروده اند:
مانند خورشید در آسمان و نور او که در مشرق و مغرب همه‌ی کشورها را در بر می‌گیرد
الحاوی للفناوی؛ ج۲، ص۴۵۴.
سیوطی به ممکن بودن رؤیت پیامبران در بیداری تصریح کرده است. الرسائل العشر؛ ص۱۸. شرح شمائل محمدیه؛ ج۲، ص۲۴۶.
در ذخائر محمدیه می‌گوید: «خواب دیدن پیامبر صلی الله علیه و آله برای همه‌ی اهل زمین در یک شب امری ممکن است.» الذخائر المحمدیه؛ ص۱۴۶.
شیخ بدر الدین زرکشی در جواب سؤالی که همزمان از کشورهای دور از او شد با این که رؤیت پیامبر صلی الله علیه و آله حق است گفت: «پیامبر صلی الله علیه و آله چراغ و نور خورشید در این عالم است و مثال نور او در همه‌ی عوالم همین گونه است و همانطور که خورشید را همه‌ی افراد مشرق و مغرب در یک زمان واحد و در حالت های مختلف می‌بینند پیامبر صلی الله علیه و آله نیز همین گونه است.»
شاعری چه خوب گفته است:
مانند ماه کامل است که از هر جا به آن نگاه کنی نوری نافذ را به چشمان تو می‌رساند
المواهب اللدنیه؛ ج۲، ص۲۹۷. خصوصیت های پیامبر صلی الله علیه و آله.
علاوه بر این ها حدیث متواتر است: «من رآنی فقد رآنی فإن الشیطان لا یتمثل مکانی – لا یستطیع أن یتمثل بی – لا یتکون فی صورتی – لا یتشبه بی؛ هر کس مرا ببیند خود مرا دیده است و شیطان

نمی تواند به جای من ظاهر شود، نمی تواند خودش را مثل من کند، در چهره‌ی من نمایان نمی شود، نمی تواند به من شبیه شود.»

المواهب اللدنیه؛ ج۲، ص۲۹۳ تا ۳۰۱. ذکر خصائصه و ذکر جمله من المصادر.

در عبارت دیگری این گونه است: «**من رآنی فی منامه فقد رآنی فإن الشیطان لا یتمثل فی صورتی و لا فی صورة أحد من أوصیائی**، هر کس مرا در خواب ببیند در بیداری نیز خواهد دید.» المعجم الکبیر؛ ج۱۹، ص۲۹۷؛ ح ۶۶۰.

علما در معنای ان می‌گویند: «این رؤیت حتماً در همین دنیا اتفاق خواهد افتاد. هر چند هنگام مرگ باشد برای کسانی که توفیق آن را پیدا کنند. الذخائر المحمدیه؛ ص۱۴۷.

واضح است که رؤیت پیامبر صلی الله علیه و آله برای بیش از یک نفر در یک زمان اتفاق افتاده است.

امام رضا علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «هر کس مرا در خواب ببیند خود مرا دیده است. چرا که شیطان نمی تواند در چهره‌ی من ظاهر شود و نیز در چهره‌ی اوصیاء من هم نمی تواند ظاهر شود.» کشف الغمة؛ ج۳، ص۱۲۰. فضائل الرضا انوار النعمانیه؛ ج۴، ص۵۴.

قاضی ابوبکر بن عربی می‌گوید:

«رؤیت پیامبر صلی الله علیه و آله در شمایل معروف او ادراک یک حقیقت است و رؤیت او بر غیر شمایل او ادراک مثال اوست. چرا که صحیح این است که پیامبران در قبر دچار تغییر نمی شوند و ادراک ذات کریم ادراک حقیقت است و ادراک صفات ادراک مثال است. المواهب اللدنیه؛ ج۲، ص۲۹۴، خصائص النبی صلی الله علیه و آله ارشاد الساری؛ ج۱۴، ص۵۰۲. کتاب التعبیر باب من رأی النبی فی المنام.

قسطلانی می‌گوید: «اگر بگوئید: «پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار بر غیر چهره‌ی شناخته شده اش رؤیت می‌شود و دو نفر در یک حالت واحد در دو مکان او را می‌بینند؛ در حالی که جسم یکی است و فقط در یک مکان می‌تواند باشد؟»

من جواب می‌دهم: «که حضرت در صفاتش ظاهر شده است و نه در ذاتش پس ذات حضرت قابل رؤیت است و صفاتش نامرئی و تخیلی است. پس ادراک او مشروط به دیدن چشم و نزدیکی مسافت نیست. پس کسی که قابل رؤیت است در زیر زمین مدفون نیست و بر روی زمین هم نیست. بلکه

آیه جوابش را بده ﴿وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا﴾[1]

شرطش فقط این است که او موجود باشد.» ارشاد الساری؛ ج۱۴، ۵۰۳. کتاب التعبیر باب من رأی النبی فی المنام.

از احوال و زندگانی بسیاری از علما می‌توان فهمید که امکان رؤیت پیامبر و اهل بیت او وجود دارد؛ که در جای خود ذکر شده است. المواهب اللدنیه؛ ج۲، ص۲۹۷، ۳۰۱. ینابیع الموده؛ ج۲، ص۵۵۱، ۵۵۴. کشف الغمه؛ ج۱، ص۲۳۹، ۳۸۳. الزام الناصب؛ ص۳۴۰ تا ۴۲۷. دلائل الامامه؛ ص۲۷۳ تا ۲۸۸ و ص۲۹۴ تا ۳۲۰؛ معاجز المهدی و من رآه ، إعلام الوری؛ ص۳۹۶، ۴۲۵؛ ارشاد الساری؛ ج۱۴، ص۵۰۲، ۵۰۴. کتاب التعبیر باب من رأی النبی فی المنام.

شیخ مرسی می‌گوید: «اگر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یک لحظه از جلوی چشم من محجوب شود من خودم را از مسلمانان نمی دانم.» المواهب اللدنیه؛ ج۲، ص۳۰۰. خصائص النبی.

به این شکل روشن می‌شود که رؤیت ال محمد الآن و در هر مکانی ممکن است و قبلاً گفتیم که آن ها زنده هستند و نزد پروردگارشان روزی می‌خورند با همان جسم و جَسد و روح.

این دلالت بر این دارد که امام نزد هر انسانی حاضر است و هیچ شخصی بر او پنهان نیست لذا از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل است که فرمود:

«**إن للشمس وجهين وجه يلي أهل السماء و وجه يلي أهل الأرض، فالإمام مع الخلق كلهم لا يغيب عنهم و لا يحجبون عنه**، خورشید دارای دو وجه است یک وجه او به سوی اهل آسمان است و یک وجه او به سوی اهل زمین و امام در کنار همه‌ی مخلوقات است و از جمع آن ها غایب نیست و آن ها از چشم او پنهان نیستند.» بحار الانوار؛ ج۲۷، ص۹؛ ح۲۱. مشارق انوار الیقین؛ ص۱۳۹.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «**الحجة قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق**، حجت قبل از مخلوقات و در کنار مخلوقات و بعد از مخلوقات موجود است.» کمال الدین؛ ج۱، ص۲۲۱؛ باب ۲۲؛ ح ۵. انسان کامل؛ ص۸۷.

۱. کهف؛ آیه‌ی ۴۵.

فصل

امام در کنار مخلوقات است و از جمع آن‌ها غایب نیست

وقتی ائمه از حال پیروان خود مطلع باشند، بدون شک از حال دشمنان خود نیز مطلع خواهند بود به خاطر دلالت داشتن بالاتر بر پائین تر، چرا که کسی که ولی بر همه چیز است واجب است به همه چیز علم داشته باشد وگرنه فقط مراقب بعضی‌ها می‌بود. در حالی که هدف ریاست او بر عموم است. پس واجب این است، که علم و احاطه‌ی او عام باشد وگرنه رئیس مطلق نمی‌باشد در حالی که رئیس مطلق است و این برهان خلف است.

از امام صادق علیه‌السلام نقل است که فرمود: «**إنّ لله اثنی عشر ألف عالم، کل عالم أکبر من السّموات والأرض؛** و أنا الحجّة علیهم، خداوند دوازده هزار جهان دارد، که هر جهان بزرگ تر از آسمان‌ها و زمین است و من حجت بر آن‌ها هستم.»[1]

کسی نمی‌تواند حجت بر قومی باشد، مگر آن که به آن‌ها علم داشته باشد و شاهد آن‌ها باشد وگرنه حجت نیست در حالی که او حجت است؛ پس عالم او به مردمان خود است؛ چرا که او چشم بینای خداوند در بین بندگان است و چشم خداوند بر سایر بندگان نیز مطلع است. پس او در جهان مانند خورشید است؛ چرا

---

۱. حدیث آن گذشت.

که او نور حق در بین مخلوقات است و شعاع او بر سایر جهان نیز سایه می‌افکند و او حجاب خداوند در عالم چهره‌ها است و این سخن پیامبرﷺ اشاره به آن است: «**علی لا یحجبه عن الله حجاب**؛ هیچ حجابی نمی‌تواند بین خداوند و علی حائل شود.»[1]

و او خودش حجاب و راز است پس امام یک نور الهی و راز ربانی است و تعلق او به این جسد یک حالت عارضی است دلیل آن این آیه است «**و اشرقت الارض بنور ربها**؛ و نور رب، همان امام است، که با نور او تاریکی‌ها روشن می‌شود و سایر عالم نورانی می‌شود.»

این تفسیر را روایتی که از پیامبرﷺ وارد شده است تأیید می‌کند حضرت فرمود:

«**إنّ للشمس وجهین، وجه یلی أهل السماء، و وجه یلی أهل الأرض**؛ خورشید دارای دو وجه است. یک وجه آن به سوی اهل آسمان و یک وجه آن به سوی اهل زمین است.»[2] پس امام در کنار همه‌ی مخلوقات است و از جمع آن‌ها غایب نیست و آن‌ها نیز از او پنهان نیستند بلکه آن‌ها از دیدن او محجوب هستند و او محجوب نیست چرا که دنیا نزد امام مانند یک سکه‌ی پول در دست انسان است، که آن را به راحتی زیر و رو می‌کند.»

از ائمه علیهم‌السلام نقل است: «**إن الله یعطی ولیّه عموداً من نور بینه و بینه یری فیه سائر أعمال العباد**؛ خداوند به ولی خود، ستونی از نور که بین او و ولی برقرار است، عطا

۱. بحار الانوار؛ ج ۴۰، ص۹۶؛ ح ۱۱۶.

۲. بحارالانوار؛ ج۲۷، ص۹؛ ح۲۱.

می‌کند و او در آن سایر اعمال بندگان را می‌بیند.»[1]

همان طور که انسان خودش را بدون شک در آئینه می‌بیند ، و اسحاق بن عمار از امام کاظم علیه السلام روایت کرده است و می‌گوید: مردی از اهل خراسان بر حضرت وارد شد و او با زبان پرندگان با حضرت صحبت کرد و امام موسی علیه السلام مانند زبان خودش با او صحبت کرد. وقتی آن مرد بیرون رفت گفتم:

«ای سید من! من مانند این زبان را تا کنون نشنیده بودم.» حضرت فرمود: «این زبان قومی از اهل چین است و زبان اهل چین همه اش این گونه نیست و بعد فرمود: «آیا از این تعجب می‌کنی؟» گفتم: «بله.» فرمود:

«سأریک ما هو أعجب، إن الإمام یعلم منطق الطیر و منطق کل ذی روح، لا یخفی علی الإمام شیء؛

چیزی به تو نشان می‌دهم که بیشتر تعجب کنی ، امام زبان پرندگان را و زبان هر موجود دارای روح را می‌داند و چیزی بر امام پنهان نیست.»[2]

پس آن‌ها شاهد زندگی و مردن مردم هستند. چرا که آن‌ها از طرف خداوند به هر چیزی که موجود یا معدوم است علم دارند. همان طور که از پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شده است که حضرت از کنار قبری عبور می‌کرد و فرمود: «اف اف» گفته شد:

«ای پیامبر! چه فرمودید؟» فرمود: «**إنّ صاحب هذا القبر سئل عنی فأمسک، فأففت علیه**؛ از صاحب این قبر درباره‌ی من سؤال شد ولی نتوانست جواب دهد و من اف

---

۱. هدایة الکبری؛ ص۲۴۰؛ باب ۷؛ بصائر الدرجات؛ ص۴۳۵؛ ح ۳؛ باب انه یری ما بین المشرق و المغرب.

۲. الانوار النعمانیه؛ ج۱، ص۳۳؛ هدایة الکبری؛ ص۱۷۱؛ باب ۲.

گفتم.»

و از آن جمله روایتی از امیر المؤمنین علیه‌السلام است که وقتی با کمیل در قبرستانی عبور می‌کرد کمیل بر سرعت حرکت خود افزود حضرت به او فرمود: «**خفّف الوطء یا کمیل فإنّهم یسمعون صریر نعالک**؛ ای کمیل! آهسته‌تر قدم بردار. چرا که آن‌ها صدای نعلین تو را می‌شنوند.»

علم امام به آن‌ها گمان و یا تقلید نیست، بلکه علمی است که از راه احاطه و تحقیق است،[1] پس علم خداوند محیط به معلومات است و علم آن‌ها شامل طبقات آسمان نیز می‌شود، چرا که آسمان‌ها و زمین و آن چه در آن است، مخزن خداوند می‌باشد و آن را به خاطر آن‌ها آفریده و در اختیار آن‌ها قرار داده است؛ پس کلیدهای علم آن و غیب آن نزد آن‌ها است و بلکه آن‌ها خودشان کلیدهای غیب هستند و این آیه اشاره به آن است: ﴿**وَعِندَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ**﴾[2] چرا که ولی مطلق، کسی است که کلیدهای ولایت در اختیار اوست، بلکه او خودش کلیدهای ولایت است و این آیه آن را تأیید می‌کند: ﴿**صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ**﴾[3] این صریح است و امام صادق علیه‌السلام فرمود: «**صراط الله علی جعله الله امینه علی علم ما فی السموات و ما فی الأرض فهو امیره علی الخلائق و امینه علی الحقائق**؛ صراط خداوند، علی است که او را امانتدار علم آنچه در آسمان‌ها و زمین است قرار داده؛

۱. در کتاب علم آل محمد آن را مفصل توضیح داده ایم.

۲. انعام؛ آیه‌ی ۵۹.

۳. شوری؛ آیه‌ی ۵۳.

پس او امیر مخلوقات و امانتدار حقائق است.»[1] این تفسیر را سخن امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه‌ی تطنجیه تأیید می‌کند «**لو شئت اخبرتکم بآبائکم و اسلافکم ممّن کانوا و أین کانوا و أین هم الآن و ما صاروا الیه؟** فکم من اکل منکم لحم اخیه و شارب برأس ابیه و هو یشتاقه و یرتجیه هیهات إذا کشفت المستور و حصل ما فی الصدور و ایم الله لقد کررتم کرات و کم بین کرة و کرة من آیة و آیات؛ اگر بخواهم می‌توانم به شما بگویم پدران و گذشتگان شما از چه قومی بودند و در کجا زندگی می‌کردند و اکنون در کجا هستند و چه سرنوشتی داشته اند. چه بسیار افرادی از شما که گوشت برادرش را می‌خورد و در ظروفی که از خاک اسکلت سر پدرش است، آب می‌نوشد؛ در حالی که مشتاق پدر و برادرش است و امید دیدار آن‌ها را دارد، اما نمی‌تواند به این ملاقات برسد تا وقتی که پرده کنار برود و عقاید درون سینه تجلی یابد و به خداوند سوگند تا آن هنگام شما بارها به این دنیا رجوع کرده اید و چقدر بین این رجوع‌ها آیاتی وجود دارد.»

به خاطر عام بودن، علم او لازم می‌آید که احاطه‌ی اونیز عام باشد چرا که او وجه خداوند است که از طریق او به خداوند مراجعه می‌شود و او سبب مرتبط کننده‌ی زمین با آسمان است و این آیه اشاره به آن است ﴿**فَأَيْنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ**﴾[2] او خورشید نور دهنده‌ای است که هیچ گاه چیزی مانع از تابش او نمی‌شود و اسمی است که در همه‌ی اشیاء جاری است، پس آن‌ها نسبت به موجودات مولای آن‌ها و معنای آن‌ها هستند و نسبت به حضرت احدیث، بنده و ولی و خلیفه‌ی او هستند و

---

۱. بحارالانوار؛ ج۲۵، ص۱۷۰؛ ح۳۸ با مقداری تفاوت.

۲. بقره؛ آیه‌ی ۱۱۵.

این آیه اشاره به آن است: ﴿إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا﴾[1] امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «**الرصد التعلم من النبی**؛ رصد یعنی تعلم از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله[2] و عبارت: «من بین یدیه» معنایش این است که در قلب او الهام می‌شود تا پیامبر بداند که رسالت‌های پروردگارش را ابلاغ کرده است و علی به علمی که او دارد احاطه دارد ﴿وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾[3] می‌فرماید: منظور، علم آنچه تاکنون اتفاق افتاده و آن چه تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد، می‌باشد؛ حتی علم شناخت هر انسان به اسم و نسب و این که چه کسی با مرگ طبیعی می‌میرد و چه کسی به قتل می‌رسد و چه کسی از اهل بهشت است و چه کسی از اهل جهنم است.[4]

این آیه اشاره به آن است: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ﴾[5] او این رؤیت را با آئینه‌ی: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾[6] انجام داد و با چشم ولایت توانست ببیند، چرا که پیامبر گاهی رؤیت ملکوت برایش ناممکن می‌شود چرا که وحی از ملکوت بر او نازل می‌شود؛ اما ولی، رؤیت ملکوت برایش ناممکن نیست، پس پیامبر در انتظار آمدن غیب است، اما ولی در غیب نگاه می‌کند و ولی با این مقام، بالاتر از پیامبر نیست بلکه در سایر مقامات شاگرد پیامبر است و در رتبه ی

---

١. جن؛ آیه‌ی ٢٧.

٢. بحار الانوار؛ ج٣٦، ص٨٩؛ ح١٦ در آن جا تعلیم آمده است و این حدیث طولانی است.

٣. جن؛ آیه‌ی ٢٨.

٤. در این زمینه روایتی از امام باقر علیه‌السلام است. البحار؛ ج٢٦، ص١٤؛ ح٢.

٥. انعام؛ آیه‌ی ٧٥.

٦. بقره؛ آیه‌ی ١٢٤.

پایین تر از او قرار دارد و فیض خود را از پیامبر دارد و علم خود را از او دارد، اما گاهی مقاماتی دارد که پیامبر ندارد، هر چند ولی از پیروان پیامبر است، مانند داستان خضر و موسی، که این اشاره به الهام است و این سخن اشاره به آن است: «و لقد نظرت فی ملکوت السّموات والأرض فما غاب عنی شیء مما کان قبلی و لا شیء ممّا هو کائن بعدی؛ من در ملکوت آسمان‌ها و زمین نظر کردم و هیچ چیز برای من مخفی نبود از حوادثی که در گذشته اتفاق افتاده یا حوادثی که در آینده به وجود خواهد آمد.»[1]

این درست است چرا که ولی مطلق، اگر چیزی را جهل داشته باشد به کسی که به او ولایت داده، جاهل خواهد بود و اگر چیزی را علم داشته باشد و به چیزهائی علم نداشته باشد، نمی‌شود که یک بار او را توصیف به علم کنیم و یک بار توصیف به جهل و جاهل باشد وقتی که عالم است و این خلف است و اگر جهل داشته باشد، ولایت و عصمت از او برداشته می‌شود چرا که خداوند هرگز ولی جاهل را انتخاب نمی‌کند پس اگر جهل داشته باشد، لازمه‌اش این است که ولی نباشد و یا این که ولی، جاهل باشد و این محال است پس عالم به تمام اشیاء است و این همان مطلوب ما است. ابن ابی الحدید در مدح حضرت علیه السلام به آن اشاره می‌کند:

و ذو المعجزات الباهرات اقلها　　　الظهور علی مستودعات السرائر

او دارای معجزه‌های حیرت انگیز است که کوچک‌ترین آن اطلاع از اسرار درونی افراد است.

دلیل آن این سخن بر حق است: «**أنا الهادی بالولایة**؛ من با ولایت، هدایت کننده

---

۱. بحار الانوار؛ ج۲۶، ص۱۴۱؛ ح۱۴. به نقل از امالی مفید با مقداری تفاوت.

هستم.»[1] پس او غیب ثبت شده‌ی خداوند است و پرچم نصب شده‌ی او و منزن غیب او در آسمان‌ها و زمین و وارث اسرار پیامبر او است و او امام مبین است که خداوند مسئولیت هدایت مخلوقات را بر عهده‌ی او گذاشته است و همه چیز را درباره‌ی او قضاء کرده است. پس هر علمی که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است، نزد او و از او و درباره‌ی او است و این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره به آن است: «أنت منّی و أنا معک سرّی و علانیتی، و أنت روحی التی بین جنبی، لحمک لحمی، و دمک دمی، و ما أفرغ جبرائیل فی صدری حرفاً الّا وقد. أفرغته فی جوفک؛ تو از من هستی و من در کنار تو هستم چه در آشکار و چه در درون خودم، تو روح بین دو پهلوی من، گوشت تو گوشت من و خون تو خون من است. جبرئیل هیچ حرفی را به من تعلیم نداد؛ مگر آن که من آن را در سینه‌ی تو قرار دادم.»[2]

این سخن عظیمی است که با صراحت برای علی شرافت و عظمت و فضیلت و پیش گامی قائل است. به طوری که او در نعمت پیامبر کریم شریک است و شقه‌ی دوم آن نور رؤوف و رحیم است. پس او از پیامبر است در نور و روح و طینت و ظاهر و باطن و تفاوتی بین آن دو وجود ندارد جز نبوت. او آیات و مقامات و کلمات تامات و نورهای خیره کننده است که سخن در بیان شناخت اسرار او عاجز است. چشم‌های فهم از دیدن برق نورهای او کور است.

او راز خدای رحمن و رحیم است و کسی این مقام را ندارد، مگر کسی که دارای بهره‌ای عظیم باشد. هر کس انکار کند که امام غیب را می‌داند؛ امامت او را انکار

---

۱. بحار الانوار؛ ج۲۶، ص۱۵۳؛ ح۴۱. با مقداری تفاوت.

۲. نفحات الأزهار؛ ج۴، ص۳۱۶. در عبارتی از پیامبر علیه السلام است که فرمود: «ای مردم! هر علمی را پروردگارم به من تعلیم داد. من آن را به علی تعلیم دادم.» تفسیر نور الثقلین؛ ج۴، ص۳۷۹. مناقب ابن مغازلی؛ ص۵۰؛ ح۷۳.

کرده است و هر کس امامت او را انکار کند از نابود کردن آیات محکمات قرآن و یا انکار نبوت پیامبران باکی ندارد و به این عقیده وارد شده است که در آسمان خدایی وجود ندارد. پس واجب است که ولی به اهل ولایت خود علم داشته باشد چه آن‌ها زنده باشند و چه مرده باشند. وگرنه در یک زمان عالم خواهد بود ودر زمان دیگر عالم نخواهد بود و این محال است، چرا که ولی همان انسان کامل است ، پس چگونه می‌شود انسان کامل ناقص باشد این خلف است. **﴿وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾**[١] می‌گوید: «او از آن چه تا کنون اتفاق افتاده است و آن چه در آینده تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد، علم دارد. حتی هر انسانی را با نام و نسب می‌شناسد و این که چه کسی با مرگ طبیعی و چه کسی با قتل از دنیا می‌رود و این که چه کسی از اهل بهشت است و چه کسی از اهل جهنم است.»[٢]

این آیه اشاره به آن است: **﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ﴾**[٣] و این ملکوت را با آئینه دید **﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾**[٤] در این جا با چشم ولایت دیده است، چرا که پیامبر گاهی اوقات از دیدن ملکوت محجوب می‌شود. چرا که وحی از آن جا بر او نازل می‌شود و ولی از ملکوت محجوب نمی‌شود.

پیامبر منتظر غیب می‌ماند و ولی در غیب نگاه می‌کند و ولی با داشتن این مقام بالاتر از پیامبر نیست؛ بلکه در سایر مقامات شاگرد اوست و زیر مرتبه‌ی اوست و فیض او از پیامبر است و علم او از اوست و گاهی ولی چیزی دارد که پیامبر ندارد

---

١. جن؛ آیه‌ی ٢٨.

٢. در این باره روایتی از امام باقر عليه السلام است. بحار؛ ج٢۶، ص١۴؛ ح٢.

٣. انعام؛ آیه‌ی ٧۵.

٤. بقره؛ آیه‌ی ١٢۴.

هر چند که از پیروان پیامبر است. مانند داستان خضر و موسی علیه السلام، و این اشاره به الهام است و این سخن نیز اشاره به آن است: «**و لقد نظرت فی ملکوت السَّموات والأرض فما غاب عنّی شیء ممّا کان قبلی، و لا شیء ممّا هو کائن بعدی**؛ من در ملکوت آسمان‌ها و زمین نگاه کردم و چیزی از چشم من پنهان نبود از حوادث گذشته و نیز از حوادثی که بعد از من اتفاق خواهد افتاد.»[1]

این سخن حق است؛ چرا که ولی مطلق اگر چیزی را جاهل باشد، کسی که به او ولایت داده است، جاهل خواهد بود و اگر چیزی را بداند و چیزی را نداند نمی‌توان یک بار او را به عالم بودن توصیف کرد و بار دیگر او را به جاهل بودن، در این صورت جاهل است در حالی که او عالم و این برهان خلف است، و اگر جهل داشته باشد ولایت و عصمت برداشته می‌شود.

خداوند هیچ جاهلی را ولی خود بر نگزیده است پس اگر جهل داشته باشد، لازمه‌اش این است که ولی نباشد و یا این که ولی باشد، ولی جاهل باشد، که این نیز محال است. پس عالم به همه چیز است و این مطلوب است و ابن ابی الحدید در مدح حضرت به این اشاره می‌کند:

و ذو المعجزات الباهرات أقلها الشهور علی مستودعات السرائر

او دارای معجزات خیره کننده است که کمترینش اطلاع بر اسرار نهفته است.

دلیل آن این سخن حق است: «**أنا الهادی بالولایة**، من به وسیله‌ی ولایت هدایت کننده هستم.»[2] پس او غیب مکتوب خداوند و پرچم نصب شده‌ی خداوند و مخزن غیب خداوند در آسمان‌ها و زمینش و وارث اسرار پیامبرش است. پس او امام مبینی

---

۱. بحار الانوار؛ ج۲۶، ص۱۴۱؛ ح ۱۴. به نقل از امالی مفید با مقداری تفاوت.

۲. بحار الانوار؛ ج۲۶، ص۱۵۳؛ ح ۴۱. با مقداری تفاوت.

است که خداوند هدایت مخلوقات را بر عهده‌ی او گذاشته و درباره‌ی او همه چیز را قضاء کرده است پس هر علمی که بر پیامبرصلّی‌الله‌علیه‌وآله نازل شده است، نزد اوست و از اوست.

فصل

حاضر شدن آل محمد ﷺ در کنار هر میّت

اما علم حضرت به این که آن‌ها در حال مرگ هستند، دلیلش سخن حضرت به حارث همدانی است: «ای حارث!» گفت: «بله‌ای مولای من!» فرمود: «لو قد بلغت نفسک التراقی لترانی حیث تحبّ، وقتی جان تو به حلقوم رسید تو مرا خواهی دید آن طور که دوست داری.»[1]

این اشاره به حاضر شدن حضرت هنگام مرگ است.[2]

---

۱. بحار الانوار؛ ج۶، ص۱۷۹؛ ح ۷. بشارة المصطفی؛ ص۵؛ ح ۴. رسائل المرتضی؛ ج۳، ص۱۳۳.

۲. امام صادق علیه السلام فرمود:

«إذا بلغت نفس احدکم هذه قیل له: أما ما کنت تحزن مِن هَمّ الدنیا و حزنها فقد أُمِنت منه و یقال له: أمَامَک رسول الله و علی و فاطمة علیهم السلام»

وقتی جان یکی از شما به این جا برسد، به او گفته می‌شود: «آن چه از هموم و غم دنیا ناراحت بودی، اکنون به پایان رسید و به او گفته می‌شود پیامبر خدا و علی و فاطمه علیهم السلام در پیش روی تو هستند.» بحار الانوار؛ ج۶، ص۱۸۴؛ ح ۱۷. باب ما یعاین المؤمن و الکافر عند الموت الکافی؛ ج۳، ۱۳۴؛ ح ۱۰.

امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: «پیامبر ﷺ فرمود:

«والذی نفسی بیده لا تفارق روح جسد صاحبها حتی یأکل من ثمر الجنة أو من شجر الزقوم، و حتی یری ملک الموت و یرانی و یری علیاً و فاطمة والحسن والحسین، فإن کان یحبنا قلت: یا ملک الموت ارفق به فإنه کان یحبنی و أهل بیتی. و إن کان یبغضنی و یبغض أهل بیتی قلت: یا ملک الموت شدد علیه فإنه کان یبغضنی و یبغض أهل بیتی، لا یحبنا إلّا مؤمن و لا یبغضنا إلّا منافق شقی؛

به خدایی که جانم در دست اوست سوگند می‌خورم که هیچ روحی جسدش را ترک نمی کند؛ مگر آن که از میوه‌ی بهشت یا از درخت زقوم بخورد و فرشته‌ی مرگ را ببیند و مرا و علی را و فاطمه را و حسن و حسین را ببیند اگر دوست دار ما باشد؛ می‌گویم: «ای فرشته‌ی مرگ! با او مدارا کن؛ چرا که او مرا و اهل بیت مرا دوست داشت.»

اگر با من و اهل بیتم دشمن باشد می‌گویم: «ای فرشته‌ی مرگ! بر او سخت بگیر چرا که او با من و اهل بیت من دشمن بود.» کسی جز مؤمن ما را دوست ندارد و کسی جز منافق بدبخت ما را دشمن نمی دارد. اهل البیت توفیق ابو علم؛ ص۶۸-۶۹؛ باب دوم. بشارة المصطفی؛ ص۶؛ ح۷ با تفاوت اندک.

از اسماء بنت عمیس نقل است که می‌گوید: «ما نزد علی بن ابی طالب علیه‌السلام بودیم بعد از آن که ابن ملجم ضربه‌ای با شمشیر بر او زده بوَد و حضرت فریاد بلندی سر داد و بعد بیهوش شد و بعد به هوش آمد و فرمود: «**مرحباً مرحباً الحمد لله الذی صدقنا وعده، و أورثنا الجنة،** خوش آمدی خوش آمدی حمد خدایی که وعده اش صادق بود و بهشت را به ما ارث رساند.» به او گفته شد: «چه می‌بینی؟»

فرمود: «**هذا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و أخی جعفر و عمی حمزة و أبواب السماء مفتّحة والملائکة ینزلون یسلّمون علی و یبشرونی. و هذه فاطمة علیهاالسلام قد طاف بها وصائفها من الحور، و هذه منازلی فی الجنة. لمثل هذا فلیعمل العاملون؛** این پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و برادرم جعفر و عمویم حمزه است و درب های آسمان باز است و ملائکه پائین می‌آیند و بر من سلام می‌کنند و به من بشارت می‌دهند و این فاطمه علیهاالسلام است که ملائکه و خدمت گزاران حور العین به دور او حلقه زده اند و این ها خانه های من در بهشت است. برای مثل این ها مردم باید تلاش کنند. ربیع الابرار؛ ج۴، ص۲۰۸ باب مرگ و مسائل مربوط به قبر و جنازه.

از فضل بن یسار از امام باقر و امام صادق علیهما‌السلام نقل است که فرمودند: «**حرام علی روح أن تفارق جسدها حتی تری الخمسة: محمداً و علیاً و فاطمة و حسناً و حسیناً**؛ بر روح حرام است که از جسد جدا شود، مگر آن که پنج تن را ببیند. محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام. کشف الغمه؛ ج۲، ص۴۰ مناقب امیر المؤمنین علیه‌السلام.

و ابن اعثم روایت کرده است که معاویه هنگام مرگ امیر المؤمنین علیه‌السلام را رؤیت کرد می‌گوید: «بعد از آن معاویه از آن مکان رفت تا وارد شام شد و وارد منزلش شد و بیماری اش شدید شد و در بیماری اش چیز هایی می‌دید که خوشحال نمی شد ....و مقدار زیادی آب می‌نوشید ولی سیراب نمی شد ، گاهی یک یا دو روز بیهوش بود و وقتی به هوش می‌آمد با صدای بلند فریاد می‌زد: «**مالی و مالک یابن أبی طالب إن تعاقب فبذنوبی و إن تغفر فإنک غفور رحیم**؛ مرا با تو چه شده است ای پسر ابی طالب! اگر مرا عذاب کنی به خاطر گناهان خودم است و اگر مرا ببخشی تو بخشنده و رحیم هستی.» الفتوح ابن اعثم؛ ج۲، ص۶۱. بحث بازگشت معاویه از مکه و بیماری او در این سفر و خبر وفات او.

و از سلیم حدیثی طولانی روایت شده است که در آن از پشیمان شدن خلیفه‌ی اول و دوم هنگام مرگ خبر می‌دهد و در آن حدیث آمده است:

عمر به ابو بکر گفت: ای خلیفه‌ی پیامبر! چرا اظهار پشیمانی می‌کنی؟

ابو بکر گفت: «این پیامبر است و در کنار او علی بن ابی طالب است، که مرا به آتش بشارت می‌دهند و به همراه او نامه ای است که این دو نفر در کعبه بر آن باهم عهد کردند و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌گوید:

«تو به این عهد وفا کردی و با ولی الله دشمنی کردی. پس تو و آن رفیق تو را بـه در اسفل السافلین آتش بشارت می‌دهم ارشاد القلوب؛ ج۲، ص۳۹۲. خبر وفات ابوبکر و معاذ.

از نخله بنت عبد الله نقل است که می‌گوید: «بعد از قتل زید بن علی و سه روز به صلیب بسته شدن او در خواب دیدم گویا زنانی از آسمان پائین می‌آیند و لباس زیبایی به تن دارند و آمدند و به دور درختی که زید بن علی به آن بسته شده بود حلقه زدند و بعد برای او نوحه سرایی کردند و مثل زنان برای او شیون کردند.

اما علم حضرت به آن‌ها بعد از مرگ آن‌ها دلیلش سخن حضرت به اصبغ بن نباته در نجف کوفه است:

«یا أصبغ إن فی هذا الظهر أرواح کل مؤمن و مؤمنة، فلو کشف لک ما کشف لی لرأیتهم خلقاً یتحدّثون علی منابر من نور؛ ای اصبغ! در این منطقه ارواح مردان و زنان مؤمن هستند. اگر آن چه را من می‌بینم تو نیز ببینی. خواهی دید که عده‌ای بر روی منبرهای نور با یک دیگر صحبت می‌کنند.» و این حق است چرا که ولی وقتی به افراد زنده احاطه‌ی علمی داشته باشد واجب است که به مردگان نیز احاطه داشته باشد وگرنه حالت اول ممتنع خواهد بود. به خاطر امتناع حالت دوم.

اما اولی غیر ممتنع است پس دومی هم همین طور ، چرا که علمی که با آن تأیید می‌شود و با آن به افراد زنده علم دارد با همان به مردگان علم دارد و این آیه اشاره به آن است **﴿قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِندَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ﴾**[1] و کتاب حفیظ همان ولی است و علم آن نزد اوست و این به خاطر این است که لوح محفوظ حاوی مطالب غیب خداوند است و لوح حفیظ در زمین همان محل امانت غیب

می‌گوید: زنی را دیدم که جلو آمد و لباس سبز رنگی به تن داشت و از آن نوری می‌درخشید تا این که نزدیک آن زنان ایستاد و بعد سر خود را بلند کرد و گفت: «**یا زید قتلوک یا زید صلبوک یا زید سلبوک یا زید إنهم لن تنالهم شفاعة جدک** صلی الله علیه و آله **غداً فی یوم القیامة**؛ ای زید! تو را به قتل رساندند. ای زید! تو را به صلیب بستند. ای زید! لباس تو را دزدیدند. ای زید! آن ها در فردای قیامت مشمول شفاعت جدت صلی الله علیه و آله نمی شوند.»

می‌گوید: به یکی از آن زنان گفتم: «این زن بزرگ از بین شما کیست؟»

گفتند: «این فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله است.» الفتوح ابن اعثم؛ ج۳، ص۲۹۵. ذیل خبر زید بن علی.

۱. ق؛ آیه‌ی ۴.

خداوند است و این آیه اشاره به آن است ﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ﴾[۱] و ولی حافظ ذکر و عالم به تأویل و تنزیل آن است. پس لوح محفوظ در حقیقت همان ولی است پس هر کس علم ولی به اهل ولایتش را و مشاهده‌ی اعمال آن‌ها را انکار کند در واقع قرآن را تکذیب کرده است و به خدای رحمان کفر ورزیده است.

فصل

همین طور کسی که علم او را مخصوص به یک زمان محدود و به یک اشیاء محدود بداند؛ در این صورت برای ولی حکم به جهالت داده است. پس لازمه‌ی تکذیب دومی تکذیب اولی است و لازمه‌ی تصدیق اولی تصدیق دومی است. به خاطر نبودن تخصیص، پس در این صورت لازم می‌آید؛ چیزی را تصدیق کند که تکذیب کرده است و چیزی را تکذیب کند که تصدیق کرده است و نتیجه‌ی حالت اول کفر است و نتیجه‌ی حالت دوم ارتداد و فاسد شدن عقاید است.

اما حالت اول صادق است و دومی نیز همین طور.

---

۱. بروج؛ آیات ۲۱- ۲۲.

فصل

قدرت تکوینی آل محمد علیهم‌السلام

اما در مورد قدرت؛[1] باید گفت که ولی مطلق قدرتش مانند علمش است و علم

---

۱. این موضوع را به طور مفصل در کتاب خود یعنی، ولایت تکوینی توضیح داده ایم و به طور خلاصه در این جا می‌گوییم:

«ولایت تکوینی قدرتی است که خداوند آن را به اولیاء خاص خود عطا می‌کند. کسانی که به خداوند متعال تقرب می‌جویند، آن طور که خداوند سبحان گوش و چشم و دست آن ها می‌شود.»

آن طور که در حدیث تقرب جستن با نوافل آمده است:

«لا یزال العبد یتقرب إلیّ بالنوافل حتی أحبه، فإذا أحببته کنت سمعه و بصره و لسانه و یده و رجله؛ ففیّ یسمع، و بی یبصر، و بی ینطق، و بی یبطش، و بی یمشی، بنده همچنان با نوافل به من تقرب می‌جوید تا آن جا که او را دوست می‌دارم. وقتی او را دوست داشتم، گوش او و چشم او و زبان او و دست او و پای او می‌شوم. پس او با من می‌شنود و با من می‌بیند و با من صحبت می‌کند و با من ضربه می‌زند و با من راه می‌رود. جامع الاسرار؛ ص۲۰۴؛ ح ۳۹۳ و عبارات دیگری نیز دارد المعجم الاوسط؛ ج۱۰، ص۱۶۳؛ ح ۹۳۴۸. کنز العمال؛ ج۷، ص۷۷۰؛ ح ۲۱۳۲۷. اصول کافی؛ ج۲، ص۳۵۲؛ ح ۷. علل الشرایع؛ ج۱، ص۲۲۷؛ باب ۱۶۲.

شیخ حسن زاده آملی می‌گوید: «بلکه این فرد چون خدای حق چشم اوست که با آن می‌بیند و گوش اوست که با آن می‌شنود و اعضای بدن و قوای روحی اوست در این صورت تصرف افعال او نیز مانند حدس زدن و جذابیت روحی به وضعیتی می‌رسد، که سخن و فعل او واحد می‌شود و نیازی به امتداد زمانی در حرکات و انتقال ها ندارد. بلکه محل مشیئت خداوند و مظهر آن می‌شود به خاطر این سخن

او محیط است. پس قدرتش نیز همین طور است؛ چرا که قلب ولی محل مشیئت پروردگار والا است و زبان او منبع حکمت اوست و چیزی را انجام می‌دهد، که خداوند اراده کرده است و چیزی را اراده می‌کند؛ که خداوند انجام می‌دهد.

«انما قولنا لشیء اذا اردناه أن نقول له کن فیکون» که در این حالت قول و فعل متحد می‌شود. انسان کامل؛ ص۱۷۳.

خواجه نصیر الدین طوسی می‌گوید: «عارف وقتی از خودش منقطع شود و به حق متصل شود، هر قدرتی را که جزیی از قدرت خداوند است و متعلق به همه‌ی مقدورات است را می‌تواند ببیند و هر علمی را که در ضمن علم خداوند است و چیزی از موجودات از او پنهان نیست را می‌بیند و هر اراده ای که در ضمن اراده‌ی خداوند است و هیچ چیز از ممکنات نمی تواند بر آن تأثیر بگذارد را می‌بیند. بلکه هر وجودی که از خداوند صادر می‌شود و از او فیض می‌گیرد را می‌بیند و در این هنگام خدای حق چشم او شده است که با آن می‌بیند و گوش او شده است که با آن می‌شنود و قدرت او شده است که با آن فعل انجام می‌دهد و علم او شده است که با آن می‌داند و وجود او شده است که با آن دیده می‌شود. پس عارف در این هنگام در حقیقت متخلق به اخلاق خداوند است. شرح اشارات و تنبیهات؛ ج۳، ص۳۸۹. از سیر الی الله؛ ص۷۹.

امام خمینی می‌گوید:

«امام دارای مقامی محمود و درجه ای رفیع و خلافتی تکوینی است، که همه‌ی ذرات این هستی در برابر ولایت او و سیطره‌ی او خاضع هستند. از ضروریات مذهب ما این است که ائمه‌ی ما مقامی دارند، که هیچ فرشته‌ی مقرب و پیامبر مرسلی به آن نمی رسد و به موجب این روایات و احادیث پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام قبل از این عالم نورهایی بودند، که خداوند آن ها را به گرد عرش قرار داد و برای آن ها منزلت و احترامی قرار داد، که کسی غیر از خداوند آن را نمی داند.» حکومت اسلامی؛ ص۵۲.

فصل

اما حکومت مطلق، مانند موارد قبلی است. چرا که ولایت دارای حکومت است از ابتدا تا انتها؛ چرا که ولایت علم یقین و حق یقین است ، و منسوخ نمی‌شود و تغییر نمی‌کند و با تغییر زمان تغییر نمی‌کند و مانند شریعت‌ها و ادیان منسوخ نمی‌شود و به پایان نمی‌رسد. چون ولی پایان هستی است و در هستی و مکان از آن پیشی گرفته نمی‌شود. پس تعهد نسبت به آن از ازل گرفته شده است و هم چنان باقی است و یک ولی از ولی دیگر و یک رضی از رضی دیگر تا روز قیامت آن را دریافت می کند.

چرا که پروردگار ملک حق مبین برای آن تعهد بر اسماء گرفته است. قبل از آن که زمین‌ها و آسمان‌ها را بیافریند و این همان خاتمه و کمال همه‌ی دین‌ها است و آن ولایت هنگام نصب ترازوها دارای حق حکم است و وای بر تکذیب کنندگان روز دین! و سخن ائمه‌ی صادقین اشاره به این برهان آشکار است:

«سبحان من خلق السّموات والأرضین، و ما سکن فی اللیل والنهار بمحمد و آل محمدصلی الله علیه و آله ، منزه است خدایی که آفرینش آسمان‌ها و زمین را و آن چه در شب و روز سکون پیدا می‌کنند، را به خاطر محمدصلی الله علیه و آله و آل محمد علیهم السلام آفرید.

فصل

دنیا در تملک آل محمد صلی الله علیه و آله است

این سخن حجت است و سخن حجت حجت است. پس گفتن این سخن برای محمد و آل او تملیک و تخصیص را می‌رساند؛ چرا که کسی که مخلوقات به خاطر آن آفریده شده اند. این مخلوقات متعلق به اوست در دنیا و آخرت، این‌ها برای آن‌ها آفریده شده‌اند و به آن‌ها تحویل داده شده است، با این صراحت می‌گوید که ملک دنیا و آخرت و حکومت دنیا و آخرت و بلکه خود دنیا و آخرت متعلق به آن‌ها است. بدون داشتن شریک و رقیب، و همه‌ی اشیاء بندگان آن‌ها و ملک آن‌ها هستند[1].

آن‌ها سادات همه‌ی اشیاء و مولای آن‌ها هستند منزه است خدایی که اهل آسمان‌ها و زمین را در ولایت محمد و آل محمد به بندگر گرفته است.

این صریح است که همه‌ی اشیاء متعلق به آن‌ها است و بندگان آن‌ها هستند و آن‌ها دارای سیادت و آقایی بر همه‌ی مخلوقات هستند پس مخلوقات بندگان آن‌ها هستند و آن‌ها بندگان خداوند و نائب‌های او در مملکتش هستند و خواص حضرت او و خزانه دار غیب او و نگهدارندگان مخلوقات او هستند. وگر نه لازمه اش دروغ گفتن معصوم و یا تکذیب کردن او است و اولی محال است و دومی کفر حتمی است.

---

۱. بحار الانوار؛ ج۳۳، ص۶۸؛ ح ۳۹۸.

دنیا و آخرت ملک آن‌ها و در تملک آن‌ها است و این سخن پیامبرﷺ اشاره به آن است «سبحان من یملکها محمدا و آل محمد و شیعتهم؛[۱] منزه است خدایی که دنیا را به محمد و آل محمد و شیعیان آن‌ها تملیک می‌کند.» پس دو طرف حکومت و ملک در دو جهان به طور مساوی در اختیار آن‌ها و به سوی آن‌ها است به خاطر نبود ترجیح و تخصیص برای یکی از دو جهان.

هر کس معتقد باشد که ملک دنیا و آخرت متعلق به آن‌ها است به تخصیص الهی و متون امامیه ایمان آورده است و هر کس یکی از طرفین را انکار کند به قرآن کفر ورزیده است و اولیاء خدای رحمن را تکذیب کرده است و هر کس یکی از طرفین را تصدیق کند و طرف دیگر را تکذیب کند. در حالی که دو طرف برای آن‌ها اثبات شده است، لازمه‌ی انکار طرف دوم انکار طرف اول است و لازمه‌ی تصدیق طرف دوم تصدیق طرف اول است. اما تکذیب طرف اول کفر و تکذیب طرف دوم هم همین طور و تصدیق طرف اول ایمان و تصدیق طرف دوم هم همین طور است. تصدیق طرف دوم ایمان و تکذیب طرف اول کفر است. پس هر کس طرف اول را تصدیق کند و طرف دوم را تکذیب کند، پس لازمه‌اش تکذیب صدق و یا تصدیق چیزی که باید تکذیب شود است. لازمه اش کفر به ایمان و ایمان به کفر است.

با برهان واضحی که قابل نقض نیست و با حقی که قابل ابطال نیست، روشن شد که تملک دنیا و آخرت و حکومت دنیا و آخرت متعلق به آن‌ها است و انکار آن کفر به چیزی است، که دلیلش صادق و شک در آن شرک است. به خاطر واضح بودن راه آن ، و کمترین شک در آن ارتداد است. به خاطر صحیح بودن تأویل آن، و تصدیق آن نجات است به خاطر گوارا بودن آینده‌ی آن، و هر کس چیزی از دین را که

---

۱. تهذیب الاحکام؛ ج۳، ص۹۸؛ بحار؛ ج۹۵، ص۱۳۹.

واجب است تصدیق کند، تکذیب کرد، به وحی پروردگار جهانیان کفر ورزیده است و این به خاطر آن است، که کتاب و عترت دو ریسمان به هم متصل هستند و این سخن اشاره به آن است:

«خلّفت فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی أهل بیتی، إن تمسکتم بهما لن تضلّوا، أنبأنی اللطیف الخبیر أنّهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض؛

من در بین شما دو چیز گران‌بها به جا گذاشتم یکی کتاب خداوند و دیگری عترت خودم که اهل بیت من هستند ، اگر شما به آن دو تمسک بجوئید، هرگز گمراه نمی‌شوید ، و خدای لطیف خبیر به من خبر داد که این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا این که در کنار حوض بر من وارد شوند.»[1]

---

۱. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «**إنی تارک فیکم الثقلین خلیفتین کتاب الله حبل ممدود ما بین السماء إلی الأرض و عترتی أهل بیتی، و إنّهما لن یفترقا حتی یردا علیَّ الحوض**، من دو چیز گران‌بها در بین شما به جا می‌گذارم که خلیفه‌ی من هستند یکی کتاب خداوند که ریسمانی آویخته است بین آسمان و زمین و دیگری عترت خودم که اهل بیت من هستند و این دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا این که در کنار حوض بر من وارد شوند.» مسند احمد؛ ج۵، ص۱۸۲،۱۸۱، ۱۸۹ و ج۴، ص۳۶۷ ط.م و ج۵، ص۴۹۲؛ ح ۱۸۷۸۰ و ج۶، ۲۳۲-۲۴۴؛ ح۲۱۰۶۸، ۲۱۱۴۵؛ ط ب. بحار الانوار؛ ج۲۳، ص۱۰۷. فضائل الصحابه احمد؛ ج۲، ص۵۸۵، ۶۰۲، ۵۷۲؛ ح ۹۹۰، ۱۰۳۲، ۹۶۸، ۷۸۶. و دارای عبارات متعددی است. مجمع الزوائد؛ ج۱، ص۱۷۰ چاپ مصر. بغیة الرائد فی تحقیق مجمع الزوائد؛ ص۴۱۳؛ ح ۷۸۴. از ابن ثابت، و نزول الأبرار؛ ص۳۲ و ۵۲؛ باب اول از زید و حذیفه بن اسید. المعجم الاوسط؛ ج۴، ص۲۶۲، ۳۲۸؛ ح۳۴۶۳، ۳۵۶۶. از ابو سعید، الفردوس؛ ج۱، ص۶۶؛ ح ۱۹۴ ط. کتب؛ ص۹۸؛ ح ۱۹۷ ط؛ کتاب از ابو سعید. البیان و التعریف فی اسباب ورود الحدیث؛ ج۱، ص۳۷۰؛ ح۴۳۷؛ از زید. مشارق الانوار؛ ص۱۰۹؛ فصل ششم از باب سوم. تلخیص المتشابه؛ ج۱، ص۶۲؛ شماره ۷۸؛ از ابو سعید؛ ج۲، ص۶۹۰؛ ح ۱۱۵۰. اخبار قزوین؛ ج۳، ص۴۶۵. السنن الکبری بیهقی؛ ج۲، ص۱۴۸و

این سخن حضرت: «تا این که این دو در کنار حوض بر من وارد شوند، با حالتی آواره شده و طرد شده ، چرا که قرآن فضیلت ائمه را و واجب بودن اطاعت از آن‌ها

ج۷، ص۳۰. المطالب العالیه؛ ج۴، ص۶۵؛ ح۳۹۷۲. امـالی شـجری؛ ج۱، ص۱۴۳، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۱۵، ۴۱۵. مسند برار؛ ج۳، ص۸۹؛ ح۸۶۴. حلیة الاولیاء؛ ج۹، ص۶۴. تـاریخ بغـداد؛ ج۸، ص۴۴۳. ترجمه‌ی زید بن حسن قرشی. اهل البیت فی المکتبـة العربیـه؛ ص۲۸۰. مـسند شـمس الاخبـار؛ ج۱، ص۱۲۶؛ ابو سعید. المعرفه و التاریخ؛ ج۶۳۵،۱ تا ۵۳۸ چند حدیث. مـسند ابـو یعلـی؛ ج۲، ص۲۹۷؛ ح۱۰۲۱. المنتخب من مسند عبد بن حمید؛ ص۱۰۸؛ ح۲۴۰. از زید بـن ثابـت و؛ ص۱۱۴؛ ح۲۶۵. از زید بن ارقم. مشکاة المصابیح؛ ج۳، ص۱۷۳۵، ۱۷۳۲، ۱۷۳۵؛ ح۶۱۴۴، ۶۱۳۱، ۶۱۴۳؛ بـاب فـضائل علی از زید و جابر. مصابیح السنة؛ ج۴، ص۱۸۵، ۱۸۹؛ ح۴۸۱۵، ۴۸۱۶.

المصنف ابن ابـی شـیبة؛ ج۶، ص۳۱۳، ۳۷۱؛ ح۳۱۶۷۰، ۳۲۰۷۷ و ج۷، ص۴۱۱؛ ح۳۶۹۴۲، صحیح مسلم؛ ج۱۵، ص۱۷۶؛ ح۶۱۷۸؛ چاپ بیروت و ج۷، ص۱۲۲ چاپ مصر کتاب الفضائل، فضائل علی؛ ح۱۲. از این باب، اسد الغابة؛ ج۲، ص۱۲؛ زندگی نامه‌ی امـام حـسن؛ ص۷ و ج۳، ص۱۴۷. زنـدگی نامه‌ی عبد الله بن حنطب و ۹۲ زندگی نامه‌ی عامر بن لیلی؛ تحفـة الاشـراف؛ ج۲، ص۲۷۸؛ ح۲۶۱۵؛ جلاء الافهام؛ ص۱۲۱؛ فصل چهارم. معنای اول. تفـسیر المحـرر الـوجیز؛ ج۱، ص۳۶ مقدمـه. الطبقـه الکبری؛ ج۲، ص۱۵۰؛ بحث ما قرب لرسول الله مـن لجـه، مـستدرک صـحیحین؛ ج۳، ص۱۰۹،۵۳۳؛ کتاب معرفت صحابه. صحیح ترمذی؛ ج۵، ص۶۶۳، ۶۶۲. کتـاب المناقـب؛ ح۳۷۸۶ و ص۳۵۱ بـاب تفسیر چاپ مصر- دار الحدیث، خصائص نسائی؛ ص۸۵. المعجم الکبیر طبرانی؛ ج۳، ص۶۵، ۶۶، ۶۷. العقد الفرید؛ ج۴، ص۵۳. کتاب خطب-خطبه‌ی رسول در حجة الوداع، الدر المنثور؛ ج۲، ص۶۰ ذیـل آیه ﴿وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ﴾ آل عمران؛ آیه‌ی ۱۰۳ و ج۶، ص۳۰۶. تفـسیر رازی؛ ج۸، ص۱۶۲. ذیـل آیه‌ی ﴿وَاعْتَصِمُواْ﴾ تاریخ یعقوبی؛ ج۲، ص۲۱۲ ذیل خلافت علـی ص۷. کنـز العمـال؛ ج۱، ص۱۷۲؛ ح۸۷۰ و ص۳۷۹؛ ح۱۶۵۰ و ص۳۸۴؛ ح۱۶۶۷ و بعد از آن ها، باب اعتصام به کتاب و سـنت. بحـار الانوار؛ ج۳۶، ص۳۳۱، ۳۸، ۳۷۳. کفایة الاثر؛ ص۸۷، ۹۱، ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۶۳، ۲۶۱.

را به‌امت معرفی می‌کند و عترت نیز برای قرآن شهادت می‌دهد، که این سخن حق است، اما قرآن به دور انداخته شد و تحریف و متروک واقع شد، و عترت نیز به قتل رسیدند و آواره شدند و طرد شدند.

پس این دو یار آواره و رانده شده هستند که هیچ کس به آن‌ها پناه نمی‌دهد، و هیچ گمراهی از راهنمائی‌های آن دو استفاده نکرد، تا این که این دو بر حوض وارد شوند در حالی که به خداوند و رسول او شکایت داشته باشند، و هر چه که واجب است برای قرآن تصدیق شود برای عترت نیز واجب است.

در قرآن علم تمام اشیاء آمده است، بیان تمام نیازها موجود است، و همین طور واجب است؛ که این علم و بیام نزد عترت نیز باشد؛ چرا که آن‌ها تجسم قرآن هستند و اسرار غیب خدای رحمن هستند، پس علم همه‌ی اشیاء نزد آن‌ها است، وگرنه دو ریسمان متصل نمی‌بودند، و حضرت نمی‌فرمود:

«مثل این دو انگشت، و یکی از دو انگشت را کنار دیگری قرار داد.» بعد توضیح داد که علم قرآن نزد آن‌ها است و آن‌ها مساوی با قرآن هستند در شرافت و اطاعت، و فرمود:

«و نمی‌گویم مانند این دو انگشت که یکی بر دیگری ترجیح داشته باشد.» پس هر کس به تمام قرآن ایمان آورد و یک حرف از آن را انکار کند، مؤمن نیست؛ چرا که لازمه‌ی اعتقاد او تصدیق همه‌ی آن است و یا انکار همه‌ی آن، اما انکار همه‌ی آن کفر است و تصدیق همه‌ی آن ایمان است.

فصل

همین طور سخن درباره‌ی عترت است هر کس حرفی از سخنان آن‌ها را انکار کند و یا حدیثی از آن‌ها را رد کند و یا در چیزی از امور آن‌ها شک کند و یا حدیثی از اسرار آن‌ها را غیر قابل قبول بداند؛ همه چیز را انکار کرده است. پس با این برهان‌ها که موجب حق یقین است روشن می‌شود، که علی حکم کننده‌ی روز قیامت است و مالک روز قیامت است.[۱] و ولی روز قیامت است با دستور پروردگار جهانیان.

۱. توضیح آن از طرف مؤلف، در فصل های بعدی خواهد آمد.

فصل

ولایت مطلق و مقید

توضیح آن این است که ملک و تملک و حق حکم و حکومت و ولایت و منصوب کردن یا به صورت مطلق است و یا به صورت مقید. مالک روز قیامت خدای رحمن و رحیم است به صورت مطلق و او خدایی است، که خدایی جز او وجود ندارد. خدایی است که همه چیز ملک و مملوک اوست، او پروردگاری است که سوره‌ی فاتحه با حمد او و شمردن صفات او آغاز می‌شود و پایان آن با تضرع به درگاه اوست. اما حاکم در آن روز امیر المؤمنین است با دریافت ولایت از امر خداوند و رسول او، این به خاطر این است که ولایت او طنابی ممتد و تعهدی گرفته شده از ازل تا ابد و بدون محدودیت است. او وقتی مالک دنیا و اهل آن است و حاکم آن‌ها و ولی آن‌ها است همان طور مالک آخرت و حاکم آن و ولی آن است چرا که ولایت او ریسمانی است که پاره نمی‌شود و دولتی است که به پایان نمی‌رسد و این آیه اشاره به آن است ﴿فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لاَ انفِصَامَ لَهَا﴾[1] و این همان ولایت علی و حکومت اوست؛ که قطع نمی‌شود. دلیل آن این آیه است

---

۱. بقره؛ آیه‌ی ۲۵۶.

﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ﴾[1] علی بن ابراهیم در تفسیر خود می‌گوید: «امیر المؤمنین احکم الحاکمین است و این جا یک مطلق و یک مقید وجود دارد، اما امیر المؤمنین علیه‌السلام حاکم روز قیامت و مالک آن و صاحب ولایت آن و صاحب حسابرسی است از طرف امر خداوند و امر رسول او و مالک روز است به صورت مطلق بدون قید و محدودیت ولایت و بدون اذن و خداوند پروردگار جهانیان است و پروردگار دنیا و آخرت و اله دنیا و آخرت و خالق دنیا و آخرت است.»

فصل

این مانند سخن متکلم است : خداوند واجب الوجود زنده است و انسان نیز وجودش حلول دارد و واجب الوجود زنده است؛ پس این دو در لفظ وجود شریک هستند. اما در فصل امکان و وجوب متمایز هستند. پس پروردگار سبحان زنده است و واجب الوجود ذاتی است، انسان زنده است و واجب الوجود برای غیر خودش است، همین طور وقتی بگوئیم علی مالک روز قیامت و حاکم روز قیامت است، شما می‌دانید که او ولی الله و خلیفه‌ی اوست، ولی دارای حکومت است. پس عقل سلیم با شناختن حکومت مقید نیازی به قرینه‌ی دیگری ندارد.

(تنبیه) همان طور که وقتی گفته شود: «فلانی مالک دیوان عراق و حاکم دیوان عراق به صورت مطلق است.» عقل سلیم این را می‌فهمد که او سلطان است و نیازی به قرینه‌ی دیگری نیست تا آن را متمایز کند. بلکه مطلق بودن لفظ دلالت بر این دارد که او وزیر و صاحب دفتر است، همین طور وقتی بگوئید علی مالک روز

---

۱. تین؛ آیه‌ی ۸.

قیامت است در این جا ذهن مؤمن موحد و عارف به خداوند گمان نمی‌کند که علی همان خداوند است. در حالی که خدایی جز الله وجود ندارد و بلکه او ولی الله است و ولی که صاحب ولایت است، دارای ولایت و حکومت است به امر خداوندی که به او حکومت داده و به او ولایت داده است. امور خود را به او تفویض کرده است و آن را برای او راضی شده است، چقدر تعجب است که خداوند او را به این مقام راضی شده است؛ اما تو راضی نمی‌شوی، «أم یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله» و بعد ادعا می‌کنی که علی را می‌شناسی و ولایتش را بر گردن داری، در حالی که به خداوند سوگند! تو در ادعایت دروغگو هستی، و تو مصداق این شعر هستی:

و یدّعی وصلها من لیس یعرفها إلّا بأسمائها فی ظاهر الکتب

ادعا می‌کند با او فامیل است در حالی که او را نمی‌شناسد مگر با اسم‌های ظاهری‌اش در کتاب‌ها.

تو درباره‌ی علی به رضایت خداوند راضی نشده‌ای و کسی که به رضایت خداوند راضی نشود؛ لعنت خداوند بر او باد. ای منکر حق! از روی جهالت و ای مدعی عرفان! که از اهل آن نیستی. مگر نمی‌دانی که دنیا و آخرت برای آن‌ها آفریده شده است و به دست آن‌ها آفریده شده و به خاطر آن‌ها آفریده شده و به آن‌ها تحویل داده شده و خداوند از جهانیان بی نیاز است؟! پس چیزی که به دست آن‌ها بوده است و برای آن‌ها بوده و به خاطر آن‌ها بوده، بنابراین آن‌ها مالک آن‌ها هستند و آن ملک آن‌ها است؛ بدون این که شریک و رقیبی داشته باشند و اثبات آن از سخن معصوم است. و واجب است سخن او و اعتقاد او تصدیق شود؛ چرا که کسی که ولی را رد کند، خدای پروردگار والا را رد کرده است و کسی که خدای والا را رد کند؛ کافر شده است. هر کس حجت معصوم را رد کند، کافر شده است. پس دلیل

آن تصریح شد، که هر کس ولایت علی و حکومت او در دنیا و آخرت را انکار کند، کافر است و هر کس حکومت یکی از دنیا یا آخرت را انکار کند، بین دو دیوار کفر و ایمان ایستاده است و اگر حکومت دنیا و آخرت او را معتقد باشد مؤمن است. یا این که هر دو را انکار کند، که کافر است. همان طور که امیر المؤمنین علیه‌السلام به مردی که به او گفت: «من تو را دوست دارم ولی به فلانی نیز علاقه دارم.» امیر المؤمنین علیه‌السلام به او فرمود: «**أنت الآن أعور فإمّا أن تعمى، أو تبصر؟** تو اکنون کور یک چشم هستی. آیا چشم دیگرت را نیز کور می‌کنی یا آن یکی را هم بینا می‌کنی؟[1] «**فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر**» و تو بر آن‌ها سلطه و جبر اعمال نمی‌کنی.»

فصل

توضیح این برهان این است، خداوند متعال به پیامبرش در روز مهمانی دستور داد، که بنی عبد المطلب را جمع کند و آن‌ها را به خداوند دعوت کند و هر کس از آن‌ها در تصدیق او پیش گرفت و دعوتش را اجابت کرد و رسالتش را تصدیق کرد و تصمیم به نصرت او گرفت؛ برای او از طرف خداوند و رسولش چهار عهد خواهد بود و او برادر و داماد و حاکم بعد از او خواهد بود و کسی غیر از علی دعوت او را اجابت نکرد و او بیعت کرد و نصرت کرد و فداکاری کرد و به عهد خداوند وفا کرد و در راه رضای خداوند، تا پای جان رفت و در دراه اطاعت از او هزاران نفر را به قتل رساند و مشکلات را از سر راه دین او برطرف کرد و پرچم‌های غیر او را شکست و مردم را از تاریکی‌ها بیرون آورد.

---

۱. بحار الانوار؛ ج۲۷، ص۷۸؛ ح۱۶.

وقتی پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله قبض روح شد؛ کفتارها قصد جان شیر قدرتمند و ولی مطاع را کردند و سگ‌ها بر آن شیر بزرگ عو عو کردند و ملک ابو تراب که برگزیده‌ی خداوند سبحان برای حسابرسی و شمشیر تیز اوست به سوی فرزند خورنده‌ی زباب، کسی که در جنگ‌ها شمشیرش هیچ کارآیی نداشت و در هیچ مشکلی وارد نشد؛ مگر آن که سرشکسته و مغلوب بیرون آمد. هیچ کار زشتی نبود که به آن دعوت شود و او اجابت نکند.

پس در عدالت خدای کریم وهاب واجب است از باب «**اوفوا بعهدی اوف بعهدکم**» که در روز قیامت در عوض حقی که از آن در دنیا محروم شد حکومت روز حسابرسی را به او بدهد و این آیه اشاره به آن است ﴿**وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ**﴾[1] چرا که هدایای ربانی و الهی یا از روی استحقاق است و یا از روی تفضل است و هر دو برای امیر المؤمنین‌علیه‌السلام حاصل است اما استحقاق به این جهت که خداوند در او اسراری الهی و نیروهای ربانی و خصوصیات ملکی قرار داده است که در غیر او از افراد بشر قرار نداده است تا جایی که افراد دارای عقل در معنای او سرگردان و کافر می‌شوند و این سخن پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله اشاره به آن است: «**خُلقت أنا و علی من جنب الله و لم يخلق منه غيرنا**؛ من و علی از جنب خداوند آفریده شدیم و کسی غیر از ما از آن آفریده نشده است.»[2] و جنب خداوند معنایش علم خداوند است و حق خداوند در اختیار اوست؛ مانند زنده کردن مردگان و خبر دادن از غیب،

---

۱. هود؛ آیه‌ی ۳.

۲. در بحار الانوار این گونه است: خداوند ما را از قسمتی از جنب خود آفریده است. ج۲۴، ص۱۹۲؛ ح ۸.

صحبت کردن با حیوانات صحرا، پائین رفتن آب فرات، برگشت خورشید بعد از غایب شدن، اظهار امور تعجب بر انگیز.

اما تفضل از این جهت است؛ که خداوند هر کس را بخواهد به رحمت خود مخصوص می‌کند و خداوند امور بندگان را به او تفویض کرده است و او را حاکم روز معاد قرار داده است. پس او حاکم روز قیامت است و مالک روز قیات است و ولی روز قیامت است و کسی این حق آشکار را انکار نمی‌کند؛ مگر کسی که سهمی از ایمان و یقین ندارد و کسی که ایمان ندارد کافر است؛ پس بر کسی که حقائق را استشمام می‌کند واجب است نسیم گل‌های این درختان را نیز استشمام کند و این آثار را تصدیق کند و هر کس این را انکار کند. حتی یک حرف را بینی ایمان خود را به بیماری زکام کفر مبتلا کرده است. پس باید آن را با داروی تصدیق مداوا کند. اما این در شرایط حقیقت ممکن است و هر کس از دلیل واضح اعراض کند از راه صحیح گم شده است.

فصل

علی مالک روز قیامت

یکی از اهل تقلید که از ادراک حقیقت دور است اعتراض کرد و گفت: «اگر بگوئیم مالک روز قیامت علی است و حاکم روز قیامت علی است؛ لازمه اش این است که رحمن و رحیم نیز علی باشد.» من به او گفتم: «این گونه نیست که ذهن تو تصور کرده است و فهم تو از درک آن عاجز بوده است، چرا که ما ادعا نمی‌کنیم که علی مالک روز قیامت است به استناد این آیه، چون وقتی ما بگوئیم حمد متعلق به پروردگار جهانیان است شهادت می‌دهیم که همه‌ی حمدها با همه‌ی کلمات از طرف هر مدح کننده و حمد کننده‌ای متعلق به پروردگار جهانیان است، و مستحق این حمد و مستوجب این حمد خدای رحمن و رحیم است و این مدح از روی عدالت و قسط بر او جاری است و او مالک روز قیامت است که احسان خود را شامل اهل آسمان‌ها و زمین کرده است و آن‌ها را با لطف خود از نهان عدم بیرون آورده است.

از ابر کرامت خود فیض نعمت را بر آن‌ها افاضه کرده است، آن‌ها را مشمول سخاوت و عفو و منت خود کرده است. پس او مالک روز قیامت است کسی که همه‌ی اشیاء ملک و مملوک اوست پس ملک بندگان نیز در اختیار اوست و در قیامت دارای عدالت است، اما او هر کس را بخواهد به ملک می‌رساند هر چند که جگر اهل عناد تکه تکه شود.

وقتی بگوئیم ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ اعتراف می‌کنیم، که موصوف به این

صفات همان معبود حق است و در این جا می‌گوئیم: **﴿اهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِيمَ﴾** بعد از حمد کردن واجب الوجود و افاضه دهنده‌ی کرامت و سخاوت درخواست می‌کنیم؛ که ما را به محبت علی هدایت کند چرا که او صراط مستقیم است **﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أنعَمتَ عَلَيهِمْ﴾** و آن‌ها آل محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله هستند که به خاطر آن‌ها هستی و مکان آفریده شده است **﴿غَيرِ المَغضُوبِ عَلَيهِمْ وَلاَ الضَّالِّينَ﴾** و آن‌ها دشمنان آل محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله هستند؛ که خداوند هنگام مرگ چهره‌های آن‌ها را تغییر می‌دهد **﴿ وَلاَ الضَّالِّينَ﴾** و آن‌ها شیعیان دشمنان آل محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله هستند.

فصل

وقتی دیدیم خداوند سبحان پیامبرش و ولی خودش را در صفاتش داخل کرد و محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام را با آیات بزرگ مخصوص کرد و در توصیف پیامبر کریم فرمود: **﴿لَقَدْ جَاءكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ﴾**[1] و در حق ولی خودش فرمود: **«انه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم»** پس او حاکم دارای حکمت است. چرا که علو و برتری همان حکم است. پس او بر بندگان خداوند برتری دارد و حاکم روز قیامت است؛ چرا که هر حاکمی بر دیگران برتری دارد، بدون این که عکس این سخن صادق باشد و هر حاکم در روز قیامت مالک است بدون این که عکس این سخن صادق باشد.

بنابراین او حاکم روز قیامت و مالک روز قیامت است به تصریح قرآن مبین، چرا

---

۱. توبه؛ آیه‌ی ۱۲۸.

که هر کس درباره‌ی چیزی حکم کند؛ مالک آن است و این آیه اشاره به آن است ﴿أَوْ مَا مَلَكْتُم مَّفَاتِحَهُ﴾[1] و کلیدهای بهشت و جهنم در دست اوست. پس او مالک آن روز و حاکم آن روز است و هر کس این را دروغ بداند و انکار کند؛ برهان آن را هنگامی خواهد دید که خداوند بزرگ بشارت می‌دهد. حاکم روز بعثت حیدر است و لعنت خداوند بر کسی که انکار کند و سخن قرآن که او حکیم است معنایش این است که او قسمت کننده‌ی بهشت و جهنم است؛ چرا که محبت او ایمان است و دشمنی اش کفر است و او ولی خود را از دشمن خود می‌شناسد. پس او در این صورت ولی خود را به بهشت می‌فرستد و دشمن خود را به جهنم می‌فرستد بدون این که سؤال کند پس او علی حکیم است.

فصل

دوست داشتیم پرده را کنار بزنیم و این راز را آشکار کنیم و آن را توضیح دهیم، تا هر کس هلاک می‌شود، بعد از بینه هلاک شود و هر کس هدایت می‌شود، بعد از بینه هدایت شده باشد و دیدیم در اسرار علم حروف در این سه آیه اسم علی بصورت رمز و پنهان وجود دارد، اول این سخن: (ع ل ی ح ک ی م) که عدد حروفش هفت است و عدد هفت حرف زاء است که اسرار از آن آشکار می‌شود، و اما اعداد آن صد و هشتاد و هشت می‌شود، و اما این سخن: (ا ل ص ر ا ط ا ل م س ت ق ی م) عدد حروف آن چهارده است و اعداد آن هزار و سیزده است[2] و اما این سخن: «م ا ل ک ی و م ا ل د ی ن» که دوازده حرف است و از آن اسرار مخفی

---

۱. نور؛ آیه‌ی ۶۱.

۲. در نسخه‌ی خطی این گونه است؛ اما در نسخه‌ی چاپی ۱۰۱۱ است.

و امور پنهان از اسرار آل محمد نمایان می‌شود. برای کسی که از اصحاب علی باشد واما اعداد آن دویست و سی و دو است[1] پس هر کس اسرار حروف را بداند می‌فهمد که **(العلی الحکیم و الصراط المستقیم و مالک یوم الدین)** همان علی بن ابیطالب علیه السلام می‌شود. (با امر پروردگار جهانیان)

۱. در نسخه‌ی چاپی این گونه است؛ اما در نسخه‌ی خطی ۲۴۲ است.

فصل

اسم علی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله بر همه‌ی اشیاء نوشته شده است[1]

همین طور هر کس وجه آیات و دعاها و اسماء الهی را ورق بزند، اسم محمد و علی را در هر آیه‌ی محکم در ظاهر و باطن آن می‌بینند ، البته کسی که این اسرار را

---

۱. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «**اسم علی علی کل حجاب فی الجنة**، اسم علی بر روی هر یک از حجاب های بهشت نوشته شده است.» . الانوار النعمانیه؛ ج۱، ص۲۴.

نزدیک به این معنا از امام صادق علیه السلام نقل است. الانوار النعمانیه؛ ج۱، ص۱۶۹.

دیلمی و طبرانی و غیر آن ها از جابر نقل می‌کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «**مکتوب علی باب الجنة: لا إله إلّا الله، محمد رسول الله، علی أخو رسول الله صلی الله علیه و آله قبل أن یخلق السَّموات والأرض بألفی عام**؛ بر روی درب بهشت نوشته شده است هیچ خدایی جز الله وجود ندارد و محمد فرستاده‌ی خداوند است و علی برادر فرستاده‌ی خداوند است از دو هزار سال قبل از آن که آسمان ها و زمین آفریده شوند.» مجمع الزوائد؛ ج۹، ص۱۱۱. بغیة الرائد تحقیق مجمع الزوائد؛ ص۱۴۳؛ ح۱۴۶۵۶. المعجم الاوسط طبرانی؛ ج۶، ص۲۳۴؛ ح۵۴۹۴. کتاب اربعین خزاعی؛ ص۴۷، ۵۸. جواهر المطالب؛ ج۱، ص۷۲، ۹۲.

قرشی با این عبارت آن را آورده است: «**علی باب الجنة: علی ولی الله، فاطمة امة الله، الحسن والحسین صفوة الله**، بر روی درب بهشت نوشته شده است علی ولی خداوند است. فاطمه علیها السلام کنیز خداوند است. حسن و حسین علیهما السلام برگزیدگان خداوند هستند. مسند شمس الاخبار؛ ج۱، ص۱۲۱؛ باب ۱۳. کشف الیقین؛ ص۴۴۹؛ ح۵۵۱.

می‌داند و آن را درک کرده باشد، پس هرگز نباید شک و تردید حجابی باشد که موجب نفی اسرار غیبی شود، چرا که هر عددی به صورت فردی به میل خود می‌رود و به ماهیتی اشاره می‌کند، که چیزی قبل از آن وجود ندارد و چیزی بعد از آن وجود ندارد و با حروف خود به کلمه اشاره می‌کند. کلمه‌ای که اولین کلمه و روح سایر کلمات است و لذا در آیات وارد شده است.[1] که قرآن سه قسمت است یک سوم آن در مدح علی و عترت او و دوست داران او است و یک سوم آن در آلودگی‌های دشمنان و مخالفان او است و یک سوم آخر ظاهرش شریعت و احکام و بیان حلال و حرام است و باطنش اسم محمد و علی است و این به آن جهت است که قرآن دارای باطن و ظاهر است. پس ای شنونده! دچار شک نشو وقتی فضائل ابو تراب را می‌شنوی! مگر وجود همه‌ی اشیاء از آب نیست «**و جعلنا من الماء کل شیء حی**» پس آب پدر همه‌ی اشیاء است و علی علیه‌السلام ابو تراب است پس او راز همه‌ی اشیاء است و این سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اشاره به این است: «**لیلة أسری بی إلی السماء لم أجد باباً و لا حجاباً، و لا شجرة و لا ورقة و لا ثمرة، إلّا و علیها مکتوب علی علی**؛ و ان اسم علی مکتوب علی کل شیء، شبی که به آسمان به معراج برده شدم. هیچ درب و حجابی ندیدم و هیچ درخت و برگ و میوه‌ای ندیدم؛ مگر آن که بر روی آن نوشته شده بود علی علی، و اسم علی بر روی همه‌ی اشیاء نوشته شده است.»[2]

تأیید می‌کند این را روایت سلیم بن قیس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که فرمود: «**علی فی**

---

۱. کافی؛ ج۲، ص۶۲۷.

۲. الانوار النعمانیه؛ ج۱، ص۲۴، ۱۶۹. ما این بحث را به طور مفصل در کتاب ولایت تکوینی مطرح کرده ایم.

السماء السابعة کالشمس فی الدنیا لأهل الأرض، و فی السماء الدنیا کالقمر فی اللیل لأهل الأرض، أعطی الله علیاً من الفضل جزءاً لو قسّم علی أهل الأرض لوسعهم، و أعطاه من العلم جزءاً لو قسّم علی أهل الأرض لوسعهم، اسمه مکتوب علی کل حجاب فی الجنة بشّرنی به ربّی، علی محمود عند الحق، عظیم عند الملائکة، علی خاصّتی و خالصتی، و ظاهری و باطنی، و سرّی و علانیتی، و مصاحبی و رفیقی و روحی و أنیسی، سألت الله أن لا یقبضه قبلی، و أن یقبضه شهیداً، و إنی دخلت الجنة فرأیت له حوراً أکثر من ورق الشجر، و قصوراً علی عدد البشر، علی منّی و أنا من علی، من تولّی علیاً فقد تولّانی، حبّه نعمة واتباعه فضیلة، لم یمش علی وجه الأرض ماش أکرم منه بعدی، أنزل الله علیه رداء الفضل والفهم، وزیّن به المحافل، و أکرم به المؤمنین و نصر به العساکر و أعزّ به الدین، و أخصب به البلاد و أعزّ به الأخیار، مثله کمثل بیت الله الحرام یزار و لا یزور، و مثله کمثل القمر إذا طلع أضاءت الظلم، و مثل الشمس إذا طلعت أضاءت الحنادس، و صفة الله فی کتابه و مدحه فی آیاته و أجری منازله فهو الکریم حیّاً و الشهید میّتاً، و إن الله قال لموسی لیلة الخطاب: یابن عمران إنّی لا أقبل الصلاة إلّا ممّن تواضع لعظمتی، و ألزم قلبه خوفی و محبّتی و قطع نهاره بذکری، و عرف حق أولیائی الذین لأجلهم خلقت سماواتی و أرضی و جنّتی و ناری، محمد و عترته فمن عرفهم و عرف حقّهم جعلته عند الجهل علماً و عند الظلمة نوراً، و أعطیته قبل السؤال و أجبته قبل الدعاء؛ علی در آسمان هفتم مانند خورشید؛ در دنیا برای اهل زمین است و در آسمان دنیا، مانند ماه در شب برای اهل زمین است. خداوند به علی

آن مقدار از فضیلت داده است؛ که اگر بین اهل زمین تقسیم شود، به همه می‌رسد و از علم آن مقدار به او داده است؛ که اگر بین اهل زمین تقسیم شود به همه می‌رسد[۱]، اسم او بر روی هر یک ار حجاب‌های بهشت نوشته شده است و این بشارت را پروردگارم به من داد، علی نزد خدای حق محمود و نزد ملائکه عظیم است. علی نزد من خاص و خالص است. او ظاهر و باطن، او اسرار و آشکار، او همراه و همنشین من است.

او روح من و مونس من است. من از خداوند درخواست کردم او را قبل از من از دنیا نبرد، و این که او را با شهادت از دنیا ببرد، من وارد بهشت شدم و به تعداد بیشتر از برگ درختان برای او حور العین دیدم و به تعداد انسان‌ها برای او قصر دیدم، علی از من است و من از علی هستم، هر کس ولایت علی را بپذیرد؛ ولایت مرا پذیرفته است. محبت علی، نعمت است و پیروی از او فضیلت است. کسی بعد از من کریم تر از او بر روی زمین قدم بر نداشته است. خداوند عبای فضیلت و فهم را برای او نازل کرده و علی را زینت محافل قرار داده است، مؤمنین را با او کرامت کرده است، سپاهیان را با او نصرت کرده است، دین را با او عزت بخشیده است، سرزمین‌ها را با او سر سبز قرار داده است، خوبان را با او عزت بخشیده است. مثال او مانند بیت الله حرام است که همه به زیارت او می‌روند و او به زیارت کسی نمی‌رود، مثال او مانند ماه است که وقتی طلوع می‌کند تاریکی‌ها را روشن می‌کند، مثال او مانند خورشید است که وقتی طلوع می‌کند سیاهی‌ها را روشن می‌کند، خداوند او را در قرآن توصیف کرده است، در آیات آن او را مدح کرده است، منزلت‌های او را بیان کرده است. او در زمان حیاتش کریم، و در زمیان وفاتش شهید

---

۱. بحار الانوار؛ ج۳۹، ص۳۷؛ ح ۷.

است. خداوند در شب مناجات به موسی گفت: «ای پسر عمران! من نماز را نمی‌پذیرم، مگر از کسی که در برابر عظمت من تواضع داشته باشد، در قلب خود همیشه از من خوف و به من محبت داشته باشد، روز خود را با ذکر من سپری کند و حقوق اولیاء مرا بشناسد. کسانی که به خاطر آن‌ها آسمان‌ها و زمین و بهشت و آتش را آفریدم. یعنی محمد و عترت او، پس هرکس آن‌ها را بشناسد و حقوق آن‌ها را بشناسد در هنگام جهل او را علم قرار می‌دهم و هنگام تاریکی او را نور قرار می‌دهم و قبل از آن که از من چیزی بخواهد به او عطا می‌کنم، قبل از آن که دعا کند؛ خواسته اش را برآورده می‌کنم.»[۱]

از آن جمله روایت وهب بن منبه است که می‌گوید: «موسی در شب مناجات مشاهده کرد، هر درخت و سنگ ریزه‌ای در طور در حال ذکر گفتن به نام محمد و عترت او است و گفت: «ای پروردگار من! من چیزی از مخلوقات تو را ندیدم مگر آن که در حال ذکر گفتن به نام محمد و عترت او بود.» خداوند فرمود: «**یابن عمران إنی خلقتهم قبل الأنوار، و جعلتهم خزانة الأسرار، یشاهدون أنوار ملکوتی، و جعلتهم خزانة حکمتی، و معدن رحمتی و لسان سری و کلمتی، خلقت الدنیا والآخرة لأجلهم، فقال موسی: ربی فاجعلنی من أمّة محمد، فقال: یابن عمران إذا عرفت محمداً و أوصیاءه و عرفت فضلهم و آمنت بهم فأنت من أمّته**؛ ای پسر عمران! من آن‌ها را قبل از نورها آفریدم، آن‌ها را مخزن اسرار قرار دادم، آن‌ها نورهای ملکوت مرا مشاهده می‌کنند، من آن‌ها را مخزن حکمت خودم و معدن رحمت خودم و زبان اسرار خودم و کلمه‌ی خودم قرار دادم، من دنیا و آخرت را به خاطر آن‌ها آفریدم.» موسی گفت:

---

۱. بحار الانوار؛ ج۲۶، ص۲۶۷؛ ح۱.

«پروردگار من، مرا از امت محمد قرار بده.» فرمود: «ای پسر عمران! وقتی محمد و اوصیاء او را بشناسی و فضیلت آن‌ها را بشناسی و به آن‌ها ایمان بیاوری در این صورت از امت او خواهی بود.»[1]

صاحب امالی این روایت را تأیید می‌کند، که می‌گوید: «پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «**یا علی إن الله أعطی شیعتک سبع خصال: الرفق عند الموت، والأنس عند الوحشة، والنور عند الظلمة، والأمن عند الفزع، والقسط عند المیزان، والجواز علی الصراط؛ و دخول الجنّة قبل الأمم بأربعین عاماً**؛ ای علی! خداوند به شیعیان تو هفت خصلت داده است: مدارا کردن با آن‌ها هنگام مرگ، انس گرفتن با آن‌ها هنگام وحشت، نور قرار دادن برای آن‌ها هنگام تاریکی ها، امان داشتن هنگام وحشت، برابر بودن دو کفه‌ی ترازوی آن‌ها در روز قیامت، گذشتن از پل صراط و وارد شدن به بهشت چهل سال زودتر از بقیه‌ی امت ها.»[2]

اکنون من بعد از این برهان‌ها می‌خواهم به کسانی که از حق یقین اعراض می‌کنند بگویم:

کم جهد تبعنا لک فی الدلایل
و جمعها و أنت جهدک بأنک تنکر
لکل دلیل الورد منعم صباحو نعم
و مطیب روائحو إلّا الجعل

---

۱. بحار الانوار؛ به نقل از مقتضب الاثر؛ ج۵۱، ص۱۴۹؛ ح۲۴؛ با تفاوت اندک.

۲. بحار الانوار؛ ج۲۷، ص۱۶۲؛ ح ۱۳.

من یشمو یروح و هو علیل من لا

ترى الشمس عنبر و لا یرى البدر مقلتو

ولا الصباح المشرق أیش ینفعو قندیل

فأنت فی ذا اعتقادک تشرب علی

هذا الشمأ ماء البحار السبع و تنل غلیل

إلی متی أی محارف فی مهمة القول والجدل

شبه البهائم هائم لا بل أضلّ سبیل

هذا اعتقاد لحیدر عن طیب أصلک تنبه

والفرع لا شک دائم علی الأصول دلیل

فی القیل والقال تخیط و تسمع الحق تنکر

و حتی یقول العالم لک فی الفضول فضیل

ایش ینفع الحج کلو والزهد والفقه فی غد

لمن غدی یتنقص بصاحب التفضیل

الاصل تنکر و تنفی الفروع جهدک تثبتو

ان لم تظللک أصولک ما فی الفروع مقیل

لوکنت فی الفقه أحمد و فی الأصول الأشعری

و فی الحدیث ابن حنبل و فی العروض خلیل

و فی الطریقة شبلی و فی الحقیقة الواسطی

و کنت معروف انک معروف بالتفضیل

و فی التلاوة عاصم و فی الدرایة زمخشری

و فی الرواية مجاهد تجهد تـذهب بكـل دليـل

و كنت فی الصدر الأول أبو هريرة فـی الأثـر

هم و كنـت ابـن مالـک قاضـی القـضاة جليـل

و فی الصحابة الأول نعم و فی حكمک عمـر

و فـی القرابـة ابـن أروی و جـامع التنيـزل

و كنـت بـالعلم واثـق و بالعبـادة معتـصم

و بالرضـی متوكـل و حـرف كـل جميـل

و كنت عمـر الـدنيا مـشغول بـالعلم والعمـل

صـائم و قـائم دهـرک تجهـد بكـل سـبيل

و ان لـم تـولی حيـدر و كـل فـضلو

تعتقـد إلـی جهـنم تحـشر نعـم بـلا تطويـل

هـذا الحـديث الـصادق قـد جـاء عـن

چقدر ما زحمت كشيديم تا برای تو دليل‌ها ارائه كنيم و آن را گرد آوری كنيم اما تو زحمت می‌كشی كه انكار كنی.

هر دليلی گلی می‌دهد كه از آن نعمت‌ها ظاهر می‌شـود و عطـری دل انگيـز دارد غير از تحريف و دروغ.

كسی كه بيمار است و از خانه بيـرون مـی‌آيـد و خورشـيد را عنبـر نمـی‌بينـد و چشمانش ماه كامل را نمی‌بيند.

صبح روشن را نيز نمی‌بيند پس تو در اعتقادات خود.

بر روی تشنگی خود آب درياها و آب داغ می‌نوشی، تـا كـی ای تهـی دسـت در بحث سخن و جدل.

می خواهی مثل حیوانات سرگردان باشی و بلکه از آن‌ها بدتر باشی این اعتقاد به حیدر ناشی از اصالت پاک است.

فرع نیز بدون شک مبتنی بر اصل است و دلیلی در بحث و جدل است اما تو حق را می‌شنوی و انکار می‌کنی.

اگر عالمی در فضیلت‌ها یک فضیلت کوچکی را برای تو بگوید که حج خوب است و زهد و فقه در فردا نافع است.

یکی پیدا می‌شود که از صاحب فضیلت خرده می‌گیرد و تو اصل را انکار می‌کنی و فرع را نفی می‌کنی و تلاش خود را به کار می‌گیری.

اگر آن چه در اصل است نتواند بر سر تو سایه اندازد آن چه در فرع است نمی‌تواند کمکی به تو کند هر چند در فقه مثل احمد باشی و در اصول مثل اشعری باشی.

در حدیث مثل ابن حنبل باشی و در عروض مثل خلیل باشی و در سلوک مثل شبلی باشی و در حکمت مثل واسطی باشی.

معروف باشی و به فضیلت شناخته شوی و در تلاوت قرآن مثل عاصم باشی و در درایهٔ مثل زمخشری باشی.

در روایت مجاهدی باشی که با مجاهدت خود هر دلیلی را ارائه کنی و در صدر اول مانند ابوهریره در آثار باشی.

علاوه بر این‌ها مانند قاضی القضات بزرگ ابن مالک باشی و در بین صحابی اول باشی و در حکومت مانند عمر باشی.

در خویشاوندی و جمع آوری قرآن مثل ابن اروی باشی و در علم مانند واثق باشی و در عبادت مانند معتصم باشی.

در رضایت و در تحریف هر زیبایی مثل متوکل باشی و به مدت عمر دنیا مشغول

علم و عمل باشی.

همه‌ی عمر را روزه بگیری و شب‌ها را عبادت کنی ولی اگر ولایت حیدر و فضیلت‌های او را نداشته باشی.

به جهنم می‌روی و حیوان محشور می‌شوی این سخن صادقی است که از طرف.
پروردگار والا برای پیامبر مرسل آمده است و جبرئیل آن را آورده است.[1]

۱. این به نظر می‌رسد شعر یک مرد عادی باشد که شاعران مردمی آن را سروده اند. در عصر نویسنده‌ی این کتاب؛ یعنی برسی. ما نتوانستیم بیشتر الفاظ و کیفیت بیان آن را درک کنیم.

فصل

آثار کتمان حقیقت توسط علما

در خاتمه‌ی این دلیل از بخش آیات حدیثی را به صورت مرفوع از ابن عباس نقل می‌کنیم که می‌گوید: پیامبرﷺ فرمود: «**لا یعذّب الله هذا الخلق إلّا بذنوب العلماء الذین یکتمون الحق من فضل علی و عترته، ألا و إنه لم یمش فوق الأرض بعد النبیین والمرسلین أفضل من شیعة علی و محبّیه الذین یظهرون أمره و ینشرون فضله، أولئک تغشاهم الرحمة و تستغفر لهم الملائکة، والویل کل الویل لمن یکتم فضائله و یکتم أمره، فما أصبرهم علی النار**؛ خداوند این مردم را عذاب نمی‌کند؛ مگر به خاطر گناهان علمایی که حق را در فضیلت علی و عترت او کتمان می‌کنند، بدانید بعد از پیامبران و مرسلین کسی برتر از شیعیان علی و دوست دارانش بر روی زمین راه نرفته است. کسانی که مقام او را اظهار می‌کنند و فضیلت‌های او را منتشر می‌کنند و آن‌ها مشمول رحمت می‌شوند و ملائکه برایشان طلب مغفرت می‌کنند، و وای و بسیار وای، بر کسی که فضیلت‌های او را کتمان کند و مقام او را کتمان کند آن‌ها توان تحمل آتش را ندارند.[1]

این حق است چرا که کتمان کننده‌ی فضیلت علی از روی جهالت هلاک

---

۱. امام علی تألیف همدانی؛ ص۳۵.

می‌شود؟ چرا که امام زمان خود را نمی‌شناسد و کتمان کننده‌ی فضیلت او از روی دشمنی منافق است؟ چرا که طینت او خبیث است؟ کسی جز منافق بدبخت، با تو دشمن نیست؛ ولایت تو بر طینت او عرضه شد و او از پذیرش آن خودداری کرد و او مسخ شد، در عالم مسخ شدگان ندا داده شد که زن‌های خبیث برای مردان خبیث و مردان خبیث برای زن‌های خبیث می‌باشد. پس او دین ندارد و عبادتی ندارد، مؤمنی که حامی ولایت علی و عارف به اوست در حال عبادت است هر چند که عبادت نکرده باشد. نیکوکار است هر چند که بدی کرده باشد، نجات می‌یابد هر چند که گناه کار باشد، این آیه اشاره به آن‌ها است **﴿لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾**[1] این مخصوص به شیعیان علی علیه‌السلام است؛ چرا که کافر و منافق مستحق هیچ چیز نیستند پس فقط مؤمن باقی می‌ماند، کسی جز شیعیان علی مؤمن نیستند. پس بدی هایشان از آن‌ها کفاره می‌شود به خاطر محبتشان به علی که آن‌ها شیعه‌ی او هستند.

دلیل آن روایت میسر از امام صادق علیه‌السلام است که فرمود:

«**ما تقول یا میسر فیمن لم یعص الله طرفة عین فی أمره و نهیه لکنّه لیس منّا و یجعل هذا الأمر فی غیرنا**؟ ای میسر! نظر تو درباره‌ی چنین کسانی چیست که حتی یک چشم بر هم زدن از امر و نهی خداوند معصیت نمی‌کنند؟! ولی ما را قبول ندارند و ولایت را برای غیر ما قائل هستند؟» میسر می‌گوید: «گفتم: «من در محضر شما چه بگویم ای سید من!؟» فرمود: «او در آتش است.» بعد فرمود: «**و ما تقول**

---

۱. زمر؛ آیه‌ی ۳۵.

فیمن یدین الله بما تدین و یبرأ من أعدائنا لکن به من الذنوب ما بالناس إلّا أنّه یجتنب الکبائر؟ نظر تو درباره‌ی چنین کسانی چیست که مانند تو به دین خداوند اعتقاد دارند و از دشمنان ما اعلام برائت می‌کنند اما مانند بقیه‌ی مردم گناهانی انجام داده اند، غیر از گناهان کبیره؟»

می گوید: «گفتم: «من در محضر شما چه بگویم ای سید من!» فرمود: «**إنّه فی الجنّة و إن الله قد ذکر ذلک فی آیة من کتابه، و هو حب فرعون و هامان ﴿نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُم مُّدْخَلاً كَرِيمًا﴾ و هو حبّ علی؛ او در بهشت است و خداوند این را در یک آیه از قرآن بیان فرموده است و این گناهان کبیره یعنی محبت فرعون و هامان، ﴿نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُم مُّدْخَلاً كَرِيمًا﴾**[1] و این مدخل کریم یعنی محبت علی عليه السلام. از آن جمله این آیه است: **﴿اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُواْ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّوُرِ﴾**[2] اگر این‌ها ایمان آورده اند؛ در این صورت در چه ظلمتی قرار دارند که خداوند می‌خواهد آن‌ها را از آن بیرون آورد؟ معنایش این است که خداوند آن‌ها را ظلمت خطاها به سوی نور ایمان و ولایت بیرون می‌آورد و این جمله **﴿ وَالَّذِينَ كَفَرُواْ﴾** کسانی که به علی کافر شدند. چون کفر به علی، کفر به خداوند است و ایمان به او ایمان به خداوند است **﴿أَوْلِيَآؤُهُمُ الطَّاغُوتُ﴾** یعنی اولیاء آن‌ها فرعون و هامان هستند، **﴿يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾** اگر آن‌ها کافر هستند، در این

---

۱. نساء؛ آیه‌ی ۳۱.

۲. بقره؛ آیه‌ی ۲۵۷.

صورت، در کدام نور قرار دارند؛ که اولیاء شان آن‌ها را از آن بیرون می‌برند؟ این تصریح است که کفر ورزیدن به علی و ولایت او آن‌ها را از نور اسلام بیرون می‌برد – و اسلام و ولایت دو کلمه‌ی طیبه هستند– و آن‌ها را به تاریکی کفر به ولایت وارد می‌کنند ﴿أُولَئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ﴾ قرآن شهادت می‌دهد و تاکید می‌کند که هر کس ولایت غیر علی را بپذیرد جایگاهش جهنم است ﴿هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ پس دشمن علی کافر است هر چند عبادت کند، و دوست دار علی عابد است؛ هر چند که عبادتی نکرده باشد و این سخن اشاره به آن است: «**حبّ علی عبادة و ذکره عبادة والموت علی حبّه شهادة، و موالاته أکبر الزیادة**؛ محبت علی عبادت است و ذکر علی عبادت است و مرگ بر محبت علی شهادت است و حمایت از ولایت علی بزرگترین برتری است.»[۱]

و این آیه اشاره به آن است ﴿فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَایَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى﴾[۲] ابن عباس می‌گوید: «هدایت من یعنی هدایت به علی بن ابی طالب علیه‌السلام ﴿بَلْ أَتَيْنَاهُم بِذِكْرِهِمْ﴾[۳] یعنی علی را به آن‌ها دادیم. ﴿فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَایَ﴾ هدایت من یعنی علی. «فلا خوف علیهم» یعنی، با پیروی علی خوفی از آینده نخواهند داشت «و لا هم یحزنون» یعنی، در روز قیامت با داشتن محبت علی ناراحت نخواهند بود. «بل اتیناهم بذکرهم» یعنی، علی را به آن‌ها دادیم و آن‌ها از این ذکر اعراض می‌کنند و این آیه اشاره به آن

---

۱. مختصر از بشارة المصطفی نقل شد؛ ص۸۶.

۲. طه؛ آیه‌ی ۱۲۳.

۳. مؤمنون؛ آیه‌ی ۷۱.

است. ﴿قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ أَنتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ﴾[1] و از جمله این آیه است: ﴿لَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ﴾[2]؛ یعنی در این کتاب نجات شما هست و آن محبت علی است.

۱. ص؛ آیه‌ی ۶۷- ۶۸.

۲. انبیاء؛ آیه‌ی ۱۰.

فصل

حدیث گِل

این مسأله اصالتی دارد و آن حدیث گل است؛ که ابراهیم از امام صادق علیه السلام نقـل کرده است که حضرت در معنای مزاج فرمود:

«إن الله لما أراد أن یخلق الخلق و لا شیء هناک خلق أرضاً طیّبة، و أجری علیها ماءً عذباً سبعة أیام، و عرض علیها و لا یتنا فقبلت، فأخذ من ذلک الماء العـذب طینتنـا ثـم خلق من ثفل ذلک الماء طینة شیعتنا فهم منّا و لو کنّا و آباؤهم من الماء الذی نحن منـه لکنّا و آباؤهم سواء، ثم خلق أرضاً سبخة و أخری علیهـا مـاء مـالح ثـم عـرض علیهـا ولایتنا فأبت فأجری علیها ذلک الماء سبعة أیام ثم خلق من ذلک الماء الطغـاة والأئمـة الکفار، و إلیه الإشارة بقوله: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً یَدْعُونَ إِلَى النَّارِ﴾

ثم خلق من ثفل ذلک شیعة أعدائنا، ثم مزج ثفل ذلک الطین بطینة شیعتنا، لم یـشهد أعواؤنا الشهادتین و لم یصلوا و لم یصوموا فما ظهـر مـنهم مـن الخیـرات والحـسنات فلیست منهم و لا لهم، إنّما هو من مزاج طینة شیعتنا لهم، ثم مـزج المـاء الثانی بالمـاء الأوّل ثم عرکه عرک الأدیم ثم قبض منه قبضة و قال: و هذه الجنة و لا أبالی، ثم قـبض قبضة و قال: و هذه النار و لا أبالی؛

خداوند وقتی اراده کرد مخلوقات را بیافرینـد و در آن هنگـام هـیچ چیـز وجـود نداشت؛ خداوند یک زمین پاکیزه‌ای را آفرید و بر آن آب گوارایی را به مدت هفـت روز بر آن جاری کرد و ولایت ما را بر آن عرضه کرد و او آن را پذیرفت و خداونـد

از آن آب گوارا طینت و گل ما را برداشت و بعد از اضافه‌ی آن آب طینت شیعیان ما را برداشت. پس آن‌ها از ما هستند و اگر ما و پدران آن‌ها از آبی آفریده می‌شدیم که ما از آن آفریده شدیم در این صورت ما و پدرانشان با هم مساوی بودیم ، بعد خداوند یک زمین ناپسندی را آفرید و بر آن آبی شور را جاری کرد و ولایت ما را بر او عرضه کرد و او حاضر نشد آن را بپذیرد و خداوند این آب را به مدت هفت روز بر آن زمین جاری کرد و بعد از آن آب طاغیان و رهبران کافران را آفرید و این آیه اشاره به آن است **﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ﴾**[1]

بعد از اضافه‌ی آن شیعیان دشمنان ما را آفرید، بعد اضافه‌ی آن گل را با گل شیعیان ما مخلوط کرد ، دشمنان ما شهادتین را اظهار نکرده‌اند و نماز نمی‌خوانند و روزه نمی‌گیرند و هر کار خیر و نیکویی از آن‌ها سر بزند از آن‌ها نیست و متعلق به آن‌ها نیست بلکه به خاطر مخلوط طینت شیعیان ما است که با آن‌ها مخلوط شده است، بعد آب دوم را با آب اول مخلوط کرد و بعد آن را فشار داد و تکه‌ای از آن را برداشت و فرمود: «این‌ها اهل بهشت هستند و به آن‌ها سخت نمی‌گیرم، و بعد تکه‌ی دیگری برداشت و فرمود: «این‌ها اهل جهنم هستند و به آن‌ها اهمیت نمی‌دهم.»[2]

می گویم: «اهل حدیث به حواشی این حدیث که ظاهر است مشغول شده‌اند و بیشتر اهل عدالت آن را انکار کرده اند؛ به خاطر این که ظاهرش با احادیث دیگر منطبق است. در حالی که این حدیث خوب است و همه‌ی محتوایش عدل است هر طور که خوانده شود و قرآن نیز به آن تصریح دارد و این آیه اشاره به آن است:

---

۱. قصص؛ آیه‌ی ۴۱.

۲. بحار الانوار؛ ج۲۶، ص۲۷۹؛ ح۲۲. این حدیث طولانی است.

﴿فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ﴾[1] و این آیه «فمنهم شقی و سعید» و این آیه **﴿وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾**[2] و منظور از: **﴿ الْقَوْلُ مِنِّي﴾** علم من است و این به خاطر این است؛ علم خداوند سبحان بر افعال بندگان سبقت دارد و بعد از ارتکاب افعال نیز به آن علم دارد و علم او آشکار کننده‌ی افعال است. پس خداوند سبحان قبل از ایجاد بندگان علم دارد که چه کسی مطیع است و چه کسی عصیان می‌کند چرا که خداوند زمان و مکان ندارد، و بعد در عالم ذر از آن‌ها تعهد گرفت و این یک رمز عمیق است و معنایش این است که خداوند قبل از ایجاد ذرات بندگان به تمکین کردن آن‌ها به اطاعت و تمکین کردن آن‌ها به ظلم و معصیت علم داشته است و این که انذارها فایده‌ای نخواهد داشت.

بنابراین آن‌ها در علم خداوند به دو دسته تقسیم شدند عده‌ای بالقوه مطیع و عده‌ای بالقوه عاصی، بعد وقتی آن‌ها را ایجاد کرد و آن‌ها را مکلف کرد. علم سابق خداوند ماهیت آن‌ها را آشکار کرد و آن‌ها دو دسته شدند ، همان طور که فرمود و سخن او حق است و عده‌ای بالفعل مؤمن شدند و عده‌ای بالفعل کافر شدند و به این خاطر فرمود: «برای من اهمیتی ندارد، در این جمله اشاره‌ی لطیفی وجود دارد و معنایش این است که برای من مهم نیست. بعد از آن که آن‌ها را بر فطرت توحید قرار دادم و ایمان را در عالم ارواح بر آن‌ها عرضه کردم و بعد آن‌ها را در تاریکی شبح‌ها به تعهدشان متذکر شدم ، و عده‌ای از آن‌ها بصیرت پیدا می‌کنند و چشمانشان باز می‌شود و عده‌ای از آن‌ها انکار و تکبر می‌کنند، و برای من مهم

---

۱. شوری؛ آیه‌ی ۷.

۲. سجده؛ آیه‌ی ۱۳.

نیست که جبریه مرا متهم به ظلم کنند. چرا که من عادل حکیم هستم و در روز قیامت برای من مهم نیست که عده‌ای با ایمانشان به بهشت و عده‌ای با کفر و طغیانشان به جهنم بروند و این آیه اشاره به آن است: **﴿وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ و أَصْحَابُ الشِمالِ﴾**[1]

بعد دو آب را با یک دیگر مخلوط کرد و آن چه شیعیان از گناه و فاحشه انجام می‌دهند، از طینت دشمنان و مخلوط آن‌ها است و آن اعمال متعلق به آن‌ها و به عهده‌ی آن‌ها است و به سوی آن‌ها برمی گردد و آن چه دشمنان کارهای نیک و صحیح انجام می‌دهند، از طینت مؤمن و از مخلوط آن است و این اعمال متعلق به آن‌ها است و به سوی آن‌ها برمی گردد. چرا که نیکی کردن از شأن منافق نیست و ظلم و کفر نیز از شأن مؤمن نیست، وقتی اعمال بر خداوند عرضه شود؛ خدای حکیم و عادل و منزه اعمال صالح منافق را به مؤمن ملحق می‌کند. چرا که این اعمال از خصلت مؤمن است. پس متعلق به اوست و او به تعهد گرفته شده وفا کرده است، و گناهان مؤمن را به منافق ملحق می‌کند؛ چرا که این اعمال از خصلت منافق است و به سوی او بر می‌گردد. چرا که او به عصیان و انکار وفا کرده است.

بعد امام صادق علیه‌السلام فرمود: «**و إن ذلک حکم إله السماء والأنبياء**؛ این حکم خدای آسمان و حکم پیامبران است.» اما حکم خدای آسمان منظور از نظر عقلی و شرعی و اصل و فرع و طینت و طبیعت است اما اصل از این جهت است که طینت او از اصل است که به ولایت اعتراف کرده است و بر آن مستقر شده است. اما فرع از این جهت است که این اعمال عمل صالح است که در دار تکلیف انجام می‌شود.

---

۱. واقعه؛ آیات ۲۷ و ۴۹.

پس از نظر اصالت پاکیزه است و از نظر فرع پیراسته است، و هر کس ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد بهشت متعلق به اوست و این پاداشی به حق و عدالت است، و این آیه اشاره به آن است ﴿وَالَّذِينَ آمَنُواْ﴾[1] یعنی در روز تعهد گرفتن ایمان آوردند ﴿وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ﴾ یعنی در عالم تکلیف عمل صالح انجام دادند. باغ‌های فردوس متعلق به اوست که در عالم قیامت و پاداش به آن وارد می‌شود؛ چرا که آن‌ها عالم نداء را به عالم عمل وصل کردند و خداوند نیز او را به عالم پاداش و عاقبت نیکو وصل می‌کند.

فصل

اما طبیعت از این جهت است که هر شکلی به دنبال طبیعت خود است و به همجنس خود گرایش دارد، و از متضادش فرار می‌کند. اما حکم پیامبران از این جهت است که یوسف علیه‌السلام فرمود: ﴿مَعَاذَ اللّهِ أَن نَّأْخُذَ إِلاَّ مَن وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِندَهُ﴾[2] در روز قیامت خداوند آن چه در طینت مؤمن از خباثت وجود داشته است و ناشی از آن اختلاط بوده است و از طینت دشمنان بوده است را از او جدا می‌کند و آن گناهان را به دشمنان بر می‌گرداند چرا که آن اعمال متعلق به اوست و از اوست و بر عهده‌ی اوست، و بعد ندا می‌کند: امروز به کسی ظلم نمی‌شود و پروردگار تو به بندگانش ظلم نمی‌کند، این آیه و حکمت اشاره به آن است: ﴿فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ﴾[3] و از آن جا که خداوند قادر است که همه‌ی این مخلوط را به یک

---

۱. بقره؛ آیه‌ی ۸۲.

۲. یوسف؛ آیه‌ی ۷۹.

۳. بقره؛ آیه‌ی ۲۶۰.

پرنده‌ی واحد تبدیل کند. اما قدرت و حکمت و عدالت اقتضا می‌کند، که هر جزیی را به محل خودش برساند. در این مطلب رمز دقیقی وجود دارد و آن این است؛ که هر طبیعتی به طبیعت مثل خودش گرایش دارد... .»

یک نفر اعتراض کرد و گفت: «چرا این طینت خبیث با مجاورت طینت طیب تبدیل به طینت طیب نشد و یا آن طینت طیب با مجاورت با طینت خبیث تبدیل به طینت خبیث نشد؟» گفتیم: «چیزی که از یک طبیعت نباشد؛ در آن طبیعت قرار نمی‌گیرد. چرا که در یک قطعه یاقوت قرمز شفاف رگه‌های خاکی وجود دارد که در اثر مجاورت با آن یاقوت و در مدت طولانی وجود در معدن اصلی از هویت خود تغییر نکرده است. بلکه به همان حالت تاریک باقی مانده است و تا ابد باقی خواهد ماند.

گاهی در یک سنگ تاریک، مانند آهن ربا رگه‌هایی شفاف و نورانی وجود دارد که در مجاورت این تاریکی قرار دارد اما به حالت آن تغییر نکرده است. تا مثل آن تاریک شود. پس همین طور است؛ آن چه در طینت مؤمن از طینت منافق قرار دارد و بالعکس.....و این آیه اشاره به آن است: ﴿**وَمَا هُم بِحَامِلِینَ مِنْ خَطَایَاهُم مِّن شَیْءٍ**﴾[1] آن‌ها فقط خطاهای جوهر و اصالت وجود خودشان را و آن چه را از آن‌ها باشد و به آن‌ها برگردد؛ را بر دوش می‌کشند. چرا که بخشی به بخش مانند خود ملحق می‌شود بد باشد یا خوب «و لیحملن اثقالهم و اثقالا مع اثقالهم» و این همین طور است.»

---

۱. عنکبوت؛ آیه‌ی ۱۲.

فصل

حکم این طینت در این آیه ذکر شده است ﴿وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ﴾[۱] و این گناهان کبیره و فواحش همان محبت فرعون و هامان است؛ ﴿لمّا اللّهم﴾ غیر از گناهان صغیره ، که این گناهان صغیره ناشی از اختلاط طینت است «ان ربک واسع المغفره» این مغفرت مخصوص شیعیان ما است چرا که کافر و منافق سهمی از مغفرت ندارند ﴿هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الأَرْضِ﴾[۲] و این زمین همان طینت مخلوط است ﴿كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ﴾[۳] و این رجوع هر طینت به طینت مثل خود است و اجزای خبیث در طینت به همجنس خود رجوع می‌کند. کسی که منکر ولایت است، با گناهانش، به همجنس خود در طرف مقابل منتقل می‌شود و اجزای طیب از طینت مؤمن با اعمال نیکویش به معدن آن در اجساد منتقل می‌شود. مؤمن طیب متعلق به طیب است و خبیث متعلق به خبیث است. چرا که مجاورت طیب با خبیث عارضی است و دارای اختیار است. پس واجب است به اصل خود برگردد.

همین طور خبیث حکمش این است که آن‌ها شیاطین خبیث و طاغوت را یعنی فلانی و فلانی را اولیاء خود به جای ولایت خداوند برگزیدند. یعنی به جای علی، چرا که ولایت علی ولایت خداوند است ﴿وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ﴾[۴] یعنی با نماز

---

۱. شوری؛ آیه‌ی ۳۷.

۲. هود؛ آیه‌ی ۶۱.

۳. اعراف؛ آیه‌ی ۲۹.

۴. زخرف؛ آیه‌ی ۳۷.

خواندن و روزه گرفتن خود گمان می‌کنند هدایت شده هستند؛ چرا که این اعمال از جنس غیر این‌ها هستند. پس متعلق به غیر این‌ها خواهند بود، چون چیزی که از جنس این‌ها نباشد متعلق به این‌ها نیز نخواهد بود، این نشانه‌ی اختلاط است چون قرآن شفای دردهای درون سینه است و ظاهرش نوری برتر از همه‌ی نورها است.

این تفسیر عظیم را روایت السدی تأیید می‌کند از ابن عباس که می‌گوید: «پیامبر ﷺ فرمود:

«یا علی إن الله یحبّک و یحبّ من یحبّک، و إن الملائکة تستغفر لک و لشیعتک و لمحبّی شیعتک، و إذا کان یوم القیامة نادی مناد: أین محبّو علی؟ فیقوم قوم من الصالحین؟ فیقال لهم: خذوا بید من شئتم و ادخلوا الجنة، و إن الرجل الواحد ینجی من النار ألف رجل، ثم ینادی المنادی: أین البقیة من محبّی علی؟ فیقوم قوم مقتصدون، فیقال لهم: تمنّوا علی الله ما شئتم؛ فیعطی کل واحد منهم ما طلب؛ ثم ینادی: أین البقیة من محبّی علی؟ فیقوم قوم قد ظلموا أنفسهم، فیقال: أین مبغضو علی؟ فیقوم خلق کثیر، فیقال: اجعلوا کل ألف من هؤلاء لواحد من محبّی علی فیجعل أعمال أعدائک لمحبیک فینجون من النار، و أنت الأجلّ الأکرم، و أنت العلی العظیم، محبّک محبّ الله و رسوله، و مبغضک مبغض الله و رسوله؛

ای علی! خداوند تو را دوست دارد و کسی که تو را دوست دارد را نیز دوست دارد. ملائکه برای تو و شیعیانت و برای دوست داران شیعیانت طلب مغفرت می‌کنند، وقتی روز قیامت باشد منادی ندا می‌کند: «دوست داران علی کجایند؟» پس عده‌ای از صالحین بلند می‌شوند، به آن‌ها گفته می‌شود: «دست هر کسی را که می‌خواهید بگیرید و وارد بهشت شوید.» یک مرد از این افراد می‌تواند هزار مرد را از آتش نجات دهد و بعد منادی ندا می‌کند: «باقیمانده‌ی دوست داران علی کجایند؟» پس عده‌ای میانه رو بلند می‌شوند، به آن‌ها گفته می‌شود: «هر آرزویی دارید از

خداوند بخواهید.» پس هر یک از آن‌ها خواسته اش را دریافت می‌کند، و بعد منادی ندا می‌کند: باقیمانده‌های دوستداران علی کجایند؟ پس عده‌ای که بر خودشان ظلم کرده‌اند بلند می‌شوند.

گفته می‌شود: «دشمنان علی کجایند؟» در این هنگام جمعیت بسیاری بلند می‌شوند، و گفته می‌شود: «هر دسته‌ی هزار نفری از این‌ها را در برابر یکی از دوست داران علی قرار بدهید و بعد اعمال دشمنان تو به دوست دارانت داده می‌شود و آن‌ها از آتش نجات می‌یابند، و جلالت و کرامت تو بیش از این است، تو والا و عظیم هستی، دوست دار تو دوست دار خداوند و رسولش است، و دشمن تو دشمن خدا و رسولش است.»[1]

این دلیل کامل می‌شود با روایت جریر از پسر عمر از ابو هریره از ابن عباس که می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که پنج مرتبه سجده کرد بدون این که به رکوع برود. گفتم: «ای پیامبر! این چه حالتي است؟» فرمود:

«جاءنی جبرائیل فقال لی: یا محمد، الله یحبّ علیاً فسجدت، ثم رفعت رأسی فقال لی: إن الله یحب الطاهرة الزکیة فاطمة فسجدت، ثم رفعت رأسی فقال لی: إن الله یحبّ الحسن فسجدت، ثم رفعت رأسی فقال لی: إنّ الله یحبّ الحسین فسجدت، ثم رفعت رأسی فقال لی: إنّ الله یحبّ من أحبّهم فسجدت؛

جبرئیل نزد من آمد و به من گفت: «ای محمد! خداوند علی را دوست دارد.» من سجده کردم، بعد سر خود را بلند کردم و او گفت: «خداوند فاطمه طاهره‌ی زکیه را دوست دارد.» من سجده کردم، و بعد سر خود را بلند کردم و او گفت: «خداوند حسن را دوست دارد.» من سجده کردم و بعد سر خود را بلند کردم، و او گفت:

۱. بحار الانوار؛ ج۴۲، ص۲۸؛ ح۷.

«خداوند حسین را دوست دارد.» من سجده کردم، و بعد سر خود را بلند کردم، و او گفت: «هر کس آن‌ها را دوست بدارد خداوند او را دوست دارد و من سجده کردم.»[1]

---

۱. بحار الانوار؛ ج۳۷، ص۵۹؛ ح۲۸. به نقل از المناقب.

فصل

علی علیه‌السلام اسم اعظم است

یک نفر که علم نداشت و نمی‌فهمید و جاهل مرکب بود و بهره‌ای از اسرار مبهم نداشت اعتراض کرد و با جهل قطعی خود گفت: «برای ما توضیح بده که علی اسم اعظم است. من به او گفتم: «ای کسی که هدایت تو اندک است و درک تو ضعیف است! آیا نمی‌دانی که ولایت همان مبدأ و نهایت است، اولین فریضه‌ای است که خداوند والا آن را فریضه قرار می‌دهد و اولین لباس کمال است که آن را به پیامبر می‌پوشاند، بعد از آن است که لباس نبوت و رسالت به تن می‌کند، و این پیامبر چقدر در دعاهای خود می‌گفت: «**إنّی أسألک باسمک الذی خلقت به کل شیء، و کتبته علی کل شیء**؛ خدایا من تو را به اسمی که با آن همه چیز را آفریدی و آن را بر همه‌ی اشیاء نوشتی سوگند می‌دهم و از تو درخواست می‌نمایم.»[1]

---

۱. بحار الانوار؛ ج۸۵، ص۲۳۳، ۲۳۴؛ ح۱ و این حدیث طولانی است.

فصل

آل محمد صلى الله عليه وآله اسم اعظم هستند

بعد به خاطر راهنمایی او به راه راست می‌گویم: «آیا نمی‌دانی که ما وقتی اسماء و صفات را بررسی کنیم اسمی بزرگ تر از سه اسم پیدا نخواهیم کرد: اسم ذات، اسم صفات، اسمی که راز ذات و روح صفات است. این همان کلمه‌ی جاریه در سایر موجودات است. پس او راز ذات و راز صفات است و موجودات به وسیله‌ی آن منفعل می‌شوند، پس اسم خداوند الله است (ا ل ه ا ل ه) این اسم مقدس است و نشانه‌ی ذات احد حق است، و اسم صفات برای احد . واحد است و همان محمد است ، اسمی که روح صفات و راز ذات است؛ (ع ل ی) است، و او نور نورها است و هر کدام از این سه اسم اعظم هستند. پس اسم جلالت، همان اسم مقدس و مکرم است و اسم محمد صلى الله عليه وآله ظاهر اسم اعظم است، چرا که واحد تصویر وجود و منبع وجود است و ظاهر شمارش شده است.

اسم (ع ل ی) ظاهر یک باطن و باطن یک ظاهر است. پس او در حقیقت اسم اعظم است، چرا که او جامع اسرار ربوبیت و اسرار نبوت و اسرار ولایت و اسرار حکومت و سلطنت و اسرار جبروت و عظمت و اسرار تصرف الهی است و این آیه

اشاره به اوست ﴿وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾[1] و او علی علیه السلام است. توضیح آن این است که وقتی بگوئید: (ا ل م) هر کدام از این حروف حاوی محمد و علی علیه السلام است و وقتی بگوئید (الله) این نشانه‌ای برای ذات معبود واجب الوجود است، وقتی بگوئید یا الله، در این جا یاء را ندا کرده اید و با اسم مناجات کرده اید و معنا را قصد کرده اید. پس او اسم ذات مقدس است. یا وقتی ضمه‌ی (هاء) را در این اسم اشباع کنی ذات، بروز پیدا می‌کند و در زبان طی حروف آن اسم علی می‌شود. پس او با معنا به ذات پروردگار معبود اشاره می‌کند و با حروف، به کلمه‌ای اشاره می‌کند که وجود با آن قائم شده است. وقتی بگوئید: (لا اله الا هو) حروف تنزیه و نفی و اثبات است و ده حرف است.

این آیه اشاره به آن است: ﴿تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ﴾[2] معنایش این است که خدایی وجود ندارد، که وجودش واجب و زنده باشد. با ذاتش موجود و قادر و عالم و مستحق عبادت باشد؛ غیر از الله و بعد اعداد حروف آن حاوی اسم علی است؛ در ظاهر و در باطن، و معنایش این است: (الله لا اله الا الله) علی راز مخفی و ولی، امانت دار او و نور معروف او در آسمان‌ها و زمین است.[3]

---

۱. روم؛ آیه‌ی ۲۷.

۲. بقره؛ آیه‌ی ۱۹۶.

۳. این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بر همین معنا حمل می‌شود که فرمود: «**بعث علی مع کل نبی سراً و بعث معی جهراً**؛ علی در کنار هر پیامبری مبعوث شد؛ اما به صورت مخفیانه. ولی در کنار من به صورت آشکار مبعوث شد.» شرح دعای جوشن؛ ص۱۰۴. جامع الاسرار؛ ص۳۸۲-۴۰۱؛ ح۷۶۳-۸۰۴. المراقبات؛ ص۲۵۹.

«مقدار اسرار علی و آل او»

با این عبارت روایت شده است: «**یا علی إن الله تعالی قال لی: یا محمد بعثت علیاً مع الأنبیاء باطناً و معک ظاهراً**، ای علی! خداوند متعال به من فرمود: ای محمد! من علی را در کنار پیامبران مبعوث کردم. اما باطن و او را در کنار تو در ظاهر مبعوث کردم.» و بعد صاحب کتاب القدسیات می‌گوید: و حضرت به همین معنا تصریح کرده است در این سخن: «منزلت تو نسبت به من مانند منزلت هارون نسبت به موسی است.» اما بعد از من پیامبری نخواهد بود، تا مردم بدانند که باب نبوت بسته شد و باب ولایت باز شد.» الانوار النعمانیه؛ ج۱، ص۳۰.

می گویم: «سخن صاحب کتاب القدسیات به این شکل توجیه می‌شود که: باب ولایت، در کنار هر پیامبری موجود بود. اما به صورت سری و در ظاهر باز نبود و پیامبران همگی از این راز ولایی استفاده می‌کرده اند، تا این که به پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید و این راز از مخفی بودن به آشکار تبدیل شد. این سخن را تأیید می‌کند:

روایتی که امام حسن عسکری علیه‌السلام می‌فرماید: «**فنحن السنام الأعظم و فینا النبوة والولایة والکرم، و نحن منار الهدی و العروة الوثقی، والأنبیاء کانوا یقتبسون من أنوارنا و یقتفون آثارنا**؛ ما قله‌ی بلند هستیم و نبوت و ولایت و کرامت در ما است و ما گل دسته‌ی هدایت و ریسمان محکم هستیم و پیامبران از نور های ما اقتباس می‌کردند و از آثار ما پیروی می‌کردند.» بحار الانوار؛ ج۲۶، ص۲۶۴؛ باب جوامع مناقب اهل بیت؛ ح۴۹. مشارق انوار الیقین؛ ص۴۹.

این صریح است؛ که نورهای محمد و آل محمد علیهم‌السلام در کنار هر پیامبری وجود داشته است، به صورت سری و این صرف حضور در کنار آن ها نبوده است. بلکه برای این بوده است که از آن استفاده کنند و از آثار آن ها پیروی کنند و آثار آل محمد را کسی تفسیرش را نمی داند مگر خودشان، وگرنه چگونه یک نور مخفی در کنار هر پیامبر باشد و او بتواند از آن استفاده کند و از آن هدایت شود؟

نیز روایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام که به کسی که از او درباره‌ی برتری او نسبت به پیامبران با آن همه فضیلت و توجه الهی سؤال کرده بود و حضرت فرمود: «**والله قد کنت مع إبراهیم فی النار؛ و أنا الذی جعلتها برداً و سلاماً، و کنت مع نوح فی السفینة فأنجیته من الغرق، و کنت مع موسی فعلّمته التوراة، و أنطقت عیسی فی المهد و علمته الإنجیل، و کنت مع یوسف فی الجبّ فأنجیته من کید أخوته، و**

کنت مع سلیمان علی البساط و سخرت له الریاح؛ به خداوند سوگند! من در کنار ابراهیم در آتش بودم، و من بودم که آتش را سرد و سلامت کردم، و من در کنار نوح در کشتی بودم و من آن را از غرق شدن نجات دادم و من در کنار موسی بودم و تورات را به او تعلیم دادم. من عیسی را در گهواره به زبان آوردم و به او انجیل را تعلیم دادم، من در کنار یوسف در چاه بودم و من او را از نقشه‌ی برادرانش نجات دادم و من در کنار سلیمان بر روی فرش پرنده بودم و من برای او بادها را به تصرفش درآوردم.» الانوار النعمانیه؛ ج ۱، ص ۳۱.

ابن جوزی و قاضی عیاض سخن عباس در مدح پیامبر ﷺ را روایت کرده اند:

وردت نـــار الخلیـــل مکتتمـــا تجـــول فیهـــا و لـــست تحتـــرق

تو به صورت پنهان در کنار ابراهیم خلیل در آتش وارد شدی و در آن قرار گرفتی ولی نسوختی؛ الوفا لأحوال المصطفی؛ ص۲۸؛ باب دوم؛ ح ۹. ینابیع الموده؛ ص۱۳-۱۴.

وردت یـا بَـردَ نـار الخلیـل یـا سَـبَباً لعـصمة النـار و هـی تَحتَـرقُ

ای کسی که اتش ابراهیم خلیل را سرد کردی ای کسی که سبب در امان بودن او از آتش سوزان بودی؛ الشفا بتعریف حقوق المصطفی؛ ج ۱، ص۱۶۷ -۱۶۸؛ باب سوم.

قسطلانی در المواهب می‌گوید:

سـکن الفـؤاد فعـش هنیئـا یـا جـسد هـذا النعیم هـو المقـیم إلـی الأبـد
روح الوجودحیـاة مـن هـو واجـد لـولاة مـا تـمّ الوجـود لمـن وجـد
عیـسی و آدم والـصدور جمـیعهم هـم أعـین هـو نورهـا لمـا ورد
لـو أبـصر الـشیطان طلعـة نـوره فـی وجـه آدم کـان أول مـن سـجد
أو لـو رأی النمـرود نـور جمالـه عبـد الجلیـل مـع الخلیـل و لا عنـد
لکـن جمـال الله جـل فـلا یُـری إلّـا بتخـصیص مـن الله الـصمد

دل آرام گرفت پس ای بدن بر تو گوارا باد، این نعمت که تا ابد ماندگار است؛

او روح وجود است و زندگی افراد صاحب وجود است اگر او نبود وجود افراد صاحب وجود ممکن نبود؛

عیسی و آدم و بقیه‌ی اولین بزرگانی هستند که او نور آن ها است؛ اگر شیطان طلوع نور او را در جسد آدم می‌دید اولین کسی بود که سجده می‌کرد؛ و یا اگر نمرود نور جمال او را که بنده‌ی خدای جلیل است در کنار ابراهیم خلیل می‌دید عناد نمی ورزید؛ اما جمال خداوند با جلالت است و دیده نمی شود مگر با مخصوص بودن نزد خداوند صمد؛

المواهب اللدنیه بالمنح المحمدیه؛ ج۱، ص۴۴.

شیخ محمد حسین اصفهانی می‌گوید:

طأطأ کل الأنبیاء لطاها ذلک عِزٌ عَزَّ أن یضاهی

تقبلت تربة آدم الصفی بیمنه أکرم به من خلف

و سجدة الأملاک لا لغرته بل نور یاسین بدا فی غرته

به نُجّی نوح من الطوفان بمرسلات اللطف والإحسان

تمام پیامبران در برابر طه خضوع می‌کنند و این عزتی است که از آن برتر وجود ندارد؛ خاک آدم برگزیده به برکت او بوسیده شد که کریم‌ترین ذریه‌ی اوست؛ و سجده‌ی ملائکه برای او به خاطر خودش نبود بلکه به خاطر نور یاسین بود که در پیشانی اش نمایان بود؛ نوح به وسیله‌ی او از طوفان نجات یافت و این لطف و احسان مکرر او است؛

الانوار القدسیه؛ ص۲۰.

صفوری می‌گوید: وقتی ابراهیم در آتش انداخته شد نور محمد صلی الله علیه و آله در کنار او بود و هنگام ذبح نیز نور او بود؛ که به اسماعیل منتقل شده بود. نزهة المجالس؛ ج۲، ص۲۴۵.

روایتی که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «او بود که سحر را برای موسی باطل کرد.» الاختصاص؛ ص۲۴۷.

روایتی از امام حسن عسکری علیه السلام که می‌فرماید:

«قد صعدنا ذری الحقائق بأقدام النبوة والولایة، و نورنا سبع طبقات أعلام الوری بالهدایة، فنحن لیوث الوغی و غیوث الندی و طعناء العدی، فینا السیف والقلم فی العاجل، و لواء الحمد والعلم فی الآجل ... فالکلیم لبس حلّة الاصطفاء لما شاهدنا منه الوفاء، و روح القدس فی جنان الصاقورة ذاق من حدائقنا

فصل

وقتی بگوئید هو، پس این اسمی است؛ که به ماهیتی اشاره می‌کند که چیزی قبل و بعد از او وجود ندارد؛ و اشاره به الهیت حقیقی می‌کند؛ چرا که این یک حرف است که دلالت بر یک ذات می‌کند که دارای جلال و اکرام و بقاء و دوام و ملک ابدی و سلطنت همیشگی و عزت محافظ و کرامت رفیع است. بعد اعداد این دو

الباکورة ... و هذا الکتاب ذرة من جبل الرحمة و قطرة من بحر الحکمة؛ ما از نردبان حقایق بالا رفته ایم با قدم های نبوت و ولایت. نور ما در هدایت بالاتر از هفت طبقه از بزرگان مردم قرار دارد؛ پس ما شیران جنگ ها هستیم و ابرهای باران و هجوم برنده بر دسمنان هستیم، شمشیر و قلم در دنیا در اختیار ما است و پرچم محمد و علم در آخرت در اختیار ما خواهد بود، ...پس موسی کلیم لباس برگزیدگی را زمانی به تن کرد که ما از او وفاداری را مشاهده کردیم، روح القدس در بهشت صاقوره از باغ های بکر ما چشیده است، ...و این نامه ذره ای از کوه رحمت و قطره ای از دریای حکمت است.» المراقبات؛ ص۲۴۵.

آن چه در معنای این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: «**الله المعطی و أنا القاسم**؛ خداوند عطا می‌کند و من تقسیم می‌کنم.» همه‌ی آن چه از مخازن الهی در دنیا و آخرت بیرون می‌آید فقط از دست او بیرون می‌آید. شرح الشمائل؛ ج۲، ص۲۴۶.

حدیث امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود: «**أنا آدم الأول أنا نوح الأول**؛ من آدم اول و نوح اول هستم.» انسان کامل؛ ص۱۶۸.

شعراوی می‌گوید من گفتم: «سید من این مطلب را برای خواص می‌گفت که من شنیدم: نوح علیه السلام از آن کشتی لوحی را نگه داشت که بر آن اسم علی بن ابی طالب بود و آن را به سمت آسمان گرفت و هم چنان از غرق شدن در امان است تا زمانی که به سمت آسمان است.» الفتوحات الاحمدیه سلیمان جمیل؛ ص۹۳.

حرف، همان می‌شود، و در آن اسم علی با تأویل وجود دارد و این به خاطر این است که ولی نور اوست که متصل به جبروت است. چرا که او وجه خدای زنده‌ای است که نمی‌میرد. ولی حجابی بین خود و خداوند ندارد، او راز و حجاب است.

مشخص شد که در این سه اسم اعظم وجود دارد؛ که راز اسرار است برای کسی که آن را درک کند و به آن دعا کند و این غیبی است که کسی آن را درک نمی‌کند؛ مگر اولیاء، چرا که او ظاهر تقدیس و باطن تنزیه است. راز توحید و کلمه‌ی پروردگار مجید است؛ بلکه او خدای خدایان است؛ که جلالتش رفیع و راز مخفی و آشکار و نور وحی و وجه نورانی اوست. و روشنایی درخشنده‌ی او و هیبت خبر رسان اوست.

دلیل آن، آن چیزی است که در کتاب‌های شیعه وارد شده است که امیر المؤمنین علیه السلام روزی ابلیس از مقابلش عبور می‌کرد و امیر المؤمنین به او فرمود: «یا أبا الحارث ما ادخرت لمعادک؛ ای ابا حارث! چه چیزی برای قیامت خود فراهم کرده ای؟» گفت: «محبت تو را.»[1]

وقتی روز قیامت شود؛ من آن چه را از اسم‌های تو ذخیره کرده‌ام؛ توصیف کنندگان از وصف آن اسم‌ها عاجز هستند و تو دارای یک اسم مخفی از مردم هستی که برای من آشکار است. خداوند آن را در کتابش به صورت رمز آورده است و

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «**أنا محمد النبی الأمی لا نبی بعدی، أوتیت جوامع الکلم و خواتمه، و عَلَّمتُ خزنة النار و حملة العرش**؛ من محمد پیامبر امی هستم؛ که بعداز من پیامبری وجود ندارد و به من کلمات جامع و خاتمه‌ی کلمات داده شده است و من آن را به مأموران جهنم و به حاملان عرش تعلیم داده‌ام.» الشفا بتعریف حقوق المصطفی؛ ج۱، ص۱۷۰؛ باب سوم فصل اول.

1. بحار الانوار؛ ج۲۷، ص۸۰.

کسی جز خداوند و راسخون در علم آن را نمی‌دانند، وقتی خداوند بنده‌ای را دوست داشته باشد به او بصیرت می‌دهد و آن اسم را به او تعلیم می‌دهد و آن بنده با آن راز در حقیقت غیر از امت خواهد بود ، آن اسم، همان اسمی است؛ که آسمان‌ها و زمین با آن برپا هستند. و می‌تواند در اشیاء هر طور که بخواهد تصرف کند.

تصدیق آن از طریق اعتقاد به این شکل است که خداوند سبحان می‌گوید: **«عبادی من کانت له إلیکم حاجة فسألکم بمن تحبّون أجبتم دعاه؟ ألا فاعلموا أن أحب عبادی إلیّ، و أکرمهم لدی، محمد و علی حبیبی و ولیّی، فمن کانت له إلیَّ حاجة فلیتوسل إلیَّ بهما، فإنی لا أرد سؤال سائل سألنی بهما، فإنی لا أرد دعاءه، و کیف أرد دعاء من سألنی بحبیبی و صفوتی، و ولیّی و حجّتی، و روحی و کلمتی و نوری و آیتی، و بابی و رحمتی، و وجهی و نعمتی، لا و إنی خلقتهم من نور عظمتی، و جعلتهم أهل کرامتی و ولایتی، فمن سألنی بهم عارفاً بحقّهم و مقامهم، و جبت له منّی الإجابة؛** و کان ذلک حق علی؛ بندگان من هر کس خواسته‌ای از شما داشته باشد و شما را به کسی که دوست دارید سوگند بدهد آیا خواسته اش را برآورده می‌کنید؟ بدانید که محبوب ترین بنده‌ام نزد من و کریم ترین آن‌ها نزد من محمد و محبوب و ولی من علی است. پس هر کس خواسته‌ای از من داشته باشد باید توسط این دو نفر به من متوسل شود، چرا که من خواسته‌ی کسی را که به این دو نفر از من چیزی بخواهد رد نمی‌کنم، و چگونه خواسته‌ی کسی را رد کنم که مرا به محبوبم و برگزیده‌ام و ولی و حجت و روح و کلمه و نور و آیت و باب و رحمت و وجه من و نعمت من سوگند داده است. نه این کار را نمی‌کنم. چرا که من آن‌ها را از نور عظمت خودم آفریدم و آن‌ها را اهل کرامت و ولایت خودم قرار دادم. پس هر کس خواسته‌ای را با سوگند دادن به آن‌ها از من بخواهد و به حقوق آن‌ها و مقام آن‌ها معرفت داشته باشد، بر من واجب است که خواسته اش را اجابت کنم و این حق بر گردن من

است.[1]

اسم اعظم، همان چیزی است که دعا با آن مستجاب می‌شود. پس آن‌ها اسم اعظم هستند و صراط مستقیم هستند و این آیه اشاره به آن است ﴿سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَى﴾[2]؛ پروردگار عظیم خود را تسبیح بگو. اعلی، اسم ذات، و عظیم جامع ذات و صفات است.

دلیل آن، روایتی است که از او نقل شده است: «وقتی که خورشید برای حضرت برگردانده شد، به حضرت گفته شد: «ای امیر المؤمنین! چگونه خورشید برای تو برگردانده شد؟»

فرمود: «سألت الله باسمه الأعظم فردّها إلیّ؛ من خداوند را به اسم اعظمش سوگند دادم و او خورشید را برای من برگرداند.»[3]

روایت شده است که حضرت در دعای خود هنگام برگشت خورشید فرمود: «**باسمک العزیز، باسمک العظیم، والعزیز محمد، والعظیم علی**؛ خدایا سوگند به اسم عزیز تو! سوگند به اسم عظیم تو! و عزیز محمد است، و عظیم علی است.»[4] پس معنای این سخن : با اسم پروردگار عظیم خود تسبیح بگو. این است که پروردگار عظیم اعلی خود را با اسم عظیم اعلی تسبیح بگو؛ چرا که تقدیس صفات توحید ذات است، و محمد و علی در عظمت از همه‌ی موجودات برتر هستند. چرا که این

---

۱. وسائل الشیعه؛ ج۴، ص۱۱۴۲ و ج۷، ص۱۰۲.

۲. اعلی؛ آیه‌ی ۱.

۳. بصائر الدرجات؛ ص۲۱۷؛ ح۱-۴؛ باب این که حضرت اسم اعظم را می‌داند.

۴. الصحیفة الصادقیه؛ ص۲۳۲.

دو بر وجود سایه انداخته‌اند و حقیقت موجود هستند و از سایر صفات به ذات نزدیک تر هستند.

این آیه اشاره به آن است ﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾[۱] و این تقرب مکانی نیست؛ چرا که خدای رحمن از مکان اجل است. بلکه این تقرب صفات به ذات است و تقرب واحد به احد است. چرا که او کلمه‌ی برتر است که در ازل کلمه‌ای بر او پیشی نگرفته است و در آینده نیز پیشی نخواهد گرفت و او نوری است که وجود شعاع او است و از کمال او همه‌ی موجودات منتشر شدند. اسمی است که بر سایر صفات مقدم است، چرا که احدیت با وحدانیت شناخته می‌شود. پس او اسم برتر و عظیم است،...و تخصیص در این آیه اشاره به آن است ﴿فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى﴾[۲] ومنظور از بنده در این جا تقرب است؛ چرا که او در مقام خاص است و او را به اسم خاص نامید و چیزی که با وحی در آن مکان ابلاغ شده است این بوده است که علی امیرالمؤمنین و رهبر نیکوکاران بزرگ است.

---

۱. نجم؛ آیه‌ی ۹.

۲. نجم؛ آیه‌ی ۱۰.

فصل

اسرار بسم الله الرحمن الرحیم

توضیح مفصل این است؛ بدان که اسرار کتاب‌های الهی و اسرار ولایت و رسالت و اسم اکبر و اسرار غیب در فاتحة الکتاب قرار دارد. و اسرار فاتحه در آغاز آن است، و آن بسم الله الرحمن الرحیم است و در آن سه اشاره وجود دارد:

اول: این سخن خدای سبحان است: «و اذا ذکرت ربک فی القرآن وحده» منظور از ذکر و وحدت سخن، بسم الله الرحمن الرحیم است. چرا که این سخن ذکر خداوند است به تنهایی.

دوم : این که تعداد حروف آن نوزده تا است و عدد اسم (و ا ح د) نیز نوزده است، پس این حاوی وحدت، توحید و وحدانیت است. و واحد، صفت احد، و واحد همان نور اول است ، و این یعنی ذکر ذات، به ظاهر اسم اعظم آن.

سوم: سخن (بسم الله) است، که اشاره به باطن سین و اسرار سین است، که بین باء و میم قرار دارد. که امیر المؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی آن فرمود: «من باطن سین هستم و من اسرار سین هستم.» این همان اسم محرمانه، و این همان باطن اسم اعظم است. وقتی درب برای صاحبان عقل باز شود و از اسرار قرآن اسم جامع ذات و صفات را ، و اسرار ذات و صفات را بتوانند استخراج کنند؛ همان اسم اعظم می‌شود؛ که دعاها با آن مستجاب می‌شود و موجودات در برابر آن تسلیم هستند.

فصل

(ب س م ا ل ل ه) اما اسرار باء این است که این برای نبوت است و نقطه‌ی آن ولایت است. ۲ سین که عددش ده می‌شود؛ یا همان اسم علی است، و میم و عدد آن نود و دو می‌شود، و این همان اسم محمد و قاسم الله است که با آن آغاز کرد و آن دو را مساوی قرار داد، الف خمیده و «لا ، نه» کلمه‌ی تامه‌ای که وجود با آن ظهور پیدا کرد و اسرار او همه‌ی موجودات را فیض داد، چرا که همه‌ی معدودها از واحد اشاعه پیدا کردند.

فصل

موجود شدن موجودات با علی علیه‌السلام

دلیل صحت این مباحث و این تأویل، روایتی است که عمار از امیر المؤمنین علیه‌السلام در کتاب الواحدۀ نقل می‌کند که حضرت فرمود: «**یا عمّار باسمی تکوّنت الکائنات و الأشیاء، و باسمی دعا سائر الأنبیاء، و أنا اللوح، و أنا القلم، و أنا العرش، و أنا الکرسی، و أنا السّموات السبع، و أنا الأسماء الحسنی، والکلمات العلیا**؛ ای عمار! موجودات و اشیاء با اسم من موجود شدند و سایر پیامبران به اسم من دعا کردند. و من لوح و قلم هستم، من عرش و کرسی و آسمان‌های هفتگانه و اسماء حسنی و من کلمات علیا هستم.»[1] و هر جا اسم علی باشد؛ اسم محمد هم هست. بدون این که بر عکس آن صادق باشد؛ به خاطر داخل بودن ولایت در زیر مجموعه‌ی نبوت، مانند داخل بودن انسان در زیر مجموعه‌ی حیوان. پس هر جا انسان باشد حیوان هم هست؛ بدون این که بر عکس آن صحیح باشد، ....و آیه‌ی صدر قرآن شریف و عظیم و آغاز ذکر حکیم ﴿الم﴾ اشاره به آن است و می‌خواهد بگوید که این حرفی از حروف اسم اعظم است، ﴿ذَلِکَ الْکِتَابُ لاَ رَیْبَ فِیهِ﴾ می‌گوید: علی کتاب است و در این شکی نیست ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِینَ﴾ می‌گوید: «تقوا، چیزی است که از آتش جلوگیری می‌کند و

۱. جامع الاسرار؛ ص۲۰۵؛ ح۳۹۴.

چیزی جز محبت علی از آتش جلوگیری نمی‌کند. پس محبت علی در حقیقت همان تقوا است و هر تقوایی غیر از آن مجازی است، چرا که از آتش جلوگیری نمی‌کند.

این سخن خداوند: ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾[1] می‌گوید: «غیب روز رجعت و روز قیامت و روز ظهور قائم است؛ و این‌ها روزهای آل محمد است.»

این آیه اشاره به آن است: ﴿وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ﴾[2] پس رجعت متعلق به آن‌ها و روز قیامت نیز متعلق به آن‌ها است، و روز ظهور قائم متعلق به آن‌ها است و حکم صادر کردن خداوند در اختیار آن‌ها است، و تکیه گاه مؤمنین در این روز به آن‌ها است.

این سخن خداوند: ﴿وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾ می‌گوید: «نماز در حقیقت محبت علی، نماز خواندن ارتباط با خداوند است. بنده نمی‌تواند به عفو پروردگار و رحمت او و جوار او برسد؛ مگر با محبت علی. پس هر کس محبت علی را داشته باشد در واقع نماز خوانده است و هر نمازی غیر از آن از نمازهای واجب و مشروع، اگر در کنار آن ولایت نباشد؛ مجازی خواهد بود و بلکه گمراهی و وبال خواهد بود. چرا که او خداوند را به غیر چیزی که دستور داده است، عبادت کرده. پس او در سلوک خود گمراه و در طاعت خود معصیت کار است؛ و در عبادت خود مجازات می‌شود.

این سخن خداوند: ﴿وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾ می‌گوید: «انفاق واجب که جان‌ها با آن حیات پیدا می‌کند و روح و جسم با آن از عذاب دردناک نجات می‌یابد؛ همان معرفت آل محمد است و هر انفاقی غیر از این مجازی است. هر چند که انفاق

---

۱. بقره؛ آیه‌ی ۳.

۲. ابراهیم؛ آیه‌ی ۵.

واجب باشد و چه خاصیتی دارد انفاقی که با آن نفاق افزایش یابد؟!»

این سخن خداوند: ﴿والَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَیْکَ﴾ معنایش این است که به آن چه در حق علی بر تو نازل شده است؛ ایمان می‌آورند. چرا که آن‌ها اگر به آن چه در حق علی نازل شده است؛ ایمان نیاورند. ایمان آن‌ها به غیر آن ایمان نیست؛ هر چند که به آن ایمان گفته شود و آن مجازی است و فایده‌ای نمی‌رساند، ...و این آیه اشاره به آن است: ﴿یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ﴾ می‌گوید که آن‌ها ایمان آوردند و آن‌ها را مؤمن نامیده است و بعد به آن‌ها می‌گوید: «ایمان بیاورید.» این رقابت است، نه تناقض. اما معنایش این است که‌ای کسانی که به محمد ایمان آوردید! به علی نیز ایمان آورید تا ایمان شما کامل شود.»

این سخن خداوند ﴿أُنزِلَ مِنْ قَبْلِکَ﴾ یعنی آن چه قبل از تو در حق علی نازل شده است.

این سخن خداوند ﴿وَبِالآخِرَةِ هُمْ یُوقِنُونَ﴾ یعنی تصدیق می‌کنند که حکومت آخرت در اختیار علی خواهد بود، همان طور که حکومت دنیا به او تحویل داده شده است. ﴿أُوْلَئِکَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ﴾ می‌گوید: «با چنین دینی در هدایت هستند.»

﴿وَأُوْلَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ می‌گوید: «با چنین معرفتی رستگار هستند.»

فصل

نورانیت علی علیه‌السلام

از این باب، روایت سلمان و ابوذر است که می‌گویند:

«امیر المؤمنین علیه‌السلام فرمود: «مَن كان ظاهره في ولايتي أكثر من باطنه خفّت موازينه؛ يا سلمان لا يكمل المؤمن إيمانه حتى يعرفني بالنورانية، و إذا عرفني بذلك فهو مؤمن، امتحن الله قلبه للإيمان، و شرح صدره للإسلام، و صار عارفاً بدينه مستبصراً، و من قصر عن ذاک فهو شاک مرتاب، يا سلمان و يا جندب، إن معرفتي بالنورانية معرفة الله، و معرفة الله معرفتي، و هو الدين الخالص، بقول الله سبحانه: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ و هو الإخلاص، و قوله: ﴿حُنَفَاء﴾ و هو الإقرار بنبوّة محمد صلى الله عليه و آله، و هو الدين الحنيف، و قوله: ﴿وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾ و هي ولايتي، فمن والاني فقد أقام الصلاة، و هو صعب مستصعب.

﴿وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ﴾ و هو الإقرار بالأئمة، ﴿وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ﴾ أي و ذلک دين الله القيم.

شهد القرآن أن الدين القيم الإخلاص بالتوحيد، و الإقرار بالنبوّة والولاية، فمن جاء بهذا فقد أتى بالدين.

يا سلمان و يا جندب، المؤمن الممتحن الذي لم يرد عليه شيء من أمرنا، إلّا شرح الله صدره لقبوله، و لم يشک و لم يرتَب، و من قال لِمَ و كيفَ فقد كفر، فسلموا لله امره، فنحن أمر الله، يا سلمان و يا جندب، إنّ الله جعلني أمينه على خلقه، و خليفته في أرضه

و بلاده و عباده، و أعطانی ما لم یصفه الواصفون، و لا یعرفه العارفون، فإذا عرفتمونی هکذا فأنتم مؤمنون، یا سلمان قال الله تعالی: ﴿وَاسْتَعِينُواْ بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ﴾ فالصبر محمد، والصلاة ولایتی، و لذلک قال: ﴿وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ﴾ و لم یقل و إنهما، ثم قال: ﴿إِلاَّ عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾ فاستثنی أهل ولایتی الذین استبصروا بنور هدایتی، یا سلمان، نحن سرّ الله الذی لا یخفی، و نوره الذی لا یطفی، و نعمته التی لا تجزی، أوّلنا محمد، و أوسطنا محمد، و آخرنا محمد، فمن عرفنا فقد استکمل الدین القیم.

یا سلمان و یا جندب، کنت و محمداً نوراً نسبّح قبل المسبّحات، و نشرق قبل المخلوقات، فقسم الله ذلک النور نصفین: نبی مصطفی، و وصی مرتضی، فقال الله عزوجل لذلک النصف: کن محمداً، و للآخر کن علیاً، و لذلک قال النبی صلی الله علیه و آله: أنا من علی، و علی منّی، و لا یؤدی عنّی إلّا أنا أو علی؛

هر کس ظاهر او در پایبندی به ولایت من بیشتر از باطنش باشد کفه‌ی ترازویش سبک خواهد بود. ای سلمان! ایمان مؤمن کامل نمی‌شود؛ مگر آن که مرا به نورانیت بشناسد و وقتی مرا به آن شناخت؛ او مؤمنی است که خداوند قلبش را به ایمان امتحان کرده است و سینه اش را برای اسلام وسعت داده و در دین خود بصیرت و معرفت به دست آورده است. هر کس از این معرفت کوتاهی کند؛ دچار شک و تردید است. ای سلمان و ای جندب! شناخت من با نورانیت شناخت خداوند است، شناخت خداوند شناخت من است، این همان دین خالص است، که خداوند در سخن خود می گوید: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾[1] و این همان اخلاص است و این سخن خداوند (حنفاء) همان اعتراف به نبوت محمد صلی الله علیه و آله است

---

۱. بینه؛ آیه‌ی ۵.

و همان دین حنیف است، و این سخن خداوند﴿وَیُقِیمُوا الصَّلَاةَ﴾ همان ولایت من است، پس هر کس ولایت مرا بپذیرد؛ نماز را اقامه کرده است، و البته این سخت و دشوار است.

﴿وَیُؤْتُوا الزَّکَاةَ﴾ همان اعتراف به ائمه است. ﴿وَذَلِکَ دِینُ الْقَیِّمَةِ﴾ یعنی، این همان دین استوار خداوند است.

قرآن شهادت داد که دین استوار؛ یعنی اخلاص داشتن در توحید و اعتراف به نبوت و ولایت. پس هر کس این را داشته باشد دین را به دست آورده است.

امام علی علیه‌السلام فرمود: «ای سلمان و ای جندب! مؤمن امتحان شده کسی است که چیزی از امر ما بر او وارد نشود؛ مگر آن که خداوند سینه‌ی او را وسعت دهد و آن مطالب را قبول کند و در آن شک و تردید نمی‌کند. اما کسی که بگوید چرا و چگونه؟ در این صورت او کافر شده است. پس تسلیم امر خداوند باشید و ما امر خداوند هستیم. ای سلمان و ای جندب! خداوند مرا امانت دار خودش در بین مخلوقات، خلیفه‌ی خودش در زمین و دیار و بندگانش قرار داده است. چیزی به من عطا کرده است که توصیف کنندگان نمی‌توانند آن را توصیف کنند و عارفان نمی‌توانند به آن معرفت پیدا کنند، پس وقتی شما با این صفت مرا بشناسید مؤمن خواهید بود، ای سلمان! خداوند متعال می‌گوید: ﴿وَاسْتَعِینُواْ بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ﴾ پس صبر محمد است و نماز ولایت من است. لذا گفت: ﴿وَإِنَّهَا لَکَبِیرَةٌ﴾ و نگفت: «و انهما.»

بعد گفت: [1] پس اهل ولایت مرا استثناء کرد، کسانی که با نور هدایت من دارای

---

۱. بقره؛ آیه‌ی ۴۵.

بصیرت هستند، ای سلمان! ما اسرار خداوند هستیم؛ که نمی‌توان آن را پنهان کرد و نور او هستیم؛ که نمی‌توان آن را خاموش کرد، نعمت او هستیم که نمی‌توان آن را جبران کرد، اول ما محمد است. و وسط ما محمد است و آخر ما محمد است پس هر کس ما را بشناسد دین استوار خود را کامل کرده است.

ای سلمان و ای جندب! من و محمد یک نور بودیم که قبل از همه تسبیح می‌گفتیم، قبل از مخلوقات اشراق داشتیم، و خداوند آن نور را به دو قسمت تقسیم کرد یک نصف آن پیامبر برگزیده و نصف دیگر وصی مورد رضایت، خداوند عز و جل به آن نصف فرمود: «محمد باش.» و به نصف دیگر فرمود: «علی باش.» و به همین خاطر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «من از علی هستم و علی از من است، و کسی نمی‌تواند چیزی را از طرف من بیان کند، مگر خودم یا علی.»[1]

این آیه اشاره به آن است ﴿وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ﴾[2] این اشاره به اتحاد آن دو در عالم ارواح و انوار است و مانند این آیه ﴿أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ﴾[3] و در این جا منظور این است؛ که اگر پیامبر بمیرد یا وصی کشته شود. چرا که این دو شیء واحدهستند و معنای واحد هستند، نور واحد هستند، در معنی و صفت متحد است. اما در جسد و اسم از هم جدا هستند. پس این دو شیء در عالم ارواح واحد هستند. «أنت روحی التی بین جنبیّ؛ تو روح من هستی که بین دو پهلوی من هستی.»[4] و همین طور در

---

۱. مسند احمد؛ ج۱، ص۹۸. چاپ مصر؛ ص۱۵۹؛ ح۷۷۲. چاپ بیروت؛ صحیح ترمذی؛ ج۵، ص۶۳۲؛ ح۳۷۱۲.

۲. آل عمران؛ آیه‌ی ۶۱.

۳. آل عمران؛ آیه‌ی ۱۴۴.

٤. حدیث آن گذشت.

عالم اجساد: «أنت مّی و أنا منک ترثنی و أرثک، أنت منّی بمنزلهٔ الروح من الجسد؛ تو از من هستی و من از تو هستم تو از من ارث می‌بری و من از تو ارث می‌برم[1]؛ تو نسبت به من مانند روح از جسد هستی.»

این آیه اشاره به آن است ﴿صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾[2] می‌گوید: «بر پیامبر صلوات بفرستید و بر وصی سلام کنید، و صلوات فرستادن شما بر پیامبر به خاطر رسالت فایده‌ای برای شما ندارد؛ مگر با سلام کردن بر علی؛ به خاطر ولایت.»

«یا سلمان و یا جندب، و کان محمد الناطق، و أنا الصامت، ولابد فی کل زمان من صامت و ناطق، فمحمد صاحب الجمع، و أنا صاحب الحشر، و محمد المنذر، و أنا الهادی، و محمد صاحب الجنة، و أنا صاحب الرجعة، محمد صاحب الحوض، و أنا صاحب اللواء، محمد صاحب المفاتیح، و أنا صاحب الجنة والنار، و محمد صاحب الوحی، و أنا صاحب الإلهام، محمد صاحب الدلالات، و أنا صاحب المعجزات، محمد خاتم النبیین، و أنا خاتم الوصیین، محمد صاحب الدعوة، و أنا صاحب السیف والسطوة، محمد النبی الکریم، و أنا الصراط المستقیم، محمد الرؤوف الرحیم، و أنا العلی العظیم.

یا سلمان، قال الله سبحانه: ﴿يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾ و لا یعطی هذا الروح إلّا من فوّض إلیه الأمر والقدر، و أنا أُحیی الموتی، و اعلم ما فی السمّوات والأرض، و أنا الکتاب المبین، یا سلمان، محمد مقیم الحجّة، و أنا حجّة الحق علی الخلق، و بذلک الروح عرج به إلی السماء، أنا حملت نوحاً فی السفینة، أنا صاحب یونس فی بطن الحوت، و أنا الذی حاورت موسی فی البحر، و أهلکت القرون الأولی،

---

۱. حدیث آن گذشت.

۲. احزاب؛ آیه‌ی ۵۶.

أعطيت علم الأنبياء والأوصياء، و فصل الخطاب، و بی تمّت نبوّة محمد، أنا أجريت الأنهار والبحار، و فجّرت الأرض عيوناً، أنا كاب الدنيا لوجهها، أنا عذاب يوم الظلة، أنا الخضر معلّم موسى، أنا معلم داود و سليمان، أنا ذو القرنين، أنا الذى دفعت سمكها بإذن الله عزوجل، أنا دحوت أرضها، أنا عذاب يوم الظلة، أنا المنادى من مكان بعيد، أنا دابة الأرض، أنا كما يقول لی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: أنت يا على ذو قرنيها، و كلا طرفيها، و لك الآخرة والأولى، يا سلمان إن ميّتنا إذا مات لم يمت، و مقتولنا لم يقتل، و غائبنا إذا غاب لم يغب، و لا نلد و لا نولد فی البطون، و لا يقاس بنا أحد من الناس، أنا تكلّمت على لسان عيسى فی المهد، أنا نوح، أنا إبراهيم، أنا صاحب الناقة، أنا صاحب الراجفة، أنا صاحب الزلزلة. أنا اللوح المحفوظ، إلىّ انتهى علم ما فيه، أنا أنقلب فی الصور كيف شاء الله، من رآهم فقد رآنی، و من رآنی فقد رآهم، و نحن فی الحقيقة نور الله الذی لا يزول و لا يتغيّر.

يا سلمان، بنا شرف كل مبعوث، فلا تدعونا أرباباً و قولوا فينا ما شئتم، ففينا هلك و بنا نجى. يا سلمان، من آمن بما قلت و شرحت فهو مؤمن، امتحن الله قلبه للإيمان، و رضى عنه، و من شك و ارتاب فهو ناصب، و إن ادعى ولايتی فهو كاذب.

يا سلمان أنا والهداة من أهل بيتی سرّ الله المكنون، و أولياؤه المقرّبون، كلّنا واحد، و سرّنا واحد، فلا تفرّقوا فينا فتهلكوا، فإنّا نظهر فی كل زمان بما شاء الرحمن، فالويل كل الويل لمن أنكر ما قلت، و لا ينكره إلّا أهل الغباوة، و من ختم على قلبه و سمعه و جعل على بصره غشاوة.

يا سلمان، أنا أبو كل مؤمن و مؤمنة، يا سلمان، أنا الطامة الكبرى، أنا الآزفة إذا أزفت، أنا الحاقة، أنا القارعة، أنا الغاشية، أنا الصاخة، أنا المحنة النازلة، و نحن الآيات والدلالات والحجب و وجه الله، أنا كتب اسمی على العرش فاستقر، و على السّموات فقامت، و على الأرض ففرشت، و على الريح فذرت، و على البرق فلمع، و على الوادی

فهمع، و علی النور فسطع، و علی السحاب فدمع، و علی الرعد فخشع، و علی اللیل فدجی و أظلم، و علی النهار فأنار و تبسّم؛

ای سلمان و ای جندب! محمد سخن می‌گفت، من ساکت بودم، باید در هر زمان یک نفر ساکت باشد و دیگری سخن بگوید، پس محمد صاحب جمعیت است، من صاحب محشر هستم، محمد انذار کننده است، من هدایت کننده هستم، محمد صاحب بهشت است، من صاحب رجعت هستم، محمد صاحب حوض است، من صاحب پرچم هستم، محمد صاحب کلیدها است، من صاحب بهشت و جهنم هستم، محمد صاحب وحی است، من صاحب الهام هستم، محمد صاحب مفاهیم است، من صاحب معجزات هستم، محمد خاتم پیامبران است، من خاتم وصیین هستم، محمد صاحب دعوت است، من صاحب شمشیر و شلاق هستم، محمد پیامبر کریم است، من صراط مستقیم هستم، محمد رؤوف است و من علی عظیم هستم.

ای سلمان! خداوند سبحان می‌گوید: **﴿یُلْقِی الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَن یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾**[1] و این روح را به کسی نمی‌دهد؛ مگر به کسی که امر و تقدیر را به او تفویض کرده باشد، من مردگان را زنده می‌کنم، می‌دانم در آسمان‌ها و زمین چیست، من کتاب مبین هستم. ای سلمان! محمد اقامه کننده‌ی حجت است، من حجت حق بر مخلوقات هستم، با آن روح او به آسمان به معراج رفت، من نوح را در کشتی حمل کردم، من در کنار یونس در شکم نهنگ بودم، من بودم که با موسی در دریا گفتگو کردم، من ملت‌های اولین را نابود کردم، من علم پیامبران و اوصیاء را در اختیار دارم، علم فصل الخطاب را در اختیار دارم، نبوت محمد با من کامل شد، من

---

۱. غافر؛ آیه‌ی ۱۵.

نهرها و دریاها را جاری کردم، من چشمه‌های زمین را جوشاندم، چهره‌ی دنیا را پنهان کردم.

من عذاب روز سایه هستم، خضر معلم موسی هستم، معلم داود و سلیمان هستم، ذو القرنین هستم، هستم که به اذن خداوند عز و جل سقف دنیا را درست کردم، من زمین را گستراندم، عذاب روز سایه هستم، من هستم که از مکان دور ندا کردم، من دابة الارض هستم، من آن طور هستم که پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: «تو ای علی ذو القرنین هستی، و دو طرف دنیا هست، و آخرت و دنیا متعلق به توست، ای سلمان، وقتی کسی از ما بمیرد نمرده است، و کسی که از ما به قتل برسد مقتول نمی‌شود، و وقتی کسی از ما غایب باشد غایب نیست، ما از شکم زائیده نمی‌شویم و در شکم نمی‌زائیم، احدی از مردم با ما مقایسه نمی‌شود، من بودم که با زبان عیسی در گهواره سخن گفتم، من نوح، ابراهیم و من صاحب ناقه هستم، من صاحب راجفه‌ی قیامت و صاحب زلزله‌ی قیامت هستم. من لوح محفوظ هستم، همه‌ی علوم موجود در آن به من ختم می‌شود، من می‌توانم به هر چهره‌ای که خداوند بخواهد تغییر کنم، هر کس آن‌ها را ببیند مرا دیده است، هر کس مرا ببیند آن‌ها را دیده است، ما در حقیقت نور خداوند هستیم که زائل نمی‌شود و تغییر نمی‌کند.

ای سلمان! همه‌ی افرادی که مبعوث شدند؛ با ما به این شرافت رسیدند. پس ما را خدایان نخوانید. آن وقت هر چه خواستید درباره‌ی ما بگوئید. عده‌ای درباره‌ی ما هلاک شدند و عده‌ای به خاطر ما نجات یافتند. ای سلمان! هر کس به آن چه گفتم و شرح دادم ایمان بیاورد؛ مؤمنی است که خداوند قلبش را به ایمان امتحان کرده است؛ از او راضی شده است، و هر کس شک کند و تردید داشته باشد ناصبی است، و اگر ادعا ی ولایت مرا داشته باشد دروغ گو است.

ای سلمان! من و هدایت کنندگان از اهل بیتم اسرار محرمانه‌ی خداوند هستیم.

اولیاء مقرب او هستیم، همه‌ی ما یکی هستیم، اسرار ما یکی است. پس در بین ما جدایی نیندازید که هلاک می‌شوید، چرا که ما در هر زمان به آن شکل که خدای رحمن بخواهد ظاهر می‌شویم، پس وای و وای بر کسی که انکار کند آن چه را گفتم، کسی آن را انکار نمی‌کند مگر؛ اهل جهالت و کسی که قلب و گوشش قفل شده است و بر چشمش پرده‌ای انداخته شده است، ای سلمان، من پدر هر مرد و زن مؤمنی هستم، ای سلمان، من آن طامه‌ی کبری هستم، من آزفه هستم اذا أزفت، من حاقه، قارعه، غاشیه و من صاخه هستم.

من رنج نازل شده هستم، ما آیات و مفاهیم و حجاب‌ها و وجه خداوند هستیم، من اسمم بر روی عرش نوشته شد و بعد عرش آرام گرفت، بر آسمان‌ها نوشته شد و آن‌ها برپا شدند، بر روی زمین نوشته شد و زمین مسطح شد، بر روی باد نوشته شد و باد جریان یافت، بر روی برق نوشته شد و با آن تابش پیدا کرد، بر روی دره‌ها نوشته شد و سیل جاری شد، بر روی نور نوشته شد و حرکت کرد، بر روی ابرها نوشته شد و باران بارید، بر روی رعد نوشته شد و خشوع پیدا کرد، بر روی شب نوشته شد و تاریک و سیاه شد، بر روی روز نوشته شد و روشن و سفید شد.»[1]

۱. به صورت مختصر در عیون الحکم و المواعظ؛ ص۱۶۷ آمده است.

فصل

همچنین در اسرار علی علیه‌السلام

از آن جمله روایتی است که در کتاب الواحدة وارد شده است می‌گوید: «امیر المؤمنین علیه‌السلام خطبه‌ای خواند و فرمود: «الحمد لله مدهر الدهور، و مالک مواضی الأمور، الذی کنّا بکینونیته، قبل خلق التمکین فی التکوین أولیین أزلیین لا موجودین، منه بدأنا و إلیه نعود، ألا إن الدهر فینا قسمت حدوده، و لنا أخذت عهوده، و إلینا ترد شهوده، فإذا استدارت ألوف الأطوار، و تطاول اللیل والنهار، فلا لعلامة العلامة دون العامة والسامة، الاسم الأضخم، العالم غیر المعلم، أنا الجنب، والجانب محمد، العرش عرش الله علی الخلائق، أنا باب المقام، و حجّة الخصام، و دابة الأرض، و صاحب العصر، و فصل القضاء، و سفینة النجاة، لم تقم الدعائم بتخوم الأقطار، و لا أعمدة فساطیط السجاف إلّا علی کواهل أمورنا، أنا بحر العلم، و نحن حجّة الحجاب، فإذا استدار الفلک، و قیل مات أو هلک، ألا إن طرفی حبل المتین، إلی قرار الماء المعین، إلی بسیط التمکین، إلی وراء بیضاء الصین، إلی مصارع قبور الطالقانیین، إلی نجوم یاسین، و أصحاب السین من العلیین العالمین، و کتم أسرار طواسین، إلی البیداء الغبراء، إلی حد هذا الثری، أنا دیّان الدین، لأرکبنَّ السحاب، و لأضربنَّ الرقاب، و لأهدمنَّ إرماً حجراً حجراً، و لأجلس علی حجر لی بدمشق، و لأسومنَّ العرب سوم المنایا، فقیل متی هذا؟ فقال: إذا مت و صرت إلی التراب، و سوّی علیّ اللبن و ضُربت علیّ القباب؛ حمد خدایی که ایجاد کننده‌ی روزگاران و مالک امور اجراشونده است. کسی که قبل از

آن که تمکین را در تکوین بیافرینند؛ ما در کینونیت او اول و ازل بودیم و نه موجود، ما از او آغاز شدیم و به او بر می‌گردیم. بدانید که روزگار محدوده‌ی خود را در ما تقسیم کرده است، و تعهدات خود را برای ما گرفته است، شاهدان او به ما برمی‌گردند. پس وقتی هزاران دوران گذشت، شب‌ها و روزها به مدت طولانی در پی هم آمدند، علامت دارای علامت نبود؛ مگر عامه و سامه، که اسم بزرگ است و بدون تعلم عالم است. من جنب بودم، محمد جانب بود، عرش فقط عرش خداوند بر مخلوقات بود، من باب مقام بودم، حجت بر دشمنان، جاندار زمین، صاحب دوران[1] و صاحب قضاوت نهایی بودم. کشتی نجات بودم، ستون‌ها در عمق سرزمین‌ها مستقر نشد و ستون‌های خیمه‌ها استوار نشد، مگر بر روی گردن امور ما، من دریای علم هستم و ما حجت حجاب هستیم. پس وقتی فلک می‌چرخید و گفته شد مُرد و یا هلاک شد؛ بدانید که دو طرف ریسمان استوار تا آب گوارا و تا عالم تمکین، تا پشت سفیدی چین، تا قبرستان اهل طالقان، تا ستاره‌های یاسین، تا اصحاب سین از علیین جهانیان، تا کتمان اسرار طس، تا صحراهای سر سبز، تا مرز این خاک امتداد دارد. من برپاکننده‌ی این دین هستم، سوار بر ابر خواهم شد و گردن‌ها را با شمشیر می‌زنم، و شهرها را آجر به آجر ویران می‌کنم، بر روی تکه سنگی در دمشق که متعلق به من است می‌نشینم، برای عرب سرنوشت هایشان را بیان می‌کنم.» گفته شد: «این اقدامات چه زمانی خواهد بود؟» فرمود: «وقتی که من بمیرم و به خاک بروم[2] و بر من لحد بگذارند و برای من گنبد درست کنند.»[3]

---

۱ .در بحار صاحب عصا آمده است.

۲. اشاره به حدیث رجعت است.

۳. بحار الانوار؛ ج۴۱، ص۵؛ ح۵. با مقداری تفاوت نزدیک به آن در؛ ج۴۰، ص۵۵؛ ح۹۰. در ضمن یک حدیث طولانی از پیامبر صلی الله علیه و آله.

فصل

عمق حقیقت علی علیه‌السلام

از جمله خطبه‌های حضرت خطبه‌ای است که بعد از بازگشت از جنگ خوارج بیان فرمود و در آن بعد از حمد خداوند و صلوات بر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«أنا أوّل المسلمین، أنا أوّل المؤمنین، أنا أوّل المصلّین، أنا أوّل الصائمین، أنا أوّل المجاهدین، أنا حبل الله المتین، أنا سیف رسول ربّ العالمین، أنا الصدّیق الأکبر، أنا الفاروق الأعظم، أنا باب مدینة العلم، أنا رأس الحلم، أنا رایة الهدی، أنا مفتی العدل، أنا سرج الدین، أنا أمیر المؤمنین، أنا إمام المتّقین، أنا سیّد الوصیّین، أنا یعسوب الدین، أنا شهاب الله الثاقب، أنا عذاب الله الواصب، أنا البحر الذی لا ینزف، أنا الشرف الذی لا یوصف، أنا قاتل المشرکین، أنا مبید الکافرین، أنا غوث المؤمنین، أنا قائد الغرّ المحجلین، أنا أضراس جهنّم القاطعة، أنا رحاها الدائرة، أنا ساق أهلها إلیها، أنا ملقی حطبها علیها.

أنا اسمی فی الصحف عالیاً، و فی التوراة بریاً، و عند العرب علیاً، و إن لی أسماء فی القرآن عرفها من عرفها.

أنا الصادق الذی أمرکم الله باتباعه فقال: ﴿و کونوا مع الصادقین﴾، أنا ثالح المؤمنین، أنا المؤذن فی الدنیا والآخرة، أنا المتصدّق راکعاً، أنا الفتی ابن الفتی أخوالفتی، أنا الممدوح ب ﴿هَل أَتَی﴾، أنا وجه الله، أنا جنب الله، أنا علم الله، أنا عندی

علم ما کان و ما یکون إلی یوم القیامة، لا یدّعی ذلک أحد و لا یدفعنی عنه أحد، جعل الله قلبی مضیئاً، و عملی رضیاً، لقننی ربی الحکمة و غذائی بها، لم أشرک بالله منذ خلقت، و لک أجزع منذ حملت، قتلت صنادید العرب و فرسانها، و أفنیت لیوثها و شجعانها، أیّها الناس، سلونی عن علم مخزون و حکمة مجموعة؛

من اولین مسلمان، اولین مؤمن، اولین نمازگزار، اولین روزه گیرنده، اولین جهاد کننده، و ریسمان استوار خداوند هستم. من شمشیر پیامبر پروردگار جهانیان، تصدیق کننده‌ی بزرگ، جداکننده‌ی بزرگ حق از باطل، دروازه‌ی شهر علم، رئیس بردباری، پرچم هدایت، فتوا دهنده‌ی به عدالت، چراغ دین و من امیر المؤمنین هستم.

من امام متقین، سید وصیین، بزرگ دین، شهاب نافذ خداوند، عذاب دائمی خداوند و من دریایی هستم که خشک نمی‌شود، شرافتی هستم که توصیف نمی‌شود، قاتل مشرکین هستم، نابود کننده‌ی کافران، من فریادرس مؤمنان، من رهبر بزرگ نیکوکاران، من دندان‌های تیز جهنم، من آسیاب گردان جهنم هستم، من اهل جهنم را به سوی آن روان می‌کنم، من در جهنم هیزم می‌ریزم.

اسم من در صحیفه‌های قبلی عالیا است، و اسم من در تورات بریا است، و اسم من نزد اعراب علی است، من در قرآن اسم هائی دارم که عده‌ای آن را می‌شناسند.

من همان صادقی هستم که خداوند به شما دستور داده است از او پیروی کنید. فرمود: «و کونوا مع الصادقین» من آن صالح از بین مؤمنین هستم، آن کسی هستم که در دنیا و آخرت اذان گو است، آن کسی هستم که در حال رکوع صدقه داد، آن جوان مرد پسر جوان مرد و برادر جوان مرد، من آن کسی هستم که با سوره‌ی «هل أتی» مورد مدح قرار گرفته است. من وجه خداوند هستم، جنب خداوند، علم خداوند هستم. علم آن چه تا کنون اتفاق افتاده است و آن چه تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد را می‌دانم، هیچ کس چنین ادعایی ندارد و هیچ کس نمی‌تواند این ادعا

را از من دفع کند، خداوند قلب مرا روشنائی بخش قرار داده است، و اعمال مرا مورد رضایت قرار داده است، پروردگارم به من حکمت را تلقین کرده، و با آن به من غذا داده است. از وقتی آفریده شدم به خداوند شرک نورزیده‌ام و از وقتی که در حمل مادر قرار گرفتم بی تابی نکردم، من قهرمانان عرب و مبارزان آن‌ها را به قتل رساندم، شیرهای عرب و افراد شجاع آن‌ها را نیست کردم، ای مردم! درباره‌ی علم محرمانه و حکمت جمع شده از من سؤال بپرسید.»[1]

۱. نفحات الأزهار میلانی؛ ج۱۰، ص۲۱۳.

فصل

خطبه‌ی افتخار

از آن جمله مطالبی است که از حضرت در خطبه‌ی افتخار وارد شده است و اصبغ بن نباته آن را نقل کرده است می‌گوید: «امیر المؤمنین علیه السلام خطبه خواند و فرمود:

«أنا أخو رسول الله و وارث علمه، و معدن حكمه، و صاحب سرّه، و ما أنزل الله حرفاً فی كتاب من كتبه إلّا وقد صار إلیّ، وزادلی علم ما كان و ما يكون إلى يوم القيامة، أعطيت علم الأنساب والأسباب، و أعطيت ألف مفتاح يفتح كل مفتاح ألف باب، و مددت بعلم القدر، و إن ذلک يجری فی الأوصياء من بعدی ما جرى الليل والنهار حتى يرث اللهُ الأرض و من عليها، و هو خير الوارثين.

أعطِيت الصراط والميزان واللواء والكوثر، أنا المقدّم على بنی آدم يوم القيامة، أنا المحاسب للخلق، أنا منزلهم، أنا عذاب أهل النار، أَلَاكل ذلک فضل من الله علیّ، و من أنكر أن لی فی الأرض كرة بعد كرة و عوداً بعد رجعة، حديثاً كما كنت قديماً، فقد ردّ علينا، و من ردَّ علينا فقد رد على الله.

أنا صاحب الدعوات، أنا صاحب الصلوات، أنا صاحب النقمات، أنا صاحب الدلالات، أنا صاحب الآيات العجيبات، أنا عالِم أسرار البريات، أنا قرن من حديد، أنا أبداً جديد،

أنا منزل الملائكة منازلها، أنا آخذ العهد على الأرواح فى الأزل، أنا المنادى لهم ألست بربّكم بأمر قيوم لم يزل.

أنا كلمة الله الناطقة فى خلقه، أنا آخذ العهد على جميع الخلائق فى الصلوات، أنا غوث الآرامل واليتامى، أنا باب مدينة العلم، أنا كهف الحكم، أنا دعامة الله القائمة، أنا صاحب لواء الحمد، أنا صاحب الهبات بعد الهبات و لو أخبرتكم لكفرتم، أنا قاتل الجبابرة، أنا الذخيرة فى الدنيا والآخرة، أنا سيّد المؤمنين، أنا علم المهتدين، أنا صاحب اليمين، أنا اليقين، أنا إمام المتّقين، أنا السابق إلى الدين، أنا حبل الله المتين، أنا الذى أملأها عدلاً كما مُلئت ظلماً و جوراً بسيفى هذا، أنا صاحب جبريل، أنا تابع ميكائيل، أنا شجرة الهدى، أنا علم التقى، أنا حاشر الخلق إلى الله بالكلمة التى بها يجمع الخلايق، أنا منشىء الأنام، أنا جامع الأحكام، أنا صاحب القضيب الأزهر والجمل الأحمر، أنا باب اليقين، أنا أمير المؤمنين، أنا صاحب الخضر، أنا صاحب البيضاء، أنا صاحب الفيحاء، أنا قاتل الأقرات، أنا مبيد الشجعان، أنا صاحب القرون الأوّلين، أنا الصدِّيق الأكبر، أنا الفاروق الأعظم، أنا المتكلّم بالوحى، أنا صاحب النجوم، أنا مدبرها بأمر ربّى و علم الله الذى خصّنى به، أنا صاحب الرايات الصفر، أنا صاحب الرايات الحمر، أنا الغائب المنتظر لأمر العظيم، أنا المعطى، أنا المبذل، أنا القابض يدى على القبض، الواصف لنفسى، أنا الناظر لدين ربّى، أنا الحامى لابن عمّى، أنا مدرجة فى الأكفان، أنا والى الرحمن، أنا صاحب الخضر و هارون، أنا صاحب موسى و يوشع بن نون، أنا صاحب الجنة، أنا صاحب القطر والمطر، أنا صاحب الزلازل والخسوف، أنا مروع الألوف، أنا قاتل الكفّار، أنا إمام الأبرار، أنا البيت المعمور، أنا السقف المرفوع، أنا البحر المسجور، أنا باطن الحرم، أنا عماد الأمم، أنا صاحب الأمر الأعظم، هل من ناطق يناطقنى؟

أنا النار، و لو لا أنى أسمع كلام الله و قول رسول الله صلى الله عليه و آله لوضعت سيفى فيكم و قتلتكم عن آخركم، أنا شهر رمضان، أنا ليلة القدر، أنا أمّ الكتاب، أنا فصل الخطاب، أنا سورة الحمد، أنا صاحب الصلاة فى الحضر والسفر، بل نحن الصلاة والصيام والليالى والأيام والشهور والأعوام، أنا صاحب الحشر والنحر، أنا الواضع عن أمّة محمد الوزر، أنا باب السجود، أنا العابد، أنا المخلوق، أنا الشاهد، أنا المشهود، أنا صاحب السندس الأخضر، أنا المذكور فى السّموات والأرض، أنا الماضى مع رسول الله فى السّموات، أنا صاحب الكتاب والقوس، أنا صاحب شيث بن آدم، أنا صاحب موسى و إرم، أنا بى تضرب الأمثال، أنا السماء الخضر، أنا صاحب الدنيا الغبراء، أنا صاحب الغيث بعد القنوط.

ها أنا ذا فمن ذا مثلى، أنا صاحب الرعد الأكبر، أنا صاحب البحر الأكدر، أنا مكلّم الشمس، أنا الصاعقة على الأعداء، أنا غوث من أطاع من الورى والله ربى لا إله غيره، ألا و إن للباطل جولة و للحق دولة، و إنى ظاعن عن قريب فارتقبوا الفتنة الأموية والدولة الكسروية، ثم تقبل دولة بنى العباس بالفرج والبأس، و تبنى مدينة يقال لها الزوراء بين دجلة و دجيل والفرات، ملعون من سكنها، منها تخرج طينة الجبّارين، تعلى فيها القصور، و تسبل الستور، و يتعلون بالمكر والفجور، فيتداولها بنو العباس ٤٢ ملكاً على عدد سنى الملك، ثم الفتنة الغبراء، والقلادة الحمراء فى عنقها قائم الحق، ثم أسفر عن وجهى بين أجنحة الأقاليم كالقمر المضىء بين الكواكب، ألا و إن لخروجى علامات عشرة، أوّلها تحريف الرايات فى أزقة الكوفة، و تعطيل المساجد، و انقطاع الحاج، و خسف و قذف بخراسان، و طلوع الكوكب المذنب، واقتران النجوم، و هرج و مرج و قتل و نهب، فتلك علامات عشرة، و من العلامة إلى العلامة عجب، فإذا تمّت العلامات قام

قائمنا قائم الحق ... ثم قال: معاشر الناس نزهوا ربّکم و لا تشیروا إلیه، فمن حد الخالق فقد کفر بالکتاب الناطق، ثم قال: طوبی لأهل ولایتی الذین یقتلون فیَّ، و یطردون من أجلی، هم خزّان الله فی أرضه، لا یفزعون یوم الفزع الأکبر، أنا نور الله الذی لا یطفی، أنا السرّ الذی لا یخفی؛

من برادر پیامبر، وارث علم او، معدن حکمت او، صاحب اسرار او هستم، خداوند هیچ حرفی را در کتابی از کتاب‌هایش نازل نکرده است؛ مگر آن که به من رسیده است، علاوه بر آن علم آن چه تا کنون اتفاق افتاده و آن چه تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد را به من داده است. من دارای علم نسب و سبب، دارای هزار کلید هستم که هر کلید هزار باب را باز می‌کند ، من با علم تقدیرات کمک شدم، این در اوصیاء بعد از من نیز ادامه خواهد داشت. تا وقتی که شب و روز ادامه دارد؛ تا این که خداوند وارث زمین و آن چه بر روی آن است شود، او بهترین وارثان است.

صراط و ترازو و پرچم و حوض کوثر به من داده‌شده است، در روز قیامت بر همه‌ی بنی آدمِ مقدم هستم، محاسبه کننده‌ی اعمال مخلوقات هستم. من آن‌ها را به منازلشان می‌فرستم، عذاب اهل جهنم هستم. بدانید همه‌ی این‌ها فضیلتی است که خداوند به من داده است، هر کس انکار کند که من بعد از یک بار رجوع دوباره به این دنیا رجوع خواهم داشت و بعد از رجعت دوباره به این دنیا بر خواهم گشت رجوعی که جدید خواهد بود و مثل بار قبلی که در این دنیا زندگی کردم خواهد بود؛ هر کس این را انکار کند بر ما مرتد شده است و هر بر ما مرتد شود بر خداوند مرتد شده است.

من صاحب دعاها، صاحب نمازها، صاحب عذاب ها، صاحب مفاهیم و صاحب آیات عجیب هستم. من از اسرار مردم اطلاع دارم، ملتی از آهن هستم، همیشه تازگی

دارم، من ملائکه را در منازلشان مستقر می‌کنم، در عالم ازل از ارواح تعهد گرفتم، بودم که در آن جا به دستور خدای قیوم ازلی ندا دادم ألست بربکم.

من کلمه‌ی سخن گوی خداوند در بین مخلوقاتش هستم، در نمازها از همه‌ی مخلوقات تعهد می‌گیرم، فریاد رس زنان بی سرپرست و یتیمان هستم، دروازه‌ی شهر علم، غار بردباری، ستون قائم خداوند، صاحب پرچم حمد، من صاحب هدایا بعد از هدایا هستم.و اگر به شما خبر بدهم؛ کافر می‌شوید. من قاتل جباران هستم، ذخیره‌ی دنیا و آخرت، سید مؤمنین، علامت هدایت شدگان، صاحب سوگند، یقین، امام متقین، سبقت گیرنده در دین، من ریسمان استوار خداوند هستم. من آن کسی هستم که دنیا را با این شمشیرم از عدالت پر می‌کنم بعد از آن که از ظلم و جور پر شده است، من همراه جبرئیل، پیرو میکائیل، درخت هدایت و پرچم تقوا هستم.

من مخلوقات را نزد خداوند محشور می‌کنم با کلمه‌ای که با آن مخلوقات جمع می‌شوند، من مردم را دوباره ایجاد می‌کنم، به همه‌ی احکام علم دارم، صاحب شاخه‌ی نورانی و شتر قرمز هستم، من دروازه‌ی یقین هستم، امیر المؤمنین، همراه خضر، همراه دست سفید، صاحب سرزمین فلسطین و شام، قاتل بزرگان، نابود کننده‌ی شجاعان، همراه ملت‌های اولین، تصدیق کننده‌ی بزرگ و جدا کننده‌ی بزرگ حق از باطل هستم. من بودم که وحی را بر زبان می‌آوردم، صاحب ستارگان هستم، به دستور پروردگارم امور ستارگان را تدبیر می‌کنم و این علم خداوند است؛ که مرا به آن مخصوص کرده است. من صاحب پرچم‌های زرد رنگ، و پرچم‌های قرمز رنگ هستم. من غایبی هستم که برای امری عظیم انتظارم را می‌کشند، من عطا کننده هستم، بخشش گر هستم، دست خود را بر روی محاسن صورت قبضه می‌کنم و خودم را توصیف می‌کنم.

من در دین پروردگارم نظر می‌کنم، از پسر عمویم حمایت می‌کنم، من او را در کفن‌ها می‌پیچم، صاحب ولایت خدای رحمن هستم، همراه خضر و هارون بودم، همراه موسی و یوشع بن نون بودم، صاحب بهشت هستم، صاحب قطره‌های باران هستم، صاحب زلزله‌ها و خسوف‌ها هستم، هزاران نفر را وحشت زده می‌کنم، قاتل کافران هستم، امام نیکوکاران هستم، بیت معمور هستم، سقف برافراشته‌ی آسمان هستم، دریای منفجر شده هستم، باطن حرم هستم، تکیه گاه‌امت‌ها هستم، صاحب یک امر عظیم هستم، آیا کسی هست که بتواند مثل من سخن بگوید؟

من آتش جهنم هستم و اگر نبود که سخن خداوند و سخن پیامبرصلّی‌الله‌علیه‌وآله را شنیده بودم شمشیر خودم را بر روی شما می‌کشیدم و شما را تا آخرین نفر به قتل می‌رساندم. من ماه رمضان، شب قدر، أم الکتاب، فصل الخطاب، سوره حمد، صاحب نماز در سفر و حضر هستم و بلکه ما خود نماز و روزه و شب‌ها و روزها و ماه‌ها و سال‌ها هستیم. صاحب محشر و صاحب قربانی شتر هستم، گناهان امت محمد را از دوش آن‌ها برداشتم. من باب سجده، عبادت کننده، مخلوق، شاهد هستم. کسی هستم که بر من شهادت گرفته شده است، صاحب سندس سبزهستم، در آسمان‌ها و زمین مورد ذکر هستم، من در کنار پیامبر به آسمان‌ها رفتم، صاحب قرآن و قوس هستم، همراه شیث پسر آدم بودم، همراه موسی و بیابان اهرام بودم، کسی هستم که به من مثال زده می‌شود، آسمان سبز و صاحب دنیای سرسبز هستم. من صاحب بارانی هستم که بعد از نا امیدی می‌بارد.

بله من این‌ها هستم. اکنون چه کسی مثل من است؟ صاحب رعد بزرگ و صاحب دریای تیره هستم، با خورشید صحبت می‌کنم، صاعقه‌ای هستم که بر سر دشمنان نازل می‌شود، فریاد مردمی هستم که مرا اطاعت کنند و خداوند پروردگار

من است و خدایی جز او نیست. بدانید که باطل جولانی خواهد داشت و حق نیز دولتی خواهد داشت. من به زودی کوچ می‌کنم، پس منتظر فتنه‌ی بنی امیه و دولت کسرایی باشید، و بعد دولت بنی عباس به همراه فرج و نیز گرفتاری رو می‌آورد و شهری بین دجله و دجیل و فرات ساخته می‌شود که زوراء نامیده می‌شود، ملعون است کسی که در آن شهر ساکن شود و از آن جا است که طینت جباران بیرون می‌آید و در آن شهر کاخ‌ها بنا می‌شود و پرده‌ها آویخته می‌شود و با مکر و گناه به برتری دست پیدا می‌کنند و بنی عباس این دولت را در دست چهل و دو پادشاه می‌چرخانند به عدد سال‌های حکومتشان، بعد فتنه‌ای غبار آلود فرا می‌رسد و گردنبندی قرمز در گردنش است و حق قائم می‌شود.

در بین مناطق زمین چهره‌ی مرا کنار می‌زند که مانند ماه نورانی بین ستارگان است، بدانید که خروج من ده علامت دارد، اولین آن تغییر داده شدن پرچم‌ها در کوچه‌های کوفه است، و تعطیل شدن مساجد، و متوقف شدن سفر حج، و خسوف و بمباران افغانستان، و طلوع ستارگان دنباله دار، نزدیک شدن ستارگان به یک دیگر، هرج و مرج و قتل و غارت، این‌ها ده علامت است، و از یک علامت تا علامت دیگر چیزهای عجیبی رخ می‌دهد. وقتی علامت‌ها کامل شد قائم ما قیام می‌کند که قائم به حق است.» ....و بعد فرمود: «ای مردم! پروردگار خود را منزه بدانید و با دست به او اشاره نکنید. هر کس خالق را محدود کند به قرآن ناطق کافر شده است.» و بعد فرمود: «خوشا به اهل ولایت من که در راه من کشته می‌شوند و به خاطر من مورد طرد قرار می‌گیرند. آن‌ها خزانه داران خداوند در زمین هستند، در روز وحشت بزرگ آن‌ها دچار وحشت نمی‌شوند. من نور خداوند هستم، که خاموش نمی‌شود،

من اسراری هستم که قابل مخفی کردن نیست.»[1]

تأیید می‌کند این سخن و مقام را آن چه در امالی از پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله وارد شده است که فرمود: «یا معشر قریش، کیف بکم و قد کفرتم بعدی، ثم رأیتمونی فی کتیبة من أصحابی أضرب وجوهکم بالسیف، أنا أو علی بن أبی طالب علیه‌السلام؛ ای جماعت قریش! حال شما چگونه است وقتی که بعد از من کافر شده اید و بعد مرا در بین لشکری از اصحابم می‌بینید که با شمشیر به سوی شما حمله ور می‌شوم، من یا علی بن ابی طالب علیه‌السلام.

در این هنگام جبرئیل به سرعت نازل شد و گفت: بگو: «إن شاء الله.[2]»[3]

---

۱. بحار الانوار؛ ج۳۸، ص۷۸؛ ح۱. ج۳۹، ص۲۲۷؛ ح۱.

۲. بحار الانوار؛ ج۳۲، ص۳۰۴؛ ح۲۶۸. ج۳۷، ص۱۱۳؛ ح۶.

۳. در بحار این گونه است: «بگو: «ان شاء الله و یا علی، این کار را خواهد کرد.»

فصل

خطبه‌ی تطنجیه

از جمله خطبه‌های حضرت تطنجیه نام دارد، که ظاهر آن بسیار جذاب و باطن آن عمیق است، پس خواننده‌ی این خطبه باید از سوء ظن خودداری کند، چرا که در آن به گونه‌ای خدای خالق را تنزیه کرده است که احدی از مخلوقات طاقت آن را ندارد، حضرت این خطبه را بین مدینه و کوفه انشاء کرد و فرمود:

«الحمد لله الذی فتق الأجواء و خرق الهواء، و علق الأرجاء و أضاء الضیاء، و أحیی الموتی و أمات الأحیاء، أحمده حمداً سطع فأرتفع، و شعشع فلمع، حمداً یتصاعد فی السماء إرساله، و یذهب فی الجوّ اعتداله، خلق السّموات بلا دعائم، و أقامها بغیر قوائم، و زیّنها بالکواکب المضیئات، و حبس فی الجو سحائب مکفهرات، و خلق البحار والجبال علی تلاطم تیار رفیق رئیق، فتق رتجاها فتغطمطت أمواجها، أحمده و له الحمد، و أشهد أن لا إله إلّا هو، و أشهد أن محمداً عبده و رسوله، انتجبه من البحبوحة العلیا، و أرسله فی العرب، و ابتعثههادیاً مهدیاً حلاحلاً طلسمیاً، فأقام الدلائل، و ختم الرسائل، بصّر به المسلمین، و أظهر به الدین، صلّی الله علیه و آله الطاهرین.

أیّها الناس، أنیبوا إلی شیعتی، والتزموا بیعتی، و واظبوا علی الدین بحسن الیقین، و تمسّکوا بوصی نبیّکم الذی به نجاتکم، و بحبّه یوم الحشر منجاتکم، فأنا الأمل والمأمول.

أنا الواقف علی التطنجین، أنا الناظر إلی المغربین والمشرقین، رأیت رحمة الله

والفردوس رأی العین، و هو فی البحر السابع یجری فی الفلک فی زخاخیره النجوه والحبک، و رأیت الأرض ملتفة کالتفاف الثوب القصور، و هی فی خزف من التطنج الأیمن مّما یلی المشرق والتطنجان، خلیجان من ماء کأنهما أیسار تطنجین، و أنا المتولی دائرتها، و ما الفردوس؟ و ما هم فیه إلّا کالخاتم فی الإصبع، و لقد رأیت الشمس عند غروبها و هی کالطایر المنصرف إلی وکره، و لولا اصطکاک رأس الفردوس، و اختلاط التطنجین، و صریر الفلک، یسمع من فی السَّموٰات والأرض رمیم حمیم دخولها فی الماء الأسود، و هی العین الحمئة، و لقد علمت من عجائب خلق الله ما لا یعلمه إلّا الله، و عرفت ما کان و ما یکون و ما کان فی الذر الأوّل مع من تقدّم من آدم الأول، و لقد کشف لی فعرفت، و علمنی ربی فتعلّمت، ألا فعوا و لا تضجوا و لا ترتجوا! فلو لا خوفی علیکم أن تقولوا جن أو ارتد لأخبر تکم بما کانوا و ما أنتم فیه و ما تلقونه إلی یوم القیامة، علم أو عز إلی فعلمت، و لقد ستر علمه عن جمیع النبیین إلّا صاحب شریعتکم هذه صلوات الله علیه و آله، فعلّمنی علمه، و علمته علمی، ألا و إنّا نحن النذر الأولی، و نحن نذر الآخرة والأولی، و نذر کل زمان و أوان، و بنا هلک من هلک، و بنا نجا من نجا، فلا تستطیعوا ذلک فینا، فوالذی فلق الحبة، و برأ النسمة، و تفرّد بالجبروت والعظمة، لقد سخرت لی الریاح والهواء والطیر، و عرضت علیَّ الدنیا، فأعرضت عنها، أنا کاب الدنیا لوجهها فحنی، متی یلحق بی اللواحق، لقد علمت ما فوق الفردوس الأعلی، و ما تحت السابعة السفلی، و ما فی السَّموٰات العلی، و ما بینهما و ما تحت الثری. کل ذلک علم إحاطة لا علم أخبار، أقسم بربّ العرش العظیم، لو شئت أخبرتکم بآبائکم و أسلافکم أین کانوا و ممّن کانوا و أین هم الآن و ما صاروا إلیه، فکم من آکل منکم لحم أخیه، و شارب برأس أبیه، و هو یشتاقه و یرتجیه.

هیهات هیهات، إذا کشف المستور، و حصل ما فی الصدور، و علم أین الضمیر، و أیم الله لقد کوزتم کوزات، و کررتم کرات، و کم بین کرة و کرة من آیة و آیات، ما

بين مقتول و ميّت، فبعض فى حواصل الطيور، و بعض فى بطون الوحش، والناس ما بين ماض وزاج، و رايح و غاد، و لو كشف لكم ما كان منّى فى القديم الأول، و ما يكون منّى فى الآخرة، لرأيتم عجائب مستعظمات، و أموراً مستعجبات، و صنايع و إحاطات، أنا صاحب الخلق الأوّل قبل نوح الأول، و لو علمتم ما كان بين آدم و نوح من عجائب اصطنعتها، و أمم أهلكتها: فحق عليهم القول، فبئس ما كانوا يفعلون. أنا صاحب الطوفان الأوّل، أنا صاحب الطوفان الثانى، أنا صاحب سيل العرم، أنا صاحب الأسرار المكنونات، أنا صاحب عاد والجنات، أنا صاحب ثمود والآيات، أنا مدمّرها، أنا مزلزلها، أنا مرجعها، أنا مهلكها، أنا مدبرها، أنا بانيها، أنا داحيها، أنا مميتها، أنا محييها، أنا الأوّل، أنا الآخر، أنا الظاهر، أنا الباطن، أنا مع الكور قبل الكور، أنا مع الدور قبل الدور، أنا مع القلم قبل القلم، أنا مع اللوح قبل اللوح، أنا صاحب الأزلية الأولية، أنا صاحب جابلقا و جابرسا، أنا صاحب الرفوف و بهرم، أنا مدبر العالم الأول حين لا سماؤكم هذه و لا غبراؤكم.

قال: فقام إليه ابن صويرمة فقال: أنت أنت يا أمير المؤمنين؟

فقال: أنا أنا لا إله إلّا الله ربّى و رب الخلائق أجمعين، له الخلق والأمر، الذى دبّر الأمور بحكمته، و قامت السّموَات والأرض بقدرته، كأنى بضعيفكم يقول ألا تسمعون إلى ما يدّعيه ابن أبى طالب فى نفسه، و بالأمس تكفهر عليه عساكر أهل الشام فلا يخرج إليها؟

و باعث محمد و إبراهيم! لأقتلن أهل الشام بكم قتلات و أى قتلات، و حقى و عظمتى لأقتلنّ أهل الشام بكم قتلات و أى قتلات، و لأقتلن أهل صفين بكل قتلة سبعين قتلة، و لأردنّ إلى كل مسلم حياة جديدة، و لأسلمن إليه صاحبه و قاتله، إلى أن يشفى غليل صدرى منه، و لأقتلن بعمّار بن ياسر و بأويس القرنى ألف قتيل أولا يقال لا و كيف و أين و متى و أنى و حتى، فكيف إذا رأيتم صاحب الشام ينشر بالمناشير، و يقطع بالمساطير، ثم لأذيقنّه أليم العقاب، ألا فابشروا، فإلىّ يرد أمر الخلق غداً بأمر ربى، فلا يستعظم ما قلت، فإنا أعطينا علم المنايا والبلايا، والتأويل والتنزيل، و فصل الخطاب و

علم النوازل، والوقایع والبلایا، فلا یعزب عنّا شیء.

کأنی بهذا و أشار إلی الحسین علیه السلام قد ثار نوره بین عینیه، فأحضره لوقته بحین طویل یزلزلها و یخسفها، و ثار معه المؤمنین فی کل مکان، و أیم الله لو شئت سمّیتهم رجلاً رجلاً بأسمائهم و أسماء آبائهم فهم یتناسلون من أصلاب الرجال و أرحام النساء، إلی یوم الوقت المعلوم.

ثم قال: یا جابر، أنتم مع الحق و معه تکونون، و فیه تموتون، یا جابر إذا صاح الناقوس، و کبس الکابوس، و تکلّم الجاموس، فعند ذلک عجائب و أی عجائب، إذا أنارت النار ببصری، و ظهرت الرایة العثمانیة بوادی سوداء، و اضطربت البصرة و غلب بعضهم بعضاً، و صبا کل قوم إلی قوم، و تحرّکت عساکر خراسان، و تبع شعیب بن صالح التیمی من بطن الطالقان، و بویع لسعید السوسی بخوزستان، و عقدت الرایة لعمالیق کردان، و تغلبت العرب علی البلاد الأرمن والسقلاب، و أذعن هرقل بقسطنطینة لبطارقة سینان، فتوقعوا ظهور مکلم موسی من الشجرة علی الطور، فیظهر هذا ظاهر مکشوف، و معاین موصوف، ألا وکم عجائب ترکتها، و دلائل کتمتها، لا أجد لها حملة، أنا صاحب إبلیس بالسجود، أنا معذّبه و جنوده علی الکبر والغرور بأمر الله، أنا رافع إدریس مکاناً علیاً، أنا منطق عیسی فی المهد صبیاً، أنا مدین المیادین و واضع الأرض، أنا قاسمها أخماساً. فجعلت خمساً براً، و خمساً بحراً، و خمساً جبالاً، و خمساً عمّاراً، و خمساً خراباً.

أنا خرقت القلزم من الترجیم، و خرقت العقیم من الحیم، و خرقت کلّاً من کل، و خرقت بعضاً فی بعض، أنا طیرثا، أنا جانبوثا، أنا البارحلون، أنا علیوثوثا، أنا المسترق علی البحار فی نوالیم الزخار عند البیار، حتی یخرج لی ما أعد لی فیه من الخیل والرجل، فآخذ ما أحببت، و أترک ما أردت، ثم أسلّم إلی عمّار بن یاسر اثنی عشر ألف أدهم علی أدهم، منها محب لله و لرسوله، مع کل واحد اثنی عشر کتیبة، لا یعلم عددها

إلّا الله، ألا فابشروا، فأنتم نعم الإخوان، ألا و إن لكم بعد حين طرفة تعلمون بها بعض البيان، و تنكشف لكم صنايع البرهان، عند طلوع بهرام و كيوان، على دقائق الاقتران، فعندها تتواتر الهزات والزلازل، و تقبل رايات من شاطىء جيحون إلى بيداء بابل.

أنا مبرج الأبراج و عاقد الرياح، و مفتح الأفراج و باسط العجاج، أنا صاحب الطور، أنا ذلک النور الظاهر، أنا ذلک البرهان الباهر، و إنما كشف لموسى شقص من شقص الذر من المثقال، و كل ذلک بعلم من الله ذى الجلال.

أنا صاحب جنّات الخلود، أنا مجرى الأنهار أنهاراً من ماء تيار، و أنهاراً من لبن، و أنهاراً من عسل مصفّى، و أنهاراً من خمر لذّة للشاربين، أنا حجبت جهنّم و جعلتها طبقات السعير، و سقير الجير، والأخرى عمقيوس أعددتها للظالمين، و أودعت ذلک كلّه وادى برهوت، و هو والفلق و رب ما خلق، يخلد فيه الجبت والطاغوت و عبيدهما، و من كفر بذى الملک والملكوت، أنا صانع الأقاليم بأمر العليم الحكيم، أنا الكلمة التى بها تمّت الأمور و دهرت الدهور، أنا جعلت الأقاليم أرباعاً، والجزائر سبعاً، فإقليم الجنوب معدن البركات، و إقليم الشمال معدن السطوات، و إقليم الصبا معدن الزلازل و إقليم الدبور معدن الهلكات.

ألا ويل لمداينكم و أمصاركم من طغاة يظهرون فيغيرون و يبدلون إذا تمالت الشدائد من دولة الخصيان، و ملكة الصبيان، والنسوان، فعند ذلک ترتج الأقطار بالدعاة إلى كل باطل، هيهات هيهات، توقعوا حلول الفرج الأعظم، و إقباله فوجاً فوجاً، إذا جعل الله حصباء النجف جوهراً، و جعله تحت أقدام المؤمنين، و تبايع به للخلاف والمنافقين، و يبطل معه الياقوت الأحمر، و خالص الدر والجوهر، ألا و إن ذلک من أبين العلامات، حتى إذا انتهى ذلک صدق ضياؤه، و سطع بهاؤه، و ظهر ما تريدون، و بلغتم ما تحبّون، ألا و كم إلى ذلک من عجائب جمّة، و أمور ملمة، يا أشباه الأعثام، و بهام الأنعام، كيف تكونون إذا دهمتكم رايات لبنى كنام مع عثمان بن عنبسة من عراص الشام يريد بها

أبويه، و يزوج بها أميه، هيهات أن يرى الحق أموى أم عدوى.

ثم بكى صلوات الله عليه، و قال: واها للأمم، أما شاهدت رايات بنى عتبة مع بنى كنام السائرين أثلاثاً، المرتكبين جبلاً جبلاً مع خوف شديد، و بؤس عتيد، ألا و هو الوقت الذى وعدتم به، لأحملنّهم على نجائب، تحفّهم مراكب الأفلاک، كأنى بالمنافقين يقولون نص علىّ على نفسه بالربانية، ألا فاشهدوا شهادة أسألكم بها عند الحاجة إليها، إن علياً نور مخلوق، و عبد مرزوق، و من قال غير هذا فعليه لعنة الله و لعنة اللاعنين.

ثم نزل و هو يقول: تحصنت بذى الملک والملكوت، و اعتصمت بذى العزّة والجبروت، و امتنعت بذى القدرة والملكوت، من كل ما أخاف و أحذر، أيها الناس ما ذكر أحدكم هذه الكلمات عند نازلة أو شدّة إلّا و أزاحها الله عنه.

فقال له جابر: وحدها يا أمير المؤمنين، فقال: نعم و أضيف إليها الثلاثة عشر اسماً، و ضمّنى.

حمد خدایی که فضاها را از هم باز کرد و هوا را شکافت، گوشه‌ها را معلق کرد، روشنایی را روشنی بخشید، مردگان را زنده کرد و زندگان را میراند. من او را حمد می‌کنم حمدی که ساطع شود و بالا برود، تشعشع پیدا کند و بدرخشد، حمدی که ارسال آن در آسمان بالا برود، با اعتدال در فضا حرکت کند. او آسمان‌ها را بدون ستون آفرید و بدون ستون آن را برپا داشت و آن را با ستارگان نورانی زینت داد و در فضا ابرها را محبوس کرد، دریاها و کوه‌ها را با وجود تلاطم امواج نرم و دلنشین آفرید، تنگ ناهای آن را باز کرد، و امواج آن به بالا پرتاب شد.

من او را حمد می‌کنم و حمد متعلق به اوست، شهادت می‌دهم که خدایی جز او نیست، شهادت می‌دهم که محمد بنده‌ی او و فرستاده‌ی اوست، او را از فضای بالا انتخاب کرده است، او را در بین اعراب به رسالت فرستاد، او را هدایت کننده و هدایت شده مبعوث کرد، حرکتی طلسم شکن، دلیل‌ها ارائه داد، رسالت‌ها را به پایان

رساند، با او به مسلمانان بصیرت داد، با او دین را اظهار کرد، صلوات خداوند بر او و بر آل پاک او باد.

ای مردم! به سوی شیعیان من رجوع کنید، به بیعت با من پایبند باشید، با یقین نیکو بر دین خود مواظبت کنید، به وصی پیامبرتان تمسک بجوئید که نجات شما به دست اوست. در روز محشر با محبت او نجات می‌یابید، پس من امید و آرزو هستم.

من بر روی دو تطنج ایستادم، به دو مغرب و دو مشرق نگاه کردم، با همین چشم رحمت خداوند و فردوس را دیدم، در حالی که او در دریای هفتم بود و در فلک جاری بود و در امواج خروشان آن ستارگان قرار دارند. دیدم زمین در هم پیچیده است مانند در هم پیچیدن لباس کوتاه، زمین در شکاف تطنج راست قرار داشت که در امتداد مشرق و دو تطنج دو خلیج آب قرار داشت که گویا سمت چپ دو تطنج قرار دارند. من در امتداد دائره‌ی آن بودم، و فردوس چیست؟ این‌ها در برابر فردوس مانند انگشتر در انگشت بودند. من خورشید را هنگام غروب دیدم که مانند پرنده‌ای بود که به لانه باز می‌گشت و اگر نبود اصطکاک سر فردوس و مخلوط شدن دو تطنج و صدای فلک، همه‌ی کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند صدای خاکستر شدن آتش ناشی از ورود خورشید به آب سیاه را می‌شنیدند. این آب سیاه چشمه‌ی حمئه است.

من چیزهایی از عجایب مخلوقات خداوند دانستم که کسی جز خداوند نمی‌داند. شناختم آن چه تا کنون اتفاق افتاده است و آن چه اتفاق خواهد افتاد و آن چه در عالم ذر اول برای آدم اول که مقدم بوده، اتفاق افتاده است و این‌ها برای من مکاشفه شد و من معرفت پیدا کردم. پروردگارم به من تعلیم داد و من آموختم. پس این‌ها را درک کنید و ضجه نزنید و مضطرب نشوید. اگر من نمی‌ترسیدم که بگوئید او جنی شده است و یا این که او مرتد شده است به شما خبر می‌دادم که آن‌ها چه وضعیتی

داشتند و شما امروز چه وضعیتی دارید و تا روز قیامت چه مسائلی خواهید داشت. این‌ها علمی است که به من داده شده است و من آن را آموختم و این علم از همه‌ی پیامبران پنهان نگه داشته شده است مگر، صاحب این شریعت شما، پس این پیامبر علمش را به من آموخت و من نیز علم خود را به او آموختم.

بدانید که ما انذار کنندگان اولین هستیم، انذار کنندگان آخرت و دنیا، انذار کنندگان هر زمان و لحظه هستیم. هر کس هلاک شد به خاطر ما هلاک شد و هر کس نجات یافت به خاطر ما نجات یافت. پس شما نمی‌توانید این دو حالت را در ما تعیین کنید. به خدایی سوگند می‌خورم که دانه را شکافت، انسان‌ها را آفرید، و در جبروت و عظمت یگانه است و بادها و هوا و پرندگان در تسخیر من در آمدند، دنیا بر من عرضه شد، اما من از آن رو برگرداندم. من چهره‌ی دنیا را در هم پیچیدم و خمیده شد، چگونه کسی می‌تواند به من برسد؟! من به آن چه که بالای فردوس اعلی است و آن چه که در زیر زمین هفتم پائینی و آن چه که در آسمان‌های بالا و آن چه که بین آسمان و زمین و آن چه که زیر خاک است علم دارم.

همه‌ی این‌ها علم احاطه است و نه علم خبر دادن. به پروردگار عرش بزرگ سوگند می‌خورم، اگر بخواهم می‌توانم به شما بگویم پدرانتان و اسلاف شما کجا زندگی می‌کردند و از کدام طائفه بودند و اکنون کجا هستند و به چه سرنوشتی دچار شدند، چه بسیار از شما گوشت برادرش را می‌خورد و در کاسه‌ی جمجمه‌ی پدرش آب می‌نوشد، در حالی که مشتاق پدرش است و آرزوی دیدار او را دارد.

هرگز، هرگز، وقتی که پرده‌ها کنار برود، آن چه در سینه‌ها است به محصول بنشیند، معلوم می‌شود که گرایش درون به چیست و به خداوند سوگند ....شما بارها رجوع کردید و بین هر رجوع چه بسیار آیه و آیاتی وجود دارد، عده‌ای به قتل می‌رسند و عده‌ای می‌میرند، برخی در لانه‌ی پرندگان هستند، برخی در شکم

حیوانات وحشی. مردم عده‌ای رفته‌اند و عده‌ای در غرور زنده اند. عده‌ای می‌روند و عده‌ای می‌آیند، اگر برای شما نمایان شود آن چه من در قدیم اول انجام داده‌ام و آن چه در آخرت انجام خواهم داد، چیزهای عجیب و بزرگی و اموری تعجب برانگیز خواهید دید و صنایع و قدرت‌هایی خواهید دید.

من همراه مخلوقات اول قبل از نوح اول بودم. اگر بدانید که بین آدم و نوح چه اعمال عجیبی انجام دادم، چه‌امت‌هایی را هلاک کردم، پس عذاب به حق به آن‌ها تعلق گرفت، چه بد اعمالی از خود ارائه دادند. من صاحب طوفان اول، و طوفان دوم بودم. من صاحب سیل عرم، صاحب اسرار محرمانه، همراه قوم عاد و آن باغ ها، همراه قوم ثمود و آن آیات بودم. من آن‌ها را ویران کردم، من برای آن‌ها زلزله ایجاد کردم، من آن‌ها را باز خواهم گرداند، من آن‌ها را نابود کردم، من آن‌ها را تدبیر کردم، من آن‌ها را بنا کردم، من آن‌ها را گستراندم، من آن‌ها را میراندم، من آن‌ها را زنده خواهم کرد، من اولین هستم ، من آخرین هستم، من ظاهر هستم، من باطن هستم، در کنار ستارگان جنوبی و قبل از آن ها، در کنار خانه‌ها و قبل از آن ها، در کنار قلم و قبل از آن، در کنار لوح و قبل از آن و صاحب ازلیت اول هستم، صاحب دو شهر جابلقا و جابرسا، صاحب رفوف و بهرم، تدبیرکننده‌ی عالم اول هستم. آن هنگام که نه این آسمان شما وجود داشت و نه این دشت‌ها وجود داشت.»

می گوید: در این لحظه ابن صویرمۀ بلند شد و گفت: «تو این گونه بودی ای امیر المؤمنین تو؟»

فرمود: «من خود من، خدایی جز الله پروردگار من و پروردگار همه‌ی مخلوقات وجود ندارد. او صاحب خلق و امر است، خدائی که با حکمت خود امور را تدبیر کرد و آسمان‌ها و زمین با قدرت او برپا شد. گویا من افراد ضعیف شما را می‌بینم که می‌گوئید آیا نمی‌بینید پسر ابی طالب چه چیزهایی برای خود ادعا می‌کند؟ در حالی

که دیروز سپاه اهل شام بر او یورش بردند او نتوانست به سوی آن‌ها هجوم ببرد؟

به خدایی که محمد و ابراهیم را به پیامبری مبعوث کرد سوگند می‌خورم، که من اهل شام را با کمک شما به قتل خواهم رساند در چندین جنگ و چه جنگ هایی، به حق خودم و به عظمت خودم سوگند می‌خورم که با کمک شما اهل شام را به قتل خواهم رساند در چندین جنگ و چه جنگ هایی، و اهل صفین را به قتل خواهم رساند و در برابر هر یک کشته از سپاه خود هفتاد کشته از آن‌ها خواهم گرفت، به هر مسلمانی یک حیات مجدد خواهم بخشید، قاتلش را به او تحویل خواهم داد، تا این که جوشش خشم درونم از او آرام شود، در برابر کشته شدن عمار بن یاسر و اویس قرنی هزار نفر را خواهم کشت، گفته خواهد شد نه چنین چیزی ممکن نیست، چگونه، کجا، کی، چه موقع، تا کی، وقتی بشنوید که صاحب شام با قیچی تکه تکه می‌شود، با ساطور تکه تکه می‌شود، بعد عذابی دردناک را به او خواهم چشاند، در این صورت چه خواهید گفت. اما بشارت می‌دهم، که فردا با دستور پروردگارم امور مخلوقات به من سپرده خواهد شد، پس آن چه را گفتم بزرگ نمایی ندانید، ما صاحب علم سرنوشت‌ها و بلاها و تأویل و تنزیل و فصل الخطاب و علم نوازل و حوادث و بلاها هستیم، پس هیچ چیزی از ما پنهان نیست.

گویا من این را می‌بینم (و اشاره به حسین علیه‌السلام کرد) که نورش بین دو چشمش برانگیخته شده است، من همان موقع نزد او حاضر می‌شوم، در هنگامی طولانی مدت خواهد بود، در دنیا زلزله و خسوف به وجود می‌آورد، مؤمنان در کنار او و از هر مکان برانگیخته می‌شوند، به خداوند سوگند! اگر بخواهم می‌توانم اسم آن مردها را یکی یکی با نام پدرشان بگویم در حالی که آن‌ها هنوز در صلب پدران و در رحم زنان هستند و تا روز وقت معلوم متولد خواهند شد.»

و بعد فرمود: ای جابر! شما در کنار حق قرار دارید، در کنار او باقی خواهید بود،

در راه این حق خواهید مرد. ای جابر! وقتی که ناقوس فریاد بزنند، کابوس بیاید، جاموس صحبت کند، در آن هنگام عجایبی رخ خواهد داد و چه عجایبی، وقتی که آتش در بصره روشن شود و پرچم عثمانی در وادی سیاه ظاهر شود و در بصره شورش شود و برخی بر برخی دیگر غالب شوند، هر قومی به قوم دیگر هجوم ببرند، سپاهیان افغانستان حرکت کنند، شعیب بن صالح از مرکز طالقان مورد پیروی قرار گیرد، با سعید سوسی در خوزستان بیعت شود، بزرگان کردستان پرچمی برافراشته کنند، اعراب بر سرزمین ارامنه و سقلب پیروز بشوند و هرقل در قسطنطنیه (ترکیه) فرماندهان روم و یهود سینان را به رسمیت بشناسد، در آن هنگام منتظر ظهور درختی باشید که با موسی در طور تکلم کرد.

این به صورت ظاهر و آشکار اتفاق خواهد افتاد و با چشم دیده می‌شود و قابل توصیف است. بدانید که چه عجایبی را نگفتم، چه مفاهیمی را کتمان کردم، که کسی را نمی‌بینم که ظرفیت آن را داشته باشد. من در کنار ابلیس در سجده بودم. من به دستور خداوند او و لشکریانش را به خاطر تکبر و غرور عذاب خواهم کرد. من بودم که ادریس را به مکانی مرتفع بالا بردم. من بودم که عیسی را در کودکی در گهواره به حرف آوردم. من میدان‌ها را میدان کردم و زمین را مستقر کردم. من بودم که زمین پنج را قسمت کردم، یک پنجم را خشکی و یک پنجم را دریا و یک پنجم را کوه و یک پنجم را آباد و یک پنجم را ویران قرار دادم.

من قلزم را از ترجیم، و عقیم را از حیم و همه را از همه بیرون کشیدم و بعضی را از بعضی دیگر بیرون کشیدم. من طیرثا، جانبوثا، بارحلون و علیوثوثا هستم. من بر دریاها در امواج آن منتظر هستم، تا چیزی را که از اسب و مردان برای من آماده کرده است برایم بیرون بریزد، من آن چه را دوست دارم از آن‌ها تحویل می‌گیرم، آن چه را می‌خواهم رها می‌کنم، و بعد دوازده هزار مرد سیاه را به عمار بن یاسر تحویل

می‌دهم، که از بین آن‌ها عده‌ای دوست دار خداوند و رسولش هستند، در کنار هر کدامشان دوازده هزار گردان نیرو قرار دارد، که کسی جز خداوند تعدادشان را نمی‌داند. پس بشارت باد، که شما بهترین برادران هستید، بدانید شما بعد از مدتی مرحله‌ای خواهید داشت که در آن برخی از توضیحات را خواهید آموخت، و برهان‌ها برای شما آشکار می‌شود. وقتی که ستاره‌ی بهرام و کیوان در نزدیکی دقیقی به یک دیگر طلوع کنند، در آن هنگام زلزله‌ها و زمین لرزه‌ها پشت سر هم رخ می‌دهد، و پرچم‌هایی از ساحل جیحون به سمت بیابان‌های بابل حرکت کنند.

من بنا کننده‌ی برج ها، منعقد کننده‌ی باد ها، باز کننده‌ی شکاف ها، منتشر کننده‌ی صداها ی متراکم و صاحب کوه طور هستم. من آن نور ظاهر شده، آن برهان حیرت انگیز هستم. آن چه برای موسی مکاشفه شد، تکه‌ای از تکه‌های ذره از یک مثقال بود، من همه‌ی این‌ها را با علمی که خدای ذی الجلال عطا کرده است؛ دارم.

من صاحب بهشت‌های جاویدان، جاری کننده‌ی نهرها هستم، نهرهایی از آب خروشان، نهرهایی از شیر، نهرهایی از عسل خالص، نهرهایی از شراب لذت بخش برای کسانی که از آن می‌نوشند، هستم. من جهنم را پنهان کردم و آن را به شکل طبقاتی از سعیر و سقیر جیر و عمقیوس قرار دادم، آن را برای ظالمین آماده نمودم، در هر یک از این طبقات وادی برهوت قرار دادم، به فلق سوگند! به خدایی که آفرید سوگند! که ساحران و طاغوت و پیروان آن دو و کسانی که به خدای صاحب ملک و ملکوت کافر باشد در آن جاودان خواهند بود. من سازنده‌ی اقلیم‌ها به دستور خدای علیم حکیم هستم، من کلمه‌ای هستم که با آن امور کامل می‌شود و روزگاران روزگار می‌شوند، من اقلیم‌ها را در چهار نوع قرار دادم، و جزیره‌ها رادر هفت نوع قرار دادم.

اقلیم جنوب معدن برکات است و اقلیم شمال معدن خشونت است، اقلیم صبا

معدن زلزله است، اقلیم دبور معدن هلاکت‌ها است.

بدانید که وای بر شهرهای شما و دیار شما از دست طاغیانی که ظهور می‌کنند و تغییرات ایجاد می‌کنند و امور را تبدیل می‌کنند، زمانی که سختی‌ها از دولت خواجه‌ها و حاکمیت بچه‌ها و زنان سرازیر شود، در آن هنگام سرزمین‌ها به خود می‌لرزد از تبلیغاتی که برای هر چیز باطلی می‌شود، چقدر دور است چقدر دور است، منتظر وقوع فرج بزرگ باشید. این که گروه گروه رو بیاورد، زمانی که خداوند سنگ ریزه‌های نجف را جواهرات کند، و آن را زیر پای مؤمنین قرار دهد، با آن برای تخلف و منافقان بیعت شود، با وجود آن یاقوت قرمز و مروارید و جواهرات خالص باطل می‌شود.

بدانید این از روشن ترین علامات است، تا این که وقتی این گونه شد نور او نمایان می‌شود، هیبت او در فضا می‌پیچد و آن چه می‌خواهید ظهور می‌کند، به آن چه دوست دارید می‌رسید. بدانید که چه بسیار عجایب متراکمی و چه‌امور سرزنش آوری تا آن موقع رخ خواهد داد، ای مردمی که شبیه به استخوان کج شده هستید، و ای حیوانات سرگردان، حال شما چگونه خواهد بود وقتی که لشکریانی با پرچم بنی کنام در کنار عثمان بن عنبسه از مستطیل شام بر شما هجوم آورند و با این هجوم به دنبال پدر و مادرش است و در این هجوم امیه را نیز همراه خود می‌کند، اما هرگز که‌اموی یا عدوی بتوانند حق را ببینند.»

و بعد حضرت ﷺ گریه کرد و فرمود: «تعجب می‌کنم از امت ها، آیا پرچم‌های بنی عتبهٔ را در کنار بنی کنام ندیدند که در سه دسته حرکت می‌کنند و بر این کوه و آن کوه سوار می‌شوند به همراه وحشت شدید و ضرباتی سهمگین! بدانید این همان لحظه‌ای است که به آن وعده داده شده‌اید.

من آن‌ها را بر اسب‌های نجیب حمل خواهم کرد و مرکب‌های افلاک به دور

آن‌ها حلقه خواهند زد، گویا منافقین را می‌بینم که می‌گویند علی برای خودش خدایی قائل است، بدانید و شاهد باشید شهادتی که من در موقع نیاز درباره‌ی آن از شما سؤال خواهم کرد ، که علی نوری است که مخلوق است و بنده‌ای است که به او رزق داده می‌شود و هر کس غیر از این بگوید لعنت خداوند و لعنت لعنت کنندگان بر او باد.»

و بعد حضرت پائین آمد در حالی که می‌فرمود: «به خدای صاحب ملک و ملکوت پناه می‌برم، به خدای صاحب عزت و جبروت متمسک می‌شوم، به خدای صاحب قدرت و ملکوت متوسل می‌شوم؛ از هر آن چه نگران هستم و از آن مواظبت می‌کنم.

ای مردم! هر کس از شما این جملات را هنگام سختی و گرفتاری بگوید خداوند آن را از او برطرف خواهد کرد.»

در این لحظه جابر به او گفت: «فقط همین جملات ای امیر المؤمنین؟» فرمود: «بله و سیزده اسم را به آن اضافه می‌کنم.» و مرا به خود چسباند و بعد سوار شد و رفت.[1]

---

۱. معجم احادیث الامام مهدی علیه‌السلام؛ ج۳، ص۲۷.

فصل

آثار على عليه‌السلام در آفرينش

از خطبه‌هاى حضرت اين است كه فرمود:

«أنا عندى مفاتيح الغيب، لا يعلمها بعد رسول الله إلّا أنا، أنا ذو القرنين المذكور فى الصحف الأولى، أنا صاحب خاتم سليمان، أنا ولى الحساب، أنا صاحب الصراط والموقف، قاسم الجنة والنار بأمر ربّى، أنا آدم الأوّل، أنا نوح الأوّل، أنا آية الجبّار، أنا حقيقة الأسرار، أنا مورق الأشجار، أنا مونع الثمار، أنا مفجّر العيون، أنا مجرى الأنهار، أنا خازن العلم، أنا طود الحلم، أنا أمير المؤمنين، أنا عين اليقين، أنا حجّة الله فى السَّموات والأرض، أنا الراجعة، أنا الصاعقة، أنا الصيحة بالحق، أنا الساعة لمن كذّب بها، أنا ذلك الكتاب الذى لا ريب فيه، أنا الأسماء الحسنى التى أمر أن يدعى بها، أنا ذلك النور الذى اقتبس منه الهدى، أنا صاحب الصور، أنا مخرج مَن فى القبور، أنا صاحب يوم النشور، أنا صاحب نوح و منجيه، أنا صاحب أيوب المبتلى و شافيه، أنا أقمت السَّموات بأمر ربّى، أنا صاحب إبراهيم، أنا سرّ الكليم.

أنا الناظر فى الملكوت، أنا أمر الحى الذى لا يموت، أنا ولى الحق على سائر الخلق، أنا الذى لا يبدل القول لدىَّ، و حساب الخلق إلىَّ، أنا المفوض إلىَّ أمر الخلائق، أنا خليفة الإله الخالق، أنا سرّ الله فى بلاده، و حجّته على عباده، أنا أمر الله والروح، كما قال سبحانه: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّى﴾.

أنا أرسيت الجبال الشامخات، و فجّرت العيون الجاريات، أنا غارس الأشجار، و

مخرج الألوان والثمار، أنا مقدّر الأقوات، أنا ناشر الأموات، أنا منـزل القطـر، أنـا منـوّر الشمس والقمر والنجوم، أنا قيّم القيامة، أنا القيم الساعة، أنا الواجب له مـن الله الطاعـة، أنا سر الله المخزون، أنا العالم بما كان و ما يكون، أنا صلوات المؤمنين و صـيامهم، أنـا مولاهم و إمامهم، أنا صاحب النشر الأوّل والآخر، أنـا صـاحب المناقـب والمفـاخر، أنـا صاحب الكواكب، أنا عذاب الله الواصب، أنا مهلک الجبابرة الأُوّل، أنا مزيل الدُّوَل، أنـا صاحب الزلازل والرجف، أنا صاحب الكسوف والخسوف، أنا مدمّر الفراعنة بسيفی هذا، أنا الذی أقامنی الله فی الأظلة و دعـاهم إلـی طـاعتی، فلمـا ظهـرت أنكـروا، فقـال الله سبحانه: «فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به»، أنا نور الأنوار، أنا حامل العرش مـع الأبـرار، أنا صاحب الكتب السالفة، أنا باب الله الذی لا يفتح لمن كذب به و لا يذوق الجنـة، أنـا الذی تزدحم الملائكة على فراشي، و تعرفنی عباد أقاليم الـدنيا، أنـا رُدّت لـی الـشمس مرّتين، و سلّمت علیّ كرتين، و صلّيت مع رسـول الله القبلتـين، و بايعـت البيعتـين، أنـا صاحب بدر و حنين، أنا الطور، أنا الكتاب المـسطور، أنـا البحـر المـسجور، أنـا البيـت المعمور، أنا الذی دعا الله الخلائق إلی طاعتی، فكفرت، و أصـرَّت، فَمُـسِخَت، و أجابـت أمةٌ فنجت، و أزلفت، أنا الذی بيدی مفاتيح الجنان، و مقاليد النيران، كرامة مـن الله، أنـا مع رسول الله فی الأرض و فی السماء، أنـا المـسيح حيـث لا روح يتحـرّک و لا نفـس يتنفّس غيری، أنا صاحب القرون الأولـی، أنـا الـصامت و محمـد النـاطق، أنـا جـاوزت بموسی فی البحر، و أغرقت فرعون و جنوده، و أنا أعلم هماهم البهائم، و منطـق الطيـر، أنا الذی أجوز السَّموَات السبع والأرضين السبع فی طرفة عين، أنا المتكلّم علـی لـسان عيسی فی المهد، أنا الذی يصلّی عيسی خلقی، أنا الذی أنقلب فی الصور كيف شـاء الله، أنا مصباح الهدی، أنا مفتاح التقی، أنا الآخرة والأولی، أنا الذی أری أعمـال العبـاد، أنـا خازن السَّموَات والأرض بأمر رب العالمين، أنا القائم بالقسط، أنا ديّان الدين، أنـا الـذی لا تقبل الأعمال إلّا بولايتی، ولا تنفع الحسنات إلّا بحبّی، أنا العالم بمدار الفلک الـدوّار،

أنا صاحب مكيال و قطرات الأمطار، و رمل القفار بإذن الملک الجبّار، ألا أنا الذی أُقتل مرّتين و أحيي مرّتين و أظهر كيف شئت، أنا محصى الخلائق و إن كثروا، أنا محاسبهم بأمر ربى، أنا الذى عندى ألف كتاب من كتب الأنبياء، أنا الذى حجد ولايتى ألف أمة فمسخوا، أنا المذكور فى سالف الأزمان والخارج فى آخر الزمان، أنا قاصم الجبّارين فى الغابرين، و مخرجهم و معذّبهم فى الآخرين، يغوث و يعوق و نسراً عذاباً شديداً، أنا المتكلّم بكل لسان، أنا الشاهد لأعمال الخلائق فى المشارق والمغارب. أنا صهر محمد، أنا المعنى الذى لا يقع عليه اسم و لا شبه، أنا باب حطة، و لا حول و لا قوّة إلّا بالله العلى العظيم.

كليدهای غيب نزد من است و بعد از پيامبر كسی جز من آن را نمی‌داند. من همان ذو القرنين هستم كه در صحيفه‌های اولين از آن ذكر شده است، صاحب انگشتر سليمان هستم. من ولايت حسابرسی را در اختيار دارم، صاحب پل صراط و توقفگاه محشر هستم، من قسمت كننده‌ی بهشت و جهنم به دستور پروردگارم، آدم اول، نوح اول، آيت خدای جبار، حقيقت اسرار، برگ دهنده به درختان، ميوه دهنده به درختان، بيرون آورنده‌ی چشمه‌ها، جاری كننده‌ی نهر ها، مخزن علم، كوه بردباری، امير المؤمنين، عين يقين، حجت خداوند در آسمان‌ها و زمين، راجفه، صاعقه، آن صيحه‌ی به حق، قيامت هستم برای كسی كه آن را دروغ می‌داند.

من آن كتابی هستم كه شكی در آن نيست، اسماء حسنی هستم كه دستور داده شده است به آن دعا كنيد، آن نوری هستم كه هدايت از آن اقتباس می‌شود، صاحب صور هستم، من بيرون آورنده‌ی افراد از قبر، صاحب روز حشر، صاحب نوح و نجات دهنده‌ی او، صاحب ايوب بيمار و شفا دهنده‌ی او، آسمان‌ها را به دستور پروردگارم برپا كردم، صاحب ابراهيم، من اسرار موسی كليم هستم.

من نگاه كننده‌ی به ملكوت و من امر خدای زنده‌ای هستم كه نمی‌ميرد. من از

طرف خدای حق صاحب ولایت سایر مخلوقات هستم، من کسی هستم که سخن من عوض نمی‌شود، و حساب رسی مخلوقات با من است، من کسی هستم که امور مخلوقات به من تفویض شده است، من خلیفه‌ی خدای خالق، اسرار خداوند در بلاد او و حجت او بر بندگانش هستم. من امر خداوند و آن روح هستم، همان طور که خدای سبحان فرمود: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾[1] من کوه‌های سر به فلک کشیده را پابرجا کردم و چشمه‌های جوشان را جاری کردم. من درختان را غرس کردم، میوه‌های رنگارنگ از آن بیرون می‌آورم، من روزی‌ها را تقدیر می‌کنم، مردگان را محشور می‌کنم، باران را نازل می‌کنم، به خورشید و ماه و ستارگان نور می‌دهم، قیمومیت روز قیامت را در اختیار دارم، قیمومیت روز ساعت را در اختیار دارم.

من کسی هستم که خداوند اطاعتش را واجب کرده است، راز محرمانه‌ی خداوند هستم. من به آن چه تا کنون اتفاق افتاده است و آن چه اتفاق خواهد افتاد، علم دارم، نمازهای مؤمنین، روزه‌های آن‌ها هستم. من مولای آن‌ها و امام آن‌ها هستم، من صاحب محشر اول و آخر هستم، من صاحب فضائل و افتخارات، صاحب سیاره‌ها، عذاب نازل شده‌ی خداوند، هلاک کننده‌ی جبارین اولین هستم. من از بین برنده‌ی دولت‌ها هستم، صاحب زلزله‌ها و زمین لرزه‌ها، صاحب کسوف و خسوف هستم. من با همین شمشیر فرعون‌ها را ویران کردم، همان کسی هستم که خداوند مرا در عالم سایه بلند کرد و آن‌ها را به اطاعت از من دعوت کرد. وقتی من ظاهر شدم آن‌ها انکار کردند و خدای سبحان گفت: «فلما جائهم ما عرفوا کفروا به»، من نور نورها

---

۱. اسراء؛ آیه‌ی ۸۵.

هستم، حمل کننده‌ی عرش در کنار نیکوکاران، صاحب کتاب‌های گذشته، باب خداوند هستم که برای کسی که او را تکذیب کند، باز نخواهم شد و آن‌ها از بهشت نمی‌چشند، من کسی هستم که ملائکه بر روی بستر من ازدحام کردند و بندگان اقلیم‌های دنیا مرا می‌شناسند. من دو مرتبه خورشید برایم بازگشت کرده است و دو بار بر من سلام کرده است. من در کنار پیامبر به دو قبله نماز خوانده‌ام، دو بار بیعت کرده‌ام، من صاحب بدر و حنین، کوه طور، کتاب سطر شده هستم. من دریای آتش گرفته، من بیت معمور، من کسی هستم که خداوند مخلوقات را به اطاعت من فرا خوانده است. اما آن‌ها کافر شدند و اصرار ورزیدند و مسخ شدند، امتی اجابت کردند و نجات یافتند و زیور شدند. من کسی هستم که کلیدهای بهشت در دست من است، قفل‌های جهنم در اختیار من است. این کرامتی از طرف خداوند است، من در آسمان و زمین در کنار پیامبر بودم، من سیاح بودم آن هنگام که هیچ روحی وجودنداشت که حرکت کند و هیچ کس نفس نمی‌کشید غیر از من. در کنار امت‌های اولین بودم، ساکت بودم و پیامبر سخن می‌گفت، موسی را از دریا عبور دادم، و فرعون و لشکریانش را غرق کردم، و من به همهمه‌ی حیوانات و به زبان پرندگان علم دارم، من کسی هستم که آسمان‌های هفت گانه و زمین‌های هفت گانه را در یک چشم بر هم زدن سیر می‌کنم، کسی هستم که از زبان عیسی در گهواره سخن گفتم، کسی هستم که عیسی پشت سر من نماز می‌خواند، کسی هستم که به هر شکلی که خداوند بخواهد در می‌آیم.

چراغ هدایت، کلید تقوا، آخرت و دنیا و من کسی هستم که اعمال بندگان را می‌بینم. من با دستور پروردگار جهانیان خزانه دار آسمان‌ها و زمین، قیام کننده به قسط، بنیان گذار دین و من کسی هستم که اعمال مقبول نمی‌شود مگر با ولایت من، نیکی‌ها فایده نخواهد داشت مگر با محبت من، به مدار فلک در حال گردش علم

دارم، من صاحب اختیار حجم و تعداد قطرات باران‌ها و شن‌های بیابان‌ها هستم، به اذن خدای ملک جبار، من کسی هستم که دو بار به قتل می‌رسم و دوباره زنده می‌شوم، و هر طور که بخواهم ظاهر می‌شوم. تعداد همه‌ی مخلوقات را می‌دانم هر چقدر که زیاد باشند، به دستور پروردگارم آن‌ها را حسابرسی می‌کنم، من کسی هستم که هزار کتاب از کتاب‌های پیامبران در اختیارم است.

من کسی هستم که ولایتم را هزار امت انکار کردند و آن‌ها مسخ شدند، کسی هستم که در زمان‌های گذشته از من ذکر شده است و در آخر الزمان ظهور می‌کنم، من نابود کننده‌ی جبارانی که هنوز متولد نشده‌اند هستم، و آن‌ها را بیرون می‌آورم و در آخرین آن‌ها را عذاب می‌کنم، یغوث و یعوق و نسر را به شدت عذاب می‌کنم، من کسی هستم که به هر زبانی صحبت می‌کنم، من کسی هستم که شاهد اعمال مخلوقات در مشرق‌ها و مغرب‌ها هستم. من داماد محمد هستم، من معنایی هستم که هیچ اسم و شبیهی بر آن قرار نمی‌گیرد. من باب حطهٔ هستم، **و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.**»[1]

فصل

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «**الآیات السبع التی ذکرها أمیر المؤمنین علیه‌السلام هی أسماء الأئمة من ذریة الحسین علیه‌السلام و إن هذا الأمر یصیر إلی من تلوی إلیه أعنة الخیل من الآفاق، و هو المظهر علی الدین کله و مالک قافاتها و کافاتها و دالاتها، و هو المهدی علیه‌السلام**؛ آیات هفت گانه‌ای که امیر المؤمنین علیه‌السلام فرمود؛ همان اسامی ائمه از

---

۱. بحار الانوار؛ ج۳۹، ص۳۴۷؛ ح۲۰.

ذریه‌ی حسین علیه‌السلام است و این ولایت به کسی می‌رسد که افسار اسب‌ها از هر نقطه‌ی جهان تحت اختیار او قرار دارد، او بر همه‌ی ادیان غلبه می‌کند و مالک قاف و کاف و دال دین است و او مهدی علیه‌السلام است.

می گوید: «شرح مختصر آن چه امیر المؤمنین علیه‌السلام فرمود این است: من زمین را گستراندم، معنایش این است که او و عترتش ساکن زمین می‌شوند، و این جمله: من کوه‌ها را برافراشته کردم، معنایش این است که او وعترتش امان مردم از غرق شدن هستند و آن‌ها کوه‌های برافراشته هستند. این جمله: من چشمه‌ها را جوشاندم، برای این است؛ که ائمه که از عترت او هستند، چشمه‌های علم و حکمت هستند. این جمله: من میوه‌ها را به ثمر می‌رسانم: اشاره به عترت خود است. این جمله: من درختان را غرس کردم، اشاره به این است که ائمه از عترت او درخت طوبی و سدرة المنتهی هستند. این جمله: من ابرها را ایجاد کردم، اشاره به عترت خود است چرا که آن‌ها باران پیوسته هستند.

این جمله: من صدای رعد تولید می‌کنم، معنایش این است که من علم را می‌رویانم. این جمله: من برق را نور می‌دهم، برای این که عترت او نور بندگان و سرزمین‌ها هستند. این جمله: من دریای خروشان هستم، یعنی در علم دریای خروشان. این جمله: من کوه‌ها را بنا کردم، دین را بنا کردم، این جمله: من شیاطین متمرد را به قتل رساندم، یعنی اهل شام را به قتل رساندم. این جمله: من ماه و خورشید را نورانی کردم و فلک آن‌ها را به جریان انداختم، منظور ائمه است که خورشید و ماه و کشتی نجات هستند. این جمله: من جنب الله هستم، یعنی حق خداوند و علم خداوند هستم.

این جمله: من دابة الارض هستم، معنایش این است که بین حق و باطل جدائی می‌اندازم. این جمله: به دست من قیامت بر پا می‌شود، اشاره به مهدی علیه‌السلام است که

مدتی طولانی در زمین حکومت می‌کند. وقتی بمیرد قیامت برپا می‌شود. این جمله: اهل باطل در من دچار شک می‌شوند، یعنی هر کس ولایت مرا انکار کند هلاک می‌شود، و هر کس به آن اقرار کند نجات می‌یابد. می‌گوید: «امام این تفسیر را به اندازه‌ی عقل فرد سؤال کننده ارائه داده است.»[۱]

---

۱. به آن چه مجلسی از امام باقر در تفسیر این سخن ذکر کرده است مراجعه کنید؛ ج۳۹، ص۳۵۰.

فصل

اثر اسم علی علیه‌السلام

از آن جمله روایت صاحب عیون الاخبار است که می‌گوید: «امیر المؤمنین علیه‌السلام در راهی در حرکت بود که یکی از اهل خیبر با او همراه شد و از یک وادی عبور می‌کردند که در آن سیل جاری بود. آن فرد خیبری، عبای پشمی خود را بر روی آب پهن کرد و بر روی آب حرکت کرد و بعد امیر المؤمنین علیه‌السلام را صدا زد و گفت: «آهای! اگر مثل من بلد بودی این کار را بکنی مثل من بروی آب حرکت می‌کردی.» امیر المؤمنین علیه‌السلام به او فرمود: «همان جا باش.» و بعد به آب اشاره کرد و آب منجمد شد و حضرت بر روی آن حرکت کرد وقتی آن خیبری این حالت را دید بر روی پای حضرت افتاد و گفت: «ای جوان! چه گفتی که آب را به شکل سنگ درآوردی؟» امیر المؤمنین علیه‌السلام به او فرمود: «تو چه گفتی که بر روی آب عبور کردی؟» خیبری گفت: «من خداوند را به اسم اعظمش خواندم.» امیر المؤمنین علیه‌السلام فرمود: «این اسم اعظم چیست؟»

گفت: «من او را به اسم وصی محمد صدا زدم.» امیر المؤمنین فرمود: «من وصی

محمد هستم.» خیبری گفت: «این درست است، و بعد مسلمان شد.»[۱]

از آن جمله روایت عمار بن یاسر است که می‌گوید: «روزی نزد مولایم رفتم و او مرا غمگین دید و فرمود: «تو را چه شده است؟» گفتم: «قرضی دارم که طلب کارش آمده است.» حضرت به سنگی که بر روی زمین افتاده بود اشاره کرد و فرمود: «این را بگیر و با آن قرض خود را ادا کن.» عمار گفت: «این سنگ است.» امیر المؤمنین فرمود: «خداوند را به اسم من صدا بزن تا آن را برای تو تبدیل به طلا کند.» عمار گفت: «من به اسم حضرت دعا کردم و سنگ تبدیل به طلا شد، و ایشان به من فرمود: «نیاز خود را از آن برطرف کن.» گفتم: «چگونه نرم می‌شود؟» فرمود: «ای کسی که یقین تو ضعیف است! خداوند را به نام من بخوان تا آن را برای تو نرم کند. چرا که خداوند، به اسم من آهن را برای داود نرم کرد.» عمار گفت: «من خداوند را به اسم او فلانی صدا زدم و نیازم را از آن برطرف کردم و بعد حضرت به من فرمود: «خداوند رابه اسم من بخوان تا باقیمانده اش تبدیل به سنگ بشود همان طور که اول بود.»[۲]

فصل

ای کسی که در دین خود دچار شک هستی و در یقین خود ضعیف هستی شاید بگوئی: چگونه سنگ تبدیل به طلا شد؟

آیا نمی‌دانی که قدرت در دست قادر است و منظور از اشیاء کمال آن‌ها است و کمال سنگ این است که طلا شود. امور اعظم را باید با روش اعظم و امور عظیم را

---

۱. مدینة المعاجز؛ ج۱، ص۴۳۰.

۲. مدینة المعاجز؛ ج۱، ص۴۳۱.

باید با روش عظیم مطالبه کرد و کمال همه‌ی کمال‌ها و نهایت همه‌ی نهایت‌ها و اعظم اسماء و مقرب ترین آن‌ها نزد حضرت الوهیت محمد و علی است. ولایت، ابتدای نبوت است و نهایت آن است و با آن روزگار دولت آن‌ها کامل می‌شود، و این آیه اشاره به آن است: ﴿إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّیَّتِی﴾[۱] چرا که وقتی خداوند ابراهیم را به پیامبری برگزید ابراهیم این مقام را برای ذریه‌ی خود در خواست نکرد. وقتی خداوند لباس خلت را به او پوشاند و او را به مقام رسالت بالا برد او این مقام را برای ذریه اش درخواست نکرد، چرا که ممکن است خداوند شریعت‌ها را منسوخ کند و آن ر تغییر دهد، وقتی خداوند به او گفت: ﴿إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ﴾ ابراهیم این مقام را برای ذریه اش طلب کرد، چرا که امامت دچار نسخ نمی‌شود پس کمال همه‌ی کمالات است چرا که خاتمه‌ی دین و نقطه‌ی یقین است و راز اسرار و نور نورها و اسم اعظم است. پس دعا کردن به اسم علی خاک را تبدیل به شمش طلا و سنگ را تبدیل به جواهرات و مروارید و تاریکی را تبدیل به روشنایی می‌کند، درخت خشکیده را به درخت میوه دهنده تبدیل می‌کند، کور را بینا می‌کند.

---

۱. بقره؛ آیه‌ی ۱۲۴.

فصل

فضیلت‌هایی برای آل محمد علیهم‌السلام

بدان که خداوند کلمه‌ای را به او اسرافیل تلقین کرده است، که به وسیله‌ی آن در صور می‌دمد و اهل آسمان‌ها و زمین می‌میرند و بر زمین می‌افتند. این همان اسمی است که آسمان‌ها و زمین با آن برپا شده است و بعد به آن اسم آن‌ها را صدا می‌زند و با آن اسم مردگان بلند می‌شوند و جسدهای پوسیده را زنده می‌کند و اجزای پراکنده‌ی استخوان‌ها ی پوسیده را جمع می‌کند و مثل اول می‌شود. همان طور که خدای جبار در ازل آن‌ها را ندا کرد و آن‌ها با کلمات تامه جواب دادند، کلماتی که با آن پراکنده می‌شوند و جمع می‌شوند و می‌میرند و زنده می‌شوند، و این کلمات رمزهای پنهانی در قرآن است :

مگر نمی‌دانی که خداوند از داشتن صورت و مثال مبرا است، و خداوند زنده و کریم و متعال است و با اسم او و قدرت او و دستور او اشیاء به وجود می‌آیند و نابود می‌شوند. وقتی که خداوند بخواهد، و در این جا عضو و حرکت وجود ندارد بلکه رمزهایی مبهم و کلماتی تامه است، و این سخن اشاره به آن است: «خمرت طینهٔ آدم بیدی»؛ من گل آدم را با دست خودم خمیر کردم.»[1] یعنی با قدرت خودم، و

۱. عوالی اللئالی؛ ج۴، ص۹۸.

نیز: «أن الله خلق آدم علی صورته؛ خداوند آدم را مانند چهره‌ی خودش آفرید.»[1] یعنی بر چهره‌ای که آدم در حالت گل داشت و هنوز به علقه و مضغه تبدیل نشده بود و بلکه خداوند می‌گوید: «کن فیکون» پس اگر از اسرار محرمانه‌ی موجود در «کن فیکون» مطلع باشی، می‌فهمی که بین قلم و نون چیست.

از ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت است که روزی حضرت آب طلبید و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نزد حضرت بودند پس پیامبر صلی الله علیه و آله آب نوشید و بعد آن را به حسن داد و او نوشید پیامبر به او فرمود: «بر تو گوارا باد ای ابا محمد!» و بعد آن را به حسین داد و پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «بر تو گوارا باد ای ابا عبد الله!» بعد آن را به فاطمه داد و پیامبر به او فرمود: «بر تو گوارا باد ای مادر نیکوکاران پاک.» و بعد آن را به علی داد وقتی علی از آب نوشید پیامبر صلی الله علیه و آله سجده کرد وقتی سرش را بلند کرد، برخی از همسرانش به او گفتند: «ای پیامبر! آب نوشیدی و بعد آن را به حسن دادی وقتی او آب نوشید به او فرمودی گوارا باد، و بعد آن را به حسین دادی و او نوشید و به او نیز همان طور فرمودی، و بعد آن را به فاطمه دادی و وقتی او نوشید همان سخن حسن و حسین را تکرار فرمودی و بعد آن را به علی دادی و وقتی او نوشید سجده کردی دلیل آن چه بود؟»

پیامبر به آنان فرمود: «إنّی لما شربت الماء قال لی جبرائیل والملائکة معه هنیئاً مریئاً یا رسول الله، و لما شرب الحسن قالوا له کذلک و لما شرت الحسین و فاطمة قال جبرائیل والملائکة: هنیئاً مریئاً، فقلت کما قالوا، و لما شرب أمیر المؤمنین علیه السلام قال الله له: هنیئاً مریئاً یا ولیّی و حجّتی علی خلقی، فسجدت لله شکراً علی ما أنعم

---

۱. کافی؛ ج ۱، ص ۱۳۴.

علیٌّ فی أهل بیتی؛ من وقتی آب نوشیدم، جبرئیل که ملائکه در کنار او بودند به من گفتند: «گوارا باد بر تو ای پیامبر خدا.» و وقتی حسن آب نوشید به او نیز همان طور گفتند، و وقتی حسین و فاطمه آب نوشیدند جبرئیل و ملائکه گفتند: «گوارا باد بر شما.» و من نیز مثل آن‌ها گفتم، و وقتی امیر المؤمنین علیه‌السلام آب نوشید خداوند به او گفت: «گوارا باد بر تو ای ولی من و حجت من بر مخلوقاتم.» و من به خاطر این که خداوند نعمت علی را در کنار اهل بیتم من داد برای شکر او سجده کردم.»[1]

وقتی این سخن در گوش او گفته شد و او نتوانست آن را درک کند و عقلش آن را تحمل نکرد گفت: «چگونه خداوند به علی می‌گوید گوارا باد؟»

مگر نشنیده‌ای تصریح قرآن از کلام رحمن را که می‌گوید: **﴿فَإِن طِبْنَ لَكُمْ عَن شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا﴾**[2] و وقتی خداوند به عموم مخلوقاتش می‌گوید گوارا باد چگونه سخن او و به ولیش را بزرگ نمائی می‌دانی که می‌گوید گوارا باد؟

بعد به او گفتم: «تو در اعتقادت درباره‌ی صاحب ولایت روز قیامت خود مانند منافقی هستی که در راهی در حال عبور بود و یک مؤمن با او همراه شد و از علی یاد کرد و آن مؤمن گفت: صلوات خداوند بر او باد. در این لحظه آن منافق خشمگین شد، و گفت: «صلوات فرستادن بر کسی جز پیامبر جایز نیست.» آن مؤمن به او گفت: «نظر تو درباره‌ی این آیه چیست **﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ﴾**[3] این صلوات بر چه کسی است؟» گفت: «بر امت محمد.» مؤمن گفت: «پس چگونه

---

۱. بحارالانوار؛ ج۴۳، ص۳۱۱؛ ح۷۳.

۲. نساء؛ آیه‌ی ۴.

۳. احزاب؛ آیه‌ی ۴۳.

صلوات بر امت محمد جایز است؛ اما صلوات بر آل محمد جایز نیست؟» در این لحظه فرد کافر مبهوت شد.

پس دقت کن ای مؤمن! چگونه این منافق سجده کردن پیامبر به خاطر احترام گذاشتن خداوند به علی را بزرگ نمایی می‌داند در حالی که قرآن اشاره می‌کند «فما لهم لا یؤمنون» یعنی چرا به علی ایمان نمی‌آورند ﴿وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ﴾[1] و (الف و لام) در این جا برای تخصیص است و معنایش این است که هر آیه‌ای که حاوی اسم محمد و علی باشد. در ظاهر یا باطن بزرگ ترین ذکری است که در قرآن است و وقتی در این جا سجده کند سجده‌ی او برای شکر خداوند است؛ که بزرگ ترین آیات ذکر را و عالی ترین آیات از نظر منزلت نزد خودش را به او معرفی کرده است.

۱. انشقاق؛ آیه‌ی ۲۱.

فصل

صلوات فرستادن بر آل محمد علیهم‌السلام و آثار آن

اما در مورد صلوات فرستادن باید گفت که خداوند بر مؤمنین به صورت عام صلوات فرستاده است، و امیرالمؤمنین علیه‌السلام را به یک صلوات اختصاصی مخصوص کرده است و فرمود: ﴿أُولَئِکَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ﴾[1] و تفسیر این فضیلت عظیم و مقام کریم روایت ابن عباس است که می‌گوید وقتی حمزه در جنگ احد به شهادت رسید و امیرالمؤمنین علیه‌السلام از شهادتش مطلع شد فرمود: «انا لله و انا الیه راجعون.» در این هنگام این آیه نازل شد ﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُّصِيبَةٌ قَالُواْ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعونَ أُولَئِکَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ﴾[2] پس این مقام متعلق به علی علیه‌السلام است.

---

۱. بقره؛ آیه‌ی ۱۵۷.

۲. بقره؛ آیه‌ی ۱۵۶- ۱۵۷.

فصل

تایید می‌کند این را سخن خدای سبحان «و رفعنا لک ذکرک» مفسران می‌گویند: «معنایش این است؛ که وقتی یاد کنی یاد می‌شوی و وقتی ذکر پیامبر واجب باشد؛ ذکر خداوند واجب است. به خاطر روایتی که از او وارد شده است که می‌گوید صلوات فرستادن بر او مقبول نمی‌شود؛ مگر با ذکر خداوند. پس صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد لازمه‌ی ذکر خداوند است و ذکر خداوند واجب و لازم است. پس این لازم هم واجب و لازم است. پس صلوات فرستادن بر محمد و آل او در هر حالی واجب است و این دلیل و اشاره است بر این که ذکر محمد و آل او ذکر خداوند است؛ چرا که معرفت خداوند و ذکر او بدون معرفت آن‌ها و ذکر آن‌ها فایده ندارد و بلکه عذاب و وبال است. چرا که مشروط کامل نمی‌شود و قبول نمی‌شود؛ مگر با شرطش؛ مانند نماز بدون وضو، پس وضو شرط آن است و نماز بدون شرطش فایده ندارد و بالا نمی‌رود، و بلکه مسخره کردن و وبال است، همین طور است کسی که خداوند را ذکر می‌کند اگر محمد و آل او را انکار کند پس او ذاکر نیست و در هر حال ملعون است.

دلیل آن روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ که فرمود:

«لما خلق الله العرش خلق سبعین ألف ملک، و قال لهم: طوفوا بعرش النور و سبّحونی و احملوا عرشی، فطافوا و سبحوا و أرادوا أن یحملوا العرش فما قدروا، فقال الله لهم: طوفوا بعرش النور و صلوا علی نور جلالی محمد حبیبی و احملوا عرشی، فطافوا بعرش الجلال و صلوا علی محمد و حملوا العرش فأطاقوا حمله، فقالوا: ربنا أمرتنا بتسبیحکم و تقدیسک ثم أمرتنا أن نصلّی علی نور جلالک محمد فتنقص من تسبیحک و تقدیسک، فقال الله لهم: یا ملائکتی إذا صلّیتم علی حبیبی محمد فقد سبحتمونی و قدستمونی و هللتمونی؛

وقتی خداوند عرش را با هفتاد هزار فرشته آفرید و به آن‌ها گفت: «به دور عرش نور طواف کنید و مرا تسبیح بگوئید و عرش مرا حمل کنید.» پس آن‌ها طواف کردند و تسبیح گفتند و خواستند که عرش را حمل کنند؛ اما نتوانستند. خداوند به آن‌ها گفت: «به دور عرش نور طواف کنید و بر نور جلال من محمد محبوب من صلوات بفرستید و عرش مرا حمل کنید.» آنها به دور عرش جلال طواف کردند و بر محمد صلوات فرستادند و عرش را حمل کردند و برآن قدرت یافتند، و گفتند: «ای پروردگار ما! دستور دادی تو را تسبیح و تقدیس کنیم و بعد دستور دادی بر نور جلال تو محمد صلوات بفرستیم و با این کار از مقدار تقدیس و تسبیح تو کاسته می‌شود.» خداوند به آن‌ها گفت: «ای ملائکه‌ی من! وقتی بر محبوب من محمد صلوات می‌فرستید در واقع مرا تسبیح و تقدیس و تهلیل کرده اید.»[1]

تأیید می‌کند این حدیث را روایت ابن عباس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که فرمود: «**من صلّی علیَّ صلاة واحدة صلّی الله علیه ألف صلاة فی ألف صف من الملائکة و لم یبق رطب، و لا یابس إلّا و صلّی علی ذلک العبد لصلاة الله علیه**»؛ هرکس یک بار بر من صلوات بفرستد خداوند هزار صلوات در هزار صف از ملائکه بر او می‌فرستد و هیچ تر و خشکی باقی نمی‌ماند؛ مگر آن که بر آن بنده صلوات می‌فرستد به خاطر صلوات فرستادن خداوند بر او.»[2]

ای کسی که در کنار حیوانات سرگردان هستی! تو را چه شده است که هر چه به تو بصیرت می‌دهم کوری ات بیشتر می‌شود؟ و هر چه به تو بشارت می‌دهم اندوه تو بیشتر می‌شود؟ و چه شده است که تو را مانند جغد می‌بینم که شب را روز

---

۱. بحار الانوار؛ ج۲۷، ص۲۵۸؛ ح۸.

۲. بحار الانوار؛ ج۲۷، ص۲۵۹؛ ح۹.

می‌بیند به خاطر ضعف بینائی اش؟ چرا مثل هدهدنیستی که آب موجود در زیر صخره را می‌بیند به خاطر شدت قوت بینائی اش، و اگر هدهد بودی هدایت می‌شدی.

فصل

تعجب است که آن‌ها علی را ناشناخته می‌نامند در حالی که او در زیر مقام پیامبر قرار دارد چرا که او نائب پیامبر و پسر عمویش و وزیرش و همسر دخترش است. این به خاطر اختلاف نظر عقل‌ها در عظمت اوست، پس عده‌ای او را انکار کردند و عده‌ای او را پرستش کردند و عده‌ای از او پیروی کردند، و همگی او را نشناختند. چرا که آن‌ها که او را پرستش کردند با پرستش او کافر شدند. چرا که معبود واجب الوجود، خداوند خالق است که خدایی جز او وجود ندارد. عده‌ای که او را انکار کردند نیز او را نشناختند و با انکار خود کافر شدند و چگونه مولای خود را و معنای خود را و راه هدایت خود را انکار می‌کنند؟ و عده‌ای که از او پیروی کردند نیز او را نشناختند چرا که اگر او را می‌شناختند در فضائل او دچار شک نمی‌شدند و او را انکار نمی‌کردند و او را از قدر و منزلت رفیع خود پائین نمی‌آوردند و کوچک نمی‌کردند.

آن‌ها در معرفت او مانند کسی هستند که به سوی مقصدی در حال حرکت هستند و دچار تاریکی می‌شوند و نوری می‌بینند که می‌درخشد پس به سوی او می‌روند. اما به آن نمی‌رسند تا این که صبح طلوع می‌کند، پس او راز مخفی است که عقل‌ها در توصیف او سرگردان هستند و می‌گویند:

ماذا أقول وقد جلت مناقبه — عن الصفات و أضحی دونه الشرف

هذا الذی جاز عن حد القیاس علاً — فتاهت الناس فی معناه و اختلفوا

غـال وتـال وقـال عنـده وقفـوا　　و كلّهم و صفوا وصفاً و مـا عرفـوا

چه بگویم در حالی که مناقب او از صفات بالاتر است و شرافت در رتبه پائین‌تـر او قرار دارد؛ این چیزی است که از حد قیاس فراتر رفته است و مـردم در معنـای او سرگردان هستند و اختلاف دارند؛ عده‌ای غلوگویی می‌کنند و عده‌ای پیروی می‌کننـد و خسته شده و بر او توقف کردند و همگی توصیفی ارائه داده‌انـد ولـی بـه معرفـت نرسیدند.

و یا مثل این شعر:

هذا هو السر والمعنی الخفـی و مـن　　لولاه ما كانـت الـدنیا و لا الفلـک

و لا تكـوّن هـذا الكـون مـن عـدم　　إلی الوجود و هذا المالـک الملـک

هـذا الـذی ظهـرت آیاتـه عجبـاً　　للنـاس حتـی لدیـه یـسجد الملـک

این همان راز و معنای مخفی است، کسی که اگر نبود دنیا و فلک نمی‌بود؛ و ایـن هستی از عدم به وجود نمی‌آمد و او مالک ملک است.

او کسی است که آیات عجیب او برای مردم ظاهر شد تا جائی که پادشاه برای او سجده می‌کند.

فصل

به آن‌ها که به علی علیه‌السلام معرفت دارند، نگاه کن؛ چگونه او را توصیف کـرده انـد؛ در زمانی که دشمنانش او را به گونه‌ای توصیف کرده‌اند که اگر امروز یکی از عارفان او را مانند آن در بین پیروانش توصیف کند او را کافر می‌دانند و سرزنش می‌کننـد و او را به قتل می‌رسانند. از جمله سخن ابو عبد الله بن حجاج است:

لو شئت مسخَهم فی دارهـم مـسخوا　　أو شئت قلت لها یا أرض انخـسفی

و إن أسـماءک الحـسنی إذا تلیـت　　علی مریض شفی من سقمه و كفـی

اگر تو بخواهی آن‌ها را در خانه‌هایشان مسخ کنی مسخ می‌شوند و یا اگر بخواهی می‌توانی بگویی ای زمین آن‌ها را ببلع؛ و اسم‌های حسنی تو اگر بر مریض خوانده شود بیماری اش شفا می‌گیرد و همین برایش کافی است.[1]

و از جمله سخن صاحب بن عباد است:

إذا أنعمت روحی فمنک نعیما و إن شقیت یوماً فأنت رحیمها

بأسمائک الحسنی أروح مهجتی إذا فاض من قدس الجلال نسیمها

وقتی روح من خوش باشد خوشی آن از توست و اگر روزی ناخوش باشد تو به آن مهربان هستی؛ من با اسم‌های حسنی تو خون خود را راحتی می‌بخشم وقتی که نسیم اسم تو از قدس جلال افاضه شود؛

و از آن جمله سخن ابن فارض مغربی است:

و لو رسم الراقی حروف اسمها علی جبین مصاب جن أبرأه الرسم

و فوق لواء الجیش لو رقم اسمها لأشکر من تحت اللوا ذلک الرقم

اگر دعا نویس حروف اسم او را بر پیشانی مریض جن زده بنویسد این اسم او را شفا می‌دهد؛ و اگر عدد اسم او بر روی پرچم لشکر نوشته شود آن عدد همه‌ی کسانی که در زیر آن پرچم هستند را مست می‌کند.

به آن‌ها نگاه کن نه از حروف این اسم چیزی می‌دانند و نه از این اسم درکی دارند و نه به آن چه شاعرشان گفته است توجهی می‌کنند. به کسی که خداوند از فضل خودش چیزهایی داده است حسادت می‌ورزند و به خاطر این فضل خشمگین می‌شوند و کافر می‌شوند. خداوند آن‌ها را به قتل برساند که به کجا می‌روند؟ چرا

---

۱. الغدیر؛ ج ۴، ص ۸۹ و ج ۱۲، ص ۹۰.

مردم ابن حجاج و ابن عباد را به خاطر این سخنان کافر نمی‌دانند و غلوگو نمی‌دانند؟ چرا که قدرت مطلقه و حق تصرف و تفویض امور را برای علی قائل شده اند؟ پس او افعالی مانند افعال خداوند انجام می‌دهد. اما با قدرت خداوند و کرامت خداوند به او. اگر امروز یک عارفی نزد برخی از اهل ادعا بگوید: «ای علی! به حق قدرت تو و دستور نافذ تو در اسماء و به اسماء حسنی تو و به تفویض امور به تو سوگند که دست مرا بگیر.» شنونده‌ی این سخن بزرگ ترین ثواب را در قتل و کافر دانستن این عارف می‌داند، و چه کنیم با اهل ادعایی که بارقه‌های معنا برای آن‌ها متجلی نشده است.

فصل

دلایل پنهان نگه داشتن علوم ربانی از دیگران توسط پیامبر صلی الله علیه و آله

در تأویل این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «**لا أعلم ما وراء هذا الجدار إلاّ ما علّمنی ربّی**؛ من به پشت این دیوار علم ندارم؛ مگر آن که پروردگارم به من تعلیم دهد.»[۱] و این سخن علی علیه السلام که فرمود: «**لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً**؛ اگر پرده‌ها کنار برود چیزی بر یقین من افزوده نمی‌شود.»[۲] و نیز این سخن: «**سلونی عن طرق السّموات**، سلونی عمّا دون العرش؛ از من درباره‌ی راه‌های آسمان‌ها سؤال کنید ، از من درباره‌ی کمتر از عرش سؤال کنید[۳].»[٤]

---

۱. حدیث آن گذشت.

۲. شاید قبلاً این حدیث آمده باشد. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید؛ ج۷، ص۲۵۳؛ خطبه‌ی ۱۱۳. الانوار النعمانیه؛ ج۱، ص۲۶. البحار؛ ج۴۰، ص۱۵۳. کشف الغمه؛ ج۱، ص۱۷۰.

۳. در حدیث است: «از من درباره‌ی علومی سؤال کنید که جبرئیل آن را نمی داند.» نزهة المجالس؛ ج۲، ص۱۲۹.

٤. روایت هایی از آل محمد علیهم السلام وارد شده است که تصریح دارد بر مخفی نگه داشتن علوم دشوار، مانند روایت امام صادق علیه السلام که فرمود: «والله لو أن علی أفواههم أوکیة لأخبرت کل رجل منهم ما لا یستوحش إلی شیء، و لکن فیکم الإذاعة، والله بالغ أمره؛ به خداوند سوگند! اگر دهان های آن ها قفل

داشت به هر یک از آن مردان چیز هایی می‌گفتم تا از هیچ چیزی وحشت نداشته باشند. اما شما اهل انتشار اخبار هستید و خداوند امور خود را در کنترل دارد.» بحار الانوار؛ ج۲۶، ص۱۴۱؛ ح۱۳؛ باب باب أنه لا یحجب عنهم شیء.

از امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «**لو کان لألسنتکم أوعیة لحدیث کل امرء بما له و علیه**؛ اگر زبان های شما ظرفیت داشتند به هر کسی می‌گفتم که چه چیزهایی به نفع او اتفاق می‌افتد و چه چیزهایی به ضرر او اتفاق می‌افتد.» بحار الانوار؛ ج۲۶، ص۱۴۹؛ ح۳۴؛ باب انه لا یحجب عنهم شیء.»

امام زین العابدین علیه السلام می‌فرماید:

انی لأکتم من علمی جواهره — کیلا یری الحق ذو جهل فیفتتنا

و قد تقدم فی هذا أبو حسن — إلی الحسین و وصی قبله الحسنا

یا ربّ جوهر علمٍ لو أبوح به — لقیل لی: أنت ممّن یعبد الوثنا

و لاستحل رجالٌ مسلمون دمی — یرون أقبح ما یأتونه حسنا

من جواهرات علم خودم را کتمان می‌کنم تا افراد جاهل با دیدن این حق فتنه زده نشوند؛ و قبل از من ابو حسن این کار را کرده است و به حسن و حسین نیز این را توصیه کرده است؛ چه بسا جواهراتی از علم که اگر آن را بگویم گفته شود تو بت پرست هستی؛ و عده ای از مسلمانان خون مرا حلال می‌کنند و این بدترین کار را نیکو می‌پندارند.

اصول الاصیله؛ ص۱۶۷. غرر البهاء الضوی؛ ص۳۱۸. مشارق انوار الیقین؛ ص۱۷. جامع الاسرار؛ ص۳۵؛ ح۶۶.

مؤلف قبلاً این سخن امام صادق علیه السلام را مطرح کرد که فرمود: «**هیهات، والله لو أخبرتک بکنه ذلک لقمت عنّی و أنت تقول إن جعفر بن محمد کاذب فی قوله أو مجنون**؛ هرگز، به خداوند سوگند! اگر از حقیقت آن خبری به تو بدهم از نزد من بلند می‌شوی و می‌گویی جعفر بن محمد دروغگو و یا مجنون است.»

نیز فرمود: «**ان أمرنا صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب أو نبی مرسل أو عبد مؤمن امتحن الله قلبه للایمان**؛ درک امر ما سخت و دشوار است، و کسی جز فرشته‌ی مقرب و یا پیامبر مرسل و یا بنده‌ی مؤمنی که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده باشد تحمل آن را ندارند.» الاصول الاصیله؛ ص۱۶۹.

نیز فرمود: «**لا تذیعوا سرنا و لا تحدثوا به عند غیر أهله فان المذیع سرنا أشد علینا من عدونا**؛ اسرار ما را منتشر نکنید و آن را نزد غیر اهلش بیان نکنید چرا که کسی که اسرار ما را منتشر کند بدتر از دشمن ما عمل کرده است.» الخرایج و الجرایح؛ ص۲۶۷؛ باب ۷.

امام عسکری علت عدم خبر دهی آن ها از امور غیبی را به موسی جوهری بیان می‌فرماید: «**أ لسنا قد قلنا لکم لا تسألونا عن علم الغیب فنخرج ما علمنا منه الیکم فیسمعه من لا یطیقه استماعه فیکفر**؛ مگر به شما نگفتیم از ما درباره‌ی مسائل غیبی سؤال نکنید چرا که ما بعضی از علم خود را می‌گوئیم و آن سخن به گوش کسی می‌رسد که تحمل شنیدن آن را ندارد و کافر می‌شود.» الهدایة الکبری؛ ص۳۳۴؛ باب۱۳.

شرایط زمانی که که پیامبر صلی الله علیه و آله و تعداد کمی از ائمه در آن زندگی می‌کردند متفاوت بوده است و پیامبر صلی الله علیه و آله در آغاز دعوت اسلامی نزدیک به دوران جاهلیت بوده است.

وقتی بخواهیم این سخن را تأیید کنیم اشکالی ندارد که سخن شیخ محمد حسین مظفر را نقل کنیم که می‌تواند جوابی به این مطلب باشد: او بعد از آن که رسالت را منوط به علم پیامبر صلی الله علیه و آله به همه‌ی اشیاء می‌کند می‌گوید: «علم پیامبر به عالم و احاطه‌ی او به آن چه در این عالم اتفاق می‌افتد و قدرت او بر عمومیت دادن اصلاح به افراد نزدیک و دور و مسافر و مقیم، از نیازهای اساسی این رسالت عمومی و قاعده ای لازم برای اجرای این شریعت کامل است.

اما شرایط به این صاحب رسالت اجازه نمی دهد که آن نیروهای قدسی و علم ربانی افاضه شده را اظهار کند، و چگونه این فضائل را اظهار کند؛ وقتی که اسلام هنوز تازه و نوپا است و مردم هنوز معارف فرعی را نیاموخته اند؟ پس چگونه پذیرفته می‌شود که آن فضائل بزرگ اظهار شود و از ایمان آوردن مردم به آن علم مطمئن باشد، بلکه همه‌ی افراد آن جامعه که در زیر پرچم او قرار گرفتند دارای

ظاهر این عبارات این توهم را به وجود می‌آورد که ولی بر پیامبر(ص) فضیلت دارد و عقل محض بر عکس این را می‌گوید چرا که مرتبت ولی هر چقدر هم بالا باشد در زیر مرتبت پیامبر قرار دارد. هر چند که مؤخر محسوب شود، و این به این خاطر است که اسرار اولین و آخرین در پیامبر به‌امانت گذاشته شده است و بعد در امام ولی منحصر شده است. پس از پیامبر به او افاضه شده است و با پیامبر(ص) توانسته است به آن دست یابد، و سایر اسرار از آن دو، و با آن دو موجود شده است و آن دو نیز از خداوند و با خداوند دریافت کرده اند، پس هیچ غیبی نیست که با وحی و یا خطاب الهی به پیامبر برسد، مگر آن که به ولی می‌رسد. ظاهر آن غیب و باطن آن، پس پیامبر موظف به انذار و تنزیل است و ولی موظف به هدایت کردن و تأویل است، و این آیه اشاره به آن است ﴿إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ﴾ این محمد ﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾[1] و او علی است.

پیامبر مأمور است که از غیب با علم ظاهر سخن بگوید؛ هنگامی که از طرف خداوند اذن دریافت کند چرا که او صاحب شریعت است، و این آیه اشاره به آن است ﴿وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِن قَبْلِ أَن يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ﴾[2] پس پیامبر از طرف خداوند

ایمان راسخ نبودند، و عده ای که تسلیم سلطه‌ی نبوی شدند به خاطر برخی ملاحظات و به خاطر تهدید و تشویق بود.» علم الامام؛ ص۹-۱۰.

بله پیامبر به برخی از خواص اصحاب خود ماهیت حقیقی خود را و حقیقت علم خود را اظهار داشته است که اینجا محل ذکر آن نیست.

۱. رعد؛ آیه‌ی ۷.

۲. طه؛ آیه‌ی ۱۱۴.

علم ظاهر و باطن را دریافت کرده است و مأمور است که آن مقدار از آن را که ظاهر است؛ بیان کند و نه غیر از آن را تا او را به کهانت و سحر متهم نکنند هر چند متهم شد، و ولی از طرف خداوند و پیامبرش مأمور است که ظاهر و باطن را بیان کند . و این سخن اشاره به آن است:

«**علمنی رسول الله ألف بای من العلم ففتح الله لی من کل باب ألف باب**؛[1] پیامبر هزار باب از علم به من آموخت و خداوند از هر باب هزار باب برای من باز کرد.»

این اشاره به علم ظاهر و باطن است. پس مثال پیامبر و ولی در علم ظاهر و باطن مانند پادشاهی است که از بین بندگانش دو بنده را انتخاب کرده است و یکی را سخن گوی خود قرار داده است و دیگری را جانشین او و مشاور او و علم حکومت خود را نزد آن دو سپرده است و ولایت آن را به آن دو داده است و بعد پادشاه به سخنگویش دستور می‌دهد که به چیزی غیر از ظاهر آن چه به او داده شده و به او تفویض شده است؛ حکومت نکند. از موارد احکام دین، تا اهل مملکت او را به کهانت متهم نکنند، به او دستور داده است که علم ظاهر و باطن را به جانشین خود که مشاور است منتقل کند، و برای او اختیار مطلق قرار دهد به این خاطر که حکومت پاشاه و سلطان به طور مطلق به او منتقل شده است. او در ظاهر و باطن مختار و آزاد است.

دانسته شد که این سخن حضرت: «لو کشف الغطاء مازددت یقینا»؛ اگر پرده‌ها کنار زده شود چیزی بر یقین من افزوده نمی‌شود.» دارای دو معنا است. اول این که او عالی ترین موجود است چرا که او تقسیم کننده‌ی نور واحد افاضه شده از احد است و بالاتر از او وجود ندارد مگر ذات پروردگار مردمان، و سایر عالم‌ها از

---

۱. بحار الانوار؛ ج۲۲، ص۴۶۲؛ ح۱۳.

مخلوقات در زیر او قرار دارند، چگونه این چیز پائین تر بر چیزی که از آن آفریده شده است مخفی باشد؟ مگر علی، که معنایش این می‌شود اگر پرده‌ها کنار برود که یعنی حجاب از این جسد خاکی کنار برود و یا پرده از جسم فلکی کنار برود چیزی به یقین من اضافه نمی‌شود از آن چه در عالم نورانی قبل از آفرینش عرش و کرسی به آن علم داشتم.»

اما معنای دوم که رازی جدید است این است که حضرت می‌گوید: «من عرفنی من شیعتی بسرائر معرفتی؛ (هر کس از شیعیانم مرا به اسرار معرفتم بشناسد.» این که من اسم عظیم خداوند و وجه کریم او و حجاب او در این هیکل خاکی و عالم بشری هستم و این که من در جسد مرکب آیت خداوند و کلمه‌ی او در بین مخلوقات هستم. در این صورت، او وقتی فردا مرا ببیند در معرفت من چیزی بر او افزوده نمی‌شود چرا که او از پشت حجاب‌ها در من شک نداشت. پس چگونه بعد از کنار رفتن حجاب‌ها در من شک داشته باشد؟

توضیح آن این است که مخاطب قرآن پیامبرﷺ است و منظور قرآن امت است. همین طور است ولی، که او نطق می‌کند اما منظور او کسانی هستند که به او معرفت دارند، چرا که‌امت اضافه می‌شود به پیامبران، و پیروان اضافه می‌شوند به ولی، و این سخن خداوند سبحان از زبان مؤمن آل فرعون اشاره به این است ﴿**وَمَا لِي لاَ أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ**﴾[1] پس این مؤمن صحبت می‌کند اما منظور او قوم او هستند چرا که آن‌ها به او اضافه می‌شوند، پس این سخن که «**مازددت یقینا**»؛ چیزی بر یقین من افزوده نمی‌شود. از زبان کسانی که به او معرفت دارند و اولیاء او

---

۱. یس؛ آیه ۲۲.

هستند سخن می‌گوید و این که آن‌ها دچار شک نمی‌شوند و مانند شمش طلا هستند و مانند سکه‌ی خالص هستند، در محبت حضرت و معرفت او و بر شمش و سکه‌ی خالص چیزی افزوده نمی‌شود مگر خلوص بیشتر و ارزش بیشتر.

هر کس مولای مردمان را و ولی روز قیامت را به این مقام بشناسد؛ بر او واجب است که از مردم هجرت کند و سخن خود را از مردمان پست و عوام محبوس کند، چرا که عارف به این مقام اگر سخنی بگوید کسی او را تصدیق نمی‌کند و اگر کسی به او چیزی بگوید او گوش نمی‌دهد. پس بهره‌ی او در این است؛ که عزلت و انزوا داشته باشد و در تنهایی سالم بماند، چرا که کسی که خداوند را بشناسد زبانش بسته می‌شود.

فصل

علی علیه‌السلام حاکم روز قیامت است

وقتی گوش روزگار سخن، دارای قاعده‌ی صحیح و دارای شاهد واضح را بشنود سخنی که نور آن درخشان باشد و دندان‌هایش برق بزند ، و در گوش‌ها و فکرها نواخته شده باشد این که علی مالک روز قیامت و حاکم روز قیامت و ولی روز قیامت است و در احادیث قدسی آمده است که خداوند می‌گوید: «**عبدی خلقت الأشیاء لأجلک و خلقتک لأجلی وهبتک الدنیا بالاحسان و الآخرة بالایمان**؛ بنده‌ی من همه‌ی اشیائ را به خاطر تو آفریدم و تو را به خاطر خودم آفریدم. من دنیا را با احسان خودم به تو می‌بخشم و آخرت را به خاطر ایمان تو به تو می‌بخشم.»

وقتی همه‌ی اشیاء به طور کامل برای یک انسان آفریده شده است، در این صورت چه می‌گویی درباره‌ی انسان؟ آن به خاطر او انسان آفریده شده است و به وسیله‌ی او هستی و مکان موجود شده است. به خاطر این که هر چه که از مخلوقات متعلق به خداوند باشد و هر چه که بر محمد وحی کرده باشد و هر فضیلت و مقام و شرافت و عظمتی که محمد داشته باشد، متعلق به علی است مگر موارد مستثنا، و دنیا و آخرت و آن چه در دنیا و آخرت است؛ متعلق به محمد و علی است، پس قیامت به طور کامل متعلق به محمد و علی است. پس پیامبر در آن حکومت ظاهری دارد و همان مقام کرامت است، همان طور که فرمود: «**أنا زین القیامة و الشهادة علی الخلائق**؛ من زینت روز قیامت و شاهد بر مخلوقات هستم.» و

این آیه اشاره به آن است ﴿وَجِئْنَا بِکَ عَلَی هَؤُلاءِ شَهِیداً﴾[1] و شفاعت از اهل گناه، و این سخن اشاره به آن است «من شفاعت خود را برای گناهکاران گناه کبیره از امت خودم ذخیره کرده‌ام.»[2] و ولی دارای حکومت باطنی است و آن ایستادن در کنار آتش جهنم است و این سخن حضرت: «هذا لک و هذا لی؛[3] این برای تو و این برای من.» این را بگیر و این را رها کن. پس روز قیامت کسی جز شفاعت کننده و حاکم و شفاعت کننده و قسمت کننده وجود ندارد، و اله خداوند است و ملک عالی مقام در روز قیامت محمد است و حاکم دارای حق تصرف از طرف ملک و مالک علی است، چرا که او در آن جا از طرف خداوند و از طرف محمد صاحب ولایت است. پس ملک روز قیامت و حکم روز قیامت و تصرف در آن روز به برترین وصی و امیر المرمنین تحویل داده شده است. علی رغم نقشه‌ی منافقین و خشم تکذیب کنندگان، در این هنگام است که به سرعت نزد من می‌آیند و عروس‌های جهل را هدیه می‌کنند و به من تعرض می‌کنند، از محبت من رو گردان می‌شوند، به من خشم می‌کنند، آن چه را گفتم انکار می‌کنند، به نعمت خداوند کافر می‌شوند، آن چه مورد تأیید خودشان باشد را تصدیق می‌کنند، آن چه بر آن‌ها سخت باشد را کنار می‌اندازند، آن را تکذیب می‌کنند، آیات خداوند را مسخره می‌گیرند، در حالی که آن‌ها او را از راه دیگری تصدیق می‌کنند و اعتقاد دارند. به آن شکل که عبادت می‌کنند، متوجه نیستند، اما به زودی خواهند فهمید. بله به زودی خواهند فهمید.

---

۱. نساء؛ آیه‌ی ۴۱.

۲. صحیح ترمذی؛ ح۲۴۳۵؛ کتاب صفت قیامت.

۳. حدیث آن گذشت.

فصل

عده‌ای از اهل شک و تردید که بهره‌ای از نسیم غیب ندارند آمدند و به غیر حق درباره‌ی خداوند مجادله کردند و با دست انحراف و گناه بر اختلاف و تخلف خود اصرار نمودند و با گوشه‌ی چشم مرا نگاه کردند و مرا غالب خواندند، چرا که در این مصاحبت با آن‌ها برتر بودم و دیدم که عالی را تبدیل به غالی و غلوگو کردند، و با این جا به جائی در یک نقطه خداوند تو را از دیوانگی واقعی نجات داد.

مصداق این شعر است:

إذا لم تكن للمرء عين سليمة　　　فلا غرو أن يرتاب والصبح مسفر

اگر کسی چشم سالم نداشته باشد، تعجبی نیست که به صبح شدن شب شک داشته باشد.

من به آن‌ها گفتم: «ای برادران اهل ولایت و ایمان و نخبگان خوبان! در تکذیب کردن و انکار مسابقه ندهید، و به اسرار اخبار نگاهی بیندازید، چه بسا مطالب غریبی که از قریب نزدیک تر باشد، پس این سخن مؤلف را مورد توجه قرار دهید و آن را به کتاب و سنت عرضه کنید اگر موافق آن بود که هیچ وگرنه آن را کنار بیندازید، مگر در قرآن نیامده است **﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ﴾**[1] و مفضل بن عمر از امام صادق علیه‌السلام در شرح این آیه روایت کرده است و می‌گوید: «سؤال کردم این افراد چه کسانی هستند؟» حضرت فرمود: «**يا مفضّل من ترى هم؟ نحن والله هم إلينا يرجعون، و علينا يعرضون و عندنا يقفون، و عن حبّنا يُسألون**؛ ای مفضل! فکر می‌کنی

---

۱. غاشیه؛ آیات ۲۵- ۲۶.

چه کسانی باشند؟ به خداوند سوگند! آن‌ها ما هستیم که به سوی ما رجوع مـی‌کننـد، بر ما عرضه می‌شوند، نزد ما توقف می‌کنند، درباره‌ی محبت ما سؤال می‌شوند.»

فصل

مناقب امیر مخلوقات

از آن جمله روایت برقی در کتاب آیات از امام صادق علیه السلام است که فرمود:

«پیامبر صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «**یا علی أنت دیّان هذه الأمة والمتولی حسابها، و أنت رکن الله الأعظم یوم القیامة، ألا و إن المآب إلیک والحساب علیک والصراط صراطک، والمیزان میزانک والموقف موقفک**؛ ای علی! تو متدین این امت هستی، متولی حساب رسی به آن‌ها هستی، تو رکن بزرگ خداوند در روز قیامت هستی. بدان که رجوع افراد به توست، حساب رسی بر عهده‌ی توست، صراط همان صراط توست و ترازو همان ترازوی توست و توقفگاه نزد توست.»[1]

تأیید می‌کند این را روایت شریح با اسناد از نافع از عمر بن خطاب از پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود:

«**یا علی أنت نذیر أمّتی و أنت هادیها، و أنت صاحب حوضی و أنت ساقیه، و أنت یا علی ذو قرنیها و کلا طرفیها، و لک الآخرة والأولی فأنت یوم القیامة الساقی، والحسن الذائد والحسین الآمر و علی بن الحسین الفارض و محمد بن علی الناشر، و**

---

۱. بحار الانوار به نقل از برقی در کتاب الآیات؛ ج۲۴، ص۲۷۲؛ ح۵۴.

جعفر بن محمد السائق، و موسى بن جعفر المحصى للمحب والمنافق، و على بـن موسـى مرتب المؤمنين، و محمد بن على منزل أهل الجنة منازلهم، و على بن محمد خطيب أهل الجنة، والحسن بن على جامعهم حيث يأذن الله لمن يشاء و يرضى؛

ای علی! تو انذار کننده‌ی امت مـن هـستی، تـو هـدایت کننـده‌ی آن هـستی، تـو صاحب حوض من هستی و از آن آب می‌نوشانی. تو ای علی! ذو القرنین امت من و تو دو طرف امت من هستی، آخرت و دنیا متعلق بـه توسـت، در روز قیامـت سـاقی هستی، حسن دشمنان را طرد می‌کند و حسین دستور دهنده است و علی بن حـسین مسن است و محمد بن علی محشور کننده. جعفر بن محمد راهنمـا اسـت و موسـی بن جعفر گرد آوری کننده‌ی دوستان و منافقان است و علی بـن موسـی رتبـه بنـدی کننده‌ی مؤمنان است و محمد بن علی اهل بهشت را در منازل خود مستقر مـی‌کنـد. علی بن محمد خطیب اهل بهشت است و حسن بن علی جامع ایـن صـفات اسـت. چرا که خداوند به هر کس که بخواهد و از او راضی باشد؛ اذن هر کاری را می‌دهد.[۱]

تأیید می‌کند این را روایت ابو حمزه ثمالی، در کتاب امالی از جعفر بن محمد کـه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«إذا كان يوم القيامة يؤتى بک على عجلة من نور على رأسک تاج مـن النـور؛لـه أربعة أركان على ركن ثلاثة أسطر لا إله إلّا الله ممد رسول الله على ولى الله، ثم يوضع لک كرسى الكرامة و تعطى مفاتيح الجنة والنار، ثم يجمع لک الأوّلون والآخـرون فـى صعيد واحد، فيأمر بشيعتک إلى الجنّة و بأعدائک إلى النار، فأنت قسيم الجنة والنار، و

---

۱. مقتل الحسین خوارزمی؛ ج۱، ص۹۴؛ فصل ششم مائـة منقبـة؛ ص۴۸؛ منقبـت پـنجم بحـار؛ ج۳۶؛ ص۲۷۰.

أنت فی ذلک الیوم أمین الله؛ وقتی روز قیامت باشد تو را بر روی یک مرکب از نور می‌آورند که بر روی سر تو تاجی از نور است و دارای چهار گوشه است و بر روی هر گوشه سه سطر نوشته شده است لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله ، و بعد برای تو صندلی کرامت گذاشته می‌شود و کلیدهای بهشت و جهنم به تو تحویل داده می‌شود و بعد انسان‌های اولین و آخرین در یک محل جمع می‌شوند و به شیعیان تو دستور داده می‌شود به بهشت بروند و به دشمنان تو دستور داده می‌شود به جهنم بروند. پس تو قسمت کننده‌ی بهشت و جهنم هستی، تو در آن روز امانت دار خداوند هستی.»[1]

از آن جمله این است که پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله به او فرمود: «**یا علی إذا کان یوم القیامة جیء بک علی نجیب من نور، و علی رأسک تاج یکاد نوره یخطف الأبصار، فیقال لک: أدخل من أحبّک الجنّة، و من أبغضک النار**؛ ای علی! وقتی روز قیامت باشد تو بر روی یک اسب از نور آورده می‌شوی و بر روی سر تو تاجی قرار دارد که نزدیک است نورش چشم‌ها را خیره کند، به تو گفته می‌شود: «هر کس تو را دوست داشت او را به بهشت وارد کن، هر کس با تو دشمن بود را به جهنم وارد کن.»[2]

---

۱. بحار الانوار؛ ج۷، ص۳۳۹؛ ح ۳۰.

۲. بحار الانوار؛ ج۷، ص۲۳۲؛ ح۳. لسان المیزان؛ ج۲، ص۴۸۵؛ با مقداری تفاوت.

فصل

وقتی ما بخواهیم خداوند می‌خواهد

از آن جمله روایت جابر بن عبد الله از امام باقر علیه‌السلام است که فرمود: «**یا جابر علیک بالبیان والمعامی**؛ ای جابر! به توصیه می‌کنم معانی و بیان را بیاموزی.» می‌گوید: «گفتم: «معانی و بیان چیست؟»

فرمود: «**أمّا البیان فهو أن تعرف أن الله سبحانه لیس کمثله شیء فتعبده و لا تشرک به شیئاً، و أما المعانی فنحن معانیه و نحن جنبه و أمره و حکمه، و کلمته و علمه و حقّه، و إذا شئنا شاء الله، و یرید الله ما نریده، و نحن المثانی التی أعطی الله نبیّنا، و نحن وجه الله الذی ینقلب فی الأرض بین أظهرکم، فمن عرفنا فأمامه الیقین، و من جهلنا فأمامه سجین، و لو شئنا خرقنا الأرض و صعدنا السماء، و إنّ إلینا إیاب هذا الخلق، ثم إنّ علینا حسابهم**؛ اما بیان این است، که به خداوند سبحان معرفت پیدا کنی که چیزی مانند او نیست و او را بپرستی و چیزی را شریک او قرار ندهی. اما معانی این است که ما معانی خداوند هستیم و ما جنب او هستیم و ما امر او و حکم او هستیم و ما کلمه‌ی او و علم او و حق او هستیم، وقتی ما چیزی را مشیئت کنیم، خداوند نیز

مشیئت می‌کند.[۱] و آن چه را ما اراده کنیم خداوند نیز اراده می‌کند و ما آن مثانی

---

۱. در متون شریف وارد شده است که «**لا یشاؤون الا ما یشاء الله**؛ آن ها چیزی را مشیئت نمی کنند مگر چیزی را که خداوند مشیئت می‌کند.» «**نحن اذا شئنا شاء الله و اذا کرهنا کره الله**؛ ما وقتی چیزی را مشیئت کنیم خداوند مشیئت می‌کند و وقتی چیزی را ناخوشایند بدانیم خداوند نیز ناخوشایند می‌داند.» «**فاذا شاء الله شئنا**؛ پس وقتی خداوند مشیئت کند ما نیز مشیئت می‌کنیم.» بحار الانوار؛ ج۲۴، ص۳۰۵؛ ج۲۶، ص۷؛ باب نادر فی معرفتهم الهدایة الکبری؛ ص۳۵۹.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند متعال فرمود: «یا ابن آدم بمشیئتی کنت أنت الذی تشاء لنفسک ما تشاء و بارادتی کنت أنت الذی ترید لنفسک ما ترید؛ ای پسر آدم! تو با مشیئت من است که هر چه را می‌خواهی برای خودت مشیئت می‌کنی، تو با اراده‌ی من است که آن چه را می‌خواهی برای خودت اراده می‌کنی.» بحار الانوار؛ ج۵، ص۴۹-۶۵-۷۵؛ ح۹۷-۹۹-۱۰۴؛ از کتاب عدل و معاد.

امام خمینی در این آیه می‌گوید: «قدرت بنده ظهور قدرت حق است «**و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی**» پس همه‌ی ذات ها و صفات و مشیئت ها و اراده ها و اثر ها و حرکت ها از شؤون ذات خداوند است، و سایه‌ی صفت مشیئت و اراده‌ی اوست، بروز نور او و تجلی او جنود او است، درجات قدرت او است. در حالی که خداوند همان خداوند است و مردم همان مردم هستند، و خدای متعال در آن ظهور دارد و آن مرتبت ظهور اوست:

ظهور تو به من است و وجود من از تو و اگر من نباشم تو ظهور نداری و اگر تو نباشی من وجود ندارم.

شرح دعای سحر؛ ص۱۱۴.

می گوید: «سلسله‌ی وجود و منازل غیب و مراحل شهود از تجلیات قدرت خدای متعال و درجات توسعه‌ی سلطنت او و مالکیت اوست. قدرتی ظهور ندارد مگر قدرت او و اراده ای نیست، مگر اراده‌ی او، بلکه وجودی نیست، مگر وجود او. پس جهان همان طور که سایه‌ی وجود او و گوشه ای ا وجود اوست. سایه‌ی کمال وجود او نیز هست. شرح دعای سحر؛ ص۱۲۳=۱۲۲.

در حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود:

هستیم که خداوند به پیامبرش عطا کرد و ما وجه خداوند هستیم که در زمین در برابر شما قرار داریم. پس هر کس ما را بشناسد یقین در پیش روی اوست و هر کس به ما جهل داشته باشد سجین جهنم در پیش روی اوست و اگر بخواهیم

«عن الله أروی حدیثی أن الله یقول: یا ابن آدم بمشیئتی کنت أنت الذی تشاء لنفسک ما تشاء، و بإرادتی کنت أنت الذی ترید لنفسک ما ترید؛ من حدیث خود را از خداوند روایت می‌کنم که می‌گوید: «ای پسر آدم! تو با مشیئت من است که هر چه را می‌خواهی برای خودت مشیئت می‌کنی و تو با اراده‌ی من است که آن چه را می‌خواهی برای خودت اراده می‌کنی.» توحید صدوق؛ ص۳۴۴؛ باب ۵۵؛ ح۱۳؛ باب مشیئت و اراده.

از امیر المؤمنین علیه السلام در حدیثی طولانی نقل است که در ان فرمود: «یا سلمان و یا جندب: **أنا أحیی و أمیت بإذن ربی، و أنا عالم بضمائر قلوبکم والأئمة من أولادی یعلمون و یفعلون هذا إذا أحبوا و أرادوا، لأنّا کلنا واحد أولنا محمد آخرنا محمد و أوسطنا محمد و کلنا محمد، فلا تفرقوا بیننا، و نحن إذا شئنا شاء الله، و إذا کرهنا کره الله، الویل کل الویل لمن لنکر فضلنا و خصوصیتنا و ما أعطانا الله ربنا لأن من أنکر شیئاً مما أعطانا الله فقد أنکر قدرة الله عزوجل و مشیته فینا؛** ای سلمان و ای جندب! من زنده می‌کنم و میمیرانم به اذن پروردگارم، و من از درون دل های شما مطلع هستم، ائمه‌ی از اولاد من نیز این علم را دارند و می‌توانند این کار را انجام دهند اگر دوست داشته باشند و اراده کنند چرا که ما همگی یکی هستیم. اولین ما محمد است و آخرین ما محمد است و وسط ما محمد است و همگی ما محمد هستیم. پس ما را از یک دیگر جدا نکنید. ما وقتی چیزی را مشیدت کنیم خداوند مشیئت می‌کند، وقتی چیزی را ناخوشایند بداریم خداوند آن را ناخوشایند می‌دارد، وای و وای بر کسی که فضیلت ما را و اختصاص های ما را و آن چه را خداوند به ما عطا کرده است انکار کند؛ چرا که هر کس چیزی از انچه خداوند به ما عطا کرده است را انکار کند قدرت خداوند عز و جل و مشیئت او درباره‌ی ما را انکار کرده است. بحار الانوار؛ ج۲۶، ص۶-۷؛ باب نادر فی معرفتهم بالنورانیة از کتاب امامت؛ ح۱.

ما این بحث را به طور مفصل در کتاب ولایت تکوینی آورده ایم.

می‌توانیم زمین را بشکافیم و به آسمان بالا برویم، رجوع این مخلوقات به سوی ما است، بعد حساب رسی آن‌ها بر عهده‌ی ما است.»[۱]

۱. بحار الانوار؛ ج۷، ص۲۰۲؛ ح۸۸. ج۲۴، ص۱۱۴؛ ح۱و۳.

فصل

علی علیه‌السلام صاحب بهشت و قسمت کننده‌ی ترازو

از آن جمله روایت ابن عباس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است که فرمود: «**یا علی أنت صاحب الجنان و قسیم المیزان، ألا و إنّ مالکاً و رضوان یأتیان غداً عن أمر الرحمن فیقولان لی: یا محمد هذه هبة الله إلیک فسلّمها إلی علی بن أبی طالب علیه‌السلام فأدفعها إلیک**؛ ای علی! تو صاحب بهشت و تقسیم کننده‌ی ترازو هستی، بدان که مالک و رضوان فردا به دستور خدای رحمن می‌آیند و به من می‌گویند: «ای محمد! این هدیه‌ی خداوند به توست و آن را به علی بن ابی طالب تحویل بده و من آن را به تو تحویل می‌دهم.» کلیدهایی که جز به حاکم داری حق تصرف داده نمی‌شود. این آیه اشاره به آن است ﴿**أَوْ مَا مَلَكْتُم مَّفَاتِحَهُ**﴾[1] تأیید می‌کند این تفسیر را روایت ابن عباس از حدیث قدسی از پروردگار عالی که می‌گوید: «اگر علی نبود بهشت خود را نمی‌آفریدم، پس بهشت نعمت متعلق به اوست، او مالک آن و قیم آن است. چرا که هر کس چیزی به خاطر او آفریده شود، متعلق به و ملک اوست.»

تأیید می‌کند این را روایت مفضل بن عمر که می‌گوید: «به امام صادق علیه‌السلام گفتم: «اگر علی خودش دوست دارانش را به بهشت وارد می‌کند و دشمنانش را به جهنم

---

۱. نور؛ آیه‌ی ۶۱.

وارد می‌کند در این صورت مالک و رضوان چکاره هستند؟» حضرت فرمود: «**یا مفضل أليس الخلائق كلّهم يوم القيامة بأمر محمد؟ قلت: بلى، قال: فعلي يوم القيامة قسيم الجنّة والنار بأمر محمد، و مالك و رضوان أمرهما إليه، خذها يا مفضل فإنّها من مكنون العلم و مخزونه**؛ ای مفضل! آیا همه‌ی مخلوقات در روز قیامت تحت امر محمد نیستند؟» گفتم: «بله» فرمود: «پس علی در روز قیامت تقسیم کننده‌ی بهشت و جهنم به دستور محمد است و مالک و رضوان اختیارشان دست اوست. این را بیاموز ای مفضل! که از علوم محرمانه و پنهانی است.»[1]

از آن جمله روایت امام صادق علیه‌السلام است که فرمود: «**إذا كان يوم القيامة أمر شيعتنا فما كان عليهم لله فهو لنا، و ما كان لنا فهو لهم، و ما كان للناس فهو علينا**؛ وقتی روز قیامت باشد از امور شیعیان ما آن چه از حقوق خداوند بر گردن آن‌ها باشد در اختیار ما خواهد بود ، آن چه در اختیار ما باشد برای آن‌ها حلال خواهیم کرد. آن چه از حقوق مردم باشد بر عهده‌ی ما خواهد بود.»[2]

در روایت ابن جمیل است: «**ما كان عليهم لله فهو لنا، و ما كان للناس استوهبناه، و ما كان لنا أعدائنا فنحن أحق من عفا عن محبيه**؛ آن چه از حقوق خداوند بر عهده‌ی آن‌ها باشد در اختیار ما خواهد بود و آن چه از حقوق مردم باشد، ما آن را حلال می‌کنیم، آن چه از حقوق ما باشد ما سزاوارتر هستیم که دوست داران خود را عفو کنیم.»[3]

---

۱. بحارالانوار؛ ج۲۷، ص۳۱۳؛ ح۹.

۲. بحارالانوار؛ ج۲۷، ص۳۱۳؛ ح۱۰.

۳. بحار الانوار؛ ج۲۷، ظ۳۱۴؛ ح۱۱.

در روایتی است که مردی از منافقین به امام جواد علیه‌السلام گفت: «عده‌ای از شیعیان شما در راه شراب می‌خورند.» حضرت فرمود: «حمد خدایی که آن‌ها را در راه قرار داد و از آن منحرف نمی‌شوند، کس دیگری معترض شد و گفت: «برخی از شیعیان شما نبیذ می‌خورند.» حضرت فرمود: «برخی از اصحاب پیامبر نیز نبیذ می‌خوردند.» آن مرد گفت: «منظورم شربت عسل نیست منظورم شراب است.» می‌گوید: «حضرت از شرمندگی پیشانی اش عرق کرد و بعد فرمود: «**الله أکرم أن یجمع فی قلب المؤمن بین رسیس الخمر و حبّنا أهل البیت ثم صبر هنیهة و قال: فإن فعلها المنکوب منهم فإنه یجد ربّاً رؤوفاً و نبیّاً عطوفاً و إماماً له علی الحوض عروفاً و سادة له بالشفاعة وقوفاً، و تجد أنت روحک فی برهوت ملهوفاً**؛ خداوند کریم تر از آن است که در قلب مؤمن شراب را در کنار محبت ما اهل بیت قرار دهد.» بعد اندکی تأمل کرد و فرمود: «اگر افراد بدبخت از آن‌ها این کار را کرده باشند پروردگار خود را رؤوف خواهند دید و پیامبرشان با عاطفه خواهد بود و امامشان بر سر حوض به آن‌ها معرفت خواهد داشت، و ساداتی دارند که برای شفاعت آن‌ها ایستاده اند، اما تو روح خود را در برهوت جهنم در عذاب خواهی دید.»[1]

بنابراین دانسته شد که حسابرسی شیعیان آن‌ها بر عهده‌ی آن‌ها است و تکیه گاه آن‌ها را در وزن شدن اعمالشان آن‌ها هستند و این آیه اشاره به آن است ﴿وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ﴾[2] امام صادق علیه‌السلام فرمود: «إبراهیم من شیعة علی؛ ابراهیم از شیعیان علی است.»[3] اگر پیامبران از شیعیان او باشند و حسابرسی شیعیان او بر عهده‌ی او

---

۱. بحار الانوار؛ ج۲۷، ص۳۱۴؛ ح۱۲.

۲. صافات؛ آیه‌ی ۸۳

۳. بحار؛ ج۳۶، ص۱۵۲؛ ح۱۳۱.

باشد پس حسابرسی پیامبران نیز با او خواهد بود و تکیه گاه آن‌ها در شهادت دادن و ابلاغ رسالت او خواهد بود و کلیدهای بهشت و جهنم در دست او خواهد بود و ملائکه در آن هنگام دستورات و نواهی او را اجرا می‌کنند، به دستور خداوند خالق و رسول او.» ابن عباس روایت کرده است: «که روز قیامت حسابرسی پیامبران بر عهده‌ی محمد گذاشته می‌شود و حسابرسی همه‌ی مخلوقات بر عهده‌ی علی گذاشته می‌شود.»

فصل

از آن جمله روایت محمد بن سنان از ابو بصیر از امام صادق علیه‌السلام است که فرمود: «**إن الله أباح لمحمد الشفاعة فی أمّته و إن الشفاعة فی شیعتنا و إن لشیعتنا الشفاعة فی أهالیهم، و إلیه الإشارة بقوله: ﴿فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ﴾ قال: والله لتشفعن شیعتنا فی أهالیهم حتی یقول شیعة أعدائنا ﴿وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ﴾**؛ خداوند برای محمد شفاعت امتش را مباح کرده است و شفاعت فقط برای شیعیان ما خواهد بود. شیعیان ما نیز برای خانواده‌ی خود می‌تواند شفاعت کنند.»[1] و این آیه اشاره به آن است **﴿فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ﴾** می‌فرماید: به خداوند سوگند شیعیان ما برای خانواده‌های خود شفاعت خواهند کرد تا آن جا که شیعیان دشمنان ما خواهند گفت: **﴿وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ﴾**[2]

---

۱. بحار الانوار؛ ج۲۴، ص۲۷۲؛ ح۵۵.

۲. شعراء؛ آیه‌ی ۱۰۱.

فصل

نیاز مخلوقات به آل محمد صلی الله علیه و آله

تکذیب کنندگان روز قیامت را چه به انکار فضیلت علی و انکار حکومت او در روز قیامت؟! آن‌ها آن چه را توسط ذهن خود بفهمند، تصدیق می‌کنند و آن چه را بر آن‌ها سخت باشد رد می‌کنند. پس وای بر آن‌ها از روزی که مبعوث می‌شوند و بر صاحب حوض عرضه می‌شوند، چه‌امیدی خواهند داشت؟ آن‌ها برای عذاب عطش دارند و خود را در معرض عذاب قرار می‌دهند. آیا قرآن مبین به گوش آن‌ها نرسیده است ﴿الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ﴾[1] روز قیامت را انکار می‌کنند هر چند آن را تصدیق کرده باشند. انکار می‌کنند که علی صاحب ولایت و حاکم آن روز است و بعد می‌گوید: ﴿وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ﴾[2] کسی تکذیب نمی‌کند که حکم روز قیامت در اختیار علی است مگر افراد تجاوزکار و بسیار گناه کننده تجاوزکار در سخنان خود و گناه کار در اعتقادات خود، پس وای بر او از توشه‌ی بدی که برای معاد خود فراهم کرده است. آیا نمی‌دانست که مخلوقات در روز قیامت از چند نظر محتاج محمد و آل محمد هستند؟»

---

۱. مطفّفین؛ آیه‌ی ۱۱.

۲. مطفّفین؛ آیه‌ی ۱۲.

اول: این که آن‌ها اگر نبودند ما نیز آفریده نمی‌شدیم پس آن‌ها بر ما حق دارند.[۱]

دوم: آن که علت وجود پدر موجود است پس آن بر سایر مردم حق پدری دارند، این سخن اشاره به آن است «**أنا و علی أبوا هذه الأمة**؛ من و علی دو پدر این امت هستیم.»[۲] پس محمد و علی، دو پدر سایر مخلوقات هستند و اگر وجود دو پدر نبود هیچ فرزندی نبود.

سوم: آن که آن‌ها نزد خداوند وسیله هستند[۳] برای هر مخلوقی از ازل و تا ابد، آن‌ها ولایت دارند، با آن‌ها دعا کرده می‌شود، هر علمی که برای مخلوقات ظاهر می‌شود از آن‌ها و با آن‌ها است.

چهارم: این که پیامبران در روز قیامت منتظر آن‌ها هستند. وقتی که امت هایشان آن‌ها را تکذیب می‌کنند، تا این‌ها برای آن‌ها به ابلاغ رسالت شهادت دهند.

پنجم: این که مخلوقات در روز قیامت نیازمند حوض هستند، تا بر آن وارد شوند و حوض متعلق به آن‌ها است.[۴]

ششم: این که مخلوقات در روز وحشت بزرگ از آن وحشت وارد شده، عقل هایشان زائل می‌شود؛ مگر کسانی که آن‌ها را دوست داشته‌اند و آن‌ها از وحشت‌های روز قیامت در امان هستند و این آیه اشاره به آن است **﴿لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ﴾**[۵] و این مخصوص به شیعیان آن‌ها است.

---

۱. کمال الدین؛ ج ۱، ص ۲۵۴. بحار؛ ج ۲۶، ص ۳۳۵.

۲. حدیث آن گذشت.

۳. الاحتجاج؛ ج ۱، ص ۸۸.

٤. ینابیع المودة؛ ج ۱، ص ۲۵. جواهر العقدین؛ ص ۳۴۳. تاریخ المدینه؛ ج ۱، ص ۳۸.

۵. انبیاء؛ آیه‌ی ۱۰۳.

هفتم: این که کلیدهای بهشت و جهنم در روز قیامت در دستان آن‌ها است.[۱]

هشتم: این که آن‌ها فردا مردان اعراف هستند؛ که کسی وارد بهشت نمی‌شود؛ مگر آن که آن‌ها را بشناسد و آن‌ها نیز او را بشناسند و این آیه اشاره به آن است **﴿وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ﴾**[۲] و در این جا منظور آل محمد صلى الله عليه وآله است.[۳]

نهم: این که پرچم حمد در دستان آن‌ها است و پیامبران در زیر سایه‌ی آن قرار می‌گیرند.[٤]

دهم: این که کسی وارد بهشت نمی‌شود، مگر کسی که با محبت آن‌ها از جهنم برائت گرفته باشد.

یازدهم: این که بر روی پل صراط ملائکه‌ای خشن و وحشتناک ایستاده اند، که تعداد آن‌ها نوزده نفر است. همان طور که خداوند عز و جل فرمود: **﴿عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ﴾**[۵] پس احدی نمی‌تواند از پل صراط عبور کند، مگر آن که اشباح پنج تن و ذریه‌ی آن‌ها را بشناسد.[٦] حروف اسامی آن‌ها به تعداد ملائکه‌ی پل صراط است.

دوازدهم: این که بهشت بر پیامبران و مخلوقات حرام است،[۷] تا این که پیامبر و

---

۱. الکامل لابن عدی؛ ج۷، ص۱۴۱؛ شماره ۲۰۵۳.

۲. اعراف؛ آیه‌ی ۴۶.

۳. ینابیع الموده؛ ج۱، ص۱۸۱.

٤. فضائل الصحابه احمد؛ ج۲، ص۶۶۱. مسند ابی یعلی؛ ج۳، ص۴۸۱؛ ح۷۴۹۳.

۵. مدثر؛ آیه‌ی ۳۰.

٦. مقتل الحسین خوارزمی؛ ج۱، ص۳۹.

۷. نوادر الاصول ترمذی؛ ج۱، ص۳۴۰؛ اصل ۶۷.

اوصیاء از عترت او و شیعیانشان در پشت سر آن‌ها وارد بهشت شوند، پشت سر شیعیان آن‌ها پیامبران قرار دارند، آن‌ها سادات اولین و آخرین هستند. پس همه چیز متعلق به آن‌ها است و به سوی انها می‌رود، و از آن‌ها است، و با آن‌ها است، و به همین خاطر در روز قیامت هیچ فرشته‌ی مقرب و پیامبر مرسلی نیست مگر آن که محتاج آن‌ها است و کسی در کنار آن‌ها شریک نیست مگر شیعیانشان.

دو عالم ملک آن‌ها است و ودو وجود ملک آن‌ها است و بندگان در نعمت سید خود زندگی می‌کند و آل محمد نعمت ظاهری و باطنی هستند ، دلیل آن این آیه است ﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾[1] پس هر کس ساکن این مملکت باشد و از آل محمد تشکر نکند از خداوند تشکر نکرده است و هر کس از خداوند تشکر نکند کافر است. پس هر کس از آل محمد تشکر نکند کافر است. این آیه اشاره به آن است ﴿أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ﴾[2] وقتی تشکر از والدین در ولادت و شهوت و نژاد واجب باشد، در این صورت به طریق اولی، تشکر از والدین در ایجاد و هدایت و عقل و شرع واجب است، پس وای بر انکار کنندگان فضیلت آن‌ها و انکار کنندگان نعمت آن‌ها و تکذیب کنندگان عالی بودن درجات آن‌ها ، در وقتی که فردا بر حوض آن‌ها وارد شوند تا از آن بنوشند، چگونه از آن می‌نوشند در حالی که‌امور آن‌ها را انکار کرده‌اند و رد کرده اند؟

ابن طاووس به این مقام اشاره کرده است و می‌گوید: «شکرگزار کسی باش که اگر نبودند تو آفریده نمی‌شدی، پس آن‌ها چراغ نورهای الهی و حجاب اسرار ربوبی

---

۱. لقمان؛ آیه‌ی ۲۰.

۲. لقمان؛ آیه‌ی ۱۴.

و زبان ناطق خداوند در بین مردمان و کلمه‌ای هستند که از آن مشیئت ظاهر می‌شود و صفات ذات هستند که منزه از مکان و کیفیت است.

هر کس بر آن‌ها صلوات بفرستد خداوند را تسبیح و تقدیس کرده است، چرا که ذکر کردن صفات موجب تنزیه ذات است. آن‌ها جمال صفات هستند که منزه هستند و جلال ذات مقدس در آن‌ها تجلی یافته است. این سخن اشاره به آن است: «به کلمه‌ای که صانع با ان برای عقل‌ها تجلی کرده است، و با آن از چشم‌ها محجوب شده است:

سلام علی جیران لیل فإنّها — أعز علی العشاق من أن تسلما
فإنّ ضیاء الشمس نور جبینها — نعم وجهها الوضاح یضرق حیثما

سلام بر همسایگان لیلی؛ چرا که لیلی برای عاشقان عزیز تر از آن است که به خود او سلام کنند.

چرا که نور خورشید نور پیشانی اوست. بله چهره‌ی سفید او همیشه روشنائی دارد.

فصل

و صحت این دلایل در قرآن مورد تصریح است. از جمله این آیه ﴿**وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوْاْ مَا آتَاهُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُواْ حَسْبُنَا اللّهُ سَيُؤْتِينَا اللّهُ مِن فَضْلِهِ**﴾[1] پروردگار قدیم و رحمن و رحیم و سبحان راهنمائی کرده است که هر فضیلتی به وجود و موجود افاضه شده است از نعمت‌های خداوند و فضیلت آل محمد است، چرا که آن‌ها

---

۱. توبه؛ آیه‌ی ۵۹.

سبب وجود آن و رسیدن آن هستند، پس چرا اهل این زمان با عقل و نقل مخالفت می‌کنند و اسرار قرآن را که فضائل آل محمد را بیان می‌کند انکار می‌کنند؟ و آن را مطابق نظر خود تأویل می‌کنند، بعد ادعا می‌کنند به علی علیه السلام معرفت و محبت دارند و تصور می‌کنند از شیعیان او هستند «کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون» چون آن‌ها امروز در شک خود سرگردان هستند پس چگونه می‌توانند بصیرت داشته باشند؟!»

کسی که یک حرف از فضائل علی علیه السلام را انکار کند به او ایمان ندارد و اگر فضیلتی از نظر عقل نداشته‌ی او بعید باشد و بر ذهن بیمار او مخفی باشد، باید آن را به این سخن آن‌ها ارجاع دهد که: «**أمرنا صعب مستصعب**[1]؛ امر ما سخت و دشوار است.» و در آن هنگام باید این آیه را تلاوت کند «**لا یعلم تأویله الا الله**» و باید نفس خود را در این آیه سلوک دهد «و الراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا» و نباید در زمره‌ی قومی قرار بگیرد که به آیات خداوند الحاد دارند و آن را انکار می‌کنند از آن منع می‌کنند و از آن رو بر می‌گردانند؛ و گمان می‌کنند که کار نیک می‌کنند. می‌بینی برای حق هیچ برهانی را قبول نمی‌کنند و به هیچ سخنی گوش نمی‌دهند ﴿وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾[2] و در آسمان تصدیق هیچ ستاره‌ای برای آن‌ها طلوع نکرده است و هیچ ستاره‌ای به نفع آن‌ها طلوع نکرده، هیچ ماه کاملی تاریکی توفیق آن‌ها را روشن نکرده، هیچ ماه کاملی به نفع آن‌ها نتابیده، این کتاب ما محکی برای پشک آن ها، شک آن‌ها را اظهار کرد و به همین خاطر با

---

۱. الاصول الاصیله؛ ص۱۶۹.

۲. انفال؛ آیه‌ی ۲.

حرف‌های باطل مرا تکذیب می‌کنند و به دین من در حسادت می‌پیچند، چرا که در مسابقه از من عقب افتاده اند.

فصل

از آن جا که اهل دنیا حالشان این گونه است؛ که وقتی از طرف خداوند نعمتی به بعضی‌ها می‌رسد می‌بینی او را به حاکمان دولت تحویل می‌دهند، و او را مورد تیر انتقام خود قرار می‌دهند و انتظار دارند که آقایی او را از او بگیرند و نعمتش را از بین ببرند و این حال افراد حسود است و حسود هیچ وقت آقایی نخواهد داشت؛ همین طور هستند. اهل ادعا ، که خودشان را مؤمن نامیده‌اند در حالی که از تذکر اعراض می‌کنند و از گوینده‌ی آن تذکر هم خشمگین می‌شوند و او را تکذیب می‌کنند. وقتی رایحه‌ی ایمان را از بنده‌ای که خداوند بر او نعمت داده است استشمام کنند اقدام به تکذیب و انکار و دور کردن او می‌کنند ، و مردم را از اعتقاد پیدا کردن به او برحذر می‌دارند، و آن‌ها را از محبت کردن به او منع می‌کنند، با تیر حسادت او را هدف قرار می‌دهند و دلیل آن، جهالت و حب ریاست است. پس بدان که اکنون با دلیل‌هایی که توضیح دادیم و بینه‌هایی که شرح دادیم، ثابت شد که علی علیه‌السلام مالک روز قیامت و حاکم روز قیامت و ولی روز قیامت است و این منتی از طرف پروردگار جهانیان و فضیلتی از طرف پیامبر صادق امین است، پی او ولی حسنات است؛ به تصریح قرآن ﴿هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾[1]

---

۱. ص؛ آیه‌ی ۳۹.

فصل

این از نظر صحت نقل، اما از نظر تصریح عقل باید گفت: که خداوند سبحان منزه از این است که با چشم دیده شود، این اعتقاد اهل ایمان و تحقیق و تصدیق است. چرا که سلطان هر چه درگاهش عزت مندتر باشد؛ حجاب‌های دور او بزرگ تر خواهد بود. پس چگونه جایز می‌دانی که خدای رب الارباب را در روز حساب رسی ببینی که بدون حجاب نشسته باشد و مشغول حساب رسی مخلوقات باشد؟! خداوند از این حالت متعالی است و پروردگار ما این گونه نیست و حساب رسی تو را واگذار به روز قیامت و نهایت تو می‌کنم. به کسی واگذار می‌کنم که خداوند او را ولی و حاکم و مالک قرار داده است و هر کس به غیر از این اعتقاد داشته باشد در مبعث خود هلاک خواهد شد.

فصل

آل محمد حاکمان بر بندگان هستند

پس مالک روز معاد و حاکم روز قیامت و صاحب ولایت امور بندگان آل محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله هستند که خداوند آن‌ها را در دنیا قیم مخلوقات و خزانه دار اسرار خود قرار داده و در آخرت آن‌ها را ترازوی عدالت خود و صاحبان ولایت خود قرار داده است. به این خاطر که صفات سرانجام به ذات منتهی می‌شوند و افعال به صفات رجوع می‌کند و آل محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله برگزیدگان خداوند و صفات او هستند. پس افعال با اسرار آن‌ها ظهور پیدا کرد و از آن‌ها برانگیخته شد و به آن‌ها رجوع کرد «بدؤها منک و عودها الیک» پس آن‌ها منبع هستند و رجوع نیز به سوی آن‌ها است. پس رجوع مخلوقات به آن‌ها است و حساب رسی آن‌ها بر عهده‌ی آن‌ها است.

فصل

انواع اولیاء

به این خاطر که صاحبان ولایت دو قسم هستند، پیامبران و اولیاء، پیامبران حساب رسی را انجام نمی‌دهند به تصریح قرآن.

دلیل آن ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾[1] پس پیامبران شاهدان بر امت‌ها هستند پس منحصر می‌شود که ولایت موقف بر عهده‌ی اولیاء است و این آیه اشاره به ان است ﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾[2] و نامه‌های اعمال، همگی به نزد صاحب آن جمعیت بزرگ برده می‌شود که او دارای ولایت است از ابتدا تا انتهاء، او امیر المؤمنین است به تصریح کتاب مبین پس او ولی روز قیامت است و حاکم روز قیامت، مالک روز قیامت است.

او به دستور خداوند در آن روز جزا می‌دهد و روز دین روز جزا است و مقامات آن پرچم است، و علی حامل آن پرچم است، و دیگر مقامات حوض است و علی شقای آن است، و دیگری ترازو است که علی صاحب ولایت بر آن است، و دیگری صراط است که او مردان اعراف است که بر صراط می‌ایستد و دیگری بهشت و

---

۱. نساء؛ آیه‌ی ۴۱.

۲. اسراء؛ آیه‌ی ۷۱.

جهنم است که کلیدهایش در دست اوست و اختیارش در دست اوست.

بدان که روز قیامت وابسته به آل محمد صلی الله علیه و آله است. پس پرچم متعلق به آن‌ها است و حوض متعلق به آن‌ها است و وسیله متعلق به آن‌ها است و ترازو متعلق به آن‌ها است، صراط متعلق به آن‌ها است، شفاعت متعلق به آن‌ها است. پس آن‌ها طرد کننده و رهبر و سید و صاحب ولایت و حمایت کننده و هدایت کننده و دعوت کننده هستند و منزلت متعلق به آن‌ها است، ولایت متعلق به آن‌ها است، اهل بهشت و جهنم متعلق به آن‌ها هستند، و به سوی آن‌ها می‌آیند و رسیدگی به آن‌ها بر عهده‌ی آن‌ها است. و ایستادن مخلوقات در مقام ﴿وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ﴾[1] متعلق به آن‌ها است و شهادت دادن پیامبران بر امت هایشان در ابلاغ رسالت متعلق به آن‌ها است، و محشور شدن مخلوقات نزد انها خواهد بود و حساب‌رسی آن‌ها بر عهده‌ی آن‌ها خواهد بود و خطاب خداوند در روز قیامت متوجه آنان خواهد بود، درجه‌ی عالی متعلق به آن‌ها خواهد بود، مالک و رضوان اجرا کننده‌ی دستور آن‌ها هستند و موظف به اطاعت از آن‌ها هستند. چون آن‌ها حجت‌های خداوند بر اهل آسمان‌ها و زمین هستند و امور مخلوقات همگی بر عهده‌ی آن‌ها است، این منتی از طرف پروردگار جهانیان بر آن‌ها است. وای بر انکار کنندگان! هنگامی که خورشید یقین طلوع کند.

---

۱. صافات؛ آیه‌ی ۲۴.

فصل

معنای حسابرسی

حساب رسی روز قیامت عبارت است از نظر کردن به نامه‌های اعمال، این آیه اشاره به آن است ﴿وَاتَّقُواْ يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ﴾[۱] و این آخرین آیه‌ای است که نازل شده است.

نامه‌های اعمال در دنیا بر پیامبر و ولی عرضه می‌شود، در آخرت حکم دادن به آن اختصاصا در اختیار ولی خواهد و این موهبتی از طرف پروردگار عالی است. پس هر کس این عطا برایش غیر قابل قبول است و از پذیرش این نعمت تکبر می‌ورزد باید خود را به آسمان برساند.

فصل

حساب رسی همان مشخص شدن اهل بهشت و اهل جهنم است و این در صحیفه‌ی آل محمد معلوم است و آن را از زمانی که در عالم اجساد و اشباح و صلب و نسب بودند می‌دانستند. بازگشت این حساب رسی و سرانجام آن در روز

۱. بقره؛ آیه‌ی ۲۸۱.

حساب رسی به سوی آن‌ها است به تصریح قرآن ﴿أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ﴾[۱] با عبارت تثنیه‌امده است و این دستور به کسی است که دارای حکم در آن روز است، مفسران با اجماع از جمله ابو حنیفه در مسند خود روایتی از اعمش از ابو سعید خدری را قبول دارند؛ که وقتی روز قیامت باشد خداوند می‌گوید: «ای محمد! ای علی! بین بهشت و جهنم بایتسید، و هر کافری که نبوت را تکذیب کرد[۲]، هر معاندی که امامت را انکار کرد؛ در جهنم بیندازید.» پس منحصر شد که علی حاکم روز جزا است به دستور پروردگار جهانیان.

تأیید می‌کند این را سخن خداوند ﴿وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ﴾[۳] و این روز رجعت و روز قیامت و روز ظهور قائم است. پس روز رجعت حکومت در اختیار آن‌ها خواهد بود، و روز قائم، حکومت در اختیار آن‌ها خواهد بود. پس این سه روز متعلق به آل محمد صلی الله علیه و آله است.

فصل

این همان ایمان به غیب است که اشاره می‌کند ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾[۴] و معنایش این است که روزهای آل محمد صلی الله علیه و آله را تصدیق می‌کنند. پس کسانی که به

---

۱. ق؛ آیه‌ی ۲۴.

۲. بحار الانوار؛ ج۳۶، ص۷۴؛ ح۲۷. ج۲۴، ص۷۳؛ ح۵۸.

۳. ابراهیم؛ آیه‌ی ۵.

٤. بقره؛ آیه‌ی ۳.

آن ایمان دارند را ستایش می‌کند. هر کس به آن ایمان آورد به خداوند ایمـان آورده است و هر کس به آن ایمان نیاورد به خداوند ایمان ندارد.

فصل

مناقب حیدر کرار از زبان پیامبر مختار صلی الله علیه و آله

توضیح وصل: علی علیه السلام نصرت کننده‌ی محمد علیه السلام و کمک کننده به اوست. پدرش کفیل پیامبر و تربیت کننده‌ی اوست و او حامل پرچم پیامبر در همه‌ی صحنه‌ها و فداکار برای اوست و جان خودش را برای او به خطر انداخت و با او هم دردی و فداکاری کرد. او روح پیامبر در جسد خود بود «**أنت روحی التی بین جنبی**؛ تو روح بین دو پهلوی من هستی.» و امانت دار علم پیامبر بود «**ما أفرغ جبرائیل فی صدری حرفا الا و قد أمرت أن أفرغه فی صدر علی**؛ جبرئیل هیچ حرفی را به سینه‌ی من منتقل نکرد مگر آن که به من دستور داده شد آن را به سینه‌ی علی منتقل کنم.» و این معاون به پیامبر صلی الله علیه و آله کمک کرد و شمشیر برنده‌ی او بود و شیر پیروز او بود، آن مبارز حجاز را نزد من فرابخوانید، «**أین الکاشف عن وجهی الکربات**؛ کجاست آنکه مشکلات را از دوش من بر می‌دارد.»[1]

اگر شک داری؛ باید بدانی او برادر و همتای پیامبر است. «**أنت منی بمنزلة هارون**

---

۱. بحار الانوار؛ ج۳۵، ص۳۹؛ ح۳۸ در ضمن یک حدیث طولانی.

من موسی؛ تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی هستی.»[1] و او صاحب میراث پیامبر و نسب اوست «**أنت أنا و أنا أنت**؛ تو من هستی و من تو هستم.»[2] و او همتای جان او و همراه دعوت اوست: «**أنت منّی و أنا منک لحمک لحکمی و دمک دمی و مقامک مقامی**» «**أنت الخلیفة بعدی و إمام أمّتی من والاک فقد والانی، و من عاداک فقد عادانی**»، [أنت] **کذلک منّی فی کل مقام إلّا النبوّة و إنی لا أستغنی عنک فی الدنیا و لا فی الآخرة، و إنک فی یوم القیامة تحیی إذا حییت، و تکسی إذا کسیت، و ترضی إذا رضیت، و إن حساب الخلق علیک وعودهم إلیک، و لک الکوثر والسلسبیل غداً و أنت الصراط السوی لمن اهتدی، و لک الشفاعة والشهادة، و لک الأعراف و أنت المعرّف، و لک الجواز علی الصراط و دخول الجنة و نزول المساکن والقصور، و أنت تُدخل أهل الجنة إلیها و أنت تجیز أهل النار إلیها و أنت تلقی حطبها علیها و لواء الحمد فی یدیک، و هو سبعون شقة کل شقة وسع ما بین الشمس إلی القمر، و آدم و من دونه تحت لوائک والأنبیاء من شیعتک یوم القیامة، و لا یدخل الجنة إلّا من عرفته و عرفک، و لا یدخل النار إلّا من أنکرته و أنکرک**؛ تو از من هستی و من از تو هستم گوشت همان گوشت من است و خون تو همان خون من است و مقام تو همان مقام من است[3]؛ «تو جانشین بعد از من هستی، و امام امت من هستی، هر کس از ولایت تو حمایت کند از ولایت من حمایت کرده است، هر کس با تو

---

۱. مسند احمد؛ ج۱، ص۱۷۰؛ چاپ مصر؛ ص۲۷۷؛ ح۱۴۶۶؛ چاپ بیروت الطرائف؛ ج۱، ص۷۰؛ ح۴۵ و بعد از آن.

۲. مزار شهید الاول؛ ص۲۳۶ .

۳. بحار الانوار؛ ج۳۸، ص۲۴۸؛ ح۴۲ در ضمن یک حدیث طولانی.

دشمنی کند با من دشمنی کرده است.»[1] «تو هم چنان در هر مقامی از من هستی غیر از نیوت، من در دنیا و آخرت از وجود تو بی نیاز نیستم، و تو در روز قیامت زنده می‌شوی وقتی که من زنده شوم، لباس پوشانده می‌شوی وقتی که من لباس پوشانده شوم، راضی می‌شوی وقتی که من راضی شوم، حساب رسی مخلوقات بر عهده‌ی توست و بازگشت آن‌ها به سوی توست، فردا کوثر و سلسبیل متعلق به توست، صراط صحیح تو هستی برای کسانی که هدایت شوند، شفاعت و شهادت دادن در اختیار توست، اعراف متعلق به توست و تو معرفی کننده هستی، و جواز عبور از صراط و وارد شدن به بهشت و ساکن شدن در خانه‌ها و قصرهای آن در اختیار توست، و تو هستی که اهل بهشت را به آن وارد می‌کنی و تو هستی که اهل جهنم را به آن عبور می‌دهی، تو هستی که هیزم در جهنم می‌ریزی، پرچم حمد در دستان توست، این پرچم هفتاد قسمت دارد که هر قسمت آن به وسعت فاصله‌ی بین خورشید و ماه است، آدم و همه‌ی زیر مجموعه‌ی او و پیامبرانی که شیعه‌ی تو بودند در روز قیامت زیر پرچم تو قرار دارند، کسی وارد بهشت نمی‌وشد مگر کسی که تو او را بشناسی و او نیز تو را بشناسد، کسی وارد جهنم نمی‌شود؛ مگر کسی که تو را انکار کنی و او نیز تو را انکار کند.»[2]

---

۱. بحار الانوار؛ ج۲۳، ص۱۲۵؛ ح۵۳ . ج۲۶، ص۳۴۹؛ ح۲۳.

۲. بحار الانوار؛ ج۳۸، ص۱۳۹؛ ح۱۰۱. ج۳۹، ص۲۱۴؛ ح۵ در ضمن یک حدیث طولانی.

فصل

کلیدهای بهشت در دست علی علیه‌السلام است

وقتی اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم در جهنم مستقر شدند به تو گفته می‌شود: «ای علی! درب‌های بهشت را قفل کن و بین بهشت و جهنم صدا بزن: «ای اهل بهشت! ابدیت ابدیت. ای اهل جهنم! ابدیت ابدیت. پس وای بر تکذیب کنندگان به فضیلت تو و انکار کنندگان ولایت تو.»

فصل

هر کس خودش را بشناسد پروردگارش را شناخته است

پروردگار جلیل در انجیل می‌گوید: «اعرف نفسک أیّها الإنسان تعرف ربّک، ظاهرک للفناء و باطنک أنا؛ خودت را بشناس ای انسان! تا پروردگارت را بشناسی. ظاهر تو فنا می‌شود؛ اما باطن تو من هستم.»

صاحب شریعت می‌فرماید: «أعرفکم بربّه أعرفکم بنفسه؛ کسی که از شما به پروردگارش معرفت بیشتری دارد؛ که خودش را بیشتر از همه بشناسد.»[1]

امام هدایت می‌فرماید: «مَن عرف نفسه فقد عرف ربّه؛ هر کس خودش را

---

۱. روضة الواعظین؛ ص۲۰.

بشناسد؛ پروردگارش را شناخته است.»[۱]

فصل

معرفت نفس، این است که انسان مبدأ و انتهای خود را بشناسد. از کجا آمده است و به کجا می‌رود، این منوط به معرفت حقیقت وجود مقید است. یعنی معرفت فیض اول که از حضرت ذی الجلال افاضه شد، بعد وجود و موجود به دستور واجب الوجود و افاضه دهنده‌ی سخاوت و سخاوتمند فیاض از او افاضه شد، آن نقطه‌ی واحدی است؛ که مبدأ موجودات و انتهای موجودات، روح ارواح و نور اشباح است. و مصداق این سخن است:

قد طاشت النقطة فی الدائرة — فلم تزل فی ذاتها حائرة
محجوبة الإدراک عنها بها — منها لها جارحة ناظرة
سمت علی الأسماء حتی لقد — فوّضت الدنیا مع الآخرة

نقطه در دایره سرگردان شد و هم چنان در ذات آن متحیر بود.

دایره با این نقطه و از این نقطه و در کنار این نقطه از ادراک محجوب است و این دائره عضوی دارد که نظاره گر است.

او بر اسماء برتری یافت و دنیا و آخرت را افاضه نمود.

این نقطه، اولین عدد است و احد، راز واحد است. به این خاطر که ذات خداوند برای بشر معلوم نیست. پس معرفت او به وسیله‌ی صفات او است و نقطه‌ی واحد همان صفت خداوند است و صفت دلالت بر موصوف دارد. چرا که با ظهور آن خداوند شناخته شد، آن نقطه تلألؤ نوری است که از جلال احدیت در آسمان

---

۱. بحار الانوار؛ ج ۶۰، ص ۳۲۴.

حضرت محمدی تابید و این سخن اشاره به آن است «**یعرفک بها من عرفک**؛ کسی که تو را شناخت به وسیله‌ی آن شناخت.»[۱] تأیید می‌کند این سخن را «لولانا ما عرف الله و لولا الله ما عرفنا[۲]؛ اگر ما نبودیم خداوند شناخته نمی‌شد و اگر خداوند نبود ما شناخته نمی‌شدیم.»

آن‌ها نوری هستند که نورها از آن‌ها روشنایی گرفته‌اند و واحدی هستند که جسم‌ها از آن‌ها ظهور پیدا کرده است و رازی هستند که اسرار از آن‌ها نشأت گرفته است و عقلی هستند که عقل‌ها از آن قوام گرفتند و نفسی هستند که نفوس از آن صادر شده است و لوحی هستند که حاوی اسرار غیب است و کرسی هستند که همه‌ی آسمان‌ها و زمین را در خود جای داده است و عرش عظیم هستند که به همه‌ی اشیاء احاطه دارند در عظمت و در علم و شخصیتی هستند که همه‌ی شخصیت‌ها از آن ظهور یافته است و حقیقتی هستند که همه‌ی موجودات به ابتدا بودن آن‌ها شهادت می‌دهند همان طور که این حقیقت به احدیت واجب الوجود شهادت می‌دهد.

پس کمال عرفان عارفین، رسیدن به معرفت حقیقی محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و یا رسیدن به معرفت حقیقت آن‌ها است، اما این باب با حجاب ﴿**وَمَا أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِيلاً**﴾[۳] مستور است، و این سخن آن‌ها اشاره به این است «آن مقدار معرفتی که ملائکه از آل محمد دارند اندکی از یک بسیار است.» پس چه برسد به علمای از

---

۱. بحار الانوار؛ ج۹۵، ص۳۹۳.

۲. نور البراهین جزائری؛ ج۲، ص۱۲۱.

۳. اسراء؛ آیه‌ی ۸۵.

بشر، و این سخن آن‌ها منظورش این است: «**أمرنا صعب مستصعب لا یحتمله نبی مرسل و لا ملک مقرب**؛ امر ما سخت و دشوار است و کسی جز پیامبر مرسل و یا فرشته‌ی مقرب نمی‌تواند آن را تحمل کند.» پس هر کس به شعاع نور آن‌ها متصل شود در واقع خودش را شناخته است چرا که وقتی عین وجود و حقیقت موجود را شناخت و فرد بودن پروردگار معبود را شناخت، در این صورت معرفت نفس همان معرفت حقیقت وجود مقید خواهد بود، و آن نقطه‌ی واحدی است که ظاهر و باطن آن نبوت و ولایت است، پس هر کس نبوت و ولایت را با معرفت حقیقی بشناسد، در واقع پروردگارش را شناخته است. پس هر کس محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را بشناسد پروردگارش را شناخته است. هر چند ضمیر در این جمله: عرف نفسه، به خود عارف بر می‌گردد، چرا که او وقتی نفس کل و روحی که از آن در آدم دمیده شد را بشناسد، در واقع خودش را و نفس کل را و حقیقت وجود آن‌ها را شناخته است.

فصل

اگر ضمیر در کلمه‌ی (نفسه) به خداوند برگردد در این جمله «و یحذرکم الله نفسه» در این صورت آن‌ها روح خداوند و کلمه‌ی او و نفس وجود و حقیقت او هستند و در هر دو صورت هر کس آن‌ها را بشناسد در واقع پروردگارش را شناخته است. همین طور هنگام مرگ وقتی عین یقین را ببینند کسی جز محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را نمی‌بیند چرا که اله حق، منزه از آن است که با چشم دیده شود و میت هنگام مرگ، حقیقت حال و مقام را مشاهده می‌کند. پس در هنگام مرگ کسی جز آن‌ها را نمی‌بیند، چرا که با دیدن انها عین یقین را می‌بینند و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «**أنا عین الیقین أنا الموت الممیت**؛ من عین یقین هستم من مرگ هستم که

میراننده است.»

دلیل آن در کتاب بصائر الدرجات از امام صادق علیه‌السلام این گونه است: «**ما من میّت یموت فی شرق الأرض و غربها محب لنا أو مبغض إلّا و یحضره امیر المؤمنین علیه‌السلام و رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فیبشّره أو یلعنه**؛ هیچ میتی در شرق و غرب زمین از دنیا نمی‌رود که دوست دار ما یا دشمن ما باشد، مگر آن که در آن هنگام امیر المؤمنین علیه‌السلام و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در کنار او حاضر می‌شوند و او را بشارت می‌دهند و یا لعنت می کنند.»[1]

همین طور وقتی در صور دمیده شود و مردگان قبرها زنده شوند و نفس‌ها به جسم‌ها ی محشور شده بازگردند، در آن صورت کسی جز محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام را نمی‌بیند چرا که خدای زنده‌ی قیوم با چشم قابل رؤیت نیست، اما با چشم بصیرت دیده می‌شود. این سخن اشاره به آن است «لا تراه العیون بمشاهدة العیان و لکن تراه العقول بحقائق الایمان؛ چشم‌ها نمی‌توانند او را ببینند، اما عقل‌ها می‌توانند با ایمان حقیقی او را ببینند.»[2] و معنایش این است که وجود او را مشاهده می‌کند؛ چرا که او ظاهری است که رؤیت نمی‌شود و باطنی است که مخفی نیست.

---

۱. کافی؛ ج۳، ص۱۲۸؛ ح۱ تا ۱۳. بحار؛ ج۶، ص۱۷۳؛ ح۱تا ۵۶.

۲. بحار الانوار؛ ج۳۶، ص۴۰۶؛ ح۱۶.

فصل

معنای پروردگار در قرآن

توضیح این ادعا شهادتی است که قرآن می‌دهد **﴿وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ إِلَی رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾**[۱] می‌گوید: «به پروردگارش نگاه می‌کند.» نمی‌گوید: «به اله خود نگاه می‌کند.» به این خاطر که الوهیت مقام خاص است و در آن شراکت وجود ندارد، ربوبیت مقام عام است و به خاطر عام بودن در آن شراکت واقع می‌شود و بعد می‌گوید: **﴿وَجَاء رَبُّکَ﴾**[۲] و نمی‌گوید: «اله تو آمد.» بعد می‌گوید: **﴿الَّذِینَ یَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلاَقُو رَبِّهِمْ﴾**[۳] بعد می‌گوید: **﴿ارْجِعِی إِلَی رَبِّکِ﴾**[۴] پس نظر و رؤیت وتجلی و ملاقات را مخصوص به رب قرار داد و نه اله، چرا که رؤیت و تجلی فقط برای افراد دارای جسم ممکن است و آمدن، فقط بر اجسام صدق می‌کند و انتقال از حالی به حال دیگر برای خداوند محال است. پس منظور از نظر و رؤیت و تجلی در این جا رب لغوی است و معنایش مالک و سید و مولی است و محمد و علی سید بندگان و

---

۱. قیامت؛ آیه‌ی ۲۲- ۲۳.

۲. فجر؛ آیه‌ی ۲۲.

۳. بقره؛ آیه‌ی ۴۶.

٤. فجر؛ آیه‌ی ۲۸.

مولای آن‌ها و مالک دنیا و آخرت و آن چه در آن است و کسانی که در آن است هستند و خداوند رب آن‌ها است به معنای معبود آن‌ها و این خاص است و او رب آسمان‌ها و زمین و آن چه در آن‌ها است و کسانی که در آن‌ها هستند است و رب محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و مولای آن‌ها است که آن‌ها را آفریده و برگزیده و انتخاب کرده و ولایت عطا کرده است. پس او رب و مولا و اله و سید و معبود و حمید و محمود است و آن‌ها مولا و سید و عابد هستند و نه معبود. اما خداوند سبحان اهل آسمان‌ها و زمین را به عبودیت آن‌ها در آورده است، هر کس از آن‌ها اطاعت کند بنده‌ای است که آزاد است و دو مرتبه عتق شده است و هر کس از آن‌ها سرپیچی کند فراری است – و فرزند زنا است و دو مرتبه فرار کرده است – و شاهد این سخن حق سخن حق خداوند است «انهم ملاقو ربهم» تصریح است در ملاقات آل محمد در فردا و رجوع به آن ها.

فصل

قرآن مولا را رب نامیده است در نقل قول از یوسف علیه السلام: ﴿**إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ**﴾[1] و این آیه ﴿اذکرنی عند ربک﴾ و این آیه ﴿**ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ**﴾[2] پس اگر این سخن جایز نبود ذکر آن برای معصوم ممنوع بود و همه‌ی این‌ها مقام لغوی است، پس سید و مالک روز قیامت محمد و علی هستند و این منتی از طرف رب معبود و خالق و اعطای ولایت از طرف او و رفعت و کرامت است چرا که خداوند سبحان آن‌ها را برگزیده است و ولایت عطا کرده است، پس آن‌ها مولای اهل دنیا و آخرت

---

۱. یوسف؛ آیه‌ی ۲۳.

۲. یوسف؛ آیه‌ی ۵۰.

هستند و این فضیلتی از طرف خداوند است و این آیه اشاره به آن است «و ان الی ربک المنتهی» و منظور از رب در این جا ولی است و مولا آن‌ها یند، پس آن‌ها مبدأ هستند و انتها نیز به آن‌ها است.

اگر منظور در این جا حذف مضاف باشد، معنایش این می‌شود. انتها به عدالیت پروردگار تو خواهد، و به حکم پروردگار تو و به عفو پروردگار تو و به رحمت پروردگار تو خواهد بود، پس آن‌ها عدل خداوند و رحمت او هستند و لطف او و امر او و حکم او هستند. پس رجوع به آن‌ها و حساب رسی بر عهده‌ی آن‌ها خواهد بود.

فصل

مناقب آل محمد صلى الله عليه وآله

محمد صلى الله عليه وآله و علی علیه السلام نسبت به حضرت مخلوقات مولا و مالک هستند و نسبت به حضرت حق، بندگان برگزیده و حجت‌های مقرب هستند، و این آیه اشاره به آن است ﴿إِن كُلُّ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا﴾[1] پس مخلوقات وقتی در محشر حاضر شوند و در مقام عبودیت قرار بگیرند در آن جا محمد و آل محمد را خواهند دید و به چیزی نظر می‌کنند که خداوند بر آن‌ها منت گذاشته است از رفعت و کرامت و ولایت عام و مخلوقات له رفعت آن‌ها و قرب منزلت آن‌ها و کرامت عظیم آن‌ها نگاه می‌کنند ، در شفاعت بر آن‌ها تکیه می‌کنند و در وزن اعمال به آن‌ها پناه می‌برند و این آیه اشاره به آن است ﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾[2]

نظر کردن در آن هنگام یا با صراحت به خود رب است و یا به رحمت او و نعمت او و لطف او و فضل او است، که یعنی مضاف، حذف شده است. پس اگر

---

۱. مریم؛ آیه‌ی ۹۳.

۲. قیامت؛ آیه‌ی ۲۲– ۲۳.

نظر به رب باشد، در این صورت در آن جا چهره‌هایی به عظمت پیامبر خود و ولی خود که مولای آن‌ها در دنیا و آخرت است نگاه می‌کنند و در انتظار شفاعت از پیامبر و تنزه یافتن از طرف ولی با فضل خدای عالی هستند، اگر معنایش این باشد که چهره‌هایی به رحمت پروردگار خود و فضل پروردگار خود نظر می‌کنند، در این صورت نعمت و رحمت و فضل نیز محمد و علی هستند و این آیه اشاره به آن است ﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾[1] و نعمت ظاهری در آن هنگام محمدﷺ است چرا که او زینت قیامت و صاحب وسیله و صاحب کرامت است پس در آن هنگام چهره‌هایی به جمال او و کمال او و عالی بودن مقام او نگاه می‌کنند، نعمت باطنی علی است، در آن هنگام چهره‌هایی به حقیقت معنای او نگاه می‌کنند و حکومت نافذ او و در بین بندگان را می‌بینند که به دستور ملکی است که از بین بندگانش هر که را بخواهد برگزیده می‌کند. چه تو بخواهی یا نخواهی.

تأیید می‌کند این را روایت سلیم بن قیس جواد است: «که فلانی روزی گفت: «مثال محمدﷺ در اهل بیتش، مانند درخت خرمایی است که در یک کنیسه روئیده باشد.» خبر این سخن به پیامبرﷺ رسید و حضرت غضب کرد و از خانه بیرون آمد و بر بالای منبر قرار گرفت و انصار با سلاح آمدند وحضرت فرمود:

«ما بال قوم يعيرونني بأهل بيتي و قرابتي إذا قلت فيهم ما جمع الله فيهم من الفضل ألا و إن علياً منّي بمنزلة هارون من موسى ألا و إن الله خلق خلقه و فرّقهم فرقتين. و جعلني في خيرها فرقة، ثم جعلها شعوباً و قبايل فجعلني في خيرها شعباً و قبيلة، ثم جعلهم بيوتاً فجعلني في خيرها بيتاً، أنا و أخي علي بن أبي طالب، ألَا و إنَّ الله نظر إلى

---

۱. لقمان؛ آیه‌ی ۲۰.

الأرض نظرة و اختارنی منها، ثم نظر إلیها نظرة أخری فاختار أخی علیاً و جعله وزیری و خلیفتی و أمینی، و ولی کل مؤمن و مؤمنة بعدی، من والاه فقد والانی، و من عاداه فقد عادانی، لا یحبّه إلّا مؤمن و لا یبغضه إلّا کافر، و لا یرتاب فیه إلّا مشرک، و هو ربّ الأرض و سکنها، و کلمة التقوی، فما بال قوم یریدون أن یطفئوا نور أخی والله متمّ نوره؟

ألَا و إنَّ الله اختار لی أخاً و أحد عشر سبطاً من أهل بیتی هم خیار أمّتی، مثلهم مثل النجوم فی السماء، کلّما غرب نجم طلع نجم، هم قوام الله علی عباده، و حجّته فی أرضه و بلاده، و شهوده علی خلقه، هم مع القرآن والقرآن معهم، لا یفارقونه حتی یردا علیّ الحوض، أبوهم علی و أمّهم فاطمة، ثم الحسن والحسین و تسعة من ولد الحسین، جدّهم لَخَیر النبیین و أبوهم خیر الوصیّین و أمّهم خیر أسباط المرسلین و بیتهم خیر بیوت الطاهرین، ما لقی الله عبداً محبّاً لهم موحّداً لربّه لا یشرک به شیئاً إلّا دخل الجنة، و لو کان علیه من الذنوب عدد الحصی والرمل و زبد البحر، أیها الناس عظموا أهل بیتی و حبّوهم، والتزموا بهم بعدی فهم الصراط المستقیم؛

چرا وقتی فضیلت‌هایی را که خداوند در اهل بیت من و خویشان نزدیک من جمع کرده است، بیان می‌کنم عده‌ای مرا سرزنش می‌کنند. بدانید که علی نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی است، بدانید که خداوند مخلوقاتش را آفرید و آن‌ها را به دو قسمت تقسیم کرد، مرا در قسمتی که برتر بود قرار داد و بعد آن‌ها را در ملت‌ها و قبیله‌های مختلف قرار داد ، مرا در ملت و قبیله‌ی برتر قرار داد، بعد آن‌ها را در خانواده‌های مختلف قرار داد و مرا در برترین خانواده قرار داد، مرا و برادرم علی بن ابی طالب را، بدانید که خداوند نگاهی به زمین انداخت و و مرا از آن انتخاب کرد، و بعد نگاهی دیگر انداخت وبرادرم علی را انتخاب کرد و او را مشاور من و خلیفه‌ی من و امانتدار، ولی هر مرد و زن مؤمنی برای بعد از من قرار داد، هر

کس از ولایت او حمایت کند از ولایت من حمایت کرده است، هر کس با او دشمنی کند با من دشمنی کرده است، کسی جز مؤمن او را دوست نمی‌دارد، کسی جز کافر از او خشمگین نیست، کسی جز مشرک در او شک نمی‌کند، او پروردگار زمین و ساکنان آن است، او کلمه‌ی تقوا است، پس چرا عده‌ای می‌خواهند نور برادرم را خاموش کنند و خداوند نور خود را کامل می‌کند؟

بدانید که خداوند برای من یک برادر و یازده سبط برگزید که آن‌ها اهل بیت من هستند و آن‌ها برترین امت من هستند. مثال آن‌ها مانند ستارگان در آسمان است، هر گاه ستاره‌ای غروب کند ستاره‌ای دیگر طلوع می‌کند. آن‌ها قیم خداوند بر بندگانش هستند، حجت او در زمین و سرزمین او هستند، شاهدان او بر مخلوقاتش هستند. آن‌ها در کنار قرآن هستند و قرآن در کنار آن‌ها است و از آن جدا نمی‌شوند تا این که در حوض بر من وارد شوند. پدر آن‌ها علی و مادرشان فاطمه است، و بعد حسن و حسین و نه فرزند حسین علیهم‌السلام، جد آن‌ها برترین پیامبران و پدر آن‌ها برترین وصیین و مادر آن‌ها برترین فرزند پیامبران مرسل است، و خانواده‌ی آن‌ها برترین خانواده‌ی پاک است، خداوند هر بنده‌ای را ببیند که آن‌ها را دوست می‌دارد و برای پروردگارش موحد باشد و به او شرک نورزد او را وارد بهشت خواهد کرد، هر چند که گناهان او به تعداد سنگ ریزه‌ها و شنزارها و کف دریا باشد، ای مردم! اهل بیت مرا بزرگ بشمارید و آن‌ها را دوست بدارید، و بعد از من به آن‌ها پایبند باشید، چرا که آن‌ها صراط مستقیم هستند.»[1]

---

۱. بحار الانوار؛ ج۳۶، ص۲۹۴؛ ح۱۲۴ و این حدیث طولانی است و مؤلف آن را خلاصه کرده است.

فصل

به بحث اول برمی گردیم. و اما این آیه **﴿فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا﴾**[1] و تجلی فقط برای افراد دارای جسم و هیکل است و پروردگار معبود جسم نیست. پس منظور تجلی نور پروردگار است و نور اول نور محمد و علی است که از همه طرف تجلی پیدا می‌کند، خداوند احد حق نیز از هر طرف تجلی می‌کند، پس او با نور صفات خود در اشیاء تجلی پیدا کرد و با جلال ذات خود در جهت‌ها تجلی پیدا کرد، و این سخن اشاره به آن است : «**أنا مكلم موسى من الشجرة أن يا موسى أنا ذلك النور**؛ من بودم که از درون درخت با موسی صحبت کردم و گفتم: ای موسی! من آن نور هستم.»

---

۱. اعراف؛ آیه‌ی ۱۴۳.

فصل

معنای حرکت و سکون برای خداوند متعال

اما این آیه «و جاء ربک» پس آمدن و حرکت و سکون فقط برای اجسام به کار می‌رود، خالق اجسام جسم نیست. چگونه بر او چیزی جاری می‌شود که او خودش آن را بر دیگران جاری کرده است؟! خدایی جز او وجود ندارد. منظور این است که امر پروردگار تو آمد و أمر در آن هنگام محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است. پس آن‌ها امر هستند و امر به سوی آن‌ها بر می‌گردد و سید و مولا در لغت به یک معنا است، و شما بارها آن را در دعا به کار می‌برید ولی متوجه نیستید، و می‌گوئید: «ای سید من و مولای من ای خداوند، ای محمد ای سید و مولای من، ای علی ای سید و مولای من!» از امام حسن عسگری علیه السلام در عهد و دعایی که از او وارد شده است می‌فرماید: «**یا من أتحفنی بالاقرار بالوحدانیة و حبانی بمعرفة الربوبیه، و خلصنی من الشک و العمی، جئت الیک**؛ ای کسی که اعتراف به وحدانیت را به من هدیه دادی و معرفت به ربوبیت را به من تقدیم نمودی، و مرا از شک و کوری نجات دادی! من به سوی تو آمده‌ام.»

واحد، قابل شمارش است، پروردگار قابل شمارش نیست. أحد صفت خدایی است که محدود نیست و قابل شمارش نیست. پس هر کس این مقدار حکمت را بشناسد مبدأ و معاد خود را شناخته است، چرا که مبدأ ظهور از حق به سوی

مخلوقات است، و معاد بازگشت مخلوقات به حق است، و هر کس مبدأ و معاد و حقیقت وعده و وعید را بشناسد، به نجات حتمی رسیده است و عین زندگی را شناخته است و از مرگ در امان است، چرا که مؤمن در دو دنیا زنده است.

تتمه‌ی این اسرار، این آیه است **﴿وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا﴾**[۱] وحی و رسول در روز قیامت وجود ندارد، پس فقط باقی می‌ماند تکلم از پشت پرده. نزدیک ترین کس از مردم در مقام خود به حضرت ربوبیت دو اسم عالی هستند یکی حبیب و دیگری ولی است و کلمه‌ی علیایی است که خداوند در ازل به آن تکلم کرد و تبدیل به نور شد، کلمه‌ی کبرایی است که خداوند به آن تکلم کرد و تبدیل به روح شد، و آن روح را در آن نور که نور محمد و علی است قرار داد. پس آن دو نفر حجاب رب الارباب هستند، پس بنابراین اذن و حکم متعلق به آن‌ها است، و امر به آن‌ها تعلق می‌گیرد، و این آیه اشاره به آن است **﴿وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾**[۲] یعنی برای ولی الله است چرا که این دو نفر به اعمال بندگان عالم هستند. بدون این که سؤال کنند و کسی در بین مخلوقات این مقامات را ندارد مگر آن ها، اما مردم در این‌ها هستند، همانطور که خداوند سبحان فرمود: **﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ﴾**[۳] یعنی ایمان او در قلب مستقر ندارد چرا که حرف همان حاشیه است، و این فرد برهان و یقین ندارد، اگر خیری به او برسد یعنی اگر چیزی بشنود که مطابق عقل ضعیف او باشد به آن ایمان می‌آورد و گرایش پیدا

---

۱. شوری؛ آیه‌ی ۵۳.

۲. انفطار؛ آیه‌ی ۱۹.

۳. حج؛ آیه‌ی ۱۱.

می‌کند، و اگر فتنه‌ای به او برسد - یعنی چیزی را بشنود که خبری از آن نداشته است - در این جا هیچ عذری برای تو قائل نمی‌شود و بلکه حرامی را برای تو مباح می‌داند و تو را متهم به کفر می‌کند، و این سخن اشاره به آن است «**لو علم أبوذر ما فی قلب سلمان لقتله و قیل لکفره**[۱]؛ اگر ابوذر می‌دانست چه چیزی در قلب سلمان می‌گذرد، حتما او را به قتل می‌رساند ، و گفته شده: «حتما او را کافر می‌دانست.» چرا که سینه‌ی ابوذر ظرف پذیرای آنچه که در سینه‌ی سلمان وجود دارد از اسرار ایمان و حقائق ولی رحمن نیست، و به همین خاطر پیامبرصلی الله علیه و آله فرمود: «**أعرفکم بالله سلمان**؛ کسی که از بین شما از همه بیشتر به خداوند معرفت دارد سلمان است.»

به خاطر این که مراتب ایمان ده تا است.

پس صاحب ایمان از مرتبه‌ی دوم خبر ندارد و همین طور هر مقام دیگر از آن که نمی‌تواند مافوق خود را درک کند و افراد پائین تر از خود را نیز تحقیر نمی‌کند، چرا که افرادی که در مرتبه‌ی بالاتری از او هستند فوق او محسوب می‌شوند، کمال نهایت آن معرفت پیدا کردن به همه‌ی آن است، و از این جهت گفت: «لقتله» که ابوذر روایت کننده‌ی آثار ظاهری است ، سلمان عارف به باطن است، ظرف ظاهر نمی‌تواند باطن را تحمل کند، هر کس به سهم خود راضی است.

---

۱. بحار الانوار؛ ج۲۵، ص۳۴۶. اصول کافی؛ ج۱، ص۴۰۱. الدر المنثور شهید ثانی؛ ج۱، ص۴۷. غرر الفوائد؛ ص۴۱۹.

فصل

معنای رب در قرآن

دانستی که رب لفظ مشترک است، گاهی در قرآن به معنای مالک و سید می‌آید ، گاهی به معنای معبود می‌آید که در آن اشتراک لفظی وجود ندارد، مانند این سخن خدای سبحان ﴿مَن رَّبُّ السَّمَاوَاتِ﴾[1] و ﴿رَبِّ الْأَرْضِ﴾[2] ﴿رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾[3]، پس او پروردگار آن‌ها و خالق و مالک و مولای آن‌ها است، اما اسم اله اگر به این شکل استفاده شود فقط به معنای حذف مضاف است و نه چیز دیگر، مانند این آیه ﴿هَلْ يَنظُرُونَ إِلاَّ أَن يَأْتِيَهُمُ اللّهُ﴾[4] و معنایش آمدن امر الله است ، و این آیه ﴿فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا﴾[5] معنایش این است که امر الله‌امد از جایی که گمان نمی‌کردند.

---

١. مریم؛ آیه‌ی ۶۵.

٢. جاثیه؛ آیه‌ی ۳۶.

٣. جاثیه؛ آیه‌ی ۳۶.

٤. بقره؛ آیه‌ی ٢١٠.

٥. حشر؛ آیه‌ی ٢.

فصل

راز نجات یافتن در ایمان است و ایمان بدون برهان حاصل نمی‌شود، این آیه اشاره به آن است ﴿هَاتُواْ بُرْهَانَكُمْ﴾[1] و صاحب برهان دارای بینه ازطرف پروردگارش است. بعد از حق الیقین شک وجود نخواهد داشت و غیر از هدایت چیزی جز گمراهی وجود ندارد. پس مؤمنی که یقین دارد مانند کسی است که تریاک می‌خورد و سم آن هیچ ضرری به بدنش نمی‌رساند و کسی که تقلید می‌کند ایمانش لقلقه‌ی زبان است و حق را نمی‌شناسد تا از آن پیروی کند. نمی‌تواند باطل را بشناسد تا از آن پرهیز کند، پس او مانند نیزه خورده‌ای است که هر چه بیشتر درمان کند بیماری اش بیشتر می‌شود و یا مانند کسی است که از آب دریا می‌نوشد هر چه بیشتر بنوشد عطشش بیشتر می‌شود و همین طور فرد دارای شک، در فضیلت علی است، که در برابر آن چه از فضائل او برایش تجلی می‌کند گرایش پیدا نمی‌کند و با شنیدن گوهرهای او خوش حال نمی‌شود. پس هر چه که آیات او برایش تلاوت شود روی خود را برمی گرداند و با تکبر از آن جلوگیری می‌کند، چرا که از ازل به آن ایمان نداشته است و نخواهد داشت، به همین خاطر امروز به آن ایمان ندارد، به همراه بقیه حاضر به تسلیم نمی‌شود، پس چگونه آن را در عالم اجسام و اشباح خواهد شناخت در حالی که در عالم ارواح آن را انکار کرده است؟!! پس او در عالم اجساد مسخ شده است و از عالم ارواح بیرون رانده شده و در سجین جهنم رسوخ پیدا کرده است. چرا که جسد تابع روح است، و این آیه اشاره به آن است ﴿وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ

---

۱. بقره؛ آیه‌ی ۱۱۱.

وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُواْ بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ[۱] چرا که ایمان از آن روز وجود دارد.

دلیل آن این آیه است **﴿الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللّهِ﴾**[۲] عهد خداوند دربارهٔ ولایت علی که آن عهد را در ازل گرفته است، و این آیه **﴿وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ﴾**[۳] یعنی محبت خداوند را به محبت محمدﷺ وصل می‌کنند و محبت محمدﷺ را به محبت علی علیه‌السلام وصل می‌کنند و محبت علی را به محبت فاطمه علیها‌السلام وصل می‌کنند، و محبت فاطمه علیها‌السلام را به محبت عترت او وصل می‌کنند.

«و یخشون ربهم» از ترک ولایت خشیت دارند. «و یخافون سوء الحساب» برای کسانی که به آل محمد ایمان نیاوردند.

دلیل آن این است که مردی به امیر المؤمنین علیه‌السلام گفت: «من تو را دوست دارم.»

حضرت فرمود: «**کذبت ان الله خلق الأرواح قبل الأجساد بألفی عام ثم عرض علی المطیع منها و العصاة فما رأیتک یوم العرض فی المحبین فأین کنت؟**؛ دروغ می‌گویی خداوند ارواح را دو هزار سال قبل از اجساد آفریده است و بعد افراد اهل اطاعت و اهل عصیان از آن‌ها را بر من عرضه کرد و من در آن روز که افراد بر من عرضه شدند تو را جزو دوستدارانم ندیدم، پس تو کجا بودی؟»[۴]

---

۱. انعام؛ آیه‌ی ۱۱۰.

۲. رعد؛ آیه‌ی ۲۰.

۳. رعد؛ آیه‌ی ۲۱.

۴. نهج السعادة؛ ج۹، ص۴۰۹. مناقب آل ابی طالب؛ ج۲، ص۹۶. با مقداری تفاوت.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: «**أعداءنا مسوخ هذه الأمة**[1]؛ دشمنان ما مسخ شدگان این امت هستند.»

هر کس فضیلت آل محمد عليهم‌السلام را انکار کند دشمن آن‌ها است، هر چند که بسیار روزه بگیرد و نماز بخواند، چرا که عبادت ابلیس را بیشتر و بزرگ تر به جای آورده است و آن عبادت‌ها با عصیان و تخلف او از بین می‌رود و فرقی بین عصیان از پروردگار و عصیان از امام وجود ندارد.

---

۱. حدیث آن گذشت.

فصل

آثار انکار فضیلت آل محمدصلی الله علیه و آله

هر امتی از امت‌های گذشته فضیلت آل محمدصلی الله علیه و آله را انکار کردند مسخ شدند،[۱] و کسی جز افرادی که اصالت آن‌ها خبیث و آلوده باشد فضیلت آن‌ها را رد نمی‌کند. پس هر کس خداوند با محبت علی و اعتراف به فضیلت او بر او نعمت بخشید و روح علی را بین دو پهلوی خود احساس کرد و سینه‌ی خود را در هنگام دریافت اسرار آن‌ها وسیع یافت و احساس کرد که دچار شک نیست و حالتی از انکار در او وجود ندارد باید بداند که تولدش و عنصرش پاکیزه بوده است، و اصل و ماهیتش پیراسته است، و این سخن امام صادق علیه السلام اشاره به آن است: «**لا تدعوا الناس الی ما أنتم علیه، فو الله لو کتب عذا الأمر علی رجل لرأیته أسرع الیه من الطیر الی وکره و**

۱. مسخ شدن در روایت امام صادق علیه السلام اعم از مسخ شدن در نیا و آخرت است و منظور از مسخ شدن در آخرت تجسم پیدا کردن اعمال است که برخی از مردم به شکل حیوانات محشور می‌شوند و منظور از مسخ شدن در دنیا مطابق برخی روایات از امام صادق علیه السلام این است که حضرت برخی از مردم را به شکل واقعی شان به ابو بصیر نشان داد که آن ها خوک و میمون بودند.

می گویم: «این را گفتیم برای این که برخی از دشمنان آن ها را در زندگی دنیا به شکل طبیعت انسانی مشاهده می‌کنیم و این که امت محمد صلی الله علیه و آله مورد رحمت قرار گرفته است و مسخ نمی شوند.»

أسبق من السیل الی جوف الوادی؛ مردم را به آن چه شما اعتقاد دارید دعوت نکنید، به خداوند سوگند! اگر تقدیر کسی به هدایت شدن به این امر باشد خواهید دید که سریع تر از آن که گنجشک به لانه اش برود، و سریع تر از آن که سیل از قله‌ی کوه به دره برسد او به این عقاید می‌پیوندد.»

به همین خاطر امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «**لو ضربت خیشوم المؤمن علی أن یبغضنی ما فعل، و لو صببت الدنیا علی المنافق علی أن یحبّنی ما فعل، و بذلک أخذ الله لی العهد فی الأزل ولم یزل**؛ اگر بینی مؤمن با قطع کنم تا با من دشمن شود این کار را نخواهد کرد، و اگر همه‌ی دنیا را به منافق بدهم تا مرا دوست داشته باشد، این کار را نخواهد کرد و خداوند به این محبت من در ازل عهد گرفته است و هم چنان باقی است.»[1]

به همین خاطر به آن مرد فرمود: «**فما رأیتک فی المحبّین فأین کنت؟**؛ من تو را در بین دوست داران خودم ندیدم، پس تو کجا بودی؟» ارواح بر او عرضه شد و اعمال نیز در عالم اجسام بر او عرضه می‌شود و هنگام مرگ نیز افراد بر او عرضه می‌شوند و بعد از مرگ او نیز مقام او را می‌داند، می‌داند که خاکستر به کجا می‌رود، هنگام قیامت نیز به سوی او رجوع می‌کنند و در آن هنگام او صاحب ولایت آن‌ها است و آن‌ها را به نعمت و یا انتقام تقسیم می‌کند، این از فضل خداوند پروردگار مردم است، ولایتی از طرف ذی الجلال و الاکرام است.

پس علی صاحب ولایت اشباح، صاحب ولایت ادیان، صاحب ولایت ایمان، صاحب ولایت زندگی، صاحب ولایت مرگ، صاحب ولایت حساب رسی، صاحب

---

۱. بحار الانوار؛ ج۳۹، ص۲۹۶؛ ح۹۹.

ولایت نعمت، صاحب ولایت عذاب و صاحب ولایت تکذیب کنندگان و اهل شک است.

کسانی که فضیلت علی را انکار می‌کنند، در عالی بودن مقام او شک دارند، آن را بزرگ نمایی می‌دانند، آن را تکذیب می‌کنند، به آن الحاد می‌ورزند، آن‌ها در عذاب احضار می‌شوند و از رحمت دور می‌شوند.

پس اگر یکی از آن‌ها تا زمان بقای افلاک و تسبیح گفتن ملائکه در دنیا زندگی کند، هزار حج به جا آورد و در روزهای خود روزه دار باشد و شب‌ها نماز بخواند، به تعداد برگ‌های درختان حسنه داشته باشد، به مقدار وزن شن‌های صحراها عبادت داشته باشد و به تعداد قطرات باران کارهای نیک داشته باشد و به تعداد حروف قرآن خیرات انجام داده باشد و به تعداد هر حرفی یک میلیون خیرات داشته باشد، تمام کتاب‌های نازل شده را تلاوت کند و همه‌ی خطاب‌های علم و عمل را بفهمد، در هم نشینی با پیامبران باشد و هم صحبت مرسلین باشد و در صف‌های جهاد بایستد و در بین رکن و مقام به شهادت برسد و بعد یک حرف از فضیلت‌های علی را انکار کند و آن را مخفی نماید، او در قیامت خود هیچ سعادتی نخواهد دید ، از رحمت خداوند جز دوری نصیبش نمی‌شود.

فصل

صفات خداوند متعال

خداوند متعال در جلال کبریاء خود و در عظمت خود هیچ چیزی مثل او نیست، این از مقتضیات ربوبیت است و حضرت محمد در کمال رفعت خود و تقدم خود بر مخلوقات هیچ چیز مثل او نیست، چرا که او مخلوق اول است و ولایت راز عظمت او در تصرف در موجودات است و عهدی است که از سایر مردمان قبل از ظهور آن‌ها گرفته شده است و هیچ کس این چنین نیست، چرا که ولایت حاوی راز حضرت الهی و راز نبوت محمدی است که هیچ چیز مثل او نیست و راز خدایی که هیچ چیز مثل او نیست نیز بدون مثل و مانند خواهد بود و کسی که به این راز معرفت داشته باشد و از این میوه چیده باشد، از این نور اقتباس کرده باشد، از تکذیب و انکار دوری خواهد کرد و کسی مانند او نخواهد بود در راز بودن او برای خداوند و در معرفتش به هدایت کنندگان نیکوکار.

فصل

منزه است، خدای نوری که در اشیاء تجلی یافت. پس به ظهور رسید و از اشیاء تجلی یافت. پس غایب و پنهان شد و از زمان و مکان مقدس است، از حدوث و حادثه متعالی است، از حلول و انتقال و تصویر و مثل منزه است، با جمال خود از همه‌ی جهت‌ها تجلی یافت. پس ظاهر شد، و با کمال خود با همه‌ی جهت‌ها تجلی

کرد پس پنهان شد، پس او غایب ظاهر است، و بعد غایب است وقتی که ظاهر است.

فصل

اختلاف مردم در امام

نبوت و امامت، در امامت اختلاف به وجود آمد و این سخن اشاره به آن است: «ما اختلفوا فی الله و لا فی و انما اختلفوا فیک یا علی؛ مردم در خداوند و یا در من اختلاف نکردند بلکه فقط در تو ای علی دچار اختلاف شدند.»[1] پس اسلام و ایمان دو نعمت هستند که مورد شکر قرار گرفتند و در ظاهر و باطن مورد کفران قرا گرفتند. پس اختلاف در امامت به وجود آمد و دشمن از ظاهر نورهای آن اعراض می‌کند، ولی در اسرار مخفی خود مورد تقصیر واقع شده است، پس دشمنانش فضیلت او را تکذیب می‌کنند، اولیاء او اسرار او را انکار می‌کنند، کسانی که به او معرفت داشته باشند سوار بر کشتی نجات هستند، اهل توفیق و تحقیق جام محبت او را سر می‌کشند، در حالی که فریاد می‌زنند مست هستند، و اسم آن‌ها عالی است و خود آن‌ها نیز عالی هستند، مستی آن‌ها از این است که معرفت پیدا کرده‌اند علی صاحب ولایت مردم است، و این که او بر پروردگار، امام سید، بیت الحرام، شرع و احکام، و رسولان مکرم، و ملائکه‌ی معظم، و مؤمنین قیامت، و بهشت و دار انتقام، و

---

۱. حدیث آن گذشت.

بر خاص و عام، حق دارد حق دارد.

پس اگر این مقام بر تو بزرگ می‌آید، در صحیح اخبار از ائمه‌ی نیکوکار، که محبت آن‌ها نور بزرگ است وارد شده است که حق مؤمن نزد خداوند از آسمان‌ها و زمین و از گوگرد قرمز بزرگ تر است و وقتی حق یک مؤمن این گونه باشد، در این صورت حق امیر مؤمنین علیه‌السلام چگونه خواهد بود؟

اما حق او بر خداوند از این جهت است که با شمشیر و تیغ او بود که خیمه‌ی دین برپا شد، و مردم به دین پروردگار جهانیان متدین شدند، و این سخن اشاره به آن است: «**ضربة علی یوم الخندق أفضل من عبادة الثقلین**؛ یک ضربه‌ی علی در جنگ خندق برتر از عبادت جن و انس است.»[1]

پس این یک ضربه با شمشیر او در نزد خداوند برابر با اعمال جن و انس است.

اما حق او بر پیامبر از این جهت است که او با جان خود برای او همدردی کرد و با خون خود برای او فداکاری کرد، برای او در سختی‌ها فرو رفت و گرفتاری‌ها را برای او برطرف کرد، پس او شیر قدرتمند او و شیر بزرگ اوست.

اما حق او بر اسلام از این جهت است که صحرای اسلام به وسیله‌ی او آباد شد، بیابان آن به وسیله‌ی او سر سبز شد، دستان اسلام به وسیله‌ی او در دور دست دراز شد، اما حق او بر شرع و احکام این است که دلیل‌ها به وسیله‌ی او توضیح داده شد، مسائل به وسیله‌ی او تحقق پیدا کرد، تاریکی‌ها به وسیله‌ی او روشن شد، و مطالب مشکل به دست او حل شد.

---

۱. الفردوس؛ ج۳، ص۴۵۵؛ ح۵۴۰۶. المستدرک؛ ج۳، ص۳۲.

اما حق او بر بیت الحرام این است که ابراهیم علیه‌السلام ساختمان آن را ساخت و علی علیه‌السلام به آن شرافت داد، و اعطای شرافت کی مانند بالا بردن دیوار است، و اما حق او بر رسولان مکرم، از این جهت است که آن‌ها به دین او متدین بودند و به محبت او شهادت می‌دادند و هنگام قیام و حکومت به سوی او دعوت کردند و در وقتی هم که در صلب مخفی بودند نیز به او دعوت کردند.

اما حق او بر مؤمنین این است که با محبت او اعمال ختم می‌شود و آرزوها برآورده می‌شود.

اما حق او بر ملائکه‌ی مقرب این است؛ او نوری است که به آن‌ها تسبیح را تعلیم داده است، در رواق‌های قدس از ذکر برایشان چراغ روشن نموده است، اما حق او بر بهشت نعیم و درکات جهنم این است که او اهل این یکی را محشور می‌کند و برای آن یکی هیزم فراهم می‌کند.

اما حق او بر خاص و عام از سایر مردم این است که اگر او نبود آن‌ها نیز نبودند. چرا که او علت وجود آن‌ها است، فضیلت متعلق به به وجود آورنده‌ی آن‌ها است.

تأیید می‌کند این تاویل را روایتی که از عایشه در کتاب مقامات نقل شده است: «او می‌گوید: «پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در خانه‌ی من بود که کسی درب خانه را زد، حضرت به من فرمود: «بلند شو و درب را برای پدرت باز کن ای عایشه!»

من بلند شدم و درب را برای او باز کردم و او سلام کرد و نشست و حضرت جواب سلام داد و از جایش تکان نخورد، اندکی نشست و بعد کسی درب خانه را زد، حضرت فرمود: «بلند شو و درب را برای عمر باز کن.» من بلند شدم و درب را برای او باز کردم، و گمان کردم او از پدرم افضل است، او آمد و سلام کرد و

نشست، و حضرت جواب سلام او را داد، و از جایش تکان نخورد، اندکی نشست و کسی درب خانه را زد

حضرت فرمود: «بلند شو و درب را برای عثمان باز کن.» من باز کردم، او داخل شد و سلام کرد و حضرت جواب سلام او را داد و از جایش تکان نخورد، او نشست و کسی درب خانه را زد، در این لحظه پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله از جا بلند شد و درب را باز کرد و دیدیم علی بن ابی طالبعلیه‌السلام است، و او داخل شد و حضرت دست او را گرفت و نشاند و مدتی طولانی با او آهسته صحبت کرد و بعد از خانه بیرون رفت، حضرت تا کنار درب او را بدرقه کرد. وقتی بیرون رفت گفتم: «ای پیامبر! پدرم وارد شد اما تو برای او بلند نشدی، بعد عمر و عثمان آمدند و تو آن‌ها را بزرگ ندانستی، برایشان بلند نشدی، بعد علی آمد و تو از جا برخاستی و درب را برایش باز کردی.» حضرت فرمود:

«یا عائشة لما جاء أبوک کان جبرائیل بالباب فهممت أن أقوم فمنعنی فلما جاء علی و ثبت الملائکة تختصم علی فتح الباب إلیه، فقمت و أصلحت بینهم، و فتحت الباب له، و أجلسته و قرّبته عن أمر الله، فحَدِّثی بهذا الحدیث عنّی، واعلمی أن من أحیاه الله متبعاً للنبی، عاملاً بکتاب الله، موالیاً لعلی، حتی یتوفاه الله، لقی الله و لا حساب علیه، و کان فی الفردوس الأعلی مع النبیین والصدِّیقین؛

ای عایشه! وقتی پدرت آمد جبرئیل کنار درب بود و من خواستم بلند شوم اما او مرا منع کرد، وقتی علی آمد ملائکه برای او از جا برخاستند و برای باز کردن درب برای او با هم دعوا می‌کردند، من بلند شدم و دعوای آن‌ها را خاتمه دادم و درب را برای او باز کردم و او را نشاندم و او را به خود مقرب نشان دادم و این‌ها از دستور

خداوند بود. پس تو این حدیث را از طرف من نقل کن، بدان خداوند بخواهد به کسی حیات بدهد او را پیرو پیامبر قرار می‌دهد و عمل کننده به قرآن قرار می‌دهد و حامی ولایت علی قرار می‌دهد، و وقتی از دنیا برود در حالی با خداوند ملاقات می‌کند، حسابی بر گردن او نیست و در فردوس اعلا در کنار پیامبران و صدیقین خواهد بود.»[1]

۱. بحار الانوار؛ ج۳۸، ص۳۱۳؛ ح۱۷.

فصل

اسرار آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله سخت و دشوار است

بدان که اسرار آل محمد عليهم‌السلام سخت و دشوار است همان طور که این مطلب را ذکر کرد، و برخی از این اسرار را ملائکه و پیامبران می‌دانند، آن مقدار به وسیله‌ی وحی به آن‌ها رسیده است، برخی از این اسرار را آن‌ها فقط خود آن‌ها می‌دانند و بر زبان هیچ مخلوقی غیر از خودشان جاری نشده است، این اسراری است که بدون واسطه به آن‌ها رسیده است، آن اسراری است که افعال ربوبیت به وسیله‌ی آن از آن‌ها صادر می‌شود و عده‌ای از اهل باطل به آن شک دارند و عده‌ای که به این معرفت دارند رستگار هستند و کسانی که آن را انکار کنند کافر هستند و کسانی که اهل غلو گویی هستند در آن افراط و تفریط می‌کنند، رستگار می‌شود کسی که بصیرت داشته باشد و از راه میانه پیروی کند.

فصل

اما اسراری که فرد مؤمن از آن بهره‌ای دارد، این نیز سخت و دشوار است و سخت ترین و مبهم ترین آن‌ها مواردی است که متشابه است و دارای چند وجه است و قابل تأویل است. مواردی که ظاهر ان با باطنش مختلف است، مصادیق آن

در قرآن و احادیث و روایات و ادعیه بسیار زیاد است، از آن جمله در قرآن این آیه است **﴿وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ﴾**[۱] «**و یومئذ لا یسأل عن ذنبه انس و لا جان**» و این در ظاهر متناقض است چرا که دستور می‌دهد آن‌ها را متوقف کنید تا مورد سؤال قرار بگیرند و بعد خبر می‌دهد که آن‌ها مورد سؤال واقع نمی‌شوند و توضیح آن این است که: بندگان در روز قیامت فقط از چیزی مورد سؤال قرار می‌گیرند که خداوند از آن‌ها عهد گرفته است و آن محبت علی است، وقتی مبعوث می‌شوند از او مورد سؤال قرار می‌گیرند و شیعیان علی درباره‌ی گناهانشان مورد سؤال واقع نمی‌شوند، چرا که آن‌ها به عهد خود وفا کردند، پس گناهی ندارند، و این آیه **﴿لَّا يُسْأَلُ عَن ذَنبِهِ إِنسٌ وَلَا جَانٌّ﴾**[۲] این لفظ عام است اما معنایش خاص است، چرا که معنایش این است که در روز قیامت هیچ انس و جنی از شیعیان علی درباره‌ی گناهانشان مورد سؤال واقع نمی‌شوند، چرا که خداوند از آن‌ها برای ایمان آوردن به علی عهد گرفت و در برابر آن بهشت را برایشان ضمانت کرد. پس اگر به آن عهد وفا کنند رحمت خداوند برای آن‌ها واجب می‌شود به خاطر وفای به عهد و آن‌ها نیز به این عهد وفا کردند. پس در آن هنگام گناهی بر گردنشان نیست که از آن مؤاخذه شوند، چرا که محبت علی حسنه است، و وقتی در ترازو قرار بگیرد گناه کجا خواهد بود؟ و این آیه اشاره به آن است **﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾**[۳] و بزرگ ترین حسنه محبت علی است، بلکه او تمام حسنات است. پس وقتی در ترازو قرار بگیرد در کنار آن

---

۱. صافات؛ آیه‌ی ۲۴.

۲. رحمن؛ آیه‌ی ۳۹.

۳. هود؛ آیه‌ی ۱۱۴.

گناهی وجود ندارد، و تاریکی گناه در کنار درخشندگی نور پروردگار چه جایگاهی خواهد داشت، چرا که ولایت علی نور پروردگار است، و تاریکی شب در کنار روشنایی ماه کامل نورانی چه موقعیتی دارد، و یا چگونه می‌توان گناهی را لمس کرد در کنار اکسیر خالص، از آن جمله این آیه است «**یداه مبسوطتان**» و این آیه ﴿**لیس کمثله شیء**﴾[1] و این تناقض در ظاهر وجود دارد بدون این که بتوان ان را تأویل کرد، چرا که کسی که دارای مثل نیست پس چگونه دو دست دارد؟ و کسی که دارای دست باز است، چگونه بدون مشابه و بدون مانند است؟ این برای کسانی که استعاره‌ی لغوی را می‌دانند واضح است.

---

۱. شوری؛ آیه‌ی ۱۱.

فصل

هیچ چیز مثل او نیست

اما این آیه «لیس کمثله شیء» درست است چرا که الـه حـق، دارای مثـل نیـست. چون او بدون ضد و همتا است، و این آیه «بل یداه مبسوطتان» این نیز درست است، چرا که خداوند قدرت و رزق را اراده کرده است و از آن دو بـه دسـت تعبیـر کـرده است، چرا که باز بودن به دست منطبق است و قـدرت نیـز همـین طـور. پـس لفـظ دست در این جا استعاره است چون قدرت او و رزق او ازلی بوده و هست. پـس او دارای دست‌هایی بر سایر مردم است و نعمت می‌دهد و اما در بـاطن ایـن دو دسـتی که باز هستند محمّد و علی است، و این دو نعمت و قدرت هـستند نعمـت نبـوت و قدرت ولایت، و از آن جمله «وجوه یومئذ ناضره الـی ربهـا نـاظره» و ایـن آیـه ﴿لاَّ تُدْرِکُهُ الأَبْصَارُ﴾[1] پس کسی که با چـشم دیـده نمـی‌شـود چگونـه صـورت‌هـا او را می‌بینند؟ و کسی که صورت‌ها او را نمی‌بینند چگونه با چشم دیده نمـی‌شـود؟ ایـن نفی و اثبات است، و نفی و اثبات با هم جمع نمی‌شود.

از آن جمله سخن خداوند خطاب به سید مرسلین است: ﴿لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ مَا تَقَـدَّمَ

---

۱. انعام؛ آیه‌ی ۱۰۳.

مِن ذَنبِکَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾[1] و این آیه ﴿وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا﴾[2] کسی که گناه دارد چگونه طهارت دارد؟ و کسی که با طهارت در صدر افراد مدح شده است چگونه گناه دارد، اما جمله‌ی «یطهرکم تطهیرا» درست است، چون آن‌ها از نور جلال آفریده شده‌اند و به عصمت و کمال مخصوص هستند، پس معصوم چه گناهی دارد؟

اما مانند این در ادعیه نیز وجود دارد، از جمله سخن امام سجاد علیه‌السلام که سید کسانی است که عبادت کرده اند، و پسر سید کسانی است که از اولین و آخرین عبادت کرده اند، در دعای خود می‌فرماید: «ربی ظلمت و عصیت و توانیت؛ ای پروردگارم من ظلم کردم و معصیت کردم و ضعف داشتم.»

پس اگر او ظالم و جاهل است چگونه سید و معصوم است، در حالی که او سید و معصوم است پس چگونه ظالم و جاهل است؟

می گویم: معنای سخن حضرت این است که می‌گوید: «ای پروردگارم! شیعیان ما وقتی از اضافه‌ی گل ما آفریده شدند و با آب ولایت ما خمیر شدند، ما را به امام خود قبول کردند، و ما نیز آن‌ها را به شیعه‌ی خود قبول کردیم، مصیبت ما به آن‌ها نیز اصابت می‌کند، مشکلات ما دامن آن‌ها را می‌گیرد، ناراحتی ما آن‌ها را ناراحت می‌کند، ما نیز از درد آن‌ها احساس درد می‌کنیم، از احوال آن‌ها مطلع می‌شویم، پس آن‌ها در کنار ما هستند و از ما جدا نمی‌شوند.»[3] چون رجوع بنده به سید خود است، تکیه گاه او بر مولای خود است، پس آن‌ها از دشمنان ما روگردان هستند و از حامیان ولایت ما آشکارا مدح می‌کنند.

---

۱. فتح؛ آیه‌ی ۲.

۲. احزاب؛ آیه‌ی ۳۳.

۳. بحار الانوار؛ ج۵۳، ص۳۰۲.

استدلال مرا روایت ابن طاووس در کتاب مهج الدعوات تصدیق می‌کند که به نقل از خلیفه‌ی خداوند قائم آل محمد و پایان بخش آن‌ها مطلبی را به این معنا نقل می‌کند می‌گوید: «من در وقت سحر در سامرا شنیدم کسی در پشت دیوار این گونه دعا می‌کرد: «خداوندا! شیعیان ما را در دوران حکومت ما زنده کن، آن‌ها را در دوران حاکمیت و مملکت ما زندگی طولانی عطا کن.» اگر شیعیان آن‌ها از آن‌ها هستند و به آن‌ها برمی گردند و توجه آن‌ها متوجه آن‌ها است، در این صورت گویا حضرت می‌فرماید: «خداوندا! شیعیان ما از ما هستند و به ما منسوب هستند، و آن‌ها بدی کرده‌اند و کوتاهی نموده‌اند و در کار خود خطا کرده اند، آن‌ها ما را صاحب خود دیدند و به ما رضایت دادند، ما گناهان آن‌ها به جای آن‌ها بر دوش می‌گیریم، و خطاهای آن‌ها را بر عهده می‌گیریم. چرا که تکیه گاه آن‌ها بر ما است و رجوع آن‌ها به سوی ما است، به خاطر مخصوص بودن آن‌ها به ما و اتکای آن‌ها به ما گویا ما صاحب گناه هستیم، چون بنده به سید خود منسوب می‌شود، تکیه گاه غلامان به مولای آن‌ها است، پناه شیعیان به ما است، تکیه گاهشان بر ما است، خداوندا! گناهان آن‌ها را که به اتکای محبت ما و به خاطر گرایش به ولایت ما و به خاطر تکیه بر شفاعت ما آن را انجام داده‌اند بیامرز، آن‌ها را با گناهانشان نزد دشمنان ما رسوا نکن، در آخرت ولایت آن‌ها را بر عهده‌ی ما بگذار. همان طور که ولایت آن‌ها را در دنیا در اختیار ما قرار دادی، اگر گناهان کارهای خوبشان را نابود کرده است پس کفه‌ی ترازوی آن‌ها را با ولایت ما سنگین کن و درجات آن‌ها را به خاطر محبت ما بالا ببر، این تأویل برای مؤمنی که یقین دارد و اسرار آن‌ها را تصدیق می‌کند خیر بسیار بدارد.[۱]

---

۱. بحار الانوار؛ ج۵۳، ص۳۰۲.

اگر در کتاب من مطلبی غیر از این نبود همین کافی بود که از مرواریدهای اعتقادی به کفایت بهره ببری، وگرنه هیچ، چرا که شیطان در هر روز ۳۲۰ مرتبه به قلب مؤمن نظر می‌کند و او را وسوسه و گمراه می‌کند، خداوند شبیهی از نور ولایت را به تعداد آن نظرها برای دفع شیاطین قرار داده است، تا آن چه را شیطان آلوده می‌کند پاک کنند. چون هر کس تیغ در قلبش فرو برود، شیاطین با پای خود او را لگد کوب می‌کنند، ای کسی که منکر فضایل علی علیه‌السلام هستی، تا کی تار شک را به دور جسد مسخ شده‌ی خود و روح رانده شده‌ی خود می‌پیچی، و تا کی وقتی پاکیزه می‌شوی دوباره عصیان می‌کنی، و وقتی بصیرت پیدا می‌کنی دوباره کور می‌شوی، و وقتی سراب می‌شوی دوباره تشنه می‌شوی، مگر ندیدی خدایی بنده‌ای را از بین بندگانش برگزید و او را بر اسرارش مطلع کرد و ولایت امور خود را به او واگذار کرد، و او را به خود مقرب کرد، و لباس صفات خود را به او پوشانید، و او را بر سایر مخلوقاتش برتری داد، و قلم عدالت و دفتر سخاوت و شمشیر قدرت و افسار امور را به او تحویل داد، و او را بر همه‌ی مخلوقاتش امیر کرد، و او بهتر می‌داند که رسالت خود را در چه کسی قرار دهد، او نیز با سیاست و عدالت و عصمت و سخاوت اقدام کرد، و آن چه را پروردگار اراده می‌کند انجام می‌دهد، آن چه را او انجام می‌دهد پروردگار اراده می‌کند، چون او محل ولایت امور او و دست باز او بر همه‌ی ملائکه است. چون او دست خداوند و جنب او است، دارای حق تصرف مطلق است، چشم او در همه‌ی آسمان‌ها و زمین می‌چرخد، چون او چشم خداوند است که بندگان و سرزمین‌ها را نظاره می‌کند، و او در مقام رفیع و تایید بنده‌ی مولا و مولای بندگان است:

العقل نور و أنت معناه | والكون سرّ و أنت مبداه

والخلق في جمعهم إذا جمعوا | الكل عبد و أنت مولاه

أنـــت الـــولی الـــذی مناقبـــه ما لعلاهـــا فـــی الخلـــق أشـباه
یـــا آیـــة الله فـــی العبـــاد و یـــا ســـر الـــذی لا إلـــه إلّـــا هـــو
کفـــاک فخـــراً و عـــزّة وعـــلاً أن الـــوری فـــی عـــلاک قـــد تـــاهوا
فقـــال قـــوم بأنـــه بـــشر و قـــال قـــوم بأنـــه الله
یـــا صـــاحب الحـــشر والحـــساب و مـــن مـــولاه حکـــم أمـــر العبـــاد ولّـــاه
یـــا قاســـم النـــار والجنـــان غـــداً أنـــت مـــلاذ الراجـــی و ملجـــاه
کیـــف یخـــاف الـــولی حـــر لظـــی و لـــیس فـــی النـــار مـــن تـــولاه
یا منبع الأنوار یا سرّ المهیمن فـی الممالـک یا قطب دائرة الوجود و عین منبعـه کـذلک
والعین والسرّ الـذی منـه تلقنت الملائـک ما لاخ ضبح للهدی إلّا و أسفر عن جمالـک
یا ابن الأطایب والطواهر والفواطم والعواتـک أنت الأمان من الردی أنت النجاة من المهالک
أنت الصراط المستقیم قسیم جنـات الأرائـک والنار مفزعها إلیک و أنت مالک أمر مالـک
یا من تجلّی بالجمال فـشق بـزدة کـل حالـک صلّی علیک الله من هاد إلـی خیـر المسالک
والحافظ البرسی لا یخشی و أنت له هنالک

عقل نور است و تو معنای آن هستی و آفرینش راز است و تو آشکار شده‌ی آن هستی. و مخلوقات در جمعیت خود وقتی جمع می‌شوند همگی بنده هستند و تو مولایشان هستی. تو ولی هستی که مناقب او در بین مخلوقات شبیه ندارد.

ای آیت خداوند در بین بندگان و ای اسرار خدایی که خدایی جز او نیست.

برای تو این افتخار و عزت و برتری بس است که مردم در برتری تو حیران هستند.

عده‌ای گفتند او بشر است عده‌ای گفتند او خداست. ای صاحب محشر و حسابرسی و ای کسی که مولایش حکم امور بندگان را به او واگذار کرده است.

ای تقسیم کننده‌ی جهنم و بهشت در فردا تو پناهگاه و مأوای امیدواران هستی.

چگونه پیرو تو از سوزش آتش بترسد در حالی که هر کس ولایت او را داشته باشد در آتش نخواهد بود.

ای منبع نورها ای راز خدای مهیمن در مملکت‌ها ای مرکز دایره‌ی هستی و چشم منبع هستی.

و ای چشم و رازی که ملائکه از او چیزی را دریافت کردند که شعله‌ای از هدایت نتابید مگر آنکه روی جمال تو را نمایان کرد.

ای پسر خوبان و پاکان و منزهان و شجاعان تو امان از سقوط هستی تو نجات از مهلکه هستی. تو صراط مستقیم هستی تو تقسم کننده‌ی تخت‌های بهشت هستی و جهنم به تو پناه می‌آورد و تو رئیس مالک جهنم هستی.

ای کسی که با جمال تجلی کردی و پارچه‌ی احوال تو را پاره کرد خداوند بر تو صلوات فرستد که هدایت کننده به بهترین رفتارها هستی.

حافظ برسی نمی‌ترسد وقتی که تو این گونه هستی.[1]

وقتی مناقب علی علیه‌السلام از نظر تعداد قابل شمارش نباشد و فضایل او از نظر آخرش معلوم نباشد پس آسمان‌ها در جای دادن آن در تنگنا قرار می‌گیرند و دو دریا در نوشتن آن تمام می‌شوند، جن و انس از نوشتن آن عاجز می‌مانند، عقل‌ها از درک آن وا می‌مانند، کوه‌ها از تحمل سنگینی آن خودداری می‌کنند، قرآن نازل شده و پیامبر مرسل به آن شهادت می‌دهند، تو ای خواننده با فهم قاصر خود و توهم فراوان خود از پروردگار عالی و پیامبر امی تخلف می‌کنی و مولای خود را اذیت می‌کنی، در حالی که قرآن برای این اذیت لعنت قرار داده است و با صدای بلند به تو

---

۱. الغدیر؛ ج۷، ص۴۵.

می‌گوید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ﴾[1] پس هر کس بر علی خشمگین باشد به خاطر فضیلتی که خداوند به او داده است در واقع او را اذیت کرده است، هر کس ولی خداوند را اذیت کند لعنت خداوند بر اوست، همین برای بدبختی او در روزی که خداوند را ملاقات می‌کند کافی است، پس ای سر گردان و اهل تردید! ای جاهل مرکب و عارف عذاب شونده! چه شده است که مراقب خداوند نیستی و ادب را رعایت نمی‌کنی، تا کی به دامن تکذیب چنگ می‌زنی، و هر چه بر تو وارد شود و مطابق ذهن جامد تو باشد و عقل فاسد تو آن را تصدیق کند می‌گوئی این مقام ولی است اما هر چه را انگشتان درک تو از ماهیت معکوس تو نتوانند به آن دست پیدا کنند زبان به فریاد تکذیب و انکار باز می‌کنی، پس ای کسی که در باب کتاب مغنی توقف کرده ای، چگونه توانسته‌ای نورهای بی نیاز کننده را مشاهده کنی تا فرق عالی و غالی را تشخیص بدهی؟ چگونه شیعه را از حامی ولایت تشخیص می‌دهی؟ چگونه اهل محبت را از پیرو تشخیص می‌دهی؟ پس من اکنون مقداری از ملل و نحل را برای تو مطرح می‌کنم، فضیلت‌هایی که نوشیدن آن شفای دردها است، و تفاوت فرقه‌ها را توضیح می‌دهد، از غرق شدن امان می‌دهد، گوارا است، با آن حق از باطل شناخته می‌شود، بعد از آن گمراهی و سرافکندگی وجود نخواهد داشت، فکر نمی‌کنم بعد از این خبر خوش و راحتی و مطالب بسیار و فضای باز، موضعی جز ناخشنودی از حرف صحیح و حرکت در سراب داشته باشی، تا این که در خاک ابوتراب را ملاقات کنی.

---

۱. احزاب؛ آیه‌ی ۵۷.

فصل

فرقه شدن امت‌ها بعد از پیامبران علیهم‌السلام

در توضیح فرقه شدن امت‌ها بعد از پیامبران شواهدی از قرآن و سنت وجود دارد. از آن جمله سخن خداوند سبحان از زبان قوم موسی است ﴿وَمِن قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾[1] و در خبر دادن از نصاری می‌گوید: ﴿وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً﴾[2] و در خبر دادن از امی‌ها می‌گوید: ﴿مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾[3] و پیامبر فرمود: «**افترقت أمّة أخی موسی علی سبعین فرقة کلّها فی النار إلّا واحدة، و افترقت أمّة أخی عیسی علی إحدی و سبعین فرقة کلّها فی النار إلّا واحدة، و ستفترق هذه الأمّة علی ثلاث و سبعین فرقة کلّها فی النار إلّا واحدة، و هی التی تبعت ما أنا علیه و أهل بیتی**»، **و فی روایة ما علیه و أصحابی**؛ امت برادرم موسی به هفتاد فرقه تقسیم شدند و همگی آن‌ها جز یک فرقه در جهنم هستند و امت برادرم عیسی به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند. همگی آن‌ها جز یک فرقه در جهنم هستند و به زودی این امت نیز به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهند شد که

---

۱. اعراف؛ آیه‌ی ۱۵۹.

۲. حدید؛ آیه‌ی ۲۷.

۳. آل عمران؛ آیه‌ی ۱۴۴.

همگی آن‌ها جز یک فرقه در جهنم خواهند بود، آن یک فرقه کسانی هستند که از آن چه من و اهل بیتم بر آن هستیم پیروی کنند.» و در روایتی دیگر از آن چه من و اصحابم بر آن هستیم پیروی کنند.»[1]

این توضیح و تاکید است که نجات یافتگان کسانی هستند که از آل پیروی کنند چرا که آل، همان اصحاب هستند و اصحاب آل نیستند. پس هر جا آل باشد؛ اصحاب نیز هستند بدون آن که عکس آن صادق باشد. به همین خاطر گفته می‌شود اهل الله و گفته نمی‌شود اصحاب الله، پس آل پیامبر صلی الله علیه و آله اصحاب او هستند و اصحاب او آل نیستند، و در حدیث است: «اهل قرآن اهل خداوند و خواص درگاه او هستند.» چرا که آن‌ها حاملان اسرار خداوند هستند، پس هر جا اهل باشند نجات هست، چون اهل در شرافت و فضیلت اولی است، و به میراث مستحق تر است، و به علم نزدیک تر است، چشمه‌ی ذکر از آن‌ها است، ذکر از آن‌ها شنیده می‌شود. پس اصحاب تابع آل هستند. چون آن ها ساکنان سلطنت و حکومت هستند و اصحاب ساکنان پیرو هستند. پس چگونه است که به تابع اقتدا می‌شود و لی به متبوع نمی‌توان اقتدا کرد؟ بدانید که آن‌ها پناهگاه و محل نجات، رفتار هدایت و بهشت نهایی و سدرة المنتهی هستند، اصحاب عده‌ای هستند که با نور آل، بصیرت کسب کردند ، بعد دود حسادت چشم آن‌ها را کور کرد.» این سخن اشاره به آن است: **«علی الحوض إذ بملأ من أصحابی یؤخذ بهم ذات الیمین و ذات الشمال مسودة وجوههم، فأنادیهم: أصحابی أصحابی، فیأتی النداء من خلفهم، یا محمد، إنّهم لیسوا أصحابک، إنک لا تدری ما أحدثوا بعدک؛ فأقول: ألا سحقاً ألا سحقاً؛** وقتی من در

---

۱. سنن ابی داوود؛ ح۴۵۹۷. کتاب السنة سنن درامی؛ ح۲۴۰۶. کتاب السیر.

کنار حوض باشم عده‌ای از اصحاب مرا می‌آورند و از سمت راست و سمت چپ آن‌ها را گرفته‌اند و چهره‌های آن‌ها سیاه است و من آن‌ها صدا می‌زنم و می‌گویم: «ای اصحاب من! ای اصحاب من! پس در این لحظه از پشت سر آن‌ها صدا می‌آید: «ای محمد! آن‌ها اصحاب تو نیستند، تو نمی‌دانی آن‌ها بعد از تو چه کارهایی کردند و من می‌گویم: «پس از رحمت دور باد از رحمت دور باد.»[1]

اما آل نقطه‌ی رجوع هستند، دلیل آن این سخن است؛ «**أهل بیتی کسفینة نوح من رکبها نجا**؛ اهل بیت من مانند کشتی نوح هستند هر کس بر آن سوار شود نجات می‌یابد» و این یک رمز شریف است، و معنای آن این است که کسی از وحشت‌های سخت و عذاب روز قیامت نجات نمی‌یابد، مگر کسی که ولایت آن‌ها را داشته باشد.

اما این سخن آن‌ها به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «**أصحابی کالنجوم بأیّهم اقتدیتم اهتدیتم**؛ اصحاب من مانند ستارگان هستند به هر کدامشان اقتدا کنید هدایت می‌شوید.»[2] در این جا از اصحاب فقط اهل بیت خود را قصد کرده است، وگرنه

---

۱. این حدیث مورد اجماع است در نزد علمای اسلام. فتح الباری؛ ح۶۵۸۵. سنن ابن ماجه؛ ح ۴۳۰۶. مسند احمد؛ ح ۷۹۳۳.

۲. امام سخاوی می‌گوید: «عده‌ی زیادی از ائمه معتقدند این حدیث اصالت ندارد. المقاصد الحسنة؛ ص۴۹-۵۰؛ ح۳۹.

و حافظ عذاقی در آوردن احادیث مختصر المنهاج شماره ۵۵ می‌گوید: «این حدیث را دار قطنی در الفضایل و ابن عبد البر در العلم از طریق خود از حدیث جابر روایت کرده است و می‌گوید: «اسناد موجب حجت بودن نیست.» بیهقی در المخل از حدیث ابن عمر و ابن عباس مثل آن را به شکل دیگری به صورت مرسل روایت کرده است و می‌گوید: «متن آن مشهور است و اسناد آن ضعیف است

موجب تناقض است، در این صورت چگونه آن‌ها از کنار حوض گمراه هستند و چهره هایشان سیاه است، و چگونه مانند ستاره هستند که به آن اقتدا می‌شود؟ و حضرت فرمود: «**مثل أهل بیتی فی هذه الأمّة مثل نجوم السماء کلّما غاب نجم طلع نجم إلی یوم القیامة**؛ مثال اهل بیت من در این امت مانند ستارگان آسمان است هرگاه ستاره‌ای غایب شود ستاره‌ای دیگر طلوع می‌کند تا روز قیامت.»[1] و اگر اصحاب حضرت ستاره باشند پس اهل بیت او خورشید و ماه خواهند بود ، و با

و در اسناد ثبت نشده است و بزار آن را روایت کرده است و می‌گوید: «این حدیث ناشناخته و ناصحیح است.» و ابن حزم می‌گوید: «این حدیث دروغ و باطل است.» حاشیه المنتخب از مسند عبد بن حمید؛ ص۲۵۱؛ ح۷۸۳.

محقق کنوز الحقایق؛ ج۱، ص۶۷؛ ح۷۵۱. می‌گوید: «این حدیث جعلی است.» میزان الاعتدال؛ ج۱، ص۴۱۲. شماره ۱۵۱۱ و لسان المیزان؛ ج۲، ص۴۸۸.

محقق کتاب شرح مسند ابی حنیفه ۴۹۸ می‌گوید: «این حدیث صحیح نیست و توضیح مفصل ان در رساله‌ی ضمیمه آمده است.» (بنود الانوار)

حافظ ابن حجر در المطالب العالیه آن را ضعیف دانسته است، ج۴، ص۱۴۶؛ ح۴۱۹۳- ۴۱۹۴.

از کسانی که آن را ضعیف دانسته اند خفاجی و ملا علی قاری و احمد و مزنی هستند نسیم الریاض؛ ج۳، ص۴۲۴. التقریر و التحبیر ابن امیر حاج؛ ج۳، ص۹۹. جامع بیان العلم ابن عبد البر؛ ج۲، ص۸۹.

این حدیث با این عبارت نیز روایت شده است: «**أهل بیتی کالنجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم**؛ اهل بیت من مانند ستارگان هستند به هر کدام اقتدا کنید هدایت می‌شوید.» لسان المیزان؛ ج۱، ص۱۴۱. این منطبق با روایتی است که از چند طریق در حدیث الامان آمده است و پیامبر اهل خود را به ستارگان تشبیه می‌کند و نیز شاهدی از حدیث ثقلین بر آن است و محتوای این حدیث دستور به تناقض نیست چرا که اهل بیت علیهم‌السلام خداوند با آیه‌ی تطهیر آن ها را عصمت داده است و آن ها بین خود اختلاف ندارند.

۱. بحار الانوار؛ ج۲۳، ص۴۴؛ ح۹۰.

وجود خورشید و ماه نیازی به ستاره نیست، پس ستارگان همان اهل بیت او هستند و نه اصحاب او، و این آیه اشاره به آن است ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾[1]؛ پس هر جا اهل بیت باشند طهارت و از بین رفتن پلیدی نیز وجود دارد و هر جا از بین رفتن پلیدی باشد عصمت خواهد بود، هر جا عصمت باشد خلافت و حکمت خواهد بود، هر جا حکمت باشد نور و رحمت خواهد بود، هر جا نور و رحمت باشد هدایت و نعمت خواهد بود، هر جا هدایت و نعمت باشد ...... و هر جا پلیدی باشد ظلمت خواهد بود، و هر جا ظلمت باشد گمراهی و فتنه خواهد بود، این سخن اشاره به آن است «**إنّی تارک فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی أهل بیتی حبلان متصلان، إن تمسکتم بهما لن تضلّوا**؛ من دو چیز بزرگ در بین شما از خود به جا می‌گذارم، یکی کتاب خداوند و دیگری عترت و اهل بیت خودم، که این‌ها دو ریسمان به هم متصل هستند، اگر شما به آن دو تمسک بجوئید هرگز گمراه نمی‌شوید.»[2]

پس آن مقدار که برای قرآن کریم شرافت و احترام را واجب دانسته است برای اهل بیت نیز واجب دانسته است و به ما می‌گوید که تمسک به قرآن و عترت موجب نجات است. فرمود: «عترت من و نگفت اصحاب من.» پس آل را در مقام قرآن قرار داد، و فرمود: «**إنّ الله خلق الخلق من أشجار شتی، و خلقنی و علیاً من شجرة واحدة، أنا أصلها، و علی فرعها، و فاطمة لقاحها، والعترة المیامین الهداة أغصانها، والشیعة المخلصون أوراقها**؛ خداوند مخلوقات را از درختان گوناگون آفرید، من و

---

۱. احزاب؛ آیه‌ی ۳۳.

۲. حدیث آن به همراه منابعش گذشت.

علی را من از یک درخت واحد آفرید، من تنه‌ی این درخت هستم و علی شاخه‌ی فرعی آن است، فاطمه شکوفه‌ی آن و عترت مبارک و هدایت کننده شاخه‌های آن و شیعیان مخلص برگ‌های آن هستند.»[1] و حدیث ثقلین مورد اجماع است.[2]

۱. مناقب ابن مغازلی؛ ص۷۵؛ ح۱۳۳. الفردوس؛ ج۱، ص۹۵؛ ح۱۳۵. الطرائف؛ ج۱، ص۱۵۸؛ ح۱۶۵.

۲. طریق های این حدیث و احتجاج به آن از طرف صحابه و اهل بیت علیهم‌السلام را در کتاب أنواع النصوص علی آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله مفصل توضیح داده ایم.

فصل

تعداد فرقه‌های اسلامی

وقتی این مطلب را قبول داشته باشی در این صورت می‌گوییم: «این امت بعد از پیامبر خود به دو فرقه تقسیم شد. علوی و بکری و زیاد بودن مذهب‌ها دلیل بر زیاد بودن شبهه ها است. چرا که حق متکثر و متغیر نیست و برهان آن صاف و غیر کدر است.

فصل

با وجود این دو فرقه یا هر دو با هم حق هستند، یا همگی در گمراهی هستند و یا این که یکی از آن دو حق است و دیگری باطل است. اما این که هر دو با هم حق باشند ممتنع است، چون آن دو، اگر هر دو با هم حق باشند با هم اختلاف نداشتند و دو فرقه نمی‌شدند و منشأ اختلاف این است که هر دو ادعا می‌کنند که خلیفه‌ی پیامبرﷺ هستند. اگر هر دو صادق باشند؛ لازم می‌آید دروغ گفتن پیامبر و اگر هر دو دروغ بگویند لازم می‌آید جهل پیامبر. جهل او ممتنع است. پس منحصر می‌شود صادق بودن یکی و دروغ گو بودن دیگری و و ادعا بر سر همین است. پس باید چیزی را بررسی کرد تا راست گو از دروغ گو از این دو مشخص شود. ما می‌بینیم

که علی علیه‌السلام در دین سبقت دارد و معنایش این است که او بـرای هـیچ بتـی سـجده نکرده است[۱]، و در پیشی گرفتن در مسلمان شدن «**أنت أوّل القوم إسلاماً**؛ تو در بـین این قوم اولین مسلمان هستی.»[۲] و در علم دارای این مقام است «**لو کشف الغطاء**؛ اگر پرده کنار برود.»[۳] و در شجاعت «**لا فتی إلّا علی**؛ جوانمردی نیست جز علـی.»[۴] و در زهد «**أنا کابی الدنیا لوجهها**؛ من چهره‌ی دنیـا را در هـم پیچیـدم.»[۵] و در نزدیکـی و خویشاوندی «**أنت منّی و أنا منک**؛ تـو از مـن هـستی و مـن از تـو هـستم.»[۶] و در تصریحات «**من کنت مولاه فعلی مولاه**؛ هر کـس مـن مـولای او هـستم اکنـون علـی مولای اوست.»[۷]

در منحصر کردن و توضیح «**اللهمّ والِ من والاه و عادِ من عاداه**؛ خدایا هر کس از ولایت او حمایت کرد تو حامی او باشد و هر کس با او دشمنی کرد تو با او دشـمن باش.»[۸] پس او سید موحدان، و مبارز مسلمانان، عالم به مبهمات قرآن مبـین، قـسمت کننده‌ی چشمه‌ی سید مرسلین، با تصریح آشکار خلافت برای او واجب است.

---

۱. مناقب ابن مغازلی؛ ص۱۷۷؛ ح۳۲۲. الطرائف؛ ج۱، ص۱۹؛ ح۱۰۶.

۲. بحار؛ ج۴۲، ص۳۰۳؛ ح۴. ج۲۴، ص۲۶۸؛ ح۴۰.

۳. حدیث آن گذشت.

٤. کنز العمال؛ ج۵، ص۷۲۳؛ ح۱۴۲۴۲. الطرائف؛ ج۱، ص۱۳۱؛ ح۱۲۳.

۵. بحار الانوار؛ ج۳۲، ص۲۵۰؛ ح۱۹۷.

٦. حدیث آن گذشت.

۷. بحار الانوار؛ ج۳۷، ص۱۸۰.

۸. الطرائف؛ ج۱، ص۱۷۴؛ ح۱۸۴.

فصل

از خلیفه‌ی اول این سخن را شنیدیم که گفت: «مرا معاف کنید چرا که من برترین شما نیستم، به خداوند سوگند! امام شما نمی‌داند وقتی سخنی می‌گوید صحیح بوده است یا خطا، در شجاعت دیدیم که هیچ شمشیری نزد، در نسب دیدیم که از قبیله‌ی تیم است، تیم کجا و هاشم کجا، آب ته حوض کجا و دریا کجا، جواهر کجا و سنگ کجا.»

فصل

دیدیم اجماع وجود دارد که نجات برای کسی است که پیرو علی باشد،[۱] و از این فرقه‌ها و توضیحات یا حق با جاهل است که او امام خواهد بود، و یا حق با عالم حاکم است که او علی است، پس علی امام است، پس کسی نجات نمی‌یابد مگر کسی که پیرو علی باشد، و با اولیاء او مدارا کند، و از دشمنان او جدا باشد، و این چیزی است که ائمه‌ی اسلام آن را روایت کرده‌اند مانند ابو عبد الله بخاری در صحیح خود، و ابو داود در سنن خود، و ابو علی ترمذی در جامع خود، و ابو حامد قزوینی و ابن بطهٔ در مجالس خود، و همگی بر صحیح بودن آن اتفاق نظر دارند پس اجماع است.[۲]

---

۱. منظور حدیثی است که در آغاز این فصل به آن اشاره کرد: «من در میان شما دو چیز بزرگ از خود به جا می‌گذارم، و اصحاب من مانند ستارگان هستند، پس اجماع است که نجات برای پیروان علی است.»

۲. جمال الدین نیشابوری در الاربعین می‌گوید: حدیث الغدیر درباره‌ی امیر المؤمنین متواتر است، و درباره‌ی پیامبر نیز متواتر است، به نقل از حاشیه‌ی احقاق الحق؛ ج ۲، ص ۴۲۳.

فصل

و از شعبة بن حجاج نقل شده است که: هارون با فضیلت ترین فرد در قوم موسی بود، و علی نسبت به محمد مانند هارون نسبت به موسی است، پس واجب است که از همه‌ی افراد امت او افضل باشد، با این متن صریح.[1]

این آیه اشاره به آن است ﴿وَقَالَ مُوسَى لأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي﴾[2] پس واجب است که علی نیز خلیفه‌ی امت او باشد، و هر کس با او منازعه کند کافر شده است.

در الازهار فی مناقب امام الأبرار می‌گوید: «این حدیث در حد تواتر است.» حاشیه‌ی مناقب ابن مغازلی؛ ص۱۶؛ ح۲۳؛ چاپ تهران.

حافظ جزری بعد از ذکر متن غدیر می‌گوید: این حدیث از این نظر نیکو است و از نظرات بسیار صحیح است، و از امیر المؤمنین علی متواتر است و از پیامبرﷺ نیز متواتر است، آن را الجم الغفیر از الجم الغفیر روایت کرده است، و باکی نیست از کسی که بخواهد آن را تضعیف کند، کسانی که در این علم بی اطلاع هستند. أسمی الناقب؛ ج۲۲، ص۲۳؛ ح۲.

شمس الدین الدهبی می‌گوید: «این حدیث متواتر است.» به نقل از حاشیه‌ی احقاق الحق؛ ج۲، ص۴۲۳.

سیوطی می‌گوید: «این حدیث متواتر است.» البیان و التعریف فی اسباب ورود الحدیث؛ ج۳، ص۲۳۴؛ ح۱۵۷۶. الغدیر؛ ج۱، ص۳۰۰. به نقل از الازهار المتناثرة سیوطی.

از جمله کسانی که به متواتر بودن این حدیث تصریح کرده اند: «المناوی فی التیسیر به نقل از سیوطی، شارح المواهب اللدنیة، المناوی فی الصفوة.» نظم المتناثر من الحدیث المتواتر؛ ص۲۰۶؛ ح۲۳۲.

۱. کفایة الطالب؛ ص۲۸۳؛ باب نود.

۲. اعراف؛ آیه‌ی ۱۴۲.

فصل

فرقه‌های اسلامی

اهل سنت دو فرقه هستند: فرقه‌ی اول اهل حدیث هستند که شعبه‌های داودی، شافعی، مالکی، حنبلی، اشعری هستند، و فرقه دوم اهل نظر مستقل هستند که یک فقط فرقه هستند. اما معتزلی دارای هفت فرقه است: حنفی، هذیلی، (نظامی)، عمری، جاحظی، کعبی، بشری. صاحبان مذاهب عبارتند از: ابو حنیفه نعمان بن ثابت کوفی. اما مالک بن أنس بن مالک امام عراق است و اهل یمن و مغرب به مذهب او گرایش دارند، اما احمد بن حنبل خادم شافعی بود و افسار اسب او را می‌گرفت و می‌گفت به این جوان اقتدا کنید، و اما صاحبان نظر مستقل عبارتند از : اصحاب ابو حنیفه، و اما معتزلی‌ها منکر آفرینش بهشت و جهنم هستند و می‌گویند علی افضل صحابه است، اما جایز می‌دانند که فرد رده‌ی دوم افضلیت بر فرد افضل پیشی بگیرد؛ به خاطر مصلحت زمانه، و از آن جمله حسنی‌ها هستند که اصحاب حسن بصری هستند، و هذیلی‌ها اصحاب هذیل هستند، و نظامی‌ها اصحاب ابراهیم بن نظام هستند، و عمری‌ها اصحاب عمر بن غیاث سلمی هستند، و جاحظی‌ها اصحاب ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ هستند، و کعبی‌ها اصحاب ابو القاسم کعبی هستند، و بشری‌ها اصحاب بشر بن معتمر هستند.

اما مجبرۀ دارای ده فرقه هستند: کلابی ها، کرامی ها، هشامی ها، موالفی ها، معتری ها، داری ها، مقابلی ها، نهالی ها، مبیضی ها.

اما صوفی‌ها دو فرقه هستند: نوری ها، خلوی ها.

اما مرجئهٔ دارای شش فرقه هستند: درامی ها، علانی ها، نسبی ها، صالحی ها، مثمری ها، جحدری ها.

اما جبری‌ها دارای پنج فرقه هستند: جهمی‌ها که اصحاب جهم بن صفوان هستند، بطحی ها که اصحاب اسماعیل بطحی هستند، بخاری‌ها که اصحاب حسین بن محمد بخاری هستند، ضراری‌ها که اصحاب ضرار بن عمر هستند، صیاحی‌ها که اصحاب صیاح بن معمر هستند.

اما ناصبی‌ها کسانی هستند که با زید بن علی جنگ کردند، به عقیده‌ی آن‌ها کسی سنی نیست مگر آن که علی را دشمن بدارد.

اما خوارج دارای پانزده فرقه هستند: ازارقی‌ها که اصحاب نافع بن ازرق هستند، نجدات که اصحاب نجدهٔ بن عامر حنفی هستند، عجاردی ها که اصحاب عبد الکریم بن عجردهٔ هستند، یحیایی‌ها که اصحاب یحی بن احزم هستند، حازمی‌ها که اصحاب عبد الله بن حازمه هستند، ثعالبی ها که اصحاب ثعلب بن عدی هستند، جروری‌ها که اصحاب عبد الله بن جرور هستند، صفری‌ها که اصحاب اصفر هستند، اباضی‌ها که اصحاب عبد الله بن اباض هستند، حفصی‌ها که اصحاب حفص بن انیبه هستند، ضاحکی‌ها که اصحاب ضحاک بن قیس هستند. و این‌ها پیمان بستند بر لعنت کردن معاویه و عمرو بن عاص و عثمان و بر اعلام برائت از آن‌ها و بنی امیه (لعنهم الله) دینشان جبر است، و حجاج (لعنه الله) وقتی بزرگان اصحاب علی عليه‌السلام را به قتل رساند و با منجنیق کعبه را گلوله باران کرد گفت: «این کارها افعال خداوند متعال بود، عقیده به جبر دین جاهلیت و سنت آن‌ها بود، وقتی قرآن نازل شد این عقیده را منسوخ کرد و وقتی بنی امیه بر سر قدرت آمدند آن عقیده را بازگرداندند و زنده کردند و سنت‌های بت پرستان را به دین اسلام وارد کردند. همان طور که اصحاب

پیامبر سنت‌های یهود را در دین او وارد کردند، و خداوند هنگام وفات پیامبر به او دستور داد که آن‌ها را از کارهائی که یهود انجام می‌دهند نهی کند و این تاکید حجت بر آن‌ها بود.

فصل

بعد آن‌ها مبنای دیانت خود را بر سخنان اوزاعی، ابو نعیم، مغیرهٔ بن شعبهٔ، سفیان ثوری، قرار دادند و نظرات آل محمد صلى الله عليه وآله را کنار انداختند کسانی که قرآن بر آن‌ها نازل شد و به آن‌ها ولایت داد و حکمت در نزد آن‌ها است، دربارهٔ‌ی آن‌ها است و از آن‌ها صادر می‌شود.

فصل

به این مقدار گمراهی اکتفا نکردند و گفتند هر کس به دین آل محمد صلى الله عليه وآله معتقد باشد به دین یهود است، و گفتند: مذهبی که در اختیار شیعیان است از یک کتاب یهودی اقتباس شده است که نزد امام صادق عليه السلام به امانت گذاشته شده بوده است، بعد به این مقدار کفر و الحاد اکتفا نکردند و سخنان نقل شده از اهل خداوند و حزب خداوند را برگرفته از کتاب‌های یهود دانستند و در مقابل، آن چه از ابو هریره نقل شده است را نقل سخنان پیامبر دانستند و آن چه از امانت داران وحی و تنزیل، و اولیاء پروردگار جلیل، نقل شده است را تکذیب کردند و سخنان مغیرهٔ بن شعبهٔ که بر روی منبر به امیر المؤمنین علی عليه السلام دشنام داد را معتبر دانستند.[1]

---

۱. حلیة الاولیاء؛ ج۱، ص۹۵. مسند ابن المبارک؛ ص۱۵۶؛ ح۲۵۳. او کسی است که به صعصعة دستور داد علی را لعنت کند اما او خودداری کرد. لطف التدبیر؛ ج۱، ص۱۱۹؛ باب ۱۵.

فصل

بعد به این مقدار کفر اکتفا نکردند و شیعیان علی را الاغ‌های یهود نامیدند، و حزب خداوند را الاغ یهود دانستند، در حالی که پیامبرﷺ فرموده بود: «یا علی حزبک حزبی و حزبی حزب الله؛ ای علی! حزب تو حزب من است و حزب من حزب خداوند است.»[۱]

و وقتی به آن‌ها بگویی: چگونه بر خود جایز می‌دانید که شیعیان علی را به این اسم بنامید در حالی که خدایشان الله است، و پیامبرشان محمد است، ماه آن‌ها رمضان، قبله‌ی آن‌ها کعبه و به آن حج می‌روند، کسانی هستند که زکات می‌دهند و صله‌ی رحم می‌کنند و حامی ولایت علی و عترت او هستند. پس به کدام عمل الاغ یهود شده اند؟

چرا نمی‌گویند ما فکر نمی‌کنیم که شیعیان علی نزد منافقین گناهی مرتکب شده باشند غیر از محبت علی که به خاطر آن الاغ یهود نامیده شوند، محبت کسی که اگر بنده در روز قیامت حاضر شود در حالی که در نامه‌ی اعمالش عمل پیامبران و مرسلین وجود داشته باشد. اما در کنار آن محبت علی وجود نداشته باشد اعمال او مردود خواهد شد و آیا چیزی که کمال نداشته باشد و کمال آن وابسته به دین قیم کامل باشد؛ یعنی به محبت علی مقبول خواهد شد؟ همین طور اگر در نامه‌ی اعمالش همه‌ی گناهان وجود داشته باشد و خاتمه‌ی ان ولایت باشد در این صورت چیزی جز حسنات مشاهده نخواهد شد، و تاریکی در کنار ماه کامل نورانی جایگاهی ندارد و خطاها در برابر نور اکسیر چه حالتی دارد؟

---

۱. بحار الانوار؛ ج۳۹، ص۹۳؛ ح۳.

فصل

وقتی به آن‌ها بگویید: نظر شما درباره‌ی کسی که به خداوند و به محمد ایمان آورده است، و راه اعمال صالح را در

پیش گرفته است اما دشمن علی است و دوستداران او را نیز دشمن می‌دارد چیست، آیا او در روز قیامت وارد بهشت می‌شود و یا جهنم، در این هنگام می‌گویند: او وارد جهنم می‌شود، به خاطر این سخن پیامبرﷺ: «من عاداک فقد عادانی، اللهمّ والِ من والاه و عادِ من عاداه؛ هر کس با تو دشمنی کند با من دشمنی کرده است، خدایا هر کس از ولایت او حمایت کرد تو حامی او باشد، و هر کس با او دشمنی کرد تو دشمن او باش.»[1]

وقتی به آن‌ها بگویید: نظر شما درباره‌ی کسی که به خداوند و رسول او ایمان آورده است و او را خالصانه عبادت کرده است، اما فلانی و فلانی را به رسمیت نمی‌شناسد چیست آیا مؤمن است یا کافر؟ و آیا وارد بهشت می‌شود یا جهنم؟ در این لحظه متحیر می‌مانند، اگر بگویند بله کافر است، در این صورت باید برای آن دلیل ارائه کنند و دلیلی ندارند، چگونه به خاطر ترک کاری وارد جهنم می‌شود وقتی که آن کار از او خواسته نشده است؟! و اگر بگویند نه کافر نیست، می‌گوئیم: پس چرا کسانی را که از مردی پیروی می‌کنند که محبتش موجب بهشت است و دشمنی اش موجب جهنم است اشرار می‌نامید، و شیعیان او را یهودی می‌نامید؟

در این لحظه به خاطر جهالت فرار می‌کنند و می‌گویند: چون آن‌ها صحابه را دشنام می‌دهند. بعد می‌گویند: پیامبر فرمود: «من سبّ أصحابی فقد سبّنی؛ هر کس به

---

۱. الطرائف؛ ج ۱، ص ۱۷۴؛ ح ۱۸۴.

اصحاب من دشنام دهد به من دشنام داده است.»[1] وقتی به آن‌ها بگویید این حدیث مخالف اعتقادات شما است، مگر شما نمی‌گویید هر فعلی از بنده صادر شود به قضاء خداوند و قدرت اوست و خداوند است که افعال بنده را اراده می‌کند، بنده واسطه‌ی بین فعل و اراده‌ی خداوند است، در این صورت چه گناهی بر عهده

ی کسی است که دشنام می‌دهد وقتی که این کار را با قضاء و تقدیر خداوند انجام داده است و چگونه انجام زنا و کفر از طرف بنده با اراده‌ی خداوند است، اما دشنام دادن با اراده‌ی خداوند نیست و بعد به آن‌ها می‌گوید: «شما هم چنین روایت کرده اید که اگر مجتهدی نظرش صائب باشد در اجتهاد خود دو مرتبه پاداش دریافت می‌کند و اگر خطا کرده باشد یک بار پاداش دریافت می‌کند،[2] در این صورت آن‌ها در اجتهاد خودشان در دشنام دادن اگر صائب باشند ثواب مجتهد صائب را دارند و اگر خطا کرده باشند همین طور.

بعد به آن‌ها می‌گوییم: قرآن آن‌ها را ستایش کرده است و به رستگاری نوید داده است، و این که گناهی بر دوش آن‌ها نخواهد بود در حالی که شما گمان می‌کنید آن‌ها با این کار دچار گناه و کفر شده اند، و این یا به حکم قضاء و تقدیر است و کسی که شما او را دشنام می‌دهید آن‌ها نیز در دشنام دادن خود گناهی ندارند و شاهد آن این آیه است که به نقل از شما در روز قیامت است **﴿مَا لَنَا لَا نَرَىٰ رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُم مِّنَ الْأَشْرَارِ أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ﴾**[3] و با اجماع قرآن و سنت

---

۱. الغدیر؛ ج ۱۰، ص ۲۷۰.

۲. فتح الباری؛ ح ۷۳۵۲.

۳. ص؛ آیه‌ی ۶۲- ۶۳.

و به استناد این آیه و با برهان عقلی کسی جز کافر و منافق در آتش جهنم قرار نخواهد گرفت، و کسی از کافران و منافقان نیز در بهشت نخواهند بود و فقط مؤمن مسلمان در بهشت قرار خواهد گرفت، و این آیه به نفع شیعیان شهادت می‌دهد که آن‌ها از کافران و منافقان نیستند، بلکه از مؤمنین هستند، وگرنه در آتش بودند، اما در آتش نیستند پس در بهشت هستند، و کسی جز مؤمن در بهشت نخواهد بود، پس منحصر شد که شیعه‌ی علی همان مؤمنین هستند، و دشنام دادن آنها که به خاطر آن شما آن‌ها را اشرار می‌خوانید به آن‌ها ضرری وارد نکرده است، بلکه با این کار از خوبان هستند، پس دروغ بستن شما بر پیامبر آشکار شد که فرمود: «من سبّ أصحابی فقد سبّنی؛ هر کس به اصحاب من دشنام دهد به من دشنام داده است.» اگر درستی این حدیث اثبات شود لازمه اش این است که اصحاب او آل او هستند، همان طور که قبلا گفتیم، پس منحصر شد که دشمنی منافقان با شیعیان به خاطر چیزی جز محبت آن‌ها به علی نیست، و هر کس حامیان ولایت علی را دشمن بدارد خداوند با او دشمن خواهد شد، به همین خاطر امام صادق علیه السلام فرمود: «رحم الله شیعتنا انهم أوذوا فینا واننا نؤذی فیهم؛ خداوند رحمت کند شیعیان ما را که به خاطر ما مورد اذیت قرار گرفتند و ما نیز به خاطر آن‌ها مورد اذیت قرار می‌گیریم.»

فصل

بعد درباره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که او وفات کرد و هیچ کس را وصی خود تعیین نکرد، او انتخاب را به‌امت خود واگذار کرده است، و آن‌ها نیز هر کسی را خواستند انتخاب کردند، و قرآن آن‌ها را تکذیب می‌کند و پیامبر خود را از آن چه

به او نسبت می‌دهند منزه می‌داند **﴿وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ﴾**[1] و افتـراء آن‌هـا بر پیامبر را نیز دروغ می‌داند **﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾**[2] پس خداوند سبحان خبر می‌دهد که هر کس برای امور خود انتخابی غیر از انتخاب خداوند و رسولش داشته باشد مـؤمن نیـست، در حـالی که آن‌ها این انتخاب متفاوت را کردند. پس مؤمن نیستند به تصریح قرآن مبین.

---

۱. بقره؛ آیه‌ی ۱۳۲.

۲. احزاب؛ آیه‌ی ۳۶.

فصل

لغزش‌های افراد درباره‌ی پیامبران علیهم‌السلام

وقتی برای مردم جایز باشد که امام را انتخاب کنند چرا جایز نباشد که پیامبر را انتخاب کنند و اشعری‌ها عدالت را قائل نیستند و انکار می‌کنن و بر خداوند ارتکاب ظلم را جایز دانسته اند؛ در حالی که قرآن نظر آن‌ها را رد می‌کند ﴿وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾[1]

بر خداوند ارتکاب کار زشت را جایز دانسته‌اند و گفتند او می‌تواند اراده‌ی خیر و شر کند، وقتی خداوند آن دو را اراده کرده است پس چرا پیامبران را مبعوث کرده است و آن‌ها را حجت قرار داده است؟

گفته اند: «صفات خداوند چیزی اضافه بر ذات است.» پس لازم می‌آید که آن‌ها چندین خدا را بپرستند

گفته اند: «هیچ تعهدی بر گردن خداوند وجود ندارد و او هر که را بخواهد به بهشت می‌برد و هر که را بخواهد به جهنم می‌برد و از رفتار خود مؤاخذه نمی‌شود، در حالی که خدای منادی عدالت می‌گوید: ﴿وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾[2] و

---

۱. کهف؛ آیه‌ی ۴۹.

۲. یس؛ آیه‌ی ۵۴.

می‌گوید: ﴿إِنَّ اللّـهَ لاَ یَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ﴾[1] و می‌گوید: ﴿مَّا یَفْعَلُ اللّـهُ بِعَذَابِکُمْ إِن شَکَرْتُمْ﴾[2]

معتزلی‌ها قائل به عدالت هستند و ارتکاب خطا را برای پیامبران جایز دانسته اند. در این صورت وقتی خداوند حکیم و عادل باشد چگونه ممکن است پیامبر جاهل مبعوث کند، در صورتی که خداوند ولی جاهل داشته باشد عدالت او کجا رفته است؟

آن‌ها امامت را قائل نیستند و گفته اند: «حسن و قبح شرعی است و نه عقلی.»

گفته اند: «خداوند به ابلیس دستور داد برای آدم سجده کند، اراده کرد که او سجده نکند و آدم را از خوردن از آن درخت نهی کرد، اراده کرد که او بخورد، در این صورت چگونه می‌شود که خداوند به چیزی دستور دهد که اراده نکرده است و از چیزی نهی کند که آن را اراده کرده است؟»

اهل تشبیه و تجسیم خداوند گفته اند: «خدای رحمن بر عرش تکیه زده است.» گفته اند: «او مثل سایر اجسام جسم است.» گفته اند: «او تمام فضای عرش خود را اشغال کرده است و دارای انگشتان غیر قابل شمارشی است و قلب مؤمن بین دو انگشت از انگشتان خدای رحمن قرار دارد.»[3]

گفته اند: «وقتی خداوند قوم نوح را هلاک کرد آن قدر بر آن‌ها گریه کرد تا چشمانش کور شد.»

---

۱. نساء؛ آیه‌ی ۴۰.

۲. نساء؛ آیه‌ی ۱۴۷.

۳. کافی؛ ج ۲، ص ۳۵۳.

گفته اند: «خداوند در روز قیامت پای خود را درون آتش می‌گذارد و آتش می‌گوید بس است بس است.»[١]

گفته اند: «خداوند در هر شب جمعه به آسمان دنیا پایین می‌آید، دارای یک الاغ است که سوار بر آن پایین می‌آید،[٢] در روز قیامت مانند یک ماه کامل رؤیت خواهد شد.»

بعد به پیامبران متعرض شده‌اند و ارتکاب خطا و انجام گناه در شرایط غفلت را برای آن‌ها جایز دانسته اند،[٣] آن‌ها را با ظاهر قرآن انطباق داده‌اند مانند این آیه ﴿وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾[٤] و برای مرسیلین مکرم ارتکاب گناه کبیره و صغیره را قبل از بعثت به پیامبری جایز دانسته‌اند و ارتکاب گناه صغیره بعد از بعثت به پیامبری را نیز جایز دانسته‌اند و بر سید مرسلین ارتکاب فعل خطا را جایز دانسته‌اند و به این آیه استناد کرده‌اند ﴿وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ﴾[٥] اما ندانستند که این وزر یعنی وزر جنگ و نه وزر گناه.»

گفته اند: «جبرئیل سینه اش را شکافت و از درون آن نطفه‌ی علقه‌ای بیرون آورد.» گفته اند: «این این خط شیطان است و بعد جبرئیل سینه اش را دوخت و اثر دوختن بر آن سینه باقی ماند.»[٦]

---

١. صحیح مسلم؛ ج ۴، ص۲۱۸۷؛ ح۵۰۸۴. کتاب بهشت. اساس التقدیس؛ ص۱۴۱؛ فصل ۲۶.

٢. تنزیه الشریعه؛ ج۱، ص۱۳۸. الموضوعات؛ ج۱، ص۷۹.

٣. الطرائف؛ ج۲، ص.۴۹ در آن جا مفصل توضیح داده شده است.

٤. طه؛ آیه‌ی ۱۲۱.

٥. شرح؛ آیه‌ی ۲.

٦. مسلم در کتاب ایمان؛ ح ۲۳۶ آن را روایت کرده است.

گفته اند: «که پدر پیامبرﷺ در حالت کفر از دنیا رفته است[1]، در حالی که او پسر سید المرسیلین ابراهیم است، همه‌ی این حرف‌ها را زده‌اند تا امامت این مرد را اثبات کنند و بر پیامبر گوش دادن به موسیقی و ترانه و رقاصی را جایز دانسته اند.» گفته اند: «او آن قدر مایل شده است تا این که عبایش از دوش او افتاده است. روایت کرده‌اند که آن مرد بر پیامبرﷺ وارد شد و دید که یک زن در حضور اوست و برایش شعر می‌خواند و دف می‌کوبد و پیامبرﷺ به او دستور داد تا سکوت کند وقتی آن مرد خارج شده است دوباره دستور داده است شعر بخواند و او نیز دوباره شروع کرده است و وقتی آن مرد دوباره نزد پیامبر بر می‌گردد. پیامبرﷺ به او دستور ساکت شدن می‌دهد و ساکت می‌شود و وقتی آن مرد خارج می‌شود دوباره دستور شعر خواندن می‌دهد، آن زن گفت: «ای پیامبر! این مرد کیست که وقتی وارد می‌شود دستور می‌دهی ساکت شوم و وقتی می‌رود دستور خواندن می‌دهی؟» فرمود: «این مردی است که از باطل بدش می‌آید.»[2] و این افراد با این سخن پیامبر خود را دوستدار باطل معرفی کرده اند.

روایت کرده‌اند که پیامبر فرمود: «هیچ چیز برای من مفید تر از پول فلانی نیست.» در حالی که با این سخن قرآن را تکذیب کرده‌اند که می‌گوید: **﴿وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ﴾**[3] روایت کرده‌اند که پیامبر در حال نماز بود و یک زن در حال پاک کردن لباس او از جنابت بود در حالی که خداوند به او دستور داده است لباسش را پاکیزه

---

۱. رسائل سیوطی، رساله‌ی نجات پدران پیامبر.

۲. احیاء علوم الدین؛ ج۲، ص۲۷۸. کتاب آداب گوش دادن.

۳. ضحی؛ آیه‌ی ۸.

کند ﴿وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ﴾[١] و گفته اند: «در این جا منظور از لباس قلب است.»

از پیامبر روایت کرده‌اند که فرمود: «یک سوم دین خود را از ......یاد بگیرید و بلکه نصف دین را از او یاد بگیرید.»[٢] از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده‌اند که نماز عصر را دو رکعت خواند و دچار سهو شد، مردم گفتند: «ای پیامبر! آیا نماز را شکسته خواندید یا فراموش کردید؟» فرمود: «هیچ کدام.» در حالی که ضرورت اقتضای یکی از این دو وجه را دارد، و بعد بلند شد و نماز را تکرار کرد و فرمود: «من هم یک انسان مثل شما هستم.»[٣]

فصل

در حکمت و عدالت چگونه جایز است که خداوند پیامبری برای مردم مبعوث کند که جهل دارد و در امانت داری خود خیانت می‌کند و در این صورت دیگران را هم به کارهای زشت فرا می‌خواند و خودش نیز آن را مرتکب می‌شود.

روایت کرده‌اند که پیامبر نزد محله‌ی بنی نجار آمد و کمی جستجو کرد و بعد در حالت ایستاده بول کرد[٤] و روایت کرده‌اند که پیامبر در پشت سر آن مرد نماز خواند و در پشت سر اعمی بن مکتوم، نماز خواند و فرمود: «هیچ پیامبری از دنیا نمی‌رود مگر آن که پشت سر یکی از افراد امتش نماز می‌خواند.»[٥]

---

١. مدثر؛ آیه‌ی ۴.

٢. وسائل الشیعه؛ ج١، ص۴٧.

٣. فتح الباری؛ ح۴٨٢.

٤. الطرائف؛ ج٢، ص٣٠٢.

٥. مسند احمد؛ ح٧٩.

می گویم: چگونه به صاحب رعیت جایز است که به رعیت خود اقتدا کند در حالی که به آن‌ها دستور داده شده است به او اقتدا کنند، و عقل سلیم این را انکار می‌کند و هر کس آن را بگوید کافر است.

بعد در سخن گفتن به او نسبت لغو و هذیان گویی داده اند؟ در حالی که خداوند او را از آن منزه دانسته است ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى﴾[1]

بعد به این موارد اکتفا نکرده‌اند و به عقاید اهل بهشت و عقاید اهل جهنم نیز پایبند نماندند و بر پروردگار خود و پیامبر خود و قرآن خود دروغ بستند، اما دروغ بستن به قرآن این است که قرآن می‌گوید: «و لا یظلم ربک احدا» و آن‌ها می‌گویند هر خیر و شری که در عالم صادر می‌شود اراده کننده و فاعل آن خداوند است، در حالی که قرآن آن‌ها را تکذیب می‌کند و می‌گوید: ﴿فَمَن شَاء فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاء فَلْيَكْفُرْ﴾[2] و پیامبر می‌فرماید: «ان هی الا اعمالکم و أنتم تجزون فیها ان خیرا فخیر و ان شرا فشر؛ شما به چیزی جز اعمال خود مجازات نمی‌شوید اگر اعمال شما خوب باشد مجازات شما نیز خوب خواهد بود و اگر اعمال شما شر باشد مجازات شما نیز شر خواهد بود.»[3]

خداوند متعال می‌گوید: ﴿وَإِذَا فَعَلُواْ فَاحِشَةً قَالُواْ وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءنَا وَاللّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللّهَ لاَ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاء أَتَقُولُونَ عَلَى اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ﴾[4]

---

۱. نجم؛ آیه‌ی ۳.

۲. کهف؛ آیه‌ی ۲۹.

۳. الغدیر؛ با مقداری تفاوت؛ ج۵، ص۴۵۲.

۴. اعراف؛ آیه‌ی ۲۸.

اما دروغگویی آن‌ها در آخرت نیز وقتی خداوند به آن‌ها می‌گوید: ﴿أَيْنَ شُرَكَآؤُكُمُ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ﴾[1] آن‌ها در این لحظه دروغ می‌گویند و سوگند می‌خورند و می‌گویند: ﴿وَاللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ﴾[2] پس خود را تکذیب کردند و پروردگارشان را نیز تکذیب کردند و اما تکذیب پیامبرشان در این سخن پیامبر است که فرمود: «نقلت من الاصلاب الطاهره الی الارحام الزکیه؛ من از صلب‌های پاک به رحم‌های پاکیزه منتقل شده‌ام.»[3] و قرآن نیز او را تصدیق می‌کند ﴿وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ﴾[4] یعنی در صلب‌های موحدان، در حالی که آن‌ها عقل و نقل را تکذیب می‌کنند و می‌گویند: پیامبر از یک کافر متولد شده است، و می‌گویند: «او دچار سهو و فراموشی شده است.» در حالی که خداوند می‌گوید: ﴿سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنسَى﴾[5] و فراموشی

را از حضرت نفی کرده است، و اگر این عبارت نهی بود باید می‌گفت لا تنس ، اما گفته است لا تنسی،

و اما فراتر رفتن آن‌ها از اهل بهشت این است که اهل بهشت وقتی وارد بهشت می‌شوند می‌گویند: «الحمد لله الذی هدانا لهذا» و پروردگار خود را به خاطر هدایت شکر می‌کنند، و اهل جهنم وقتی وارد جهنم می‌شوند «قالوا ربنا غلبت علینا شقوتنا»

---

۱. انعام؛ آیه‌ی ۲۲.

۲. انعام؛ آیه‌ی ۲۳.

۳. الشفا؛ ج۱، ص۸۳. شرافت نسب حضرت.

٤. شعرا؛ آیه‌ی ۲۱۹.

۵. اعلی؛ آیه‌ی ۶.

و اعتراف می‌کنند که شقاوت بر آن‌ها غالب شده است، اما قدری‌ها در اعتقاد خود بر خلاف عقل و نقل و قرآن و خدای رحمن معتقد هستند

اما علوی‌ها سه فرقه هستند: زیدی ها، اهل غلو، دوازده‌امامی ها.

اما زیدی‌ها معتقد به‌امامت علی و حسن و حسین علیهم‌السلام و زید بن علی هستند، و دارای پانزده فرقه هستند: بتری ها، جارودی ها، صالحی ها، حریزی ها، صاحبی ها، یعقوبی ها، ابرقی ها، عقبی ها، یمانی ها، محمدی ها، طالقانی ها، عمری ها، رکبی‌ها، خشبی ها، حلسفی ها، و همگی اعتقادی به عصمت امام ندارند، و می گویند: امامت منحصر به فرزندان فاطمه علیهاالسلام است، و هر کس از آن‌ها دعوت به کتاب و سنت کند نصرت او واجب است، عده‌ای از آن‌ها معتقد به حلال بودن متعه و رجوع هستند، محمدی ها می‌گویند: محمد بن عبد الله بن حسن زنده است و نمرده است، او قیام خواهد کرد و پیروز می‌شود، آن‌ها همان جارودی‌ها هستند و عمری‌ها می‌گویند: «یحیی بن عمر که پدرش در کوفه به قتل رسید زنده است و نمرده است، و او روزی قیام می‌کند و پیروز می‌شود، اما صالحی‌ها اصحاب حسن بن صالح هستند و به سزی‌ها شناخته می‌شوند و آن‌ها معتقدند علی علیه‌السلام بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله افضل افراد امت است، اما به دو شیخ هم دشنام نمی‌دهند، و می گویند علی علیه‌السلام با آن دو بیعت و صلح کرد، و می گویند اگر علی علیه‌السلام با آن دو جنگ می‌کرد خون آن دو را حلال می‌دانست اما او از جنگیدن با آن‌ها امتناع کرد[1]، و این فرقه منکر حلال بودن متعه و رجوع هستند، و ابراقی‌ها اصحاب عباد بن ابرق کوفی هستند که مخالف جارودی‌ها

---

۱. صالحی ها با معتزله در این سخن اتفاق نظر دارند که امیر المؤمنین با خلفا بیعت کرد و به امامت آن‌ها راضی شد و معتقدند اگر با آن ها می‌جنگید آن ها کافر می‌بودند.

هستند و دو شیخ را انکار نمی‌کنند و معتقد به حلال بودن متعه و رجوع نیز نیستند، حریزی‌ها اصحاب حریز حنفی کوفی هستند، مانند صالحی‌ها هستند اما گمان می‌کنند علی علیه‌السلام اگر از بیعت با آن دو شیخ خودداری می‌کرد خون آن دو را حلال می‌دانست، آن‌ها از عثمان اعلام برائت می‌کنند، اصحاب علی علیه‌السلام را کافر می‌دانند، و به دین هر کس از آل محمد علیه‌السلام که با شمشیر قیام کند؛ اعتقاد دارند.

دومین فرقه‌ی شیعیان کسانی‌ها هستند که چهار فرقه هستند: مختاری ها، مکری‌ها، اسحاقی ها، حزنی ها.

سومین فرقه از شیعیان اهل غلو هستند که دارای نه فرقه هستند: واصلی ها، سبأیی‌ها[1]، مفوضی ها، مجسمی ها، منصوری ها، عراقی ها، براقی ها، یعقوبی ها، عمامی ها، اسماعیلی ها، داودی ها، و هر کدام از آن‌ها معتقد به باطل بودن شریعت‌ها هستند.

فرقه‌ای از آن‌ها می‌گویند: «خداوند در چهره‌ی مخلوقاتش ظاهر می‌شود، از شکلی به شکل دیگر در می‌آید، در هر چهره‌ای که ظاهر می‌شود یک باب و حجابی وجود دارد، وقتی انسان این چهره را بشناسد تکلیف از او ساقط می‌شود، در حالی که آن‌ها با این عقیده با عقل و نقل مخالفت کرده اند، اما عقل این است که عقل بنده را به اطاعت خداوند دعوت می‌کند به این خاطر که او مالک و نعمت دهنده است، چه نیکی کرده باشد و چه ابتلا داده باشد. اما نقل این است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «فاصله‌ی بین بنده و کفر ترک نماز است و فرقه‌ی دیگری از آن‌ها می‌گویند: پیامبر و ائمه می‌توانند خلق کنند و روزی دهند، و مرگ و زندگی در اختیار آن‌ها است، و

---

۱. در اصل نسخه‌ی چاپی سبابی ها است.

فریضه‌های واجب مثل نماز و کارهای حرام مثل شرب خمر افرادی از مرد و زن هستند، وقتی انسان بتواند آن را در ظاهر و باطن بشناسد کارهای حرام برای او حلال می‌شود، و واجبات از عهده‌ی او ساقط می‌شود.

و این فرقه‌ی سبائی‌ها به بیست و سه فرقه تقسیم شده اند: خصیبی ها، خدلجی‌ها، نضری ها، اسحاقی ها، قمی ها، قتبی ها، جعدی ها، ناووسی ها، فضلی‌ها، سری ها، طیفی ها، فارسی ها، یعقوبی ها، عمری ها، مبارکی ها، میمونی‌ها.

پس سبائی‌ها اصحاب علی بن سبأ هستند.[1] و او اولین کسی است که غلوگویی کرد، و گفت: «خداوند ظهور نمی‌کند مگر در قالب امیر المؤمنین فقط.» رسولان مردم را به علی دعوت می‌کردند، و ائمه باب‌های علی هستند، پس هر کس علی را خالق و رازق خود بداند تکلیف از عهده‌ی او ساقط می‌شود. البته این کفر محض است.

خصیبی‌ها اصحاب یزید بن خصیب هستند. او معتقد بود خداوند در کسی ظهور نمی‌کند مگر در امیر المؤمنین عليه‌السلام و ائمه‌ی بعد از او، و رسولان را خداوند فرستاد تا بندگان را به طاعت علی دعوت کنند، و آن مرد، مرد ابلیس ابلیس‌ها است ، و از قدیم یک تاریکی سیاه در کنار نور علی وجود داشته است چرا که تاریکی عکس نور است.

و اما نصیری‌ها اصحاب محمد بن نصیر نمری هستند، عقیده شان این است که: «خداوند در کسی جز علی عليه‌السلام ظهور پیدا نمی‌کند.»

اسحاقی‌ها اصحاب اسحاق بن ابان احمر هستند، و او با رشید داستان‌هایی دارد.

---

۱. مشهور آن است که او عبد الله بن سبأ است.

قمی‌ها اصحاب اسماعیل قمی هستند، که می‌گویند: «خداوند در هر کس می‌تواند هر طور بخواهد ظهور کند، این که علی علیه السلام و ائمه نور واحد هستند.»

اما قتبی‌ها می‌گویند: «امام باقر علیه السلام زنده است و نمرده است و هر وقت بخواهد ظهور خواهد کرد.»

فطحی‌ها اصحاب عبد الله بن جعفر افطح هستند، و آن‌ها امامت را برای امام صادق علیه السلام قائل هستند، برای او ادعای لاهوتی بودن کرده اند.

واقفی‌ها به امام موسی توقف کردند و گفتند: «او زنده است و نمرده است، و به قتل نرسیده است، و نزد آن‌ها باز خواهد گشت.»

فارسی‌ها می‌گویند: «بین خداوند و بین امام واسطه وجود دارد، امام باید از آن واسطه اطاعت کند و مردم باید از امام اطاعت کن.»

یعقوبی‌ها همان واقفی‌ها هستند، و دین آن‌ها منسوخ شده است.

مبارکی‌ها همان کسانی هستند که به امام صادق توقف می‌کنند، و می‌گویند اسماعیل پسر او بعد از مرگ زنده می‌شود و جهان را از عدالت پر می‌کند.

میمونی‌ها اصحاب عبد الله بن میمون بن مسلم بن عقیل هستند.[1]

فرقه‌ی مفوضی‌ها دارای بیست شعبه است، از جمله فواتی‌ها که اصحاب فوات بن احنف هستند، و می‌گویند: «خداوند امور آفرینش و امر و مرگ و زندگی و رزق

---

۱. عبد الله همان ابن میمون فلاح است و اعتقاد دارند که او خود را منسوب به مسلم بن عقیل دانسته است آن هنگام که نزد قبیله‌ی بنی عقیل در بصره رفت ، و برخی از مدعیان اسماعیلی ها معتقدند او از فرزندان سلمان فارسی است.

را به علی و ائمه‌ی از فرزندان او تفویض کرده است.»[1] و این که آن‌ها دچار مرگ می‌شوند یک حالت حقیقی است، و ملائکه اخبار را برای آن‌ها نقل می‌کنند و برخی از آن‌ها ممعتقدند: «خداوند در این چهره حلول می‌کند و خودش مردم را به خودش دعوت می‌کند.»

عمری‌ها اصحاب عمر بن فرات هستند که او شیخ اهل معتقد به تناسخ است، دانقی‌ها اصحاب حسن بن دانق هستند و می‌گویند: «امام متصل به خداوند است مانند اتصال نور خورشید به خورشید، پس او خدا نیست و غیر او هم نیست پس نه مباین است و نه ممازج است.»[2]

خصیبی‌ها معتقدند امام با روح القدس تایید می‌شود و در گوش او صدائی خوانده می‌شود و خماری‌ها اصحاب محمد بن عمر خماری بغدادی هستند، و مانند امامیه به ترتیب درجات قائل هستند، اما می‌گویند امام در بین مخلوقات مانند چشم بینا و زبان سخنگو و خورشید نورانی است و بر همه چیز اشراف دارد.

می گویم: از تقسیم کننده‌ی این فرقه‌ها در تعجب هستم، که چرا این فرقه را از اهل غلو قرار داده است، در حالی که اول گفته بود آن‌ها از امامیه هسند، و بعد می‌گوید: «اما آن‌ها می‌گویند امام مانند چشم بینا و زبان سخن گو است، و با این بیان معلوم می‌شود که این فرد به مرتبه‌ی ولی مطلق معرفت ندارد این که ولی مطلق چشم بینای خداوند در بین بندگانش است و زبان سخنگوی او در بین بندگانش است. لایوبی‌ها اصحاب جالوت قمی هستند، و می‌گویند: «امام همان انسان کامل

---

۱. به شکل مستقل و نه در طول خداوند.

۲. منظور این فرقه این است که: امام مانند عکس درون آئینه است که نه آن شخص است و نه غیر اوست، و نه شیء مباین است و نه ممازج.

است وقتی به کمال نهائی برسد خداوند در او ساکن می‌شود و از زبان او سخن می‌گوید.»

از جمله فرقه‌های اهل غلو کنانی‌ها هستند، که سیزده فرقه هستند، مختاری ها، کیسانی ها، کرامی ها، مطلبی ها، و همگی معتقدند که محمد بن حنفیه امام بعد از پدرش است ، و کیسان[1] همان مختار بن ابی عبیده‌ی ثقفی است، و این اسم را امیر المؤمنین بر او گذاشت، و آن‌ها همان اصل تناسخ هستند.

مسلمی‌ها اصحاب ابو مسلم خراسانی هستند.

کنانی‌ها اصحاب عامر بن وائل کنانی هستند، و می‌گویند: «محمد بن حنفیه امام است و او در کوه‌های رضوی زنده است، و در گروهی از ملائکه قیام خواهد کرد و زمین را از عدالت پر می‌کند، و عرفی‌ها اصحاب عرف بن احمر هستند، و سماعی‌ها اصحاب سماعه اسدی هستند، و او کسی بود که کارهای عجیب و خارق العاده و نیرنگ و کیمیا و امور غیر فریضه از خود نشان می‌داد، غمامی ها که معتقدند: «علی در هر تابستان در شکل یک ابر به پایین می‌آید.» و می‌گویند صدای رعد صدای علی است، و ازوری‌ها می‌گویند علی سازنده‌ی جهان است.

فرقه‌ی چهارم از این فرقه‌ها محمدی است، که دارای چهار فرقه است: محصی‌ها، که می‌گویند: خداوند در کسی جز شیث بن آدم ظهور نکرده است، و محمد صلی الله علیه و آله است که خلق می‌کند، و اوست که رسولان را ارسال کرده است، و ائمه‌ی از فرزندانش باب های او هستند تا مردم را به شریعتی که برایشان تشریع کرده است دعوت کند. بهمنی‌ها می‌گویند: خداوند هم چنان ظهور می‌کند و مردم را به خودش و به عبادت خودش دعوت می‌کند، و هر کس که قدرتی از خود اظهار می‌کند که

---

۱. کیسان همان مولی محمد بن حنفیه است و نه مختار ثقفی.

دیگران از آن عاجز هستند او خدا است، چرا که قدرت فقط در جائی هست که خدای قادر باشد، و قدرت صفت ذات است، بهمنی‌ها می‌گویند: خداوند در کسی جز امیر المؤمنین علیه‌السلام و ائمه‌ی بعد از او ظهور نکرده است، اوست که رسولان را ارسال کرده است و آن‌ها بنده‌ی او هستند، به این سخن امیر المؤمنین احتجاج کرده‌اند که فرمود: «حمد خدایی که در اولین باطن است و در آخرین ظاهر است، و برای رسولان معجزاتی قرار داده است و برای اولیاء کرامت‌هایی قرار داده است.»

اما نجاری‌ها اصحاب حسن نجار هستند او در سال ۲۹۲ در یمن ظهور کرد و ادعا کرد باب خداوند است، وقتی مردم از او استقبال کردند ادعای خدایی کرد، و مردی که به او حسن بن فضل خیاط می‌گفتند به او اعتقاد پیدا کرد، و اقدام به تبلیغ برای نجار می‌کرد و ادعا کرد که سخن گوی اوست، و مردم را دعوت می‌کرد مراسم حج را در خانه‌ی نجار به جا آورند، آن‌ها نیز این کار را کردند و هفت مرتبه دور خانه‌ی او طولف کردند، سرهای خود را تراشیدند، نجار و خیاط زن و مرد را با هم اختلاط می‌دادند، برخی را به‌امیزش با دیگری فرا می‌خواندند، وقتی زنی از پدر خود و یا برادر خود بچه دار می‌شد آن بچه را برگزیده می‌خواندند. و حلاجی‌ها اصحاب حسین بن منصور حلاج هستند که در سال ۳۱۸ در بغداد ظهور کرد و از عجم بود، و ادعا کرد باب خداوند است، و علی بن عیسی که وزیر بود او را دست گیر کرد و هزار ضربه با عصا بر او کتک زد و اعضای بدنش را از هم جدا کرد اما او آه نگفت، و هر وقت عضوی از اعضای بدن او را جدا می‌کردند می‌گفت:

و حرمة الود الذی لم یکن یطمع فی افساده الدهر

ما قد لی عضو و لا مفصل الا و فیه لکم ذکر

و حرمت محبت که همیشه روزگار در صدد نابود کردن آن است برای من آن مقدار است که هر عضوی و مفصلی را از من قطع کنید صدای ذکر از آن می‌شنوید

اما جبری‌ها و حمیری‌ها از شاگردان امام صادق علیه‌السلام هستند و علم شیمی را از او آموختند.

اما خوارج که از دین خارج شده‌اند دارای نه فرقه هستند: ازارقی‌ها که صحاب نافع ازرق هستند و او کسی است که تقیه را حرام کرد، اباضی‌ها که اصحاب عبد الله بن اباض هستند، در حضر موت و مغرب و بوارخ و تل أعفر ساکن هستند و به آن دو شیخ محبت دارند و علی و عثمان را دشنام می‌دهند، و به این خاطر خوارج نامیده شده‌اند که در جنگ صفین در سپاه علی بودند، بعد از اطاعت امام عادل خارج شدند و کافر شدند و عبادت هایشان برایشان فایده‌ای ندارد، ناکثین که طلحه و زبیر هستند. قاسطین معاویه و عمرو بن عاص هتند که اهل بغی هستند.

اما دوازده‌امامی‌ها [1] عقیده شان این است که برای خداوند وحدانیت را قائل هستند، دو تا بودن را از او نفی می‌کنند، از قائل شدن مثل و مانند و شبیه و تشبیه برای خداوند نهی می‌کنند. اشعری‌ها می‌گویند: «پروردگار ما که به آن ایمان داریم و او را می‌پرستیم آن خدایی نیست که شما به آن اشاره می‌کنید ، چرا که پروردگار از مثل داشتن دور است و از شبیه داشتن منزه است، از سخن‌ها متعال است، از خطا و ظلم دور است، حاکمی عادل است که توهم نمی‌کند و متهم نمی‌شود، انجام کار زشت برای او جایز نیست، عمل کسی را ضایع نمی‌کند و برٌ او واجب است به عهد خود وفا کند، ولی واجب نیست به وعده‌ی عذابش عمل کند، حسن و قبح دو چیز عقلی هستند و نه شرعی، خداوند متعال اراده‌ی کننده‌ی طاعت‌ها است، از معصیت‌ها و گناهان کراهت دارد، صفات او عین ذات مقدس اوست، او ذات واحد و احد و ابدی و سرمدی و قیمومی و رحمانی است و دارای جلال و اکرام است،

---

۱. امالی شیخ صدوق؛ ص۵۱۰؛ مجلس ۹۳.

امر او نه جبر است و نه تفویض، بلکه مرتبه‌ای بین این دومرتبه و حالتی بین این دو است، می‌گویند: «پیامبران، معصوم و صادق هستند و خداوند آن‌ها را به هدایت و دین حق مبعوث کرده است و آن‌ها رسولانی هستند که بشارت می‌دهند و انذار می‌کنند و در این موارد راست گو هستند و ارتکاب کار خطا برای آن‌ها جایز نیست چه با عمد و چه با سهو.»

بعد به اشعری‌ها گفتند: «پیامبر شما که به او تعرض می‌کنید و او را جایز الخطا می‌دانید و امکان نقص را در او قائل هستید آن پیامبر ما نیست که ما مأمور به پیروی از او هستیم، چرا که پیامبر ما پاکیزه‌ی از رسولان است و محبوب پروردگار جهانیان است، زمانی که پیامبر بود آدم هنوز بین آب و گل بود و او سید و معصوم است و تولدش پاکیزه است و شرافتش بسیار است و افتخاراتش عالی است او سید اهل آسمان‌ها و زمین است و طیب و طاهر است، عالی مقام است و درخشنده است و معصوم است، و از گناه و غفلت منزه است.»

بعد آن‌ها اصل چهارمی را قائل شدند و آن امامت است ، برهان آوردند که این امامت لطف است و بر خداوند واجب است امام را منصوب و تعیین کند،[۱] بر رسول واجب است آن را توضیح دهد، امام برای حراست از مرزها و تدبیر امور و سیاست مداری مردم و کشورها است، و معرفت امام حق بر هر مکلفی واجب است مانند واجب بودن معرفت پیامبر، این که هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد کافر مرده است، اثبات کردند که امامت کمال ین است، چشمه‌ی یقین است، برتری کفه‌ی ترازو است، یک امان از طرف ربوبیت است و هیچ گاه منسوخ نمی‌شود، پس از ازل بوده است و هم چنان باقی خواهد بود، و امامت کشتی نجات است، چشمه‌ی

---

۱. امالی شیخ صدوق؛ ص۵۳۷؛ مجلس ۹۷.

زندگی است، آن‌ها متمسک به سلسله‌ی عصمت هستند و در راه مستقیم و رفتار استوار قدم بر داشتند.

این به خاطر آن است که این هفتاد و سه فرقه دارای سه اصل هستند: اشعری‌ها که قائل به توحید و نبوت و معاد هستند، و عدالت و امامیه و معتزلی‌ها را انکار کردند و امامیه معتقد به آن هستند.

اما معتزلی‌ها عدالت را قبول دارند و امامت را انکار کردند. امامیه نظر هر دو فرقه را قبول دارد و اصل چهارمی را اضافه نمودند، آن خاتمه‌ی اعمال یعنی امامت است. پس فرقه‌ای هستند که متمم هستند، پس از بین هفتاد و سه فرقه نجات می‌یابند، چرا که به بعثت و محشر اعتراف دارند و این که قیامت خواهد آمد و شکی در آن نیست و خداوند افراد درون قبر را محشور می‌کند و این که اعمال منافقیم حبط شده است، چون به شکل حق انجام نشده است، پس عبادت‌هایی که کرده‌اند بر خلاف شکلی است که خداوند دستور داده است، و همگی تقلبی و نمای شبیه است و صحیح بودن عبادت‌ها منوط به شبیه است، این شبیه موجب طهارت است. در صورتی که عقاید منافقین فاسد است پس اعمالی که مبتنی بر فاسد باشد فاسد خواهد بود. دلیل دوم باطل بودن اعمال آن‌ها نیت است، که نیت آن‌ها غیر صحیح است، همین طور صدقاتی که آن‌ها می‌دهند چون به شکل غیر حق انجام شده است، چون آن چه در دست منافقین است غصبی است، چیز فاسد و غصبی مقبول واقع نمی‌شود.

بعد مؤمنی که دارای معرفت است معتقد است که گناهان برای مؤمن عارف تبدیل به حسنه می‌شود، قائل است که پروردگار معبود واجب الوجود است، منزه از دیده شدن با چشم است، اما با چشم بصیرت قابل رؤیت است، به اشعری‌ها گفتند: «پروردگاری که شما معتقد هستید در رزو قیامت رؤیت می‌شود او پروردگاری نیست که ما او را می‌پرستیم، چرا که پروردگار ما هیچ مثل و مانندی ندارد، کسی که

مثل ندارد رؤیت نمی‌شود. پس پروردگار معبود قابل رؤیت نیست، پروردگار قابل رؤیت در روز قیامت همان کسی است که شما در دنیا ولایتش را انکار کردید، به خاطر دشمن با او و انکار ولایتش کافر شدید، چرا که او ولی و حاکمی است که دارای حکومت است و شما به سوی او رجوع خواهید کرد، و این سخن اشاره به آن است «أنا العابد أنا المعبود؛ من عابد هستم من معبود هستم.» قائل هستند که علی مولای مردمان است، و او بعد از پیامبر افضل افراد امت است در بهره و نصیب، چرا که او از همه عالم تر و زاهد تر و شجاع‌تر[1] و نزدیک‌تر است[1] و او معصوم و واجب

---

۱. فرقه های اسلامی بر صحت آنچه مؤلف مطرح کرده است؛ اجماع دارند و اکنون نمونه هائی را ذکر می‌کنیم:

- علی افضل صحابه است

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الصدیقون ثلاثة: حبیب بن موسی النجار و هو مؤمن آل یس، و حزقیل مؤمن آل فرعون، و علی بن أبی طالب و هو أفضلهم؛ افراد صدیق سه نفر هستند: «حبیب بن موسی نجار که همان مؤمن آل یس بود، و حزقیل که مؤمن آل فرعون بود ، و علی بن ابی طالب علیه السلام که از آن ها برتر است.» فضائل الصحابه احمد؛ ج۲، ص۶۲۷- ۶۵۶؛ ح۱۰۷۲ و ۱۱۱۷. جامع الصغیر؛ ج۲، ص۸۱. تاریخ الخمیس؛ ج۲، ص۲۷۵. امالی شجری؛ ج۱، ص۱۳۹. الفیض القدیر؛ ج۴، ص۲۳۸. الفردوس؛ ج۳، ص۴۲۱؛ ح۳۸۶۶. مناقب ابن مغازلی؛ ص۱۶۱؛ چاپ بیروت و ص۲۴۶؛ ح۲۹۳؛ چاپ تهران.

و نیز فرمود: «و لکن یا أبا عقال فضل علی علی سائر الناس کفضل جبرئیل علی سائر الملائکة؛ اما ای ابو عقال فضیلت علی بر سایر مردم مانند فضیلت جبرئیل بر سایر ملائکه است.» کفایه الطالب؛ ص۳۱۶؛ باب هشتاد و هفت.

نیز در ذکر اصحابش فرمود: «و أفضلهم علی؛ ...وبرترین ان ها علی است.» الکامل ابن عدی؛ ج۶، ص۷۷. زندگی نامه‌ی کوثر بن حکیم؛ ص ۱۶۱۰.

نیز فرمود: «**خیرها و أتقاها و أفضلها و أقربها إلی الجنة أقربها منی و لا أقرب و لا أتقی إلی من علی ابن أبی طالب**؛ بهترین آن ها و با تقواترین آن ها و نزدیک ترین آن ها به بهشت کسی است که از همه به من نزدیک تر باشد و کسی نزد من از علی بن ابی طالب علیه السلام با تقواتر نیست.» ینابیع الموده؛ ج۱، ص۲۹۴. به نقل از کتاب همدانی. مودة القربی – مودت سوم.

نیز فرمود: «**أفضل رجال العالمین فی زمانی هذا علی و أفضل نساء الأولین والآخرین فاطمة**؛ برترین مردان جهانیان در این زمان علی است و برترین زنان اولین و آخرین فاطمه است.» ینابیع الموده؛ ج۱، ص۳۰۲. به نقل از نودة القربی مودت هفتم.

نیز فرمود: «**إن الله عزوجل یقول: یت عبادی ... ألا فاعلموا أن أکرم الخلق علیّ و أحبهم إلیّ محمد، و أفضلهم لدیّ محمد و أخوه علی من بعده، والأئمة الذین هم الوسائل**؛ خداوند عز و جل می‌گوید: «ای بندگان من! بدانید که کریم ترین مخلوقات نزد من و محبوب ترین آن ها نزد من محمد است، و برترین آن ها نزد من محمد و بعد از او برادرش علی و ائمه هستند که آن ها وسیله هستند.» ارشاد القلوب؛ ج۲، ص۴۲۴.

نیز فرمود: «**یا علی لو أنّ أحداً عبدالله حق عبادته ثم یشک فیک و أهل بیتک أنکم أفضل الناس کان فی النار**؛ ای علی! اگر کسی حق عبادت خداوند را به جا آورده باشد و بعد در تو و اهل بیت تو شک کند که شما برترین مردم هستید او در آتش خواهد بود.» ینابیع الموده؛ ج۱، ص۳۰۲. به نقل از مودة القربی مودت هفتم.

- علی عالم ترین اصحاب است

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «**أعلم أمتی من بعدی علی بن أبی طالب**؛ عالم ترین امت من بعد از من علی بن ابی طالب علیه السلام است.» جامع الاحادیث سیوطی؛ ج۱، ص۴۹۱؛ ح۳۴۱۴. کنز العمال؛ ج۱۱، ص۶۱۴؛ ح۳۲۹۷۷؛ چاپ بیروت؛ ج۶، ص۱۵۶؛ چاپ دکن؛ ص۱۳۱۲. کنوز الحقائق؛ ص۳۹۰؛ چاپ مصر و ص۱۸؛ چاپ اسلامبول؛ ۱۲۸۵.

ابن عباس می‌گوید: پیامبرﷺ فرمود: «**علی بن أبی طالب أعلم أمتی و أقضاهم فیما اختلفوا فیه من بعدی**؛ علی بن ابی طالب علیه السلام عالم ترین فرد در امت من و عالم ترین فرد در قضاوت کردن بین اختلافات آن ها بعد از من است.» قصص الانبیاء؛ ص۴۱۹. کمال الدین؛ ج۱، ص۲۶۳.

حسن بن علی علیه السلام فرمود: «پیامبرﷺ فرمود: «**علی أعلم الناس بالله والناس**؛ علی عالم ترین مردم به خداوند و به مردم است.» کنز العمال؛ ج۱۱، ص۶۱۴؛ ح ۳۲۹۸۰.

مقداد می‌گوید: «**إنی لأعجب من قریش أنهم ترکوا رجلاً ما أقول أن أحداً أعلم و لا أقضی منه بالعدل**؛ من از قریش در تعجب هستم چگونه مردی را رها کرده اند که نمی توانم بگویم کسی از او عالم تر و عادل تر در قضاوت است.» تاریخ طبری؛ ج۳، ص۲۹۷. حوادث سال ۲۳ داستان شوری تاریخ یعقوبی؛ ج۲، ص۱۶۳؛ روزگار عثمان. شرح نهج البلاغه؛ ج۱، ص۱۹۴؛ خطبه ۳. الکامل فی التاریخ؛ ج۳، ص۲۲۳؛ حوادث سال ۲۳ داستان شوری. العقد الفرید؛ ج۴، ص۲۶۴.

یزید ثقفی می‌گوید: «بدون شک علی قوی ترین آن ها در قضاوت و عالم ترین و برترین آن ها بود.» تاریخ دمشق؛ ج۶۳، ص۸۰. زندگی نامه‌ی یزید ثقفی منشی حجاج.

- علی زاهد ترین صحابه

پیامبرﷺ به فاطمه فرمود: «**أما تعلمین یا بنیة أن من کرامة الله إیاک أن زوّجک خیر أمتی و أزهدهم فی الدنیا**؛ مگر نمی دانی ای دخترم که از کرامت خداوند به تو این است که برترین امت مرا و زاهدترین آن ها در دنیا را به تو تزویج کرده است.» کتاب سلیم؛ ص۷۰ و۹۳.

و از سعد بن ابی وقاص در پاسخ به دشنام دهندگان به امیر المؤمنین علیه السلام نقل است که گفت: «**ألم یکن أزهد الناس**؛ مگر او زاهدترین مردم نبود؟»

مستدرک الصحیحین؛ ج۳، ص۴۹۹. ذکر مناقب ابو اسحاق سعد بن ابی وقاص.

قبیصه می‌گوید: «**ما رأیت فی الدنیا أزهد من علی بن أبی طالب**؛ من در دنیا کسی زاهدتر از علی بن ابی طالب ندیدم.» نهج الحق؛ ص۲۴۵. کشف الیقین؛ ص۱۰۷؛ ح۱۰۱. مناقب خوارزمی؛ ص۱۲۲؛ ح۱۳۲؛ فصل۱۰.

- علی شجاع‌ترین صحابه

الاطاع است و این خصوصیتی از طرف خداوند والای عظیم است، و تصریحی از طرف پیامبر رؤوف رحیم است.

او علیه‌السلام برای بعد زا خود حسن را منصوب کرد ، و حسن علیه‌السلام نیز حسین علیه‌السلام را منصوب کرد، و حسین علیه‌السلام نیز علی بن حسین علیه‌السلام را برای بعد از خود منصوب کرد، تا این که به جانشین مورد اشاره رسید[2] و هر یک از این ائمه برترین اهل زمان خود هستند، [3] و این که او در علم به هیچ کس احتیاج ندارد، این که‌امور آن‌ها یکسان است و آن‌ها نور واحد هستند، کسی نمی‌تواند بر آن‌ها تقدم بجوید مگر کسی که به خداوند و پیامبر او کافر باشد، این که معرفت آن‌ها واجب است و اطاعت از آن‌ها لازم است، این که اعلام برائت از دشمنان آن‌ها واجب است مانند واجب بودن معرفت آن ها، و این که برتری آن‌ها واضح تر از خورشید است چه در زمان حیات

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به فاطمه علیهاالسلام فرمود: «فزوَّجک إیاه و اتخذه وصّیاً، فهو أشجع الناس قلباً؛ و خداوند او را به تو تزویج کرد و او را وصی انتخاب کرد و قلب او از همه‌ی مردم شجاع تر است.» ینابیع الموده؛ ج۲، ص۳۹۵؛ باب ۶۰. مناقب کوفی؛ ج۲، ص۵۹۵؛ ح ۱۱۰۰.

حارث از شداد بن اوس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند که فرمود: «علی ألب اُمتی و أشجعها؛ علی عاقل ترین امت من و شجاع ترین آن ها است.» المطالب العالیه؛ ج۴، ص۸۵؛ ح ۴۰۳۰. کنز العمال؛ ج۱۱، ص۷۵۳؛ ح ۳۳۶۷۰.

از شعبی نقل است: «کان علی أشجع الناس تقرّ العرب بذلک؛ علی شجاع ترین مردم بود و عرب به این اعتراف دارد.» الاستیعاب؛ ج۳، ص۳۶۳.

۱. الصواعق المحرقه؛ ص۲۷۰. جواهر العقدین؛ ص۳۸۰.

۲. ما به طور مفصل این مطلب را در کتاب نصوص علی آل محمد توضیح داده ایم.

۳. در کتاب النصوص علی آل محمد علیهم‌السلام گفتیم که هر امام برترین اهل زمان خود است.

و چه در زمان وفات، و این که قبرهای آن‌ها و حرم‌های آن‌ها پناهگاه مردم و تکیه گاه دعا کنندگان است، این که آن‌ها وسیله و ذخیره‌ی روز حسرت هستند، این که پیروان آن‌ها اهل نجات هستند، با معرفت داشتن به آن‌ها حسنه کسب می‌کنند.

من در دوران خود از یک مرد صاحب فتوا چیز عجیبی دیدم. او عالم بود و اهل ادعا، کسی از او درباره‌ی امیر المؤمنین علیه‌السلام سؤال کرد: «که آیا او علم غیب دارد؟» و این سؤال برای او بزرگ آمد، و این سخن برایش سنگین بود، و گفت: «کسی جز خداوند علم غیب ندارد.»

بعد از مدتی او را دیدم که با اعتقادی محکم، عقلی نابود، ریشی پایکوب شده، عقلی سبک تر از پر، در کنار مردی که اهل دروغ گویی و گناه بود نشسته است و به او گفت: «احوال مرا در این سال چگونه می‌بینی، و طالع من چیست، و آیا دچار نقص خواهم شد یا دچار زیادت، رمل من بر چه چیز دلالت دارد؟» وقتی او مشتی دروغ به او تحویل داد او باورش شد و به آن اعتقاد پیدا کرد، او با این کار آن کاهن را تصدیق کرد و به ولی رحمن طعنه زد. امام معصوم را که خداوند او را از گناه مبرا کرده است و بر علم غیب مطلع کرده است تکذیب کرد، آن دروغ گوی گناه کار در دنیا و آخرت را تصدیق کرد.

ببینید که این افکار چگونه ایمان خود را به دروغ می‌فروشند، کدام ایمان، وقتی که در سخن خدای عظیم شک دارند اما سخن آن دروغ گوی گناه کار را باور دارند.

فصل

این ستاره شناس از کجا به حجاب‌های وصی علم دارد، آیا غیر از این است که با فال عقل بچه‌ها را فریب می‌دهد؟ این در حالی است که مولایشان آن‌ها را از این کار نهی کرده است، آن‌ها با وجود این نهی آشکار از کاهن و ستاره شناس به آن اعتقاد

دارند، دروغ‌های او را باور می‌کنند، به دروغ او خوش حال می‌شوند، و از چیزی که آن‌ها را برحذر داشته است خودداری می‌کنند، ولی امام خود را باور نمی‌کنند و در سخنان او شک دارند، فضیلت او را منکر می‌شوند، با راویان آن سخنان دشمنی می‌کنند و آن‌ها را متهم می‌کنند، پس انا لله و انا الیه راجعون.

و وقتی من روایت سلمان را نقل کردم که او وقتی یک شیر به طرف او حمله کرد گفت:[1] «یا فارس الحجاز ادرکنی.» در این لحظه اسب سواری ظاهر شد و او را از دست شیر نجات داد، به شیر گفت: «تو از اکنون باید به سلمان سواری بدهی.» آن شیر از آن به بعد برای سلمان هیزم را تا دروازه‌ی شهر حمل می‌کرد و این در اجرای دستور علی علیه‌السلام بود، وقتی عده‌ای این خبر را شنیدند گفتند این تناسخ است، و گفتند علی علیه‌السلام در آن لحظه کجا بوده است؟ و آن شیر قبل از آن چگونه بود؟ و شروع به انکار چیزی کردند که آن را باور داشتند ولی متوجه نبودند.

من به آن‌ها گفتم: «مگر ابن طاووس در کتاب مقتل مانند این را روایت نکرده است، و گفته است: «وقتی در روز عاشورا حسین علیه‌السلام از اسب بر زمین افتاد ملائکه گفتند: «ای پروردگارا! چگونه با حسین علیه‌السلام این کار را می‌کنند در حالی که تو در کمین هستی؟ خداوند به آن ها فرمود: «به سمت راست عرش نگاه کنید.» نگاه کردند و دیدند حضرت قائم در آن جا ایستاده است و نماز می‌خواند. خداوند به آن‌ها گفت: «من با او برای حسین از آن‌ها انتقام می‌گیرم.» گفتند: «بله.»[2]

من گفتم: «در آن لحظه حضرت قائم کجا بوده است؟ قبل از آن چگونه بود؟ و

---

۱. مدینه المعاجز؛ ج ۲، ص ۱۱.

۲. کافی؛ ج ۱، ص ۴۶۵. معجم امام مهدی؛ ج ۳، ص ۳۸۲.

وقتی ظهور کند آن قاتلان حسین علیه‌السلام کجا هستند؟ و شما چگونه این حدیث را روایت می‌کنید و وقوع آن در آینده را تصدیق می‌کنید اما وقوع آن در گذشته را تکذیب می‌کنید، و این دو چه فرقی دارند؟»

پس ای کسی که در صحرای سرگردانی و شک سرگردان هستی! گمان می‌کنی از عذاب خداوند در امان هستی، چگونه تو در امان خواهی بود در حالی که ایمان نداری و امان جز با ایمان نخواهد بود، و خداوند این سخن حق را می‌گوید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ آمِنُواْ﴾[1] پس چگونه به آن‌ها دستور می‌دهد ایمان بیاورند در حالی که ایمان آورده اند؟ و معنایش این است که‌ای کسانی که به خداوند و رسول او ایمان آورده اید به ظاهر و باطن آل محمد علیهم‌السلام نیز ایمان بیاورید، چرا که حقیقت ایمان این است و کمال ایمان این است، چرا که علی علیه‌السلام همان نور قدیم است که قبل از آفرینش و قبل از زمان‌ها آفریده شده است، برای خداند تسبیح می‌گفت در حالی که هنوز دهان و زبانی آفریده نشده بود، مگر او قبل از زمان‌ها و روزگاران در عالم نور موجود نبوده است؟ مگر او قبل از آفرینش اجسام و اشباح در عالم ارواح موجود نبوده است؟ مگر آن داستان جنی را نشنیده ای، که در کنار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نشسته بود، و امیر المؤمنین علیه‌السلام وارد شد و آن جنی در جلوی او خود را حقیر و کوچک کرد به خاطر عظمت او و به خاطر ترس از او، و گفت: «ای پیامبر! من پانصد سال قبل از آفرینش آدم در کنار شیاطین متمرد در آسمان پرواز می‌کردم و او را در آسمان دیدم و او مرا بیرون کرد و مرا به زمین پائین فرستاد، و من به زمین

---

۱. نساء؛ آیه‌ی ۱۳۶.

هفتم سقوط کردم، و او را در آن جا دیدم همان طور که در آسمان دیده بودم.»[۱]

ای کسی که این آثار را می‌شنوی اقدام به تکذیب و انکار نکن، چرا که خورشید وقتی طلوع کند اهل آسمان مانند اهل زمین آن را می‌بینند، و نور آن در سایر کشورها نیز می‌تابد، در حالی که خورشید در جای خود در فلک دائره‌ای شکل ثابت است، و خورشید از کسی که سایر نورها از نور او آفریده شدند بزرگ تر نیست، دلیل آن این سخن است: «**ما خلق الله نوری، ثم عصره فخلق منه أرواح الأنبياء، ثم عصره عصرة أخرى فخلق منه الشمس والقمر و سائر النجوم**؛ اولین چیزی که خداوند آفرید نور من بود و بعد از عصاره‌ی آن روح پیامبران را آفرید، و بعد از عصاره‌ی دیگر آن خورشید و ماه و سایر ستارگان را آفرید.»[۲]

ای کاش! می‌دانستم کسی که انکار می‌کند چه چیزی را انکار می‌کند؟ آیا وجود پیامبر قبل از همه‌ی اشیاء را انکار می‌کند، یا قدرت او در ظاهر شدن در آن چه می‌خواهد را انکار می‌کند، پس هر کس حالت اول را انکار کند یک چشمش کور است و هر کس حالت دوم را انکار کند یا کور است یا بینا است. آیا آب را نمی‌بینی که وقتی در ظرف شیشه‌ای رنگی ریخته می‌شود چگونه به رنگ آن در می‌آید به خاطر لطافت و انبساطی که دارد و ماده‌ی شفاف را وقتی به یک نوشته نزدیک کنی می‌توانی آن نوشته را از درون آن ماده بخوانی، و ماه وقتی بر روی دریا اشراف پیدا کند آن را هم در آسمان می‌بینی و هم در عمق آب، و محمد و علی علیه‌السلام همان دو دریای خروشان هستند، و همان آبی هستند که همه چیز از آن زنده است، همان

---

۱. حلية الابرار؛ ج۲، ص۱۶. مدينة المعاجز؛ ج۲، ص۴۴۵.

۲. بحار؛ ج۱۵، ص۲۴؛ ج۲۵، ص۲۲.

کلمه‌ای هستند که نور با آن ظهور پیدا کرده است، روزگاران با آن موجود شده اند، امور با آن‌ها تدبیر شده است تا روز قیامت.

و در این باب این سخن آن‌ها کفایت می‌کند: «أمرنا صعب مستصعب لا یحمله نبی مرسل ولا ملک مقرّب؛ امور ما سخت و دشوار است و کسی جز پیامبر مرسل و یا فرشته‌ی مقرب تحمل آن را ندارد.»[1]

و وقتی امور آن‌ها و اسرار آن‌ها را ملائکه‌ی مقرب و پیامبران و مرسلین نمی‌توانند حمل کنند و ساکنان حضرت الهی به آن معرفت ندارند پس چگونه شماچیزی را رد می‌کنید که به آن احاطه ندارید و دروغ می‌دانید؟ مگر نمی‌دانید آن‌ها درخت الهی هستند که همه‌ی موجودات برگ‌ها و شکوفه‌های آن هستند؟ و آن‌ها راز مخفی ناشناخته‌ای هستند که فهم‌ها و عقل‌ها توان درک آن‌ها را ندارند، و چه خوب گفته است ابو نؤاس:

لا تحسبنی هویت الطهر حیدرة — لعلمه و علاه فی ذوی النسب

ولا شجاعته فی کل معرکة — ولا التلذذ فی الجنات من أربی

ولا التبرأ من نار الجحیم ولا — رجونه من عذاب الحشر یشفع بی

لکن عرفت هو السرّ الخفی فإن — أذعته حللوا قتلی ....

گمان نکن که علت عشق من به حیدر پاک این است که او علم دارد و در نسب دارای برتری است و در همه‌ی جنگ‌ها شجاعت دارد و به خاطر لذت بردن در بهشت عاشق او هستم و به خاطر نجات از آتش جهنم است و یا این که به خاطر امید به شفاعت او از عذاب محشر است بلکه به این خاطر است که فهمیدم او راز

---

۱. بحار الانوار؛ ج۲، ص۱۸۴؛ ح۶. البصائر؛ ص۲۲؛ ح۱۰.

مخفی است و من اگر این راز را افشا کنم قتل مرا حلال می‌دانند.

و از آن جمله روایت مقداد بن اسود است که می‌گوید: «روزی مولای من به من گفت: «شمشیر مرا بیاور.» من آوردم، حضرت آن را بر روی زانویش گذاشت، و بعد به آسمان بالا رفت و من به او نگاه می‌کردم تا این که از چشم من غایب شد، وقتی نزدیک ظهر شد حضرت فرود آمد در حالی که از شمشیرش قطرات خون می‌چکید، گفتم: «ای مولای من! کجا بودید؟»

فرمود: «**إنّ نفوساً فی الملأ الأعلی اختصمت فصعدت فطهرتها**؛ عده‌ای از نفوس در ملأ أعلی با هم درگیر بودند و من بالا رفتم و آن‌ها را تنبیه کردم.» گفتم: «ای مولای من! آیا اداره‌ی امور ملأ أعلی بر عهده‌ی شماست؟»

فرمود: «أنا حجّة الله علی خلقه من أهل سماواته و أرضه، و ما فی السماء من ملک یخطو قدماً عن قدم إلّا بإذنی؛ من حجت خداوند بر مخلوقات او هستم اعم از اهل آسمان‌ها و زمین، و در آسمان هیچ فرشته‌ای قدم از قدم بر نمی‌دارد مگر با اجازه‌ی من.»

عده‌ای این حدیث را انکار کرده‌اند و عده‌ای دیگر به آن متعرض شده اند، و گفتند: «چگونه می‌تواند به آسمان برود در حالی که او جسم مادی است؟»

من در جواب کسانی که انکار کردند گفتم: «علی مانند بقیه‌ی مردم نیست و آن‌ها نیز مانند علی نیستند، و این جایز نیست، نور کجا و تاریکی کجا، روح کجا و جسم کجا، کسی که منکر بالا رفتن پیامبر به آسمان نباشد؛ منکر بالا رفتن ولی هم نخواهد بود و در عالم اجسام و در رفعت و مقام فرقی بین این دو نیست.»

مگر روایت ابن عباس را نشنیده‌ای که می‌گوید: «وقتی در شب معراج؛ جبرئیل به دستور خداوند با براق برای سوار کردن پیامبر صلی الله علیه و آله آمد.» پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «این چیست؟»

گفت: «این مرکبی است که خداوند برای شما آفریده است و او در بهشت عدن هزار ساله است.» پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «این مرکب با چه سرعتی می‌تواند حرکت کند؟»

گفت: «اگر بخواهی با این مرکب آسمان‌ها و زمین را بپیمایی و مسافت هفتاد هزار سال راه را به تعداد هزار مرتبه در یک چشم بر هم زدن بپیمایی می‌توانی، پس وقتی مرکب پیامبر این قدرت را داشته باشد کسی که همه‌ی مرکب‌ها به خاطر او و به وسیله‌ی او آفریده شده‌اند چگونه خواهد بود.»

تایید می‌کند این را روایت محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات که می‌گوید: «مردی از علمای یمن در مجلس امام صادق علیه السلام حضور داشت و حضرت به او فرمود:

«یا یمنی أ فی یمنکم علماء؟ قال نعم، قال: فما بلغ عالمکم؟ قال یسیر فی لیلة واحدة سیر شهرین تزجر الطیر، فقال ابو عبد الله: ان عالم المدینة أفضل، فقال الیمنی: و ما یفعل؟ قال یسیر فی ساعة من النهار مسیرة ألف سنة حتی یقطع ألف عالم مثل عالمکم هذا؛

ای اهل یمن، آیا در یمن شما عالم وجود دارد؟» گفت: «بله» فرمود: «عالم شما چه می‌داند؟» گفت: «او می‌تواند در یک شب مسافتی را که پرندگان در دو ماه طی می‌کنند بپیماید.» امام صادق علیه السلام به او فرمود: «اما عالم اهل مدینه از آن برتر است.» آن یمنی گفت: «چه کاری می‌تواند بکند؟»

فرمود: «او در یک ساعت از روز مسافت هزار سال را طی می‌کند تا این که هزار

جهان مثل این جهان را می‌پیماید.»[۱]

تأیید می‌کند این را روایت صاحب التحف که می‌گوید: «علی علیه‌السلام از کنار یک قلعه‌ای که زنجیر داشت عبور می‌کرد و شمشیر خود را طلب کرد و آهسته آن بیرون آورد و غلاف را زیر پای خود گذاشت و شمشیر را بر روی زانوی خود گذاشت و بعد به آسمان بالا رفت و بعد بر روی دیوار قلعه فرود آمد و با یک ضربه بر روی زنجیر زد و آن را پاره کرد، نگهبانان به پائین افتادند، درب را باز کرد،[۲] این مانند بالا رفتن ملائکه و پایین آمدن آن‌ها است، بعد به کسی که آن را انکار می‌کند می‌گوییم:

«آیا نمی‌دانی که کسی که به خداوند علم دارد و از غیر او اعراض می‌کند اگر بخواهد در هوا بالا برود می‌تواند و اگر بخواهد بر روی آب راه برود می‌تواند و در هوا حرکت می‌کند.» اگر این برایت سنگین است به این موارد دقت کن:

مگر ادریس و عیسی به آسمان نرفتند؟

مگر دریا برای موسی شکافته نشد؟

مگر سلیمان بر هوا سوار نشد و مگر خضر بر روی آب راه نرفت؟

مگر همه‌ی موجودات مطیع مولا و ولی نیستند به اذن پروردگار والا؟

مگر نه این است که همه چیز مرکب است و او حاکم و دارای حق تصرف است، ر غیر این صورت او مولای همه چیز نخواهد بود، در حالی که او مولای همه چیز است، پس همه چیز در اطاعت او و تحت دستور او هستند.

۱. دلائل الامامة؛ ص۱۳۵. معاجز الصادق علیه‌السلام

۲. بحار؛ ج۴۲، ص۳۳؛ ح۱۱. در ضمن یک حدیث طولانی.

فصل

علم کتاب نزد آل محمد صلى الله عليه وآله است

مگر نشنیده‌ای که چگونه زمین برای آصف شکافته شد، آن هنگام که با یک حرف از هشتاد و دو حرف دعا کرد، در حالی که همه‌ی این حروف در اختیار امیر المؤمنین عليه السلام است، و قرآن حکیم آن را ذکر کرده است و این آیه اشاره به آن است **﴿قَالَ الَّذِي عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ﴾**[1] و درباره‌ی امیر المؤمنین عليه السلام گفت: **﴿وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾**[2] و بلکه او همان علم الکتاب است و علم الکتاب همان اوست، چرا که او کلمه‌ی کبری است، و این آیه اشاره به آن است **﴿لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى﴾**[3] و کلمه‌ی من از باب تبعیض نیست بلکه جا بجایی در نوشتن است و معنایش این است: او بزرگ ترین آیت پروردگارش را دید، و به پروردگارش گفت: «کسی که بزرگ ترین آیت ما است.» گفت: «**أنا مکلّم موسى من الشجرة، أنا ذلک النور**؛ من

---

۱. نمل؛ آیه‌ی ۴۰.

۲. رعد؛ آیه‌ی ۴۳.

۳. نجم؛ آیه‌ی ۱۸.

بودم که از درون درخت با موسی تکلم کردم، من آن نور هستم.»[۱]

اما در شب معراج وقتی پیامبر به آسمان رفت در آن جا علی را دید، و یا فرمود: «مثل خود را در آسمان دید.» یا فرمود: «پرده از آسمان کنار رفت و دید که دارد به خودش نگاه می‌کند، و چگونه علی از چشم او غایب باشد در حالی که نفس اوست و نیمه‌ی دوم نور اوست؟»

«**لیس لله آیة أکبر منّي، و لا نبأ أعظم منّي**؛ او نور اعظم در آسمان‌ها و زمین است.»

بعد خداوند عز و جل پیامبر را در مقام مقرب با زبان علی علیه السلام مورد خطاب قرار داد، پس علی همان بزرگ ترین آیت است که موسی و محمد هنگام خطاب رب الارباب آن را دیده اند، و این سخن اشاره به آن است (خداوند آیتی بزرگ تر از من ندارد، و خبری بزرگ تر از من وجود ندارد.[۲]

و چه فرقی وجود دارد بین بالا رفتن حضرت به آسمان و بین پایین رفتن او به زیر زمین و شکافته شدن زمین، برای کسی که به دین خداوند معتقد است و آیات اولیاء خداوند را تصدیق می‌کند، شاید شما بگویید: «چگونه می‌شود در ملأ أعلی درگیری وجود داشته باشد؟» اما قرآن این سخن را برای شما مطرح می‌کند: ﴿**مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَإِ الْأَعْلَى إِذْ يَخْتَصِمُونَ**﴾[۳] مگر داستان هاروت و ماروت و فطرس فرشته را نشنیده ای؟ مگر نشنیده‌ای که جن‌های پرنده محل سکونتشان هوا است؟ و

---

۱. حدیث آن گذشت.

۲. بحار الانوار؛ ج۳۶، ص۱؛ ح۲.

۳. ص؛ آیه‌ی ۶۹.

درون زمین محل سکونت جن‌های متمرد است؟ پس عده‌ای از طائفه‌ی جن با هم درگیری پیدا کردند و ولی امین به بالا رفت و آن‌ها را تنبیه کرد. یک نفر که علم نداشت و فهم نداشت و بهره‌ای از اسرار آن‌ها نداشت و مانند مثالی بود که به داود گفته شد که سرکه با عسل شیرین نمی‌شود، گفت: «او از آسمان پایین آمد در حالی که از شمشیرش خون می‌چکید.»

درباره‌ی موجوداتی که در آسمان هستند چگونه چنین سخنی جایز است مگر می‌توان جن را به قتل رساند در حالی که آن‌ها اجسام شفاف هستند و مگر جسم شفاف خون دارد؟ من گفتم: «ای کسی که عبرت تو اندک است! و دیگران از تو زیاد عبرت می‌گیرند، و از قطره نیز کوچکتر هستی، مگر نمی‌دانی آسمان خون و خاکستر می‌بارد برای قتل حسین علیه‌السلام؟[1]

و آسمان مگر خون و خاکستر دارد؟ بلکه این‌ها آیات بینات است. مگر او نمی‌داند که علی علیه‌السلام جن را به قتل رساند و از آن‌ها تعهد گرفت؟

پس وقتی آن‌ها خون ندارند و نفس ندارند چگونه قتل بر انها صدق می‌کند، و این قابل تأویل نیست

و این ادعا را این سخن خداوند سبحان تصدیق می‌کند **﴿لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾**[2] چگونه آتش چیزی را می‌سوزاند که جسم نیست؟ و چگونه کسی که رگ و خون ندارد در عذاب درد می‌کشد؟ ووقتی جن از آتش آفریده شده است و آتش در آن اثر نمی‌کند پس فکر می‌کنید در این صورت چه کسی به جای ابلیس

---

۱. عیون اخبار الرضا؛ ج۲، ص۲۶۸. الامالی صدوق؛ ص۱۸۹.

۲. هود؛ آیه‌ی ۱۱۹.

به آتش وارد خواهد شد و او اولین و اخرین را گمراه کرده است؟

اف بر عقل خشکیده و نظرات نابود تو، مگر نمی‌دانی که علی منبع نورها، آیت جبار، صاحب اسرار است، کسی که برای ابن عباس در یک شب تا صبح حرف باء در بسم الله را شرح داد و فرصت نشد به حرف سین برسد، و فرمود:

«**لو شئت لأوقرت أربعين بعيراً من شرح بسم الله الرحمن الرحيم**؛ اگر بخواهم می‌توانم چهل بار شتر در شرح بسم الله الرحمن الرحیم سخن بگویم.»[1]

پس اگر اعراض آن‌ها برای تو سخت است، با شنیدن اسرار مرضشان بیشتر می‌شود، پس برایشان شعر بخوان و از آن‌ها شعر نخوان، مگر چه می‌شود که دعوت کننده را اجابت کنند، اما آن‌ها بدون گوش آفریده شده اند.

بعد تکمیل می‌کند این اسرار را روایت صاحب المقامات که به صورت مرفوع از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گوید: «روز علی را در کوچه‌های مدینه دیدم که در کوچه‌ای راه می‌رفت که بن بست بود، آمدم و خبرش را به پیامبر صلی الله علیه و آله دادم، فرمود: «إنّ علياً علم الهدى والهدى طريقه؛ علی پرچم هدایت است و هدایت راه اوست.» می‌گوید: «سه روز از آن جریان گذشت، وقتی روز چهارم شد پیامبر به ما دستور داد که در جستجوی او اقدام کنیم، ابن عباس می‌گوید: «من به مکانی رفتم که او را آن جا دیده بودم که ناگهان دیدم سفیدی زره او در نور خورشید نمایان شد، می‌گوید: من رفتم و خبر آمدن او را به پیامبر صلی الله علیه و آله دادم حضرت بلند شد و با او ملاقات کرد و معانقه کرد و زره او را با دست خودش در اختیار گرفت و بدن او را وارسی کرد، عمر به او گفت: «گویا ای پیامبر! خیال می‌کنی او در جنگ بوده است؟!» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «**والله لقد ولى على أربعين ألف ملك، وقتل أربعين ألف عفريت، و أسلمت على**

---

۱. حدیث آن گذشت.

يده أربعون قبيلة من الجن، و إن الشجاعة عشرة أجزاء، تسعة منها فی علی، و واحدة فی سائر الناس، والفضل والشرف عشرة أجزاء تسعة منها فی علی و واحدة فی سائر الناس، و إن علياً منّی بمنزلة الذراع من اليد، و هو ذراعی من قميصی، و يدی التی أصول بها، وسيفی الذی أجالد به الأعداء، و إن المحب له مؤمن، والمخالف له كافر، والمقتفی لأثره لا حق؛ ای پسر خطاب! به خداوند سوگند! علی علیه‌السلام فرماندهی چهل هزار فرشته را بر عهده گرفت و چهل هزار شیطان را به قتل رساند، و چهل قبیله از جن به دست او مسلمان شدند، شجاعت ده قسمت دارد، که نه قسمت آن در علی علیه‌السلام است، و یک قسمت در سایر مردم است، فضیلت و شرافت ده قسمت دارد، نه قسمت آن در علی علیه‌السلام است، و یک قسمت در سایر مردم است، و علی علیه‌السلام نسبت به من مانند ساعد نسبت به دست است، او ساعد پیراهن من است، او دست من است که با آن ضربه می‌زنم، او شمشیر من است که با آن دشمنان را نابود می‌کنم، کسی که او را دوست بدارد مؤمن است، کسی که از او تخلف کند کافر است، کسی که پا در جای پای او بگذارد به او ملحق می‌شود.»[1]

۱. بحار الانوار؛ ج۲۷، ص۲۲۶؛ ح۲۲.

خاتمه

در پایان این رساله و توضیح این مطالب ، بدان که چیزی که موجب شد این اسرار را آشکار کنم، و مرا واداشت که این گل‌ها را بچینم و این سخنان بکر را از خیمه‌های اندیشه بیرون بکشم، در حالی که حقش بود محرمانه باقی بماند و اشاعه داده نشود تا به آن توهین صورت نگیرد، چرا که حرام مثل حرام این است که مطالب خواص را برای عوام مطرح کنی، این بود که من وقتی مرواریدهایی از اسرار ائمه‌ی نیکوکار را روایت کردم، ارزش آن‌ها را جلا دادم، معرفت به این مطالب موجب امان از عذاب می‌شود، موجب ورود بدون حسابرسی به بهشت می‌شود، چرا که این معرفت خطی است که بر روی خط‌های پیشانی نوشته شده است، عددی است که محبت به آن بر روی زبان و دهان نوشته شده است، کسی نمی‌تواند گوارایی آن را استشمام کند، مگر افراد بردبار و اهل عبادت، و از افراد در ازل بر آن عهد گرفته شده است و فریضه بودن این معرفت بر مردم ثبت شده است و هم چنان باقی است، پس وقتی نسخه‌های آن زیاد شد و مطالب نادر منتشر شد این انتشار افکار را نیز متکثر کرد و استحکام آن عده‌ای را ناراحت کرد، تا آن جا که افراد منافق از آن اعراض کردند و از استشمام عطر آن خودداری کردند، افراد موافق آن را انکار کردند و از عقوبت خداوند نترسیدند، در حالی که این مطالب به خاطر هدایت کردن به حق سزاوارتر است که از آن پیروی شود، و به خاطر اظهار شدن آن توسط زبان صادق بهترین سخن صادقی است که شنیده می‌شود، و در شرایطی که نیاز شدیدی به این مطالب وجود داشت این مطالب مورد طرد قلوب قرار گرفت و کسی به آن

تمایل نشان نداد، و من تعجب می‌کنم که چگونه کسی از این رفتار پیروی نمی‌کند در حالی که این رفتار در کشتی نجات قرار دارد، و این که چگونه کسی آن را طلب نمی‌کند در حالی که این مطالب چشمه‌ی زندگی است که قطرات آن از دست می‌چکد، و مغازه‌ها این سخنان معطر و اصالت معطر آن را رد کردند، چشم‌ها با حدقه‌ی کینه به آن نگاه کردند، اهل علم نیز با زبان انکار با آن برخورد کردند. در حالی که این مطالب ارزشمند ترین شیء گران بها است، به طوری که دل‌ها بر آن رقابت می‌کنند، اما به خاطر دروغ‌ها و اتهاماتی که به آن زده شد از اذهان دور شد، و مصداق این شعر شد:

و من العجائب أنه لا یشتری وقع الکساد یخان فیه و یسرق

از عجایب این است که مشتری نیست و بازار کساد است ما خیانت و سرقت وجود دارد سودان و سرزنش کنندگان هر کدام با یک چشم خشم گین و با چشم دیگر با خشونت نگاه کردند ، در حالی که من در گردآوری حق از باطل عیبی متوجه من نیست، در نامه‌ی پرچم داری گناهی مرتکب نشده‌ام، جز آن که محبت علی را دارم، صفحاتی از اسرار او را منتشر کردم، اگر این گناه است، باید به خاطر آن و در راه آن سختی کشید، در این صورت چه خوب گناهی است که بزرگ ترین حسنه و راه نجات است، چه سختی ای است که شیرین تر از نسیم زندگی است در هنگام سرزنش ها، و من از این گناه توبه نخواهم کرد، و از این عیب برنخواهم گشت، بلکه مثل قیس عامر می‌گویم:

أتوب إلیک یا رحمان ممّا وقع جنیت فقد تکاثرت الذنوب

و أما عن هوی لیلی و ترکی زیارتها فإنّی لا أتوب

ای خدای رحمان از جنایت هایم توبه می‌کنم که گناهان من زیاد است ما از عشق لیلی و ترک زیارت اوتوبه نخواهم کرد.

همین بس که آن‌ها قدر این نعمت را نمی‌دانند، کسی آن را ندارد مگر آن‌ها که از طرف خداوند حسنه‌ای دریافت کرده اند، تا مقصد متعالی را معرفت پیدا کنند، پس علی علیه‌السلام بنا بر اثبات حقایق و علی در نکته‌های دقیق امام مخلوقات شناخته می‌شود، اقتدای من به اله خالق، پیامبر صادق، کتاب ناطق است. چرا که پروردگار والا ، پیامبر امی، بیشتر از همه به علی علیه‌السلام محبت دارند ، بیشتر از همه به ولی معرفت دارند. پس به کسی که فریب هوای نفس خود را خورده و توسط آن گمراه شده است بگو **﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ﴾**[1] و به کسی که قصد جنگ با مرا کرده است بگو **﴿قُلْ إِنِّي عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي﴾**[2] عشق لیلی از من شهره شده است، و من هزینه‌ی عشق او را بر عهده گرفته‌ام، فکر من اسیر اوست، و از هر چیزی خوبش به من عرضه شد، و آن‌ها محبت را به من عرضه کردند، و به من اظهار دوستی کردند، و گفتند ای کاش کسی عشق جانسوز تو به لیلی را به ما منتقل می‌کرد و نظر من این بود:

أبـى الله أن أنقـاد إلّـا لحبّهـا — و أعشقها إذا ألفيت مع غيرها أبدا

فـوالله مـا حبـى لهـا جـاز حـدّه — و لكنّها فى حسنها جـازت الحـدا

خداوند نخواست که من مغلوب محبت کسی ز او شوم ُو من همیشه در کنار هر کس که باشم تا ابد عاشق او خواهم بود.

به خداوند سوگند! محبت من به او از مرز خود فراتر نرفته است اما او در نیکویی اش از مرز خود فراتر رفته است.

---

۱. یوسف؛ آیه‌ی ۱۰۸.

۲. انعام؛ آیه‌ی ۵۷.

پس به افراد گناه کار که از اسرار او خواب هستند و رشد آن‌ها متوقف است بگو تو کیستی تو با او موجود هستی، آن‌ها کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده است پس به هدایت آن‌ها اقتدا کن، من به محبت آن‌ها اقتدا کرده‌ام، به خاتم پیامبران و به کتاب مبین اقتدا کرده ام، چرا که خداوند او را بین باء و سین مورد مدح قرار داده است، و من نیز مانند برخی از عارفان می‌گویم:

لبَّیت لما دعانی ربة الحجب — وغبت عنّی نها من شدّة الطرب
ترکیة فی بلاد الهند قد ظهرت — و وجهها فی بلاد الهند لم یغب
ألوت تطل علی أبیات فارسها — إلی لوی فصار الحسن فی العرب
ولست ممّن غدا فی الحبّ متّهماً — و فی انتسابی إلیه ینتهی نسبی
فکل صب بهاؤه و جاء ببر — هان علی حب لیلی فهو ابن أبی

من دعوت خدای حجاب‌ها را لبیک گفتم و از شدت خوش حالی عقل من غایب شد.

ترکیه در سرزمین هند ظاهر شده است اما چهره‌ی او در سرزمین هند غایب نیست اجز ماندم از این که ابیاتی درباره‌ی آن مبارز بگویم و سخن ضعیفی گفتم اما در بین عرب تبدیل به سخن نیکو شد ن از کسانی نیستم که در محبت متهم به زیاده روی شدند من با انتساب به او نسبم پایان می‌یابد همگان هیبت خود را و نیکی‌های خود را آوردند اما در برابر عشق به لیلی ناچیز بود پس او پسر پدر من است.

من در محبت خودم به او اقدام به مسخره کردن کسانی کردم که مرا سرزنش می‌کردند و از سرزنش کسی نمی‌ترسم، و با زبان اهل معرفت و عشق جانسوز می‌گویم:

یلوموننی فی حبّه من حسد — ولست أخشی من عدو کمد
و أشرب فی الأرواح راح الولا — من قبل أن یخلق کرم الجسد

فهـــا أنـــا بـــشنان مـــن حبّهـــا   فـی الـسکر العـشاق حتـی الأبـد

آن‌ها از روی حسات مرا به خاطر محبت او سرزنش می‌کننـد مـا مـن از دشـمن خشمگین نمی‌ترسم در کنار ارواح رایحه‌ی ولایت را می‌نوشم بل از آن که کرم‌هـای جسد آفریده شوند.

پس بدانید من سرشار از محبت او در کنار عاشقان تا ابد مست هستم پس در من در حاشیه‌ی انزوای خود مشهور شدم، و به خاطر دوست داشتن تنهایی دسـت خـود را بسوی کسی دراز نکردم، و با حق انس گرفتم و این بهتر بود، چرا کـه در معرفـت مردم خیری نیست، و به این سخن سید پیامبران و شفیع روز مجازات اقتدا مـی‌کـنم: «الخیر کله فی العزلة؛ همه‌ی خیر در منزوی بودن است.» و خیـر و سـلامتی در تنهـا بودن است، و برکت در ترک کردن مردم است، بـه خـصوص مـردم ایـن زمـان کـه جاسوس عیوب دیگران هستند، و لباس‌های حسادت به تن دارند، و هر نیکـی را بـا آن می‌پوشانند، و از بین آن‌ها دوست و رفیق و کسی که محبت سالمی داشـته باشـد مانند دوست بی همتا است، در حالی که دوستی صمیمانه آن است که برای غیبـت و بدبینی حریم قائل باشد، اما آن‌ها خوبی‌هـا را مخفـی مـی‌کننـد و بـدی‌هـا را اظهـار می‌کنند، و دوست دارند زشتی‌ها منتشر شود، پس به خداوند اعتمـاد کـن و آن‌هـا را رها کن و راه خود را به سوی خداوند قرار بده، **﴿وَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾**[1]

و من به سخن پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله تأسی کردم که فرمود: «ان الله أخذ میثاق المـؤمن أن لا یصدق فی قوله و لا ینتصف من عدوه و لا یشفی من غلبة و من آذی مؤمنا لم یدخل

---

۱. مزمل؛ آیه‌ی ۱۰.

حضرهٔ القدس؛ خداوند از مؤمن میثاق گرفته است که سخنانش مورد تصدیق دیگران واقع نشود، و در برابر دشمنش با او انصاف نداشته باشند، و بر دشمنش پیروز نشود و دلش آرام نگیرد، و هر کس مؤمنی را آزار دهد در محضر قدسی وارد نخواهد شد.»

و مؤمن کسی است که به علی معرفت داشته باشد، و این سخن اشاره به آن است: «عرفکم بالله سلمان[1]؛ از بین شما سلمان از همه بیشتر به خداوند معرفت دارد.»

سلمان معرفتش به علی علیه‌السلام از همه بیشتر بود، پس هر کس به علی علیه‌السلام معرفتش بیشتر باشد معرفتش به خداوند بیشتر خواهد بود و به او نزدیکتر خواهد بود.

پس ایمان چیزی جز معرفت و محبت علی علیه‌السلام نیست، چرا که هر کس علی را بشناسد خداوند را شناخته است.

و این سخن اشاره به آن است «یعرفک بها من عرفک؛ هر که تو را شناخت با او شناخت.»[2]، پس هر کس مؤمنی را از روی حسادت بر چیزی که خداوند به او داده است آزار دهد این سخن مولایش برای او کافی است: **﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِه﴾**[3]

من به برکت دعای آن‌ها به گروه مرحومین وارد شدم، و از شیعیان موحد آن‌ها شدم، با این سخن آن ها: «رحم الله شیعتنا انهم أوذوا فینا و لم نؤذ فیهم؛ خداوند

---

۱. حدیث آن گذشت.

۲. حدیث آن گذشت.

۳. نساء؛ آیه‌ی ۵۴.

رحمت کند شیعیان ما را که به خاطر ما مورد اذیت قرار گرفتند اما ما به خاطر آن‌ها اذیت نشدیم.» من از حسادت‌هایی که به فضیلت‌های آن‌ها می‌شود مورد اذیت قرار گرفتم، اما به آن چه داده شدم به خوش حالی رسیدم:

أما والذی لدمی حلا — وخص أهیل الولا بالبلا
لئن ذقت فیه کؤوس الحمام — لما قال قلبی لساقیه: لا
فموتی حیاتی و فی حبّه — یلذ افتضاحی بین الملا
مضت سنّة الله فی خلقه — بأن المحبّ هو المبتلی

بدانید سوگند به کسی که خون مرا حلال کرد و اهل ولایت را به بلا مخصوص کرد گر در این راه جام‌های مرگ را بنوشم قلب به من به ساقی محبت نه نخواهد گفت س مرگ من زندگی من است و رسوایی من در بین مردم با محبت او سرپوش گذاشته می‌شود.

سنت خداوند در بین مردم جاری شد ه گفته است عاشق، بلادیده خواهد بود

من از کسی که مرا سرزنش کرد و از خود راند معذرت خواهی کردم، سخنی مثل سخن عاشق رنجدیده به او گفتم، این که خداوند خصوصیت‌هایی در دین من به من عطا کرده است، مرا با آن از آتش جهنم کفایت می‌کند و امان می‌دهد، و محبت به علی و عترت او بر من فریضه و مستحب و دین و قبله و توشه‌ی روز احتیاج من است، در خاتمه اعمال من و پایان سخن من است.

گفتم:

فرضی و نفلی و حدیثی أنتم — وکل کلی منکم و عنکم
و أنتم عند الصلاة قلبتی — إذا وقفت نحوکم أیمم
خیالکم نصب لعینی أحداً — وحبّکم فی خاطری مخیم
یا ساداتی و سادتی أعتابکم — بجفن عینی لصراها ألثم

وقفاً علـى حـديثكم و مـدحكم جعلت عمری فـاقبلونی وارحمـوا

منّوا علـى الحـافظ عند فـضلكم واسـتنقذوه فـی غـد و أنعمـوا

فریضه‌ی من و نافله‌ی من و سخن من شما هستید همه‌ی وجود من از شماست و درباره‌ی شماست شما هنگام نماز قبله‌ی من هستید وقتی نزد شـما بایـستم اشـاره می‌کنم کر شما تنها چیزی است که در ذهن من است و محبت شما در دل من خیمه زده است. ی سادات من بالشت زیر سر من زمین حرم شماست و من با چشم خـود خاک آن را می‌بوسم. من در راه سخن شما و در مدح شما عمر خود را وقـف کـردم پس مرا قبول کنید و به من رحم کنید. بر حافظ از فضل خود منت گذارید و فردا او را نجات دهید و بر اونعمت دهید[۱].

و بعد در پایان این کتاب و در انتهای سخن می‌گویم:

أيّها اللائم دعنـی عنـک و اسـمع وصـف حـالی

أنـا عبـد لعلـی المرتـضی مـولی المـوالی

كلّمـا ازددت مـديحاً فيـه قـالوا لا تغـالی

آيـة الله التـی وصـفها القـول حلالـی

كـم إلـی کـم أيّهـا العـاذل أكثـرت جـدالی

و إذا أبـصرت فـی الحـق يقينـاً لا أبـالی

يـا عـذولی فـی غرامـی خلنـی عنـک وحـالی

رح إلی ما كنت نـاحی و اطرحنـی فـی ضـلا لـی

---

۱. اعیان الشیعه؛ ج۶، ص۴۶۶.

إن حبّــی لعلــی المرتــضی عــین الکمــال

و هــو زادی فــی معــادی و معــاذی و مــآلی

و به أکملت دینی و به ختم مقالی

ای سرزنش کننده مرا رها کن و وصف حال مرا بشنو مـن بنـده‌ی علـی مرتـضی مولای مولاها هستم.

هر چه او را بیشتر مدح کردم گفتند غلو نگو او آیـت خداونـد اسـت کـه سـخن حلال من او را وصف کرد آخر چقدر ای سرزنش کننده با من جدل مـی‌کنـی وقتـی که من در حق به یقین رسیده باشم سرزنش تو برایم مهم نیست.

ای سرزنش کننده‌ی من به خاطر عشق من مرا به حال خودم تنها گذار برو و مـرا از خود بران و مرا در گمراهی ام رها کن محبت من به علی مرتضی عین کمال است و او توشه‌ی من در قیامت و پناه و آرزوی من است و من با او دیـن خـود را کامـل کردم و با او سخن خود را به پایان می‌رسانم.

و در این جا سخن ما در مشارق أنوار الیقین فی حقائق أسرار أمیر المؤمنین علیـه **الصلاة** و **السلام** و **التحیة** و الاکرام به پایان رسید.

مجموعه‌ای از
اشعار شیخ رجب برسی

در این باب آن چه از اشعار صاحب المشارق حافظ شیخ رجب برسی حلی را یافتیم مطرح می‌کنیم و ما آن را از برخی منابع تاریخی که زندگی نامه‌ی او را آورده بودند گردآوری کردیم، می‌دانیم که برسی دارای دیوانی بوده است که در دوران او و حتی تا روزگار نزدیک به ما منتشر بوده است، نتیجه‌ی تحقیق است که نسخه‌هایی از آن در بسیاری از کتاب خانه‌های اختصاصی موجود است، اما ما نتوانستیم حتی یک نسخه را پیدا کنیم.

این مقدار که از اشعار برسی را گردآوری کردیم برای معرفی ادبیات او، و آشنایی با افکار او، اطلاع از نوع عقاید او برای جویندگان آن کافی است.

ملاحظه می‌شود که همه‌ی اشعار برسی مخصوص به اهل بیت علیهم‌السلام است، که در مرثیه و یا مدح است و بلکه شعری در غیر این دو موضع پیدا نکردیم، این دلالت بر مقدار ولایت او و از ائمه و تمسک او به آن‌ها و نفوذ محبت آن‌ها در عمق قلب و عقل او دارد.

شیخ رجب برسی امام علی علیه‌السلام را مدح می‌کند و دوست داران و دشمنانش را

ذکر می‌کند:[1]

أبــــديت يـــا رجـــب العجيـــب | فقيـــل: يـــا رجـــب المرجـــب
أبـــــديت للـــــسر المـــــصون | المـــضمر الخـــافى المغيـــب
و كـــــشفت أســـــتاراً و أســـرا | راً عـــن الأشـــرار تحجـــب
حـــل الـــورى فـــإذا الظـــوا | هـــر فـــضة والـــبطن أســـرب
إلّـــا قلـــيلاً مـــن رجـــال | أصـــلهم ذاک مهـــذّب
و كتبـــت مـــا بـــالنور منـــه | علـــى خـــدود الحـــور يكتـــب
فلـــذاک أضـــحى النـــاس قـــل | بـــاً مـــن قـــوى الجهـــل المركـــب
رجـــل يحـــب و مـــبغض | قـــالٌ و حـــزب الله أغلـــب
و طويـــل أنـــف إن رآنـــى | مقـــيلاً ولّـــى و قطـــب
فـــى أمـــه شـــک بـــلا | شـــک ولـــو صـــدقت لأنجـــب
يـــذورّ إن ســـمع الحـــديث | إلـــى أميـــد النحـــل يُنـــسب
و تـــــراه إن كـــــررت ذک | ر فـــضائل الغـــرار يغـــضب

ای ماه رجب چیز عجیبی آشکار کردی و گفته شد: ای رجب المرجب تو راز محرمانه‌ای را آشکار کردی که مخفی و پنهانی و غایب بود.

تو پرده‌ها را کنار زدی و اسراری را آشکار کردی که از دشمنان مخفی نگاه داشته می‌شد.

مردم حلول کردند و ظاهر آن‌ها نقره اما باطنشان زغال بود.

غیر از مردان اندکی که اصالتشان پاکیزه بود و چیزی را نوشتی که با نور بر

---

۱. شعراء الحلة؛ ج ۲، ص ۳۷۱. الغدیر؛ ج ۷، ص ۴۱- ۴۲.

گونه‌های حور العین نوشته می‌شود و مردم به همین خاطر در قلب خود دچار جهل مرکب شدند مردی دوست دار است و مردی دشمن و مردی بی طرف اما حزب خداوند غالب است.

و مردی با دماغ دراز اگر مرا در حال آمدن ببینند پشت می‌کند و خشمگین می‌شود.

بدون شک در پیشانی او شک نوشته شده است و البته اگر تصدیق کنی بهتر است

اگر حدیثی بشنود که منسوب به امیر خوبی‌ها باشد آن را جعلی می‌پندارد.

و اگر ذکر فضائل غرور آفرین را برایش بازگو کنم خشمگین می‌شود.

در قصیده‌ای طولانی آل پیامبر صلی الله علیه و آله را مدح می‌کند و شهادت امام حسین علیه السلام را که دارای صحنه‌های فجیع و دردآور بوده است ذکر می‌کند.[1]

دمع یبدده مقیم نازح — ودم یبدده مقیم نازح

والعین إن أمست بدمع فجرّت — فجرّت ینابیع هناک موانح

اظهرت مکنون الشجون فکلما — شبح الامون سجا الحرون الجامع

و علی قد جعل الأسی تجدیده — وقفاً یضاف الی الرهیب الفادح

و شهود ذلی مع غویم صبابتی — کتبوا غرامی والسقام الشارح

أوهی اصطباری مطلق و مقیّد — غرب و قلب بالکآبة بائح

فالجفن منسجم غریق سابح — والقلب مضطرم حریق قادح

والخدخدده طلیق فاتر — والجود جدده مجدّ مازح

أصبحتُ تحفظنی الهموم بنصبها — والجسم معتقل مثال لائح

---

۱. شعراء الحلة؛ ج ۲، ص ۳۸۲ – ۷۳۶. الغدیر؛ ج ۷، ص ۵۷- ۶۲.

حلّت لـه حلل النحول فبرده بـر دالـذبول تحل فيـه صفـائح
و خطيب و جدى فوق منبر وحشتى لفـراقهم لهـوا البليـغ الفاصـح
و محـرم حزنـى و شـوال العنـا والعيـد عنـدى لاعـج و نـوائح
و مديد صبرى فـى بسيط تفكـرى هـزج و دمعـى و افـرو مسارح
سـاروا فمعنـا هـم و مغنـاهم عفـا واليـوم فيـه نـوائح و صـوائح
درس الجديـد جديـدها فتنكـرت و رنابهـا للخطـب طـرف طـامح
نـشج البلـى منـه محقـق حسنه قـضاؤه مـاحى الرسـوم الماسـح
فطفقـت أندبـه رهـين صـبابة عدم الرفيق وغـاب عنـه الناصـح
و أقـول الزافـرات تـذكى جـذوة بـين الـضلوع لهـا لهـيب لافـح
لاغـرو إن غـدر الزمـان بأهلـه و جفا و حان و خـان طـرف لامـح
فلقـد غـوى فـى ظلـم آل محمـد و عـوى عليهم منـه كلـب نـابح
وسطا علـى البـازى غـراب أسحم و شنا علـى الأشبال زنـج ضـايح
و تطـاول الكلـب العقـور فـصاول الليـث الهـصور وذاك أمـر فـادح
و تـوا ثبـت عـرج الـضباع و روّعـت والـسيد أضحى للأسـود يكـافح
آل النبـى بنـو الوصـيى و منبـع ال شـرف العلـى و للعلـوم مفـاتح
خـزّان علـم اللهُ مهـبط وحيـه و بحـار علـم والأنـام ضحاضـح
التـائبون العابـدون اللحامـدون الـذاكرون وجـنح ليـل جـانح
الـصائبون القـائمون المطعمـون المـؤثرون لهـم يـدو منـائح
عند الجد اسحب و فـى وقـد الهدى سمت و فـى بدم التـزال جحاج
هـم قبلـة للحـاجين و كعبـة للطـائفين و مـشعر و بطـائح
طـرق الهـدى سفن النجـاه محبّهم ميزانـه يـوم القيامـة راجـح
مـا تبلـغ الـشعراء منهم فـى الثنـا والله فـى الـسبع المثـانى مـادح

نسب كمنبلج الصباح و منتمى زاك له يعنو السماك الدامح
الجدخيد المرسلين محمد ال هادى الأمين الفاتح
هو خاتم بل فاتح بل حاكم بل شاهد بل شافع بل صافح
هو اولّ الأنوار بل هو صفوة ال ثقلين حقاً والنذير الناصح
لولاك ما خلق الزمان و لا بدت للعالمين مساجد و مصابح
و لأمّ فاطمة البتول و بضعة ال هادى الرسول لهاء المهيمن مانح
حورية انسية، لجلالها و جمالها الوحى المنزّل شارح
واوالد الطهر الوصيى المرتضى علم الهداية والمنار الواضح
مولى له بغدير خم بيعة خضعت له الأعناق و هى طوامح
القَسوَر البتاك والفتاك وال سفاك فى يوم العراك الذابح
اسد الإله و سيفه و وليّه و شفيق أحمد والوصيى الناصح
و بعضده و بعضبه و بعزمه چقّاً على الكفار ناح النائح
يا ناصر الإسلام يا باب الهدى يا كاسر الأصنام فهى طوائح
يا ليت عيتک والحسين بكربلا بين الطغاة عن الحريم يكافح
والعاديات صواهل و جوائل بالشوس فى بحر النجيع سوابح
والبيض والسمد اللدان يوارق و طوارق و لوامع و لوائح
يلفى الردى بحر الندى بين العدى حتى غدا ملقىً و ليس منافح
أفديه محزوز الوريد مرمّلاً ملقىً عليه الترب ساف سافح
والماء طام و هو ظام بالعرا فرد غريب مستظام نازح
والطاهرات حواسر و تواكل بين العدا و نوادب و فوائح
فى الطف سيحبن الذيول بذلّه والدهر سهم الدهر رام رامح
يسترن بالأردان نور محاسن صوناً و للأعداء طرف طامح

لهفی لزینب و هی تندب ندبها ... فی ندبها والدمع سار سارح
تدعو: أخی یا واحدی و مؤملی ... من لی إذا ما ناب دهر کالح
من للیتامی راحم؟ من للأیامی ... کافل؟ من للجفاة مفاصح؟
حزنی لفاطم تلطم الخدّین من ... عظم المصابه لهاجوی و تبارح
اجفانها مقروحة و دموعها ... مسفوحة والصبر منها جامح
تهوی لتقبیل القتیل تضمّه ... بفتیل معجرها الدماء نواضح
تضو علی النحر الخضیب و تلثم ال ... ثغر التریب لها فؤاد قارح
أسفی علی حرم النبوة جئن مط ... روحاً هنالک بالعناب تطارح
یندبن بداراً غاب فی فلک الثری ... و هز برغاب غیّبَتهُ ضرائح
هذا أخی تدعو و هذا یا أبی ... تشکو و لیس لها ولیٌّ ناصح
والطهر مشغول بکرب الموت من ... ردِّ الجواب و للمنیة شابح
و لفاطم الصغری تحیب مقرح ... یذکی الجوائح للجوارح جارح
علج یعالجها لسلب حلیها ... فتظل فی جهد العفاف تطارح
بالردن تستر وجهها و تمانع ال ... ملعون عن نهب الردی و تکافح
تستصرخ المولی الإمام وجدّها ... و فؤادها بعد المسرة نازح
یا جد قد بلغ العدی ما أملوا ... فینا و سهم الجور سار سارح
یا فاطم الزهراء قوئی و انظری ... وجه الحسین له الصعید مصافح
ألکانه سج السیوف تزورها ... بین الطفوف فواعل و جوارح
و علی السان وحشة لفراقه ... والجن إن جن الظلام نوائح
والأرض ترجو والسماء لأجله ... تبکی معاً والطیر غاد رائح
والدهر من عظم الشجی شق الردی ... أسفاً علیه و فاض جننٍ دالح
یا الرجال لظلم آل محمد ... و لأجل ثارهم و أین الکادح؟

يضحى الحسين بكربلا مرمّلاً عريان تسكوه التراب صحاصح
و عياله فيها حيارى حُسَّر للذل فى أشخاصهن ملامح
يسرى بهم أسرى الى شد الورى من فوق أقتاب الجمال مضابح
و يقاد زيد العابدين مغللاً بالفيد لم شيفق عليه مسامح
ما يكشف الغمام إلّا نفحة يحيى بما الموتى نسيم نافح
بنوية علوية مهدية يشفى برياها العليل البارح
يضحى مناديها ينادى پالنا رات الحسين و ذاك يوم فارح
والجن والأصلاك حول لواثه والرعب يقدم والحتوف تناوح
يابن النبى صبابتى لا تنقضى كملاً و حزنى فى الجوانح جانح
ابكيكم بمدامع تترى إذا بخل السحاب لها الضباب سافح
فاستجل من مولاک عبد ولاک من لولاک ما جادت عليه قرائح
(برسية) كملت عقود تطاهها (حلية) و لها البديع و شائح
مدت اليک يداً و أنت منيلها يابن النبى و عين خطاها صافح
يرجوبها (رجب) القبول إذا أتى و هو الذى بک دائق لک مادح
أنت المعاد لدى المعاد و أنت الى إن ضاق بى رجب البلاد الفاسح
صلّط عليک الله ما سکب الحيا دمعاً و ماهبّ النسيم الفائح

اشک مرا آن ساکن دور از وطن سرازير مى‌كند و خون مرا آن ساكن دور از وطن به جوش مى‌آورد.

من درون اندوهگين خود را اظهار مى‌كنم و مى‌گويم هر وقت تصوير آن اسب نمايان مى‌شود اسب‌هاى سركش را آرام مى‌كند.

و اين مصيبت هميشه براى من جديد است و مصيبتى وحشتناک و کمر شکن است. ذلت من و بهاى محبت من، شاهد عشق جانسوز من و بيمارى دردناک

من هستند.

صبر مرا ضعیف کرده است غربت و قلب سرشار از مصیبت من آشکار است.

چشم من بسته شده و غرق در اشک شنا می‌کند و قلبم سوخته و ظرفی از آتش است.

حال بدم گونه‌ی مرا پژمرده کرده است و فکری جدید ذهن مرا تازه کرده است

من هر روز دلم اندوهگین است و جسم من شبحی نورانی است.

زینت نخل این جسم را تزیین کرده است و لباس او الیاف خشکیده است و در غل و زنجیر است.

خطیب ذهن من بر روی منبر وحشت من از دوری آن‌ها بسیار بلیغ صحبت می‌کند.

ماه محرم ماه اندوه من است و ماه شوال ماه رنج است و عید من نوحه سرایی است.

قدرت صبر من در تفکرات من است و اشک من بسیار سرازیر است.

آن‌ها رفتند و معنا و صدایشان خاموش شد و امروز برای آن نوحه خوان و شیون کن وجود دارد.

جدیدها جدیدهای قبلی را کهنه کردند و با چشم باز نظاره‌گر هستند.

ابتلا در خوبی‌های آن مخلوط شده است و حرم او نوشته‌ها را محو می‌کند.

و من در راه عشق او شروع به نوحه سرایی کردم و در این عشق همراه و راهنمایی نداشتم.

و در حالی که قطرات اشک من جاری است و بین سینه‌ی من شعله‌ای سرکش وجود دارد می‌گویم.

تعجبی نیست اگر زمانه به اهل خود با چشم بازخنجر می‌زند و خیانت و جفا می‌کند.

و یک سگ پارس کننده بر آل محمد حمله کرد وبا ظلم کردن بر آن‌ها گمراه شد

و یک کلاغ سیاه بر یک عقاب حمله کرد و یک زنجی بیابانی بر نوادگان نیکوکار هجوم برد.

و یک سگ ولگرد با یک شیر در افتاد و این امری کمر شکن است.

و حملات گرگ آغاز شد و آن سید شروع به نبرد با آن سیاه پوست کرد.

آل پیامبر فرزندان وصی و منبع شرافت عالی و کلید علوم هستند.

آن‌ها خزانه دار علم خداوند و محل فرود وحی و دریای علم هستند و مردم سراب هستند.

آن‌ها در دل تاریکی شب اهل توبه و عبادت و حمد و ذکر هستند. اهل روزه گرفتن و نماز شب و غذا دادن و ترجیح دادن دیگران بر خود و اهل سخاوت هستند.

نسبت به باران ابر هستند و نسبت به روشنایی هدایت جاده هستند و در روز نبرد اهل مبارزه هستند.

آن‌های قبله‌ی حاجی‌ها و کعبه‌ی طواف کنندگان و مشعر و بطحاء هستند. آن‌ها راه‌های هدایت و کشتی‌های نجات هستند و دوست دارانشان در روز قیامت کفه‌ی ترازویشان سنگین است.

شاعران نمی‌توانند در ستایش آن‌ها حق آن را ادا کنند وقتی که خداوند در سبع المثانی آن‌ها را مدح کرده است.

نسب آن‌ها مثل درخشش صبح است و ریشه‌ی آن‌ها پاکیزه و مثل نیزه سر به

آسمان برده است

جد آن‌ها برترین رسولان محمد است که هدایت کننده و امانت دار و آغاز کننده‌ی هستی است.

و او پایان بخش است و بلکه آغاز گر هم هست و بلکه حاکم است و بلکه شاهد و بلکه شفاعت کننده و بلکه عفو کننده است.

او نور اول و بلکه برگزیده‌ی خدای جبار و عطر دل انگیز در هوا منتشر شده است.

او به حق سید هر دو جهان و بلکه اشرف هر دو ثقل است و او انذار کننده‌ی نصیحت کننده است.

اگر تو نبودی زمان آفریده نمی‌شد و جهانیان مسجد و چراغ نداشتند.

و مادر آن‌ها فاطمه‌ی بتول و جگرپاره‌ی رسول است که خدای مهیمن به او فضیلت داده است

او حوریه‌ی انسانی است که وحی نازل شده جلالت اوو زیبایی او را شرح داده است.

و پدر آن‌ها آن مرد پاک که وصی است و مرتضی است او پرچم هدایت و مناره‌ی واضح است.

مولایی که در غدیر خم با او بیعت شد و گردن‌هایی که سربلند بودند در مقابل او خم شدند.

آن مرد شجاع و صطع کننده‌ی ریشه‌ها و با جرأت در روزهای جنگ سر می‌برد

شیر خداوند و شمشیر او و ولی او و برادر احمد و وصی دل سوز و با بازوی او و با چوب محکم او و با اراده‌ی او به حق بر کافران نوحه سرایی شد.

ای یاری کننده‌ی اسلام ای دروازه‌ی هدایت ای شکننده‌ی بت‌های افتخار آمیز

ای کاش در روز کربلا حسین را می‌دیدی که در میان طاغیان از حرم خود دفاع می‌کند و اسب‌های او با شیهه و جولان در دریای خون شنا می‌کردند.

سرخ و سفیدی در آن جا برق می‌زد و ظاهر می‌شد و می‌درخشید و نور می‌داد

دریای فضیلت در میان دشمن افراد گمراه را بر زمین می‌انداخت تا این که خودش بر زمین افتاد و هیچ کس نبود از او دفاع کند.

فدایش شوم که رگ گلویش را از پشت بریدند و به خون آغشته بود و خاک بر او نشسته بود و با تشنگی خون از بدن او جاری بود

در حالی که آب در کنار او موج می‌زد او تشنه بود و در بیابان تنها و غریب و تشنه و دورافتاده بود.

و زنان پاک سرگردان و مصیبت زده در میان دشمن نوحه سرایی می‌کردند.

آن‌ها در کربلا با ذلت دامن خود را جمع می‌کردند و تیر روزگار بر آن‌ها تیر و نیزه انداخته بود.

با چادر خود روی چهره‌ی نورانی خود را می‌پوشاندند تا دشمن با چشم تیز خود آن‌ها را نبیند.

ای وای بر زینب که نوحه می‌خواند و در حال نوحه خواندن اشک او سرازیر بود

می گفت ای برادر ای یگانه‌ی من و ای آرزوی من چه کسی به فریاد من می‌رسد وقتی که روزگار اخمو ما را ما را تکه پاره کرده باشد.

چه کسی به بچه‌های یتیم شده رحم می‌کند؟ چه کسی بچه‌های یتیم را کفالت می‌کند؟ چه کسی این جفاها را بیان می‌کند؟

آه از فاطمه که به خاطر بزرگی مصیبت بر گونه‌ی خود سیلی می‌زند و دل او از

اندوه جوشان است.

چشم او زخم شده است و اشک او سرازیر است و صبر او سرکشی می‌کند.

دلش می‌خواهد بر آن کشته بوسه بزند و آن را با روسری خود در آغوش گیرد و خون‌های آن را پاک کند.

و خم شود و بر گلوی آغشته به خون و بر دندان‌های خاک آلود بوسه بزنند که قلب‌ها از آن جریحه دار است.

وای بر حرم نبوت که در انجا با عتاب مورد طرد قرار گرفتند.

و برای ماه کاملی نوحه می‌خواندند که در چرخ خاک غایب شده بود و بر سری که در میان قبر مخفی شده بود

می گفت این برادرم است و شکوه می‌کرد که این پدرم است اما هیچ سرپرست دلسوزی ندارد.

و در این حال آن مرد پاک در مصیبت مرگ گرفتار بود و نمی‌توانست جواب بدهد و سایه‌ی مرگ بر او سایه انداخته است.

و فاطمه‌ی صغری نوحه‌ای سوزناک دارد که دل را می‌میراند و بدن را پاره می‌کند

مردی قوی هیکل سراغ او رفته است تا زیورش را بگیرد اما او در تلاش است عفت خود را حفظ کند و او را کنار بزند.

و با یک پارچه چهره اش را می‌پوشاند و مانع می‌شود که آن ملعون چادرش را غارت کند.

و اما و مولای و جد خودش را صدا می‌زد در حالی که قلبش دیگر روی شادی به خود نداشت.

ای جد دشمن آن چه را از ما می‌خواست به آن رسید و تیر ظلم پرتاب شد. ای

فاطمه‌ی زهراء بلند شو و نگاه کن که چهره‌ی حسین بر روی خاک افتاده است.

کفن او گرد و غبار است و غسل او با خون است و هیچ کس بر او نوحه خوانی نکرد.

و فرزندانش مورد غارت شمشیرها قرار گفتند و می‌بینی که او در کویر مجروح است.

و در میان نیزه‌ها یک نیزه سر او را بالا برده است و اسب سواران دشمن بر جسم او نیزه می‌زنند

و حیوانات وحشی از فراق او نوحه می‌خوانند و جن در تاریکی شب نوحه می‌خواند.

زمین می‌لرزد و آسمان برای او گریه می‌کند و پرندگان رفت و آمد می‌کنند.

روزگار از این خار چشم بزرگ یقه پاره کرده است به خاطر تأسف بر او و پلک چشم به خاطر اشک سنگین شده است.

ای مردم به آل محمد ظلم شد و چه کسی برای انتقام آن‌ها مبارزه می‌کند؟.

حسین در کربلا به خون می‌غلطد و برهنه است و خاک صاف زمین او را می‌پوشاند و خانواده‌ی او در آنجا سرگردان هستند و گرفتار ذلت هستند و در چهره شان نشانه‌ی آن آشکار است.

آن‌ها را اسیر نزد بدترین مردمان می‌برند بر روی کوهان ناصاف شتر و زین العابدین را در غل و زنجیر می‌برند و کسی بر او رحم و مدارا نمی‌کرد.

کسی نمی‌تواند این لبر را کنار بزند مگر نسیمی که مردگان را زنده می‌کند.

و آن نسیم نبوی و علوی و مهدوی است و با نسیم دلنشین خود گرفتاران را شفا می‌دهد و ندا می‌دهد انتقام خون حسین و آن روز بسیار فرحناک است.

و جن و فرشتگان در زیر پرچم او هستند و رعب او پیشاپیش حرکت می‌کند و با جنگ‌ها مقابله می‌کند.

ای پسر پیامبر محبت من به خاطر این داغ از بین نمی‌رود و اندوه من در دل باقی است.

و من با اشک‌هایی پشت سرهم گریه می‌کنم وقتی که ابر از ریزش خود بخل بورزد.

پس از این مولای خود که بنده‌ی ولایت توست و اگر تو نبودی کسی بر او سخاوت نمی‌کرد اندوه را برطرف کن.

- (برسی) بندهای شعرش کامل شد (و این زیور) است و نوآوری‌های آن آشکار است.

دستی را به سوی تو دراز کرده است و تو به آن عطا می‌کنی ای پسر پیامبر و از خطایش درگذر.

- (رجب) امید دارد این شعر مورد قبول واقع شود وقتی که وارد آخرت می‌شود و او کسی است که با تو اعتماد دارد و تو را مدح می‌کند

تو در قیامت، خود قیامت هستی و اگر زمین بر من تنگ آید تو بر من وسعت می‌دهی

خداوند بر تو درود فرستد تا روزی که کسی اشک می‌ریزد و تا وقتی که نسیمی دل انگیز می‌وزد

و او در قصیده‌ای در مدح امام علیه‌السلام می‌گوید:[1]

---

۱. شعراء الحلة؛ ج۲، ص۳۷۶.

مـولی لـه بغـدیر خـم بیعـة　　　　خضعت لها الأعناق و هی طـوائح

مولایی که در غدیر خم با او بیعت شد و گردن‌های سربلند در برابر او خضوع کردند.

و او علی علیه‌السلام را مدح می‌کند و فضایل او را ذکر می‌کند؛ وقتی که به زیارت قبر شریف ایشان رفته بود.[۱]

هـو الـشمس أم نـور الـضریح یلـوح؟　　　　هو المسک أم طیـب (الوصـی) ینـوح؟

و بحر نـدی أم روضـة حـوت الهـدی؟　　　　و آدم أم سـر المهـیمن نـوح؟

و داود هـذا أم سـلیمان بعـده؟　　　　و هـارون أم موسـی العـصا و مـسیح؟

و أحمـد هـذا المـصطفی أم وصـیّه　　　　علـی؟ نمـاه‌هاشـم و ذبـیح

محـیط سـماء المجـد بـدر دجنّـة　　　　و فلـک جمـال للأنـام یلـوح

حبیـب حبیـب اللهُ بـل سرّسـرّه　　　　و عـین الـوری أم الخلائـق روح

لـه الـنص فـی (یـوم الغدیر) و مدحـه　　　　مـن اللهُ فـی الـذکر المبـین صـریح

إمـام إذا مـا المـرء جـاء یحبّـه　　　　فمیزانـه یـوم المعـاد رجـیح

لـه شـیعة مثـل النجـوم زواهـر　　　　لهـا بـین کـل العـالمین وضـوح

إذا قاولـت، فـالحق فیمـا تقولـه　　　　بـه النـور بـا دواللـسان فـصیح

و إن جاولـت أو جادلـت عـن مرامهـا　　　　تـری خـصمها فـی الأرض و هـو طـریح

علیـک سـلام الله یـا رأیـة الهـدی　　　　سـلام سـلیم بغتـدی و یـروح

---

۱. شعراء الحلة؛ ج۲، ص۳۷۶. المنتخب؛ ص۱۳۱. الطریحی در مقدمه‌ی آن می‌گوید: «چه خوب برخی از مردان در هنگام طواف قبر علی علیه‌السلام او را مدح می‌کنند.» اعیان الـشیعه؛ ج۶، ص۴۶۸. الغـدیر؛ ج۷، ص۳۳.

آیا این خورشید است یا نور ضریح است که می‌تابد؟ آیا این مشک است یا عطر وصی ست که در فضا پیچیده است؟

آیا این دریا است یا حرم هدایت است؟ و آیا آدم است یا راز خدای مهیمن نوح است؟

و آیا داود است یا سلیمان ؟ و آیا هارون است یا موسی صاحب عصا و مسیح است؟

و آیا این احمد مصطفی است یا وصی او علی است؟ که ریشه اش به‌هاشم و اسماعیل ذبیح می‌رسد؟

اقیانوس آسمان کرامت ماه تاریکی‌ها و فلک زیبایی است که برای مردم می‌درخشد.

او محبوب محبوب خداوند است و بلکه راز اوست و چشم مخلوقات و یا روح مخلوقات است.

درباره‌ی او در روز غدیر تصریح وارد شده است و در قرآن مبین مورد مدح صریح قرار گرفته است.

امامی که اگر کسی با محبتش در قیامت وارد شود کفه‌ی ترازوی اعمالش سنگین خواهد بود.

شیعیانی دارد مثل ستارگان درخشان که در بین همه‌ی جهانیان شناخته شده هستند.

اگر سخن بگویند سخنشان حق است و از آن نور می‌بارد و زبانشان فصیح است.

و اگر درباره‌ی عقاید خود بحث کنند خواهی دید که طرف مقابل بر زمین می‌افتد.

سلام خداوند بر تو ای پرچم هدایت سلامی با سلامت در صبح و شام و در بیان فضایل حضرت و نیز مدح او می‌گوید:[۱]

تعـالی علـی فـی الجـلال فرائـد — یعـود و فـی کفیـه منـه فرائـد
و وارد فـضل منـه یـصدر عزلهـا — تـضیق بهـا منـه اللهـا والأوارد
تبـارک موصـولاً و بـورک و اصـلاً — لـه صـلة فـی کـل نفـس و عائـد
روی فـضله الحـسّاد مـن عظـم شـأنه — و أعظـم فـضل جـاء یرویـه حاسـد
محبّـوه أخفـوا فـضله خیفـة العـدی — و أخفـاه بغـضاً حاسـد و معانـد
فـشاع لـه مـا بـین ذیـن مناقـب — تجـل بـأن تحـصی إذا عـد قاصـد
إمـام لـه فـی جبهـة المجـد أنجـم — علـت فعلـت أن یـدن مـنهم راصـد
لهـا الفـرق مـن فـرع الـسماک منـابر — و فـی عنـق الجـوزاء منهـا قلائـد
مناقـب إذا جلّـت جَلَـت کـل کربـة — و طابـت فطابـت مـن شـذا؟ المـشاهد
إمـام یحـار الفکـر فیـه معانـد — لـه و مقربـالولاء و جاحـد
إمـام مبـین کـل اکرومـة حـوی — بمدحتـه التنزیـل، والـذکر شـاهد
علیـه الـسلام اللهُ مـا ذکـر اسـمه — محـب، و فـی (البـری) ذلـک خالـد

علی در جلالت متعالی است و افراد نیکو یک مشت پر حرف‌های یگانه درباره‌ی او دارند و آن چه از فضیلت‌های او وارد شده است. شرق و غرب عالم برایش تنگ است.

---

۱. شعراء الحلة؛ ج۲، ص۲۷۶– ۳۷۷. الغدیر؛ ص۴۱۷. اعیان الشیعة؛ ج۶، ص۴۶۸.
شاعر در این ابیات به این مضمون اشاره می‌کند که : «چه بگویم درباره‌ی کسی که دوستانش فضایل او را از ترس مخفی نگه داشتند و دشمنانش از روی حسادت فضایل او را پنهان کردند و در این بین آن چه از فضایل او منتشر شده است شرق و غرب عالم را پر کرده است.» البابلیات؛ ج۱، ص۱۲۱.

ارتباط با او مبارک است و ارتباط او با دیگران نیز مبارک است و او با هر نفسی که می‌آید و می‌رود ارتباطی دارد.

حسودان فضیلت‌های او را به خاطر عظمت مقام او نقل کرده‌اند و بزرگ ترین فضیلت همان است که حسودان آن را نقل کنند

دوست دارانش از ترس دشمنان فضیلت‌های او را پنهان نگه داشتند و حسودان و دشمنان از روی کینه فضیلت‌های او را پنهان نگه داشتند

و بین این دو حالت آن قدر از فضایل او منتشر شده است که اگر کسی بخواهد بشمارد عاجز است

امامی که در پیشانی کرامت ستارگانی دارد که بالا هستند و چشم رصد کننده به آن نمی‌رسد

ستارگانی که در فرع آسمان منبر عالی دارند و در گردن فلک جوزاء زنجیره‌ای دارد

فضایلی که اگر آشکار شود هر مصیبتی را برطرف می‌کند و آن چنان نیکو است که از تابش آن هر مشاهده کننده‌ای نیکو می‌شود.

امامی که دشمنان و معتقدان به ولایتش و نیز انکار کنندگان ولایتش در فکر او متحیرند

امامی که ستایش‌هایی که در قرآن از او شده است آشکار است و پیامبر بر آن شاهد است

سلام خداوند بر او باد هر گاه که اسم او را دوستدارانش یاد می‌کنند و این محبت در برسی جاودانه است.

و در قصیده‌ای که طولانی است و ۱۵٦ بیت است اهل بیت علیهم‌السلام را ستایش

می‌کند و فضیلت‌های آن‌ها را بر می‌شمارد و برای امام حسین علیه السلام مرثیه می‌خواند و این از اشعار والای اوست و بلکه از اشعار والای عربی و از اشعار دل‌نشین در مدح است.[۱]

يميناً بها حادي السرى إن بدت نجد	**يميناً، فللعاني لعليل بها نجد**
وعج، فعسى من لاعج الشوق يشفتي	**عزيم عزام حشو أحشائه و قد**
و سربي لسرب فيه سرب جآذر	**أسربي من جهد العهاد بهم عهد**
و سربي بليل في بليل عراصها	**لأروى بريا تربة تربهاند**
وقف بي أنادي وادي الأيك علني	**هناک أرى ذاک المساعد يا سعد**
فبالربع لي من عهد جيردن جيرة	**يجيرون إن جار الزمان إذا استعدوا**

سوگند به او که یکه تاز شب است و سوگند به او وقتی که شرافت ظاهر می‌شود و افراد گرفتار و بیمار به خاطر او اندوهگین هستند.

و صدا بزن شاید کسی که این شوق را شدید کرده است مرا شفا بدهد مرا که اسیر عشق جانسوز او هستم و قلبم از آن آتش گرفته است.

و حرکت من به سوی حرمی است که در آن خاندانی است که من به خاطر تعهدی که به آن‌ها دارم به آن جا می‌روم.

و حرکت من در شب تاریکی است تا عطر دلنشین خاکی را استشمام کنم که نمناک است.

مرا نگه دار تا صحرای نخلستان را صدا بزنم در آن جا آن کمک کننده را می‌بینم

---

۱. شعراء الحلة؛ ج۲، ص۳۷۷ -۳۸۴. الغدیر؛ ج۷، ص۴۹- ۵۷.

ای ستاره‌ی خوشبختی.

در یک چهارم از دوره‌ی پناهندگی من پناهنده‌ای دارم که اگر زمانه ستم کند و از آن‌ها کمک خواسته شود پناه خواهند داد.